

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گزیده
توضیح المسائل

حضرت آیت اللہ العظمیٰ سیدنا امام (مدظلہ العالی)

سرشناسه	: نكو نام، محمدرضا، ۱۳۲۷-
عنوان و نام پديدآور	: گزيده‌ي توضيح المسائل : برگزيده‌ي مهم ترين احكام مورد نياز برابر با فتاوي حضرت آيت الله العظمي حاج محمدرضا نكو نام ادام الله ظله العالي.
مشخصات نشر	: تهران : جلوه نور، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهري	: ۷۲۰ ص.
شابك	: ۳-۳ - ۹۱۵۸۱ - ۶۰۰ - ۹۷۸
وضعيت فهرست نويسي	: فيبا
موضوع	: فقه جعفري -- رساله عمليه .
رده بندي كنگره	: ۱۳۸۸ گ/ن/۹ / ۱۸۳ / BP
رده بندي ديويي	: ۲۹۷ / ۳۴۲
شماره كتابشناسي ملي	: ۳۷۴۰۱ - ۸۵ م

گزيده‌ي توضيح المسائل

حضرت آيت الله العظمي محمدرضا نكو نام



ناشر : جلوه‌ي نور

محل چاپ : نقش گستر

نوبت چاپ : اول

تاريخ چاپ : زمستان ۱۳۸۸

شمارگان : ۵۰۰۰ دوره

تهران - اسلام شهر - نسيم شهر - وجيه آباد - دوازده متری جواهرزاده - پلاک ۳۶

کد پستی : ۳۷۶۹۱۳ ۸۵۷۵

تلفکس : ۰۲۲۹ ۴۳۶ ۳۴۸۱

www.nekoonam.com www.nekoonam.ir

ISBN: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۹۱۵۸۱ - ۳ - ۳

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۳۱	پیش‌گفتار.....

بخش نخست: تقلید

۴۱	۱- تقلید.....
۴۱	درآمد.....
۴۲	احکام تقلید.....
۴۲	تقلید در اصول دین.....
۴۳	تقلید در احکام دین.....
۴۳	اجتهاد و تقلید.....
۴۴	شرط‌های ذاتی، اکتسابی و ضمنی.....
۴۵	عادل.....
۴۵	اعلم بودن.....
۴۷	شناخت مجتهد عادل.....
۴۷	فتوا.....
۴۷	به دست آوردن فتوا.....
۴۸	تغییر فتوا.....
۴۸	احتیاط در فتوا.....
۴۹	بیان اشتباه فتوا.....
۵۰	تقلید از گذشتگان.....

بخش دوم: طهارت و نجاست

۵۳	۲- طهارت و نجاست.....
۵۳	درآمد.....

- ۵۴ ملاک پاکی و تمیزی
- ۵۴ راه پی بردن به نجاست
- ۵۵ نجس‌های ده‌گانه
- ۵۵ ۱ و ۲ - ادرار و مدفوع
- ۵۶ ۳ - منی
- ۵۶ ۴ - خون
- ۵۷ شهید؛ شمع هستی
- ۵۷ خون حیوان حلال گوشت
- ۵۸ خون در تخم مرغ
- ۵۸ شیر آمیخته به خون
- ۵۸ خون لثه
- ۵۸ خون بسته شده
- ۵۹ خون در غذا
- ۵۹ ۵ - مردار
- ۶۰ پوست اضافی بدن
- ۶۰ کالای تولیدی در کشورهای غیر مسلمان
- ۶۰ جانوران پاک
- ۶۱ ۶ و ۷ - سگ و خوک
- ۶۱ ۸ - کافر
- ۶۲ اهل کتاب
- ۶۲ نجس بودن کافر
- ۶۳ کفر و ارتداد
- ۶۳ خوارج و ناصبی‌ها
- ۶۳ غالبان (زیاده‌انگاران)
- ۶۴ غلّو در بستر تاریخ
- ۶۵ حلول و اتحاد
- ۶۵ وحدت وجود
- ۶۷ ۹ و ۱۰ - شراب و آب‌جو
- ۶۸ الکل، دارو و عطر خارجی
- ۶۸ جوشیدن انگور یا آب آن
- ۶۸ جوشیدن خرما، مویز و کشمش

۶۹	آب جو (فَقَاع).....
۶۹	موارد چهارگانه‌ی غیر نجس.....
۶۹	۱- عرق جنب از حرام.....
۶۹	۲- عرق حیوان نجاست خوار.....
۷۰	۳- خلط‌های غیر آلوده به خون.....
۷۰	۴- تماس چیزی با درون بدن انسان.....
۷۰	دیگر احکام طهارت و نجاست.....
۷۱	شک در حکم گذشته.....
۷۱	موارد شُبْهه.....
۷۱	اعلام چیز نجس.....
۷۲	سرایت نجس به پاک.....
۷۳	شک در رسیدن نجاست به درون چیزها.....
۷۳	نجاست و مایعات روان.....
۷۳	خوردن نجس.....
۷۴	واگذاری نجس.....
۷۴	غذای نجس و صاحب خانه.....
۷۵	بچه‌ی ممیز.....
۷۷	پاک‌کننده‌ها (مطهّرات)
۷۷	۱- آب.....
۷۷	شرایط پاک‌کننده بودن آب.....
۷۸	گونه‌های آب.....
۷۸	ویژگی‌ها و احکام آب مطلق.....
۷۹	شک در پاک بودن آب.....
۸۱	گونه‌های آب مطلق.....
۸۱	الف - آب کُر.....
۸۲	آب فواره.....
۸۲	آب شیر.....
۸۲	اثبات آب کر.....
۸۲	آب لوله.....
۸۳	آب حوضچه‌ها.....
۸۳	ب- آب قلیل.....

- ۸۳..... نجس شدن آب قلیل
- ۸۴..... احکام پساب (غساله)
- ۸۴..... ج- آب جاری
- ۸۵..... د- آب باران
- ۸۶..... ه- آب چاه
- ۸۷..... آب مضاف
- ۸۷..... پاکی و ناپاکی آب مضاف
- ۸۷..... دیگر احکام آب مطلق و مضاف
- ۸۷..... شک در آب مطلق و مضاف
- ۸۸..... پاک نمودن ظرف آلوده به لعاب سگ
- ۸۸..... پاک نمودن ظرف آلوده شده با خوک و موش صحرائی
- ۸۸..... پاک نمودن ظرف شراب آلود
- ۸۸..... پاک نمودن ظرف نجس
- ۸۸..... پاک نمودن ظرف‌های بزرگ
- ۸۹..... پاک نمودن صابون، حبوبات و گوشت
- ۸۹..... غذای نجس لای دندان
- ۹۰..... پاک نمودن موی سر و صورت
- ۹۰..... پاک نمودن زمین
- ۹۰..... پاک نمودن نمک و سنگ نمک
- ۹۱..... پاک نمودن قند و شکر
- ۹۱..... ۲- زمین
- ۹۲..... ۳- آفتاب
- ۹۳..... بخش‌های جدای زمین و ساختمان
- ۹۳..... حصیر
- ۹۳..... شک در شرایط
- ۹۳..... تطهیر دو طرف دیوار
- ۹۳..... ۴- استحاله (تبدیل یافتن)
- ۹۴..... بخار و دود
- ۹۴..... کوزه، آجر و زغال نجس
- ۹۴..... ۵- دگرگونی شراب (انقلاب)
- ۹۵..... ۶- کم شدن دوسوم آب انگور

۹۵	انتقال	۷- انتقال
۹۵	انتقال خون	انتقال خون
۹۶	اسلام	۸- اسلام
۹۶	تبعیت	۹- تبعیت
۹۶	تبدیل شدن شراب به سرکه	الف - تبدیل شدن شراب به سرکه
۹۷	تبعیت (پیروی) در اسلام و کفر	ب- تبعیت (پیروی) در اسلام و کفر
۹۷	غسل دادن مرده	ج - غسل دادن مرده
۹۸	از بین رفتن اصل نجاست	۱۰- از بین رفتن اصل نجاست
۹۸	استبرای حیوان نجاست خوار (قرنطینه)	۱۱- استبرای حیوان نجاست خوار (قرنطینه)
۹۹	غایب شدن مسلمان	۱۲- غایب شدن مسلمان
۱۰۰	بیرون رفتن خون متعارف از حیوان	۱۳- بیرون رفتن خون متعارف از حیوان
۱۰۰	مسایل تکمیلی طهارت	مسایل تکمیلی طهارت
۱۰۰	راه پی بردن به طهارت	راه پی بردن به طهارت
۱۰۱	احکام ظرفها	احکام ظرفها
۱۰۳	طهارت‌های سه‌گانه	۳- طهارت‌های سه‌گانه
۱۰۳	درآمد	درآمد
۱۰۵	وضو	وضو
۱۰۵	باطل‌کننده‌های وضو	باطل‌کننده‌های وضو
۱۰۶	شیوه‌های وضو	شیوه‌های وضو
۱۰۶	وضوی ترتیبی	وضوی ترتیبی
۱۰۶	شستن صورت و دستها	شستن صورت و دستها
۱۰۸	مسح سر و پا	مسح سر و پا
۱۰۹	وضوی ارتماسی	وضوی ارتماسی
۱۱۰	شرط‌های درستی وضو	شرط‌های درستی وضو
۱۱۵	احکام تکمیلی وضو	احکام تکمیلی وضو
۱۱۶	وضوی مسلوس و مبطون	وضوی مسلوس و مبطون
۱۱۷	کارهایی که نیاز به وضو گرفتن دارد	کارهایی که نیاز به وضو گرفتن دارد
۱۱۷	موارد وجوب وضو	موارد وجوب وضو
۱۱۸	موارد استحباب وضو	موارد استحباب وضو
۱۱۸	تماس با قرآن کریم و نام‌های متبرک	تماس با قرآن کریم و نام‌های متبرک
۱۱۸	مس قرآن کریم	مس قرآن کریم

- ۱۱۹..... قرآن کریم و کافران
- ۱۲۰..... قرار گرفتن اشیای مقدّس در جای ناشایست
- ۱۲۱..... وضوی جبیره
- ۱۲۳..... **غسل**
- ۱۲۳..... غسل‌های واجب
- ۱۲۳..... غسل جنابت
- ۱۲۳..... گونه‌های جنابت
- ۱۲۵..... چیزهایی که بر جنب حرام است
- ۱۲۶..... استبرا
- ۱۲۶..... موارد وجوب و استحباب غسل جنابت
- ۱۲۷..... ساختار دوگانه‌ی غسل
- ۱۲۷..... غسل ترتیبی
- ۱۲۹..... غسل ارتماسی
- ۱۲۹..... غسل ارتماسی دفعی و تدریجی
- ۱۳۰..... احکام تکمیلی غسل
- ۱۳۱..... غسل در تنگی وقت
- ۱۳۱..... تداخل غسل‌ها
- ۱۳۲..... مسّ قرآن کریم
- ۱۳۳..... **تیمّم**
- ۱۳۴..... موارد تیمّم
- ۱۳۴..... نخست - فراهم نشدن آب به اندازه‌ی وضو یا غسل
- ۱۳۵..... دوم - سختی بیش از اندازه
- ۱۳۵..... سوم - ترس از زیان
- ۱۳۶..... چهارم - نیاز به آب برای حفظ جان
- ۱۳۶..... پنجم - نیاز به آب برای تطهیر
- ۱۳۶..... ششم - نداشتن آب مباح
- ۱۳۷..... هفتم - نداشتن زمان برای وضو یا غسل
- ۱۳۷..... چیزهایی که تیمّم بر آن درست است
- ۱۳۸..... چگونگی تیمّم
- ۱۴۳..... ۴- طهارت و پاکی زنان
- ۱۴۳..... درآمد

۱۴۴ حیض
۱۴۷ کارهایی که بر حیض حرام است
۱۴۷ کفاره‌ی نزدیکی در زمان حیض
۱۴۹ غسل حیض
۱۴۹ قضای نماز و روزه‌ی حیض
۱۵۰ پاک شدن در تنگی وقت
۱۵۱ دسته‌بندی زن‌های حیض
۱۵۲ نخست - صاحب عادت وقتی و عددی
۱۵۴ دوم - صاحب عادت وقتی
۱۵۶ سوم - صاحب عادت عددی
۱۵۷ چهارم - مُضطربه
۱۵۸ پنجم - مُبتدئه
۱۵۹ ششم - ناسیه
۱۶۰ دیگر مسایل حیض
۱۶۱ نفاس
۱۶۱ کارهایی که بر نفاس حرام است
۱۶۲ غسل نفاس
۱۶۵ استحاضه
۱۶۵ نشانه‌ها و اقسام استحاضه
۱۶۶ احکام استحاضه
۱۶۹ استحاضه‌ی روان
۱۷۰ تیمم در تنگی وقت
۱۷۱ احکام تکمیلی مستحاضه
۱۷۳ ۵- بهداشت تخلی
۱۷۳ درآمد
۱۷۴ احکام تخلی
۱۷۴ پوشش شرم‌گاه
۱۷۵ نوع پوشش
۱۷۵ وضعیت بدن در هنگام تخلی
۱۷۵ حرمت تخلی در مکان‌های ویژه
۱۷۵ پاک نمودن شرم‌گاه

استبرا ۱۷۶

بخش سوم: عبادت (نماز)

۱۸۱	۶- نماز
۱۸۱	درآمد
۱۸۲	مبادی و شرایط نماز
۱۸۲	نمازهای واجب
۱۸۳	نمازهای شبانه‌روز
۱۸۳	شرایط نمازگزار
۱۸۳	وقت نماز
۱۸۳	وقت نماز صبح
۱۸۴	وقت ویژه و مشترک نماز ظهر و عصر
۱۸۵	وقت نماز مغرب و عشا
۱۸۶	احکام وقت نماز
۱۸۷	خواندن نماز در تنگی وقت
۱۸۸	نماز اول وقت
۱۸۸	ندانستن مسایل نماز
۱۸۹	قبله
۱۹۱	مکان نمازگزار
۱۹۱	شرط یکم: غصبی نباشد
۱۹۳	شرط دوم: جای نماز آرام باشد
۱۹۳	شرط سوم: بتوان نماز را در آن مکان به پایان رساند
۱۹۳	شرط چهارم: بودن در آن جا حرام نباشد
۱۹۳	شرط پنجم: بتوان واجبات نماز را به راحتی در آن جا انجام داد
۱۹۴	شرط ششم: جای سجده نجس نباشد
۱۹۴	شرط هفتم: محل ایستادن با جای سجده یکنواخت باشد
۱۹۴	مستحبات مکان نمازگزار
۱۹۵	پوشش در نماز
۱۹۶	لباس نمازگزار
۱۹۶	شرط نخست: پاک باشد
۱۹۷	شرط دوم: مباح باشد

۱۹۸	شرط سوم: از اجزای مردار نباشد.
۱۹۸	شرط چهارم: اجزای حیوان حرام گوشت نباشد.
۱۹۹	شرط پنجم: لباس مرد از ایریشم خالص نباشد.
۲۰۰	مواردی که پاک بودن بدن یا لباس نمازگزار شرط نیست.
۲۰۲	مستحابت لباس.
۲۰۲	مکروهات لباس.
۲۰۳	ساختار نماز
۲۰۳	اذان و اقامه
۲۰۴	مواردی که اذان گفته نمی‌شود.
۲۰۷	واجبات نماز
۲۰۷	۱- نیت
۲۰۹	۲- تکبیرة الاحرام
۲۱۰	۳- قیام (ایستادن)
۲۱۰	ایستادن بیمار یا ناتوان.
۲۱۱	۴- قرائت
۲۱۲	سوره‌ی نمازهای مستحبی.
۲۱۲	بازگشت از سوره‌ای به سوره‌ی دیگر.
۲۱۲	بلند و آهسته خواندن نماز.
۲۱۴	تسبیحات چهارگانه.
۲۱۵	۵- رکوع
۲۱۶	ذکر رکوع
۲۱۷	فراموش کردن رکوع
۲۱۷	۶- سجده
۲۱۸	ذکر سجده
۲۱۹	جای سجده
۲۲۱	محل سجده
۲۲۳	سجده در مورد اضطرار.
۲۲۴	شنیدن آیات سجده‌دار
۲۲۵	۷- تشهد
۲۲۶	۸- سلام نماز
۲۲۶	۹- ترتیب

- ۲۲۷..... ۱۰- موالات.....
- ۲۲۸..... قنوت.....
- ۲۲۹..... **باطل کننده‌های نماز**.....
- ۲۳۲..... مواردی که می‌توان نماز واجب را قطع نمود.....
- ۲۳۲..... تعقیبات نماز.....
- ۲۳۳..... صلوات بر پیامبر ﷺ.....
- ۲۳۳..... نمازهای مستحب.....
- ۲۳۳..... نافله‌ی شب.....
- ۲۳۴..... نماز غفیله.....
- ۲۳۵..... نشست خواندن نافله.....
- ۲۳۷..... **شک‌ها در نماز**.....
- ۲۳۷..... شک‌های باطل کننده.....
- ۲۳۸..... شک‌هایی که نباید به آن اعتنا کرد.....
- ۲۴۰..... شک‌های درست.....
- ۲۴۰..... نخست - شک میان دو و سه.....
- ۲۴۰..... دوم - شک میان دو و چهار.....
- ۲۴۰..... سوم - شک میان دو، سه و چهار.....
- ۲۴۱..... چهارم - شک میان چهار و پنج.....
- ۲۴۱..... پنجم - شک میان سه و چهار.....
- ۲۴۱..... ششم - شک میان چهار و پنج.....
- ۲۴۱..... هفتم - شک میان سه و پنج.....
- ۲۴۱..... هشتم - شک میان سه، چهار و پنج.....
- ۲۴۲..... نهم - شک میان پنج و شش.....
- ۲۴۳..... **نماز احتیاط**.....
- ۲۴۳..... حکم گمان و سهو.....
- ۲۴۴..... سجده‌ی سهو.....
- ۲۴۵..... چگونگی سجده‌ی سهو.....
- ۲۴۶..... قضای سجده و تشهد فراموش شده.....
- ۲۴۷..... **نماز مسافر**.....
- ۲۴۷..... شرط نخست: سفر، کم‌تر از هشت فرسخ نباشد.....
- ۲۴۸..... شرط دوم: قصد هشت فرسخ داشته باشد.....

۲۴۸	شرط سوم: در راه از قصد خود باز نگردد
۲۴۹	شرط چهارم: از وطن خود عبور نداشته باشد
۲۴۹	شرط پنجم - برای کار حرام سفر نکند
۲۴۹	شرط ششم - صحرانشین (خانه به دوش) نباشد
۲۵۰	شرط هفتم - شغل یا زمینه‌ی پیشه‌ی او مسافرت نباشد
۲۵۰	شرط هشتم - شغل او به مسافرت وابسته نباشد یا بسیار مسافرت نکند
۲۵۱	شرط نهم - به حدّ ترخص برسد
۲۵۲	مواردی که نماز و روزه کامل است
۲۵۲	الف - در وطن بودن
۲۵۳	ب - قصد اقامت ده روز
۲۵۴	ج - توقف یک ماه بدون قصد
۲۵۴	احکام مسافری که نماز را تمام خوانده است
۲۵۷	نماز جماعت
۲۵۸	شرایط نماز جماعت
۲۵۸	شرط اوّل - میان امام و مأوم مانع نباشد
۲۵۹	شرط دوّم - جای ایستادن امام از مأوم بلندتر نباشد
۲۶۰	شرط سوّم - رعایت فاصله میان امام و مأوم و میان مأومان
۲۶۰	شرط چهارم - مأوم جلوتر از امام نایستد
۲۶۰	وظیفه‌ی مأومان در جماعت
۲۶۱	نیت فرادا و جماعت
۲۶۲	اقتدای به امام جماعت
۲۶۴	شرایط امام جماعت
۲۶۵	احکام جماعت
۲۶۷	نماز جمعه
۲۶۸	وقت نماز جمعه
۲۶۹	چگونگی نماز جمعه
۲۷۰	کیفیت خطبه‌های نماز جمعه
۲۷۳	نماز عید فطر و قربان
۲۷۳	شرایط نماز عید فطر و قربان
۲۷۳	چگونگی نماز عید فطر و قربان
۲۷۵	نماز قضا

۲۷۶	ترتیب نمازهای قضا
۲۷۹	نماز قضای پدر
۲۸۱	نیابت
۲۸۳	نماز آیات
۲۸۳	وجوب نماز آیات
۲۸۴	وقت نماز آیات
۲۸۴	چگونگی نماز آیات
۲۸۷	نماز خوف
۲۸۹	نماز استسقا (درخواست باران)
۲۹۱	مسجد
۲۹۲	احکام مسجد
۲۹۲	نجس کردن مسجد
۲۹۳	عدم امکان فروش مسجد و وسایل آن

بخش چهارم: عبادت‌های موسمی (روزه، حج و اعتکاف)

۲۹۷	۷- روزه
۲۹۷	درآمد
۲۹۸	تعریف روزه و اقسام آن
۲۹۸	نیت
۲۹۹	باطل کننده‌های روزه
۳۰۰	یکم - خوردن و آشامیدن
۳۰۱	دوم - نزدیکی (جماع)
۳۰۱	سوم - استمناء
۳۰۲	چهارم - دروغ بستن به خدا و معصومان <small>علیهم‌السلام</small>
۳۰۲	پنجم - رساندن غبار انبوه به گلو
۳۰۲	ششم - فرو بردن سر در آب
۳۰۳	هفتم - ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح
۳۰۴	هشتم - اماله با چیز روان
۳۰۵	نهم - قی کردن
۳۰۵	قضا و کفاره
۳۱۰	موارد وجوب قضای روزه

۳۱۶	روزه‌ی مسافر
۳۱۷	کسانی که روزه بر آن‌ها واجب نیست
۳۱۸	پی بردن به آغاز ماه
۳۲۰	گونه‌های روزه
۳۲۰	روزه‌های حرام و مکروه
۳۲۲	روزه‌های مستحب
۳۲۳	۸- حج
۳۲۳	درآمد
۳۲۳	شرایط وجوب حج
۳۲۴	شرایط استطاعت
۳۲۶	نیابت در حج
۳۲۶	شرایط نایب
۳۲۷	اقسام حج
۳۲۹	۹- اعتکاف
۳۲۹	شرایط اعتکاف
۳۳۰	احکام اعتکاف

بخش پنجم: اقتصاد

۳۳۵	اقتصاد
۳۳۵	درآمد
۳۳۷	۱۰- معامله (دادوستد)
۳۳۷	مشاغل و درآمدها
۳۳۷	سحر و جادو
۳۳۸	کهان‌ت و تنجیم
۳۳۸	شعبده
۳۳۸	احضار ارواح
۳۳۸	غنا و خوانندگی
۳۳۹	مشاغل بانوان
۳۳۹	حمایت از ظالم
۳۳۹	کتاب‌ها و نشریات گمراه‌کننده
۳۴۰	تقلب در آزمون یا استخدام

۳۴۱	۱۱- خرید و فروش (بیع)
۳۴۱	مستحبات معامله
۳۴۲	معاملات باطل و حرام
۳۴۴	خرید و فروش آلات حرام
۳۴۵	دادوستدهای مکروه
۳۴۶	خرید و فروش
۳۴۶	شرطهای فروشنده و خریدار
۳۴۷	معامله با کودک
۳۴۷	دادوستد مال غصبی
۳۴۸	شرطهای جنس و عوض آن
۳۴۹	خرید و فروش چیزهای وقفی
۳۵۱	ربا و رباخواری
۳۵۵	انواع معامله
۳۵۵	۱- نقد
۳۵۵	۲- نسیه
۳۵۶	۳- سَلَفْ
۳۵۶	شرایط معامله‌ی سَلَفْ
۳۵۷	خرید و فروش میوه‌ها
۳۵۹	۱۲- گونه‌های فسخ (خيارات)
۳۶۱	بیع شرط
۳۶۳	اقاله (به هم زدن معامله)
۳۶۴	احتکار و قیمت‌گذاری حکومتی
۳۶۷	۱۳- حَجْر
۳۶۷	اقسام محجوران
۳۶۷	نشانه‌های بلوغ
۳۶۹	۱۴- شرکت
۳۷۰	شرایط شرکت قراردادی
۳۷۱	تصرف در اموال شرکت
۳۷۱	تقسیم مال مشترک
۳۷۵	۱۵- شُفْعَه

۳۷۷	۱۶- اجاره و سرقفلی
۳۷۷	شرایط دو طرف اجاره
۳۷۸	شرایط مالی که اجاره داده می‌شود
۳۷۹	شرایط استفاده از مالی که اجاره داده می‌شود
۳۸۲	سرقفلی
۳۸۵	۱۷- رهن (گرو گذاری)
۳۸۵	شرایط رهن
۳۸۹	۱۸- جُعَاله (جایزه)
۳۹۱	۱۹- مضاربه (سرمایه و کار)
۳۹۳	۲۰- کشاورزی (مزارعه)
۳۹۳	درآمد
۳۹۴	مزارعه (کشاورزی مشاعی)
۳۹۴	شرط‌های مزارعه
۳۹۹	۲۱- مُسَاقَات (باغ‌داری مشاعی)
۳۹۹	شرایط مساقات
۴۰۰	مغارسه
۴۰۳	۲۲- احیای موات، حیات و تحجیر
۴۰۵	حریم
۴۰۶	مشترکات
۴۰۶	حیات و تحجیر
۴۰۷	مجهول المالک

بخش ششم: بانک‌داری و بیمه

۴۱۱	۲۳- بانک‌داری اسلامی
۴۱۱	درآمد
۴۱۲	کارکردهای بانکی
۴۱۲	قرض گرفتن
۴۱۴	سپرده گذاری
۴۱۵	جایزه‌های بانکی
۴۱۷	احکام بانک‌داری

۴۱۸	قرض الحسنه
۴۲۱	۲۴ - سفته
۴۲۵	۲۵ - بیمه
۴۲۵	شرایط بیمه
۴۲۶	صیغه و قرارداد بیمه

بخش هفتم: وجوهات شرعی و دارایی‌های عمومی

۴۲۹	منابع مالی اسلام
۴۲۹	درآمد
۴۳۱	۲۶ - خمس
۴۳۱	موارد وجوب خمس
۴۳۱	الف - درآمد (منفعت کسب)
۴۳۲	جهیزیه و خمس
۴۳۲	مهریه و خمس
۴۳۲	ارث و خمس
۴۳۳	قناعت و صرفه جویی
۴۳۳	خمس مالی که زکات نیز دارد
۴۳۳	سال خمسی
۴۳۳	خمس سرمایه و ترقی قیمت
۴۳۴	مخارج و هزینه‌ها
۴۳۴	خمس خانه
۴۳۵	خمس اثاثیه‌ی منزل
۴۳۵	خمس سرمایه و ابزار
۴۳۶	خمس کتاب
۴۳۶	خمس قرض
۴۳۶	خمس مال کودک
۴۳۶	خمس مال آمیخته به حرام
۴۳۷	تصرف در مال خمس نداده
۴۳۷	خمس لباس و زیورآلات
۴۳۸	خمس حقوق بازنشستگی

۴۳۸	ب- معدن
۴۳۹	ج- گنج
۴۳۹	د- مال آمیخته به حرام
۴۴۰	ه- گوهرهای دریایی
۴۴۰	و- غنیمت
۴۴۰	ز- زمین کافر ذمی
۴۴۱	مصرف خمس
۴۴۱	سهم سادات
۴۴۳	۲۷- زکات
۴۴۳	درآمد
۴۴۳	نیت زکات
۴۴۴	موارد زکات
۴۴۵	زکات گندم، جو، خرما و کشمش
۴۴۷	نصاب طلا و نقره
۴۴۷	نصاب نقره
۴۴۸	شتر، گاو و گوسفند
۴۴۹	نصاب شتر
۴۵۰	نصاب گاو و گاو میش
۴۵۱	نصاب گوسفند
۴۵۱	زکات سرمایه
۴۵۲	موارد مصرف زکات
۴۵۷	زکات فطره
۴۶۱	۲۸- انفال (دارایی‌های عمومی)
۴۶۱	موارد انفال
۴۶۲	دولت اسلامی و انفال
۴۶۳	۲۹- مالیات
۴۶۳	درآمد
۴۶۳	انواع مالیات
۴۶۴	شرایط ماموران مالیات
۴۶۴	وجوهات شرعی

بخش هشتم: تغذیه

- ۴۶۹ ۳۰- تغذیه و خوراک
 ۴۶۹ درآمد
 ۴۷۰ شناخت پرندگان حلال‌گوشت و حرام‌گوشت
 ۴۷۵ ۳۱- ذبح (سر بریدن حیوان)
 ۴۷۵ شرایط حلال بودن حیوان
 ۴۷۶ چگونگی سر بریدن حیوان
 ۴۷۸ چگونگی کشتن شتر
 ۴۸۱ ۳۲- صید
 ۴۸۲ صید ملخ
 ۴۸۳ ۳۳- شکار
 ۴۸۳ شکار با اسلحه
 ۴۸۵ شکار با سگ شکاری

بخش نهم: خانواده

- ۴۹۱ ۳۴- پیوند ازدواج
 ۴۹۱ درآمد
 ۴۹۲ پیوند زناشویی
 ۴۹۲ گونه‌های ازدواج
 ۴۹۳ دستور خواندن عقد دائم
 ۴۹۳ چگونگی خواندن عقد موقت
 ۴۹۴ شرایط عقد
 ۴۹۴ یکم - صیغه به گونه‌ی درست خوانده شود
 ۴۹۵ دوم - به هنگام خواندن صیغه قصد انشا شود
 ۴۹۵ سوم - عاقد عاقل باشد
 ۴۹۵ چهارم - زن و شوهر در عقد مشخص باشند
 ۴۹۶ پنجم - زن و مرد از روی اختیار به ازدواج راضی باشند
 ۴۹۶ احکام عقد
 ۴۹۷ عیب‌هایی که به واسطه‌ی آن می‌توان عقد را بر هم زد

۴۹۹	زنانی که ازدواج با آنان حرام است
۵۰۰	ازدواج با خواهرزاده یا برادرزاده‌ی همسر
۵۰۱	زن زناکار
۵۰۱	عقد کافر
۵۰۱	زنا با زن شوهردار
۵۰۲	لواط
۵۰۲	نزدیکی با دختر نابالغ
۵۰۳	دیگر احکام عقد
۵۰۴	اداره‌ی زندگی زناشویی
۵۰۵	مهر
۵۰۶	زمان ازدواج
۵۰۹	ازدواج موقت
۵۱۱	نکاه، ملامسه و صدا
۵۱۵	شیردهی (رضاع)
۵۱۶	شرایط محرم شدن رضاعی
۵۱۷	آداب شیر دادن
۵۱۸	نفقه
۵۱۹	عقیقه
۵۲۰	حضانت (نگه‌داری کودک)
۵۲۱	فرزند خوانده
۵۲۳	۳۵- طلاق (جدایی)
۵۲۳	درآمد
۵۲۴	احکام طلاق
۵۲۵	صیغه‌ی طلاق
۵۲۶	عده‌ی طلاق
۵۲۷	عده‌ی وفات
۵۲۷	طلاق باین و رجعی
۵۲۸	طلاق باین
۵۲۸	طلاق رجعی
۵۲۹	چگونگی رجوع

۵۳۱	۳۶- طلاق خُلَع و مبارات
۵۳۱	خواندن صیغه
۵۳۱	وکالت در خواندن صیغه
۵۳۲	طلاق مبارات
۵۳۵	۳۷- لعان
۵۳۶	چگونگی لعان

بخش دهم: روابط و حقوق اجتماعی

۵۴۱	۳۸- روابط اجتماعی
۵۴۱	درآمد
۵۴۲	احکام روابط اجتماعی
۵۴۲	آزار رساندن به مؤمن
۵۴۳	غیبت
۵۴۳	موارد جواز غیبت
۵۴۴	نجات جان مسلمان
۵۴۵	سلام کردن
۵۴۵	مسافرت به کشورهای غیر اسلامی
۵۴۵	معاشرت با غیر مسلمانان
۵۴۶	شرکت در مجالس گناه
۵۴۷	تجسس در مسایل شخصی
۵۴۹	۳۹- ضمانت
۵۴۹	انواع ضمانت
۵۵۱	۴۰- وکالت
۵۵۱	صیغه‌ی وکالت
۵۵۱	شرایط وکالت
۵۵۲	وکالت؛ عقد جایز
۵۵۵	۴۱- کفالت
۵۵۵	صیغه‌ی کفالت
۵۵۵	شرایط کفالت
۵۵۷	۴۲- حواله

۵۵۷	شرایط حواله
۵۵۹	۴۳- قرض (دین)
۵۵۹	صیغه‌ی قرض
۵۶۰	شرایط قرض
۵۶۰	احکام قرض
۵۶۱	قرض ربایی
۵۶۳	۴۴- عاریه
۵۶۳	انواع عاریه
۵۶۴	ضمان عاریه
۵۶۴	عاریه؛ عقد جایز
۵۶۷	۴۵- مصالحه (سازش)
۵۶۷	شرایط مصالحه
۵۶۸	سازش بر معاوضه
۵۷۱	۴۶- ودیعه (امانت)
۵۷۱	شرایط امانت
۵۷۲	احکام امانت
۵۷۲	غصب امانت
۵۷۵	۴۷- هبه (بخشش)
۵۷۵	شرایط هبه
۵۷۶	مواردی که نمی‌توان هبه را فسخ کرد
۵۷۹	۴۸- صدقه
۵۷۹	شرایط صدقه دهنده
۵۸۱	۴۹- قسم
۵۸۱	ویژگی‌های قسم
۵۸۱	کفاره‌ی قسم
۵۸۲	قسم دروغ
۵۸۲	شرایط قسم
۵۸۵	۵۰- نذر
۵۸۶	شرایط نذر
۵۸۹	۵۱- عهد

۵۹۱	۵۲- مسابقه و سرگرمی
۵۹۱	شرایط مسابقه
۵۹۲	مسابقات ورزشی
۵۹۲	مسابقات علمی
۵۹۲	مسابقه با آلات قمار
۵۹۵	۵۳- قرعه‌کشی و اعانه
۵۹۷	۵۴- لُقْطَه (چیزهای پیدا شده)
۶۰۱	۵۵- غصب
۶۰۲	ضمان
۶۰۵	۵۶- تقاص (بازپس‌گیری)
۶۰۷	۵۷- وقف
۶۰۸	انواع وقف
۶۰۸	سرپرستی و نظارت بر وقف
۶۰۹	تحبیس ملک

بخش یازدهم: سیاست‌های کلان اسلامی

۶۱۳	۵۸- سیاست‌های کلان اسلامی
۶۱۳	درآمد
۶۱۴	حفظ و گسترش باورهای دینی
۶۱۵	استقلال فرهنگی
۶۱۷	استقلال سیاسی
۶۱۸	استقلال اقتصادی
۶۲۱	۵۹- حکومت دینی، مرجعیت و رهبری
۶۲۲	فقه و شرایط فقیه
۶۲۲	فقاہت؛ رمز ماندگاری تشیع
۶۲۳	مرجعیت و رهبری دینی
۶۲۳	شرایط احراز موقعیت رهبری دینی
۶۲۴	تفاوت در ولایت تشریح و تکوین
۶۲۴	مقبولیت عمومی فقیه
۶۲۵	انتصابی بودن ولایت فقیه

۶۲۶	حدود فقاقت و پاسخ‌گویی به مردم
۶۲۷	صاحبان معرفت دینی
۶۲۷	چندگانگی فقیهان و حوزه‌ی اقتدار آنان
۶۲۹	زمان‌شناسی فقیه
۶۲۹	رهبری، منصبی الهی، حقیقی و شخصی
۶۳۳	۶۰- امر به معروف و نهی از منکر
۶۳۳	درآمد
۶۳۳	جایگاه امر به معروف و نهی از منکر
۶۳۴	شرایط امر به معروف و نهی از منکر
۶۳۴	یکم - آگاهی و علم به احکام
۶۳۴	دوم - احتمال تأثیر
۶۳۴	سوم - پافشاری بر ترک واجب یا انجام گناه
۶۳۴	چهارم - مفسده نداشتن
۶۳۵	تنبیه کودک
۶۳۵	سکوت عالمان در برابر بدعت‌ها
۶۳۶	مراتب امر به معروف و نهی از منکر
۶۳۹	۶۱- دفاع و جهاد
۶۳۹	درآمد
۶۳۹	دفاع از حقوق شخصی
۶۴۰	انواع جهاد
۶۴۱	شرایط جهاد
۶۴۲	جهاد دفاعی
۶۴۴	جهاد ابتدایی

بخش دوازدهم: قضا و جزای اسلامی

۶۴۷	۶۲- قضا و جزای اسلامی
۶۴۷	درآمد
۶۴۷	قضاوت
۶۴۸	شرایط قاضی
۶۴۹	آداب قضاوت

- ۶۵۰ دادخواهی
- ۶۵۱ چگونگی قسم
- ۶۵۲ احکام قاعده‌ی ید
- ۶۵۳ ۶۳- اقرار
- ۶۵۳ شرایط اقرار کننده
- ۶۵۴ انکار پس از اقرار
- ۶۵۵ اقرار به فرزندى شخصى
- ۶۵۷ ۶۴- شهادت
- ۶۵۷ شرایط شاهد
- ۶۶۱ ۶۵- حدها و تعزیرها
- ۶۶۲ حدّ زنا
- ۶۶۳ حدّ لواط
- ۶۶۴ حدّ مساحقه
- ۶۶۴ حدّ قیادت
- ۶۶۵ دیگر مسایل حدود
- ۶۶۵ نزدیکی با چهارپایان
- ۶۶۵ استمنا
- ۶۶۶ قذف
- ۶۶۶ شراب‌خواری
- ۶۶۶ سرقت (دزدی)
- ۶۶۸ محارب
- ۶۶۸ احکام مرتد
- ۶۷۱ ۶۶- قصاص
- ۶۷۲ اقسام قتل
- ۶۷۳ راه‌های اثبات قتل
- ۶۷۴ لوث
- ۶۷۴ کفّاره‌ی قتل
- ۶۷۵ ۶۷- دیه‌ها
- ۶۷۵ انواع دیه
- ۶۷۶ دیه‌ی کامل

۶۷۷	قصاص و دیه‌ی عضو
۶۷۸	دیه‌ی سقط جنین
۶۷۹	دیه‌ی جراحات
۶۸۰	حکم مواردی که دیه تعیین نشده است

بخش سیزدهم: تنگناهای فرصت (وصیت و ارث)

۶۸۳	۶۸- وصیت (آخرین سفارش‌ها)
۶۸۳	درآمد
۶۸۳	احکام وصیت
۶۸۴	صیغه‌ی وصیت
۶۸۵	شرایط وصیت
۶۸۵	پذیرش وصیت تملیکی
۶۸۵	رد امانت و پرداخت بدهی
۶۸۷	شرایط وصی
۶۸۷	بازگشت از وصیت
۶۸۸	هزینه‌های واجب
۶۸۸	نافذبودن وصیت در یک سوم دارایی
۶۸۹	وصیت نامعین
۶۹۱	۶۹- ارث (انتقال قهری مال)
۶۹۱	درآمد
۶۹۲	مراتب و طبقات ارث
۶۹۳	ارث دسته‌ی نخست
۶۹۵	ارث دسته‌ی دوم
۶۹۶	ارث دسته‌ی سوم
۶۹۷	ارث زن و شوهر
۶۹۸	ارث اختصاصی پسر بزرگ‌تر

بخش چهاردهم: آغازی نوین

۷۰۳	۷۰- احکام مردگان
۷۰۳	درآمد
۷۰۴	محتضر

- ۷۰۵..... پسندیده‌های زمان احتضار
- ۷۰۶..... مستحبات پس از مرگ
- ۷۰۶..... احکام غسل، کفن، نماز و خاک‌سپاری
- ۷۰۶..... غسل میّت
- ۷۰۷..... غسل کودک
- ۷۰۷..... غسل نامحرم
- ۷۰۸..... غسل جنابت و حیض
- ۷۰۸..... مزدگرفتن
- ۷۰۸..... غسل جیبیره‌ای
- ۷۰۹..... کفن
- ۷۱۰..... حنوط
- ۷۱۰..... نماز میّت
- ۷۱۲..... چگونگی نماز میّت
- ۷۱۴..... دفن
- ۷۱۶..... غسل مسّ میّت
- ۷۱۸..... نماز نخستین شب قبر (نماز وحشت)
- ۷۱۹..... شکافتن قبر (نبش قبر)
- ۷۱۹..... کسانی که غسل و کفن لازم ندارند
- ۷۱۹..... شهید
- ۷۲۰..... کسانی که قصاص شده‌اند

پیش‌گفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين؛ ولاسيما إمام العصر و خاتم اوليائه؛ حجة ابن الحسن العسكري (روحي وارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء)، واللعن الدائم على أعدائهم أعداء الدين.

آموزه‌های دینی سه بخش باور، اخلاق و کردار را در بر می‌گیرد. در این میان، احکام شرعی تنها از حوزه‌ی سوم است که مهم‌ترین و کاربردی‌ترین مسایل آن در مجموعه‌ای با عنوان «رساله‌ی توضیح المسائل» گردآوری می‌گردد و دو بخش پیشین به جهت گستردگی داده‌های آن، مجموعه‌های دیگری را می‌طلبند.

در عمل به گزاره‌های فقهی، از مجتهد صاحب شرایط پیروی می‌گردد و اگر مکلف، کرداری را بدون رجوع به وی به انجام رساند که برابر با واقع یا حکم شرعی نباشد، باطل است.

در این رساله، سعی شده است مهم‌ترین مسأله‌های مورد نیاز در زندگی فردی و اجتماعی با نوشتاری رسا، گویا و هماهنگ با زندگی در عصر حاضر ارایه گردد و همین امر، ویژگی رساله‌ی حاضر می‌باشد.

برای توضیح مطالب یادشده و بیان پاره‌ای از ویژگی‌های رساله‌ی حاضر، نکات زیر خاطر نشان می‌گردد:

الف- همان‌گونه که گذشت، آموزه‌های دینی، سه بخش باور، اخلاق و کردار را در بر می‌گیرد. گزاره‌های اعتقادی و اخلاقی دین بسیار گسترده است و فقیهان پارسا بیش از این، آن را در آغاز فقه نوشته‌های خود می‌آوردند. اما هم‌اکنون به سبب گستردگی آن، در مجموعه‌های دیگری ارایه می‌شود.

گزاره‌های فقهی دین، مرزهای دیانت اسلام را تعیین می‌نماید و در حوزه‌ی عمل به راهنمایی باورمندان خود می‌پردازد و فرهنگ شیعی و ارزش‌های دینی را پاس می‌دارد و با موج‌های مهاجم به ستیز بر می‌آید.

ب- گزاره‌های فقهی، توسط فقیهان پارسا و دانشمند با تلاش و اجتهاد فراوان در مجموعه‌های فقهی گردآوری می‌گردد که گزیده‌ای از آن با عنوان «رساله‌ی توضیح المسائل» برای عموم و در جهت تبلیغ و نشر احکام عرضه می‌شود و می‌توان گفت مهم‌ترین گزینه‌ی ارتباطی فقیه با مردم و جامعه به‌شمار می‌رود و بر این اساس، لازم است به ادبیات و زبان مخاطبان و گفته‌ی خوانان، روان، گویا، شیوا و متناسب با داده‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی مردم هر عصر به نگارش درآید و از هرگونه پیچیدگی به‌دور باشد تا هرچه بیش‌تر به واقعیت نزدیک گردد.

ج- فقیه باید فقه را با دیگر دانش‌های ضروری؛ هم‌چون: منطق، فلسفه و عرفان همراه سازد تا از تبدیل شدن فقه برای فقه و نه برای زندگی و از ایستایی آن و گرفتاری در شبکه‌ی تحجر جلوگیری نماید؛ چنان‌که انقلاب اسلامی ایران، زاییده‌ی تفکری است که برآمده از فقه، فلسفه و عرفان است که توسط بزرگ‌مرد قرن، فقیه، حکیم و عارف سترگ؛ حضرت امام خمینی علیه‌السلام به منصفی ظهور رسید.

د- فقه، در واژه‌شناسی به معنای «فهم مراد گفته پرداز» و در اصطلاح، دانش دریافت معنا و مراد گفته‌پرداز قدسی به‌گونه‌ای نظام‌مند از ظهور و پدیداری دلیل

دینی (کتاب و سنت) است؛ خواه دریافت مراد شریعت در گزاره‌های کلامی باشد یا داده‌های اخلاقی یا فقهی دین؛ بنابراین، دانش فقه، دریافت باید و نبایدها و هست و نیست‌ها را در بر می‌گیرد. شاهد بر این معنا، روش عملی فقیهان دوره‌های نخستین است که پیش از طرح بحث‌های فرعی دین، از اصول بنیادین آن سخن به میان می‌آوردند و چه بسا بیش‌تر از آنچه به فروع دین بپردازند، به گزاره‌های کلامی پرداخته‌اند و همین امر تأییدی است بر آن‌چه گفته شد که فقه باید به همراه منطق، فلسفه و عرفان ارایه شود تا به بستر تحجر فرود نیاید.

هـ- همان‌گونه که گذشت، فهم شریعت نظام‌مند است و نمی‌توان از قرائت‌های مختلف که بدون شک گونه‌ای کژ اندیشی یا کاستی در سیستم دریافت و یا در یکی از پیش‌زمینه‌های صدور آن وجود دارد، سخن به میان آورد و هم‌چنین نمی‌توان آن را با پندارهایی هم‌چون قیاس و استحسان به تباهی کشاند و دست پرورده‌های نفس عادی و ذهن کوتاه را جایگزین دریافت مراد شریعت نمود؛ چرا که دریافت حکم شرعی نظام‌مند است و فقیه تنها با در اختیار داشتن پیش‌زمینه‌های صدور حکم و فتوا و چیرگی بر این نظام علمی و شناخت ملاک حکم می‌تواند قدرت اجتهاد و استنباط صحیح را در خود پدیدار نماید.

و- تشخیص موضوع خارجی حکم بر عهده‌ی فقیه است و این شیوه که دریافت و شناخت موارد خارجی حکم شرعی در شأن فقیه نیست، شیوه‌ای بی‌اساس است که اندیشه و نظام اجتماعی دینداران و نظام فقهی را در گوشه گوشه‌ی خانه‌ها و ذهن‌ها به انزوا می‌کشاند. فقاهت و درک عمیق از دین، جز از طریق تماس با رخدادهای زمان و شناخت موضوع خارجی و دریافت پاسخ دین در هر مورد جزیی به دست نمی‌آید و دور ماندن از فهم موضوعات، اسلام‌شناسی عزلت‌جو را در پی می‌آورد؛ چرا که فقاهت باید در متن حرکت سیال زندگی بشر جریان داشته

باشد تا پویایی و کارآمدی خود را به دست آورد و با شناخت موضوعات خارجی و نگاه وسیع به زمان حال و آینده بتواند نیازهای هر عصر و آینده را دریابد و از امروز برای موجی که فردا بر خواهد خواست، چاره‌اندیشی نماید.

ز- امر دیگری که بایسته‌ی فقیه است شناخت ملاک و مناط احکام می‌باشد و این اندیشه که همه‌ی احکام تبعدی است و باید از ژرف‌اندیشی و دقت در علت حکم دوری کرد، سبب کژاندیشی و دریافتی نارسا از دین می‌گردد. اهمیت دادن به ظاهر لفظ یا قاعده و صورت دلیل و بی‌توجهی به ملاک و تشخیص موضوع حکم، تفریط و کوتاه‌نگری است؛ همان‌گونه که قیاس، استحسان و تمسک به مصلحت‌های بدون اساس نیز افراط است.

ح- بر اساس آنچه تاکنون گذشت، فقه دارای سه رکن بنیادین است:

- (۱) دریافت معنا و مراد شریعت به شیوه‌ی نظام‌مند؛
 - (۲) تشخیص مورد جزئی و موضوع خارجی حکم؛
 - (۳) شناخت ملاک واقعی و چرایی تشریح حکم با پرهیز از هرگونه قیاس، استحسان و پنداربافی و مصلحت‌سنجی‌های بی‌اساس.
- بی‌توجهی به سه اصل یاد شده، فقه را به شبکه‌ی کوتاه‌نگری و حصر توجه به ظاهر واژه، قاعده یا صورت دلیل و کوتاهی در ژرف‌پژوهی گرفتار می‌آورد و در نتیجه، فقیه خود را در ارایه‌ی حکم ناچار از چنگ زدن به «احتیاط» می‌بیند؛ چنانچه همین کوتاهی در ژرف‌پژوهی همراه با ضعف اراده در انتخاب گزینه‌ی درست و حقیقی، علت بسیاری از برداشت‌های نارسا و دریافت‌های ناقص و در نتیجه زیاده‌روی در تمسک به احتیاط شده است. ضعف اراده در انتخاب گزینه‌ی درست و حقیقی علت بسیاری از موارد احتیاط است.

این در حالی است که حکم فقیه باید صریح و روشن باشد تا مقلدان را در دسترسی به حکم شرعی سردرگم و پریشان نسازد؛ اما این سیره که با توجه به

مستند حکم در بیان فتوا از عباراتی؛ مانند: «بنا بر احوط»، «بنا بر احتیاط»، «محل تأمل است» یا «محل اشکال است» استفاده شود و با بیانی کلی، شناخت موارد «احتیاط واجب» از «احتیاط مستحب» به مخاطب واگذار گردد، مکلف را از دسترسی به فتوای صریح مجتهد و شناخت وظیفه‌ی مشخص خود دور می‌سازد و در واقع، چون مجتهد از ادبیات مناسبی در ارتباط با مخاطب و گفته‌خوان خود بهره نمی‌برد، نمی‌تواند با مردم و واقعیت‌های زمانه‌ی خود ارتباط کامل برقرار نماید. نگارنده در رساله‌ی حاضر به این امر توجه داشته و در همه‌ی موارد، فتوای صریح خود را بیان داشته است تا مکلف به راحتی بتواند وظیفه‌ی خود را در هر موضوعی بشناسد.

ط - میان فقیهان شایع است که فقه را به چهار بخش عبادات، عقود، ایقاعات و احکام تقسیم می‌نمایند؛ تقسیمی که توسط دو کتاب «اللمعة الدمشقیة» یا «شرائع الاسلام» ارایه شده است. آنان، ملاک در عبادت را واپسینی و آخرتی بودن آن، و در عقود، بایستگی کاربرد واژگان از هر دو طرف معامله، و در ایقاعات، ضرورت به کار رفتن واژه از یک طرف معامله دانسته، و در احکام نیز چیزی را جز نبودن در سه بخش نخست، ملاک قرار نداده‌اند؛ در حالی که این شیوه، تنها امری صوری است و با واقع هماهنگ نمی‌باشد؛ زیرا داشتن واژگان یا واپسینی بودن آن، در ماهیت مسایل و احکام شرعی دخالتی ندارد و از این رو، چنین تقسیمی بر نظام فراگیری که همه‌ی مسایل و احکام واقعی کردار مکلفان را در بر گیرد استوار نمی‌باشد.

ملاکی که نگارنده برای چینش ابواب فقه و رساله‌ی توضیح المسایل پیشنهاد می‌دهد و در همین رساله نیز آن را لحاظ نموده، هماهنگی در ماهیت عرفی و حیثیت‌های طبیعی است و نه حیثیت‌های اعتباری؛ هم‌چون سهولت فراگیری

مسأله یا فردگرایی مسایل؛ چرا که این چنین بر نظام فراگیر و هماهنگی ماهوی مسایل دلالتی ندارد و از واقعیت و هویت عرفی و اجتماعی دور می‌باشد و هر یک از بحث‌های سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، و حتی مسایل جنایی که برای شوون جامعه‌ی اسلامی بسیار پراهمیت می‌باشد و در حقوق عمومی، مدنی و جنایی بیش‌تر مکتب‌های اجتماعی و سیاسی از آن سخن به میان می‌رود، در فقه اسلامی جایگاه ویژه‌ی خود را باز نمی‌یابد، ولی در این طرح، ابواب یاد شده روح و جان فقهی و شأن اجتماعی خود را داراست و مباحث زاید و ناپسند از آن حذف می‌شود و احکام ثابت و متغیر دین به صورت تفکیکی ارایه می‌گردد که توضیح و دلایل هر یک از بندهای یاد شده در نوشته‌های گسترده‌ی فقهی نگارنده آمده است.

ی - اندیشه و تفکر در هر زمینه و کاری مورد اهتمام اسلام است و به طور کلی، آیین اسلام پیروان خود را از ناآگاهی و تبعیت و اقدام کورکورانه دور داشته است. همان‌گونه که گذشت شناخت ملاک و مناط حکم، یکی از سه پایه‌ی اساسی فقه به شمار می‌رود و این گمان که احکام دین تعبدی است و باید از ژرف‌اندیشی و دستیابی به ملاک حکم دوری کرد، سبب کژاندیشی و دریافت نارسا از دین می‌گردد. در این رساله، با توجه به بیان فوق در ابتدای بخش‌ها و سرفصل‌های لازم، پاره‌ای از ملاکات تشریح جزئی احکام یا چگونگی ارتباط مسایل آمده است تا خواننده با آگاهی و بصیرت بیش‌تر و انگیزه‌ی برتری به کسب آگاهی و عمل بر آن اقدام نماید. یافتن حکمت‌ها یا مناط و ملاک حقیقی حکم، بحث گسترده‌ای می‌طلبد که باید آن را در بخش ملاکات احکام که تاکنون جایگاه ارزشی خود را نیافته است جست‌وجو نمود. نگارنده، برخی از مناط‌ها و ملاک‌های حقیقی و حکمت‌های صدور احکام را در درس خارج فقه و نوشته‌های تفصیلی خود آورده و امید است آن را در آینده به جامعه‌ی علمی عرضه نماید.

ک- لازم است در چینش و ترتیب مسایل یک علم توجه داشت که علوم در جهت موضوع بر دو دسته می‌باشد:

(۱) علومى که دارای چینش طبیعى است و به صورت قهرى، موضوع ویژه‌ای دارد؛ مانند: علوم ریاضی، طبیعى و فلسفى.

(۲) علومى که تنها به جهت غرضى خاص مسایل خود را می‌یابد و از موضوع ویژه‌ای برخوردار نیست؛ مانند: تاریخ و فقه که تمام مسایل و احکام آن، موضوعات متفاوتی است که با غرض خاصی کنار هم آمده است. البته، فقه، موضوع خاصی ندارد و دانشی است که مسایل آن باید بر اساس همگونی طبیعى و ماهیت عرفی و اجتماعى ترتیب یابد و مسایل و احکام و چینش و ساختار ترتیبی آن بر اساس واقعیت‌های خارجى استوار گردد.

با توجه به مطلب یاد شده، رساله‌ی حاضر در چهارده بخش تنظیم شده است. در این بخش‌ها، باب‌های مختلف فقه که نزدیک به هفتاد باب می‌باشد، آمده است. ملاک تقسیم این بخش‌ها، هماهنگی در ماهیت عرفی و اجتماعى و حیثیت‌های طبیعى است.

افزون بر این، سعی شده است هر یک از سرفصل‌ها از تورم و بسیاری داده‌های فقهی دور بماند و هر بخش با همه‌ی بخش‌های دیگر تا حد امکان به صورت متعادل ارایه گردد. همان‌گونه که گذشت، چینش یاد شده، فقه‌پژوهان را در شناخت احکام ثابت و متغیر دین یاری می‌رساند و هم‌چنین فراگیری آن را برای مقلدان خود آسان می‌گرداند و هر بخش فقهی، روح و جان خود را بخوبی می‌نمایاند. چینش بخش‌های یاد شده به شرح زیر است:

۱- تقلید

- ۲- طهارت و نجاست
- ۳- عبادت (نماز)
- ۴- عبادت‌های موسمی (روزه، حج و اعتکاف)
- ۵- اقتصاد
- ۶- بانک‌داری و بیمه
- ۷- وجوهات شرعی و دارایی‌های عمومی
- ۸- تغذیه
- ۹- خانواده
- ۱۰- روابط و حقوق اجتماعی
- ۱۱- سیاست‌های کلان
- ۱۲- قضا و جزای اسلامی
- ۱۳- تنگناهای فرصت (وصیت و ارث)
- ۱۴- آغازی نوین (احکام مردگان)

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

بخش نخست

تقلید



تقلید

درآمد

انسان با وجود سلامت و توانمندی که دارا بودن بلوغ، عقل، قدرت و اختیار را حکایت می‌کند، مفتخر به عنوان «مسئول» و «مكلف» می‌گردد.

تکلیف و مسئولیت‌پذیری، اندیشه و اراده‌ی انسان را دو حقیقت ارزشی به شمار می‌آورد و انسان در چنین جایگاهی موجودی ارزشی است؛ به طوری که با نبود هر یک از امتیازات چهارگانه؛ کودک باشد یا دیوانه، ناتوان باشد یا بی‌اراده؛ اگرچه کزی و کاستی او نکوهیده نیست و مورد محبت و ترحم واقع می‌گردد، صاحب مسئولیت نمی‌باشد و انسان، تنها با ادراک و پذیرش همین عنوان است که اولین کرده‌ی ارزشی خود را محقق می‌سازد تا جایی که می‌تواند با قصد قربت نسبت به همین امر، نخستین عبادت خود را انجام دهد و نیز همین عنوان است که او را صاحب وظایف گسترده و تکالیف بسیاری می‌نماید و با دوری از هر یک از امتیازهای چهارگانه (بلوغ، عقل، قدرت و اختیار) به هر دلیل

و در هر موقعیت و برای هر فردی که پیش آید، از جایگاه ارزشی تکلیف دور می‌گردد و حکمی بر وی بار نمی‌شود؛ پس زیربنای تکلیف اموری است که در فقه به آن «شرایط تکلیف» گفته می‌شود. البته، تکلیف، خود نشانه‌هایی دارد که شریعت جهت اثباتی آن را تبیین کرده است. این نشانه‌ها در بخش پنجم آمده است.

هر انسان مکلفی، یکی از دو موقعیت اساسی زیر را دارا می‌شود: یا مجتهد است و تکلیف را با یافته‌های خود محقق می‌سازد و یا چنین خلعتی را نمی‌یابد و در زمره‌ی دیگر افراد است که در چنین موقعیتی لازم است از مجتهد صاحب شرایط پیروی نماید و در این صورت به وی «مقلد» گفته می‌شود. تقلید، موضوع احکام و باب‌های مختلف فقه و رساله است. البته، بحث‌های مربوط به مرجعیت و رهبری که چگونگی تقلید و اطاعت از مجتهد صاحب شرایط را پی می‌گیرد، در بخش یازدهم آمده است.

احکام تقلید

م ﴿ ۱ ﴾ تقلید در احکام، به کار بردن فتوای مجتهد صاحب شرایط است.
 م ﴿ ۲ ﴾ در یک یا چند مسأله می‌توان از یک یا چند مجتهد صاحب شرایط پیروی نمود؛ هر چند آنان از دنیا رفته یا در فتوا اختلاف داشته باشند.

تقلید در اصول دین

م ﴿ ۳ ﴾ لازم است مسلمان به اصول دین اطمینان داشته باشد؛ خواه سبب اطمینان وی دلیل و نظر باشد یا پیروی از آگاهان و اهل خبره. بنابراین، تقلید در اصول دین اشکال ندارد و نیز به دست آوردن یقین در آن ضروری نیست.

م ﴿ ۴ ﴾ اگر کسی اصول دین را با دلیل یا تقلید فرا گیرد ولی به گونه‌ای اطمینان عادی به آن نداشته باشد، مسلمان شناخته نمی‌شود و تنها داشتن دلیل یا تقلید نمودن و حتی رفتار به احکام اسلامی برای مسلمان بودن وی کافی نیست.

م ﴿ ۵ ﴾ اطمینان یا یقین یافتن به همه‌ی مسایل اعتقادی، مشکل، بلکه غیر ممکن است و لازم نیست مسلمان به همه‌ی مسایل اعتقادی، اطمینان یا یقین داشته باشد، بلکه در اصول غیربنیادی و در فروع دین می‌توان از خبره‌ای که مورد اطمینان است پیروی نمود. پس در غیر مسایل بنیادی اصول دین، اطمینان به خبره کافی است.

م ﴿ ۶ ﴾ در اصول اساسی و بنیادی دین، رسیدن به گونه‌ای از اطمینان عادی لازم است و اهمال و ساده‌انگاری در آن جایز نمی‌باشد؛ هرچند لازم نیست مسلمان برای اطمینان خود دلیل، شاهد یا سند داشته باشد و تنها باور و آرامش خاطر برای مسلمان بودن بسنده است.

تقلید در احکام دین

م ﴿ ۷ ﴾ برای به کار بردن احکام دین یا باید مجتهد بود تا بتوان قانون‌های دینی را بر اساس دلیل به دست آورد و یا برابر با فتوای مجتهد دارای شرایط رفتار نمود و نیازی به دلیل یا انجام احتیاط نیست؛ به‌ویژه آن که آگاهی که بتواند احتیاط کنند انگشت‌شمار هستند و شناخت مورد و حکم احتیاط برای مردم عادی مشکل است.

اجتهاد و تقلید

م ﴿ ۸ ﴾ از مجتهدی می‌توان پیروی نمود که: عاقل و خردمند، بالغ و رسیده، حلال‌زاده، شیعه‌ی دوازده امامی، مرد و عادل باشد.

هر یک از این ویژگی‌ها، خود دارای شرایطی ضمنی است که نباید آن را از نظر

دور داشت: عاقل: پختگی و فرزاندگی؛ بالغ: رسیده بودن؛ مرد: آزاده و با فتوت و جوانمرد بودن؛ عدالت: خوبی، سلامتی، زشتی‌گریزی و عصیان‌ستیزی؛ حلال‌زاده: پاک و مُطَهَّر بودن؛ و شیعه‌ی دوازده امامی: اهتمام داشتن در عقیده و رفتار به حقانیت حضرات معصومین علیهم‌السلام و اطاعت و نیابت از اولیای معصومین علیهم‌السلام را غایت مطلوب و منتهای کمال خود و دیگران قرار دادن را به همراه دارد.

شرط‌های ذاتی، اکتسابی و ضمنی

برخی از شرط‌های ذکر شده ذاتی و برخی نیز اکتسابی است.

شرطی که فراگیری در پیدایش آن نقشی ندارد ذاتی است؛ مانند: بلوغ، عقل، حلال‌زادگی، شیعه‌ی دوازده امامی و مرد بودن.

شرط اکتسابی، صفتی است که فراگرفتنی باشد؛ مانند: اجتهاد و عدالت، که مهم‌ترین این دو اجتهاد است؛ زیرا ادعای اجتهاد، بدون شایستگی و حصول آن، سبب از بین رفتن عدالت فرد می‌شود، ولی عادل نبودن فرد به اجتهاد وی ضرری نمی‌رساند. بر این اساس، بر عادل غیرمجتهد لازم است که از مجتهد عادل تقلید کند، ولی مجتهد غیرعادل برابر با علم و اجتهاد خود عمل می‌نماید؛ هرچند نمی‌توان از او تقلید کرد.

شرط حریص نبودن بر دنیا - که عدالت و مردانگی مجتهد به آن وابسته است - در شرط مرد بودن - به معنای مردانگی و جوانمردی و آزادگی - نهفته است و نیازی نیست که به گونه‌ای ممتاز و جدا در شمار ویژگی‌های مجتهد ذکر شود.

زننده بودن مجتهد شرط روا بودن تقلید از وی نمی‌باشد و شرط قرار دادن آن، ملاک گویای شرعی و دلیل روشن عقلی یا عقلایی ندارد، بلکه دلیل و ملاک بر خلاف آن است و مدارک شرعی نیز نشان‌گر آن است که شریعت، به شرط قرار دادن آن اهتمامی ندارد؛ هرچند پویایی اجتهاد و فقاہت، همواره درگرو زننده بودن

مجتهد و نوآوری وی؛ به‌ویژه در مسایل نوظهور می‌باشد. توضیح بیش‌تر این امر خواهد آمد.

عادل

م ﴿ ۹ ﴾ عادل کسی است که توانمندی نفسانی بر انجام واجب و خودداری از حرام را دارد. عدالت دارای مراتب بسیاری است که نخستین مرتبه‌ی آن حسن ظاهر و عالی‌ترین مرتبه‌ی آن تالی‌تلو عصمت است که تنها در اولیای خداست. خوبی و حسن ظاهر حکایت از عدالت ظاهری فرد می‌کند و نشانه‌ی عدالت مجتهد است.

عدالت مجتهد، تنها به انجام واجبات و خودداری از گناهان کبیره‌ی شناخته شده نیست؛ بلکه باید از دنیا و خواهش‌های نفسانی نیز رویگردان باشد. از این‌رو، مجتهدی که اهل دنیاست و گرایش‌های نفسانی بر او چیرگی دارد عادل نیست؛ هرچند به گناهان عمومی آلوده نباشد. پس کسی که از تعریف، تمجید، شهرت و شناخته‌شدن، دست‌بوسی و سلام و صلوات دیگران لذت می‌برد، عدالت و شایستگی لازم را برای تصدی مرجعیت ندارد.

اعلم بودن

م ﴿ ۱۰ ﴾ اعلم بودن، به معنای دقیق کلمه و به صورت مطلق، تحقق خارجی ندارد؛ چراکه این امر در غیر معصوم شکل نمی‌پذیرد و گذشته از آن که مشکل می‌توان آن را در مقام اثبات و در جامعه یافت، در اندیشه و مرتبه‌ی ثبوت نیز معنای مشخص و مفهوم ثابتی ندارد و به معنای نسبی و برتری نسبی مجتهدی بر مجتهد دیگر - که معانی گوناگونی به خود می‌گیرد - دلالت آن گویا و روشن نیست و دلیلی بر لزوم و درستی آن در دست نیست و بر این اساس، شرط اعلم بودن در جواز تقلید از مجتهد، اعتبار ندارد.

م ﴿ ۱۱ ﴾ تحقیق و یافت مجتهد اعلم شرط نیست؛ اما اگر اعلم بودن یا برتری از نظر ویژگی‌های دیگر در مجتهدی آشکار شود، توجه به آن و پیروی از وی لازم است.

آنچه در فتوا معتبر است استواری زیرساخت‌های علمی و تصدیقی در استنباط و نتیجه‌گیری و سنجیده بودن و نظام‌مندی آن است که با هوشمندی، تلاش، ویژگی‌های استاد، تمرین، فراگیری درست و دراز مدّت و در رأس همه با عنایت خداوند حاصل می‌گردد که همراه با پیدایش عدالت، جواز تقلید را در پی دارد.

م ﴿ ۱۲ ﴾ اطمینان به اجتهاد و عدالت مجتهد شرط لازم در درستی تقلید است؛ بنابراین، اگر به اجتهاد یا عدالت مجتهدی اطمینان حاصل نشود، نمی‌توان از وی پیروی نمود.

م ﴿ ۱۳ ﴾ پس از اطمینان یافتن به عدالت و اجتهاد فرد، اگر دو شرط اجتهاد یا عدالت وی بیش‌تر از دیگر مجتهدان صاحب شرایط آشکار گردد یا احتمال داده شود، باید از وی پیروی نمود.

م ﴿ ۱۴ ﴾ چنان‌چه مکلف چند مجتهد را در علم و عدالت یکسان بداند یا میان دو مجتهد در ویژگی‌های کمال برتری نبیند یا امتیاز دیگری را در کسی ببیند که مجتهد دیگر به‌جای آن صاحب امتیازی دیگر است؛ می‌تواند از هر یک تقلید نماید، مگر آن که مجتهدی برتری ویژه‌ای در غیر زمینه‌های یاد شده داشته باشد که در این صورت، برتری در چیزهای دیگر؛ مانند: وارستگی (تقوا) یا شجاعت، ملاک‌گزینش و انتخاب قرار می‌گیرد و لازم است از وی پیروی شود؛ خواه میان آنان اختلاف فتوا باشد یا نباشد و خواه فتوای یکی از آنان موافق با احتیاط باشد یا نباشد.

م ﴿ ۱۵ ﴾ اگر مجتهدی در اجتهاد سنجیده‌تر و کاردان‌تر از دیگری باشد و مجتهد دیگر وارسته‌تر از وی باشد، ولی در زمینه‌های دیگر با هم یکسان باشند، باید از مجتهدی پیروی نمود که در اجتهاد توانمندی بیش‌تری دارد.

م ﴿ ۱۶ ﴾ اگر دو مجتهد در دانش، جایگاهی مساوی یا نزدیک به هم داشته باشند، تحقیق و آگاهی از وارسته‌تر بودن یکی از آن دو لازم نیست، ولی در صورت دانستن قهری آن، تقلید از مجتهد وارسته‌تر لازم می‌گردد.

شناخت مجتهد عادل

م ﴿ ۱۷ ﴾ مجتهد عادل از سه راه شناخته می‌شود:

نخست - انسان، خود به اجتهاد و عدالت کسی اطمینان یابد.

دوم - دو خبره‌ی عادل، اجتهاد و عدالت کسی را تأیید نمایند؛ به شرط آن که دو خبره‌ی عادل دیگر با آنان مخالفت نداشته باشند.

سوم - دسته‌ای از اهل علم که از سلامت نفس برخوردارند و مجتهد عادل را می‌توانند تشخیص دهند و از گفته‌ی آنان اطمینان پیدا می‌شود، به اجتهاد و عدالت کسی گواهی دهند.

البته، شکل و شمایل، خاندان‌سازی، جناح‌گرایی، پیوندها و ترفندهای خطی و سیاسی که هیچ‌کدام ملاک یا ارزش شرعی ندارد نباید در این امر مهم الهی دخالت داشته باشد.

فتوا

به دست آوردن فتوا

م ﴿ ۱۸ ﴾ فتوای مجتهد از سه راه به دست می‌آید:

نخست - شنیدن از شخص مجتهد؛

دوم - شنیدن از شخصی که فتوای مجتهد را بازگو می‌کند؛ خواه نقل به صورت

حضوری و رودررو باشد یا از طریق رسانه‌ها؛ به گونه‌ای که از گفته‌ی آن‌ها اطمینان حاصل شود؛

سوم - دیدن فتوای نوشتاری مجتهد؛ خواه در رساله باشد یا در دیگر کتاب‌ها و نوشته‌ها؛ مانند: رساله‌ی استفتاءات، مجله، روزنامه. البته، لازم است چنین نوشتاری دارای اعتبار باشد.

تغییر فتوا

م ﴿ ۱۹ ﴾ تا انسان از تغییر فتوای مجتهد خود اطمینان پیدا نکرده است می‌تواند به فتوایی که می‌داند رفتار نماید.

م ﴿ ۲۰ ﴾ مجتهد باید به گونه‌ای که برای او ممکن است، تغییر فتوای خود را اعلام کند.

م ﴿ ۲۱ ﴾ اگر در موردی احتمال داده شود که فتوای مجتهد تغییر یافته است ولی نشانه‌ی روشنی بر آن نباشد، به جست‌وجو نیازی نیست و مقلد پس از آگاهی به تغییر فتوا، درباره‌ی کردار گذشته‌ی خود وظیفه‌ای ندارد.

احتیاط در فتوا

م ﴿ ۲۲ ﴾ اگر مجتهد در مسأله‌ای فتوا یا ظاهر فتوا داشته باشد؛ مانند آن که بگوید اقوی یا اظهر چنین است، و نیز اگر فتوا یا ظاهر فتوا نداشته باشد و احتیاط کرده باشد، مقلد در آن مسأله می‌تواند از مجتهدی که تقلید از او جایز است پیروی نماید؛ خواه فتوای مجتهد دوم با احتیاط سازگار باشد یا نباشد. البته، همان‌گونه که گذشت می‌توان در صورتی که مجتهدی فتوا نیز داشته باشد، در آن مسأله از هر یک از مجتهدان صاحب شرایط پیروی نمود.

م ﴿ ۲۳ ﴾ اگر مجتهد در مسأله‌ای که فتوا داده است احتیاط کند؛ مانند آن که بگوید: ظرف نجس با یک بار شستن پاک می‌شود؛ اگر چه احتیاط آن است که سه بار شسته شود، مقلد در آن مسأله می‌تواند به حکم مجتهد دیگر رفتار کند؛ چنان‌که

می‌تواند برابر فتوا یا به احتیاط پس از فتوا - که به آن احتیاط مستحب می‌گویند - نیز عمل نماید و همان‌گونه که گذشت وی می‌تواند حتی در صورت فتوا نیز به هر یک از مجتهدان صاحب شرایط رجوع کند و از یکی از آنان تقلید نماید.

بیان اشتباه فتوا

م ﴿ ۲۴ ﴾ اگر فتوای مجتهدی را به دیگری بگوید؛ چنان‌چه فتوای وی تغییر کند، لازم نیست او را آگاه نماید، ولی در صورتی که بفهمد در ارایه‌ی فتوا اشتباه کرده است؛ چنان‌چه ممکن است، باید او را از حکم درست مسأله آگاه کند.

م ﴿ ۲۵ ﴾ مکلف باید متن فتوای مجتهد را به‌دست آورد و اگر فتوای وی را به اشتباه از کسی فرا بگیرد - هرچند وی فردی عالم باشد - و او بر طبق فتوایی که به اشتباه شنیده است رفتار نماید، باید دوباره آن را به شیوه‌ی درست انجام دهد؛ زیرا عالم بودن سبب مصونیت وی در عمل و اشتباه نمودن وی نمی‌گردد.

م ﴿ ۲۶ ﴾ اگر مدتی از روی غفلت کارهای خود را بدون تقلید انجام دهد، هر رفتاری را که برابر واقع یا فتوای مجتهد صاحب شرایط انجام داده است لازم نیست جبران نماید؛ هرچند رفتار وی برابر با فتوای مجتهدی که در حال حاضر از او تقلید می‌کند یا بیش‌تر مجتهدان باطل باشد.

م ﴿ ۲۷ ﴾ تقلید بدون تحقیق و از روی غفلت از شخصی که شرایط تقلید را دارا نیست اعتبار شرعی ندارد و در صورت آگاهی به بطلان عمل، باید کرده‌ی خود را دوباره انجام دهد.

تقلید از گذشتگان

م ﴿ ۲۸ ﴾ زنده بودن مجتهد شرط تقلید نیست و تقلید ابتدایی از مجتهدی که از دنیا رفته است یا باقی ماندن بر تقلید از وی جایز است؛ مگر این که او در موردی فتوا نداشته باشد یا برتری مجتهد زنده آشکار باشد که در این صورت، تقلید از مجتهد زنده لازم است.

م ﴿ ۲۹ ﴾ جواز تقلید از مجتهد در گذشته، نیازی به اجازه و فتوای مجتهد زنده ندارد و در این زمینه به حکم عقل بسنده می‌شود؛ هر چند مجتهدان زنده، تقلید از میّت را جایز ندانند یا در این مسأله اختلاف داشته باشند.

م ﴿ ۳۰ ﴾ اگر مجتهدی که از وی تقلید می‌شود از دنیا برود، بر مقلّد واجب نیست تنها در مسایلی که برابر فتوای او رفتار کرده است پیروی کند، بلکه می‌تواند در مسایلی که در زمان زندگی وی به آن‌ها رفتار نکرده است نیز عمل نماید؛ مگر آن که مجتهد زنده برتر باشد که در این صورت، در مسایلی که پیش‌تر نیز آن‌ها را انجام داده است باید از وی تقلید نماید.

م ﴿ ۳۱ ﴾ در صورت برابری دو مجتهد در همه‌ی مسایل؛ اعم از آن که به آن‌ها رفتار شده باشد یا نه، می‌توان به مجتهد زنده رجوع نمود.

م ﴿ ۳۲ ﴾ پس از بازگشت از مجتهد فوت شده و تقلید از مجتهد زنده، می‌توان به تقلید از مجتهد در گذشته بازگشت؛ اگرچه بازگشت به وی در مواردی باشد که مجتهد زنده فتوا داده است. در چنین مواردی از مجتهد زنده‌ی دیگری نیز می‌توان تقلید نمود، مگر آن که در اصل بازگشت، خطایی رخ داده باشد؛ مانند آن که مجتهد فوت شده صاحب شرایط نبوده است.

م ﴿ ۳۳ ﴾ مسأله‌هایی که به آن‌ها بیش‌تر نیاز است واجب است فرا گرفته شود و اگر بدون فراگیری مسأله، برابر با حکم الهی رفتار کرده باشد، بازخواست نمی‌شود، ولی چنانچه به خطا افتد، عذر و بهانه‌ای ندارد و سزاوار بازخواست است.

م ﴿ ۳۴ ﴾ اگر برای فردی مسأله‌ای پیش آید که حکم آن را نمی‌داند، لازم است از هر راهی که برای او ممکن است، فتوای یکی از مجتهدانی که تقلید از او جایز است را به دست آورد و برابر آن رفتار نماید؛ هر چند پس از آگاهی به فتوای مجتهد خود، آن را مخالف فتوایی که به آن عمل نموده بیابد و هر یک نیز فتوای دیگری را باطل بدانند و در این امر نیازی به احتیاط نمودن نیست و اختلافی بودن یا نبودن فتوای مجتهدان در بسنده بودن عمل وی نقشی ندارد.

بخش دوم

طهارت و نجاست



طهارت و نجاست

درآمد

پس از بیان احکام تقلید که پیش زمینه‌ی کردار شرعی است، احکام طهارت و نجاست دنبال می‌گردد.

طرح پاکی و نجسی پدیده‌ای شرعی است که تنها فقه عهده‌دار بیان احکام آن است و در مقابل، ادراک تمیزی و کثیفی، امری عرفی و عقلایی است که افزون بر دین، بهداشت نیز از آن سخن به میان می‌آورد.

«طهارت»، پاکی از نجاست شرعی است که در بسیاری از کارها؛ مانند: نماز، روزه، خوردن و آشامیدن ضرورت دارد و «نجاست» به معنای نجس بودن یا نجس شدن چیزی است. بر این پایه، چیزهایی که شارع، آنها را نجس دانسته است؛ به گونه‌ای که به هیچ رو پاکی در آنها راه ندارد و از پلیدی و نجس بودن جدا نمی‌شود، با عنوان «نجس»، و دیگر چیزهایی که از دید شرع نجس نیست ولی با برخورد به نجاست نجس می‌شود، با واژه‌ی «متنجس» یاد می‌شود.

با این وجود، واژه‌ی «نجاست» در یکی از دو مورد زیر به کار

می‌رود:

نخست - چیزی که ذات آن «نجس» است و هیچ‌گاه از پلیدی آشکار یا

نهان و مادی یا غیر آن جدایی ندارد.

دوم - موردی که نجس به چیز پاکی برسد و آن را «متنجس» سازد.

هر یک از این دو کاربرد با نشانه‌های گفتاری (قرینه‌ها) باز شناخته

می‌شود.

ملاک پاکی و تمیزی

همان‌گونه که گفته شد، طهارت و نجاست شرعی متمایز از تمیزی و کثیفی طبیعی و عرفی است و شناخت پدیده‌های پاک و نجس تنها با معرفّی شارع مقدس اسلام ممکن است ولی ادراک تمیزی و کثیفی بر عهده‌ی عرف و عقلا می‌باشد؛ بنابراین، طبع انسان خود می‌یابد که چه چیزی تمیز یا کثیف است؛ شاید چیزی از دید شرع نجس باشد ولی آدمی آن را کثیف نداند؛ مانند کافر، یا چیزی کثیف باشد، ولی نجس نباشد؛ مانند: عرق تن و خلط سینه و بینی؛ چنان‌که ممکن است چیزی هم نجس باشد و هم کثیف؛ مانند: ادرار و مدفوع، و نیز بسیاری از چیزها هم پاک و هم تمیز است؛ مانند آب.

بر این اساس، ملاک تمیزی و کثیفی، طبع آدمی است که در انسان‌ها گوناگون می‌باشد، ولی ملاک پاکی و ناپاکی تنها گفته‌ی شارع است و هر عقلی به‌طور کامل آن را در نمی‌یابد؛ هرچند رهنمود شارع نیز ملاک و معیار ویژه‌ی خود را دارد.

راه پی بردن به نجاست

م ﴿ ۳۵ ﴾ نجاست هر چیز از سه راه دانسته می‌شود:

یکم - انسان، خود یقین یا اطمینان به نجاست چیزی یابد.

دوم - کسی که چیزی را در اختیار دارد، مانند صاحب خانه یا صاحب رستوران خبر دهد که آن چیز نجس است. البته، اگر انگیزه‌ی دروغ در کار نباشد.
سوم - دو نفر عادل از ناپاکی چیزی آگاهی دهند؛ هر چند از گفتار آنان اطمینان به نجاست نیز حاصل نشود.

م ﴿ ۳۶ ﴾ گمان آدمی - هر اندازه هم که قوی باشد - تا به اطمینان نرسد، پرهیز از چیزی را لازم نمی‌سازد. بنابراین، استفاده از غذاها و نوشیدنی‌هایی که در اماکن عمومی و مغازه‌ها رایج می‌گردد و به نجاست آن اطمینان و آگاهی پیدا نمی‌شود جایز است؛ هر چند رعایت بهداشت شایسته است.

م ﴿ ۳۷ ﴾ اگر از گفته‌ی عادل یا فردی راستگو و مطمئن، به نجاست چیزی اطمینان یابد، پرهیز از آن لازم است.

م ﴿ ۳۸ ﴾ اگر از گفته‌ی نابالغ، دیوانه یا فاسق نیز به نجاست چیزی اطمینان یابد، پرهیز از آن لازم است.

نجس‌های ده‌گانه

م ﴿ ۳۹ ﴾ در میان پدیده‌ها، تنها ده چیز نجس است و بقیه‌ی چیزها همه پاک است. این ده چیز عبارت است از: ادرار، مدفوع، منی، خون، مردار، سگ، خوک، کافر، شراب و آب‌جو (فَقَّاع).

۱ و ۲ - ادرار و مدفوع

م ﴿ ۴۰ ﴾ ادرار و مدفوع انسان و هر حیوان حرام‌گوشتی که خون جهنده دارد؛ به‌گونه‌ای که اگر رگ آن را ببرند، خون از آن با فشار بیرون می‌آید؛ مانند حیوانات درنده، نجس است.

م ﴿ ۴۱ ﴾ فضله‌ی حشرات کوچکی که گوشت ندارد؛ مانند: پشه، مگس و سوسک پاک است.

م ﴿ ۴۲ ﴾ پرهیز از فضله‌ی حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد؛ مانند ماهی‌های حرام گوشت لازم نیست.

م ﴿ ۴۳ ﴾ فضله و ادرار حیوان حلال گوشت؛ هر چند خون جهنده داشته باشد، مانند: گاو و گوسفند پاک است.

م ﴿ ۴۴ ﴾ فضله و ادرار پرندگان پاک است؛ خواه حلال گوشت باشد، مانند: کبوتر و کبک یا حرام گوشت، مانند: باز، خفاش و طاووس.

۳ - منی

م ﴿ ۴۵ ﴾ منی انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است؛ خواه حلال گوشت باشد یا حرام گوشت.

م ﴿ ۴۶ ﴾ ترشحاتی که مردان و به‌ویژه زنان در خود می‌یابند و در ظاهر با منی همانندی دارد، اگر به منی بودن آن اطمینان نیابند، منی به‌شمار نمی‌آید و پاک است.

۴ - خون

م ﴿ ۴۷ ﴾ خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد نجس است؛ خواه حیوان حلال گوشت باشد یا حرام گوشت، کوچک باشد یا بزرگ.

م ﴿ ۴۸ ﴾ خون و اجزای حیوانی که خون جهنده ندارد پاک است؛ خواه دارای گوشت باشد؛ مانند: مار، ماهی و قورباغه، یا نباشد؛ مانند: مگس و پشه.

م ﴿ ۴۹ ﴾ اگر در خون بودن چیزی شک شود، آن چیز، خون به‌شمار نمی‌آید و پاک است.

م ﴿ ۵۰ ﴾ خون شهید پاک است؛ بنابراین، کسی که طهارت شرعی دارد، اگر آیه‌ای را با انگشت آغشته به خون شهید بر سطح مباحی بنویسد، اشکال ندارد.

شهید؛ شمع هستی

شهید، راز ماندگاریِ آیین یکتاپرستی است و خون وی رازِ زنده ماندن اوست. اگر بر این باوریم که رشته‌ی تنومند شهید همواره دست به آویزه‌ی ناپیدای آسمان دارد، دیگر نمی‌توان تار و پود قدسی این رشته را به واژه‌ی «ناپاکی» آلوده ساخت. رشته‌ی استوار جهان هستی، در همه‌ی روزگار، رگ حیات شهید بوده است که چشمه‌ی زندگی از آن می‌جوشد. دیگران تنها تصویری مجازی از زندگی هستند و چه بسا با بیهودگی از دنیا می‌روند، ولی راز جاودانگی و بودن، در رگ شهید جاری است و این شهید است که برای همیشه می‌ماند؛ چرا که وی، استوانه‌ی برپایی آفریدگان و موجب استواری آفرینش است. اگر شهید، شمع زندگی و چراغ هستی است، دیگر چگونه می‌توان گفت پیکر این چراغ روشنی‌بخش ناپاک است. شهیدان، راز ماندگاری و جاودانگی هستند و اگر جهان هستی نمود اسمای پاک حق است، پس خون شهید، پاک‌ترین آن‌ها، شراب طهور حق و کوثر فیض الهی است. ای کاش، فقه و حکمت هزار ساله‌ی شیعه، این مسأله را آشکار و برهانی می‌ساخت که خون شهید، نه تنها آلوده نیست، بلکه خود از مطهرات و پاک و پاک‌کننده است و باید پیش از آب، خاک و آفتاب پاکی را در آن جست.

خون حیوان حلال گوشت

م ﴿ ۵۱ ﴾ اگر حیوان حلال‌گوشتی ذبح شرعی گردد و خون آن به‌گونه‌ی عادی بیرون آید، بقیه‌ی خونی که در بدن آن باقی می‌ماند پاک است، ولی خوردن آن حرام می‌باشد.

م ﴿ ۵۲ ﴾ خونی که به‌خاطر مانع، به مقدار غیرعادی در بدن حیوان باقی می‌ماند یا به تن آن باز می‌گردد نجس است و اگر با چیزی برخورد کند، آن را نجس می‌سازد.

م ﴿ ۵۳ ﴾ خونی که به صورت عادی در میان گوشت یا جگر حیوان است، چون بخشی از گوشت به‌شمار می‌آید پاک است و خوردن آن اشکال ندارد.

خون در تخم مرغ

م ﴿ ۵۴ ﴾ پرهیز از لخته‌ای که در میان تخم مرغ مانند خون دیده می‌شود واجب نیست؛ هر چند با زرده یا سفیده‌ی تخم مرغ نیز آمیخته گردد؛ خواه آمیختگی سبب از بین رفتن لخته‌ی خون گردد به گونه‌ای که دیگر خونی دیده نشود، یا سبب آن نگردد.

شیر آمیخته به خون

م ﴿ ۵۵ ﴾ اگر به هنگام دوشیدن شیر حیوان، خونی همراه شیر دیده شود، آن خون نجس است و شیر را نیز نجس می‌سازد.

خون لثه

م ﴿ ۵۶ ﴾ اگر از لثه یا قسمت دیگر دهان، خونی بیرون آید و به اندازه‌ای کم باشد که در آب دهان از بین برود، پاک است و فرو بردن آن اشکال ندارد و چنانچه از دهان بیرون بریزد، سبب نجس شدن چیزی نمی‌شود.

خون بسته شده

م ﴿ ۵۷ ﴾ خونی که به واسطه‌ی کوبیدگی جایی از بدن، زیر پوست یا ناخن بسته شده و از روان شدن باز مانده است اگر به گونه‌ای باشد که دیگر به آن خون نگویند، پاک است و در صورتی که به آن خون گفته شود، تا ناخن یا پوست سوراخ نشود، مانع وضو و غسل نیست، ولی هرگاه پوست و ناخن به گونه‌ای سوراخ شود که آن خون از ظاهر بدن به شمار آید و بتوان آن را بدون زحمت و زیان بیرون کشید، باید برای وضو و غسل بیرون آورده شود. البته، اگر این کار زیان یا زحمت فراوان داشته باشد، باید وضو یا غسل را به صورت «جبیره» گرفت، به این ترتیب که اطراف محل کوبیده شده را بشوید و پارچه‌ای روی محل کوبیدگی بگذارد و دست خیس خود را روی آن بکشد و به تیمم هم نیازی نیست.

خون در غذا

م ﴿ ۵۸ ﴾ اگر خونی؛ هرچند اندک باشد، در خوراک یا مایعی بریزد؛ خواه آن مایع در حال جوشیدن باشد یا نباشد و آن خون، محسوس نباشد و با غذا بجوشد، همه‌ی غذا، مایع و ظرف آن نجس می‌گردد. برای آگاهی یا اطمینان به ریخته شدن خون، دیدن با چشم شرط نیست.

۵- مردار

م ﴿ ۵۹ ﴾ بدن مرده‌ی مسلمان نجس نیست؛ هرچند به غسل‌های سه‌گانه نیاز دارد.

م ﴿ ۶۰ ﴾ به دنبال برخورد و تماس با بدن مرده، پیش از غسل دادن و پس از سرد شدن آن، غسل مسّ میّت واجب می‌گردد.

م ﴿ ۶۱ ﴾ مردار حیوانی که خون جهنده دارد - حلال‌گوشت باشد یا حرام‌گوشت - نجس است؛ خواه خود مرده باشد یا به شیوه‌ی غیر شرعی کشته شده باشد.

م ﴿ ۶۲ ﴾ مردار حیوانی که خون جهنده ندارد؛ مانند: ماهی و قورباغه، نجس نیست.

م ﴿ ۶۳ ﴾ آنچه همراه جنین است بر دو دسته می‌باشد:

یکم - چیزی که بدن جنین شمرده می‌شود؛ مانند: نطفه، علقه و مضغه که تا پیش از چهار ماهگی - که روح به صورت عادی در جنین دمیده نمی‌شود - پاک است، ولی اگر به آن نطفه یا خون گفته نشود و روح در جنین دمیده شده باشد، در حکم مردار است و چنانچه جنین آدمی باشد، خود نیاز به غسل میّت دارد و برخورد با آن، سبب غسل مسّ میّت می‌گردد؛ هرچند خود این اجزا نجس نیست، مگر آن که به نجس آلوده باشد.

دوم - چیزهایی مانند کیسه‌ی آب، جفت، بند ناف؛ چنانچه آلوده به خون یا نجاست دیگری نباشد نجس نیست.

پوست اضافی بدن

م ﴿ ۶۴ ﴾ پوست‌های اضافی که از لب، سر، دست یا دیگر جاهای بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد جدا می‌شود و خون یا گوشت به همراه ندارد؛ خواه خود جدا شود یا کسی آن را جدا سازد، پاک است؛ خواه به هنگام افتادن، رسیده و کامل شده باشد یا نه، و یا با فشار جدا گردد یا بدون فشار، همراه با درد جدا شود یا بدون درد.

کالای تولیدی در کشورهای غیرمسلمان

م ﴿ ۶۵ ﴾ همه‌ی خوراکی‌های غیرگوشتی؛ مانند: روغن، کره و پنیر و کالاهای غیرخوراکی؛ مانند: دارو، عطر، ادکلن، صابون و واکس که تولیدی کشورهای غیراسلامی است یا در همان کشورها مورد استفاده‌ی مسلمانان قرار می‌گیرد، اگر به نجاست آن اطمینان حاصل نشود، پاک است.

م ﴿ ۶۶ ﴾ گوشت حیوانی که از کشورهای غیراسلامی آورده می‌شود نجس است و خوردن آن حرام می‌باشد، مگر آن که به گونه‌ای ذبح شرعی آن دانسته شود و تنها مسلمان بودن فروشنده برای پی بردن به پاکی آن بسنده نیست، اما پوست و چرم آن نجس نمی‌باشد.

م ﴿ ۶۷ ﴾ درباره‌ی کالاهای تولیدی ذکر شده اگر در بازار مسلمانان باشد یا مسلمانی در تولید آن نقش داشته باشد، به هرگونه شکمی توجه نمی‌شود. هم‌چنین به شک درباره‌ی رعایت کردن تولیدکنندگان نسبت به احکام شرعی اعتنا نمی‌شود.

جانوران پاک

م ﴿ ۶۸ ﴾ همه‌ی جانوران خشکی، آبزی، وحشی، اهلی، گوشت‌خوار، علف‌خوار، درنده، بی‌آزار، دارای چنگال یا بدون چنگال، از خانواده‌ی حشره‌ها باشد یا پرندگان یا خزندگان؛ غیر از سگ و خوک خشکی، پاک می‌باشد.

۶ و ۷ - سگ و خوک

م ﴿ ۶۹ ﴾ همه‌ی اجزای طبیعی خوک و سگی که در خشکی زندگی می‌کند؛ مانند: مو، ناخن، پنجه، استخوان و حتی آب دهان، چشم و بینی آن نجس می‌باشد و در این حکم تفاوتی ندارد که سگ از چه گونه‌ای باشد؛ شکاری باشد یا خانگی و سگ گله باشد یا ولگرد، زیتنی باشد یا عادی و آلوده و کثیف باشد یا بهداشت کامل نسبت به آن رعایت گردد.

م ﴿ ۷۰ ﴾ سگ و خوک دریایی مانند دیگر جانوران پاک است.

۸ - کافر

سخن گفتن از کافر در ردیف نجاست‌ها به معنای آن است که وی به سبب کفر خود از مقام انسانی سقوط کرده است و حکم به کفر کسی نمودن، هم‌چون حکم دادن به قتل و کشتن وی است که می‌تواند به حق یا ناحق باشد؛ بنابراین، لازم است با اهتمام تمام و آگاهی کامل از کفر بحث شود؛ به گونه‌ای که از هر انحراف و کژروی به‌دور باشد. این در حالی است که شناخت کافر امر پیچیده‌ای است که گاه می‌تواند در کسوت فردی مسلمان و اهل قبله ظاهر گردد یا خود را در چهره‌ی فردی که پیامبری صاحب کتاب یا دسته‌ای از پیامبران را باور دارد بنمایاند یا به صورت آشکارا در افراد ملحد، مادی و بت‌پرست ظهور یابد. بنابراین، بر اثر اهمیت مورد، لازم است در شناخت کفر و کافر اهتمام فراوان و دقت ویژه‌ای به کار رود.

م ﴿ ۷۱ ﴾ کافر به کسی گفته می‌شود که خداوند متعال را انکار نماید یا درباره‌ی حق تعالی شک داشته باشد؛ مانند: افراد ملحد، مادی و بت‌پرست - یا دوگانگی را باور داشته باشد؛ مانند آنچه به باورمندان به یزدان و اهریمن نسبت داده می‌شود، یا سه‌گانگی را باور داشته باشد؛ مانند: کسانی که به اقانیم سه‌گانه (اب، ابن و روح القدس) عقیده دارند یا درباره‌ی پیامبری و خاتمیت حضرت رسول اکرم ﷺ

شک یا انکار داشته باشند یا به چیزی که سبب دروغ بستن به ایشان می‌شود باور نداشته باشند؛ مانند: انکار و شک در وجوب نماز و روزه که چنین باوری ناگزیر به دروغ پنداشتن خدا و رسول می‌انجامد؛ خواه از آن آگاه باشد یا ناآگاه؛ ضروری بودن آن را بداند یا نداند؛ امر مورد انکار یا شک، ضروری دین باشد یا غیر ضروری؛ درباره‌ی مبدء و معاد و اصول دین باشد یا اخلاق یا فروع دین، و خواه وی خود را مسلمان بداند و مانند مسلمانان رفتار نماید یا خیر، در هر صورت، یکی از ویژگی‌های یاد شده برای کافر دانستن وی کافی است.

م ﴿ ۷۲ ﴾ بر زبان نیاوردن شهادت و گواهی ندادن به اسلام، کسی را کافر نمی‌کند؛ هرچند در صورتی که سابقه‌ی مسلمانی یا تبعیت اسلام را نداشته باشد، احکام مسلمانی درباره‌ی او جاری نمی‌گردد و نمی‌توان او را مسلمان به‌شمار آورد.

اهل کتاب

م ﴿ ۷۳ ﴾ اهل کتاب (یهودیان، مسیحیان، یا زرتشتیان که چیزی مانند کتاب دارند) کافرند و نسبت داشتن به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ یا حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ یا کتاب آسمانی، کفر آن‌ها را برطرف نمی‌سازد؛ زیرا گذشته از دوگانه باوری یا باور به اقاویم سه‌گانه، منکر پیامبری رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و خاتمیت آن حضرت می‌باشند و اگر چندگانه باور نباشند و به پیامبری و خاتمیت حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گواهی دهند، دیگر یهودی یا مسیحی شناخته نمی‌شوند.

نجس بودن کافر

م ﴿ ۷۴ ﴾ نجس بودن کافر مانند دیگر نجاست‌های شرعی، واقعی و امری تکوینی است و همه‌ی اجزا و رطوبت بدن؛ حتی مو، ناخن، آب دهان، چشم و بینی و عرق وی نجس است و در این زمینه، میان کافر کتابی و غیر آن تفاوتی نیست.

کفر و ارتداد

م ﴿ ۷۵ ﴾ مرتد فطری و ملی کافر است. مرتد فطری، مسلمان زاده‌ای است که بعد از پذیرش اسلام به کفر گراییده و مرتد ملی، کافر زاده‌ای است که بعد از پذیرش اسلام به کفر سابق خود بازگشته است.

خوارج و ناصبی‌ها

م ﴿ ۷۶ ﴾ از دیگر نمونه‌های روشن کفر، خوارج و ناصبی‌ها هستند که با امامان معصوم علیهم‌السلام و به ویژه حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام دشمنی، کینه و ستیز دارند. اینان از فرومایه‌ترین کافراند؛ هر چند همه‌ی کافران در نجس بودن، حکم یکسانی دارند.

م ﴿ ۷۷ ﴾ بدترین کافران - که در صورت توانمندی و در پی نداشتن تباهی، کشتن آن‌ها واجب است - کسانی هستند که با خدا و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا حضرت زهرا علیها‌السلام و حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام یا هر یک از پیامبران الهی و فرشتگان خداوند ستیز و دشمنی آشکار دارند یا به آن‌ها دشنام می‌دهند و بی‌حرمتی می‌کنند.

حکم حاضر در صورتی است که وی دیوانه نباشد یا خشم فراوان و کنترل‌نشده نداشته باشد؛ اگرچه وی در صورت اخیر گناه کار است؛ چرا که در هیچ حالی چنین رفتاری دور از گناه و سرکشی نمی‌باشد، مگر آن که ویژگی‌های مکلف شرعی را نداشته باشند و در ردیف مستضعفان فکری قرار گیرند که موارد اندکی دارد.

غالیان (زیاده‌انگاران)

م ﴿ ۷۸ ﴾ غالیان کسانی هستند که درباره‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام غلو و زیاده‌انگاری دارند؛ به این معنا که ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام را - نعوذ بالله - خدا می‌دانند. اینان گذشته از آن که دارای باوری باطل و جاهلانه می‌باشند و در آگاهی و پذیرش حق نیز کوتاهی کرده‌اند، کافر، و ناگزیر نجس هستند، ولی هم‌اکنون

نمی‌توان کسی را با چنین باوری سراغ داشت و حتی دسته‌ای از درویشان که خود را «علی‌اللهی» می‌دانند یا دیگران آنان را به این نام می‌خوانند، چنین باوری را ادعا ندارند، بلکه آن‌ها به سبب دوستی و ناآگاهی و ازه‌هایی ناهمگون را به شیوه‌ی «شَطْح»^۱ بازگو می‌کنند که به ظاهر معنای غلو دارد. البته، بر آگاهان دین لازم است که برای آگاه‌سازی آنان گامی مؤثر و مناسب بردارند.

م ﴿ ۷۹ ﴾ کسانی که همه‌ی ویژگی‌های کمالی و اسما و صفات الهی را با دَهش و عنایت حق تعالی و به‌گونه‌ی کمال پدیداری به حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام نسبت می‌دهند و با این وصف، ذات و کمال ذاتی را تنها برای حضرت حق منظور می‌دارند، نه تنها غالی نیستند و باور آنان اشکال ندارد، بلکه این باور، پایه‌ای ارزشمند و مهم در دین دارد و از بالاترین مراتب ولایت و معرفت به اولیای الهی به شمار می‌رود و باورمندان آن از نمونه‌های آشکار ادا‌تمندان به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌باشند و خداوند مَنَّان، توفیق رسیدن به چنین باور نوری و ملکوتی را تنها بهره‌ی بندگان پاک خود می‌نماید.

غلو در بستر تاریخ

در طول تاریخ اسلام، کسانی که درباره‌ی حضرات چهارده معصوم علیهم‌السلام باور نوری و ملکوتی داشته‌اند بسیار به غلو متهم شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که اگر کسی دوستی خود به اهل بیت علیهم‌السلام را بسیار آشکار می‌ساخته از اهل غلو شناخته می‌شده است و ستیزه‌گران با ولایت و نیز عوام اهل دیانت به این‌گونه سخن‌ها بیش‌تر دامن زده‌اند. پدیده‌ی غلو درباره‌ی معصومین علیهم‌السلام در گذشته‌ی تاریخی خود، مانند عملکرد رسانه‌های تبلیغی بیگانه با آقا امام زمان (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف) در وضعیت کنونی است که اگر کسی همواره با عشق و علاقه از آن حضرت یاد نماید، مورد تهمت‌های ناشایست قرار می‌گیرد، با آن‌که این‌گونه کژرفتاری‌ها نه بیگانگان را جدا

۱- کلماتی است که به ظاهر معنای درستی ندارد؛ اگرچه در واقع به‌دور از اشکال است.

می‌سازد و نه نشان‌گر همه‌ی دوستان می‌باشد؛ زیرا کسی که آشکارا دوستی با حضرت را اعلان می‌دارد چگونه می‌تواند با او بیگانه باشد یا کسی که پیرو عاشق و دنباله‌رو راستین آن حضرت است چگونه می‌تواند از آشکارسازی دوستی بسیار خود به‌دور باشد و ناملایمی بیگانه را به جان نخرد.

بنابراین، نمی‌توان با اتهام بی‌مورد و بدون توجه به مرزهای دقیق و باریک شرعی، کسی را کافر نامید و او را نجس دانست.

حلول و اتحاد

م ﴿ ۸۰ ﴾ هیچ عارف سالکی از حلول و اتحاد به معنای رایج و عامیانه‌ی آن؛ هرچند می‌تواند با توجیه معنای درستی داشته باشد، یاد نمی‌کند و اگر کسی آن را با غزل‌سرایی و شطح و به زبان عاطفه و احساس دنبال کند، معنای مطابقی آن را منظور نمی‌کند و با آن نمی‌توان به کفر کسی حکم نمود؛ به‌ویژه آن که بیش‌تر کسانی که این واژه‌ها را رد می‌کنند، از درک درستی و نادرستی این‌گونه معانی به‌دورند و شناخت دقیقی از آن ندارند؛ چنان‌که «حلول»، «اتحاد» و «وحدت وجود» را با هم و به‌گونه‌ای یکسان می‌آورند که این خود، نشانه‌ی بیگانگی آن‌ها از این معانی است.

م ﴿ ۸۱ ﴾ اگر از حلول و اتحاد، معنای مادی و حسی آن لحاظ شود و نشانه‌ی رسیدن بنده با جسم خود به حضرت حق باشد؛ به‌گونه‌ای که جسمانی بودن خداوند را به‌دنبال آورد، گذشته از آن که این معنا باطل است و دلیلی ندارد، سبب کافر بودن مدعی آن می‌گردد. البته، این حکم در صورتی است که مراد از جسم، تفاهم عرفی آن باشد، ولی در غیر مورد ذکر شده، معنای آن اجمال دارد و نمی‌توان در آن باور یا رفتاری همراه دروغ پنداشتن خداوند و رسول اکرم ﷺ را یافت.

وحدت وجود

م ﴿ ۸۲ ﴾ وحدت وجود به معنای درست و دقیق عرفانی و فلسفی خود، از والاترین پایه‌های بینش و بلندترین قلّه‌های کمال است که کم‌تر عارف محقق‌ی از

فتح یا آرزوی دستیابی به آن سخن سر می‌دهد و دریافت صحیح آن شایسته‌ی پندارهای همگانی - موافق و مخالف - نیست.

م ﴿ ۸۳ ﴾ وحدت وجود به معنای «همه خدایند» یا «همه مانند خدایند» - که متأسفانه در برخی از عبارتهای فتوایی نیز آمده است - نمی‌باشد و این‌گونه برداشت‌ها از سست‌ترین و مسموم‌ترین گفتارهاست که ناآگاهان ظاهرین می‌گویند و هیچ عارف راه‌یافته‌ای چنین گزاره‌گویی را از وحدت وجود منظور نمی‌دارد.

اگر کسی چنین معنایی را در پندار خود داشته باشد؛ خواه به آن باورمند باشد یا ستیزه‌جو، ناگزیر از گناه‌کاران است و از حقیقت معنای آن به‌دور می‌باشد؛ هرچند ممکن است نادانی چنین بیندیشد و آن را باور نماید و نادانی دیگر با ستیزه‌جویی چنین برداشتی از وحدت وجود داشته باشد و آن را نپذیرد. این‌گونه پندارها به معنای صحیح آن ارتباطی ندارد و هر دو گروه با آن بیگانه‌اند. پس نباید درباره‌ی باریک باوری‌های عقلی، نازک‌بینی‌های عرفانی و ژرف‌نگری‌های معرفتی، بدون آگاهی بایسته‌گفت‌وگو نمود و اندیشه و حال دیگران را پریشان ساخت، بلکه باید هر امر خطیری را به اهل آن واگذار نمود؛ به‌ویژه درباره‌ی چنین بلندای مهمی که نیاز به تیزبینی و دور اندیشی بسیار دارد و عالی‌ترین جایگاه حقیقت ادراک و وصول انسانی است.

کسی که اگر از او درباره‌ی حکم پدیده‌های ابتدایی، مانند الکل پرسش شود که پاک است یا نجس، یا برای نمونه، خوردن فلان ماهی حلال است یا حرام؟! در پاسخ می‌گوید: از ویژگی این پدیده ناآگاه است و پیش آگاهان بروید، بهتر است درباره‌ی چنین پدیده‌های معنوی که برای همگان قابل فهم نیست، همین روش را دنبال کند و فهم و حکم این‌گونه پدیده‌ها را به اهل آن واگذارد و مایه‌ی محروم ماندن هرچه بیش‌تر خود و دیگران نگردد.

چه زیان بزرگی است که کسی افترای کفر و نجاست به اولیای خدا را از سر ناآگاهی تا قیامت به همراه برد!

م ﴿ ۸۴ ﴾ ملاک کفر نابالغ، پدر و مادر وی است و با بودن این دو، پدر بزرگ و مادر بزرگ وی معیار قرار نمی‌گیرند. البته، در نبود پدر و مادر و بودن پدر بزرگ و مادر بزرگ و در صورتی که نابالغ، ایمان خود را آشکار ننماید، به آنان می‌پیوندد.

م ﴿ ۸۵ ﴾ اگر بچه‌ای که ممیز است و خوب و بد امور را تشخیص می‌دهد اسلام را باور کند، پاک است؛ هر چند پدر و مادر وی کافر باشند، ولی در صورتی که درباره‌ی اسلام، مشکوک یا سرگردان باشد، حکم پدر و مادر کافر خود را دارد.

م ﴿ ۸۶ ﴾ بچه‌ی غیر ممیز در پیوستن به کافران مانند بچه‌ی ممیز است ولی با این که در سن تمییز نیست اگر باور خود درباره‌ی اسلام را آشکار سازد، کافر شمرده نمی‌شود و ممیز به‌شمار می‌آید.

۹ و ۱۰- شراب و آب‌جو

م ﴿ ۸۷ ﴾ شراب و هر مایعی که به خودی خود روان است و به صورت عادی انسان و حتی حیوان را مست می‌کند، نجس و خوردن آن حرام است.

م ﴿ ۸۸ ﴾ اگر ماده‌ای مانند حشیش و بنگ روان نباشد، نجس نیست؛ هر چند به‌گونه‌ای آن را روان سازند و نشنگی هم داشته باشد.

م ﴿ ۸۹ ﴾ مصرف و به‌کار بردن مخدری که سبب زیان ناگزیر یا اعتیادی زیان‌آور یا مرگ می‌گردد؛ هر چند نجس نباشد، حرام است.

م ﴿ ۹۰ ﴾ هرگونه ماده‌ی مست‌کننده نجس و حرام است و چنانچه آن را جامد و غیر روان یا پودر سازند ولی مست‌کنندگی خود را حفظ نماید، نجس و خوردن آن حرام است.

الکل، دارو و عطر خارجی

م ﴿ ۹۱ ﴾ الکل صنعتی و سفید که در کارهای صنعتی، درمانی یا بهداشتی به کار می‌رود؛ چنانچه مست‌کننده باشد، نجس و خوردن آن حرام است؛ هرچند با آب یا ماده و مایع دیگری نیز آمیخته گردد تا قابل خوردن شود، ولی اگر مست‌کنندگی آن معلوم نباشد یا دانسته نشود که از مایع مست‌کننده‌ای گرفته شده، پاک است و نیاز به جست‌وجو و بررسی ندارد.

م ﴿ ۹۲ ﴾ چنانچه به مست‌کنندگی و نجاست عطرها یا ادکلن‌های خارجی یا داروهای موجود آگاهی پیدا نشود، این داروها پاک شمرده می‌شود و کاربرد آن اشکال ندارد.

جوشیدن انگور یا آب آن

م ﴿ ۹۳ ﴾ اگر انگور یا آب آن با آفتاب، گرما یا پختن به جوش آید و دانسته شود که مست‌کننده است، نجس و خوردن آن حرام است و اگر مست‌کننده نباشد یا مست‌کنندگی آن معلوم نباشد، پاک می‌باشد و خوردن آن اشکال ندارد.

م ﴿ ۹۴ ﴾ اگر دوسوم آب انگور به گونه‌ای با گرما بخار گردد، یک‌سوم باقی مانده‌ی آن پاک و خوردن آن حلال است.

م ﴿ ۹۵ ﴾ اگر در به جوش آمدن انگور یا آب آن شک شود، پاک شمرده می‌شود و خوردن آن حلال است؛ هرچند مقداری گرما نیز دیده باشد.

جوشیدن خرما، مویز و کشمش

م ﴿ ۹۶ ﴾ جوشیده‌ی خرما، مویز و کشمش یا آب آن؛ هرگونه که به جوش آمده باشد، پاک و خوردن آن حلال است؛ خواه تنها به جوش آید یا با هم یا در غذا.

م ﴿ ۹۷ ﴾ اگر پس از جوش آمدن مواد یاد شده آشکار شود که مست‌کننده است، نجس شمرده می‌شود و خوردن آن حرام است.

آب جو (فُقَاع)

م ﴿ ۹۸ ﴾ فُقَاع، آبی است که به شیوه‌ی ویژه‌ای از جو گرفته می‌شود و در فارسی به آن «آب جو» می‌گویند. چنانچه فقاع مست کننده باشد، نجس و خوردن آن حرام است.

م ﴿ ۹۹ ﴾ آبی که از جو گرفته می‌شود و به آن «ماءالشعیر» می‌گویند، چنانچه مست کننده نباشد، پاک و خوردن آن حلال است.

موارد چهارگانه‌ی غیر نجس**۱- عرق جنب از حرام**

م ﴿ ۱۰۰ ﴾ عرق جنب از حرام عرقی است که در هنگام جنابت از حرام یا پس از آن تا پیش از غسل جنابت از بدن بیرون می‌آید؛ خواه جنابت از زن باشد یا مرد، به جماع باشد یا استمناء، به زنا باشد یا لواط یا نزدیکی با حیوان، زن در عادت ماهیانه باشد یا در نفاس، در احرام باشد یا در روزه‌ی ماه مبارک رمضان، عرق، دارای رطوبت باشد یا خشک شده باشد، در هر صورت، نجس نیست و با بدن یا لباسی که به آن آلوده شده است می‌توان نماز خواند؛ اگرچه کراهت دارد.

۲- عرق حیوان نجاست خوار

م ﴿ ۱۰۱ ﴾ عرق بدن حیوان نجاست خوار - که به خوردن نجاست انسان یا نجاست دیگری؛ مانند: خون یا فضولات نجس عادت کرده است به گونه‌ای که خوراک خود را هر چه بیش‌تر از نجاست قرار می‌دهد - نجس نیست؛ خواه شتر باشد یا حیوانی دیگر. همه‌ی جانوران در این حکم یکسان هستند؛ هر چند پرهیز از عرق آن پسندیده است.

۳- خلط‌های غیر آلوده به خون

م ﴿ ۱۰۲ ﴾ چرک و خلط غلیظی که از بینی یا گلو می‌آید اگر همراه خون نباشد، پاک است و در صورتی که به خون آلوده باشد، تنها همان مقدار آلوده به خون نجس می‌باشد، ولی اگر غلیظ نیست و روان است؛ چنانچه همراه خون باشد، همه‌ی آن نجس است.

۴- تماس چیزی با درون بدن انسان

م ﴿ ۱۰۳ ﴾ هر چیزی که هنگام بیرون آمدن از بدن به نجاست آلوده نیست پاک است و احتمال یا اطمینان برخورد با نجس در درون بدن سبب نجاست آن نمی‌شود؛ خواه آن چیز درون بدن بوده باشد و از آن بیرون آید؛ مانند: انگل، کرم یا آب دهان و بینی و خواه از بیرون به درون برسد و سپس بیرون رود؛ مانند: سرنگ، چاقو و وسیله‌ی اماله.

دیگر احکام طهارت و نجاست

م ﴿ ۱۰۴ ﴾ اگر کسی حکم چیزی را نمی‌داند، لازم است بپرسد تا آگاه شود، ولی چنانچه درباره‌ی موضوع و مورد چیزی شک داشته باشد، نیازی به پرسش نیست و نباید به شک خود اعتنا نماید. برای نمونه، اگر پاک یا نجس بودن چیزی را نمی‌داند، مانند آن که نمی‌داند عرق جنب از حرام نجس است یا نه، یا خون پشه پاک است یا نه، باید از مجتهد صاحب شرایط بپرسد و نباید پیش از پرسش، اثری را بر آن مترتب سازد، ولی اگر برای نمونه، بداند خون داخل تخم مرغ چه حکمی دارد ولی شک داشته باشد که این خون از خود تخم مرغ است یا از دست او بر تخم مرغ چکیده است، نیازی به جست‌وجو و یا پرسش از حکم آن نیست و نباید به چنین شک‌هایی اعتنا نماید.

شک در حکم گذشته

م ﴿ ۱۰۵ ﴾ در شک، هر چیزی حکم گذشته‌ی خود را دارد و شک کنونی اثری بر حکم گذشته نمی‌گذارد. برای نمونه، اگر چیزی پیش‌تر نجس بوده و شک نماید که پاک شده یا نه، نجس است و باید از آن پرهیز نمود و چیزی که پیش‌تر پاک بوده و شک دارد نجس شده یا نه، پاک است و پرهیز از آن لازم نیست و در این‌گونه موارد، جست‌وجو و بررسی درباره‌ی هیچ یک از دو طرف حکم لازم نیست؛ هر چند بررسی نیز امکان داشته باشد.

موارد شبیهه

م ﴿ ۱۰۶ ﴾ هنگام شک در طهارت و نجاست یا حلال و حرام بودن چیزی، اگر مورد شبیهه انگشت‌شمار و مورد ابتلا و برخورد باشد، لازم است از آن پرهیز گردد، ولی چنانچه همه‌ی موارد آن مورد ابتلا نیست یا انگشت‌شمار نمی‌باشد و فراوان است، نیازی به پرهیز از آن نیست.

م ﴿ ۱۰۷ ﴾ اگر بداند چیزی نجس یا حرام در شهر توزیع و پخش شده، مانند آن که گوشت حرام یا ماست نجسی توزیع شده ولی نداند که این گوشت به کدام قصابی و آن ماست به کدام لبنیاتی داده شده است، لازم نیست از هیچ یک از آن چیزهای مشکوک دوری نماید.

اعلام چیز نجس

م ﴿ ۱۰۸ ﴾ اگر ببیند فردی با لباس نجس نماز می‌خواند یا غذای نجسی را می‌خورد، واجب نیست به او آگاهی دهد؛ خواه وی نجس بودن آن را بداند و آن را فراموش نموده باشد یا نداند و یا به‌سهو آن را استفاده نماید. البته، اگر از چیزهای مشترک باشد؛ به‌گونه‌ای که کوتاهی بیننده سبب سرایت نجس به خود وی شود، لازم است یا به او آگاهی دهد و یا به‌گونه‌ای از آن پرهیز نماید.

م ﴿ ۱۰۹ ﴾ اگر ببیند که جایی از خانه، فرش و مانند آن نجس شده است و اطمینان یابد که آن نجاست به چیز دیگری؛ مانند: لباس وی می‌رسد، باید به او آگاهی دهد؛ خواه دیگری را دعوت کرده باشد یا او خود سرزده آمده باشد و در استفاده از آن مشترک باشند یا نباشند.

سرایت نجس به پاک

م ﴿ ۱۱۰ ﴾ اگر چیزی که نجس است به چیز پاکي برسد و هر دو یا یکی از آن دو به گونه‌ای تری داشته باشد که خیسی از یکی به دیگری برسد، چیز پاک نجس می‌شود، ولی چنانچه هر دو خشک باشد یا تری به اندازه‌ای کم باشد که به دیگری نرسد، چیز پاک، تنها با برخورد و تماس با آن نجس نمی‌شود.

م ﴿ ۱۱۱ ﴾ اگر چیز پاکي به نجسی برسد و شک شود که هر دو یا یکی تر بوده است یا نه، نجس نمی‌شود.

م ﴿ ۱۱۲ ﴾ اگر چیز نجسی به چیز پاکي برسد و آن‌گاه چیز دوم به چیز سوّمی برسد، آن را نیز نجس می‌کند، مگر آن که واسطه‌ها بیش از این شود. برای نمونه، اگر دست راست نجس شود و نجاست آن به دست چپ برسد، دست چپ هم نجس می‌شود و اگر خیسی دست چپ به جامه هم برخورد کند؛ به گونه‌ای که به آن برسد، جامه هم نجس می‌شود، ولی چنانچه خیسی لباس به چیز دیگری و از آن به چیزهای دیگر برسد، واسطه‌ی چهارم به بعد نجس نیست.

م ﴿ ۱۱۳ ﴾ اگر نجاست به زمین یا پارچه‌ی ترو نیز میوه‌ی پوست کنده یا ماستی که روان نیست و مانند آن - که خیسی دارد - برسد، هر بخشی که نجاست به آن می‌رسد نجس می‌شود و جاهای دیگر پاک است، مگر آن که تری آن به اندازه‌ای باشد که از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر برسد، که در این صورت، با تماس نجس، آن قسمت نیز نجس می‌شود.

شک در رسیدن نجاست به درون چیزها

م ﴿ ۱۱۴ ﴾ اگر شک شود که نجاست به باطن و درون چیزی رسیده یا نه، درون آن پاک است، ولی اگر پس از نجاست باطن شک کند که آیا آب به باطن آن رسیده است یا نه، باطن آن نجس است؛ مگر آن که با رسیدن آب، شک او از بین برود.

نجاست و مایعات روان

م ﴿ ۱۱۵ ﴾ به چیزهایی مانند شیر، روغن مایع و ماست که روان است؛ به گونه‌ای که هرگاه چیزی از آن بردارند، بی‌درنگ جای دیگر آن جایگزین و همسطح می‌گردد؛ چنانچه نجاستی مانند فضله‌ی موش به آن برسد، همه‌ی آن نجس می‌شود، ولی اگر همانند روغن جامد، پرمایه باشد؛ به گونه‌ای که هنگام برداشتن بخشی از آن، جای آن خالی می‌ماند؛ هرچند به آرامی و کندی جابه‌جایی صورت گیرد و پر شود، تنها جایی که نجاست به آن رسیده است نجس می‌شود و مانده‌ی آن پاک است.

م ﴿ ۱۱۶ ﴾ اگر عرق یا هر خیزی دیگری که نجس است به جایی از بدن که پاک است برسد، تنها همان جارا نجس می‌سازد، مگر آن که نجاست به جاهای دیگر نیز برسد.

خوردن نجس

م ﴿ ۱۱۷ ﴾ خوردن یا آشامیدن نجاست؛ مانند: خون، منی، شراب، گوشت سگ و خوک و چیز آلوده به نجاست (متنجس) حرام است. هم‌چنین خوراندن آن به مسلمان - هرچند کودک باشد - حرام است؛ خواه خوردن آن زیان داشته باشد یا نه و خواه خورنده یا آشامنده بداند که نجس است یا نداند و خواه به آن راضی باشد یا نباشد. البته، اگر خورنده یا آشامنده نجس بودن آن را نداند، خوردن و آشامیدن نجس برای وی حرام نمی‌باشد.

م ﴿ ۱۱۸ ﴾ اگر کودک به نجس نزدیک شود و قصد خوردن نجس را داشته باشد، باید مانع او شد، ولی در صورتی که چیزی را که خود نجس کرده است بخورد و آن چیز برای او زیانی جدی نداشته باشد، لازم نیست مانع او شد.

واگذاری نجس

م ﴿ ۱۱۹ ﴾ فروختن یا عاریه دادن نجس و مانند آن که چیز نجس را به دیگری منتقل می‌کند، در غیر امور عبادی یا خوراکی اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۲۰ ﴾ استفاده‌ی متنجس در امور عبادی و خوراکی در صورتی جایز است که تطهیرپذیر باشد و نجس بودن آن را باید آگاهی داد و اگر تطهیرپذیر نباشد، انتقال آن حرام است.

غذای نجس و صاحب خانه

م ﴿ ۱۲۱ ﴾ اگر صاحب‌خانه هنگام غذا دادن به میهمانان خود بداند غذا نجس شده است، باید نجس شدن غذا را به آنان خبر دهد، ولی اگر یکی از میهمانان به آن آگاه شود، نیازی نیست به دیگران خبر دهد و باید به گونه‌ای که دیگران پی نبرند از خوردن دست کشد. البته، اگر مجلس به گونه‌ای است که غذای نجس به دیگران می‌رسد، لازم است به صاحب‌خانه خبر دهد تا برای پاکی آن اقدام نماید.

م ﴿ ۱۲۲ ﴾ اگر صاحب‌خانه پیش از خوردن غذا بفهمد غذا نجس شده است، نباید آن را برای خود یا دیگری استفاده کند؛ هرچند زیان، سختی یا شرمندگی نیز به همراه داشته باشد، بلکه اگر وی میهمانان را فراخوانده و دعوت کرده باشد نباید آن را پنهان کند و غذای نجس را به خورد مهمانان دهد.

م ﴿ ۱۲۳ ﴾ به کاربردن خوراک نجس در برخی موارد اشکال ندارد، مانند آن که به حیوان اهلی داده شود؛ هرچند دور ریختن آن اسراف نیست.

بچه‌ی ممیز

م ﴿ ۱۲۴ ﴾ اگر بچه‌ی ممیزی که خوب و بد امور را تشخیص می‌دهد یا بچه‌ای که به زمان بلوغ نزدیک شده (مراهق) بگوید چیزی که در دست دارد پاک یا نجس است یا آن را پاک یا نجس نموده، گفته‌ی وی پذیرفته است؛ هر چند به زمان تکلیف نزدیک نباشد، مگر آن که به گفتار او شک شود یا وی از پیش به طهارت و نجاست اهتمام نداشته باشد که در این صورت، گفتار وی در پاک یا نجس بودن چیزی تأثیر ندارد و نیازی به تحقیق و اطمینان نیست، بلکه نداشتن شک کافی است.

م ﴿ ۱۲۵ ﴾ حرف بچه درباره‌ی چیزی که در اختیار وی نیست اعتباری ندارد و گفتار وی به تنهایی نیز کافی نیست، مگر آن که از گفته‌ی وی به اطمینان رسد.

پاک‌کننده‌ها (مطهّرات)

«مطهّرات»، جمع «مطهّر» - به صیغه‌ی اسم فاعل - چیزی است که خود پاک و پاک‌کننده باشد؛ مانند: آب و زمین.

م ﴿ ۱۲۶ ﴾ در اسلام، سیزده چیز پاک‌کننده است:
آب، زمین، آفتاب، اسلام، تبعیّت، غیبت، استحاله، انتقال، انقلاب، از میان رفتن عین نجاست، کم شدن دوسوم آب انگور در اثر جوشیدن (ثلثان)، استبرای حیوان و بیرون رفتن خون متعارف از بدن حیوان حلال گوشت.

۱- آب

شرایط پاک‌کننده بودن آب

م ﴿ ۱۲۷ ﴾ آب با چهار شرط، چیز نجس شده (متنجّس) را با چهار شرط پاک می‌کند:

یکم - مطلق باشد؛ یعنی مضاف؛ مانند: گلاب، آب میوه و آب گل‌آلود نباشد.

دوم - پاک باشد؛

سوم - هنگام شستن متنجّس مضاف نشود و بویا رنگ یا مزه‌ی نجاست به خود

نگیرد؛

چهارم - پس از شست‌وشو، ذره‌ای نجاست در آن نماند؛ ولی اگر بو یا رنگ یا مزه‌ی نجاست در آن بماند، اشکال ندارد.

گونه‌های آب

آب بر دو گونه است: مطلق و مضاف؛ آب مطلق با چیزی آمیخته نشده و آب مضاف با چیز دیگری همراه است؛ خواه با آن همجنس نباشد؛ مانند آب‌گوشت و خواه همجنس باشد؛ مانند: آب میوه و گلاب.

ویژگی‌ها و احکام آب مطلق

م ﴿ ۱۲۸ ﴾ آب مطلق و مضاف پاک است، مگر آن که آب مضاف با نجاست برخورد کند یا آب مطلق در برخورد با نجاست، ویژگی‌های نجس را به خود بگیرد که چگونگی آن در مسایل آینده خواهد آمد.

م ﴿ ۱۲۹ ﴾ آب کر، جاری، باران و چاه، گذشته از پاک بودن، پاک‌کننده نیز می‌باشد.

م ﴿ ۱۳۰ ﴾ آب قلیل پاک و پاک‌کننده است، مگر آن که نجاستی به آن برسد.
 م ﴿ ۱۳۱ ﴾ آب مضاف پاک‌کننده نیست و اگر نجاستی به آن برسد، نجس می‌شود.
 م ﴿ ۱۳۲ ﴾ اگر نجاستی مانند خون و ادرار به آب کر یا جاری برخورد نماید و بو، رنگ یا مزه‌ی آن را تغییر دهد، نجس می‌شود، ولی چنانچه آب به عین نجس برخورد ننماید و تنها بو یا مزه‌ی آن را به خود بگیرد، پاک است؛ هر چند آلوده و کثیف شده است و باید از آن پرهیز شود.

م ﴿ ۱۳۳ ﴾ آبی که عین نجس؛ مانند: خون یا ادرار، در آن ریخته شده و بو، رنگ یا مزه‌ی آن را به خود گرفته است اگر به آب کر یا جاری بیوندد یا باران به صورت مستقیم بر آن ببارد یا اگر باران غیرمستقیم به آن می‌رسد، پیوسته به آن بریزد و

ویژگی‌های نجاست را از دست بدهد، پاک می‌شود؛ هر چند هر دو آب با هم آمیخته نشوند یا آب پاک بر آن چیره نباشد.

شک در پاک بودن آب

م ﴿ ۱۳۴ ﴾ آبی که پاک بوده و معلوم نیست نجس شده یا نه، پاک و پاک‌کننده است.

م ﴿ ۱۳۵ ﴾ آبی که نجس بوده و معلوم نیست پاک شده یا نه، در حکم آب نجس است و چیزی را پاک نمی‌کند.

م ﴿ ۱۳۶ ﴾ هرگاه پس از برطرف نمودن عین نجاست از متنجس به آن، یک بار آب کر یا جاری ریخته شود؛ به گونه‌ای که آب همه‌ی آن را فرا بگیرد، پاک می‌شود و تفاوتی میان نجاست ادرار و غیر آن یا فرش و لباس و مانند آن نمی‌باشد و نیازی به آوردن فشار، دست مالیدن یا بیرون رفتن غسله نیست.

م ﴿ ۱۳۷ ﴾ فرش یا لباس، تنها با یک بار پیوستن به آب لوله‌کشی پاک می‌شود و لازم نیست چند بار آب بر آن ریخته شود.

م ﴿ ۱۳۸ ﴾ اگر آب لوله‌کشی به نجس بریزد و پس از اندکی بند آید، آن را پاک می‌نماید؛ زیرا به هنگام پیوستن آب به آن، دیگر نجس شمرده نمی‌شود.

م ﴿ ۱۳۹ ﴾ متنجس در صورتی با آب قلیل پاک می‌شود که بر آن سه بار آب ریخته شود و پس از بار نخست و دوم، غسله‌ی آن بیرون رود، ولی پس از ریختن آب سوم، بیرون رفتن پساب آن لازم نیست؛ هر چند برای خشک نمودن آن مکان، جمع کردن آب غسله‌ی سوم لازم باشد.

م ﴿ ۱۴۰ ﴾ اگر ادرار پسر شیرخواری که هنوز غذاخور نشده و شیر نجس خوک و زن کافر را نخورده است چیزی را نجس کند، با یک بار ریختن آب بر روی آن؛ به گونه‌ای که به همه‌ی جای آن برسد یا ریختن کمی آب بر آن که با فشار به همه

جای آن می‌رسد، پاک می‌شود و نیازی به شستن و فشار دادن برای خارج شدن پساب نیز نمی‌باشد؛ هرچند بهتر است در صورتی که ادرار، پیش‌تر خشک نشده است، با ریختن آب از میان برود.

م ﴿ ۱۴۱ ﴾ اگر پس از پاک نمودن نجس، مانعی؛ مانند: قیر، گِل یا خشکیده‌ی غذا در آن دیده شود و مانع به‌گونه‌ای است که از رسیدن آب به آن جلوگیری می‌نماید، همچنان نجس دانسته می‌شود و در غیر این صورت، پاک است.

م ﴿ ۱۴۲ ﴾ متنجس تا عین نجاست از آن برطرف نشود پاک نمی‌گردد، ولی اگر پس از پاک‌ی، بو یا رنگ یا مزه‌ی نجاست در آن بماند، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۴۳ ﴾ بدن در آب کر، جاری یا آب لوله‌کشی، تنها با برطرف شدن عین نجاست پاک می‌گردد و نیازی به بیرون آوردن و دوباره در آب فروبردن بدن یا چندبار آب ریختن بر آن نیست؛ خواه با ادرار نجس شده باشد یا چیز دیگر.

م ﴿ ۱۴۴ ﴾ اگر بدن یا لباس با آب قلیل پاک گردد و به هنگام آب کشیدن، آب به طرف‌هایی که با نجس برخورد داشته و نجس گردیده است برسد، محل نجس را نیز پاک می‌نماید. برای نمونه، با پاک نمودن انگشتی که نجس به اطراف آن رسیده است، اطراف آن نیز پاک می‌شود.

گونه‌های آب مطلق

آب مطلق گونه‌هایی دارد: کر، قلیل، جاری، باران و آب چاه که احکام هر یک در ادامه می‌آید:

الف - آب کُر

م ﴿ ۱۴۵ ﴾ «کر» اندازه‌ی آبی است که شارع مقدس آن را تعیین کرده است. این آب در برخورد با نجاست نجس نمی‌شود، بلکه می‌تواند نجاست را پاک کند. وزن کر ۳۸۴ کیلوگرم است که برابر تقریبی ۳۸۴ لیتر است. حجم آن با محاسبه و ضرب اندازه‌ی بلندا (طول)، پهنا (عرض) و ژرفای آن بیست و هفت و جب تقریبی است که در ظرفی به شکل مکعب مربع با سه و جب در سه و جب برابر است و می‌تواند به همین تناسب در ابعاد سه‌گانه‌ی هر ظرفی با هر شکلی باشد.

م ﴿ ۱۴۶ ﴾ اگر نجاستی؛ مانند: ادرار و خون یا متنجس به یکی از آن دو؛ مانند: جامه‌ی آلوده به خون، به آب کر برخورد کند و آب، بو یا رنگ یا مزه‌ی نجاست را به خود بگیرد، نجس می‌شود، ولی اگر یکی از وصف‌های سه‌گانه تغییر نکند و آب دگرگون نشود، پاک است؛ هر چند دقت عقلی و علمی آن را همراه نجس بدانند.

م ﴿ ۱۴۷ ﴾ اگر بخشی از آب کر با نجس یا متنجس برخورد کند و یکی از سه وصف آن تغییر یابد، همه‌ی آن نجس می‌گردد.

آب فواره

م ﴿ ۱۴۸ ﴾ اگر فواره‌ای که به کر پیوسته است بر آب نجس ریخته شود، آن را پاک می‌سازد، مگر آن که اندک اندک و قطره قطره بیارد و بارش آن پیوسته نباشد.
م ﴿ ۱۴۹ ﴾ پاک شدن نجس با فواره، آمیختن و به هم زدن را لازم ندارد.

آب شیر

م ﴿ ۱۵۰ ﴾ اگر متنجس زیر شیری که به کر پیوسته است شسته شود، پاک می‌گردد و آبی که از آن می‌ریزد اگر هنگام برخورد به کر پیوسته باشد و از آن (نجس) دگرگون نگردد و ذره‌های نجاست در آن دیده نشود، پاک است؛ هرچند پس از برخورد و در هنگام ریزش، به کر پیوسته نباشد.

اثبات آب کر

م ﴿ ۱۵۱ ﴾ باید به کر بودن مقدار آب اطمینان داشت و نداشتن اطمینان به نجس بودن آب، در پاک بودن آن کافی است.

آب لوله

م ﴿ ۱۵۲ ﴾ آبی که از شیر ساختمان یا دوش حمام می‌ریزد اگر منبع کر داشته باشد - چنان‌که امروزه دارد - یا با آب لوله‌ها به اندازه‌ی گُر باشد، حکم آب کر را دارد، و چون جوششی ندارد، آب جاری به‌شمار نمی‌آید؛ هرچند روان باشد و تفاوتی میان دوش حمام و شیر ساختمان نیست.

م ﴿ ۱۵۳ ﴾ آبی که از درون ظرفی می‌ریزد که زیر شیر آب است، در هنگام اتصال، حکم آب کر را دارد؛ هرچند اندازه‌ی آن ظرف کم‌تر از کر باشد.

آب حوضچه‌ها

م ﴿ ۱۵۴ ﴾ آب حوضچه‌ی حمام و دیگر حوض‌های کوچک - به هر صورتی که باشد - اگر از کم‌تر و به منبعی که آب آن به اندازه‌ی کر است پیوسته باشد، در حکم آب کر است و در برخورد با نجس، اگر تغییری نکند، نجس نمی‌شود.

م ﴿ ۱۵۵ ﴾ اگر آب حوضچه و منبع به هم پیوسته و هر دو با هم به اندازه‌ی کر باشد، در حکم کر است.

م ﴿ ۱۵۶ ﴾ اگر آب داخل حوضچه، منبع و لوله‌ها با هم به اندازه‌ی کر باشد، همه‌ی آن در صورت اتصال، حکم آب کر را دارد؛ هر چند بدون لحاظ دیگری، به اندازه‌ی کر نباشد.

ب- آب قلیل

م ﴿ ۱۵۷ ﴾ آب قلیل، آبی است که کم‌تر از کر است؛ مانند: آب ظرف یا حوض کوچک.

م ﴿ ۱۵۸ ﴾ آب جاری، چشمه و چاه که از زمین می‌جوشد و آب باران به هنگام باریدن؛ هر چند کم باشد، حکم آب قلیل را ندارد.

نجس شدن آب قلیل

م ﴿ ۱۵۹ ﴾ آب قلیل در برخورد با نجاست، نجس می‌شود.

م ﴿ ۱۶۰ ﴾ اگر آب از ظرفی مانند پارچ و آفتابه بر نجس بریزد، آبی که به آن می‌رسد نجس است؛ خواه همراه با نجس بماند یا به صورت پساب (غساله) از آن جدا گردد و آبی که در ظرف مانده یا به نجس نرسیده است پاک می‌باشد؛ هر چند آب ظرف و نجس به هم بیوندد.

احکام پساب (غساله)

م ﴿ ۱۶۱ ﴾ آبی که به نجاست می‌رسد و از آن جدا می‌شود، پساب نام دارد. پساب هر چیز در حکم همان چیز است. بنابراین، اگر چیزی پاک باشد، پساب آن پاک، و اگر نجس باشد، پساب آن نیز نجس است.

م ﴿ ۱۶۲ ﴾ آب قلیلی که برای زدودن عین نجاست بر آن ریخته می‌شود نجس است؛ خواه همراه آن بماند یا به صورت پساب از آن جدا گردد.

م ﴿ ۱۶۳ ﴾ پساب هر چیزی که با شستن پاک می‌شود پاک است، پس چیزی که با یک بار شستن پاک می‌شود، پساب آن نیز پاک است و اگر با یک بار شستن پاک نگردد، پساب آن در شستن نخست نجس است.

ج - آب جاری

م ﴿ ۱۶۴ ﴾ آب «جاری» آبی است که به‌طور طبیعی از زمین می‌جوشد و روان است؛ خواه در فضای سرپوشیده باشد یا روباز، شعبه‌ای از دریا باشد یا از برف انبوه کوه‌ها؛ بر زمین روان باشد یا از زمین در آید، که در اصل همه‌ی این گونه‌ها مانند بسیاری از قنات‌ها و چشمه‌ها، جوشندگی وجود دارد.

م ﴿ ۱۶۵ ﴾ احکام آب جاری بیش‌تر مانند آب کر است، با این تفاوت که در کر، اندازه و در جاری، جوشش از زمین دخالت دارد.

م ﴿ ۱۶۶ ﴾ اگر آبی از زمین بجوشد و از کر کم‌تر باشد؛ مانند برخی چشمه‌ها، جاری است.

م ﴿ ۱۶۷ ﴾ آبی که مانند نهر روان است ولی جوشندگی ندارد یا از ماده و محل جوشش خود جدا شده است اگر از کر کم‌تر نباشد، در حکم آب کر است و چنانچه از آن کم‌تر باشد؛ خواه روان باشد یا ساکن، قلیل است.

م ﴿ ۱۶۸ ﴾ آب‌های غیرروانی که اندوخته‌ی زمینی دارد و هرگاه آب از آن برداشته شود باز از زمین می‌جوشد، حکم آب جاری را دارد و اگر نجاستی به آن برسد، تا هنگامی که بویارنگ یا مزه‌ی آن دگرگون نشده، پاک است.

م ﴿ ۱۶۹ ﴾ آب روانی که از زمین نمی‌جوشد و کم‌تر از کر است، قلیل است و با برخورد با نجاست، نجس می‌شود.

د- آب باران

م ﴿ ۱۷۰ ﴾ آب باران در حکم آب جاری است و اگر تنها یک‌بار بر متنجس - که عین نجاست در آن نیست - مانند لباس و فرش باشد یا زمین و بدن آدمی - بیارد، آن را پاک می‌نماید و در مثل پارچه و فرش، به فشار دادن نیاز ندارد. البته، لازم است باران به مقداری بیارد که گفته شود باران می‌آید و قطره‌قطره و نم‌نم نیارد.

م ﴿ ۱۷۱ ﴾ اگر باران بر نجاستی مانند خون بیارد و به‌جای دیگری تراوش نماید ولی نجاست به آن نرسد، پاک است.

م ﴿ ۱۷۲ ﴾ اگر باران بر زمین نجس بیارد و نجاست بر آن نماند، پاک می‌شود و چنانچه باران بر زمین روان شود و به‌جای نجسی که زیر سقف است برسد، آن را نیز پاک می‌کند.

م ﴿ ۱۷۳ ﴾ خاک نجسی که به هنگام بارش باران به گِل تبدیل می‌شود پاک می‌گردد؛ خواه به واسطه‌ی باران به گِل تبدیل شود یا به گونه‌ای دیگر.

م ﴿ ۱۷۴ ﴾ اگر آرد نجس به واسطه‌ی باران به خمیر تبدیل گردد یا خاک نجس و مانند آن با باران آمیخته شود، پس از خشک شدن نیز پاک می‌باشد.

م ﴿ ۱۷۵ ﴾ در همه‌ی نمونه‌های گفته شده، باید باران به اندازه‌ای باشد که به آسانی با خاک یا آرد آمیخته شود و اندک و نمناک بودن آن کافی نیست.

م ﴿ ۱۷۶ ﴾ اگر بر آب نجسی که کم‌تر از کر است باران ببارد یا آب باران به آن بریزد، پاک می‌گردد.

م ﴿ ۱۷۷ ﴾ اگر بر فرش یا چیز پاکی که روی زمین نجس یا چیز نجس دیگری است باران ببارد تا به نجس برسد؛ به گونه‌ای که نجاستی در آن نماند، زمین یا چیز دیگر پاک می‌گردد؛ بدون آن که فرش یا چیز پاک نجس شود.

م ﴿ ۱۷۸ ﴾ آبی که کم‌تر از کر است با پیوستن مستقیم یا غیرمستقیم به آب باران که در حال بارش است حکم آب کر را دارد و با تمام شدن بارش باران یا جدا شدن آن از باران در حکم آب قلیل است.

هـ- آب چاه

م ﴿ ۱۷۹ ﴾ آب چاهی که جوشش دارد؛ هر چند اندک و کم‌تر از کر باشد، پاک‌کننده است.

م ﴿ ۱۸۰ ﴾ اگر متنجس در آب چاه شسته شود، پاک می‌گردد و نیازی به کشیدن اندازه‌ای از آن نیز نمی‌باشد و آب چاه نجس نمی‌گردد؛ مگر آن که با رسیدن نجاست به آن، بو، رنگ یا مزه‌ی نجاست را به خود بگیرد.

م ﴿ ۱۸۱ ﴾ اگر آب چاه در برخورد با نجاست، بو، رنگ یا مزه‌ی نجس به خود بگیرد، با کشیدن آب از چاه به اندازه‌ای که ویژگی‌های ذکر شده از میان برود، پاک می‌گردد؛ هر چند کم‌تر از کر باشد یا آب کشیده شده به اندازه‌ای که در کتاب‌های فقهی گفته شده است نباشد.

م ﴿ ۱۸۲ ﴾ اگر آب چاه جوشش داشته باشد، حکم آب جاری را دارد و اگر جوشش نداشته باشد و به اندازه‌ی کر باشد، در حکم آب کر است و در غیر این صورت، حکم آب قلیل را دارد.

آب مضاف

پاکی و ناپاکی آب مضاف

- م ﴿ ۱۸۳ ﴾ آب مضاف، نجس را پاک نمی‌کند و ساختن وضو و غسل با آن باطل است؛ هر چند به هنگام ناچاری باشد.
- م ﴿ ۱۸۴ ﴾ اگر نجاست به آب مضاف برسد، آن را نجس می‌سازد؛ هر چند آب مضاف پیش‌تر از آن باشد.
- م ﴿ ۱۸۵ ﴾ آب مضاف فراوانی مانند دریاچه، با رسیدن نجاست تنها به بخش کمی از آن، نجس نمی‌گردد.

دیگر احکام آب مطلق و مضاف

شک در آب مطلق و مضاف

- م ﴿ ۱۸۶ ﴾ آبی که مطلق بوده و نمی‌توان دانست که مضاف گردیده است یا خیر، یا آبی که در مطلق بودن آن شک است، در حکم آب مطلق است و نجس را پاک می‌کند و ساختن وضو و غسل با آن صحیح است؛ مانند: سیلاب‌ها و آب گل‌آلود رودخانه و برخی از آب‌هایی که با چیز کثیفی آمیخته گردیده است.
- م ﴿ ۱۸۷ ﴾ آبی که مضاف بوده و نمی‌توان دانست که مطلق گردیده یا خیر، در حکم آب مضاف است و نجس را پاک نمی‌کند و ساختن وضو و غسل با آن باطل است.
- م ﴿ ۱۸۸ ﴾ اگر نمی‌داند که آب مطلق است یا مضاف و نمی‌داند که پیش‌تر نیز مطلق بوده است یا مضاف، یا مطلق و مضاف بودن آن را می‌داند ولی نمی‌داند کدام یک از دو عنوان پیش‌تر بوده است، نجاست را پاک نمی‌کند و وضو و غسل با آن باطل است و در صورتی که به اندازه‌ی کف یا بیش از آن باشد و نجاست به آن برسد، نجس نمی‌شود و اگر کم‌تر از آن باشد، نجس می‌گردد.

پاک نمودن ظرف آلوده به لعاب سگ

م ﴿ ۱۸۹ ﴾ ظرفی که سگ لیس زده یا آب یا چیز روانی از آن خورده است؛ چنانچه خاک مال گردد و سپس سه بار با آب قلیل یا یک بار با آب کر یا جاری یا آب لوله کشی شسته شود، پاک می گردد.

م ﴿ ۱۹۰ ﴾ با رسیدن دیگر عضوهای سگ یا آب دهان آن به ظرف، خاک مالی لازم نیست.

پاک نمودن ظرف آلوده شده با خوک و موش صحرائی

م ﴿ ۱۹۱ ﴾ ظرفی را که خوک یا موش صحرائی از آن چیزی خورده یا آن را لیس زده است باید هفت بار با آب قلیل شست و در آب کر یا روان، تنها یک بار شستن بسنده است و در هر دو صورت، به خاک مالی نیازی ندارد.

پاک نمودن ظرف شراب آلود

م ﴿ ۱۹۲ ﴾ ظرفی که به شراب آلوده شده است، اگر سه بار با آب قلیل شسته شود، پاک می گردد، ولی در آب کر یا جاری به یک بار شستن بسنده می شود.

پاک نمودن ظرف نجس

م ﴿ ۱۹۳ ﴾ ظرف نجس با آب قلیل به دو شیوه پاک می گردد:

یکم - ظرف را سه بار پر از آب کنند و بیرون بریزند.

دوم - سه بار مقداری آب در آن ریخته شود و در هر بار، آب را به گونه ای درون آن بگردانند که به همهی نجس برسد و سپس بیرون ریخته شود که اگر این کار یک بار با آب کر یا روان یا آب لوله کشی انجام شود، کافی است.

پاک نمودن ظرف های بزرگ

م ﴿ ۱۹۴ ﴾ اگر ظرف بزرگی مانند دیگ های بزرگ، خمره یا چیزی که قابل انتقال نیست؛ مانند تنور نجس شود، می توان آن را به یکی از سه صورت

زیر پاک نمود:

الف - اگر آب حکم کر را دارد و ظرف نجس مانند بشکه‌ی آب است که زیر آن سوراخ است یا دارای شیر است، تنها با رسیدن آب و بیرون آمدن پساب، پاک می‌شود و نیازی به چند بار شست‌وشو نیست.

ب - اگر همین ظرف قابل جابه‌جا شدن باشد، سه‌بار آب قلیل به گونه‌ای در آن ریخته شود که به همه جای آن برسد و بیرون بریزد.

ج - اگر ظرف قابل جابه‌جا شدن نباشد و زیر ظرف نیز سوراخ نیست، سه‌بار آب قلیل در آن ریخته شود و با ظرف یا دستمالی، پساب آن برداشته و بیرون ریخته شود، در این صورت، در بار نخست و دوم باید ظرف کوچک یا دستمال و دستی که به پساب آلوده شده است آب کشیده شود و تنها در بار سوم است که خود ظرف، دستمال یا کاسه‌ی کوچک پاک می‌گردد.

پاک نمودن صابون، حبوبات و گوشت

م ﴿ ۱۹۵ ﴾ اگر ظاهر صابون، گوشت و حبوبات؛ مانند: برنج و گندم نجس شود، با یک‌بار شست‌وشو با آب کر یا روان پاک می‌گردد و به چندبار شست‌وشو نیازی نیست، ولی با آب قلیل، سه‌بار ریختن آب لازم است؛ خواه آب بر آن ریخته شود یا در ظرفی قرار گیرد و آب بر آن ریخته شود و سپس آب آن کشیده شود و اگر نجاست به درون آن نفوذ کرده باشد، با رسیدن آب کر یا جاری به همه‌ی آن پاک می‌گردد و نیازی به خشک کردن ندارد، ولی نمی‌توان نجاست درون آن را با آب قلیل پاک نمود، مگر آن که چنان آب بر آن بریزد که از رسیدن آب به همه‌ی بخش‌های نجس اطمینان یابد.

غذای نجس لای دندان

م ﴿ ۱۹۶ ﴾ اگر غذای نجس در فضای دهان یا لای دندان باشد و آب دهان به همه‌ی خرده‌های آن برسد، پاک می‌شود و نیازی به تکرار و چندبار آب رساندن ندارد.

پاک نمودن موی سر و صورت

م ﴿ ۱۹۷ ﴾ موی سر و صورت باریختن سه بار آب قلیل پاک می‌شود و اگر مو به اندازه‌ای بلند است که پساب آن خودبه‌خود بیرون نمی‌آید، وارد آوردن فشار برای خارج کردن پساب به هنگام شستن آن لازم است.

پاک نمودن زمین

م ﴿ ۱۹۸ ﴾ زمینی که نجس شده است با آب قلیل پاک می‌شود، به این صورت که اگر سه بار آب بر سطح ظاهری شن، ماسه یا خاک ریخته شود؛ به گونه‌ای که از بالا به پایین یا از درازا یا ستبرا (پهنا) روان شود، کافی است.

م ﴿ ۱۹۹ ﴾ اگر زمین نجس هموار باشد، با سه بار رسیدن آب قلیل و برداشتن پساب پاک می‌گردد؛ البته پساب نخست در هر صورت - زمین هموار باشد یا ناهموار - پاک نیست.

م ﴿ ۲۰۰ ﴾ زمین سنگ فرش، آجر فرش، موزاییک و هر زمین سختی که آب در آن فرو نمی‌رود؛ مانند: آسفالت، یا آب بر آن روان نمی‌گردد، با سه بار شستن با آب قلیل پاک می‌شود.

پاک نمودن نمک و سنگ نمک

م ﴿ ۲۰۱ ﴾ اگر سطح ظاهری درون سنگ نمک و مانند آن نجس شود، تنها با رسیدن آب کر یا روان یا با رسیدن سه بار آب قلیل بر جای نجس پاک می‌شود.

م ﴿ ۲۰۲ ﴾ اگر نمک کوبیده نجس شود، با رسیدن آب به آن، هر اندازه از نمک که می‌ماند پاک است؛ مانند آن که نمک را در ظرفی بریزند که سوراخ دارد و آب را بر آن روان سازند که پس از بیرون رفتن آب، هر اندازه نمک که در کاسه می‌ماند پاک است.

پاک نمودن قند و شکر

م ﴿ ۲۰۳ ﴾ اگر قند و شکر و مانند آن نجس شود، پس از شستن آن با کر یا جاری یا سه بار آب قلیل، هر اندازه که از آن می‌ماند پاک است.

م ﴿ ۲۰۴ ﴾ ملاک در همه‌ی موارد گفته شده در بالا، رسیدن آب کر یا جاری یا سه بار آب قلیل به متنجس و ماندن اندازه‌ای از آن، پس از بیرون رفتن آب از آن می‌باشد.

۲- زمین

م ﴿ ۲۰۵ ﴾ زمین، کف پا و کفشی را که با راه رفتن نجس شده است با پنج شرط پاک می‌کند:

یکم- زمین پاک باشد؛

دوم- زمین خشک باشد؛

سوم- نجاست از زمین به آن رسیده باشد.

چهارم- عین نجاست؛ مانند: ادرار، مدفوع و خون یا متنجس؛ مانند: گل نجس شده، با راه رفتن یا مالیدن بر زمین یا هرگونه برخورد دیگری با زمین برداشته شود؛ پنجم- زمین پاک‌کننده باید از گونه‌ی زمینی باشد که پا یا کفش بر آن نجس شده است؛ مانند: خاک، سنگ، سیمان، آجرفرش، موزاییک و مانند آن؛ پس با راه رفتن بر فرش، حصیر، سبزه، چوب و آسفالت، پاک نمی‌شود.

م ﴿ ۲۰۶ ﴾ برای پاک شدن کف پا و کفش، کمی راه رفتن یا به زمین کشیدن آن کافی است و اگر نزدیک به هفت متر و نیم باشد، بهتر است.

م ﴿ ۲۰۷ ﴾ سطح فرو رفته یا داخلی کفش و بخشی از کف پا که بر اثر عارضه‌ای یا به هر جهتی به زمین نمی‌رسد، با راه رفتن پاک نمی‌شود.

۳- آفتاب

م ﴿ ۲۰۸ ﴾ آفتاب با شش شرط، زمین، ساختمان و چیزهایی مانند در و پنجره- که بخشی از ساختمان به‌شمار می‌رود- و نیز میخی که بر دیوار کوبیده شده است را پاک می‌کند:

یکم- بخش نجس ساختمان خیس باشد، پس اگر آن بخش خشک باشد، باید آن را به‌گونه‌ای خیس کنند.

دوم- چنانچه عین نجاست در آن باشد، باید پیش از هر چیز آن را از میان ببرد.
سوم- چیزی مانند پرده‌ی ضخیم یا ابر از تابش مستقیم آفتاب جلوگیری نکند.
م ﴿ ۲۰۹ ﴾ اگر آفتاب از پشت پرده یا ابر انبوه بتابد و بخش نجس را خشک کند، پاک‌کننده نمی‌باشد، ولی اگر آفتاب از پشت آن دسته از چیزهایی بتابد که از تابش مستقیم آن جلوگیری نمی‌کند؛ مانند: شیشه، پرده‌ی نازک و ابر کم‌پشت، پاک‌کننده است.

چهارم- آفتاب، خود چیز نجس را خشک کند؛ پس اگر- برای نمونه- آفتاب و باد با هم آن را خشک کند، پاک نمی‌شود، مگر آن که سبب دوم- مانند باد- به اندازه‌ای کم‌اثر باشد که از دید مردم، سبب خشک‌شدن آن به‌شمار نیاید.

پنجم- آفتاب، آن بخش از ساختمان که نجاست در آن فرو رفته و نیز روی آن را در یک‌بار و با هم خشک کند؛ پس اگر آفتاب یک‌بار به روی زمین یا ساختمان نجس بتابد و سطح ظاهری آن را خشک کند و بار دیگر درون آن را خشک نماید، تنها روی آن پاک می‌گردد و درون آن نجس باقی می‌ماند.

ششم- آن که میان درون و بیرون زمین یا ساختمان که آفتاب بر آن می‌تابد، هوا یا جسم پاک دیگری فاصله نباشد؛ مانند بلوک‌های سیمانی که میان آن‌ها خالی است.

بخش‌های جدای زمین و ساختمان

م ﴿ ۲۱۰ ﴾ بخش‌هایی که از زمین یا ساختمان جدا شده است، با تابیدن آفتاب پاک نمی‌گردد؛ خواه همان عنوان اولی را داشته باشد؛ مانند تکه سنگ که بخشی از زمین شمرده می‌شود و خواه عنوان دیگری داشته باشد؛ مانند: کوزه، مهر و تسبیح که دیگر به آن‌ها زمین نمی‌گویند.

حصیر

م ﴿ ۲۱۱ ﴾ آفتاب، حصیر نجس را پاک نمی‌کند، ولی درخت، گیاه و میوه‌ای که هنوز چیده نشده است را پاک می‌نماید.

شک در شرایط

م ﴿ ۲۱۲ ﴾ اگر آفتاب بر زمین نجس بتابد و سپس در یکی از شرایط پاک نمودن آن شک شود. برای نمونه، شک نماید که آیا زمین هنگام تابیدن آفتاب خیس بوده یا نه، یا پیش از تابیدن آفتاب بر آن، نجاست برداشته شده یا نه، آن زمین نجس است.

تطهیر دو طرف دیوار

م ﴿ ۲۱۳ ﴾ اگر آفتاب، تنها به یک طرف دیوار نجس بتابد، طرف دیگر که آفتاب به آن نتابیده است پاک نمی‌شود، مگر آن که دیوار به اندازه‌ای نازک باشد یا آفتاب به اندازه‌ای شدید باشد که با تابش آفتاب به یک طرف، طرف دیگر هم خشک شود.

۴ - استحاله (تبدیل یافتن)

م ﴿ ۲۱۴ ﴾ اگر جنس نجس به گونه‌ای دگرگون شود که به چیز پاک‌ی تبدیل گردد، پاک می‌شود. این پدیده «استحاله» نام دارد؛ مانند آن که چوب نجس بسوزد و خاکستر گردد یا سگ در نم‌کزار فرورود و پس از مدتی مانند نمک شود یا آب نجس بخار شود؛ ولی اگر جنس آن دگرگون نشود و تنها صورت آن تبدیل یابد، پاک نمی‌شود؛ مانند آن که گندم نجس، آرد یا نان شود.

بخار و دود

م ﴿ ۲۱۵ ﴾ بخار، دود و شعله‌ای که از چیز نجس یا متنجس برمی‌خیزد پاک است، ولی اگر بخار به صورت عرق و مایع درآید یا دود، متراکم شود، نجس است؛ پس خرده‌های چربی و روغنی که از دود نجس یا متنجس به‌طور متراکم بر رویه‌های کناری ظرف انباشته می‌شود و به صورت ماده و جرم بر آن می‌نشیند، نجس است.

کوزه، آجر و زغال نجس

م ﴿ ۲۱۶ ﴾ کوزه، آجر و مانند آن، اگر از گل نجس ساخته شده باشد، هم‌چنین زغالی که از چوب نجس به دست آمده، نجس است؛ هرچند مردم به آن چوب نگویند.

م ﴿ ۲۱۷ ﴾ اگر در دگرگونی چیز نجس شک نماید، آن چیز نجس است، مگر آن که شک متعارف نباشد.

۵- دگرگونی شراب (انقلاب)

پدیده‌ی «انقلاب» آن است که برای نمونه، شراب به‌گونه‌ای سرکه شود.

م ﴿ ۲۱۸ ﴾ اگر شراب در طول زمان و به خودی خود یا به سبب چیزی که در آن ریخته می‌شود؛ مانند: سرکه یا نمک، دگرگونی یابد و مست‌کنندگی خود را از دست بدهد یا به سرکه تبدیل شود، پاک می‌گردد و قابل مصرف است، ولی اگر شراب با سرکه یا آب فراوانی که کم‌تر از کر است؛ به‌گونه‌ای آمیخته شود که دیگر به آن شراب نگویند، و دگرگونی و انقلاب نیافته باشد، پاک نمی‌شود و آب و سرکه‌ی افزوده را نیز نجس می‌سازد؛ زیرا سبب پاک‌ی، انقلاب و تبدیل شراب به سرکه است، نه حل شدن شراب در چیز دیگر؛ به‌گونه‌ای که از بین برود.

م ﴿ ۲۱۹ ﴾ سرکه‌ای که از انگور، کشمش و خرما می‌تولید می‌شود نجس است.

م ﴿ ۲۲۰ ﴾ کشمش و خرمایی که در غذا ریخته می‌شود و همراه آن می‌جوشد، پاک است و خوردن آن جایز می‌باشد.

۶- کم شدن دوسوم آب انگور

م ﴿ ۲۲۱ ﴾ آب انگوری که به‌خودی‌خود یا با آتش یا به‌گونه‌ای دیگر به جوش آید، ولی دوسوم آن کم نشود، اگر مست‌کننده باشد، نجس، و خوردن آن حرام است، و اگر مست‌کننده نباشد؛ هرچند نجس نیست، خوردن آن حرام است.

م ﴿ ۲۲۲ ﴾ کم شدن دوسوم آب انگور سبب پاکی آن می‌گردد و خوردن آن حلال است، مگر آن که پس از کم شدن دوسوم آن، بداند باز هم مست‌کننده است که در این صورت، نجس و خوردن آن حرام است و تنها با تبدیل شدن به سرکه است که پاک و حلال می‌شود.

۷- انتقال

«انتقال» فرایندی است که طی آن خون یا عضوی از حیوان، به تن حیوان دیگری انتقال یابد؛ به‌گونه‌ای که از آن شمرده شود. انتقال دارای گونه‌ها و حکم‌های گوناگونی است.

انتقال خون

م ﴿ ۲۲۳ ﴾ اگر خون حیوان جهنده به درون بدن حیوانی که خون جهنده ندارد؛ مانند: پشه، انتقال یابد و خون آن به‌شمار آید، پاک می‌گردد.

م ﴿ ۲۲۴ ﴾ خونی که پشه از انسان می‌گیرد و به درون بدن خود مکش می‌نماید، به‌گونه‌ای که خون آن به‌شمار می‌آید، پاک است: بر خلاف مانند زالو که خون مکش شده از بدن وی شمرده نمی‌شود و به آن، خون زالو نمی‌گویند؛ بنابراین، خونی که زالو از انسانی مکیده است، خون انسان به‌شمار می‌رود و نجس است.

۸ - اسلام

م ﴿ ۲۲۵ ﴾ اگر کافر از روی باور به عربی یا به زبانی دیگر بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» مسلمان می‌شود و بدن، آب دهان و بینی و عرق او پاک است.

م ﴿ ۲۲۶ ﴾ اگر کافر به هنگام مسلمان شدن، لباس نجس بر تن داشته باشد که با عین نجس همراه است، باید عین نجس را از میان ببرد و آن بخش را آب بکشد و اگر عین آن از میان رفته باشد، باید جای آن را آب بکشد؛ هر چند پس از مسلمان شدن، عین آن را از میان برده باشد.

م ﴿ ۲۲۷ ﴾ اگر کافر در درون خود به معنای شهادتین باور داشته باشد، تا آن را بر زبان نیاورد حکم مسلمان را ندارد؛ هر چند او خود می‌تواند به احکام اسلامی رفتار نماید.

۹ - تبعیت

م ﴿ ۲۲۸ ﴾ «تبعیت» آن است که چیز نجسی در پی پاک شدن نجس همراه آن پاک شود. برای نمونه، هنگامی که شراب به سرکه تبدیل می‌شود، ظرف همراه آن نیز پاک می‌گردد. برخی از موارد تبعیت عبارت است از:

الف - تبدیل شدن شراب به سرکه

م ﴿ ۲۲۹ ﴾ اگر شراب به سرکه تبدیل شود، هر جای از ظرف آن که شراب به هنگام جوش آمدن به آن رسیده است پاک می‌شود و پارچه و چیزی هم که به صورت عادی بر آن قرار می‌گیرد؛ اگر با خیسی شراب نجس شده باشد، پاک می‌گردد، ولی اگر شراب به هنگام جوشیدن سرریز شود و پشت ظرف را آلوده نماید، پس از تبدیل به سرکه، پشت آن پاک نمی‌گردد.

م ﴿ ۲۳۰ ﴾ ابزاری مانند کف‌گیر که برای پختن آب انگور به کار می‌رود، پس از انقلاب و دگرگونی شراب به سرکه پاک می‌گردد؛ خواه کف‌گیر درون ظرف باشد یا بیرون از آن.

ب- تبعیت (پیروی) در اسلام و کفر

بچه‌ی کافر در دو مورد با تبعیت پاک می‌شود:

یکم- یکی از پدر، پدربزرگ، مادر یا مادربزرگ بچه مسلمان شوند.

دوم- بچه به دست مسلمانی اسیر گردد و هیچ یک از پدران وی همراه او نباشد. در صورت‌های گفته شده، اگر بچه در سن تمییز، کافر بودن خود را آشکار نماید، حکم کافر را دارد و در حکم مسلمان نمی‌باشد.

ج- غسل دادن مرده

م ﴿ ۲۳۱ ﴾ مرده‌ی مسلمان نجس نیست؛ بنابراین، تخته یا سنگی که مرده را روی آن غسل می‌دهند و پارچه‌ای که با آن، ناحیه‌ی شرم‌گاهی را می‌پوشانند و پیراهنی که از زیر آن، مرده را غسل می‌دهند و دستی که او را غسل می‌دهد و نیز کیسه و صابونی که مرده با آن شسته می‌شود و چیزهای دیگری که به همراه اوست؛ اگر از خارج یا از مرده نجاستی به آن نرسد، پاک است و پس از پایان غسل نیاز به پاک نمودن ندارد.

م ﴿ ۲۳۲ ﴾ اگر لباس متنجس و مانند آن را با آب قلیل پاک نماید و آن را به اندازه‌ی عادی فشار دهد تا آبی که در آن است بیرون رود، آب اندکی که به همراه آن می‌ماند پاک است.

م ﴿ ۲۳۳ ﴾ پس از جدا شدن آب از ظرف نجسی که با آب قلیل پاک شده است اندک آبی که به همراه ظرف می‌ماند پاک می‌باشد.

۱۰ - از بین رفتن اصل نجاست

م ﴿ ۲۳۴ ﴾ حیوانی که عین آن نجس نیست، اگر به نجاستی مانند خون یا متنجسی مانند آب نجس، آلوده شود، با از بین رفتن نجاست، پاک می‌شود.

م ﴿ ۲۳۵ ﴾ هرگاه درون بخش‌هایی از بدن انسان؛ مانند: دهان، بینی و گوش به نجاستی آلوده شود، با از میان رفتن نجاست، پاک می‌شود. برای نمونه، خونی که از لثه بیرون می‌آید با حل شدن در آب دهان پاک می‌شود و نیازی به آب کشیدن درون دهان نیست؛ هرچند بخشی از آن طبیعی نباشد؛ مانند: این که دندان مصنوعی در دهان با غذای نجس یا خونی که از لای دندان بیرون آمده است برخورد کند که در این صورت نیازی به آب کشیدن آن نیست و دندان مصنوعی تا در دهان است، حکم طبیعی آن را دارد؛ خواه همانند دندان مصنوعی حرکت داشته باشد یا نداشته باشد.

م ﴿ ۲۳۶ ﴾ اگر شک شود که پاره‌ای از یک بخش بدن، از برون بدن شمرده می‌شود یا از درون آن؛ مانند: بخشی از لب و پلک چشم که هنگام بستن روی هم می‌آید، به هنگام نجس شدن، حکم درون بدن را دارد و لازم نیست آب کشیده شود.

۱۱ - استبرای حیوان نجاست‌خوار (قرنطینه)

م ﴿ ۲۳۷ ﴾ ادرار، مدفوع و عرق حیوان حلال گوشتی که به خوردن نجاست انسان یا حیوان حرام گوشت عادت کرده نجس است و خوردن گوشت آن حرام می‌باشد. به این حیوان در اصطلاح «جلال» گفته می‌شود.

م ﴿ ۲۳۸ ﴾ حیوان جلال با استبرای از نجاست پاک می‌شود و «استبرا» آن است که حیوان نجاست‌خوار، از خوردن دوباره‌ی نجاست باز داشته شود و برای مدّتی خوراک پاک به آن داده شود تا این ویژگی را از دست بدهد.

م ﴿ ۲۳۹ ﴾ به صورت عادی و تقریبی، شتر به مدت چهل روز؛ گاو، بیست روز؛ گوسفند، ده روز؛ مرغابی، پنج روز و مرغ خانگی سه روز قرنطینه می‌شود تا استبرا گردد و اگر پس از گذشت این مدت، هنوز به آن «نجاست‌خوار» گفته شود و ترک عادت نیافته باشد، باید به اندازه‌ای از خوردن نجاست جلوگیری شود که دیگر به آن، نجاست‌خوار نگویند.

م ﴿ ۲۴۰ ﴾ هرگاه حیوان، نجاستی غیر از مدفوع انسان و جانوران حرام‌گوشت بخورد، ادرار (بول) و مدفوع آن نجس نمی‌شود و گوشت آن حرام نیست، مگر مدفوع حیوانی که از شیر خوک تغذیه نموده و با آن رشد یافته است.

۱۲ - غایب شدن مسلمان

م ﴿ ۲۴۱ ﴾ اگر لباس مسلمان یا چیزی مانند ظرف و فرش - که در اختیار اوست - نجس شود و او غایب گردد و در دسترس نباشد، در صورتی که هفت شرط زیر با هم جمع گردد، نیازی به پرهیز از آن نیست و حکم پاک را دارد:

یکم - وی چیزی را که لباس یا وسایل او را نجس کرده است نجس بداند. برای نمونه، اگر لباس خیس وی به تن کافری از اهل کتاب برخورد نماید ولی وی او را نجس نداند، پس از غایب شدن مسلمان و در دسترس نبودن وی، نمی‌توان آن لباس را پاک دانست.

دوم - وی بداند که آن چیز نجس شده است.

سوم - دانسته شود که وی نجس را در کاری که شرط آن پاکی است به کار می‌برد؛ برای نمونه، ببیند با آن لباس نماز می‌خواند.

چهارم - آن مسلمان بداند شرط کاری که با آن انجام می‌دهد پاکی است. برای نمونه، اگر نداند که باید لباس نمازگزار پاک باشد، نمی‌توان آن لباس را پاک دانست.

پنجم - به نجسی و پاکی اعتنا نماید.

ششم - احتمال دهد وی آن نجس را آب کشیده است؛ بنابراین، اگر یقین داشته باشد که مسلمان لباس نجس خود را آب نکشیده است، نباید آن را پاک بداند.

هفتم - وی بالغ یا ممیز باشد و نجسی و پاکی را تشخیص دهد.

م ﴿ ۲۴۲ ﴾ همه‌ی احکام گفته شده در باب لباس و وسایل مسلمان غایب در رابطه با بدن وی نیز ثابت است.

۱۳ - بیرون رفتن خون متعارف از حیوان

م ﴿ ۲۴۳ ﴾ بیرون رفتن خون متعارف از بدن حیوان حلال گوشت سبب پاک شدن خون مانده در بدن حیوانی که ذبح شرعی شده است می‌گردد.

مسائل تکمیلی طهارت

راه پی بردن به طهارت

م ﴿ ۲۴۴ ﴾ از چهارراه می‌توان به پاک شدن نجس آگاه شد:

یکم - انسان، خود اطمینان یابد که نجس پاک شده است. البته، این نوع از اطمینان، تنها برای افراد عادی حاصل می‌شود؛ پس شخص وسواس که برخلاف دیگران به زودی اطمینان نمی‌یابد لازم نیست اطمینان یابد، بلکه اگر به صورت عادی رفتار کند یا بر پایه‌ی گفته‌ی دیگران به پاک شدن چیزی اطمینان نماید، بسنده است.

دوم - شخص عادل یا راستگو از پاک شدن آن آگاهی دهد.

سوم - کسی که چیز نجس در اختیار اوست بگوید پاک شده است.

چهارم - مسلمانی چیز نجس را به جهت پاک شدن آب کشد؛ هر چند روشن نباشد

که درست آب کشیده است یا خیر.

م ﴿ ۲۴۵ ﴾ در همه‌ی موارد یاد شده، شخصی که چیز نجس در اختیار او بوده است نباید به رعایت نکردن پاکی و نجسی متهم باشد.

م ﴿ ۲۴۶ ﴾ اگر کسی به وسواس گرفتار شده است؛ به گونه‌ای که هنگام آب کشیدن نجس به طهارت اطمینان نمی‌یابد، می‌تواند به گمان خود بسنده نماید.

احکام ظرف‌ها

م ﴿ ۲۴۷ ﴾ خوردن و آشامیدن از هر چیزی که با پوست مردار یا حیوان نجس؛ مانند: سگ و خوک ساخته شده، حرام است و نباید آن را در وضو و غسل و کارهایی که پاکی شرط انجام آن است به کار برد.

م ﴿ ۲۴۸ ﴾ خوردن و آشامیدن از ظرف طلا و نقره و هرگونه کاربرد دیگری از آن مکروه است؛ چنانچه زیور کردن مردان به طلا مکروه است و مناسب شأن مسلمان نیست.

م ﴿ ۲۴۹ ﴾ ساخت و پرداخت ظرف طلا و نقره و مزدگرفتن برای آن اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۵۰ ﴾ خرید و فروش ظرف طلا و نقره برای خوردن و آشامیدن و دیگر کاربردهای آن اشکال ندارد و بهایی که فروشنده می‌گیرد حلال است.

م ﴿ ۲۵۱ ﴾ به کار بردن گیره‌ی استکان، بادگیر قلیان، غلاف شمشیر، عطردان، سرمه‌دان و ظرف‌هایی که از طلا و نقره ساخته شده است، اگر در فرد یا جامعه روحیه‌ی استکباری ایجاد نکند، اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۵۲ ﴾ به کار بردن ظرفی که رویه‌ی آب طلا یا نقره به آن داده‌اند اشکال ندارد.



طهارت‌های سه‌گانه

درآمد

دین مبین اسلام نسبت به پاکی و طهارت اهتمام فراوان دارد تا جایی که می‌فرماید: خداوند پاکان را دوست دارد؛ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ».

طهارت بر دو بخش ظاهری و باطنی است که طهارت باطنی به مصداق آیهی مبارکه، تطهیر از گناهان است و طهارت ظاهری دوری از حدث و خبث می‌باشد که عوامل دورسازی این دو در شریعت اسلام به واسطه‌ی طهارت‌های سه‌گانه که عبارت است از: وضو، غسل و تیمم، فراهم می‌آید و برای هر یک از این سه، احکام، ویژگی‌ها و آموزه‌های خاصی ارائه گردیده است که در این مقام، هر یک از آن‌ها به اجمال می‌آید.

وضو

باطل‌کننده‌های وضو

م ﴿ ۲۵۳ ﴾ هفت چیز وضو را باطل می‌کند:

یکم - ادرار (بول).

م ﴿ ۲۵۴ ﴾ رطوبتی که انسان نمی‌داند ادرار است یا نه، چنانچه پس از ادرار،

استبرا نکرده باشد، در حکم ادرار است.

دوم - مدفوع.

سوم - باد معده که از مخرج مدفوع بیرون آید.

چهارم - خوابی که بر انسان چیره شود؛ به گونه‌ای که چشم نبیند و گوش نشنود. اگر

چشم نبیند، ولی گوش بشنود و هم‌چنین اگر گوش نشنود و خواب هم نباشد، مانند

این که به جایی خیره شده یا در اندیشه‌ی ژرفی فرو رفته باشد، وضو باطل

نمی‌شود.

پنجم - چیزی که عقل را از میان می‌برد؛ مانند: دیوانگی، مستی و بی‌هوشی.

ششم - استحاضه.

هفتم - کاری که برای آن باید غسل کرد؛ مانند: جنابت، حیض، نفاس و مسّ میت.

شیوه‌های وضو

م ﴿ ۲۵۵ ﴾ وضو به دو شیوه انجام می‌پذیرد: ترتیبی و ارتماسی. وضوی ترتیبی از اهمیت بیش‌تری برخوردار است. احکام هر یک از دو گونه‌ی آن به ترتیب در ادامه می‌آید.

وضوی ترتیبی

م ﴿ ۲۵۶ ﴾ در وضوی ترتیبی واجب است صورت و سپس دست‌ها شسته شود و جلوی سر و روی پاها مسح گردد.

شستن صورت و دست‌ها

م ﴿ ۲۵۷ ﴾ برای شستن صورت لازم است به قصد وضو، آب را از بالای پیشانی - جایی که موی سر می‌روید - بریزد و صورت را از بالا به پایین بشوید.

م ﴿ ۲۵۸ ﴾ درازای صورت از بالای پیشانی تا پایان چانه شسته می‌شود و لازم نیست مقداری از موی سر - که نزدیک پیشانی است - شسته شود، و پهنای آن به اندازه‌ی فاصله‌ی میان انگشت وسط و شست است و اگر اندکی از اندازه‌ی گفته شده را نشوید، وضو باطل است.

م ﴿ ۲۵۹ ﴾ اگر اطمینان نمی‌یابد که اندازه‌ی یاد شده به صورتی کامل شسته شده یا خیر، لازم است برای اطمینان خاطر، اندکی از اطراف آن را بشوید.

م ﴿ ۲۶۰ ﴾ لازم است صورت و دست را به گونه‌ای بشوید که آب به پوست آن برسد و اگر مانعی در آن است، باید برطرف شود و چنانچه گمان یابد چیزی در ابرو یا گوشه‌ی چشم یا لب او قرار دارد که نمی‌گذارد آب به پوست برسد و گمان وی از نظر مردم قابل توجه باشد، باید پیش از وضو یا به هنگام شستن، آن را بررسی نماید تا اگر مانعی هست برطرف شود.

م ﴿ ۲۶۱ ﴾ رساندن آب وضو به زیر موهای صورت و پوست که با آن مو پوشیده شده است واجب نیست، مگر آن که مو به اندازه‌ای کم باشد که پوست صورت از میان آن پیدا باشد.

م ﴿ ۲۶۲ ﴾ لازم است صورت و دو دست از بالا به پایین شسته شود و اگر از پایین به بالا شسته شود، وضو باطل است.

م ﴿ ۲۶۳ ﴾ شستن دست و صورت به گونه‌ای که با کشیدن دست، کمی آب بر آن روان شود، کافی است.

م ﴿ ۲۶۴ ﴾ پس از شستن صورت، دست راست از آرنج تا سر انگشتان و پس از آن، دست چپ به همین صورت شسته می‌شود.

م ﴿ ۲۶۵ ﴾ برای این که اطمینان شود آرنج به طور کامل شسته شده، لازم است اندکی بالاتر از آرنج نیز شسته شود.

م ﴿ ۲۶۶ ﴾ کسی که پیش از شستن صورت، دست خود را تا مچ شسته، لازم است در هنگام وضو، از آرنج تا سر انگشتان را بشوید، و اگر تنها تا مچ را بشوید، وضوی او باطل است.

م ﴿ ۲۶۷ ﴾ در وضو، شستن صورت و دست‌ها برای بار نخست واجب؛ بار دوم مستحب و بیش از آن حرام است.

م ﴿ ۲۶۸ ﴾ معیار این که کدام آب ریختن، شست و شوی نخست یا دوم یا سوم است، به قصد کسی که وضو می‌گیرد بستگی دارد و امری نسبی است؛ پس اگر به قصد شستن مرتبه‌ی نخست؛ برای نمونه، سه بار آب به صورت بریزد، تا آب همه‌ی آن را فرا بگیرد، همه‌ی آن شستن مرتبه‌ی نخست شمرده می‌شود. هم‌چنین اگر با این قصد که سه بار آن عضو را بشوید، سه بار آب بر آن بریزد، و در هر مرتبه، تمام عضو را فرا بگیرد، سه مرتبه شستن شمرده می‌شود و سومین مرتبه‌ی آن حرام است.

منظور از هر مرتبه شستن، رسیدن آب به همه‌ی عضو است؛ پس شستن بار نخست هنگامی پایان می‌یابد که با قصد وضو، مقداری آب بر صورت یا دست بریزد تا همه‌ی آن را فرا گیرد و هیچ بخشی از آن خشک نماند.

م ﴿ ۲۶۹ ﴾ مکلف می‌تواند چند مرتبه، همه‌ی صورت را بشوید و در آخرین بار که آب می‌ریزد قصد وضو نماید و این که کدام مرتبه شست‌وشوی نخست یا دوم یا سوم است بستگی به شستن همه‌ی عضو، همراه با قصد وضو دارد؛ پس اگر با قصد وضو، دو مرتبه، همه‌ی آن را بشوید، شست‌وشوی پس از آن به قصد وضو، حرام است.

مسح سر و پا

م ﴿ ۲۷۰ ﴾ لازم است پس از شستن هر دو دست، جلوی سر را با تری آب وضو که در دست راست مانده است از بالا به پایین مسح نماید و اگر با دست راست ممکن نیست، با دست چپ مسح نماید.

م ﴿ ۲۷۱ ﴾ جلوی سر - که بالای پیشانی است - جای مسح می‌باشد و هر جای این بخش، به هر اندازه که مسح شود بسنده است.

م ﴿ ۲۷۲ ﴾ لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بلکه بر موی جلوی سر نیز کافی است، ولی کسی که موی جلوی سر او به اندازه‌ای بلند است که برای نمونه، با شانه کردن به صورتش می‌ریزد، باید فرق سر را باز نموده و بن مو یا پوست سر را مسح نماید.

م ﴿ ۲۷۳ ﴾ پس از مسح سر لازم است با تری آب وضو که در دست مانده است، روی پای راست را دست‌کم از سر یکی از انگشت‌ها تا برآمدگی روی پا با دست راست و سپس به همین ترتیب، روی پای چپ را با دست چپ مسح نمود.

م ﴿ ۲۷۴ ﴾ پهنای مسح پا می‌تواند به هر اندازه‌ای باشد.

م ﴿ ۲۷۵ ﴾ اگر در مسح پا، همه‌ی دست را بر روی همه‌ی پا بگذارد و کمی بکشد، بسنده است.

م ﴿ ۲۷۶ ﴾ لازم است در مسح سر و پا، دست بر روی آن کشیده شود و اگر کسی دست را نگاه دارد و سر یا پا را به آن بکشد، وضو باطل است، ولی اگر هنگامی که دست را می‌کشد، سر یا پا کمی بلرزد و تکان بخورد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۷۷ ﴾ لازم است جای مسح خشک باشد و اگر به اندازه‌ای تر باشد که نشانه‌ی خیس‌ی که در مسح از کف دست ناشی شده است بر آن محسوس نباشد، مسح باطل است، ولی چنانچه تری جای مسح به اندازه‌ای کم باشد که پس از مسح - هنگامی که رطوبتی در آن دیده می‌شود - بگویند از تری کف دست است، مسح اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۷۸ ﴾ اگر برای مسح، رطوبتی در دست نمانده باشد، نمی‌تواند با آب بیرون از اعضای وضو دست را تر کند، بلکه لازم است رطوبت را از دیگر اعضای وضو فراهم نماید.

م ﴿ ۲۷۹ ﴾ باید مسح بر روی پوست پا واقع شود و مسح کردن از روی جوراب و کفش باطل است، ولی اگر به واسطه‌ی تقیه - پنهان داشتن باور و عقیده‌ی خود به سبب ترس از دشمن - یا سرمای بسیار یا ترس از دزد، درنده و مانند آن نتواند کفش یا جوراب را بیرون آورد، مسح کردن بر آن اشکال ندارد و تیمم هم لازم نیست.

وضوی ارتماسی

م ﴿ ۲۸۰ ﴾ وضوی ارتماسی بدین‌گونه است که کسی صورت و دو دست را یک‌به‌یک و به ترتیب به قصد وضو در آب فرو برد و بیرون آورد و تا هنگامی که آب می‌ریزد با قصد وضو باشد یا صورت و دست را بدون قصد وضو در آب فرو برد و به قصد وضو بیرون آورد.

م ﴿ ۲۸۱ ﴾ در وضوی ارتماسی نیز صورت و دست از بالا به پایین شسته می‌شود؛ پس چنانچه قصد وضوی وی هنگامی باشد که صورت و دست را در آب فرو می‌برد، لازم است صورت را از ناحیه‌ی پیشانی و دست را از ناحیه‌ی آرنج در آب فرو برد و اگر هنگام بیرون آوردن از آب، قصد وضو کند، صورت را از ناحیه‌ی پیشانی و دست را از طرف آرنج بیرون آورد.

م ﴿ ۲۸۲ ﴾ برخی از عضوهای وضو را می‌توان به شیوه‌ی ارتماسی و برخی دیگر را به صورت ترتیبی انجام داد.

شرط‌های درست‌ی وضو

م ﴿ ۲۸۳ ﴾ درست بودن وضو دوازده شرط دارد:

- یکم - آب وضو پاک باشد و پسندیده است که آلوده نیز نباشد.
- دوم - مطلق باشد.
- سوم - مباح باشد.
- چهارم - ظرف آب وضو مباح باشد.
- پنجم - عضوهای وضو به هنگام شستن و مسح کردن پاک باشد.
- ششم - وقت برای وضو ساختن و نمازگزاردن کافی باشد.
- هفتم - وضو گیرنده برای نزدیک شدن به خداوند و انجام فرمان پروردگار وضو بگیرد.

هشتم - ترتیب بین شستن عضوهای وضو را رعایت نماید.

نهم - پی‌درپی باشد (موالات).

دهم - او خود، کارهای وضو را انجام دهد (مباشرت).

یازدهم - به کار بردن آب برای او زیان نداشته باشد.

دوازدهم- در اعضای وضو چیزی مانع رسیدن آب نباشد.

بیان گسترده‌ی هر یک از شرط‌های ذکر شده به ترتیب در مسأله‌های بعد خواهد آمد.

م ﴿ ۲۸۴ ﴾ وضو ساختن با آب نجس، مضاف و دیگر مایعات باطل است؛ هر چند نجس یا مضاف بودن آن را نداند یا فراموش کرده باشد، و اگر با آن وضو، نماز خوانده باشد؛ باید آن نماز را دوباره با وضوی صحیح بخواند.

م ﴿ ۲۸۵ ﴾ وضو گرفتن از آب مکان‌های همگانی که ویژگی دارد؛ مانند: مراکز دینی، علمی، دانشگاهی، هتل‌ها و مسافرخانه‌ها که نمی‌داند آن را برای همه‌ی مردم قرار داده‌اند یا تنها برای افراد وابسته به آن‌ها، در صورتی که مردم به صورت عادی از آن وضو می‌گیرند و از سوی کسی منعی دیده نمی‌شود، اشکال ندارد، ولی اگر نداند که بهره‌بری از آن برای همگان رواست و استفاده‌ی عمومی و مردمی ندارد یا بداند که بهره‌بری از آب آن همگانی نیست، وضو با آن آب صحیح نیست.

م ﴿ ۲۸۶ ﴾ وضو گرفتن با آب مکانی که ویژگی خاصی دارد و وقفی نیز نمی‌باشد، با اجازه‌ی مسؤول آن یا میهمان ساکنان آن شدن، درست است و اگر در وقف هم مانعی برای پذیرش میهمان وجود نداشته باشد، وضوی میهمانان درست است.

م ﴿ ۲۸۷ ﴾ وضو گرفتن از آب نهرهای بزرگ یا کوچک - که همه می‌خواهند آن را به کار بگیرند - اشکال ندارد؛ خواه بدون اجازه‌ی مالک وضو بگیرد - اگر مالکی داشته باشد - یا نداند که صاحب آن راضی است یا خیر یا بداند که مالک آن راضی نیست یا مالک آب مانع از وضو گرفتن او باشد یا صاحب آن، بچه، دیوانه یا کافر باشد.

م ﴿ ۲۸۸ ﴾ اگر با وضو گرفتن و شستن صورت یا دست‌ها، عضوهای وضو خود به خود پاک شود، وضو درست است.

- م ﴿ ۲۸۹ ﴾ اگر به جز عضوهای وضو، جای دیگری از بدن نجس باشد، وضو باطل نمی‌شود و بین هیچ یک از عضوهای بدن در این حکم تفاوتی نیست.
- م ﴿ ۲۹۰ ﴾ اگر یکی از عضوهای وضو نجس باشد و پس از وضو شک نماید که پیش از وضو آن را آب کشیده یا نه وضو باطل است؛ مگر آن که نجاست به گونه‌ای باشد که به هنگام وضو ساختن، خود به خود پاک شود.
- م ﴿ ۲۹۱ ﴾ هرگاه زمان به گونه‌ای اندک است که اگر وضو بسازد همه‌ی نماز در وقت خوانده نمی‌شود، لازم است تیمم نماید، و اگر وضو بسازد، باطل است، ولی اگر وضو و تیمم ساختن یکسان زمان می‌برد، وضو بگیرد.
- م ﴿ ۲۹۲ ﴾ لازم است به قصد قربت و نزدیک شدن به خداوند و برای انجام فرمان او وضو بسازد.
- م ﴿ ۲۹۳ ﴾ اگر وضو را برای ریا، خودنمایی یا خنک شدن و مانند آن بسازد، باطل است.
- م ﴿ ۲۹۴ ﴾ اگر به قصد قربت وضو بگیرد ولی بدانند به عنوان نمونه، خنک نیز می‌شود، اشکال ندارد.
- م ﴿ ۲۹۵ ﴾ لازم نیست نیت وضو را بر زبان بیاورد یا از دل بگذراند، بلکه کافی است در همه‌ی بخش‌های آن متوجه باشد که وضو می‌گیرد؛ به گونه‌ای که اگر از او پرسند چه می‌کنی؟ بگوید وضو می‌گیرم.
- م ﴿ ۲۹۶ ﴾ اگر زن در جایی وضو بگیرد که بدانند نامحرم بدن او را می‌بیند و به صورت عادی توجه نامحرم را به خود جلب می‌نماید، گناه کرده است؛ هر چند وضوی او باطل نیست.
- م ﴿ ۲۹۷ ﴾ باید کارهای وضو را به ترتیب انجام داد. ترتیب عضوهای وضو چنین است: نخست صورت، سپس دست راست و سپس دست چپ را بشوید و پس از آن سر و سپس پای راست و بعد پای چپ را مسح کند.

م ﴿ ۲۹۸ ﴾ اگر شستن عضو پیشین را فراموش کند و عضو بعدی را بشوید؛ برای نمونه، نخست دست چپ و سپس دست راست را بشوید، لازم است پس از شستن عضو نخست، دوباره عضو دوم را به نیت وضو بشوید تا ترتیب مراعات شود و شستن از روی فراموشی، موالات را از بین نمی‌برد.

م ﴿ ۲۹۹ ﴾ اگر در انجام حکم گفته شده در مسأله‌ی پیش به گونه‌ای رفتار شود که مردم بگویند: موالات از بین رفته است؛ مانند آن که با تأخیر یا سرگردانی بسیار یا دیگر موانع همراه شود، لازم است وضو را از نو بسازد.

م ﴿ ۳۰۰ ﴾ کارهای وضو را باید به گونه‌ای انجام داد که مردم بگویند کارهای وضو پشت سر هم انجام می‌شود.

م ﴿ ۳۰۱ ﴾ اگر بین کارهای وضو به اندازه‌ای فاصله باشد که از دید مردم شرط موالات را نداشته باشد، وضو باطل است، ولی اگر عذری مانند فراموشی یا پایان یافتن آب در کار باشد، این امر شرط نیست، بلکه وقتی می‌خواهد بخشی را بشوید یا مسح کند اگر رطوبت همه‌ی بخش‌هایی که پیش از آن شسته یا مسح کرده است خشک شده باشد، وضو باطل است، ولی اگر رطوبت عضوی از عضوهای پیشین خشک شده باشد و عضو دیگری خیس باشد، وضو درست است؛ مانند آن که هنگامی که دست چپ را می‌شوید، رطوبت دست راست خشک شده باشد ولی صورت او تر باشد، یا دست راست وی خیس باشد ولی صورت او خشک شده باشد.

م ﴿ ۳۰۲ ﴾ اگر کارهای وضو را با موالات انجام دهد ولی به واسطه‌ی گرمای هوا یا وزش باد یا دمای بالای بدن و مانند آن، رطوبت بخش پیشین خشک گردد، وضو درست است؛ مانند آن که هنگامی که می‌خواهد دست راست را بشوید، صورت او بر اثر گرما خشک شود.

م ﴿ ۳۰۳ ﴾ به هنگام وضو ساختن، راه رفتن اشکالی ندارد؛ بنابراین، اگر پس از شستن صورت و دست‌ها اندکی راه برود و سپس سر و پا را مسح کند، وضو درست است.

م ﴿ ۳۰۴ ﴾ در وضو مباشرت لازم است؛ یعنی باید شستن صورت، دست‌ها و مسح سر و پا را خود انجام دهد و اگر دیگری او را وضو دهد یا در رساندن آب به صورت و دست‌ها یا در مسح سر و پا به او کمک نماید، وضو باطل است، ولی کمک کردن در پیش‌زمینه‌های وضو، مانند آن که کسی آب را در کف دست وی بریزد و او، خود با آن آب وضو بگیرد، وضو را باطل نمی‌کند.

م ﴿ ۳۰۵ ﴾ اگر نمی‌تواند خود به تنهایی وضو بسازد، باید از دیگری کمک بگیرد؛ هر چند شستن و مسح کشیدن با همراهی دیگری باشد و چنانچه خود نمی‌تواند با همراهی دیگری نیز وضو بسازد، لازم است نایب بگیرد تا او را وضو دهد.

م ﴿ ۳۰۶ ﴾ چنانچه وضو ساختن، ایجاد سختی می‌نماید؛ به گونه‌ای که مردم توان تحمل آن سختی را ندارند، می‌تواند وضو را رها کند و تیمم نماید، ولی اگر سختی را تحمل کند و وضو بگیرد، وضوی او درست است.

م ﴿ ۳۰۷ ﴾ اگر ناچار باشد یا نیاز به مانعی که در عضوهای وضوست داشته باشد، لازم است وضوی جبیره یا تیمم نماید.

م ﴿ ۳۰۸ ﴾ اگر چیزی مانع رسیدن آب به پوست زیر ناخن نباشد، وضو با ناخن بلند اشکال ندارد، ولی اگر بدانند یا گمان کند که چیزی از رسیدن آب به پوست جلوگیری می‌کند، لازم است آن مانع برای وضو برداشته شود و نیز اگر ناخن بیش از حالت عادی بلند باشد که ظاهر بدن به‌شمار آید، لازم است مانعی که در بخش بلندتر از حالت عادی است را از میان بردارد.

م ﴿ ۳۰۹ ﴾ جای شستن یا مسح اگر کثیف باشد، تا مانع رسیدن آب به بدن نباشد، اشکال ندارد؛ هر چند پسندیده است که عضوهای وضو پیش از آن تمیز گردد.

م ﴿ ۳۱۰ ﴾ اگر پس از گچ کاری، رنگ کاری، مکانیکی و مانند آن، چیزی که از رسیدن آب به پوست جلوگیری نمی‌کند بر عضو بماند، وضو صحیح است، ولی اگر مانع به‌شمار آید یا شک نماید که با بودن آن، آب به پوست می‌رسد یا نه، باید آن را از میان بردارد.

م ﴿ ۳۱۱ ﴾ اگر پوست چربی دارد و چربی آن جرم ندارد تا مانع رسیدن آب به پوست باشد، وضو اشکال ندارد و اگر بدانند که جای وضو به‌گونه‌ای چرب است که مانع رسیدن آب می‌شود، لازم است ابتدا مانع را بردارد و سپس وضو بگیرد.

م ﴿ ۳۱۲ ﴾ انگشتر، دست‌بند و مانند آن، اگر مانع رسیدن آب نباشد، برای وضو اشکالی ندارد و می‌توان آن را به‌گونه‌ای در دست جابه‌جا نمود تا آب به زیر آن برسد.

م ﴿ ۳۱۳ ﴾ اگر پس از وضو شک نماید که همه‌ی کارهای وضو را انجام داده یا نه، یا شرط‌های درستی آن را فراهم داشته است یا نه، به شک خود اعتنا نکند، ولی اگر در هنگام وضو ساختن چنین شکی نماید، لازم است به آن اعتنا کند و نیز شرط‌های درستی وضو را فراهم نماید.

احکام تکمیلی وضو

م ﴿ ۳۱۴ ﴾ کسی که در کارهای وضو و شرط‌های آن؛ مانند: پاک بودن آب و نبودن مانع بر عضوهای وضو بسیار شک می‌نماید؛ چنان‌چه به وسواس گرفتار می‌آید، به شک خود اعتنا نکند و وضوی خود را برابر عادت مردم انجام دهد.

م ﴿ ۳۱۵ ﴾ اگر شک نماید که وضوی او باطل شده است یا نه، بنا می‌گذارد که هنوز وضو دارد، ولی اگر پس از ادرار، استبرا نکرده و وضو ساخته است و پس از وضو رطوبتی از او بیرون آید که نداند ادرار است یا چیزی دیگر، وضوی او باطل است.

م ﴿ ۳۱۶ ﴾ کسی که شک دارد وضو گرفته یا نه، لازم است وضو بگیرد.
 م ﴿ ۳۱۷ ﴾ اگر بداند هم وضو گرفته و هم حدثی مانند ادرار از او سر زده، و نداند کدام پیش‌تر بوده، در صورتی که پیش از نماز است، وضو بگیرد و اگر در میان نماز است، نماز را رها کند و وضو بگیرد و سپس نماز بگزارد و نمی‌تواند با این شک به نماز ادامه دهد، بلکه اگر پس از نماز نیز چنین شکمی نماید، لازم است وضو بگیرد و دوباره نماز بگزارد.

م ﴿ ۳۱۸ ﴾ اگر هنگام وضو ساختن را می‌داند ولی هنگام سر زدن حدث را نمی‌داند، وضو و نماز او درست است؛ برای نمونه، اگر می‌داند به هنگام ظهر وضو ساخته است ولی نمی‌داند که آیا پیش از آن حدثی از او سر زده یا پس از آن، نماز او درست است و همه‌ی احکام وضو بر آن حمل می‌شود؛ در حالی که اگر هنگام حدث را بداند ولی هنگام وضو ساختن و طهارت را نداند، حکم شک را دارد و باید وضو بگیرد.

وضوی مسلوس و مبطون

م ﴿ ۳۱۹ ﴾ اگر بیماری سلس (جکمیزک) دارد که ادرار او قطره قطره می‌ریزد- که به وی «مسلس» گفته می‌شود- یا نمی‌تواند از بیرون آمدن مدفوع خودداری کند- که به وی «مبطن» گفته می‌شود- و می‌داند از آغاز وقت نماز تا پایان آن به اندازه‌ی وضو ساختن و نماز گزاردن وقت پیدا می‌کند، نماز خود را در زمان پیش آمده بخواند و اگر مهلت او به اندازه‌ی کارهای واجب نماز است، تنها کارهای واجب نماز را در آن وقت بجا آورد و کارهای مستحب آن؛ مانند: اذان، اقامه، قنوت و حَتّی سوره را رها کند و اگر در آن مهلت، عسر و حرج و مشکلی برای او پیش آمد، نماز وی با همان حال درست است.

م ﴿ ۳۲۰ ﴾ اگر مسلوس؛ حتی به اندازه‌ی وضو و نماز مهلت نمی‌یابد، می‌تواند با همان حال نماز بخواند و بیرون آمدن ادرار با ویژگی ذکر شده، وضوی او را باطل نمی‌کند و لازم نیست دوباره وضو بسازد، بلکه وضوی او تنها به سبب حدث اختیاری؛ مانند: خوابیدن یا خروج ادرار و مدفوع اختیاری باطل می‌شود.

م ﴿ ۳۲۱ ﴾ اگر نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار یا مدفوع خود جلوگیری کند و به اندازه‌ی وضو یا بخشی از نماز مهلت نمی‌یابد و در میان نماز یک یا چندبار ادرار از او خارج می‌شود، تنها به وضوی نخست و نماز او بسنده است و لازم نیست دوباره وضو بسازد یا نماز بگذارد؛ هر چند بتواند باز هم آن نماز یا وضو را انجام دهد.

م ﴿ ۳۲۲ ﴾ مسلوس و مبطون می‌تواند پس از وضو ساختن، نوشته‌ی قرآن کریم را مس نماید؛ هر چند در حال نماز نباشد.

کارهایی که نیاز به وضو گرفتن دارد

موارد وجوب وضو

م ﴿ ۳۲۳ ﴾ وضو ساختن در پنج مورد واجب است:

یکم - نمازهای واجب، جز نماز میت.

دوم - برای سجده و تشهد فراموش شده، اگر میان آن و نماز واجب حدثی مانند خواب سر زده باشد.

م ﴿ ۳۲۴ ﴾ برای انجام سجده‌ی سهو وضو واجب نیست.

سوم - برای طواف واجب کعبه که بخشی از حج یا عمره می‌باشد.

طوافی که بخشی از حج یا عمره است طواف واجب شمرده می‌شود؛ هر چند اصل حج و عمره مستحب باشد.

چهارم - اگر نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که وضو بگیرد یا برای اجیر شدن

برای گزاردن نماز یا شرط وضو در قراردادها و معاملات یا دستوری شرعی در کارهایی که در اطاعت آن ناگزیر از وضوست، وضو واجب شده باشد.

پنجم - لمس قرآن کریم.

م ﴿ ۳۲۵ ﴾ اگر پیش از وقت نماز با قصد طهارت وضو بسازد یا غسل جنابت کند، درست است و می‌تواند نماز واجب خود را با آن بخواند و نیز در نزدیکی وقت نماز، اگر با قصد آماده بودن برای نماز وضو بگیرد، اشکال ندارد، ولی نباید نیت وضوی واجب داشته باشد.

موارد استحباب وضو

م ﴿ ۳۲۶ ﴾ برای نماز میت، زیارت اهل قبور، رفتن به مسجد و حرم اهل بیت عصمت علیهم‌السلام، همچنین برای همراه داشتن، خواندن و نوشتن قرآن کریم و نیز برای مسّ حاشیه‌ی قرآن کریم و خوابیدن، وضو مستحب است و اگر برای انجام یکی از موارد ذکر شده وضو بگیرد، می‌تواند هر کاری را که به وضو نیاز دارد، با آن انجام دهد؛ برای نمونه، می‌تواند با آن وضو نماز بخواند.

تماس با قرآن کریم و نام‌های متبرک

مسّ قرآن کریم

م ﴿ ۳۲۷ ﴾ مس قرآن کریم و اسم‌های پروردگار، بدون پاکی و طهارت حرام است، ولی اگر نوشتن آن، مس کردن را به همراه نداشته باشد، اشکال ندارد. مس گرد و غبار و چیزهایی که پس از نوشتن یا پاک نمودن آیات قرآنی بر تابلو و مانند آن می‌ماند یا بر زمین می‌ریزد اشکال ندارد.

م ﴿ ۳۲۸ ﴾ مس نمودن رشته‌ی نوار یا نگاتیوی که قرآن کریم بر آن ضبط شده است یا صفحه‌ی تلویزیون و مانیتور، چون به لحاظ عرف حکم آیات را ندارد،

بی‌اشکال است، ولی مس هرگونه سطحی که عرف آن را نشان‌گر خطوط آیات قرآنی می‌داند؛ مانند: فیلم و زینگ چاپ، بدون طهارت اشکال دارد.

م ﴿ ۳۲۹ ﴾ مس عنوان «قرآن کریم» که بر سطح جلد چاپ می‌شود، بدون طهارت حرام است.

م ﴿ ۳۳۰ ﴾ اگر درنگ نمودن برای وضو بی‌احترامی به قرآن باشد که نجس شده است، لازم است تیمم کند و چنانچه تأخیر به اندازه‌ی تیمم هم بی‌احترامی به قرآن شمرده شود، لازم است بدون تیمم، قرآن کریم را آب کشد یا از آن‌جا دور سازد.

م ﴿ ۳۳۱ ﴾ نام مبارک پیغمبر اکرم ﷺ، ائمه‌ی طاهرين ﷺ و حضرت زهرا ﷺ نیز حکم قرآن را دارد و مس آن بدون طهارت حرام است.

م ﴿ ۳۳۲ ﴾ ترجمه‌ی قرآن مجید، به هر زبانی که باشد، احکام قرآن مجید را دارد.
م ﴿ ۳۳۳ ﴾ جلوگیری از دیوانه یا بچه‌ای که بدون وضو دست به خط قرآن کریم می‌آورد واجب نیست، ولی اگر کاری کند که بی‌احترامی به قرآن باشد، باید از آن خودداری شود.

م ﴿ ۳۳۴ ﴾ مس نام‌های خداوند متعال و صفات ویژه‌ی او - به هر زبانی که نوشته شده باشد - برای کسی که وضو ندارد حرام است؛ حتی سکه یا اسکناسی که بر آن نام خداوند متعال نوشته شده است نیز همین حکم را دارد.

م ﴿ ۳۳۵ ﴾ نجس کردن خط، ورق و جلد ویژه‌ی قرآن کریم حرام است؛ خواه بی‌احترامی به‌شمار آید یا نیاید، و چنین قصدی داشته باشد یا نداشته باشد، و پاک نمودن آن به هر شیوه‌ی ممکن و شایسته، لازم و در نخستین فرصت، واجب است و کوتاهی و درنگ نمودن در آن، گناه دیگری می‌باشد.

قرآن کریم و کافران

م ﴿ ۳۳۶ ﴾ دادن قرآن کریم به کافران یا مشرکان، اگر سبب بی‌احترامی یا نجس

شدن آن گردد، حرام است.

م ﴿ ۳۳۷ ﴾ اگر کافر یا مشرکی قرآن کریم را در دست داشته باشد، باید در صورت امکان آن را از او گرفت؛ هر چند لازم باشد از وی خریداری گردد یا ضرر مالی در بر داشته باشد، ولی اگر در اختیار گذاشتن قرآن کریم، مطالعه، آگاهی یا احتمال هدایت و تأثیرپذیری آنان را سبب گردد، نه تنها اشکال ندارد، بلکه در بسیاری از موارد، پسندیده و یا لازم است.

م ﴿ ۳۳۸ ﴾ رساندن قرآن مجید به مراکز علمی کافران یا به اشخاص آگاه آنان؛ اگر زمینه‌ی تبلیغی دارد و از کینه‌توزی، ستیزه‌جویی و بی‌حرمتی از جانب آنان به دور است، نمونه‌ی آشکار امر به معروف و کار نیک به‌شمار می‌آید.

م ﴿ ۳۳۹ ﴾ هر کافر و مشرکی می‌تواند با ننگه‌داشتن ادب و طهارت، هرگونه کاربرد درست علمی و عملی از قرآن کریم داشته باشد. البته، هرگونه حرمت‌شکنی یا آلوده‌سازی کتاب الهی، به‌دست آنان، گناه کبیره بوده و با وجود شرایط، نهی از منکر آنان واجب است و در صورت امکان، باید آنان را تحت پیگرد شرعی و قانونی قرار داد و حتی تعزیر شرعی نمود.

قرار گرفتن اشیای مقدّس در جای ناشایست

م ﴿ ۳۴۰ ﴾ هر چیز مقدّسی؛ مانند: تربت، نوشته‌ی قرآن کریم، دعا، نام‌های الهی و حضرات معصومین علیهم‌السلام اگر در جای ناشایستی؛ مانند توالی بیفتند، در صورت امکان باید آن را بیرون آورد؛ هر چند سختی یا هزینه‌ای نیز داشته باشد، و اگر ممکن نیست، نباید از آن مکان استفاده نمود؛ هر چند واجب نیست به کسانی که از آن آگاهی ندارند اطلاع داد، ولی اگر اطمینان شود که صورت آن از بین رفته است، استفاده از آن اشکال ندارد.

م ﴿ ۳۴۱ ﴾ نجس کردن عمدی اشیای مقدّس حرام است و تطهیر آن به هر شیوه و از هر راهی که ممکن است واجب می‌باشد و درنگ یا کوتاهی نمودن در آن گناه

است؛ خواه نجس شدن آن عمدی باشد یا نباشد.

وضوی جبیره

در شرایط غیر عادی به واسطه‌ی زخم، شکستگی، سوختگی، دمل، جراحت و دیگر آسیب‌های جسمانی در مواضع وضو که امکان وضو ساختن به صورت عادی ممکن نیست، اسلام پیش‌بینی لازم نسبت به انجام وضو در حال اضطرار را ارایه نموده است که به آن «وضوی جبیره» گفته می‌شود.

هر چیزی مانند پارچه، باند، پلاستیک، چسب و دارویی که برای بهبودی زخم یا عضو شکسته به‌کار می‌رود، جبیره نام دارد.

م ﴿ ۳۴۲ ﴾ اگر در یکی از عضوهای وضو، زخم یا دمل یا شکستگی باشد و سطح آن باز بوده و خون نداشته و آب نیز برای آن زیانی نداشته باشد، باید به‌صورت عادی وضو گرفت.

م ﴿ ۳۴۳ ﴾ اگر زخم، دمل یا شکستگی در چهره و دست است و روی آن باز می‌باشد، ولی آب ریختن بر آن زیان دارد؛ چنانچه اطراف آن را به‌گونه‌ای که در وضو گفته شد از بالا به پایین بشوید و سپس پارچه‌ی پاکی روی آن بگذارید و دست تر روی آن بکشید، بسنده است و لازم نیست تیمم نماید؛ ولی در صورتی که کشیدن دست خیس بر آن، زیانی در پی ندارد، لازم است دست تر را بر آن بکشید.

م ﴿ ۳۴۴ ﴾ اگر زخم یا دمل یا شکستگی در جلوی سریان‌رویی است و سطح آن باز می‌باشد و نمی‌توان آن را مسح کرد؛ به این صورت که زخم همه‌ی جای مسح را گرفته است یا نتوان جای سالم را مسح نمود، پارچه‌ی پاکی - یا چیزی مانند آن را - روی زخم بیندازد و روی آن را با تری آب وضو که در دست مانده است مسح کند و لازم نیست تیمم نماید و اگر نمی‌تواند بر روی پارچه‌ی پاکی مسح کند، باید به‌جای وضو تیمم نماید.

م ﴿ ۳۴۵ ﴾ اگر روی دمل یا زخم یا شکستگی، پارچه یا گچ یا مانند آن بسته شده

باشد و بتوان آن را بدون سختی و مرارت باز نمود و زیان یا سختی بسیاری به همراه نداشته باشد و استفاده از آب هم برای آن زیانی ندارد، باید روی آن را باز نماید و وضو بگیرد، و در غیر این صورت، باید اطراف زخم یا شکستگی را بشوید و روی جبیره را مسح کند.

م ﴿ ۳۴۶ ﴾ اگر جبیره نجس است یا نمی‌توان روی آن دست تر کشید، لازم است پارچه‌ی پاکی را بر آن ببندد و دست‌تر را بر روی آن بکشد؛ خواه زخم و مانند آن در صورت و دست باشد یا جلوی سر و روی پا، و اگر توان انجام آن را نیز ندارد، تیمم نماید.

م ﴿ ۳۴۷ ﴾ اگر جبیره همه‌ی چهره، دست یا بیش‌تر عضوهای وضو و حتی همه‌ی آن را فرا گیرد، باز احکام جبیره، جاری و وضوی جبیره‌ای کافی است و نیازی به تیمم نیست.

م ﴿ ۳۴۸ ﴾ اگر شستن صورت سبب درد یا زیان بر چشم شود، می‌تواند وضوی جبیره‌ای انجام دهد؛ به این شیوه که اطراف چشم و دیگر جاهای چهره را بشوید و دست‌تر را بدون پارچه بر روی چشم بکشد و اگر این شیوه نیز برای او زیان یا درد دارد، باید با گذاردن پارچه‌ای، دست‌تر را بر روی آن بکشد.

دیگر احکام جبیره و همچنین احکام بیماران در رساله‌ای که ویژه‌ی پزشکان و بیماران می‌باشد آمده است.

غسل

غسل‌های واجب

م ﴿ ۳۴۹ ﴾ غسل‌های واجب عبارت است از:

غسل جنابت، غسل حیض، غسل نفاس، غسل استحاضه، غسل میّت، غسل مسّ میّت، و غسلی که به واسطه‌ی نذر، قسم و مانند آن واجب می‌گردد. در این مقام، تنها غسل جنابت بیان می‌گردد و دیگر موارد یاد شده در جای خود خواهد آمد. البته، همه‌ی غسل‌ها به شیوه‌ی یکسان انجام می‌پذیرد و گونه‌های غسل با یکسان بودن شیوه‌ی اصل غسل منافاتی ندارد.

غسل جنابت

گونه‌های جنابت

م ﴿ ۳۵۰ ﴾ انسان به دو گونه جنب می‌گردد: جماع و بیرون آمدن منی؛ در خواب باشد یا بیداری، کم باشد یا زیاد، با شهوت باشد یا بدون شهوت، و خودخواسته باشد یا ناخواسته.

م ﴿ ۳۵۱ ﴾ تا به بیرون آمدن منی آگاه نشود، جنابت صورت نمی‌پذیرد؛ چنان‌که این امر برای زن کم و اندک پیش می‌آید و جنابت وی بیش‌تر به جماع نمودن است.

م ﴿ ۳۵۲ ﴾ اگر رطوبتی بیرون آید و نداند منی است یا چیز دیگر، در صورتی که نخست با شهوت و جهیدن بیرون آید و پس از بیرون آمدن، بدن نیز سست شود، حکم منی را دارد و جنابت حاصل می‌شود و در زن، بیش‌ترین‌گونه است که منی بیرون نمی‌آید و تنها هنگام اطمینان به آن ترتیب اثر داده می‌شود.

م ﴿ ۳۵۳ ﴾ اگر مایع بیرون آمده، هیچ‌یک از سه نشانه‌ی گفته شده یا برخی از آن را نداشته باشد، حکم منی را ندارد، مگر آن که اطمینان نماید منی بوده است.

م ﴿ ۳۵۴ ﴾ در زن و بیمار لازم نیست منی با جهش بیرون آید یا پس از بیرون آمدن منی، بدن سست شود، بلکه اگر هنگامی که به اوج شهوت جنسی رسیده است رطوبت بیرون آید، حکم منی را دارد.

م ﴿ ۳۵۵ ﴾ یافتن منی در ترشحاتی که از زن بیرون می‌آید بسیار دشوار است و همیشه اصل عدم نجاست و نبودن منی بر آن جاری است، مگر آن که به وجود منی در آن، آگاهی یا اطمینان داشته باشد.

م ﴿ ۳۵۶ ﴾ اگر اطمینان یابد که مایع بیرون آمده یا ادرار است یا منی، و پیش‌تر هم وضو داشته، لازم است هم غسل کند و هم وضو بگیرد و اگر وضو نداشته، تنها وضو بگیرد و نیازی به غسل نیست.

م ﴿ ۳۵۷ ﴾ اگر مردی یا زنی به اندازه‌ی ختنه‌گاه یا بیش‌تر جماع کند، هر دو جنب می‌شوند؛ خواه از جلو باشد یا از پشت، هر دو بالغ باشند یا نابالغ یا یکی بالغ باشد و دیگری نابالغ و منی بیرون آید یا نیاید. هم‌چنین اگر با حیوانی به این اندازه نزدیکی کند، جنب می‌شود.

م ﴿ ۳۵۸ ﴾ اگر شک نماید که جماع به اندازه‌ی ختنه‌گاه بوده است یا نه، غسل بر او واجب نیست.

م ﴿ ۳۵۹ ﴾ اگر کسی به نوعی جنب شود؛ خواه منی از او بیرون آید یا نیاید، به غسل بسنده می‌شود و لازم نیست وضو بسازد؛ خواه پیش از نزدیکی وضو داشته، یا نداشته باشد.

م ﴿ ۳۶۰ ﴾ هرگاه پس از غسل، منی مرد از زن بیرون آید، غسل دیگری بر زن واجب نیست. همچنین است اگر شک نماید منی بیرون آمده، از خود اوست یا از مرد، ولی در صورتی که یقین یا اطمینان داشته باشد که منی از خود اوست یا منی او با منی مرد آمیخته شده، غسل دیگری بر او واجب می‌شود.

م ﴿ ۳۶۱ ﴾ کسی که نمی‌تواند غسل کند یا آبی برای غسل نمودن ندارد، ولی می‌تواند تیمم کند، اگر پس از رسیدن وقت نماز با زن خود هم‌بستر شود، اشکال ندارد؛ خواه از پیش، طهارت داشته باشد یا نداشته باشد.

چیزهایی که بر جنب حرام است

م ﴿ ۳۶۲ ﴾ پنج چیز بر جنب حرام است:

یکم - تماس دادن جایی از بدن به خطوط قرآن کریم، نام خدا یا دیگر اسما و صفات ویژه پروردگار - به هر زبان و بر هر چیزی که باشد؛ مانند: برگ کاغذ، کارت و پولی که بر آن نام خدا نوشته شده است - و نام‌های خجسته‌ی پیامبران، امامان علیهم‌السلام و حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام.

دوم - ورود به مسجد الحرام، مسجد پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حرم امامان علیهم‌السلام؛ هر چند برای برداشتن چیزی باشد یا از یک در وارد شود و از در دیگر بیرون رود. منظور از حرم امامان علیهم‌السلام مکانی است که قبر مطهر و ضریح مقدس در آن قرار دارد، نه رواق‌ها و صحن‌های آن.

سوم - ماندن در مسجدهای دیگر. البته، اگر از دری وارد شود و از در دیگر بیرون رود یا برای برداشتن چیزی داخل شود، اشکال ندارد.

چهارم - گذاشتن چیزی در مسجد.

وارد شدن به مسجد برای برداشتن چیزی از آن یا وارد کردن چیزی به آن؛ به گونه‌ای که نیاز نباشد خود وارد شود، اشکال ندارد.

پنجم - خواندن آیه‌هایی که سجده‌ی واجب دارد که عبارت است از: سجده (الم تنزیل) / ۱۵، حم سجده / ۳۷، النجم / ۶۳ و علق / ۱۹.
م ﴿ ۳۶۳ ﴾ خواندن یک واژه یا یک حرف از این چهار آیه حرام است، ولی خواندن آیات دیگر این سوره‌ها اشکال ندارد.

م ﴿ ۳۶۴ ﴾ فرد جنب اگر وضو بگیرد، خوردن و آشامیدن بر او مکروه نیست، ولی تنها با شستن دست و صورت، مضمضه و استنشاق و تمیزی ظاهر، کراهت برداشته نمی‌شود.

م ﴿ ۳۶۵ ﴾ اگر فرد جنب وضو بگیرد یا تیمم نماید؛ خواه تیمم او به جهت سببی عوض از غسل و یا تنها برای داشتن طهارت باشد، خوابیدن او مکروه نیست.

استبرا

م ﴿ ۳۶۶ ﴾ مستحب است پس از بیرون آمدن منی ادرار کند تا مانده‌ی منی بیرون آید و اگر آن را انجام ندهد و پس از غسل، آب‌گونه‌ای از او بیرون آید که نداند منی است یا خیر، حکم منی را دارد.

م ﴿ ۳۶۷ ﴾ اگر کسی پس از بیرون آمدن منی ادرار نکرده باشد و پس از غسل ادرار کند؛ چنانچه نداند همراه ادرار، مانده‌های منی بیرون آمده است یا چیز دیگر، حکم منی را دارد؛ مگر آن که مانده‌های منی چنان در ادرار از بین رفته باشد که به همه‌ی آب‌گونه‌ی بیرون آمده ادرار بگویند.

موارد وجوب و استحباب غسل جنابت

م ﴿ ۳۶۸ ﴾ غسل جنابت به خودی خود و برای طهارت یافتن مستحب است، ولی برای خواندن نماز واجب و مانند آن و سجده و تشهد فراموش شده واجب

می‌شود؛ هر چند برای سجده‌ی سهو، نماز میّت، سجده‌ی شکر و سجده‌های واجب قرآن کریم - خواه آیه‌ی سجده را از دیگری بشنود یا خود از روی بی‌توجهی یا ناآگاهی یا گناه بخواند - نیازی به غسل جنابت نیست.

م ﴿ ۳۶۹ ﴾ به هنگام غسل لازم نیست نیت نماید که غسل واجب است یا مستحب و همین‌که بداند تنها برای نزدیک شدن به خداوند و انجام فرمان پروردگار متّان غسل می‌نماید بسنده است.

ساختار دوگانه‌ی غسل

م ﴿ ۳۷۰ ﴾ غسل جنابت و هر غسل دیگری به یکی از دو شیوه‌ی زیر انجام می‌شود: ترتیبی و ارتماسی. البته، غسل ترتیبی برتر از ارتماسی است.

غسل ترتیبی

م ﴿ ۳۷۱ ﴾ در غسل ترتیبی، نخست همه‌ی سر و گردن و پس از آن، طرف راست و سپس طرف چپ شسته می‌شود و غسل ترتیبی را می‌توان در زیر آب با تکان دادن هر یک از بخش‌های سه‌گانه به ترتیب و به قصد غسل، یا سه بار فرو رفتن در آب به نیت هر یک از سه بخش یاد شده انجام داد.

م ﴿ ۳۷۲ ﴾ اگر از روی عمد یا فراموشی یا ناآگاهی در انجام غسل، ترتیب آن را رعایت نکند؛ برای نمونه، بدن را پیش از سر و گردن یا طرف چپ را پیش از طرف راست بشوید، غسل باطل است، ولی چنان‌چه قصد قربت داشته و آن بخش را که پیش انداخته است دوباره بشوید، غسل او درست است. پس در صورتی که ابتدا بدن و سپس سر را بشوید لازم نیست دوباره غسل را از سر بگیرد، بلکه بدن را دوباره پیش از آن که حدّی از او سر بزند بشوید.

م ﴿ ۳۷۳ ﴾ اگر نیمی از ناف و ناحیه‌ی شرم‌گاهی را با طرف راست بدن و نیم دیگر را با طرف چپ بشوید، کافی است؛ هر چند بهتر است بخش میانی با هر دو طرف شسته شود.

م ﴿ ۳۷۴ ﴾ درستی غسل به این بستگی دارد که اطمینان یابد همه‌ی سه بخش یاد شده را به صورت کامل غسل داده و مستحب است که همراه با هر بخشی که شسته می‌شود، بخشی از جاهای دیگر نیز افزوده گردد.

م ﴿ ۳۷۵ ﴾ اگر پس از غسل پی ببرد بخشی از بدن را نشسته و هنوز چیزی که وضو را باطل می‌کند از او سر نزده است، و آن بخش، طرف چپ باشد، به شستن همان بخش بسنده می‌شود و اگر از طرف راست باشد، پس از شستن آن، دوباره همه‌ی طرف چپ را بشوید و چنانچه از سر و گردن مانده باشد، پس از شستن آن، دوباره طرف راست و پس از آن طرف چپ را بشوید و ترتیب میان اعضا و شستن از بالا به پایین را در هر عضو رعایت نماید.

م ﴿ ۳۷۶ ﴾ اگر هنگام غسل جنابت، چیزی که وضو را باطل می‌کند از او سر بزند، می‌تواند غسل را از آغاز به صورت کامل انجام دهد و برای گزاردن نماز و مانند آن که وضو شرط روا بودن انجام آن است، نیاز به وضو ساختن ندارد و می‌تواند غسل را تا پایان همان طور ادامه دهد و برای کاری که به وضو نیاز دارد وضو بسازد و چنین غسلی از وضو کفایت نمی‌کند.

م ﴿ ۳۷۷ ﴾ اگر پیش از پایان یافتن غسل در یکی از بخش‌های سه‌گانه، در شستن جایی از همان بخش شک نماید، لازم است همان جا و نیز بخش‌های پس از آن شسته شود، ولی در صورتی که شک پس از گذشتن از آن بخش و پرداختن به طرف دیگر باشد، نیازی به شستن آن نیست.

م ﴿ ۳۷۸ ﴾ اگر پس از پایان غسل شک نماید که برخی از بخش‌ها یا اعضا را درست شسته است یا نه، نباید به آن شک اعتنا کند.

غسل ارتماسی

م ﴿ ۳۷۹ ﴾ غسل ارتماسی به این شیوه است که همه‌ی بدن حتی کف پا، همراه با نیت، در آبی مانند حوض یا آبشاری نیرومند قرار داده شود تا آب همه‌ی بدن را فرا گیرد؛ بر این اساس، غسل ارتماسی در زیر دوش حمام درست نیست.

م ﴿ ۳۸۰ ﴾ اگر به نیت غسل ارتماسی یک باره یا به تدریج در آب فرورود تا همه‌ی بدن زیر آب رود، غسل او درست است.

غسل ارتماسی دفعی و تدریجی

غسل ارتماسی به دو شیوه انجام می‌گیرد: دفعی عرفی و تدریجی.

م ﴿ ۳۸۱ ﴾ غسل ارتماسی؛ به شیوه‌ی دفعی آن است که آب در یک زمان، همه‌ی بدن را فرا می‌گیرد و نیازی نیست پیش از شروع غسل، همه‌ی بدن یا بخشی از آن، بیرون از آب باشد، بلکه اگر همه‌ی بدن نیز درون آب باشد و بدن خود را درون آب به نیت غسل تکان دهد، بسنده است.

م ﴿ ۳۸۲ ﴾ در غسل ارتماسی به روش تدریجی؛ همه‌ی بخش‌های بدن با نیت غسل، اندک‌اندک و پی‌درپی در آب فرو می‌رود و لازم نیست همه‌ی بدن یا برخی از آن، پیش از شروع غسل، بیرون از آب باشد.

م ﴿ ۳۸۳ ﴾ اگر بی‌درنگ پس از غسل ارتماسی بدانند به جایی از بدن، آب نرسیده است و بتواند بی‌درنگ، همان بخش را در آب قرار دهد، غسل او درست است؛ خواه بدانند از کدام بخش بوده است و خواه ندانند، بلکه تنها لازم است به گونه‌ای رفتار کند که آگاهی یا شک او از بین برود، ولی اگر پس از مدتی متوجه شود به بخشی آب نرسیده است، باید دوباره غسل کند.

م ﴿ ۳۸۴ ﴾ اگر زمان لازم برای انجام غسل به شیوه‌ی ترتیبی ندارد، ولی وقت لازم برای انجام آن به شیوه‌ی ارتماسی را دارد، باید غسل ارتماسی کند.

احکام تکمیلی غسل

م ﴿ ۳۸۵ ﴾ در غسل ارتماسی لازم است پیش از غسل، همه‌ی بدن پاک باشد؛ مگر آن که همه‌ی بدن هنگام فرو رفتن در آب پاک شود و پس از آن، نیت غسل نماید، ولی در غسل ترتیبی، نیازی به پاک بودن همه‌ی بدن نیست و اگر همه‌ی بدن نجس باشد و هر بخش را پیش از غسل دادن آن بخش آب بکشد، کافی است.

م ﴿ ۳۸۶ ﴾ اگر حتی کم‌ترین جایی از بدن شسته نشود، غسل باطل است ولی شستن جاهایی از بدن که دیده نمی‌شود؛ مانند: درون گوش و بینی و هرچه درون بدن شمرده می‌شود، واجب نیست.

م ﴿ ۳۸۷ ﴾ در غسل، موهای کوتاه که جزو بدن به‌شمار می‌آید و پوست از میان آن دیده می‌شود لازم است شسته شود؛ ولی شستن موهای بلند مانند گیسوان، واجب نیست.

م ﴿ ۳۸۸ ﴾ همه‌ی احکامی که برای درست بودن وضو گفته شد؛ مانند: پاک بودن و غصبی نبودن آب - برای درست بودن غسل هم شرط است؛ پس در غسل لازم است بدن از بالا به پایین شسته شود، ولی در غسل ترتیبی لازم نیست پس از شستن هر بخش، بخش دیگر بدن بی‌درنگ شسته شود، بلکه اگر پس از شستن سر و گردن، فاصله بیفتد و پس از آن، طرف راست و پس از مدتی طرف چپ را بشوید، اشکال ندارد و لازم نیست همه‌ی سر و گردن یا بدن را در یک‌بار بشوید و برای نمونه، می‌توان مدتی پس از شستن سر، گردن را شست و هم‌چنین است دیگر اعضا و بخش‌های آن.

م ﴿ ۳۸۹ ﴾ اگر قصد دارد با پول حرام یا پولی که خمس آن را نداده است غسل کند یا از حکم غافل باشد یا خود را به غفلت بزند و غسل کند، در این موارد، غسل درست است، ولی پرداخت هزینه آن بر عهده‌ی وی می‌باشد.

م ﴿ ۳۹۰ ﴾ اگر شک نماید که غسل کرده است یا نه، باید غسل کند، ولی اگر پس از غسل شک نماید که غسل او درست بوده یا نه، و گمان کند که هنگام غسل توجه داشته و آن را درست بجا آورده است، لازم نیست دوباره غسل کند.

م ﴿ ۳۹۱ ﴾ اگر در میان غسل، حَدَث اصغر - باطل کننده‌ی وضو - از او سر بزند، غسل باطل نمی‌شود، ولی باید در غسل جنابت نیز مانند دیگر غسل‌ها برای نماز، وضو بگیرد.

غسل در تنگی وقت

م ﴿ ۳۹۲ ﴾ اگر به سبب تنگی وقت که باید تیمم نماید به گمان این که به اندازه‌ی غسل و نماز وقت دارد، با قصد گزاردن همان نماز غسل کند؛ به گونه‌ای که اگر نمی‌خواست نماز بخواند غسل نمی‌کرد؛ هر چند پس از غسل بداند که به اندازه‌ی غسل وقت نداشته، غسل او صحیح است.

م ﴿ ۳۹۳ ﴾ اگر جنب پس از خواندن نماز شک نماید که غسل کرده یا نه، و گمان کند که در آغاز به آن توجه داشته، نمازهایی را که گزارده صحیح است، ولی برای نمازهای دیگر نیاز به غسل دارد و در صورتی که پس از نماز، حدث اصغر - باطل کننده‌های وضو - از او سر زده باشد، لازم است برای نمازهای دیگر وضو نیز بگیرد.

تداخل غسل‌ها

م ﴿ ۳۹۴ ﴾ کسی که می‌خواهد چند غسل واجب یا چند غسل واجب و مستحب را انجام دهد می‌تواند برای همه‌ی آنها یک غسل بجا آورد یا هر یک را جدا انجام دهد، پس اگر بخواهد غسل جنابت نماید، در صورتی که قصد غسل‌های دیگر را همراه قصد غسل جنابت بیاورد، نیازی به انجام غسل‌های دیگر نیست.

مس قرآن کریم

م ﴿ ۳۹۵ ﴾ بر جنب حرام است به جایی از بدن خود دست بکشد که آیه‌ی قرآن کریم یا بعضی از اسم‌های خداوند متعال بر آن نوشته شده، و لازم است آن را از بین ببرد یا وضو و غسل را به صورت ارتماسی انجام دهد و اگر بخواهد غسل ترتیبی نماید، آب را به گونه‌ای به بدن برساند که دست او به آن نوشته نرسد.

تیمم

برای تحصیل طهارت، دو امر اساسی لازم است: یکی نیت و اراده و دیگری شکل و صورت.

نیت، اراده و توجه، عامل نفسانی است و می‌تواند باطن انسان را از حالت‌های گوناگون حدث، خبث و ناآرامی و اضطراب برهاند.

تحقق چنین موقعیت باطنی و نفسانی، ساختاری صوری و پیکره‌ای طبیعی را می‌طلبد که قالب تحقق تکامل نفسانی است؛ چراکه هرگونه تکاملی همواره از گذر ساختارهای عملی و حرکت‌های طبیعی تحقق می‌پذیرد و شریعت با آب در قالب وضو و غسل به‌طور طبیعی این امر را محقق ساخته است و در غیر صورت عادی که آب وجود ندارد یا استفاده‌ی از آن سخت، سنگین یا زیان‌آور است یا نیاز ضروری‌تر و لازم‌تری به آب باشد یا آب مباح و سالمی نباشد یا فرصت چنین کاری نباشد و یا به‌طور کلی هر مشکل دیگری که شریعت آن را بپذیرد وجود داشته باشد، اسلام برای تحقق شکل و صورت تحصیل طهارت، تیمم و استفاده‌ی از خاک را که انسان به آن دسترسی بیش‌تری دارد جایگزین آب و وضو نموده است و خاک، عمل پاک‌سازی را در میان اشیا بعد از آب بهتر می‌تواند به عهده بگیرد و نیز خاک با موقعیت انسان رابطه‌ی تنگاتنگی در اصل و ساختار خلقتی دارد و بر این اساس،

شریعت، خاک را چون آب عامل تطهیر و تحصیل طهارت به حساب آورده تا جایی که در صورت نبود آب، هم‌چون آب می‌تواند انسان را حتی برای سالیانی پاک و مطهر سازد.

شریعت برای تحقق خارجی تیمم، احکام، قواعد و ویژگی‌هایی قرار داده است که در ادامه می‌آید.

موارد تیمم

در هفت مورد زیر به‌جای وضو و غسل باید تیمم ساخت. این موارد عبارت است از:

نخست - فراهم نشدن آب به اندازه‌ی وضو یا غسل

م ﴿ ۳۹۶ ﴾ در صورت فراهم نبودن آب، باید برای آب وضو یا غسل به اندازه‌ای جست‌وجو نماید که از پیدا شدن آن ناامید گردد و در صورتی که بدون بررسی در شروع وقت با تیمم نماز بخواند، آن نماز درست نیست؛ مگر آن که پس از گزاردن نماز بداند با جست‌وجو نیز آب نمی‌یابد.

م ﴿ ۳۹۷ ﴾ اگر در بیابان و در سفر باشد، باید در راه و در جاهای نزدیک به ایستگاه خود، به جست‌وجوی آب پردازد.

م ﴿ ۳۹۸ ﴾ اگر زمین، سخت، پست یا بلند است یا به واسطه‌ی زیادی درخت و مانند آن، پشت‌سر نهادن آن سختی و مرارت دارد، لازم است در هر یک از چهار سو به اندازه‌ی دو‌یست گام به جست‌وجوی آب پردازد و اگر زمین، هموار باشد، باید در هر سو به اندازه‌ی دو برابر آن بررسی نماید.

م ﴿ ۳۹۹ ﴾ اگر به عمد در پی جست‌وجوی آب نرود تا وقت نماز تنگ شود؛ در حالی که با جست‌وجو می‌توانسته است آب بیابد؛ هر چند گناه کرده، ولی نمازی که با تیمم گزارده درست است.

م ﴿ ۴۰۰ ﴾ اگر اطمینان دارد که آب نمی‌یابد و دنبال آب نرود و با تیمم نماز بخواند و پس از نماز پی ببرد که می‌توانسته است با جست‌وجو آب بیابد، در صورتی که وقت گسترده است لازم است وضو بگیرد و دوباره نماز گزارد و اگر وقت گذشته باشد، نماز باطل است و قضای آن بر عهده‌ی اوست.

م ﴿ ۴۰۱ ﴾ اگر به سبب نیاز به نزدیکی یا احتمال پیشامد خطرهای نفسانی، نمی‌تواند طهارت خود را نگاه دارد، می‌تواند نزدیکی کند و سپس نماز را با تیمم بخواند.

دوم - سختی بیش از اندازه

م ﴿ ۴۰۲ ﴾ اگر به خاطر پیری یا ناتوانی یا ترس از دزد، جانور و مانند آن یا نداشتن ابزار، به آب دسترسی ندارد، همچنین اگر فراهم کردن آب یا به کار بردن آن به اندازه‌ی سختی دارد که تحمل آن غیر عادی باشد، باید تیمم کند و در صورت داشتن سختی، چنانچه تیمم ننماید و وضو بسازد، وضوی او درست است.

م ﴿ ۴۰۳ ﴾ اگر ناچار شود برای فراهم کردن هزینه‌ی آب قرض نماید، لازم است آن را انجام دهد، ولی بر کسی که می‌داند یا گمان دارد که نمی‌تواند قرض خود را بپردازد، این کار واجب نیست.

م ﴿ ۴۰۴ ﴾ اگر آب را بدون منت گزاردن به او می‌بخشند، لازم است بپذیرد، ولی اگر همراه با منتی باشد که از صورت عادی آن بیرون است یا آبروی وی را خدشه‌دار می‌سازد، لازم نیست آن را بپذیرد.

سوم - ترس از زیان

م ﴿ ۴۰۵ ﴾ اگر از استفاده‌ی آب بر جان خود می‌ترسد یا بیم آن دارد که به بیماری یا عیبی گرفتار آید یا بیماری او طول کشد یا شدت یابد یا به سختی درمان شود، باید تیمم نماید، ولی چنانچه آب گرم برای او زیانی ندارد، با آب گرم وضو بگیرد یا

در مواردی که به غسل نیاز دارد، در صورتی که هزینه‌ی گرم نمودن آب بیش از اندازه‌ی عادی آن نباشد، با آب گرم غسل کند.

م ﴿ ۴۰۶ ﴾ لازم نیست یقین یابد که آب برای او زیان دارد، بلکه اگر گمان عادی دارد، می‌تواند تیمم نماید.

م ﴿ ۴۰۷ ﴾ اگر بداند که آب برای وی زیان دارد و استفاده‌ی از آب در این صورت حرام است، ولی با این حال، وضو و غسل بسازد، وضو و غسل وی درست نیست.

م ﴿ ۴۰۸ ﴾ اگر وقت گسترده است و نماز نخوانده، باید تیمم نماید و نماز بخواند و اگر نماز را خوانده و هنوز در وقت است، باید دوباره آن را با تیمم بخواند و اگر وقت گذشته و نماز را بجا آورده است، باید آن را قضا نماید.

چهارم - نیاز به آب برای حفظ جان

م ﴿ ۴۰۹ ﴾ هرگاه بترسد که با به‌کار بردن آب برای وضو یا غسل، خود یا زن و فرزندان وی یا دوست و کسانی که با او در ارتباط هستند؛ مانند: کارگر یا همراهان او از تشنگی به خطر دچار شوند یا بیمار گردند یا به اندازه‌ای تشنه شوند که تحمل آن سخت است، باید به‌جای وضو و غسل تیمم نماید.

پنجم - نیاز به آب برای تطهیر

م ﴿ ۴۱۰ ﴾ کسی که تن یا لباس وی نجس است و آب کمی دارد؛ به‌گونه‌ای که اگر با آن وضو بگیرد یا غسل کند برای تطهیر بدن یا لباس آبی باقی نمی‌ماند، تن یا لباس خود را آب بکشد و با تیمم نماز بخواند، ولی اگر چیزی ندارد که بر آن تیمم کند، آب را برای وضو یا غسل به‌کار برد و با تن یا لباس نجس نماز بخواند.

ششم - نداشتن آب مباح

م ﴿ ۴۱۱ ﴾ اگر تنها آب یا ظرفی دارد که به‌کار بردن آن حرام است؛ برای نمونه، آب یا ظرف غصبی است، باید به‌جای وضو و غسل تیمم کند.

هفتم - نداشتن زمان برای وضو یا غسل

م ﴿ ۴۱۲ ﴾ هرگاه وقت، به اندازه‌ای تنگ باشد که با وضو یا غسل ساختن، همه‌ی نماز پس از وقت خوانده می‌شود، باید تیمم کند و در صورتی که می‌تواند با وضو، تنها یک رکعت از نماز را در وقت بخواند، باید وضو بسازد و در این صورت، اگر می‌تواند با تیمم همه‌ی نماز را در وقت بخواند، باز تیمم کافی نیست.

م ﴿ ۴۱۳ ﴾ اگر به عمد، نماز را به اندازه‌ای عقب بیندازد که وقت وضو یا غسل نداشته باشد؛ هر چند گناه نموده ولی نماز او با تیمم درست است.

م ﴿ ۴۱۴ ﴾ اگر شک دارد در صورتی که وضو بگیرد یا غسل کند برای نماز وقتی می‌ماند یا خیر، و شک او شک در اندازه‌ی وقت باشد، مانند آن که نداند ده دقیقه وقت دارد یا کم‌تر، باید وضو یا غسل را بجا آورد.

م ﴿ ۴۱۵ ﴾ اگر اندازه‌ی وقت را بداند؛ مانند آن که بداند تنها پنج دقیقه وقت دارد و شک کند که آیا در این زمان می‌تواند غسل کند یا وضو بگیرد و نماز بخواند یا نمی‌تواند، نباید غسل کند یا وضو بگیرد، بلکه تیمم کند و نماز بخواند.

چیزهایی که تیمم بر آن درست است

م ﴿ ۴۱۶ ﴾ تیمم بر خاک، ریگ، کلوخ، سنگ پاک یا گل پخته؛ مانند: آجر و کوزه، درست است.

م ﴿ ۴۱۷ ﴾ تیمم بر سنگ گچ، سنگ آهک، سنگ مرمر و دیگر سنگ‌ها و نیز گچ و آهک پخته صحیح است، ولی تیمم بر جواهر؛ مانند: سنگ عقیق و فیروزه باطل است.

م ﴿ ۴۱۸ ﴾ تیمم برگرد و غبار، اگر روی فرش، لباس و مانند آن جمع شود و خاک نرم به‌شمار آید، درست است.

- م ﴿ ۴۱۹ ﴾ اگر چیزی در اختیار ندارد که بر آن تیمم کند، در صورتی که در توان اوست باید چیزی را با خریدن و مانند آن فراهم نماید.
- م ﴿ ۴۲۰ ﴾ تیمم نمودن بر دیوارگی که دست زدن بر آن دست را خاکی می‌سازد، درست است.
- م ﴿ ۴۲۱ ﴾ تیمم ساختن بر زمین و خاک نمناک و گل سفت شده درست است، و با بودن زمین و خاک خشک، تیمم بر خاک یا گل تر درست است.
- م ﴿ ۴۲۲ ﴾ لازم است چیزی که بر آن تیمم می‌شود پاک و تمیز و دور از هرگونه نجسی و آلودگی باشد و نباید بر چیزی که سبب بیزاری و تنفر مزاج است تیمم کرد.
- م ﴿ ۴۲۳ ﴾ مکان چیزی که بر آن تیمم می‌شود نباید غصبی باشد؛ پس اگر کسی بر خاک غصبی تیمم کند یا خاکی را که مال خود اوست بدون اجازه در ملک دیگری بگذارد و بر آن تیمم نماید، تیمم او نادرست است.
- م ﴿ ۴۲۴ ﴾ باید تا می‌تواند بر چیزی تیمم نماید که گرد داشته باشد؛ به گونه‌ای که به دست بماند و مستحب است پس از دست زدن بر آن، دست را بتکاند تا گرد آن بیش‌تر بریزد.

چگونگی تیمم

م ﴿ ۴۲۵ ﴾ در تیمم بدل از وضو یا غسل، چهار چیز واجب است:

الف - تیت؛

ب- زدن همه‌ی کف دو دست به همراه هم بر چیزی که تیمم بر آن درست است؛

م ﴿ ۴۲۶ ﴾ کف هر دو دست باید با هم و همراه با ضربه بر زمین زده شود و تنها

گذاشتن دو دست بر زمین کافی نیست؛

ج- کشیدن همه‌ی کف هر دو دست بر روی همه‌ی پیشانی و همچنین دو طرف

آن از جایی که موی سر می‌روید تا ابروها و بالای بینی؛

- د - کشیدن همه‌ی کف دست چپ بر همه‌ی پشت دست راست و پس از آن، کشیدن همه‌ی دست راست بر همه‌ی پشت دست چپ.
- م ﴿ ۴۲۷ ﴾ لازم است ترتیب ذکر شده بین دست راست و چپ رعایت شود.
- م ﴿ ۴۲۸ ﴾ تیمم بدل از غسل با تیمم بدل از وضو فرقی ندارد.
- م ﴿ ۴۲۹ ﴾ اگر بخش کوچکی از پیشانی و پشت دست را مسح نکند، تیمم باطل است؛ خواه عمدی باشد یا مسأله را نداند یا فراموش کرده باشد، ولی بررسی زیاد و وسواس در آن لازم نیست و همین که گفته شود همه‌ی پیشانی و پشت دو دست مسح شده، کافی است.
- م ﴿ ۴۳۰ ﴾ برای آن که یقین کند همه‌ی پشت دست را مسح کرده، لازم است کمی بالاتر از مچ و کمی از اطراف انگشتان کناری را نیز مسح کند، ولی نیازی به مسح میان انگشتان نیست.
- م ﴿ ۴۳۱ ﴾ تیمم‌کننده باید در هنگام نیت معین کند که تیمم او به جای غسل است یا وضو؛ هر چند شیوه‌ی تیمم در هر دو مورد یکسان است.
- م ﴿ ۴۳۲ ﴾ لازم است در تیمم، پیشانی، کف و پشت دست پاک باشد، ولی اگر کف دست نجس باشد و نتوان آن را آب کشید، با همان تیمم کند و چنانچه نجاست آن سرایت‌کننده باشد، می‌توان با پشت دست یا آرنج نیز تیمم نمود.
- م ﴿ ۴۳۳ ﴾ باید هنگام مسح کشیدن بر دست، انگشت‌ها از دست بیرون‌آورد و اگر در پیشانی یا پشت دست یا کف آن مانعی باشد؛ برای نمونه، چیزی به آن چسبیده است، باید برطرف شود.
- م ﴿ ۴۳۴ ﴾ اگر پیشانی یا پشت دست زخم باشد و نتوان نوار زخم یا چیز دیگری را که بر آن بسته شده است باز نمود یا باز نمودن آن زیان دارد، باید روی همان دست بکشد و همان‌گونه تیمم نماید.

م ﴿ ۴۳۵ ﴾ اگر گمان کند که در پیشانی و کف دست یا پشت دست مانعی هست و احتمال وی عاقلانه و مورد اعتناست لازم است جست‌وجو نماید تا اطمینان یابد که دیگر مانعی نیست.

م ﴿ ۴۳۶ ﴾ کسی که وظیفه‌ی او تیمم است اگر نمی‌تواند تیمم کند، باید نایب بگیرد و نایب با دست خود وی او را تیمم دهد و دست او را بر چیزی که تیمم با آن درست است بزند و بر پیشانی و دست‌هایش بکشد و اگر او نمی‌تواند بر آن ضربه بزند، دست او را بر چیزی که تیمم با آن درست است بگذارد و او را تیمم دهد و اگر این امر نیز ممکن نباشد، نایب دست خود را بر چیزی که تیمم با آن درست است بزند و به پیشانی و پشت دست‌های او بکشد. البته، در این صورت، باید هر دو نیت تیمم نمایند.

م ﴿ ۴۳۷ ﴾ کسی که وظیفه‌ی تیمم بر عهده‌ی اوست نمی‌تواند پیش از وقت نماز برای نماز تیمم کند؛ مگر آن که بداند نمی‌تواند در وقت وضو بسازد.

م ﴿ ۴۳۸ ﴾ کسی که تیمم نمودن وظیفه‌ی اوست اگر پیش از وقت نماز برای کار واجب یا مستحب دیگری تیمم کند، می‌تواند با همان تیمم نماز بخواند.

م ﴿ ۴۳۹ ﴾ می‌توان با تیمم، خط قرآن کریم را مس نمود و در مسجد الحرام و مسجد پیامبر ﷺ یا در مسجدهای دیگر قرار گرفت؛ هر چند برای گذر نمودن از آن نباشد.

م ﴿ ۴۴۰ ﴾ کسی که نمی‌تواند وضو بگیرد یا غسل کند می‌تواند نمازهای مستحبی را که مانند نافله‌های شبانه‌روز وقت مشخصی دارد، با تیمم بگذارد.

م ﴿ ۴۴۱ ﴾ اگر به سبب نداشتن آب یا عذر دیگر تیمم نماید، پس از برطرف شدن عذر، تیمم وی باطل می‌شود.

م ﴿ ۴۴۲ ﴾ چیزهایی که وضو را باطل می‌کند، تیمم بدل از وضو و چیزهایی که غسل را باطل می‌نماید، تیمم بدل از غسل را نیز باطل می‌سازد.

م ﴿ ۴۴۳ ﴾ اگر بر کسی که نمی‌تواند غسل کند چند غسل واجب باشد، می‌تواند برای همه‌ی آنها یک تیمم کند، و نیز اگر تیمم را در نیت، به جای غسل جنابت، انجام دهد و غسل‌های دیگر را در نظر آورد؛ هر چند به صورت اجمال باشد، نیازی به تیمم نمودن به جای غسل‌های دیگر نیست.

م ﴿ ۴۴۴ ﴾ کسی که برای انجام کاری بنا به وظیفه‌ی خود تیمم نماید، تا تیمم و عذر وی باقی است می‌تواند مواردی را که انجام آن به وضو یا غسل نیاز دارد انجام دهد، ولی اگر عذر او تنگی وقت باشد یا برای نمونه، با داشتن آب، برای گزاردن نماز میّت یا خوابیدن تیمم کرده، تنها کاری را می‌تواند انجام دهد که برای آن تیمم نموده است.



طهارت و پاکی زنان

درآمد

ساختار وجودی انسان نسبت به زن و مرد؛ اگرچه وحدت یکسانی دارد، ولی به ظرف جنسیت، ویژگی‌هایی اساسی رخ می‌نماید که نمی‌توان آن را نادیده انگاشت. لطافت و مطلوبیت و ساختار خلقتی ویژه‌ی زن، موقعیت وی را در جهاتی ممتاز ساخته تا جایی که در این زمینه‌ها گوی سبقت را از جنس مرد ربوده و همین امر او را بنیان اساسی و ممتاز بخشیده که یکی از چهره‌های آشکارش حالات نفسانی، ویژگی‌های روانی و طبیعت زنانه است که خون‌ها و ترشحات خاصی را در او به وجود آورده که شریعت در بیان طبیعت وی، این امر را به خوبی دنبال نموده است تا از هرگونه کژی و کاستی یا اهمال و نارسایی نسبت به شناخت طبیعت زن در این زمینه به‌دور باشد که تنها در فقه برای کنترل و هدایت صحیح آن، احکام، ویژگی‌ها و قوانینی را قرار داده است که در این مقام، تنها احکام و ویژگی‌های خون‌های زنانه می‌آید.

حیض

«حیض» یا «عادت ماهیانه»، خونی است که در هر ماه، چند روز از رحم بیرون می‌آید و هنگام بسته‌شدن نطفه، غذای جنین می‌گردد. به زن در هنگام دیدن این خون «حایض» می‌گویند.

حایض در شریعت مقدس اسلام، احکام ویژه‌ای دارد. این احکام عبارت است از:

م ﴿ ۴۴۵ ﴾ خون حیض در بیش‌تر اوقات، غلیظ، گرم و تازه است. رنگ آن سرخ، یا سرخ تیره است و با فشار و کمی سوزش بیرون می‌آید.

م ﴿ ۴۴۶ ﴾ زنی که سید است پس از پایان یافتن شصت سال قمری یائسه می‌شود و خون حیض نمی‌بیند. این پدیده، بیش‌تر در زن‌های قریش رخ می‌دهد. زن‌های غیر سید پس از پایان پنجاه سال یائسه می‌شوند.

م ﴿ ۴۴۷ ﴾ خونی که دختر، پیش از بالغ شدن و زن پس از یائسه شدن می‌بیند، خون حیض نیست و اگر از زخم نباشد، خون استحاضه است که احکام آن خواهد آمد.

م ﴿ ۴۴۸ ﴾ گاه زن حامله و زنی که بچه شیر می‌دهد حیض می‌بیند. زن حامله چنانچه تنها پس از گذشت بیست روز از آغاز عادت خود خونی ببیند که صفات حیض داشته باشد، برابر احکام حیض رفتار می‌نماید. هم‌چنین است اگر در این امر در دوره‌های بعد تکرار شود، و اگر پیش از گذشت بیست روز باشد، حیض نیست.

م ﴿ ۴۴۹ ﴾ دختری که نمی‌داند بالغ شده است یا نه، اگر خونی ببیند که نشانه‌های حیض را ندارد، حایض نیست و اگر نشانه‌های حیض را داشته باشد و اطمینان به حایض بودن خود پیدا کند، حیض است و این خود، نشانه‌ی بلوغ است، ولی در صورتی که اطمینان به حیض نیابد، حایض به‌شمار نمی‌آید؛ هرچند نشانه‌های حیض را داشته باشد.

م ﴿ ۴۵۰ ﴾ اگر شک دارد یائسه شده است یا نه و خونی ببیند و نداند حیض است یا نه، خود را یائسه نداند.

م ﴿ ۴۵۱ ﴾ مدت خونِ حیض، کم‌تر از سه و بیش‌تر از ده روز نمی‌باشد و اگر کمی از سه روز هم کم‌تر باشد، حیض به‌شمار نمی‌آید.

مراد از روز، بیست و چهار ساعت شبانه‌روز است، نه روز در برابر شب.

م ﴿ ۴۵۲ ﴾ سه روزِ نخست حیض پی‌درپی است؛ پس اگر برای نمونه، دوروز خون ببیند و یک روز پاک شود و دوباره خون ببیند، حیض نیست.

م ﴿ ۴۵۳ ﴾ در غیر سه‌روزِ نخست لازم نیست خون پیوسته باشد، بلکه اگر در بین روزهای دیگر خونی نبیند، روزهای عادت به‌شمار می‌آید.

م ﴿ ۴۵۴ ﴾ همه‌ی روزهایی که پی‌درپی یا با فاصله خون دیده است اگر از ده روز گذشت، دیگر حیض نیست.

م ﴿ ۴۵۵ ﴾ آغاز حیض زمانی نیست که خون بیرون می‌آید، بلکه اگر خون در درون مهبل باشد؛ به‌گونه‌ای که اگر پنبه بگذارد و کمی صبر کند و آن را بیرون آورد، پنبه به خون آلوده می‌شود؛ هرچند به اندازه‌ی کمی باشد، حیض شمرده می‌شود.

م ﴿ ۴۵۶ ﴾ اگر در سه‌روزِ نخست، به هیچ وجه خون بیرون نیاید؛ هرچند خون در درون مهبل باشد، حیض به‌شمار نمی‌آید و حکم استحاضه را دارد.

م ﴿ ۴۵۷ ﴾ لازم نیست از شبِ نخست تا شبِ چهارم پی‌درپی خون ببیند، بلکه اگر در شب دوم و سوم خون بند نیاید، حیض است؛ پس اگر از آغاز اذان صبح روز نخست تا غروب روز سوم، پی‌درپی خون ببیند یا از میانه‌ی روز نخست شروع شود و در همان هنگام از روز چهارم بند آید و در شب دوم و سوم هم پی‌درپی خون آید، حیض شمرده می‌شود.

م ﴿ ۴۵۸ ﴾ اگر سه روز پی‌درپی در روزهای عادت یا پس از آن با نشانه‌ی حیض خون ببیند و پاک شود، و سپس دوباره خونی ببیند که نشانه‌ی حیض دارد یا در

روزهای عادت است و مجموع روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک بوده است از ده روز بیش‌تر نشود، روزهایی که در وسط پاک بوده نیز حیض است. برای نمونه، اگر در میان روزهایی که خون می‌بیند یک یا چند روز پاک شود، همه‌ی روزها حتی روزهایی را که پاک گردیده حیض است؛ البته این امر در صورتی است که شماره‌ی روزهایی که خون دیده و روزهایی که در وسط پاک شده است، از ده روز بیش‌تر نباشد؛ بر این اساس، اگر برای نمونه، سه روز خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره چهار روز خون ببیند، در همه‌ی این مدت حیض است.

م ﴿ ۴۵۹ ﴾ اگر کم‌تر از سه روز خون ببیند و پاک شود و سپس سه روز پی‌درپی در زمان عادت یا در غیر آن با نشانه‌ی حیض خون ببیند، حیض می‌باشد و خون نخست؛ هر چند در روزهای عادت باشد، حیض نیست.

م ﴿ ۴۶۰ ﴾ اگر حیض پاک شود و پس از گذشتن ده روز یا بیش‌تر، از زمان پاکی وی دوباره خون ببیند، چنان‌چه از سه روز بیش‌تر شود و ده روز یا کم‌تر از آن باشد و از سه روز کم‌تر نشود و نشانه‌های دیگر حیض را داشته باشد، خون دوم نیز حیض به‌شمار می‌آید.

م ﴿ ۴۶۱ ﴾ اگر پزشک تشخیص دهد که خون زنی که دچار خونریزی شده خون حیض یا زخم و مانند آن است و از گفته‌ی پزشک اطمینان یابد، می‌تواند احکام لازم را بر پایه‌ی آن عمل نماید.

م ﴿ ۴۶۲ ﴾ هرگاه خونی ببیند که پی‌درپی می‌آید و در صورتی که شک داشته باشد، خون سه روز ادامه می‌یابد یا خیر، آن را حیض بداند.

م ﴿ ۴۶۳ ﴾ اگر خون در بین سه روز بند آید و نداند که آیا دوباره پیش از پایان ده روز خون می‌آید یا خیر، بنا را بر این گذارد که خون دوباره نمی‌آید و خونی که دیده است حیض نمی‌باشد.

کارهایی که بر حیض حرام است

م ﴿ ۴۶۴ ﴾ موارد زیر بر حیض حرام است:

یکم - انجام عبادت‌هایی مانند نماز که باید با وضو، غسل یا تیمم بجا آورده شود.

م ﴿ ۴۶۵ ﴾ اگر حیض یا زنی که از دید شرع، حیض شمرده می‌شود این عبادت‌ها را حتی با قصد رجا بجا آورد، گناه کرده است، ولی بجا آوردن عبادت‌هایی که وضو، غسل و تیمم شرط انجام آن نیست؛ مانند: نماز میّت، اشکال ندارد.

دوم - همه‌ی مواردی که بر جنب حرام است.

این موارد در احکام جنابت آمده است.

سوم - نزدیکی کردن.

این امر هم برای مرد حرام است و هم برای زن؛ هرچند تنها به اندازه‌ی ختنه‌گاه داخل شود و منی نیز بیرون نیاید و حتی اندازه‌ی کم‌تر از ختنه‌گاه نیز نباید داخل شود.

م ﴿ ۴۶۶ ﴾ دخول از پشت حیض اگرچه مایه‌ی آزار نباشد حتی در صورت رضایت زن نیز کراهت دارد و کفاره ندارد و در غیر زمان حیض با رضایت زن و آزار ندیدن وی مکروه است.

م ﴿ ۴۶۷ ﴾ نزدیکی با زن در روزهایی که از دید شرع حیض شمرده می‌شود جایز نیست. پس زنی که عادت معینی ندارد و بیش از ده روز خون می‌بیند و با توجه به حکمی که می‌آید روزهای عادت خویشان را حیض خود قرار می‌دهد، در زمان مدت مذکور، شوهر نمی‌تواند با او نزدیکی نماید.

کفاره‌ی نزدیکی در زمان حیض

م ﴿ ۴۶۸ ﴾ اگر شماره‌ی روزهای حیض به سه بخش تقسیم شود و مرد در بخش نخست با زن خود از پیش دخول کند، لازم است به میزان هجده نخود طلا به

مستحق کفاره بدهد. چنانچه در بخش دوم جماع کند، نه نخود و در بخش سوم باید چهار نخود و نیم بدهد؛ برای نمونه، زنی که شش روز خون حیض می‌بیند، اگر شوهر وی در شب یا روز نخست و دوم با او جماع کند، لازم است هجده نخود طلای ضرب خورده و در شب یا روز سوم و چهارم نه نخود، و در شب یا روز پنجم و ششم باید چهار نخود و نیم به عنوان کفاره بدهد.

م ﴿ ۴۶۹ ﴾ بهره‌گیری‌ها و لذت‌های جنسی؛ مانند: بوسه، بازی و ملاعبه در هنگام حیض، اشکال ندارد و کفاره نیز نمی‌خواهد.

م ﴿ ۴۷۰ ﴾ اگر بهای طلا در هنگامی که نزدیکی کرده است با هنگامی که می‌خواهد آن را به مستمند به عنوان کفاره بدهد تفاوت کرده باشد، معیار، بهای هنگامی است که می‌خواهد آن را به مستمند بپردازد.

م ﴿ ۴۷۱ ﴾ اگر مرد در هنگام نزدیکی دریابد که همسروی حیض شده است، باید بی‌درنگ از او جدا شود و دخول نداشته باشد و در غیر این صورت، گناه کرده و کفاره نیز بر عهده‌ی اوست.

م ﴿ ۴۷۲ ﴾ هرگاه زن بگوید حیض است یا از حیض پاک شده، چنانچه دروغ نگوید و به دروغ بودن گفته‌ی وی اطمینان نداشته باشد، سخن او پذیرفته می‌شود.

م ﴿ ۴۷۳ ﴾ اگر زن در میان نماز حیض شود، نماز او باطل است و ادامه دادن آن اثری ندارد.

م ﴿ ۴۷۴ ﴾ اگر زن در میان نماز شک نماید که حیض شده یا نه، نماز او درست است، ولی اگر پس از نماز پی‌ببرد که در میان نماز حیض شده، نمازی که خوانده بوده باطل است و تفاوتی میان هیچ یک از نمازها نیست.

غسل حیض

م ﴿ ۴۷۵ ﴾ پس از آن که زن از خون حیض پاک شد باید برای نماز، روزه، عبادت‌های دیگر و چیزهایی که با وضو، غسل یا تیمم بجا آورده می‌شود، غسل کند و چگونگی و حکم غسل آن مانند غسل جنابت است و نیازی به وضو ندارد و اگر آب نیابد، تیمم نماید.

م ﴿ ۴۷۶ ﴾ پس از آن که از خون حیض پاک شد؛ هر چند غسل نکرده باشد، طلاق دادن او درست است و نیز شوهر می‌تواند با او نزدیکی کند؛ اگرچه انجام آن پس از شست‌وشو و غسل بهتر است، و کارهای دیگری که در هنگام حیض بر او حرام است؛ مانند: ماندن در مسجد، مس خط قرآن، ورود به مسجد الحرام و مسجد پیامبر ﷺ و نیز ورود به سایر مسجدها جز در هنگام گذر از آن، تا غسل نکند بر او حلال نمی‌شود.

قضای نماز و روزه‌ی حیض

م ﴿ ۴۷۷ ﴾ نمازهای یومیه‌ای که زن در حال حیض نخوانده است قضا ندارد، ولی دیگر نمازها که بر دیگران هم واجب است؛ مانند: نماز آیات که در هنگام حیض نخوانده و نیز روزه‌های ماه رمضان را که در هنگام حیض نگرفته، بر او واجب است، ولی روزه‌هایی که به سبب نذر در وقت معین واجب شده و در هنگام حیض نگرفته است قضا ندارد.

م ﴿ ۴۷۸ ﴾ هرگاه وقت نماز برسد و بداند یا گمان داشته باشد که اگر نماز را به تأخیر بیندازد حیض می‌شود، باید نماز را بدون درنگ بخواند.

م ﴿ ۴۷۹ ﴾ اگر نماز را از آغاز وقت به اندازه‌ی فراهم نمودن پیش‌زمینه‌های واجب تأخیر بیندازد و حیض شود، در صورتی که می‌توانسته است نماز را در وقت بخواند؛ هر چند به این صورت که پیش‌زمینه‌های آن؛ مانند: وضو گرفتن، غسل

ساختن، تیمم کردن، پاک بودن بدن یا لباس و یافتن جهت قبله را پیش از وقت فراهم نمایید، قضای آن نماز بر او واجب است، ولی در تند و کند خواندن و چگونگی نماز و در اندازه‌ی وقت برای فراهم کردن پیش‌زمینه‌ها و واجبات، حال عادی خود را ملاحظه نماید و آن را معیار قرار دهد. برای نمونه، زنی که مسافر نیست، اگر در آغاز ظهر نماز نخواند، قضای آن هنگامی واجب می‌شود که به اندازه‌ی خواندن چهار رکعت نماز با فراهم کردن پیش‌زمینه‌ها از آغاز ظهر بگذرد و حیض شود.

م ﴿ ۴۸۰ ﴾ برای کسی که مسافر است گذشتن وقت به اندازه‌ی خواندن دو رکعت، با فرض فراهم کردن پیش‌زمینه‌ها، برای واجب شدن قضا کافی است. البته، زمان فراهم کردن زمینه‌هایی را که ندارد ملاحظه کند؛ پس اگر به اندازه‌ی فراهم آوردن پیش‌زمینه‌ها و خواندن یک نماز بگذرد و حیض شود قضا نمودن آن نماز واجب است و در صورتی که زمانی کم‌تر از آن در اختیار داشته باشد، قضای نماز از دست رفته واجب نیست.

پاک شدن در تنگی وقت

م ﴿ ۴۸۱ ﴾ اگر در پایان وقت نماز از خون پاک شود و به اندازه‌ی غسل، وضو و پیش‌زمینه‌های دیگر نماز؛ مانند: فراهم کردن لباس یا پاک ساختن آن و خواندن یک رکعت نماز یا بیش‌تر، وقت داشته باشد، باید نماز را بخواند و اگر قضا شود، قضای آن را بجا آورد.

م ﴿ ۴۸۲ ﴾ اگر می‌توانسته است با فراهم آوردن پیش‌زمینه‌های مورد نیاز از پیش، نماز را در وقت بخواند، داشتن وقت نیز برای فراهم کردن آن‌ها پس از پاک شدن معیار نیست، بلکه ملاک وجوب نماز آن است که مانند کسانی که از روی ناچاری و عذر به شیوه‌ی ویژه‌ای برای نمونه، با لباس نجس یا بدون لباس نماز می‌خوانند، بتواند نماز بخواند و اگر این اندازه نیز وقت نداشته باشد، نماز بر او واجب نیست.

م ﴿ ۴۸۳ ﴾ اگر حیض پس از پاک شدن به اندازه‌ی غسل نمودن وقت ندارد ولی می‌تواند با تیمم، نماز را در وقت بخواند؛ آن نماز بر او واجب نیست.

م ﴿ ۴۸۴ ﴾ اگر حیض، پس از پاک شدن شک نماید که برای نماز وقت دارد یا نه، باید نماز را بخواند.

م ﴿ ۴۸۵ ﴾ اگر حیض با این گمان که به اندازه‌ی فراهم کردن پیش‌زمینه‌های نماز خواندن یک رکعت وقت ندارد، نماز نخواند و در آینده پی برد که وقت داشته است، باید قضای آن نماز را بجا آورد.

دسته‌بندی زن‌های حیض

م ﴿ ۴۸۶ ﴾ زن‌های حیض بر شش دسته‌اند:

یکم - صاحب عادت وقتی و عددی که دست‌کم دو ماه پشت سر هم در وقتی معین خون حیض می‌بیند و شماره‌ی روزهای حیض او در هر دو ماه یکسان است؛ برای نمونه، دو ماه پشت سر هم از آغاز تا هفتم ماه خون می‌بیند.

دوم - صاحب عادت وقتی؛ که دو ماه پشت سر هم در وقتی معین خون حیض می‌بیند ولی شماره‌ی روزهای حیض او در هر دو ماه یکسان نیست، برای نمونه، دو ماه پشت سر هم از آغاز ماه خون می‌بیند ولی ماه نخست در روز هفتم و ماه دوم در روز هشتم از خون پاک می‌شود.

سوم - صاحب عادت عددی که شماره‌ی روزهای حیض او دو ماه پی‌درپی به یک اندازه است ولی وقت دیدن آن دو خون یکی نیست، برای نمونه، ماه نخست از پنجم تا دهم و ماه دوم از دوازدهم تا هفدهم خون دیده است.

چهارم - مضطربه؛ زنی است که چند ماه خون دیده، ولی عادت معینی پیدا نکرده یا عادت وی به هم خورده و عادت تازه‌ای پیدا نکرده است.

پنجم - مبتدئه؛ که برای نخستین بار خون می‌بیند.
 ششم - ناسیه؛ که عادت خود را فراموش کرده است.
 هر یک از دسته‌های یاد شده احکام ویژه‌ی خود را دارند که در ادامه به ترتیب خواهد آمد.

نخست - صاحب عادت وقتی و عددی

این زنها خود بر سه دسته‌اند:

الف - زنانی که دو ماه پشت سر هم، در وقت معین خون حیض می‌بینند و در وقت معین نیز پاک می‌شوند؛ برای نمونه، دو ماه پشت سر هم از آغاز ماه، خون می‌بینند و روز هفتم پاک می‌شوند که عادت این زنان از آغاز ماه تا هفتم است.
 ب- زنانی که از خون پاک نمی‌شوند ولی دو ماه پشت سر هم، خونی که چند روز معین، برای نمونه، از آغاز ماه تا هشتم آن می‌بینند نشانه‌های حیض را دارد؛ یعنی غلیظ، سیاه، سرخ تیره و گرم است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید و خون روزهای دیگر آن‌ها نشانه‌های استحاضه را دارد؛ یعنی: زرد یا قرمز روشن است. عادت این زنها از آغاز ماه تا هشتم است.

ج - زن‌هایی که دو ماه پشت سر هم، در وقت معین خون حیض می‌بینند و پس از آن که سه روز یا بیش‌تر خون دیدند، یک روز یا بیش‌تر پاک می‌شوند و دوباره خون می‌بینند و همه‌ی روزهایی که خون دیده‌اند با روزهای میان آن که پاک بوده‌اند از ده روز بیش‌تر نمی‌شود و در هر دو ماه، همه‌ی روزهایی که خون دیده و در میان آن پاک شده‌اند در مجموع به یک اندازه است. عادت این زنها به اندازه‌ی همه‌ی روزهایی است که خون دیده و در میان آن پاک بوده‌اند و لازم نیست روزهایی که در میان پاک بوده‌اند در هر دو ماه به یک اندازه و به یک ترتیب باشد. برای نمونه، اگر در ماه نخست از روز نخست ماه تا سوم خون ببینند و دو یا سه روز پاک شوند و

دوباره سه یا چهارروز خون ببینند و در ماه دوم؛ پس از آن که سه روز خون دیدند، سه روز یا کم‌تر یا بیش‌تر پاک شوند و دوباره خون ببینند و روی هم از ده روز بیش‌تر نشود؛ در هر دو صورت، همه‌ی ده روز حیض است و عادت آنان ده روز می‌باشد. م ﴿ ۴۸۷ ﴾ اگر صاحب عادت وقتی و عددی در هنگام عادت، دو یا سه روز جلو‌تر یا دو یا سه روز عقب‌تر خون ببیند؛ به گونه‌ای که بگویند عادتش جلو یا عقب افتاده است، هر چند آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد، لازم است برابر احکامی که برای زن حیض گفته شد رفتار نماید.

م ﴿ ۴۸۸ ﴾ زنی که عادت دارد سه روز یا بیش‌تر خون ببیند و پاک شود و دوباره خون ببیند، در صورتی که فاصله‌ی میان دو خون کم‌تر از ده روز باشد و همه‌ی روزهایی را که خون دیده است بیش از ده روز نباشد، همه‌ی آن را حیض قرار دهد و اگر دیدن خون بیش از ده روز باشد، خونی که در عادت دیده است حیض و غیر از آن را استحاضه بداند. اگر هیچ کدام از دو خون دیده شده در عادت نباشد، خونی را که ویژگی‌های حیض دارد حیض بداند و دیگری را استحاضه قرار دهد و در صورتی که هر دو ویژگی‌های حیض را داشته باشد تا ده روز را حیض بداند و پس از آن را استحاضه قرار دهد.

م ﴿ ۴۸۹ ﴾ اگر صاحب عادت وقتی و عددی در هنگام عادت خون نبیند و در غیر آن، برابر شماره‌ی روزهای حیض خود با نشانه‌های حیض خون ببیند، همان را حیض قرار دهد؛ خواه پیش از وقت عادت خون دیده باشد یا پس از آن و اگر نشانه‌های حیض را نداشته باشد تا سه روز همه‌ی کارهایی را که بر حیض حرام است رها کند تا روشن شود که خون حیض است یا نه، و در صورتی که خون دیده شده حیض نباشد، لازم است برابر با احکام استحاضه رفتار نماید و عبادت‌های بجا نیاورده را قضا کند.

دوم - صاحب عادت وقتی

م ﴿ ۴۹۰ ﴾ زن‌هایی که عادت وقتی دارند و آغاز عادت آن‌ها معین است، سه دسته هستند:

یکم- زنانی که دو ماه پشت سر هم در هنگام معینی خون حیض می‌بینند و پس از چند روز پاک می‌شوند ولی شماره‌ی روزهای آن در هر دو ماه یک اندازه نیست؛ مانند آن که دو ماه پشت سر هم از روز آغاز ماه خون می‌بینند ولی ماه نخست، روز هفتم و ماه دوم، روز هشتم از خون پاک می‌شوند، که در این صورت، باید روز نخست ماه را هنگام حیض خود قرار دهند.

دوم- زنانی که از خون پاک نمی‌شوند ولی دو ماه پشت سر هم در وقت معینی، دست‌کم سه روز، خون آن‌ها نشانه‌های حیض را دارد و دیگر خون‌های وی نشانه‌ای از حیض ندارد و نیز شماره‌ی روزهایی که خون دیده شده در آن نشانه‌ی حیض را دارد، در هر دو ماه به یک اندازه نیست؛ مانند آن که خون در ماه نخست، از آغاز تا هفتم، و در ماه دوم از آغاز تا هشتم، نشانه‌های حیض را دارد و خون‌های دیگر نشانه‌های حیض را ندارد، باید روز نخست ماه را روز نخست حیض خود قرار دهد.

سوم- زنی که دو ماه پی‌درپی در وقتی معین، سه روز یا بیش‌تر خون حیض می‌بیند و بعد پاک می‌شود و دوباره خون می‌بیند و همه‌ی روزهایی که خون دیده و روزهایی که در میان آن پاک بوده است از ده روز بیش‌تر نمی‌شود، ولی در ماه دوم روزهایی که خون دیده با روزهایی که پاک بوده است کم‌تر یا بیش‌تر از روزهای ماه نخست باشد نیز باید اولین روز ماه را روز نخست حیض خود قرار دهد.

م ﴿ ۴۹۱ ﴾ اگر صاحب عادت وقتی در هنگام عادت خود دو یا سه روز پیش از عادت و یا دو یا سه روز پس از عادت خون ببیند؛ به‌گونه‌ای که بگویند حیض را

جلو یا عقب انداخته؛ هر چند آن خون نشانه‌های حیض را نداشته باشد، لازم است برابر احکامی که برای زن‌های حیض گفته شد رفتار نماید و اگر در آینده بداند که حیض نبوده است؛ برای نمونه، پیش از سه روز پاک شود، عبادت‌هایی را که بجا نیاورده است، قضا نماید.

م ﴿ ۴۹۲ ﴾ زنی که عادت وقتی دارد و شماره‌ی روزهای او به یک اندازه نیست؛ چنان‌چه خونی ببیند که تنها بخشی از آن، نشانه‌های حیض را دارد، در صورتی که کم‌تر از سه روز و بیش از ده روز نباشد، آن را حیض و بخش دیگری که نشانه‌های حیض را ندارد استحاضه قرار دهد و چنان‌چه به هنگام عادت خود خون ببیند، لازم نیست نشانه‌های حیض را داشته باشد؛ برای نمونه، اگر در هنگام عادت خود سه روز خون ببیند؛ هر چند نشانه‌های حیض را نداشته باشد، حیض است.

م ﴿ ۴۹۳ ﴾ اگر صاحب عادت وقتی، بیش از ده روز خون ببیند و نتواند حیض را از روی نشانه‌های آن تشخیص دهد، شماره‌ی عادت خویشان خود را ملاک حیض قرار دهد؛ خواه پدری باشند یا مادری، زنده باشند یا مرده، ولی هنگامی می‌تواند عادت آنان را ملاک حیض خود قرار دهد که شماره‌ی روزهای حیض در همه‌ی آنان یکسان باشد و در صورتی که شماره‌ی آن یکسان نباشد؛ برای نمونه، عادت برخی پنج روز و عادت برخی دیگر هفت روز باشد، نمی‌تواند عادت آنان را ملاک حیض خود قرار دهد، مگر آن که شماره‌ی کسانی که عادت آنان با دیگران تفاوت دارد به اندازه‌ای کم باشد که در برابر آنان که عادتشان یکسان است به‌شمار نیایند که در این صورت، عادت مربوط به بیش‌تر آنان را ملاک حیض خود قرار می‌دهد.

م ﴿ ۴۹۴ ﴾ اگر به‌گونه‌ای میان یا پایان عادت خود را می‌داند و خون او بیش از ده روز باشد، باید هفت روز را به‌گونه‌ای قرار دهد که پایان یا میان این هفت روز با آن هنگام هماهنگ باشد.

سوم - صاحب عادت عددی

م ﴿ ۴۹۵ ﴾ زن‌هایی که عادت عددی دارند خود بر سه دسته‌اند:

الف- زنی که شماره‌ی روزهای حیض او دو ماه پی‌درپی به یک اندازه است، ولی زمان خون دیدن او یکی نیست، در این صورت، هرچند روزی را که خون دیده است عادت او می‌باشد. برای نمونه، اگر ماه نخست از روز نخست تا پنجم و ماه دوم از یازدهم تا پانزدهم خون ببیند، عادت او پنج روز می‌باشد.

ب- زنی که از خون پاک نمی‌شود ولی خونی که در طول دو ماه، چندروز پی‌درپی می‌بیند، نشانه‌ی حیض و روزهای دیگر، نشانه‌ی استحاضه را دارد و شماره‌ی روزهایی که در آن خون را با نشانه‌ی حیض می‌بیند؛ در هر دو ماه یک اندازه است ولی وقت آن یکی نیست، در این صورت، هرچند روزی را که خون او نشانه‌ی حیض دارد، عدد عادت خود قرار می‌دهد. برای نمونه، اگر خون او یک ماه، از آغاز ماه تا پنجم و ماه آینده از یازدهم تا پانزدهم دارای نشانه‌ی حیض است و روزهای دیگر، نشانه‌ی استحاضه را دارد عادت او پنج روز می‌باشد.

ج- زنی که در دو ماه پی‌درپی، سه روز یا بیش‌تر خون ببیند و یک روز یا بیش‌تر پاک شود و دوباره خون ببیند و هنگام خون دیدن او در ماه نخست با ماه دوم فرق داشته باشد، در صورتی که همه‌ی روزهایی که خون دیده و روزهایی که در میان آن‌ها پاک بوده است بیش از ده روز نباشد و شماره‌ی روزهایی که خون دیده نیز یکسان باشد، همه‌ی روزهایی که خون دیده با روزهای میان آن که پاک بوده است روزهای عادت حیض او شمرده می‌شود و لازم نیست روزهایی که در میان آن‌ها پاک بوده است در هر دو ماه به یک اندازه باشد، مانند آن که اگر ماه نخست از روز نخست تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و دوباره سه روز خون ببیند و ماه دوم از یازدهم تا سیزدهم خون ببیند و دو روز یا بیش‌تر یا کم‌تر پاک شود و دوباره سه

روز خون ببیند و در مجموع خونی که دیده است از هشت روز بیش تر نشود، عادت او هشت روز می باشد.

م ﴿ ۴۹۶ ﴾ اگر دو ماه پشت سر هم خون حیض ببیند و در مدتی کم تر از ده روز پاک شود و دوباره خون ببیند و هنگام خون دیدن او در دو ماه فرق داشته باشد و همه ی خون هایی که دیده، بدون در نظر گرفتن زمانی که پاک بوده است، در هر دو ماه یکسان باشد و نیز نشانه های حیض را داشته باشد، همه ی خون هایی که دیده است شماره ی عادت او شمرده می شود و لازم نیست روز هایی که در میان آن ها پاک بوده است در هر دو ماه یکسان باشد. برای نمونه، اگر ماه نخست، از روز نخست تا سوم خون ببیند و دو روز پاک شود و سپس سه روز خون ببیند، و ماه دوم، روز یازدهم و دوازدهم خون ببیند و چهار روز پاک شود و سپس چهار روز خون ببیند، عادت او شش روز می باشد. هم چنین است اگر در یکی از دو ماه به صورت پیوسته خون ببیند و در ماه دیگر به همان اندازه به صورت ناپیوسته خون ببیند و هنگام خون دیدن او در این دو ماه یکسان نباشد.

م ﴿ ۴۹۷ ﴾ اگر صاحب عادت عددی کم تر یا بیش از شماره ی عادت خود خون ببیند که زمان آن بیش از ده روز نباشد، باید همه ی آن را حیض قرار دهد و اگر بیش از شماره ی عادت خود خون ببیند و بیش از ده روز باشد، در صورتی که نشانه ی همه ی خون هایی که دیده است یکسان باشد، باید خود را از هنگام خون دیدن به شماره ی روز های عادتش حیض بداند و روز های دیگر را استحاضه قرار دهد.

چهارم - مُضطربه

به زنی که چند ماه خون دیده ولی عادت معینی نیافته یا عادت خود را از دست داده و عادت تازه ای از جهت وقت یا عدد پیدا نکرده است مضطربه گفته می شود.

م ﴿ ۴۹۸ ﴾ اگر مضطربه بیش تر از ده روز خون ببیند و نشانه ی همه ی خون هایی که دیده است یکسان باشد، در صورتی که عادت خویشان او هفت روز است لازم

است هفت روز را حیض و روزهای دیگر را استحاضه قرار دهد و اگر عادت خویشان وی کم‌تر از هفت روز یا بیش‌تر است باید همان را حیض قرار دهد.

م ﴿۴۹۹﴾ اگر مضطربه ده‌روز یا کم‌تر خون ببیند، باید همه‌ی آن را حیض بداند و اگر بیش از ده‌روز خون ببیند، در صورتی که برخی از آن، نشانه‌های حیض را داشته باشد و از سه روز کم‌تر و از ده روز بیش‌تر نباشد، همان زمان، حیض او شمرده می‌شود و اگر نشانه‌ی همه‌ی خونی که می‌بیند یکسان باشد، باید برابر عادت خویشاوندان خود رفتار کند و در صورتی که عادت آن‌ها گوناگون است، باید عادت خود را هفت روز قرار دهد.

پنجم - مُبْتَدِئَه

«مبتدئه» زنی است که برای نخستین بار خون می‌بیند.

م ﴿۵۰۰﴾ اگر مبتدئه ده‌روز یا کم‌تر خون ببیند، همه‌ی آن را حیض قرار دهد و اگر بیش از ده روز خون ببیند و همه‌ی خون‌هایی که دیده است نشانه‌های حیض را داشته باشد، عادت خویشان خود را به‌گونه‌ای که در مضطربه گفته شد، ملاک حیض خود قرار دهد و روزهای دیگر را استحاضه بداند و اگر خویشی ندارد یا عادت خویشان وی مختلف است باید هفت روز از هر ماه را حیض و روزهای دیگر را استحاضه قرار دهد و در ماه‌های آینده نیز به همین‌گونه عمل کند.

م ﴿۵۰۱﴾ اگر مبتدئه بیش از ده‌روز خونی ببیند که چندروز آن نشانه‌ی حیض و چندروز دیگر نشانه‌ی استحاضه دارد، در صورتی که خونی که نشانه‌ی حیض دارد کم‌تر از سه روز و بیش از ده روز نباشد، همه‌ی آن را حیض بداند.

م ﴿۵۰۲﴾ اگر خونی که مبتدئه دیده است کم‌تر از سه روز باشد، باید خونی را که نشانه‌ی حیض دارد حیض قرار دهد و روزهای دیگر را با عادت خویشان خود بسنجد. هم‌چنین است اگر آن‌چه نشانه‌ی حیض دارد بیش از ده روز باشد، که در

این صورت، شماره‌ی عادت خویشاوندان خود را حیض و روزهای دیگر را استحاضه قرار دهد.

م ﴿ ۵۰۳ ﴾ اگر مبتدئه پیش از گذشتن ده روز از خونی که نشانه‌ی حیض دارد دوباره خونی ببیند که آن هم نشانه‌ی حیض دارد. برای نمونه، پنج روز خون سیاه و نه روز خون زرد و دوباره پنج روز خون سیاه ببیند، از آغاز، خون نخست را که نشانه‌ی حیض دارد حیض بداند و شماره‌ی آن را با خویشاوندان خود بسنجد و روزهای مانده را استحاضه قرار دهد و اگر هم‌هی خون‌هایی که نشانه‌ی حیض دارد بیش‌تر از ده روز باشد، به اندازه‌ی ده روز از خون‌هایی را که نشانه‌ی حیض دارد حیض بشمارد و روزهای دیگر را استحاضه قرار دهد.

نشیم - ناسیه

م ﴿ ۵۰۴ ﴾ ناسیه زنی است که صاحب عادت عددی بوده و عدد عادت خود را فراموش کرده است.

م ﴿ ۵۰۵ ﴾ اگر ناسیه خونی ببیند که کم‌تر از سه روز و بیش از ده روز نباشد، باید هم‌هی آن خون را حیض قرار دهد و اگر خون دیده شده بیش از ده روز باشد، لازم است روزهایی را که خون او نشانه‌ی حیض دارد، حیض و روزهای دیگر را استحاضه به شمار آورد.

م ﴿ ۵۰۶ ﴾ اگر نتواند حیض را از روی نشانه‌های آن تشخیص دهد، باید هفت روز نخست را حیض و روزهای دیگر را استحاضه به شمار آورد، مگر این که بداند در روزهای نخست حیض نمی‌شده است، در این صورت، روزهای آینده را حیض به شمار آورد، و اگر اطمینان یابد که روزهای عادت وی مانند خویشان اوست، باید برابر عادت آنان رفتار نماید.

دیگر مسایل حیض

م ﴿ ۵۰۷ ﴾ اگر مبتدئه یا مضطربه یا ناسیه یا صاحب عادت عددی خونی ببیند که نشانه‌های حیض دارد، باید نماز را رها کند و برابر وظایف حیض رفتار نماید و چنانچه در آینده بدانند حیض نبوده، باید نمازهایی را که بجا نیاورده است قضا نماید.

م ﴿ ۵۰۸ ﴾ اگر زن، پیش از ده روز پاک شود و بداند که درون وی خون نیست، باید برای انجام عبادت‌های خود غسل کند، ولی در صورتی که گمان داشته باشد که پیش از پایان ده روز دوباره خون می‌بیند، باید برابر احکام ویژه‌ی حیض رفتار کند و غسل ننماید.

م ﴿ ۵۰۹ ﴾ اگر به گمان این که حیض نیست چندروز عبادت کند و در آینده بداند که در آن روزها حیض بوده، عبادت‌های انجام گرفته باطل است و در صورتی که در آن مدت، روزه بر او واجب بوده است، باید آن را نیز قضا نماید.
دیگر احکام مربوط به زن‌های حیض در رساله‌ی تفصیلی آمده است.

نفاس

از هنگامی که نخستین بخش جنین از رحم مادر بیرون می‌آید تا ده روز، هر خونی که زن می‌بیند نفاس است. زن را در هنگام نفاس «نفسا» می‌گویند.
م ﴿۵۱۰﴾ خونی که زن پیش از بیرون آمدن نخستین بخش جنین می‌بیند نفاس نیست.

م ﴿۵۱۱﴾ لازم نیست آفرینش جنین تمام شده باشد بلکه اگر خون بسته‌ای هم از رحم زن بیرون آید و خود زن بداند که اگر در رحم می‌ماند به انسان تبدیل می‌شد، خونی که به همراه آن تا ده روز آینده می‌بیند خون نفاس به‌شمار می‌آید.
م ﴿۵۱۲﴾ خون نفاس می‌تواند تنها یک لحظه باشد ولی بیش از ده روز نیست و آغاز شمارش ده روز از آغاز زایمان است.

کارهایی که بر نفسا حرام است

م ﴿۵۱۳﴾ ماندن و رفتن در مسجد و به مسجد الحرام و مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز گذر کردن از مساجد دیگر و تماس بدن با خط قرآن کریم و کارهای دیگری که بر حیض حرام است بر نفسا (صاحب نفاس) نیز حرام است و آنچه بر حیض واجب، مستحب یا مکروه است، بر نفسا نیز واجب، مستحب یا مکروه می‌باشد.

م ﴿ ۵۱۴ ﴾ طلاق دادن زن در هنگام نفاس، باطل و نزدیکی کردن با او حرام است و اگر شوهر وی با او نزدیکی کند، برابر با حکمی که درباره‌ی حیض گفته شد باید کفاره بدهد.

غسل نفاس

م ﴿ ۵۱۵ ﴾ وقتی زن از خون نفاس پاک شد باید غسل کند و عبادت‌های خود را بجا آورد و اگر پیش از گذشتن ده روز از زایمان، دوباره خون ببیند؛ خواه یک بار باشد یا بیش‌تر، در صورتی که مجموع روزهایی که خون دیده با روزهایی که در میان آن‌ها پاک بوده است ده روز یا کم‌تر از ده روز باشد، همه‌ی آن نفاس به‌شمار می‌آید.

م ﴿ ۵۱۶ ﴾ اگر زن از خون نفاس پاک شود و احتمال دهد که در درون، خون هست، باید مانند زن حیض، کمی پنبه درون مهبل قرار داده و کمی صبر نماید و در صورتی که پاک بود برای عبادت‌های خود غسل کند.

م ﴿ ۵۱۷ ﴾ اگر خون نفاس از ده روز بگذرد، چنان‌چه زن در حیض عادت دارد، به اندازه‌ی روزهای عادت در حیض، خود را نفاس و روزهای دیگر را استحاضه بداند.

م ﴿ ۵۱۸ ﴾ اگر زن عادت ندارد، باید تا ده روز را نفاس و روزهای دیگر را استحاضه قرار دهد.

م ﴿ ۵۱۹ ﴾ زنی که عادت حیض وی کم‌تر از ده روز است اگر پس از زایمان، بیش از روزهای عادت خود خون ببیند، لازم است خون دیده شده را به اندازه‌ی روزهای عادت، نفاس به‌شمار آورد.

م ﴿ ۵۲۰ ﴾ پس از گذشتن ده روز اگر خونی که می‌بیند در روزهای عادت وی باشد؛ خواه نشانه‌های حیض را داشته باشد یا نداشته باشد، آن را حیض بداند و اگر در روزهای عادت نباشد؛ هر چند نشانه‌های حیض را داشته باشد، آن را استحاضه قرار دهد.

م ﴿ ۵۲۱ ﴾ اگر خونی که پس از گذشت ده روز می بیند در روزهای عادت وی قرار نگیرد و یا نشانه های حیض را نداشته باشد؛ هر چند این مدت یک ماه یا بیش تر به درازا بکشد، خون دیده شده استحاضه است.

استحاضه

خون‌هایی که جز حیض، نفاس، زخم و دمل است و از رحم بیرون می‌آید خون استحاضه به شمار می‌آید و زن در این هنگام، مستحاضه نامیده می‌شود.

نشانه‌ها و اقسام استحاضه

م ﴿ ۵۲۲ ﴾ خون استحاضه بیش‌تر قرمز یا زرد، روشن، رقیق و سرد است و بدون فشار و سوزش بیرون می‌آید، ولی گاهی سیاه یا سرخ تیره، گرم و غلیظ است و با فشار و سوزش بیرون می‌آید.

م ﴿ ۵۲۳ ﴾ استحاضه بر سه گونه است: قلیله، متوسطه و کثیره. در استحاضه‌ی قلیله، خون در نوار بهداشتی که زن استفاده می‌کند فرو نمی‌رود و از سوی دیگر آن آشکار نمی‌شود و تنها روی آن را آلوده می‌کند. استحاضه‌ی متوسطه آن است که خون در نوار فرو رود؛ هر چند در یک گوشه‌ی آن باشد، ولی در این نوار که زن‌ها برای جلوگیری از خون استفاده می‌کنند، روان نمی‌شود.

استحاضه‌ی کثیره آن است که خون در نوار بهداشتی روان گردد.

احکام استحاضه

م ﴿ ۵۲۴ ﴾ بر زن مستحاضه - از هر گونه‌ای که باشد - واجب است برای هر نماز، روی فرج را اگر خون به آن رسیده است آب بکشد و نوار بهداشتی را اگر نجس شده است تغییر دهد.

م ﴿ ۵۲۵ ﴾ در استحاضه‌ی قلیله لازم است زن برای هر نماز، تنها یک وضو بگیرد.
م ﴿ ۵۲۶ ﴾ اگر پیش از نماز یا در میان نماز، خون استحاضه قلیله به متوسطه تغییر یابد، لازم است نماز را رها سازد و برای آن غسل کند.

م ﴿ ۵۲۷ ﴾ در استحاضه‌ی متوسطه اگر پیش از نماز صبح غسل نماید، باید تا صبح روز دیگر برای هر نماز، کارهای استحاضه‌ی قلیله را - که در مسأله‌ی پیش گفته شد - انجام دهد؛ یعنی برای هر نماز وضو بگیرد، و اگر به عمد یا از روی فراموشی غسل نکند، لازم است برای نماز ظهر و عصر غسل کند، و اگر برای آن هم غسل نکند، پیش از نماز مغرب و عشا غسل نماید و نوار بهداشتی را - اگر به خون آلوده شده است - تغییر دهد و هم‌چنین ظاهر فرج را اگر نجس شده است آب بکشد و برای هر نماز وضو بگیرد.

م ﴿ ۵۲۸ ﴾ در استحاضه‌ی کثیره، افزون بر کارهای استحاضه‌ی متوسطه - که در مسأله‌ی پیش گفته شد - باید برای هر نماز، پنبه یا نوار را - اگر آلوده به خون شده است - عوض کند و یک غسل برای نماز صبح و یک غسل برای نماز ظهر و عصر و یک غسل برای نماز مغرب و عشا انجام دهد و برای هر نماز، یک وضو نیز بگیرد و اگر در میان نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا به گونه‌ی نامعمول فاصله اندازد، باید برای نماز بعدی نیز یک وضو بگیرد.

م ﴿ ۵۲۹ ﴾ اگر خون استحاضه پیش از وقت نماز بیاید و سپس بند آید؛ هر چند برای آن خون، وضو و غسل انجام داده باشد، باید پس از رسیدن وقت نماز، برای آن نماز وضو و غسل را انجام دهد؛ هر چند در آن هنگام مستحاضه نباشد.

م ﴿ ۵۳۰ ﴾ در مستحاضه‌ی متوسطه و کثیره باید ابتدا غسل کند و سپس وضو بگیرد.

م ﴿ ۵۳۱ ﴾ در همه‌ی مواردی که غسل بر زن واجب می‌شود اگر دوباره غسل نمودن برای او زیان یا مرارت و سختی دارد و رنج‌آور می‌باشد، می‌تواند به‌جای هر غسل، تنها تیمم نماید.

غسل شرعی را می‌توان با کم‌ترین آب و آسان‌ترین شیوه انجام داد و غسل‌های معمول در این زمان، به آب‌تنی، بازی، عادت و وسواس شباهت بیش‌تری دارد تا به غسل شرعی.

م ﴿ ۵۳۲ ﴾ اگر مستحاضه‌ی کثیره یا متوسطه پیش از رسیدن وقت نماز به نیت نماز گزاردن غسل کند، غسل باطل است، بلکه اگر نزدیک اذان صبح برای نماز شب غسل کند و نماز شب را بخواند، باید پس از رسیدن وقت نماز صبح، دوباره غسل و وضو را انجام دهد، ولی اگر بخواند نماز شب را به همراه نماز صبح بخواند، غسل کردن پیش از وقت نماز صبح اشکال ندارد.

م ﴿ ۵۳۳ ﴾ زن مستحاضه از هرگونه‌ای که باشد، باید برای نمازهای غیر یومیه نیز وضو بگیرد و اگر استحاضه‌ی کثیره باشد، برای هر نماز، غسل نیز بنماید و چنان‌چه بخواند نمازی را که خوانده است برای احتیاط دوباره بخواند یا بخواند نمازی را که تنها خوانده است به جماعت بخواند، باید همه‌ی کارهایی را که برای استحاضه گفته شده است انجام دهد.

م ﴿ ۵۳۴ ﴾ مستحاضه باید برای هر یک از نمازهای مستحبی یک وضو بگیرد و در کثیره، یک غسل جداگانه نیز انجام دهد، مگر در نماز شب که با یک وضو یا یک غسل می‌تواند یازده رکعت نماز و دعا‌های آن را بخواند.

م ﴿ ۵۳۵ ﴾ خواندن نماز احتیاط، سجده‌ی سهو، سجده و تشهد فراموش شده در صورتی که بی‌درنگ پس از نماز بجا آورده شود نیازی به غسل و وضو ندارد.

م ﴿ ۵۳۶ ﴾ اگر در زن مستحاضه آمدن خون قطع گردد و دیگر خون نبیند، تنها برای خواندن نخستین نماز باید کارهای استحاضه را انجام دهد، و برای انجام نمازهای آینده، کارهای گذشته لازم نیست.

م ﴿ ۵۳۷ ﴾ اگر زن نتواند پی ببرد که استحاضه‌ی وی از کدام گونه است و حالت پیشین خود را می‌داند، باید برابر آن رفتار نماید و در صورتی که نمی‌داند، اگر در تمام موارد آن به احکام استحاضه‌ی کم‌تر عمل نماید، کافی است؛ یعنی اگر نمی‌داند استحاضه‌ی او قلیله است یا متوسطه، تنها انجام کارهای استحاضه‌ی قلیله بسنده می‌باشد و اگر نمی‌داند متوسطه است یا کثیره، کافی است کارهای استحاضه‌ی متوسطه را انجام دهد و در شک میان قلیله و متوسطه یا متوسطه و کثیره، برابر با وظیفه‌ی کم‌تر رفتار نماید.

م ﴿ ۵۳۸ ﴾ اگر خون استحاضه در درون باشد و بیرون نیاید، وضو و غسلی که زن داشته است باطل نمی‌شود و جابه‌جایی تنها و حرکت درونی تکلیف نمی‌آورد، ولی اگر خون بیرون بیاید؛ هرچند کم باشد، وضو و غسل را باطل می‌کند و زن مستحاضه باید برابر وظایفی که پیش‌تر گفته شد رفتار نماید.

م ﴿ ۵۳۹ ﴾ مستحاضه تا هنگامی که اطمینان دارد خون بیرون نمی‌آید می‌تواند خواندن نماز را به تأخیر بیندازد.

م ﴿ ۵۴۰ ﴾ اگر مستحاضه بداند که پیش از گذشتن وقت، به کلی پاک می‌شود یا به اندازه‌ی خواندن نماز، خون بند می‌آید، لازم است صبر کند و هنگامی که پاک می‌گردد نماز بخواند.

م ﴿ ۵۴۱ ﴾ مستحاضه‌ی کثیره یا متوسطه باید وقتی که به کلی از خون پاک شد غسل کند، ولی اگر بداند از هنگامی که برای نماز پیش سرگرم غسل شده بود دیگر در درون نیز خون نیامده است، لازم نیست دوباره غسل کند و در غیر این صورت، باید غسل نماید.

م ﴿ ۵۴۲ ﴾ مستحاضه ی قلیله، پس از وضو و مستحاضه ی کثیره و متوسطه پس از غسل و وضو - در صورتی که خون به صورت کلی بند نیامده باشد - باید بی درنگ و به گونه ی عادی، به نماز پردازد و آن را به تأخیر نیندازد، مگر از روی ناچاری؛ ولی آوردن اذان و اقامه و خواندن دعاهای پیش از نماز که استحباب آن دانسته شده است و هم چنین انتظار جماعت به اندازه ی عادی، اشکال ندارد و نیز می تواند کارهای مستحب؛ مانند: قنوت و جز آن را بجا آورد؛ چنان که می تواند بخشی از تعقیبات نماز را بجا آورد و بی درنگ به نماز دیگر مشغول شود؛ به گونه ای که بگویند دو نماز را با هم خوانده است.

م ﴿ ۵۴۳ ﴾ اگر زن مستحاضه که هنوز خون وی به صورت کامل بند نیامده است میان غسل و نماز یا میان وضو و نماز، فاصله ی زیادی بیندازد، باید دوباره غسل کند، ولی اگر در این میان خون وارد فضای مهبل نشود، نیازی به غسل نیست.

استحاضه ی روان

م ﴿ ۵۴۴ ﴾ اگر خون استحاضه ی زن روان باشد و بند نیاید؛ چنان چه برای اوزیانی نداشته باشد، لازم است پیش از غسل و پس از آن از بیرون آمدن خون به وسیله ی پنبه جلوگیری کند؛ ولی اگر همیشه روان نیست، تنها پس از وضو و غسل از بیرون آمدن آن جلوگیری نماید و چنان چه کوتاهی کند و خون بیرون آید، باید دوباره غسل کند و وضو بگیرد و اگر نماز نیز خوانده است، دوباره آن را بخواند و چنان چه جلوگیری از آن، زیان یا سختی فراوان داشته باشد، تکلیفی ندارد.

م ﴿ ۵۴۵ ﴾ اگر در میان نماز، خون بند آید و مستحاضه نداند که از درون نیز بند آمده است یا نه، چنان چه پس از نماز پی ببرد که خون از درون بند آمده است، وضو، غسل و نماز را دوباره بجا آورد.

م ﴿ ۵۴۶ ﴾ اگر پیش از هر نماز، خون مستحاضه ی کثیره یا متوسطه بند آید و دوباره روان گردد، باید برای هر نماز، یک غسل بجا آورد، ولی اگر خون پس از

غسل و پیش از نماز بند آید، در صورتی که وقت تنگ است و نتواند غسل کند و نماز را در وقت بخواند می‌تواند با همان غسل، نماز را بخواند. حکم وضو نیز همین‌گونه است.

م ﴿ ۵۴۷ ﴾ اگر استحاضه‌ی کثیره به متوسطه تبدیل شود، برای نماز نخست برابر کثیره و برای نمازهای آینده برابر متوسطه رفتار می‌نماید. برای نمونه، اگر پیش از نماز ظهر، استحاضه‌ی کثیره به متوسطه تبدیل شود، برای خواندن نماز ظهر وضو بگیرد و غسل نیز کند، ولی برای گزاردن نماز عصر، مغرب و عشا، تنها وضو بگیرد. م ﴿ ۵۴۸ ﴾ اگر استحاضه‌ی کثیره به قلیله تبدیل شود، باید برای نماز نخست، احکام کثیره و برای نمازهای دیگر احکام قلیله را انجام دهد.

م ﴿ ۵۴۹ ﴾ اگر استحاضه‌ی متوسطه قلیله گردد، لازم است برای نماز نخست، برابر با احکام متوسطه و برای نمازهای دیگر، برابر با احکام قلیله رفتار کند.

تیمم در تنگی وقت

م ﴿ ۵۵۰ ﴾ اگر مستحاضه برای هیچ کدام از غسل و وضو وقت ندارد، باید دو تیمم کند: یکی به جای غسل و دیگری به جای وضو، و اگر تنها برای یکی از آن دو وقت دارد، باید آن را بجا آورد و به جای دیگری تیمم کند و اگر به کلی برای تیمم نیز وقت ندارد، نماز را بدون تیمم بجا آورد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

م ﴿ ۵۵۱ ﴾ اگر برای گزاردن نماز ظهر غسل نکند و تنها به اندازه‌ی نماز عصر وقت داشته باشد، باید برای نماز عصر غسل نماید و در صورتی که برای نماز عصر نیز غسل نکند، برای نماز مغرب غسل می‌نماید و اگر برای آن نیز غسل نکند و تنها به اندازه‌ی نماز عشا وقت داشته باشد، برای عشا غسل نماید.

احکام تکمیلی مستحاضه

م ﴿ ۵۵۲ ﴾ مستحاضه‌ای که روزه است لازم نیست از بیرون آمدن خون جلوگیری نماید.

م ﴿ ۵۵۳ ﴾ لازم است مستحاضه، روزه‌ی ماه رمضان را بگیرد و روزه‌ی او در صورتی درست است که غسل‌هایی را که برای نماز گزاردن بر وی واجب می‌شود انجام دهد و به عنوان مثال، غسل نماز مغرب و عشاء شبی را که در فردای آن می‌خواهد روزه بگیرد نیز بجا آورد.

م ﴿ ۵۵۴ ﴾ اگر برای نماز مغرب و عشاء غسل نکند ولی پیش از اذان صبح به قصد خواندن نماز شب غسل کند و در روز نیز غسل‌هایی را انجام دهد که برای نماز گزاردن واجب است، روزه‌ی او درست است.

م ﴿ ۵۵۵ ﴾ اگر روزه‌دار پس از نماز ظهر و عصر مستحاضه شود، لازم نیست برای روزه‌ی آن روز غسل نماید.

م ﴿ ۵۵۶ ﴾ اگر مستحاضه، یکی از کارهای واجب را؛ هر چند عوض کردن پنبه و نوار بهداشتی باشد، انجام ندهد، نماز وی باطل است.

م ﴿ ۵۵۷ ﴾ اگر مستحاضه‌ی قلیله یا متوسطه بخواند کاری غیر از نماز را انجام دهد که به وضو ساختن نیاز دارد؛ برای نمونه، بخواند با خط قرآن تماس داشته باشد، در صورتی که پس از پایان نماز است، باید دوباره وضو بگیرد، و با وضویی که برای نماز ساخته است نمی‌تواند آن کار را انجام دهد.

م ﴿ ۵۵۸ ﴾ زن مستحاضه می‌تواند وارد مسجد مکه و مدینه شود یا در مسجدهای دیگر بماند یا سوره‌ای بخواند که سجده‌ی واجب دارد یا نزدیکی نماید، ولی مستحب است غسل‌هایی را که به سبب استحاضه واجب شده است انجام دهد.

م ﴿۵۵۹﴾ اگر بخواند در استحاضه‌ی کثیره یا متوسطه، پیش از وقت نماز با خط قرآن کریم تماس داشته باشد یا بخواند نزدیکی نماید، باید غسل کند و وضو نیز بگیرد.

م ﴿۵۶۰﴾ گزاردن نماز آیات بر مستحاضه نیز واجب است و برای انجام آن باید همه‌ی احکامی را که برای نمازهای روزانه در هر یک از سه حالت قلیله، متوسطه و کثیره گفته شد، انجام دهد.

م ﴿۵۶۱﴾ هرگاه نماز آیات در وقت نماز یومیّه بر مستحاضه واجب شود؛ هر چند باید برای نماز آیات نیز همه‌ی کارهایی را که برای گزاردن نمازهای روزانه بر او واجب است انجام دهد، ولی اگر بخواند هر دو را پی در پی بجا آورد، می‌تواند هر دو نماز را با یک غسل و وضو بگزارد.

م ﴿۵۶۲﴾ اگر مستحاضه بخواند نماز قضای خود را بخواند، باید برای هر نماز، کارهایی را که برای نماز ادا بر او واجب است انجام دهد. البته، برای خواندن چند نماز قضا می‌تواند یک وضو بگیرد؛ چنان‌که برای خواندن نافله‌های روزانه، به همان وضوی نماز واجب بسنده می‌شود. هم‌چنین برای گزاردن همه‌ی رکعت‌های نماز شب، به شرط این که نماز شب را پشت سر هم بجا آورد، یک وضو کافی است.

م ﴿۵۶۳﴾ اگر زن بداند خونی که از او بیرون می‌آید خون زخم، دُمَل و مانند آن نیست و حکم شرعی حیض و نفاس را نیز ندارد، لازم است برابر احکام استحاضه رفتار کند و نیز اگر شک داشته باشد که آن خون از استحاضه است یا چیزی دیگر، در صورتی که نشانه‌ی دیگر خون‌ها را نداشته باشد، آن را استحاضه بداند.



بهداشت تخلی

درآمد

پیش از این گذشت که طهارت و نجاست شرعی پدیده‌ای متمایز از تمیزی و بهداشت عرفی و عقلایی است. اسلام، افزون بر این که به طهارت روح و نفس اهمیت بسیار داده است و احکامی را بدین منظور در ساختار طهارت، نجاست، وضو، غسل، تیمم و دیگر ابواب شرعی بیان داشته، بر بهداشت، نظافت، تمیزی و پاکی فردی و عمومی نیز تاکید فراوان نموده؛ به گونه‌ای که آن را از ایمان دانسته و مظهر تمامی کام‌یابی‌های دنیوی و سعادت اخروی معرفی نموده است.

از ارتباط متقابل و تنگاتنگ جسم و نفس و بدن و روح در بخش‌های آینده سخن گفته خواهد شد و در این بخش، تنها این نکته یادآور می‌گردد که پلیدی جسمانی در ابتدا روح را آزرده می‌سازد و با خوگرفتن به عنصر کثیفی، روح نیز آلوده می‌گردد و البته، پلیدی جسمانی، آلودگی روحی را به همراه دارد؛ چنان‌که آلودگی نفسانی نیز خوگرفتن جسم و بدن آدمی به کثیف زیستن را به دنبال دارد و در

نتیجه، وی را به انواع بیماری‌ها مبتلا می‌سازد؛ بیماری‌هایی که از بر شدن و عروج روح به عوالم برتر و بالاتر جلوگیری می‌نماید و دنیایی تنگ و پریشان‌خاطر را بر وی بار می‌نماید.

سفارس به پاکی و نظافت در سرتاسر فقه و احکام دیده می‌شود و شریعت، هرگونه پلیدی و کثیفی را ضدارزش می‌داند؛ هرچند در بخشی از جامعه‌ی اسلامی یا مسلمانان، این مهم جایگاه شایسته و اهتمام بایسته‌ی خود را باز نیافته است که این امر فراهم آوردن بستر مناسب فرهنگی خود را می‌طلبد تا هرگونه کثیفی و پلیدی هم‌چون گزینه‌های غیراخلاقی یا امور ضد معنوی از چهره‌ی جامعه‌ی اسلامی و مسلمانان رخت بندد.

این در حالی است که اگر همه‌ی احکام اسلامی در زمینه‌ی بهداشت فردی و اجتماعی در کنار هم گردآوری شود، خود از قوانین اساسی کشورهای پیش‌رفته و آنچه به نام حقوق بشر از آن یاد می‌شود بیش‌تر خواهد بود. در این بخش، احکام بهداشت تخیلی می‌آید.

احکام تخیلی

پوشش شرم‌گاه

م ﴿ ۵۶۴ ﴾ واجب است به هنگام تخیلی و غیر آن، شرم‌گاه خود را از دیگران پوشاند؛ خواه بیننده نامحرم و جنس مخالف باشد یا محرم؛ مانند: مادر و خواهر و خواه جنس موافق باشد؛ مانند: پدر و برادر یا بیگانه؛ و خواه بالغ باشد یا نابالغ، یا کودکی که خوب و بد را می‌فهمد، و تنها زن و شوهر است که می‌توانند شرم‌گاه خود را از یک‌دیگر نپوشانند، و هم‌چنین پوشاندن آن از کودک و دیوانه‌ای که نیروی تمیز و تشخیص خوب و بد را در این زمینه ندارند لازم نیست.

نوع پوشش

م ﴿ ۵۶۵ ﴾ پوشش شرم‌گاه نیاز به چیز یا شیوهی ویژه‌ای ندارد، بلکه پوشش به هر شیوه و با هر چیز که باشد بسنده است؛ هر چند دست باشد.

وضعیت بدن در هنگام تخلی

م ﴿ ۵۶۶ ﴾ لازم است به هنگام تخلی، جلوی بدن، مانند: شکم و سینه، رو یا پشت به قبله نباشد؛ بر این اساس، زانوها و انگشتان پا می‌تواند رو یا پشت به قبله باشد.

م ﴿ ۵۶۷ ﴾ احکام رو یا پشت به قبله بودن در حال استبرا مانند تخلی است، ولی به هنگام شست‌وشو نیازی به رعایت نمودن این احکام نیست.

م ﴿ ۵۶۸ ﴾ لازم است کودکان را در هنگام تخلی رو یا پشت به قبله نشانند ولی اگر کودک، خود به آن سو بنشیند، جلوگیری از آن واجب نیست.

حرمت تخلی در مکان‌های ویژه

م ﴿ ۵۶۹ ﴾ تخلی در کوچه‌ها، گذرگاه‌های همگانی، ملک دیگری بدون خوشنودی وی، مکان وقفی ویژه بدون داشتن شرایط استفاده از آن، و نیز در مکانی که سبب بی‌احترامی به مؤمن یا مقدّسات دینی یا باعث آزار مردم شود؛ مانند: قبرها، حرام است و به طور کلی در غیر شرایط اضطراری و ناچاری، تخلی باید در مکان‌های ویژه‌ی آن باشد تا نظافت و بهداشت در کمال آرامش و به‌گونه‌ی کامل انجام پذیرد.

پاک نمودن شرم‌گاه

م ﴿ ۵۷۰ ﴾ جای خارج شدن مدفوع را می‌توان به غیر از آب با چیزی مانند سه تکه سنگ یا کلوخ یا سه پهلوی یک سنگ یا کلوخ یا چیزهای دیگری؛ مانند: سه تکه پارچه یا کاغذ یا سه گوشه از یک تکه‌ی آن پاک نمود. این در صورتی است که

همراه با مدفوع، نجس دیگری، مانند: خون، بیرون نیامده باشد یا نجاستی از بیرون به آن محل نرسیده باشد و همچنین اطراف مخرج بیش از اندازه‌ی عادی آلوده نشده باشد که در سه مورد ذکر شده تنها آب پاک کننده‌ی آن می‌باشد و در هر حال، شست‌وشوی آن با آب پسندیده‌تر است و در این احکام، تفاوتی میان زن و مرد نمی‌باشد.

م ﴿ ۵۷۱ ﴾ محل خارج شدن ادرار، تنها با آب پاک می‌شود و پس از برطرف شدن ادرار کافی است یک‌بار شسته شود؛ هر چند آب شست‌وشو قلیل باشد، ولی اگر ادرار از مجرای غیرطبیعی بیرون می‌آید، لازم است آن را دوبار بشوید.

م ﴿ ۵۷۲ ﴾ اگر پس از تخلیه شک نماید که خود را پاک نموده یا خیر، لازم است آن را پاک نماید؛ هر چند عادت داشته باشد که همیشه خود را پس از تخلی تطهیر نماید.

م ﴿ ۵۷۳ ﴾ اگر پس از خواندن نماز شک نماید که پیش از نماز، خود را پاک کرده است یا خیر، نمازی را که خوانده صحیح است، ولی برای خواندن نمازهای دیگر باید خود را پاک کند.

استبرا

م ﴿ ۵۷۴ ﴾ استبرا، کاری است که مرد پس از بیرون آمدن ادرار یا منی انجام می‌دهد تا از بیرون آمدن مانده‌ی آن اطمینان یابد.

م ﴿ ۵۷۵ ﴾ استبرا مستحب است و اگر پس از انجام آن رطوبتی بیرون آید، حکم ادرار یا منی را ندارد و بر این اساس، نجس نمی‌باشد و وضو و غسل را باطل نمی‌کند. مرد می‌تواند این کار را انجام ندهد، ولی در این صورت، رطوبتی که پس از تطهیر بیرون می‌آید حکم ادرار یا منی را دارد و نجس است و وضو و غسل را نیز باطل می‌کند.

م ﴿ ۵۷۶ ﴾ استبرا، شیوهی ویژه‌ای ندارد و به هر روشی که اطمینان به بیرون آمدن مانده‌ی ادرار یا منی یابد بسنده است؛ حتی اگر با سرفه نمودن باشد.

م ﴿ ۵۷۷ ﴾ همه‌ی رطوبت‌هایی که از انسان بیرون می‌آید - جز ادرار و منی - بر سه گونه است:

یکم - ودی؛ آبی که گاهی پس از ادرار بیرون می‌آید و کمی سفیدرنگ و چسبنده است.

دوم - مذی؛ آبی که گاهی هنگام ملامحه و بازی زناشویی بیرون می‌آید.

سوم - رذی؛ آبی که گاهی پس از بیرون آمدن منی بیرون می‌آید.

م ﴿ ۵۷۸ ﴾ همه‌ی این رطوبت‌ها، چنانچه مجرا آلوده‌ی به ادرار یا منی نباشد و استبرا نیز انجام شده باشد، پاک است و وضو یا غسل را باطل نمی‌کند.

م ﴿ ۵۷۹ ﴾ برای زن استبرا نیست و اگر رطوبتی ببیند و شک نماید ادرار است یا منی یا رطوبتی دیگر، آن را پاک بداند و چنین رطوبتی وضو و غسل را نیز باطل نمی‌نماید.

م ﴿ ۵۸۰ ﴾ خوردن یا سخن گفتن در هنگام تخلی، خلاف بهداشت فردی و هنجار اخلاقی جامعه است؛ هر چند سخن، ذکر خدا باشد یا قرآن و آیه‌الکرسی، مگر آن که به صورت ذهنی و ذکر پنهانی و با دهان بسته انجام گیرد. سخن گفتن و ذکر نمودن با بیان لفظ در هنگام تخلی سبب استنشاق کردن بیش‌تری از راه دهان می‌گردد. تنها سخن گفتن از روی ناچاری است که اشکال ندارد. هم‌چنین ماندن دراز مدّت و نابایست در جای تخلی و تطهیر با دست راست در حال اختیار، شایسته نیست.

م ﴿ ۵۸۱ ﴾ ادرار نمودن در آب؛ خواه راکد باشد یا روان و خواه فراوان باشد یا کم، مکروه است؛ به‌ویژه اگر آب راکد یا اندک باشد.

م ﴿ ۵۸۲ ﴾ خودداری از انجام ادرار و مدفوع مکروه است و زیان‌های بسیاری را به دنبال دارد.

م ﴿ ۵۸۳ ﴾ شایسته است پیش از ساختن طهارت، نماز گزاردن، خوابیدن، زناشویی کردن و پس از بیرون آمدن منی ادرار کند و خودداری از آن مکروه است.

بخش سوم

عبادت (نماز)



نماز

درآمد

نماز، بهترین کردار در دین و کامل‌ترین چهره‌ی فروتنی در پیشگاه حضرت حق است که سبب قرب مؤمن به خداوند و دوری وی از هرگونه کژی، کاستی و ناپاکی می‌گردد.

بهترین رابطه و پیوند انسان با خدای خود نماز است که حرارت شوق و محبت و شعله‌ی عشق را در دل او فزونی می‌بخشد و جان را از شراب سخن گفتن با معشوق سیراب می‌سازد.

نماز، ساییدن پیشانی بندگی بر آستان حضرت دوست و سخن گفتن با معبود است که غفلت و شتاب‌زدگی را بر نمی‌تابد.

نمازگزار برای به دست آوردن توان انجام بهترین ارتباط با خالق خویش نیازمند توبه و استغفار است و نیز از گناهانی که مانع برقراری این ارتباط است؛ هم‌چون: حسد، کبر، غیبت، حرام‌خواری و هر آن‌چه که مایه‌ی پراکندگی حواس وی می‌گردد، پرهیز می‌نماید و خود را با آراستگی تمام در برابر معشوق ظاهر می‌سازد و حضور قلب را پاس می‌دارد.

مبادی و شرایط نماز

نمازهای واجب

م ﴿ ۵۸۴ ﴾ نمازهای واجب بر شش گونه است:

یکم - نمازهای شبانه‌روز و آنچه به آن پیوسته و مرتبط است؛ مانند: نماز جمعه، نماز احتیاط، نماز قضا و نمازی که باید دوباره خوانده شود.
دوم - نماز آیات؛ که هنگام زلزله، خورشید گرفتگی، ماه گرفتگی و مانند آن خوانده می‌شود.

سوم - نماز میت؛

چهارم - نماز طواف کعبه؛

پنجم - نماز قضای پدر؛

ششم - نمازی که به واسطه‌ی اجاره، نذر، قسم و عهد واجب می‌شود.

نمازهای شبانه روز

م ﴿ ۵۸۵ ﴾ نمازهای واجب شبانه روز عبارت است از: دو رکعت نماز صبح، چهار رکعت نماز ظهر، چهار رکعت نماز عصر، سه رکعت نماز مغرب و چهار رکعت نماز عشا.

م ﴿ ۵۸۶ ﴾ نمازهای چهار رکعتی، در سفر شرعی دو رکعت خوانده می شود.

شرایط نمازگزار

م ﴿ ۵۸۷ ﴾ نمازگزار باید شرطهای پنج گانه ی زیر را رعایت کند:

یکم - طهارت - که مسایل آن گذشت؛

دوم - وقت؛

سوم - قبله؛

چهارم - پوشش؛

پنجم - مکان نماز که احکام هر یک خواهد آمد.

وقت نماز

وقت نماز صبح

م ﴿ ۵۸۸ ﴾ نزدیک به اذان صبح، از سوی مشرق، سپیده ای رو به بالای آسمان

می‌آید که به آن فجر نخست یا فجر کاذب می‌گویند. هنگامی که سپیده پهن و گسترده شد، فجر دوم یا فجر صادق است که آغاز وقت نماز صبح است و پایان وقت نماز صبح هنگامی است که آفتاب بیرون می‌آید.

وقت ویژه و مشترک نماز ظهر و عصر

نماز ظهر و عصر هر کدام وقت ویژه و مشترک دارد:

م ﴿ ۵۸۹ ﴾ وقت ویژه‌ی نماز ظهر از آغاز ظهر تا هنگامی است که از ظهر به اندازه‌ی خواندن نماز ظهر بگذرد؛ و اگر به سهو و یا از روی ندانستن مسأله، همه‌ی نماز عصر را در این هنگام بخواند، نماز باطل است.

م ﴿ ۵۹۰ ﴾ وقت ویژه‌ی نماز عصر هنگامی است که به اندازه‌ی خواندن نماز عصر تا مغرب زمان داشته باشد که اگر نماز ظهر را تا این هنگام نخواند، نماز ظهر او قضا شده است و باید نماز عصر را بخواند.

م ﴿ ۵۹۱ ﴾ میان وقت ویژه‌ی نماز ظهر و وقت ویژه‌ی نماز عصر وقت مشترک نماز ظهر و عصر است.

م ﴿ ۵۹۲ ﴾ اگر در وقت مشترک، پیش از خواندن نماز ظهر به صورت سهوی مشغول نماز عصر شود و در میان نماز به اشتباه خود آگاه شود، در صورتی که در وقت مشترک باشد، باید نیت را به نماز ظهر برگرداند و اگر پس از نماز باشد، باطل است.

م ﴿ ۵۹۳ ﴾ اگر نماز ظهر و عصر را پس از غروب آفتاب تا مغرب بخواند، باید نیت ادا نماید.

م ﴿ ۵۹۴ ﴾ اگر نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند، باطل است؛ مگر آن که تا پایان وقت پیش از خواندن یک نماز، زمان نداشته باشد که در این صورت، اگر تا این هنگام نماز ظهر را نخوانده، نماز ظهر او قضا گردیده است و باید نماز عصر را بخواند.

م ﴿ ۵۹۵ ﴾ اگر به اشتباه، نماز ظهر و عصر را در وقت مخصوص دیگری بخواند، باطل است.

م ﴿ ۵۹۶ ﴾ اگر نماز عصر را در وقت ویژه نماز ظهر بخواند؛ خواه در میان نماز به اشتباه خود پی ببرد و خواه پس از آن، نماز باطل است.

وقت نماز مغرب و عشا

مغرب هنگامی است که سرخی طرف مشرق - که پس از پنهان شدن خورشید پدیدار می‌شود - از بین برود.

م ﴿ ۵۹۷ ﴾ وقت ویژه نماز مغرب از آغاز مغرب تا هنگامی است که به اندازه‌ی خواندن سه رکعت نماز بگذرد و اگر همه‌ی نماز عشا به سهو یا از روی ندانستن حکم، در این هنگام خوانده شود، باطل است.

م ﴿ ۵۹۸ ﴾ وقت ویژه نماز عشا هنگامی است که به اندازه‌ی خواندن نماز عشا به نیمه‌ی شب مانده باشد. اگر کسی تا این هنگام، نماز مغرب را به عمد نخواند، باید ابتدا نماز عشا و پس از آن نماز مغرب را بخواند که تأخیر نماز عشا تا قبل از نیمه شب، میزان برای وقت ویژه نماز عشا است. بر این اساس، اگر به اندازه‌ی پنج رکعت به پایان نیمه‌ی شب وقت باشد، باید هر دو نماز با قصد ادا و به ترتیب خوانده شود و اگر کم‌تر از آن وقت باشد؛ هر چند به اندازه‌ی یک رکعت؛ به جهت عدم معصیت باید نخست نماز عشا و پس از آن، نماز مغرب را بخواند و تأخیر عمدی نماز مغرب و عشا از نیمه‌ی شب؛ هر چند گناه است ولی تا پیش از صبح باید به نیت ادا آورده شود.

م ﴿ ۵۹۹ ﴾ وقت ویژه و مشترک امری نسبی است و برای هر کس به گونه‌ای می‌باشد؛ برای نمونه، هرگاه به اندازه‌ی خواندن دو رکعت نماز از آغاز ظهر بگذرد، برای مسافر، وقت ویژه نماز ظهر پایان یافته است و وقت مشترک شروع می‌گردد.

این وقت برای کسی که مسافر نیست هنگامی است که به اندازه‌ی خواندن چهار رکعت نماز بگذرد.

م ﴿ ۶۰۰ ﴾ در وقت ویژه‌ی نماز عشا اگر پیش از خواندن نماز مغرب از روی سهو نماز عشا را بخواند و در میان نماز به اشتباه خود پی ببرد، در صورتی که همه یا بخشی از آن چه که خوانده در وقت مشترک قرار گرفته است و به رکوع رکعت چهارم نرفته باشد، نیت را به نماز مغرب برگرداند و نماز را به پایان رساند و اگر به رکوع رکعت چهارم رفته باشد، باطل است.

م ﴿ ۶۰۱ ﴾ پایان وقت نماز عشا نیمه‌ی شب است و شب از آغاز مغرب تا طلوع فجر است.

م ﴿ ۶۰۲ ﴾ تأخیر نماز مغرب و عشا از نیمه‌ی شب، بدون عذر شرعی؛ هر چند گناه است، تا پیش از طلوع فجر لازم است با نیت ادا خوانده شود و بجا آوردن آن با نیت قضا، ویژه‌ی پس از صبح (طلوع فجر) است؛ بنابراین، اگر تنها به اندازه‌ی پنج رکعت به پایان شب و تا صبح وقت باشد، باید هر دو نماز به قصد ادا و به ترتیب خوانده شود و اگر کم‌تر از آن وقت باشد؛ هر چند به اندازه‌ی یک رکعت، باید نخست نماز عشا و پس از آن، مغرب را بخواند.

احکام وقت نماز

م ﴿ ۶۰۳ ﴾ تنها زمانی می‌توان به نماز ایستاد که یا خود انسان به رسیدن وقت نماز اطمینان یابد یا اذان‌گوی وقت‌شناس و مورد اطمینانی از آن خبر دهد.

م ﴿ ۶۰۴ ﴾ اگر بر اثر غفلت و فراموشی توجه نداشته باشد که لازم است با اطمینان به رسیدن وقت نماز بخواند و پس از نماز یا در میان آن بداند که همه‌ی نماز را در وقت خوانده، نماز درست است و اگر همه یا بخشی از آن را پیش از وقت خوانده، نماز باطل است.

م ﴿ ۶۰۵ ﴾ اگر اطمینان یابد که وقت نماز رسیده است و نماز بگذارد و در میان نماز شک نماید که وقت رسیده است یا نه، نماز او درست نیست، ولی اگر در میان نماز اطمینان داشته باشد که وقت نماز شده و شک نماید آنچه را از نمازی که خوانده در وقت بوده یا نه، نماز درست است.

خواندن نماز در تنگی وقت

م ﴿ ۶۰۶ ﴾ اگر وقت نماز به اندازه‌ای تنگ باشد که به واسطه‌ی بجا آوردن برخی از کارهای مستحبی نماز؛ مانند: اذان و قنوت، گمان برد که بخشی از آن پس از وقت خوانده می‌شود، باید مستحب را انجام ندهد تا چیزی از واجبات نماز بیرون از وقت خوانده نشود و در صورتی که مستحب را انجام دهد، گناه نموده، ولی نماز وی درست است.

م ﴿ ۶۰۷ ﴾ اگر تنها به اندازه‌ی خواندن یک رکعت نماز وقت دارد، و به عمد نماز را تا آن هنگام به تاخیر انداخته، گناه کرده، ولی لازم است آن نماز را با تیت ادا نیز بخواند؛ برای نمونه، اگر به اندازه‌ی خواندن پنج رکعت تا غروب وقت داشته باشد، لازم است نماز ظهر و عصر را با تیت ادا بخواند.

م ﴿ ۶۰۸ ﴾ کسی که مسافر نیست اگر تا غروب به اندازه‌ی خواندن پنج رکعت نماز وقت دارد، لازم است نماز ظهر و عصر را بخواند و چنانچه کم‌تر وقت دارد، تنها نماز عصر را بخواند و سپس نماز ظهر را قضا کند.

هم‌چنین است اگر تا نیمه‌شب به اندازه‌ی خواندن چهار رکعت نماز وقت دارد، در این صورت لازم است نماز مغرب و عشا را بخواند و چنانچه کم‌تر وقت دارد، ضروری است تنها عشا را بخواند و سپس نماز مغرب را با تیت ادا بخواند.

م ﴿ ۶۰۹ ﴾ اگر مسافر نماز مغرب و عشا را تا نزدیک نیمه شب تأخیر اندازد و به اندازه‌ی خواندن چهار رکعت وقت داشته باشد، باید نماز مغرب و عشا را به ترتیب

بخواند و در آن نیت ادا کند و هرگاه به این اندازه وقت نداشته باشد، ولی به اندازه‌ی یک رکعت یا بیش‌تر وقت دارد، باید نماز عشا را در این وقت بجا آورد و نیت ادا کند و سپس نماز مغرب را با نیت ادا بجا آورد؛ هرچند برای به تأخیر انداختن نماز مغرب گناه نموده است.

م ﴿ ۶۱۰ ﴾ اگر حتی به اندازه‌ی خواندن یک رکعت نیز وقت نداشته باشد، در تأخیر نماز مغرب و عشا گناه کرده، ولی لازم است تا پیش از طلوع فجر هر دو نماز را با نیت ادا انجام دهد؛ خواه تأخیر بدون عذر شرعی باشد یا با عذر شرعی.

نماز اوّل وقت

م ﴿ ۶۱۱ ﴾ مستحب است نماز در آغاز وقت خوانده شود و درباره‌ی آن سفارش فراوان شده است و هرچه به آغاز وقت نزدیک‌تر باشد بهتر است؛ مگر آن که تأخیر آن از سویی برتری شرعی، عقلی یا عقلایی داشته باشد؛ مانند: پرداخت نمودن بدهی یا گریز از خطر یا کمک کردن به ستم‌دیده‌ای که تأخیر آن شایسته نباشد.

ندانستن مسایل نماز

م ﴿ ۶۱۲ ﴾ اگر احکام نماز و شکیات را نداند و گمان کند که یکی از آنها در نماز برای وی پیش می‌آید و به سبب فرا نگرفتن آن احکام، کار واجبی را انجام نخواهد داد یا گرفتار حرامی خواهد شد، در صورتی که پیش از وقت نماز ممکن نبوده است یاد بگیرد و در زمان باقی مانده می‌تواند آن را فرا گیرد، باید برای یادگرفتن آن، نماز را در آغاز وقت نخواند، ولی اگر اطمینان دارد که نماز را درست به پایان می‌برد، می‌تواند در آغاز وقت نماز بخواند.

م ﴿ ۶۱۳ ﴾ اگر در نماز، مسأله‌ای پیش آید که حکم آن را نمی‌داند، باید به یکی از دو طرفی که گمان بیش‌تر دارد رفتار نماید و نماز را به پایان برساند و پس از نماز، مسأله را بپرسد تا اگر نماز وی درست نبوده، دوباره آن را بخواند و اگر درست بوده است، تکرار آن لازم نیست.

م ﴿ ۶۱۴ ﴾ لازم نیست پنج نماز را در پنج وقت بجا آورد، بلکه بهتر است در سه نوبت خوانده شود.

م ﴿ ۶۱۵ ﴾ برگرداندن نیت از نماز قضا به نماز ادا و از نماز مستحب به نماز واجب جایز نیست، ولی برگرداندن نیت از نماز واجب به مستحب و نیز از نماز ادا به قضا جایز است؛ به ویژه اگر قضای همان روز باشد.

م ﴿ ۶۱۶ ﴾ اگر وقت نماز ادا گسترده باشد و نماز ادا را آغاز کند، می تواند نیت را در میان نماز به نماز قضا برگرداند، ولی باید بتواند نیت نماز را به قضا برگرداند؛ برای نمونه، در نماز ظهر در صورتی می تواند نیت را به نماز قضای صبح بازگرداند که هنوز به رکوع رکعت سوم وارد نشده باشد.

قبله

م ﴿ ۶۱۷ ﴾ کعبه و زیر آن در داخل زمین و نیز بالای آن تا اوج آسمان، قبله است و هر کس در هر جا باشد باید رو به آن نماز بخواند و همین که گمان کند رو به قبله قرار دارد و گمان او عقلایی باشد بسنده است. البته، تا می تواند باید از درستی قبله اطمینان یابد.

م ﴿ ۶۱۸ ﴾ کسی که نماز واجب را ایستاده می خواند لازم است چهره، سینه، شکم و جلوی پاهای او رو به قبله باشد و چهره‌ی او نیز نباید بیش از اندازه‌ی عادی از قبله انحراف داشته باشد و باید به گونه‌ای بایستد که بگویند رو به قبله ایستاده است و لازم نیست زانوها و انگشتان دست و پای او رو به قبله قرار گیرد.

م ﴿ ۶۱۹ ﴾ نماز احتیاط، سجده و تشهد فراموش شده و سجده‌ی سهو لازم است رو به قبله بجا آورده شود.

م ﴿ ۶۲۰ ﴾ نماز مستحبی را می‌توان در حال راه رفتن و سوار بودن در ماشین، قطار، هواپیما و کشتی خواند و در این حال لازم نیست حتی در تکبیرة الاحرام نماز، رو به قبله بود.

م ﴿ ۶۲۱ ﴾ در یافتن قبله باید کوشش نمود تا به چیزی در حد اطمینان دست یافت؛ مانند: شهادت دو یا یک عادل، اگر مستند به حس و مانند آن باشد، و نیز می‌توان برابر گفته‌ی کسی که قبله را با قاعده‌ای علمی می‌شناسد و گفته‌ی او اطمینان می‌آورد رفتار نمود و چنانچه نتوان بدین‌گونه قبله را شناخت، باید برابر گمانی که از محراب مسجد یا قبرهای مؤمنان یا از راه‌های دیگر یافت می‌شود رفتار نمود و حتی اگر از گفته‌ی فاسق یا کافری که قبله را می‌شناسد گمان به قبله حاصل شود، بسنده است.

م ﴿ ۶۲۲ ﴾ قبله‌نمای معمولی در صورتی که سالم باشد وسیله‌ی مناسبی برای شناخت قبله است و گمان حاصل از آن کم‌تر از دیگر گمان‌ها نیست، بلکه به صورت عادی دقیق‌تر از آن است.

م ﴿ ۶۲۳ ﴾ اگر برای یافتن قبله وسیله‌ای ندارد یا با این که کوشش کرده، گمان وی به سویی قرار نگرفته است، خواندن نماز به سویی که احتمال می‌دهد همان جهت قبله است، بسنده است و حتی اگر وقت نماز نیز گسترده باشد، لازم نیست چهار نماز به چهار طرف بخواند.

م ﴿ ۶۲۴ ﴾ اگر یقین یا گمان کند که قبله در یکی از دو سوست، تنها به هر یک از آن دو سو که نماز بخواند کافی است و لازم نیست به هر دو سو نماز بگذارد.

م ﴿ ۶۲۵ ﴾ اگر در بین نماز بداند که از قبله انحراف دارد، در صورتی که انحراف تنها به میزانی است که از سمت راست و چپ او فراتر نمی‌رود و قبله پشت سر قرار نمی‌گیرد، باید به طرف قبله مایل شد و ادامه‌ی نماز را خواند، ولی اگر به صورت

کامل از سمت راست یا چپ به پشت قبله منحرف شده است، باید نماز را قطع نماید و دوباره آن را رو به قبله بجا آورد.

م ﴿ ۶۲۶ ﴾ اگر ماشین از سمت قبله به سوی دیگر تغییر مسیر دهد، باید کسی که در آن نماز می‌گزارد به سوی قبله باز گردد و چنانچه نتواند به صورت کامل در جهت قبله بماند، باید تلاش کند که اختلاف کم‌تری با قبله داشته باشد و در صورتی که باز هم نتواند، تنها لازم است تکبیرة الاحرام را رو به قبله بگوید و هرگاه رعایت آن نیز ممکن نباشد، لازم نیست جهت قبله را حفظ نماید.

مکان نمازگزار

در مکانی می‌توان نماز گزارد که همه‌ی شرط‌های هفت‌گانه‌ی زیر را دارا باشد:

شرط یکم: غصبی نباشد

م ﴿ ۶۲۷ ﴾ نماز در ملک غصبی؛ هرچند روی فرش، تخت و مانند آن باشد، باطل است؛ یعنی محلی که اعضای سجده بر آن قرار می‌گیرد، غصبی نباشد، ولی نماز خواندن زیر سقف غصبی و در جایی که تنها دیوار آن غصبی است، مانعی ندارد. البته، چنانچه عرف بگوید نماز خواندن در آن مکان، تصرف در ملک غصبی است، باطل می‌باشد؛ مانند: جایی که به سبب سرما یا گرما به سقف آن نیاز است؛ به‌گونه‌ای که اگر سقف نبود، نمی‌توانست در آن نماز بخواند.

م ﴿ ۶۲۸ ﴾ نماز خواندن در ملک خود در صورتی که منفعت آن برای دیگری است بدون اجازه و رضایت وی باطل است؛ برای نمونه، اگر صاحب‌خانه یا دیگری بدون اجازه‌ی مستأجر در خانه‌ی وی نماز بخواند، باطل است؛ مگر این که بداند یا نشانه‌ای باشد که گمان کند مستاجر به نماز خواندن او راضی است.

م ﴿ ۶۲۹ ﴾ نمی‌توان در ملکی که دیگری در آن حقی دارد نماز خواند؛ برای نمونه، چنانچه میّت وصیت کرده که یک‌سوم مال او را به صورت مشاعی به

مصرفی برسانند و برابر وصیّت او رفتار نشده باشد، تا یک سوم وصیت شده را از آن جدا نکنند، نمی‌توان در آن نماز خواند.

م ﴿ ۶۳۰ ﴾ نماز خواندن در خانه‌ی خویشان؛ مانند: پدر، مادر، فرزند، پدربزرگ، مادربزرگ، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی و خاله بدون اجازه‌ی آنان جایز نیست و در این زمینه، با مردم دیگر تفاوتی ندارند.

م ﴿ ۶۳۱ ﴾ اگر کسی در جایی بنشیند یا چیزی در آن جا بگذارد؛ خواه مسجد باشد یا نباشد، نمی‌توان جای او را گرفت و در آن جا نماز خواند و نماز گزاردن در آن مکان باطل است و به سبب غضب نمودن جای دیگری گناه کرده است؛ مگر آن که شخص نخست از آن جا دست کشد یا اجازه دهد.

م ﴿ ۶۳۲ ﴾ اگر با درآمدی که خمس یا زکات آن را نداده است ملکی بخرد، تصرف در آن ملک حرام و نماز گزاردن در آن باطل است.

م ﴿ ۶۳۳ ﴾ نماز خواندن در مکان‌های همگانی؛ مانند: هتل، مسافر خانه و حمام، برای مسافران و مشتریان اشکال ندارد و برای دیگران با وجود نشانه‌ای بر رضایت صاحب آن مانعی ندارد؛ ولی در مکان‌های شخصی برای هرگونه تصرفی، اجازه‌ی مالک آن لازم است.

م ﴿ ۶۳۴ ﴾ تصرفات جزیی؛ مانند: نماز خواندن، نشستن و خوابیدن در زمین‌های بزرگ کشاورزی و مانند آن که دیوار ندارد و در حال حاضر نیز محصولی در آن کاشته نمی‌شود، اشکال ندارد؛ خواه نزدیک شهر و روستا باشد یا دور از آن و خواه مالک آن صغیر باشد یا کبیر، ولی اگر صاحب آن آشکارا بگوید که راضی به این تصرفات نیست یا دانسته شود رضایت قلبی ندارد، تصرف در آن حرام و نماز خواندن در آن باطل است.

زمین‌های آزادی که دورچین ندارد و هنگام بهره‌برداری آن نیست؛ مانند: فضاهای ورزشی و چراگاه‌ها نیز همین حکم را دارد.

شرط دوم: جای نماز آرام باشد

م ﴿ ۶۳۵ ﴾ جای نمازگزار باید حرکت و تکان نداشته باشد؛ به گونه‌ای که بتواند کارهای نماز را با آرامش در آن انجام دهد. در غیر این صورت، نماز وی باطل است.

شرط سوم: بتوان نماز را در آن مکان به پایان رساند

م ﴿ ۶۳۶ ﴾ باید در جایی نماز خواند که احتمال داده می‌شود می‌توان نماز را به پایان رساند و در جایی که احتمال قوی داده می‌شود به سبب باد، باران، فراوانی جمعیت و مانند آن نمی‌توان نماز را به پایان رساند، نباید نماز خواند، ولی در صورتی که نماز در آن مکان به پایان رسد، درست است؛ هر چند کرده‌ی وی حرام می‌باشد.

شرط چهارم: بودن در آن جا حرام نباشد

م ﴿ ۶۳۷ ﴾ در جایی که ماندن در آن حرام است؛ برای نمونه، جایی که خطر خراب شدن سقف، ریزش کوه، آمدن سیلاب و تصادف احتمال داده می‌شود، نباید نماز بخواند، ولی در صورتی که نماز را به پایان برساند، درست است؛ هر چند حرامی را انجام داده است.

م ﴿ ۶۳۸ ﴾ مؤمن باید احترام اولیای خدا را رعایت نماید و پیش‌تر از قبر مبارک و نورانی پیامبر ﷺ و امامان اهل بیت علیهم‌السلام یا پشت به آن یا مساوی آن در صورتی که بی‌احترامی به آن باشد قرار نگیرد و اگر نماز خواندن در صورت‌های ذکر شده بی‌احترامی به آنان باشد، کرده‌ی وی حرام است، ولی نماز باطل نیست.

شرط پنجم: بتوان واجبات نماز را به راحتی در آن جا انجام داد

م ﴿ ۶۳۹ ﴾ لازم است در جایی نماز بخواند که بتواند واجبات نماز را انجام دهد؛ برای نمونه، در جایی که سقف آن کوتاه است و به راحتی نمی‌توان راست قامت زیر آن ایستاد یا به اندازه‌ای کوچک است که رکوع و سجده به راحتی انجام نمی‌گیرد،

نمی‌توان نماز خواند و اگر ناچار شود که در چنین جایی نماز بخواند، باید به گونه‌ای که ممکن است قیام، رکوع و سجود را بجا آورد و چنانچه نمی‌تواند، رکوع و سجده را با اشاره انجام دهد.

شرط ششم: جای سجده نجس نباشد

م ﴿ ۶۴۰ ﴾ اگر جای نمازگزار نجس باشد، ولی به گونه‌ای خیس نباشد که تری آن به بدن یا لباس وی برسد، نماز خواندن در آن اشکال ندارد، ولی چیزی که پیشانی را بر آن می‌گذارد، باید پاک باشد و در صورت نجس بودن؛ هر چند خشک نیز باشد، نمازگزاردن بر آن باطل است.

شرط هفتم: محل ایستادن با جای سجده یکنواخت باشد

م ﴿ ۶۴۱ ﴾ باید جای پیشانی نمازگزار از جای ایستادن او به اندازه‌ای بلندتر یا فروتر نباشد که از صورت سجده بیرون رود و باید از جای سرانگشتان پای او بیش از چهار انگشت بسته، فروتر یا بلندتر نباشد.

مستحبات مکان نمازگزار

م ﴿ ۶۴۲ ﴾ اگر زن جلوتر یا مساوی مرد بایستد، نماز وی باطل نیست؛ هر چند دوری نمودن از این‌گونه نمازگزاردن بهتر است و در این حکم، تفاوتی میان محرم و نامحرم یا زن و شوهر و نیز نماز واجب و مستحب نیست.

م ﴿ ۶۴۳ ﴾ نمازگزاردن مرد و زن نامحرم در اتاق خلوتی که کسی نمی‌تواند وارد آن شود اشکال ندارد؛ هر چند در صورتی که احتمال دهند به گناه آلوده می‌شوند جایز نیست در آن جا بمانند.

م ﴿ ۶۴۴ ﴾ شریعت مقدس اسلام بسیار سفارش نموده است که نماز در مسجد خوانده شود، و بهترین مکان مسجدالحرام است و پس از آن به ترتیب: مسجد پیغمبر ﷺ، مسجد کوفه، سهله، خیف، غدیر، قبا، بیت المقدس، مسجد جامع هر شهر، مسجد محله و بعد، مسجدی که از مسجدهای دیگر بزرگ‌تر است.

م ﴿ ۶۴۵ ﴾ نماز خواندن در حرم امامان علیهم‌السلام بهتر از مسجد است؛ چنان‌که در روایت است: یک نماز در حرم مطهر حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام برابر دو است هزار نماز است.

پوشش در نماز

م ﴿ ۶۴۶ ﴾ مرد باید در نماز، ناحیه‌ی شرم‌گاه خود را بپوشاند؛ هر چند کسی او را نبیند و بهتر است از ناف تا زانو پوشیده باشد و بهتر آن است که لباس کامل به تن داشته باشد.

م ﴿ ۶۴۷ ﴾ زن باید در هنگام نماز، همه‌ی بدن، سر، مو و کف پای خود را به گونه‌ای بپوشاند که بدن او دیده نشود؛ هر چند کسی او را نبیند.

م ﴿ ۶۴۸ ﴾ پوشاندن گردی چهره به اندازه‌ای که در وضو شسته می‌شود و دست‌ها تا مچ لازم نیست.

م ﴿ ۶۴۹ ﴾ زنان لازم نیست در نماز، موهای مصنوعی و زینت‌های پنهانی؛ مانند: دست‌بند و گردن‌بند، و زینت چهره مانند سرمه‌ی چشم را بپوشانند، ولی در صورتی که برای نامحرم سبب تحریک می‌گردد، باید آن را از وی بپوشانند.

م ﴿ ۶۵۰ ﴾ رعایت پوشش یاد شده در قضای سجده و تشهد فراموش شده، نماز احتیاط و سجده‌ی سهو نیز لازم است.

م ﴿ ۶۵۱ ﴾ فراهم کردن پوشاک برای نماز واجب است؛ هر چند به خریدن یا اجاره نمودن باشد، ولی اگر تهیه‌ی آن برای وی زیان‌آور است یا سبب خواری و منت کشیدن وی می‌گردد، نیازی به آن نیست.

لباس نمازگزار

م ﴿ ۶۵۲ ﴾ لباس نمازگزار پنج شرط دارد:

شرط نخست: پاک باشد

م ﴿ ۶۵۳ ﴾ لباس نمازگزار باید پاک باشد و اگر کسی به عمد و در حال اختیار با بدن و لباس نجس نماز بخواند، باطل است.

م ﴿ ۶۵۴ ﴾ کسی که نمی‌داند نماز با بدن و لباس نجس باطل است و در فراگیری مسأله کوتاهی کرده، اگر با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، باطل است.

م ﴿ ۶۵۵ ﴾ اگر کسی شک دارد نماز با بدن و لباس نجس باطل است یا خیر، و با تحقیق یا بدون تحقیق درباره‌ی مسأله، با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، نماز وی باطل است. هم‌چنین اگر از مسأله غافل باشد یا آن را نادرست آموخته باشد و با بدن یا لباس نجس نماز بخواند، باطل است.

م ﴿ ۶۵۶ ﴾ اگر به علت کوتاهی در فراگیری احکام شرعی، از نجس بودن چیزی آگاه نباشد؛ برای نمونه، نداند منی نجس است و با آن نماز بخواند، واجب است نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته باشد، آن را قضا کند.

م ﴿ ۶۵۷ ﴾ اگر با آگاهی از اصل مسأله‌ی شرعی نداند که بدن یا لباس وی نجس است و پس از نماز بفهمد؛ چنان‌چه وقت گذشته، نماز او درست است و در صورتی که وقت دارد، باید دوباره آن را بخواند.

م ﴿ ۶۵۸ ﴾ اگر فراموش کند که بدن یا لباس وی نجس است و در میان نماز یا پس از آن و پیش از گذشتن وقت، آن را به یاد آورد، در صورتی که فراموشی او از روی اهمال و بی‌اعتنایی بوده است، باید نماز را دوباره بخواند و چنان‌چه وقت گذشته است، آن را قضا نماید و در صورتی که فراموشی وی به سبب اهمال و بی‌اعتنایی نباشد، اگر وقت نگذشته باشد، باید نماز را دوباره بخواند، ولی در صورت گذشت وقت، لازم نیست آن را قضا نماید.

م ﴿ ۶۵۹ ﴾ اگر شرم‌گاه خود را با لباس پاکی پوشانده است و در میان نماز دیگر لباس‌های وی نجس شود، باید لباس‌های نجس را بیرون آورد و نماز را ادامه دهد و در صورتی که آب کشیدن بدن یا لباس‌ها یا تغییر دادن یا بیرون آوردن آن لباس، صورت نماز را از بین می‌برد یا برهنه می‌ماند، باید نماز را دوباره با بدن و لباس پاک بخواند و در صورتی که وقت نماز تنگ است، با همان لباس نماز بخواند. همین حکم درباره‌ی کسی که میان نماز بداند بدن یا لباس وی از پیش نجس شده و از آن آگاه نبوده، جاری است.

م ﴿ ۶۶۰ ﴾ اگر در پاک بودن بدن یا لباس خود شک دارد و جست‌وجو نماید و چیزی در آن نبیند یا چون از پیش می‌دانسته که لباس وی نجس نیست جست‌وجو ننماید و ندانسته نماز بخواند و پس از نماز بداند که پاک نبوده، اگر برای نماز وقت دارد، باید نماز را دوباره بخواند و چنان‌چه وقت گذشته است، نماز را قضا کند.

شرط دوم: مباح باشد

م ﴿ ۶۶۱ ﴾ لباس نمازگزار که با آن شرم‌گاه خود را می‌پوشاند باید مباح باشد و کسی که می‌داند پوشیدن لباس غضبی حرام است یا از روی کوتاهی در فراگیری، مسأله را نمی‌داند، اگر به عمد با لباس غضبی نماز بخواند، باطل است، ولی غضبی بودن چیزهایی که به تنهایی شرم‌گاه را نمی‌پوشاند و نیز چیزهایی که در نظر عرف، پوشش نمازگزار به‌شمار نمی‌آید؛ مانند: دستمال بزرگ یا لنگی که در جیب است؛ هر چند بتوان شرم‌گاه را با آن پوشاند و هم‌چنین لباس غضبی که نمازگزار بر تن دارد و غیر از پوشش مباح وی بر شرم‌گاه است، نماز را باطل نمی‌کند.

منظور از لباس نمازگزار همان پوششی است که در مردان، شرم‌گاه، و در زنان، همه‌ی بدن به غیر از گردی صورت و دست‌ها تا میچ را پوشانده است.

م ﴿ ۶۶۲ ﴾ اگر چیزی غضبی به همراه نمازگزار باشد؛ خواه کوچک باشد یا بزرگ؛ مانند: تسییح و دستمال، نماز باطل نمی‌شود.

م ﴿ ۶۶۳ ﴾ اگر با عین درآمدی که خمس یا زکات آن را نداده است لباس بخرد، معامله باطل است و لباس خریداری شده از آن فروشنده می‌باشد و در صورتی که بدون رضایت وی با آن، نماز بخواند، حکم لباس غصبی را دارد و اگر در نماز متوجه غصبی بودن آن باشد، نماز گزاردن با آن باطل است، ولی چنانچه به آن توجه ندارد، نماز درست است و کسی که به سبب کوتاهی کردن در فراگیری، مسأله را نمی‌داند، باید نماز را دوباره بخواند.

شرط سوم: از اجزای مردار نباشد

م ﴿ ۶۶۴ ﴾ نماز گزاردن با لباسی که از اجزای حیوان مرده‌ای است که خون جهنده دارد، باطل است؛ خواه به تنهایی شرم‌گاه را بپوشاند یا نپوشاند و خواه از مردار حیوان حلال‌گوشت باشد یا از مردار حیوان حرام گوشت.

م ﴿ ۶۶۵ ﴾ اگر چیزی از مردار حلال گوشت که دارای روح نیست؛ مانند: مو و پشم، به همراه نماز گزار باشد یا با آن لباسی فراهم کرده باشند و کسی با آن نماز بخواند، نماز درست است.

م ﴿ ۶۶۶ ﴾ با لباس‌های چرمی که از بازار مسلمانان فراهم می‌شود می‌توان نماز خواند؛ هر چند نماز گزار شک داشته باشد که آن چرم از حیوانی است که ذبح شرعی شده است یا خیر، ولی در صورتی که یقین دارد که چرم آن تولیدی کشورهای غیر اسلامی است و فروشنده‌ی آن لایالی می‌باشد و به این امور توجه ندارد تا درباره‌ی آن لباس تحقیق نکند نمی‌تواند با آن نماز بخواند و چنانچه نداند که چرم آن فرآورده‌ی کشورهای اسلامی است یا دیگر کشورها، اشکال ندارد.

شرط چهارم: اجزای حیوان حرام گوشت نباشد

م ﴿ ۶۶۷ ﴾ لباس نماز گزار - که به تنهایی ناحیه‌ی شرم‌گاهی را می‌پوشاند - باید از اجزای حیوان حرام گوشتی نباشد که خون جهنده دارد. هم‌چنین باید بدن و لباس او

به ادرار، مدفوع، عرق، شیر و موهای حیوان حرام گوشت آلوده نباشد، ولی در صورتی که برای نمونه، تنها یک موی آن حیوان با لباس او باشد، اشکال ندارد و هم‌چنین اگر چیزی از آن را برای نمونه، در ظرف یا دستمالی بگذارد و با خود به همراه بردارد، اشکال ندارد.

شرط پنجم: لباس مرد از ابریشم خالص نباشد

م ﴿ ۶۶۸ ﴾ لباس نمازگزار مرد نباید از ابریشم ناب باشد و در غیر نماز نیز پوشیدن آن برای مرد حرام است، ولی استفاده از عرقچین، بند شلوار و کمربند ابریشم اشکال ندارد.

م ﴿ ۶۶۹ ﴾ پوشیدن لباس طلا باف برای مرد حرام نیست و نمازگزاردن با آن باطل نمی‌باشد؛ هر چند نمازگزاردن با آن مکروه است، ولی پوشیدن آن برای زنان در نماز و غیر آن اشکال ندارد.

م ﴿ ۶۷۰ ﴾ زینت کردن با طلا؛ خواه آشکار باشد یا پنهان؛ مانند: آویختن زنجیر طلا به سینه، به دست کردن انگشتر طلا، بستن ساعت مچی طلا و استفاده از عینک و دندان طلا؛ هر چند دندان پیشین و برای زینت باشد، برای مرد مکروه است و نماز خواندن با آن اشکال ندارد.

م ﴿ ۶۷۱ ﴾ پوشیدن لباسی که همه‌ی آستر یا بخشی از آن که اندازه‌ی آن به بیش از چهار انگشت بسته می‌رسد؛ چنان‌چه از ابریشم ناب باشد، برای مرد حرام است و نماز با آن باطل می‌باشد.

م ﴿ ۶۷۲ ﴾ اگر دستمال ابریشمی و مانند آن در جیب مرد باشد، اشکال ندارد و نماز را باطل نمی‌کند.

م ﴿ ۶۷۳ ﴾ مسلمان باید از پوشیدن لباس شهرت که برای ریاکاری یا جبران کمبود شخصیت پوشیده می‌شود و می‌خواهد با آن برای نمونه به زهد و رهاکردن دنیا

مشهور شود؛ خواه شهرت آن از جهت پارچه‌ی آن باشد یا رنگ یا دوخت آن، باید پرهیز کند، ولی نماز خواندن با آن باطل نیست.

م ﴿ ۶۷۴ ﴾ پوشیدن لباس ویژه‌ی زنان برای مرد و هم‌چنین پوشیدن لباس ویژه‌ی مردان برای زن حرام است؛ هرچند لباس شهرت نباشد و نیز زیور بستن هر یک از مرد و زن با زینت ویژه‌ی دیگری حرام است.

م ﴿ ۶۷۵ ﴾ کسی که باید خوابیده نماز بخواند لازم نیست ملحفه، لحاف یا پتویی که بر خود می‌کشد شرایط لباس نمازگزار را داشته باشد؛ مگر به گونه‌ای باشد که بگویند آن را پوشیده است؛ مانند آن که عریان باشد و آن را به خود بپیچد.

م ﴿ ۶۷۶ ﴾ پوشیدن لباسی که سبب هتک حرمت، بی‌آبرویی یا فساد مؤمن می‌شود حرام است.

م ﴿ ۶۷۷ ﴾ کسی که پوشش لازم در نماز را ندارد و احتمال می‌دهد تا آخر وقت، آن را بیابد، باید نماز را از آغاز وقت تأخیر بیندازد و با پوشش نماز بگذارد.

مواردی که پاک بودن بدن یا لباس نمازگزار شرط نیست

م ﴿ ۶۷۸ ﴾ در مورد زیر هر چند بدن یا لباس نمازگزار نجس باشد، نماز وی درست است:

الف - به واسطه‌ی زخم یا جراحت یا دُم‌لی که در بدن اوست و خون آن به صورت کامل بند نمی‌آید، لباس یا بدن وی به خون آن آلوده شده باشد.

ب - بدن یا لباس او به اندازه‌ی کم‌تر از سکه‌ی دوپست و پنجاه ریالی جدید یا بند سر انگشت سبّابه یا گودی کف دست، آلوده به خون باشد.

ج - ناچار باشد با بدن یا لباس نجس نماز بخواند.

د - لباس‌های کوچک او؛ مانند: جوراب و عرقچین، نجس باشد.

ه - لباس زنی که پرستار بچه است از او نجس شده باشد.

م ﴿ ۶۷۹ ﴾ اگر در بدن یا لباس نمازگزار، خون زخم یا جراحت یا دُمَل باشد؛ چنانچه خون آن به صورت کامل بند نمی‌آید و آب کشیدن بدن یا لباس یا عوض کردن لباس برای او سخت است تا هنگامی که زخم یا جراحت یا دُمَل بهبودی نیافته است، می‌تواند با آن نماز بخواند. هم‌چنین است اگر عفونتی که با خون بیرون آمده یا دوایی که روی زخم گذاشته‌اند و نجس شده در بدن یا لباس او باشد.

م ﴿ ۶۸۰ ﴾ اگر خون بریدگی و زخمی که به زودی درمان می‌شود و شستن آن آسان است به اندازه‌ی سکه‌ی دوپست و پنجاه ریالی جدید یا بیش‌تر در بدن یا لباس نمازگزار باشد، باید آن را آب بکشد و در غیر این صورت، نماز او باطل است.

م ﴿ ۶۸۱ ﴾ بخشی از بدن یا لباس که با جای زخم یا جراحت یا دمل که خون آن به صورت کامل بند نمی‌آید فاصله دارد، اگر به سبب آن نجس شود، باید آن را آب بکشد.

م ﴿ ۶۸۲ ﴾ اگر سر سوزنی خون حیض، نفاس، استحاضه یا خون سگ، خوک، کافر یا خون مردار یا حیوان حرام گوشت در بدن یا لباس نمازگزار باشد، نماز باطل است.

م ﴿ ۶۸۳ ﴾ خونی که کم‌تر از گودی کف دست است، هرگاه بدون شستن از لباس پاک شد، جای آن هم‌چنان نجس است، ولی برای نمازگزاردن اشکال ندارد.

م ﴿ ۶۸۴ ﴾ نماز خواندن با لباس‌های نجس کوچک که نمی‌توان شرم‌گاه را با آن پوشاند؛ مانند: عرق‌چین، جوراب و دست‌کش، در صورتی که از مردار و حیوان نجس؛ مانند: سگ یا حیوان حرام گوشت فراهم نشده باشد، درست است.

م ﴿ ۶۸۵ ﴾ اگر چیز نجسی مانند دستمال، کلید، چاقو و پول که نمی‌توان شرم‌گاه را با آن پوشاند به همراه نمازگزار باشد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۶۸۶ ﴾ اگر لباس مردی که پرستار بچه است با ادرار بچه نجس شود، نمی‌تواند با آن لباس نماز بخواند.

م ﴿ ۶۸۷ ﴾ هرگاه زنی که پرستار بچه است بتواند به وسیله‌ای مانند: لاستیک و پوشاک بچه، مانع رسیدن نجاست به بدن یا لباس خود شود، همان‌گونه که امروزه استفاده‌ی آن رایج است، باید با استفاده‌ی از آن چنین کند.

مستحبات لباس

م ﴿ ۶۸۸ ﴾ موارد زیر در لباس نمازگزار پسندیده است: گذاشتن عمامه با تحت‌الحنك، پوشیدن عبا؛ به‌ویژه برای کسی که امام جماعت است، پوشیدن لباس سفید و پاکیزه‌ترین لباس‌ها، به‌کار بردن بوی خوش و به دست داشتن انگشتر عقیق.

مکروهات لباس

م ﴿ ۶۸۹ ﴾ چند چیز در لباس نمازگزار مکروه است؛ از آن جمله: پوشیدن لباس سیاه، لباس کثیف، لباس‌های تنگ یا نازک؛ هرچند شرم‌گاه را نیز بپوشانند، لباس شراب‌خوار، لباس کسی که از نجاست پرهیز نمی‌کند، لباسی که نقش چهره دارد، باز بودن تکمه‌های لباس و به دست داشتن انگشتری که روی آن چهره‌ی انسان یا حیوانی نقش شده است.

ساختار نماز

اذان و اقامه

م ﴿ ۶۹۰ ﴾ مستحب است نمازگزار پیش از نمازهای واجب شبانه روز، اذان و اقامه بگوید و گفتن آن در نمازهای دیگر؛ خواه واجب باشد یا مستحب، در شرع نیامده است و برای کسی که به جماعت نماز نمی خواند بسیار سفارش شده که اقامه را رها نکند؛ به ویژه در نماز صبح و مغرب و در این مورد، به مرد سفارش بیش تری شده است.

م ﴿ ۶۹۱ ﴾ اذان، هجده جمله دارد: «اللَّهُ أَكْبَرُ» چهار بار؛ «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ»، «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ»، «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»، «اللَّهُ أَكْبَرُ» و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هر یک، دو بار.

م ﴿ ۶۹۲ ﴾ اقامه، هفده جمله دارد: دو بار «اللَّهُ اكْبَر» از آغاز اذان و یک مرتبه «لا اله الا الله» از آخر آن کم می شود و پس از گفتن «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» دو بار «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» بر آن افزوده می شود.

م ﴿ ۶۹۳ ﴾ ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و ائمه ای معصومین علیهم السلام از ارکان ایمان است و اسلام بدون آن، ظاهر و پوسته ای است که خالی از حقیقت است و مستحب است

که پس از «أشهد أنّ محمداً رسول الله» به ولایت و امامت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام و سایر معصومین علیهم السلام شهادت داده شود. اقرار به ولایت؛ هرچند در غیر اذان و اقامه باشد، امری مستحب است و نیاز به دلیل ویژه‌ای ندارد.

م ﴿ ۶۹۴ ﴾ گفتن اذان و اقامه به شیوه‌ای ناخوشایند و زشت یا به صورت لهوی و ناشایست باطل و حرام است.

مواردی که اذان گفته نمی‌شود

م ﴿ ۶۹۵ ﴾ در موارد زیر اذان گفته نمی‌شود:

یکم- برای هر نمازی که همراه با نماز پیش خوانده شود و برای نماز نخست اذان گفته باشد و بین آن دو نماز چیزی فاصله نیفتد؛ خواه فاصله نینداختن بین دو نماز، مستحب باشد یا نباشد.

دوم- برای نماز عصر روز جمعه، چنانچه نماز جمعه یا ظهر خوانده شود.

سوم- در نماز عصر روز عرفه (نهم ذی حجّه) در عرفات، هرگاه با نماز ظهر خوانده شود.

چهارم- در نماز عشاء شب عید قربان برای کسی که در مشعرالحرام باشد و آن را با نماز مغرب بخواند.

با هم خواندن دو نماز در سه مورد اخیر مستحب است.

پنجم- در نماز عصر و عشاء زن مستحاضه که باید این دو را بدون فاصله پس از نماز ظهر و مغرب بخواند.

ششم- در نماز عصر و عشاء کسی که نمی‌تواند از بیرون آمدن ادرار و مدفوع خودداری کند.

م ﴿ ۶۹۶ ﴾ اگر برای نماز جماعتی اذان و اقامه گفته باشند، برای همه‌ی افراد حاضر کافی است و بقیه نباید اذان و اقامه را بگویند. بر این اساس، کسی که با آن

جماعت نماز می‌خواند، نباید برای نماز خود اذان و اقامه بگوید؛ هر چند اذان و اقامه را نشنیده باشد یا هنگام گفتن آن در جماعت حاضر نباشد.

م ﴿ ۶۹۷ ﴾ در جایی که دسته‌ای مشغول نماز جماعت هستند یا نماز آنان تازه به پایان رسیده و هنوز صف‌ها، شکل خود را از دست نداده است، اگر بخواهد به صورت فرادا یا با جماعت دیگری - که در آن مکان برپا می‌شود - نماز بخواند با پنج شرط، نباید اذان و اقامه را بگوید. این پنج شرط عبارت است از:

یکم - برای آن نماز، اذان و اقامه گفته باشند.

دوم - نماز جماعت درست برگزار شده باشد.

سوم - نماز وی و نماز جماعت در یک‌جا باشد؛ به گونه‌ای که او به صف نماز پیوسته باشد. بر این پایه، اگر نماز جماعت در مسجد باشد و او بخواهد بر بام مسجد اقتدا کند، مستحب است اذان و اقامه را بگوید.

چهارم - نماز او و نماز جماعت هر دو ادا باشد.

پنجم - نماز او و نماز جماعت در وقت، مشترک باشد؛ برای نمونه، هر دو، نماز ظهر یا هر دو، نماز عصر بخوانند یا نمازی که به جماعت خوانده می‌شود، نماز ظهر باشد و او نماز عصر بخواند یا او نماز ظهر بخواند و نماز جماعت نماز عصر باشد. م ﴿ ۶۹۸ ﴾ اگر در یکی از شرط‌هایی که در مسأله‌ی پیش گفته شد شک نماید، نباید به آن اعتنا کند.

م ﴿ ۶۹۹ ﴾ کسی که در نزدیکی وی اذان و اقامه گفته شده؛ برای نمونه، همسایه‌ی وی اذان و اقامه گفته یا در کنار کسی است که اذان و اقامه می‌گوید یا وی از کنار او بگذرد، در صورتی که میان آن اذان و اقامه و نمازی که می‌خواند زیاد فاصله نشده باشد، می‌تواند برای نماز خود اذان و اقامه نگوید؛ خواه گوینده‌ی آن زن باشد یا مرد، و خواه اذان و اقامه را با او زمزمه کرده باشد یا نه، و خواه آن اذان و اقامه را

شنیده باشد یا نه؛ هرچند باید از اذان و اقامه گفتن آن شخص آگاهی داشته باشد و چنانچه مرد، اذان زن بیگانه را با قصد لذت حرام بشنود، اذان از او برداشته نمی‌شود.

م ﴿ ۷۰۰ ﴾ در جماعتی که مردان و زنان شرکت دارند باید مرد اذان و اقامه را بگوید، ولی در جماعت زنان، زن می‌تواند اذان و اقامه را بگوید.

واجبات نماز

م ﴿۷۰۱﴾ واجبات نماز یازده چیز است: نیت، قیام (ایستادن و آماده شدن برای ورود در نماز)، تکبیرة الاحرام (گفتن الله اکبر در آغاز نماز)، رکوع، سجود، قرائت، ذکر رکوع و سجود، تشهد، سلام، ترتیب و موالات (پی در پی بودن اجزای نماز).

م ﴿۷۰۲﴾ بعضی از واجبات نماز رکن است و اگر کم یا زیاد شود؛ خواه به عمد باشد یا به اشتباه، نماز باطل می شود و برخی دیگر رکن نیست و تنها اگر به عمد کم یا زیاد شود، نماز باطل می شود، ولی در صورتی که به اشتباه، کم یا زیاد گردد، باطل نمی شود.

م ﴿۷۰۳﴾ رکن های نماز عبارت است از: تکبیرة الاحرام، قیام و ایستاده بودن در هنگام گفتن تکبیرة الاحرام و قیام و ایستاده بودن پیوسته به رکوع، رکوع، و دو سجده از هر رکعت.

۱- نیت

م ﴿۷۰۴﴾ باید نماز را با نیت قرب الهی و نزدیک شدن به پروردگار و انجام فرمان حق تعالی و با خضوع و کرنش در پیشگاه خداوند بجا آورد و نیاز نیست نیت را به زبان بگوید یا از قلب خود بگذراند و همین که انگیزه ی وی، نماز خواندن برای خدا

باشد؛ در تحقق نیت کافی است؛ به گونه‌ای که اگر از او پرسیده شود چه کاری انجام می‌دهد، پاسخ دهد که برای خدا نماز می‌گزارد، ولی بهتر است نیت نماز را با توجه کامل و حضور تمام انجام دهد.

م ﴿۷۰۵﴾ اگر نیت کند که نماز چهار رکعتی می‌خواند ولی معین نکند که نماز ظهر است یا عصر؛ هرچند به صورت مبهم و مجمل، و حتی تصمیم معین نکردن هیچ یک از این دو را نداشته باشد، نماز او باطل است و نیز کسی که برای نمونه، قضای نماز ظهر بر او واجب است و در هنگام نماز ظهر بخواند آن را بخواند، باید در نیت معین کند نمازی که قضای آن بر وی واجب شده است را بجا می‌آورد.

م ﴿۷۰۶﴾ از آغاز تا پایان نماز باید بر نیت خود باقی باشد؛ پس در حال نماز، چنانچه به گونه‌ای غافل شود که اگر از او پرسند چه می‌کند، نتواند پاسخ دهد، نماز وی باطل است.

م ﴿۷۰۷﴾ اگر برای نمونه می‌خواهد نماز ظهر را بخواند و به آن توجه دارد، ولی هنگام پرداختن به نماز، به جای لفظ ظهر، به اشتباه، لفظ عصر را بر زبان آورد یا در دل خود عصر را به خاطر آورد، ولی انگیزه‌ی او از آن کار نماز ظهر باشد، نماز او درست است.

م ﴿۷۰۸﴾ در میان نماز، برگرداندن نیت از نافله به فریضه و نیز عکس آن بدون مواردی که در شرع آمده است روا نیست.

م ﴿۷۰۹﴾ تنها برای خشوع در پیشگاه خداوند و انجام فرمان الهی باید نماز خواند؛ پس اگر ریا کند و برای نشان دادن عبادت خود به مردم یا هم برای خدا و هم مردم نماز بخواند، افزون بر آن که نماز وی باطل است، به گناه کبیره دچار شده است.

م ﴿۷۱۰﴾ اگر حتی تنها بخشی از نماز را برای غیر خدا بخواند، نماز باطل است؛ خواه بخش ریایی آن واجب باشد؛ مانند: حمد و سوره و خواه مستحب؛ مانند:

قنوت؛ و خواه از کارهای نماز باشد یا مانند دعا و ذکر باشد؛ مگر این که از چیزهایی باشد که هر چند شرط درست بودن نماز است، ولی نیاز به قصد قربت در انجام آن نمی‌باشد؛ مانند: پوشیدن شرم‌گاہ.

م ﴿ ۷۱۱ ﴾ اگر نماز را برای خدا بجا آورد ولی بخشی را برای رساندن مطلبی به دیگری با صدای بلند بخواند، صحیح است.

۲- تکبیرة الاحرام

م ﴿ ۷۱۲ ﴾ گفتن «الله اکبر» در آغاز هر نماز، واجب و رکن است و نگفتن آن؛ خواه از روی عمد باشد یا سهو، نماز را باطل می‌کند.

م ﴿ ۷۱۳ ﴾ نمازگزار نباید تکبیرة الاحرام نماز را با چیزی که پیش از آن می‌خواند؛ برای نمونه، با اقامه یا دعایی که پیش از تکبیر می‌خواند، پیوسته بیاورد.

م ﴿ ۷۱۴ ﴾ هنگام گفتن تکبیرة الاحرام باید بدن آرام باشد و اگر برای نمونه، در هنگامی که قدم بر می‌دارد «الله اکبر» بگوید، نماز باطل است و اگر به عمد یا سهو، در هنگامی که بدن او حرکت غیرعادی دارد، تکبیرة الاحرام بگوید، باید نماز را از سر بگیرد.

م ﴿ ۷۱۵ ﴾ باید تکبیر، حمد، سوره، ذکر و دعا را به گونه‌ای بخواند که دست‌کم خود، آن را بشنود و اگر به خاطر سنگینی یا کوری گوش یا سر و صدای فراوان آن را نشنود، اشکال ندارد.

م ﴿ ۷۱۶ ﴾ هرگاه شک کند که تکبیرة الاحرام را گفته است یا نه، اگر چیزی از قرائت را خوانده، به شک خود اعتنا نکند و اگر چیزی نخوانده است باید تکبیر را بگوید.

م ﴿ ۷۱۷ ﴾ اگر پس از گفتن تکبیرة الاحرام شک کند که آن را درست گفته است یا نه، باید به شک خود اعتنا نکند؛ خواه چیزی از نماز را آورده باشد یا نه.

۳- قیام (ایستادن)

م ﴿ ۷۱۸ ﴾ ایستادن هنگام تکبیرة الاحرام، واجب و رکن است و نیز ایستادن پیش از رکوع - که به آن قیام متصل به رکوع می‌گویند - نیز رکن است.

م ﴿ ۷۱۹ ﴾ نمازگزار پیش از گفتن تکبیرة الاحرام و پس از آن باید توجه داشته باشد که در هنگام ایستاده بودن تکبیر بگوید.

م ﴿ ۷۲۰ ﴾ ایستاده بودن در هنگام خواندن حمد و سوره و پس از رکوع واجب است، ولی رکن نیست و اگر این دو از روی فراموشی مراعات نگردد، نماز وی درست است.

م ﴿ ۷۲۱ ﴾ اگر رکوع را فراموش کند و پس از حمد و سوره بنشیند و یادش بیاید که رکوع نکرده است، باید بایستد و به رکوع رود و اگر بدون این که بایستد با حالت خمیده به رکوع رود، کافی نیست، بلکه باید بایستد و دوباره رکوع کند و اگر این کار را انجام ندهد، نماز باطل است؛ زیرا قیام متصل به رکوع را نیاورده است.

م ﴿ ۷۲۲ ﴾ هنگامی که برای گفتن تکبیرة الاحرام یا قرائت ایستاده است، نباید بدن را به عمد حرکت دهد و به‌سویی خم شود یا به جایی تکیه دهد، ولی اگر از روی ناچاری باشد یا در هنگام خم شدن برای رکوع، پاها را تکان دهد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۷۲۳ ﴾ هنگامی که در نماز می‌خواهد به سببی کمی جلو یا عقب رود یا کمی بدن را به سوی راست یا چپ حرکت دهد، باید چیزی از ذکرهای واجب را نگوید، مگر «بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» را که باید در هنگام برخاستن بگوید، و در هنگام گفتن ذکرهای واجب و مستحب باید بدن آرام باشد.

ایستادن بیمار یا ناتوان

م ﴿ ۷۲۴ ﴾ اگر در بین نماز نتواند به هیچ وجه آن را دیگر به صورت ایستاده ادامه دهد، لازم است به‌گونه‌ای که می‌تواند بنشیند؛ مگر این که بداند پس از مدتی و

پیش از گذشتن وقت توانایی می‌یابد که نماز را به صورت ایستاده بخواند که در این صورت، باید نماز را رها کند و در وقت توانایی خود، آن را بخواند و اگر از هرگونه نشستن ناتوان باشد، باید بخوابد، ولی تا بدن وی آرام نگرفته است نباید چیزی از آن را بخواند؛ مگر این که تنها با قصد قربت باشد، نه با قصد ذکری که در نماز آمده است.

م ﴿ ۷۲۵ ﴾ اگر تنها بخشی از نماز را می‌تواند ایستاده بخواند، واجب است همان بخش را بایستد. برای نمونه، اگر پس از خواندن حمد و سوره بتواند قدری بایستد و رکوع را ایستاده بجا آورد، باید بایستد و به رکوع رود.

۴- قرائت

م ﴿ ۷۲۶ ﴾ در رکعت نخست و دوم نمازهای واجب شبانه روز باید پس از تکبیرة الاحرام، سوره‌ی حمد و سپس یک سوره‌ی تمام بخواند و چنانچه سوره‌ی «ضحی» را بخواند، لازم است سوره‌ی «الم نشرح» را هم به دنبال آن بیاورد و اگر سوره‌ی «فیل» را بخواند، سوره‌ی «قریش» را هم در پی آن بگوید.

م ﴿ ۷۲۷ ﴾ اگر وقت نماز تنگ است یا ناچار باشد، می‌تواند سوره را نخواند؛ برای نمونه، از آن ترس داشته باشد که با خواندن سوره، دزد، درنده یا چیز دیگری به او صدمه زند و یا کار ضروری دیگری داشته باشد و در صورت تنگی وقت و نیز در بعضی از مواردی که می‌ترسد، نباید سوره را بخواند.

م ﴿ ۷۲۸ ﴾ اگر در نماز، به صورت عمدی یکی از چهار سوره‌ای را بخواند که آیه‌ی سجده دارد، نماز باطل است، ولی در نماز مستحبی، خواندن آن جایز است و واجب است که پس از خواندن آیه‌ی سجده، به سجده رود و چنانچه سجده را بجا نیاورد، می‌تواند نماز را ادامه دهد؛ هر چند در ترک نمودن سجده، گناه کرده است.

م ﴿ ۷۲۹ ﴾ اگر در نماز، به آیه‌ی سجده‌گوش فرا دهد یا آن را بشنود، باید به اشاره سجده کند، و نیز اگر امام جماعت آن را بخواند، امام و نیز مأوم؛ هر چند آیه‌ی سجده را نشنیده باشند، سجده را به صورت اشاره انجام دهند و نماز را تمام نمایند.

سوره‌ی نمازهای مستحبی

م ﴿ ۷۳۰ ﴾ در نماز مستحبی، خواندن سوره لازم نیست؛ هر چند آن نماز به واسطه‌ی نذر و مانند آن واجب شده باشد، ولی در بعضی از نمازهای مستحبی؛ مانند نماز وحشت که سوره‌ی ویژه‌ای دارد، اگر بخواند برابر حکم آن نماز رفتار نماید، باید همان سوره را بخواند.

بازگشت از سوره‌ای به سوره‌ی دیگر

م ﴿ ۷۳۱ ﴾ بازگشت نمودن از سوره‌ی «قل هو الله احد» یا سوره‌ی «قل یا ایها الکافرون» به سوره‌ای دیگر، در هیچ نمازی جایز نیست؛ مگر در نماز جمعه که اگر از روی فراموشی به جای سوره‌ی جمعه و منافقون، یکی از این دو سوره را بخواند، می‌تواند پیش از آن که به نیمه‌ی آن برسد، آن را رها کند و سوره‌ی جمعه و منافقون را بخواند.

بلند و آهسته خواندن نماز

م ﴿ ۷۳۲ ﴾ بر مرد واجب است حمد و سوره‌ی نماز صبح، مغرب و عشا را بلند بخواند و بر مرد و زن واجب است حمد و سوره‌ی نماز ظهر و عصر را آهسته بخواند؛ مگر در نماز ظهر جمعه که مستحب است مرد دو رکعت نخست آن را بلند بخواند و بلند خواندن آن برای زن نیز رواست.

م ﴿ ۷۳۳ ﴾ مرد باید در نماز صبح، مغرب و عشا، همه‌ی واژه‌های حمد و سوره؛ حتی حرف آخر آن را بلند بخواند و نیز در نمازهایی که باید آن را آهسته بخواند، حتی یک واژه‌ی آن را نیز بلند نخواند.

م ﴿ ۷۳۴ ﴾ زن می تواند حمد و سوره ی نماز صبح، مغرب و عشا را آهسته یا بلند بخواند؛ هر چند نامحرم صدای وی را بشنود و اگر آن را به عمد بلند بخواند، باطل نیست.

م ﴿ ۷۳۵ ﴾ هرگاه در هنگام خواندن حمد و سوره بیابد که بخشی از آن را به خلاف حکم گفته شده به صورت سهوی بلند یا آهسته خوانده است، لازم نیست بازگردد و آنچه را خوانده است دوباره بخواند.

م ﴿ ۷۳۶ ﴾ اگر در موردی که باید نماز را بلند بخواند به صورت عمدی آن را آهسته بخواند یا در جایی که باید آهسته بخواند به عمد آن را بلند بخواند، باطل است، ولی چنانچه به سبب فراموشی یا ندانستن مسأله، چنین کند؛ هر چند در صورتی که در یادگرفتن مسأله کوتاهی کرده باشد گناه کرده است، نماز وی درست است.

م ﴿ ۷۳۷ ﴾ لازم است نماز را فراگیرد تا آن را به صورت اشتباه نخواند و کسی که به هیچ رو نمی تواند صورت درست آن را یاد بگیرد، باید به هرگونه ای که می تواند آن را بخواند و اگر برای وی مشکل نباشد، نماز خود را با جماعت بجا آورد.

م ﴿ ۷۳۸ ﴾ کسی که حمد، سوره و چیزهای دیگر نماز را به نیکی نمی داند و نمی تواند آن را با جماعت بخواند، اگر می تواند، باید آن را یاد بگیرد و چنانچه نمی تواند، باید نماز را به گونه ای که می تواند بخواند و نماز وی به همان گونه درست است.

م ﴿ ۷۳۹ ﴾ برای یاد دادن واجبات و مستحبات نماز می توان مزد گرفت.

م ﴿ ۷۴۰ ﴾ اگر یکی از واژه های حمد یا سوره یا ذکرهای دیگر نماز را نداند یا در درستی آن شک داشته باشد یا به جای یک حرف، حرف دیگری بگوید؛ برای نمونه، به جای «ض»، «ظ» یا «ز» بگوید؛ به گونه ای که آن واژه با هیچ یک از

قرائت‌های هفت‌گانه سازگار نباشد و از نظر زبان عربی اشتباه باشد، یا جایی که باید بدون اعراب و حرکت خوانده شود، اعراب یا حرکتی بدهد یا تشدید را نگوید؛ در همه‌ی این موارد در صورتی که معنای درست آن تغییر یابد، نماز باطل است، ولی اگر معنای درست آن را تغییر ندهد یا معنای درست آن را قصد نماید، اشکال ندارد.

م ﴿ ۷۴۱ ﴾ لازم نیست آن‌چه که در علم تجوید برای نیکو خواندن قرآن کریم آمده است در قرائت نماز رعایت شود، بلکه باید به‌گونه‌ای بخواند که به عربی باشد و معنا را تغییر ندهد و نباید رعایت احکام تجوید سبب گرفتاری به وسواس و بازی با الفاظ شود.

م ﴿ ۷۴۲ ﴾ مستحب است در نماز، وقف به حرکت، و وصل به سکون ننماید؛ هر چند رعایت نکردن آن برای نماز اشکال ندارد.

م ﴿ ۷۴۳ ﴾ مستحب است ادغام رعایت شود و هرگاه تنوین یا نون ساکن به واژه‌ای برسد که با یکی از حروف «یرملون»؛ (ی، ر، م، ل، و، ن) آغاز می‌شود، نون ساکن آن به حرف پس از آن تبدیل شود و با تشدید خوانده شود.

تسبیحات چهارگانه

م ﴿ ۷۴۴ ﴾ در رکعت سوم و چهارم نماز، باید یک حمد یا یک بار تسبیح چهارگانه: «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر» را گفت و می‌توان در یک رکعت، حمد و در رکعت دیگر، تسبیحات را گفت و نیز می‌توان در یک رکعت، سه بار و در رکعت دیگر، یک بار تسبیحات را آورد. البته، در صورت سه مرتبه گفتن، باید یک مرتبه‌ی آن به نیت وجوب و دو مرتبه‌ی دیگر به نیت استحباب آورده شود و دو مرتبه آوردن آن به نیت تسبیحات اربعه جایز نیست و اگر در هر دو رکعت، تسبیحات را بخواند، پسندیده‌تر است.

م ﴿ ۷۴۵ ﴾ در تنگی وقت باید تسبیحات را یکبار بگوید و اگر برای گفتن آن به اندازه‌ی یکبار هم وقت ندارد یا نمی‌تواند یا ترس و خطری برای وی هست، گفتن یکبار «سبحان‌الله»، کافی است.

م ﴿ ۷۴۶ ﴾ اگر بخواند در رکعت سوم و چهارم حمد بخواند، باید آیه‌ی «بسم‌الله» آن را نیز آهسته بگوید؛ به‌ویژه برای مأموم و نیز کسی که نماز خود را به صورت فرادا می‌خواند.

م ﴿ ۷۴۷ ﴾ اگر در رکعت سوم یا چهارم نماز، قصد خواندن حمد داشته باشد و تسبیحات بر زبان وی جاری گردد یا بخواند تسبیحات را بخواند ولی بدون هیچ قصدی حمد را بخواند، باید آن را رها کند و دوباره حمد یا تسبیحات بخواند، ولی اگر بدون نوعی از قصد نباشد، مانند آن که عادت وی خواندن چیزی است که به زبان وی می‌آید، می‌تواند همان را به پایان برساند و نماز درست است.

۵ - رکوع

م ﴿ ۷۴۸ ﴾ نمازگزار باید پس از قرائت، در هر رکعت رکوع نماید؛ یعنی با قصد خضوع به اندازه‌ای خم شود که بتواند سر انگشت‌های دست یا کف دست را روی زانو بگذارد.

م ﴿ ۷۴۹ ﴾ رکوع رکن است و اگر انجام نشود یا در یک رکعت، دو بار یا بیش‌تر بجا آورده شود، نماز باطل است؛ خواه به عمد باشد یا به سبب فراموشی.

م ﴿ ۷۵۰ ﴾ خم شدن باید با قصد رکوع و خضوع باشد؛ هرچند این حالت پس از خم شدن پدید آید، پس اگر با قصد دیگری؛ مانند: کنار کشیدن مانعی خم شود و پس از خم شدن، قصد رکوع نماید، رکوع به شمار می‌آید.

م ﴿ ۷۵۱ ﴾ اگر به حالت نشسته به رکوع می‌رود، باید به اندازه‌ای خم شود که به آن رکوع بگویند و در حالت ایستاده، در صورتی که کمر خود را برای رکوع خم

می‌نماید تا چهره‌ی وی روبه‌روی زانو برسد، بهتر است برای رکوع در حالت نشسته نیز به اندازه‌ای خم شود که چهره‌ی وی نزدیک و روبه‌روی جای سجده برسد.

ذکر رکوع

م ﴿ ۷۵۲ ﴾ واجب است در رکوع ذکر بگوید و هر ذکر بگوید بسنده است، ولی واجب است از سه بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا یک بار «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَيَحْمَدُهُ» کم‌تر نباشد و پی‌درپی و به عربی درست گفته شود و مستحب است آن را سه، پنج یا هفت بار تکرار نماید؛ خواه تهلیل (لا إله إلا الله)، تحمید (الحمد لله) یا تسبیح (سبحان الله) باشد، و در تنگی وقت و از روی ناچاری، گفتن یک «سبحان الله» هم کافی است و بهتر است در رکوع «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَيَحْمَدُهُ» و در سجده «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَيَحْمَدُهُ» بگوید.

م ﴿ ۷۵۳ ﴾ ذکر رکوع رکن نماز نیست؛ هر چند واجب است و باید پی‌درپی و به عربی درست گفته شود.

م ﴿ ۷۵۴ ﴾ در هنگام رکوع و ذکر آن باید بدن به اندازه‌ای آرام باشد که بگویند بدن آرام گرفته است و این‌گونه از آرامش رکن رکوع است و بیش از آن، مانند ذکر رکوع، رکن نیست؛ اگر چه واجب است به اختیار، بدن خود را چنان حرکت ندهد که از آرام بودن بیرون رود؛ هر چند در آن حال، ذکر واجب را نیز نگوید.

م ﴿ ۷۵۵ ﴾ اگر پیش از پایان ذکر واجب به عمد سر از رکوع بردارد و از رکوع بیرون رود، نماز باطل است و چنان‌چه به سهو یا به سبب ندانستن مسأله سر بردارد و پیش از آن که از رکوع بیرون رود بداند که ذکر رکوع را به پایان نرسانده است، باید دوباره ذکر را با آرامش بدن بگوید و اگر پس از آن که از رکوع بیرون رود به آن توجه کند، نماز او درست است.

م ﴿ ۷۵۶ ﴾ پس از پایان ذکر رکوع باید راست ایستاد و بدن که آرام گرفت به سجده رفت و اگر این حکم به عمد مراعات نشود، نماز باطل است، ولی چنانچه از روی سهو باشد، اشکال ندارد.

فراموش کردن رکوع

م ﴿ ۷۵۷ ﴾ اگر رکوع یا قیام پس از آن را فراموش کند و پیش از سجده‌ی نخست یا در میان دو سجده یا پیش از آن که پیشانی برای سجده دوم به زمین رسد متوجه شود، در صورتی که با قصد رکوع خم شده و در رکوع، کمی درنگ نموده باشد، چون قیام پس از رکوع را انجام نداده است، باید برگردد و آن قیام را بجا آورد و سپس به سجده رود و در غیر موارد ذکر شده باید بایستد و سپس از رکوع به سجده رود و در این صورت، اگر با حالت خمیدگی به رکوع برگردد، چون قیام متصل به رکوع را انجام نداده، نماز باطل است.

م ﴿ ۷۵۸ ﴾ اگر پس از آن که برای سجده‌ی دوم، پیشانی را به زمین گذاشت بداند که رکوع را انجام نداده، نماز باطل است، ولی در صورتی که پیش از سجده‌ی دوم، آن را بداند، باید بایستد و رکوع را بجا آورد و پس از پایان نماز برای زیاد نمودن سجده، دو سجده‌ی سهو بجا آورد.

۶ - سجده

م ﴿ ۷۵۹ ﴾ نمازگزار باید در هر رکعت از نمازهای واجب و مستحب، پس از رکوع، دو سجده بیاورد و سجده آن است که به شیوه‌ی ویژه‌ای با قصد خضوع، پیشانی و همه‌ی کف دو دست و سر دو زانو و سر انگشت بزرگ پا را روی زمین بگذارد و گذاردن پشت دست به تنهایی کافی نیست و انگشتان دست نیز باید روی زمین قرار گیرد.

م ﴿ ۷۶۰ ﴾ اندازه‌ی پیشانی که بر زمین قرار می‌گیرد نباید کم‌تر از پهنای ناخن معمولی باشد؛ هرچند هرگونه پیشانی ساییدن بر زمین بدون تعیین اندازه بسنده است و به طور قهری کم‌تر از آن اندازه نمی‌باشد.

م ﴿ ۷۶۱ ﴾ هر دو سجده از یک رکعت، با هم، یک رکن به‌شمار می‌آید و اگر در یک رکعت از نماز واجب، به عمد یا از روی فراموشی، هر دو را انجام ندهد یا از روی فراموشی، دو سجده را به یک رکعت افزوده نماید، نماز باطل است.

م ﴿ ۷۶۲ ﴾ اگر یک سجده را به عمد کم یا زیاد کند، نماز باطل می‌شود و اگر به سهو باشد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۷۶۳ ﴾ هرگاه یکی از عضوهای سجده را به عمد روی زمین نگذارد و نیز اگر به اشتباه پیشانی را بر زمین نگذارد، سجده باطل است، ولی اگر پیشانی را بر زمین بگذارد و برخی دیگر از عضوهای سجده را به سهو بر زمین نگذارد، درست است.

ذکر سجده

م ﴿ ۷۶۴ ﴾ هر ذکری که در سجده گفته شود بسنده است، ولی نباید اندازه‌ی آن از سه بار «سبحان الله» یا یک بار «سبحان ربی الاعلیٰ و بحمده» کم‌تر باشد و لازم است واژه‌های آن را به دنبال هم و به عربی درست بگوید و مستحب است «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ وَبِحَمْدِهِ» را سه بار یا بیش‌تر بگوید.

م ﴿ ۷۶۵ ﴾ در هنگام سجده، بدن نمازگزار باید آرام باشد و اگر به اندازه‌ی ذکر واجب نمی‌تواند آرامش بدن را حفظ نماید، آن‌گونه که می‌تواند ذکر را بگوید و اگر به هیچ‌رو بدن وی آرام نمی‌گیرد، باید سجده را با اشاره انجام دهد.

منظور از آرامش بدن، درنگ کردن میان پیشانی گذاشتن بر زمین و برداشتن آن است، ولی حرکت نمودن در حالی که ذکری را به قصد ذکر مطلق می‌گوید - که در همه جای نماز جایز است - مانعی ندارد.

م ﴿ ۷۶۶ ﴾ اگر پیش از آن که پیشانی وی به زمین برسد یا بدن آرام گیرد، به عمد ذکر سجده را شروع کند و پس از رسیدن پیشانی به زمین و آرام گرفتن بدن، دوباره ذکر بگوید، نماز درست است و لازم نیست نماز را دوباره بخواند و چنانچه به همان ذکر نخست بسنده کند یا بخشی از آن را هنگام بلند شدن از سجده بگوید، باطل است، ولی اگر به اشتباه باشد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۷۶۷ ﴾ اگر پیش از برداشتن پیشانی از سجده متوجه شود که ذکر را در حال آرامش نگفته است، باید ذکر را دوباره بگوید و اگر آن را به عمد بجا نیاورد، نماز باطل است.

م ﴿ ۷۶۸ ﴾ اگر پیش از آن که پیشانی به زمین برسد و بدن آرام گیرد، به سهو یا به جهت ندانستن مسأله، ذکر سجده را بگوید و پیش از آن که سر از سجده بردارد، بداند اشتباه کرده است، باید دوباره ذکر را به هنگام آرام بودن بگوید.

م ﴿ ۷۶۹ ﴾ اگر هنگامی که ذکر سجده را می‌گوید، یکی از هفت عضو را به عمد از زمین بردارد؛ باید پس از آرام گرفتن همه‌ی اعضا، دوباره ذکر واجب را بگوید و نماز را به پایان برساند و لازم نیست دوباره نماز بخواند.

م ﴿ ۷۷۰ ﴾ اگر از روی سهو، پیشانی را پیش از شروع یا پایان ذکر سجده، از زمین بردارد، نمی‌تواند دوباره آن را بر زمین گذارد و باید آن را یک سجده به‌شمار آورد، ولی اگر جای دیگری غیر از پیشانی را به سهو از زمین بردارد، باید دوباره آن را بر زمین گذارد و ذکر را بگوید و واجب است پس از نماز، یک سجده‌ی سهو بجا آورد.

م ﴿ ۷۷۱ ﴾ نمازگزار باید پس از پایان ذکر سجده‌ی نخست بنشیند تا بدن آرام گیرد و دوباره به سجده رود.

جای سجده

م ﴿ ۷۷۲ ﴾ جای پیشانی سجده‌گزار در نظر مردم نباید از جای پای او بلندتر یا پست‌تر از چهار انگشت بسته باشد و میان زمین شیب‌دار و غیر آن تفاوتی در این مسأله نیست.

م ﴿ ۷۷۳ ﴾ اگر پیشانی را به اشتباه بر چیزی بگذارد که از جای انگشت‌های پا و سر زانوهای او بلندتر از چهار انگشت بسته است باید پیشانی را اندک اندک و به آرامی بر چیزی که بلند نیست یا بلندی آن به اندازه‌ی چهار انگشت بسته یا کم‌تر است بکشد و نیاز نیست نماز را دوباره بخواند.

م ﴿ ۷۷۴ ﴾ میان پیشانی و آنچه بر آن سجده می‌کند باید چیز دیگری نباشد؛ پس اگر همه‌ی سطح مُهر به اندازه‌ای جرم گرفته باشد که پیشانی به خود مهر نرسد، سجده باطل است، ولی چنانچه برای نمونه، تنها رنگ مهر تغییر کرده باشد یا جرم به اندازه‌ای نباشد که مانع به شمار آید، اشکال ندارد.

م ﴿ ۷۷۵ ﴾ باید در سجده، همه‌ی کف هر دو دست را بر زمین گذاشت و اگر نتوان همه‌ی دست را بر زمین گذارد، باید هر اندازه‌ای از دست را که ممکن است؛ هر چند انگشتان دست باشد، بر زمین قرار داد و هرگاه نتوان کف دست‌ها را بر زمین گذاشت، باید پشت دست‌ها را به زمین قرار داد و چنانچه گذاشتن پشت دست نیز ممکن نباشد، باید میچ دست را قرار داد و در صورتی که آن هم ممکن نباشد، باید تا آرنج؛ هر جای از آن را که ممکن است بر زمین گذارد و اگر آن هم ممکن نباشد، گذاشتن بازو کافی است.

م ﴿ ۷۷۶ ﴾ در سجده باید سر انگشت بزرگ پاها بر زمین گذاشته شود و اگر روی - طرف ناخن - انگشت بزرگ پا و طرف ناخن یا پشت آن را هم بر زمین بگذارد کافی است، و اگر به جای آن، تنها انگشت‌های دیگر پا را؛ بدون آن که انگشت بزرگ بر زمین قرار داشته باشد، بر زمین بگذارد یا به خاطر بلند بودن ناخن، سر شست به زمین نرسد، کافی نیست و کسی که به واسطه‌ی ندانستن مسأله، نمازهای خود را بدین‌گونه خوانده است، باید دوباره آن را بخواند.

م ﴿ ۷۷۷ ﴾ پس از آن که پیشانی به زمین رسید و بدن آرام گرفت؛ اگر پیشانی به جای سجده برخورد نماید و بی‌اختیار بر گردد، یک سجده به‌شمار می‌آید؛

هر چند ذکر سجده را نگفته باشد و اگر می‌تواند خود را نگه دارد و به سجده باز نگردد، باید نگذارد پیشانی وی دوباره به جای سجده برسد، ولی اگر با اختیار و از روی عمد سر از سجده برداشته شود و نیز بازگردد، نماز باطل است.

م ﴿ ۷۷۸ ﴾ در رکعت نخست و رکعت سومی که تشهد ندارد؛ مانند: نماز ظهر، عصر و عشا، باید پس از سجده‌ی دوّم، کمی بی‌حرکت بنشیند و بعد برخیزد؛ هر چند انجام ندادن آن، سبب باطل شدن نماز نمی‌شود. در فقه، به این عمل «جلسه‌ی استراحت» گفته می‌شود.

م ﴿ ۷۷۹ ﴾ اگر می‌تواند بنشیند ولی نمی‌تواند پیشانی را به زمین برساند، باید به اندازه‌ای که می‌تواند خم شود و مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن درست است در جای بلندتری بگذارد که پیشانی بر آن قرار گیرد؛ به گونه‌ای که بگویند سجده کرده و چنانچه ممکن است باید بقیه‌ی جاهای سجده را به صورت عادی بر زمین بگذارد و اگر چیز بلندی نباشد که مهر یا چیز دیگری را بر آن بگذارد و کسی هم نباشد که مهر را بلند کند و بگیرد تا بر آن سجده کند، باید خود، مهر یا چیز دیگری را که سجده بر آن درست است با دست بلند کند و بر آن سجده نماید.

م ﴿ ۷۸۰ ﴾ کسی که به هیچ‌رو نمی‌تواند سجده نماید یا خم شود، سر را به قصد سجده خم کند و برای برخاستن از سجده، سر را بلند نماید و اگر نمی‌تواند آن را انجام دهد، با قصد سجده، چشم را ببندد و با قصد برخاستن، چشم را باز کند و نیاز نیست در این صورت، بقیه‌ی اعضا بر روی زمین باشد؛ هر چند باید شیوه‌ای انتخاب شده بدون سختی انجام گیرد تا عسر و حرجی برای نمازگزار پیش نیاید.

محل سجده

م ﴿ ۷۸۱ ﴾ باید بر زمین و چیزهایی که از زمین می‌روید و خوراکی و پوشاکی نیست؛ مانند: چوب و برگ درخت، سجده کرد.

سجده بر چیزهای خوراکی و پوشاکی؛ مانند: گندم، جو و پنبه، جایز نیست. آنچه که از اجزای زمین شمرده نمی‌شود؛ مانند: طلا، نقره، قیر و نفت، سجده بر آن درست نیست، ولی سجده بر قیر و نفت در هنگام ناچاری برتر از سجده بر چیزهای دیگری است که سجده بر آن درست نیست.

م ﴿ ۷۸۲ ﴾ منظور از خوراکی چیزی است که در حالت عادی خام یا پخته‌ی آن خورده می‌شود؛ پس سجده بر گندم، جو و نخاله‌ی آن دو که همراه با خوراکی دیگری خورده می‌شود درست نیست، ولی سجده بر پوست برنج، خربزه، هندوانه و انار مانعی ندارد.

سجده بر تنباکو و مانند آن - که خوراکی نیست - جایز است، به خلاف قهوه، چای و مانند آن.

م ﴿ ۷۸۳ ﴾ منظور از پوشاک؛ چیزی است که به صورت عادی پوشیده می‌شود؛ هر چند پس از ریسیدن و بافتن باشد؛ مانند: پنبه، کتان و کنف، ولی سجده بر برگ درختان، چوب و آنچه از چوب ساخته می‌شود، حصیر، بادبزن و مانند آن جایز است.

م ﴿ ۷۸۴ ﴾ سجده کردن بر چیزهای معدنی؛ مانند: طلا، نقره، عقیق و فیروزه باطل است، ولی سجده کردن بر سنگ‌های معدنی؛ مانند: سنگ مرمر و سنگ‌های سیاه اشکال ندارد.

م ﴿ ۷۸۵ ﴾ سجده بر برگ درخت انگور، پیش از خشک شدن آن؛ یعنی هنگامی که لطیف است و خوردن آن رایج می‌باشد و بعضی آن را در غذا به کار می‌برند، باطل است و در حالتی که خشک شده است اشکال ندارد.

م ﴿ ۷۸۶ ﴾ سجده بر رویدنی‌هایی که پوشاک و خوراک انسان نیست ولی خوراک حیوان است؛ مانند: علف و کاه درست است.

م ﴿ ۷۸۷ ﴾ سجده بر گیاهی که خوردن آن در بعضی از شهرها رایج است؛ در آن شهر جایز نیست، ولی در شهرهای دیگری که خورده نمی‌شود، اشکال ندارد و در جایی که آن را خوردنی به‌شمار آورند؛ هرچند هم خورده نشود، درست نیست.

م ﴿ ۷۸۸ ﴾ سجده بر میوه‌ی نارس درست نیست؛ هرچند زمان خوردن آن نیز فرا نرسیده باشد.

م ﴿ ۷۸۹ ﴾ سجده بر سنگ آهک و سنگ گچ، بلکه بر گچ، آهک پخته، آجر، کوزه‌ی گلی و مانند آن در هنگام اختیار نیز درست است.

م ﴿ ۷۹۰ ﴾ سجده بر کاغذی که از پنبه، کاه، چوب و مانند آن ساخته شده است اشکال ندارد؛ مگر آن که یقین شود از چیزی تولید شده است که سجده بر آن جایز نیست؛ مانند: حریر و ابریشم، ولی از آن‌جا که امروزه کاغذ را بیش‌تر از چوب می‌سازند، سجده بر آن جایز است.

م ﴿ ۷۹۱ ﴾ بهترین چیز برای سجده بر آن، خاک و تربت حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌باشد و پس از آن به ترتیب، خاک، سنگ و گیاه است.

سجده در مورد اضطرار

م ﴿ ۷۹۲ ﴾ اگر در همه‌ی وقت نماز به چیزی که سجده بر آن درست است دسترسی ندارد یا به‌واسطه‌ی سرما یا گرمای زیاد یا تقیه و مانند آن نمی‌تواند بر چیزی که سجده بر آن درست است سجده کند، باید به لباس خود؛ چنانچه از کتان یا پنبه باشد، سجده کند و در صورتی که جنس آن از چیز دیگر است، می‌تواند بر همان چیز یا بر فرش سجده نماید و اگر آن هم ممکن نباشد، بر فلزات و اشیای معدنی؛ غیر از عقیق و مانند آن سجده کند و اگر ممکن نباشد بر چیز معدنی مانند انگشتر عقیق سجده نماید و چنانچه به هیچ وجه چیزی نمی‌یابد که بر آن سجده کند، می‌تواند بر پشت دست خود سجده نماید و اگر باز هم نمی‌تواند، به قصد سجده تا نزدیک زمین خم شود یا این که سجده را با اشاره‌ی سر انجام دهد.

م ﴿ ۷۹۳ ﴾ اگر در سجده‌ی نخست، مهر به پیشانی بچسبد، برای سجده‌ی دوم باید آن را از پیشانی بردارد و اگر با همان حال به سجده‌ی دوم رود، دو سجده به‌شمار نمی‌آید و یک سجده محسوب می‌شود.

م ﴿ ۷۹۴ ﴾ هرگاه پس از نماز یا پس از سجده بدانند بر چیزی سجده نموده که سجده بر آن جایز نبوده، نماز درست است.

م ﴿ ۷۹۵ ﴾ سجده کردن برای غیر خداوند متعال حرام می‌باشد و برخی از مردم که برابر قبر امامان علیهم‌السلام پیشانی خود را بر زمین می‌سایند، اگر قصد شکرگزاری از خداوند متعال یا احترام گزاردن به اولیای الهی را نمایند، اشکال ندارد، ولی اگر دیگران چنین برداشت نمایند که سجده برای امام علیهم‌السلام انجام می‌پذیرد یا بهانه به دست دیگران می‌دهد، نباید انجام شود.

شنیدن آیات سجده‌دار

م ﴿ ۷۹۶ ﴾ اگر از شخص خواب یا دیوانه یا از بچه‌ای که قرآن را تشخیص نمی‌دهد یا به سن تمییز نرسیده است یا از کسی که قصد خواندن قرآن ندارد، یا از دستگاه ضبط صوت، رادیو، تلویزیون و مانند آن که برنامه‌ی آن زنده و مستقیم نیست، آیه‌ی سجده را بشنود، نیاز نیست سجده نماید.

م ﴿ ۷۹۷ ﴾ در سجده‌ی واجب قرآن کریم، نباید بر چیزهای خوراکی و پوشاکی سجده کرد و همچنین پوشاندن شرم‌گاه و مباح بودن مکان سجده باید رعایت شود، ولی نیازی به رعایت دیگر شرایط سجده - که در نماز لازم است - نمی‌باشد.

م ﴿ ۷۹۸ ﴾ در سجده‌ی واجب قرآن باید نیت و شکل ظاهری سجده را بیاورد.

م ﴿ ۷۹۹ ﴾ در سجده‌ی واجب قرآن، رو به قبله بودن شرط نیست و به هر سویی می‌توان سجده نمود؛ هر چند هر اندازه که بتوان آن را رو به قبله انجام داد بهتر است.

م ﴿ ۸۰۰ ﴾ در سجده‌ی واجب قرآن، گذاشتن پیشانی بر زمین با قصد سجده بسنده است؛ هر چند ذکر نگوید، ولی مستحب است ذکر بگوید و بهتر است این ذکر را بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَيْمَانًا وَتَصَدِيقًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِبَادِيَّةً وَرِقًّا، سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبِّ تَعْبُدًا وَرِقًّا، لَا مُسْتَنْكِفًا وَلَا مُسْتَكْبِرًا، بَلْ أَنَا عَبْدٌ ذَلِيلٌ ضَعِيفٌ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ».

۷- تشهد

م ﴿ ۸۰۱ ﴾ تشهد در رکعت دوم همه‌ی نمازهای واجب و مستحب و در نماز وتر رکعت سوم نماز مغرب و رکعت چهارم نماز ظهر، عصر و عشا واجب است و نمازگزار باید پس از سجده‌ی دوم بنشیند و با آرامش تشهد بخواند. ذکر تشهد عبارت است از: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»، و بسنده نمودن به ذکر کم‌تر از این مقدار کافی نمی‌باشد.

م ﴿ ۸۰۲ ﴾ واژه‌های تشهد باید به عربی درست و به صورت عادی و پشت سر هم گفته شود.

م ﴿ ۸۰۳ ﴾ کسی که تشهد را نمی‌داند واجب است مانند اجزای دیگر نماز آن را فرا بگیرد و در تنگی وقت، در صورتی که نمی‌تواند از گفتن دیگری پیروی کند یا آن را از روی نوشته بخواند، گفتن ذکر دیگری به جای آن و با تیت ذکر کافی است.

م ﴿ ۸۰۴ ﴾ اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع به یاد آورد که تشهد را نخوانده است باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و آن رکعت را بخواند و پس از نماز برای ایستادن بی‌مورد، دو سجده‌ی سهو بجا آورد.

م ﴿ ۸۰۵ ﴾ اگر شک کند که تشهد را خوانده است یا نه، در صورتی که وارد رکعت دیگر شده باشد اعتنا نکند و اگر هنوز برنخاسته است، باید آن را بخواند.

۸ - سلام نماز

م ﴿ ۸۰۶ ﴾ مستحب است نمازگزار پس از تشهد رکعت پایانی نماز، هنگامی که نشسته و بدن آرام است، چنین سلام بگوید: «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، و پس از آن واجب است بگوید: «الْسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»، و بعد بگوید: «الْسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»، و بهتر آن است هر سه سلام را به ترتیبی که ذکر شد بگوید.

م ﴿ ۸۰۷ ﴾ سلام واجب نماز، همان سلام سوم است و می‌توان تنها همان را گفت، و گفتن سلام دوم به تنهایی کافی نیست، ولی اگر سلام نخست - که مستحب است - گفته شود، سلام دوم واجب می‌گردد.

م ﴿ ۸۰۸ ﴾ اگر سلام نماز را فراموش کند و هنگامی به یاد آورد که هنوز صورت نماز از بین نرفته است و کاری که عمدی یا سهوی آن نماز را باطل می‌کند؛ مانند: پشت به قبله کردن، انجام نداده باشد، باید سلام را بگوید و نماز درست است.

م ﴿ ۸۰۹ ﴾ اگر سلام نماز را فراموش کند و هنگامی بداند که صورت نماز وی از بین رفته است یا کاری انجام داده باشد که عمدی یا سهوی آن، نماز را باطل می‌کند؛ مانند: پشت به قبله کردن، نماز درست است.

۹ - ترتیب

م ﴿ ۸۱۰ ﴾ اگر به عمد، ترتیب نماز را رعایت ننماید و جزئی از آن را پیش‌تر آورد، نماز باطل است؛ خواه در اجزای رکنی باشد، مانند آن که سجده را پیش از رکوع بجا آورد یا در اجزای واجب غیر رکن یا مستحب؛ مانند این که سوره را پیش از حمد بخواند یا قنوت را پیش از سوره آورد.

م ﴿ ۸۱۱ ﴾ اگر رکنی از نماز را فراموش کند و رکن پس از آن را بجا آورد؛ برای نمونه، پیش از آن که رکوع کند دو سجده نماید، نماز باطل است.

م ﴿ ۸۱۲ ﴾ اگر یک سجده یا دو سجده را فراموش کند و آن را پیش از رسیدن به رکوع رکعت بعد به یاد آورد، باید بازگردد و سجده‌ی فراموش شده را انجام دهد و نماز درست است و اگر پس از رسیدن به رکوع رکعت بعد بداند که تنها یک سجده را فراموش کرده است، نماز را ادامه دهد؛ در این صورت، نماز درست است و پس از نماز، قضای سجده‌ی فراموش شده و نیز دو سجده‌ی سهو را بجا آورد.

م ﴿ ۸۱۳ ﴾ اگر رکنی را فراموش کند و چیزی را که پس از آن است ورکن نیست بجا آورد؛ برای نمونه، پیش از آن که دو سجده را انجام دهد تشهد بخواند، لازم است رکن را بجا آورد و آنچه را به اشتباه پیش از آن خوانده است دوباره بیاورد.

م ﴿ ۸۱۴ ﴾ اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و پس از آن، رکنی را بجا آورد؛ مانند آن که حمد را فراموش کند و سرگرم رکوع شود و در رکوع به یاد آورد که حمد را نخوانده، لازم است نماز را به همان صورت ادامه دهد و پس از نماز برای حمد فراموش شده دو سجده‌ی سهو بجا آورد.

م ﴿ ۸۱۵ ﴾ اگر چیزی را که رکن نیست فراموش کند و چیزی را که پس از آن است و آن هم رکن نیست بجا آورد و هنوز وارد رکن بعد نشده، آن را به یاد آورد؛ برای نمونه، تشهد را فراموش کند و تسبیحات اربعه را بخواند و هنوز وارد رکوع نشده آن را بداند، باید آنچه را فراموش کرده بجا آورد و پس از آن، چیزی را که پیش‌تر خوانده است دوباره بخواند، در این صورت، نماز درست است و باید برای هر واجب فراموش شده، دو سجده‌ی سهو بجا آورد.

۱۰- موالات

م ﴿ ۸۱۶ ﴾ نمازگزار باید نماز را با موالات بخواند؛ یعنی کارهای نماز؛ مانند: رکوع، سجده و تشهد را پی‌درپی بجا آورد و چیزهایی را که در نماز می‌خواند؛ به گونه‌ای که عادی و رایج است، پی‌درپی بخواند و اگر موالات را رعایت نکند و به

اندازه‌ای میان اجزای آن فاصله اندازد که نگویند نماز می‌خواند؛ هرچند از روی سهو یا ناچاری باشد، نماز باطل است.

قنوت

م ﴿ ۸۱۷ ﴾ در همه‌ی نمازهای واجب و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم، مستحب است قنوت بخواند و مستحب است در نمازهای واجب، قنوت را ترک نکند.

م ﴿ ۸۱۸ ﴾ در قنوت، گفتن ذکر و دعای ویژه و هم‌چنین بلند کردن دست‌ها شرط نیست، ولی شایسته است دست‌ها را تا برابر چهره بلند نماید و کف دست‌ها را رو به آسمان بگیرد و انگشتان دست، به جز شست را به هم بچسباند و هر دو کف دست‌ها را پهلوی هم و به هم پیوسته قرار دهد و نگاه وی به طور عادی به کف دست باشد.

م ﴿ ۸۱۹ ﴾ باید قنوت نماز به عربی باشد تا وظیفه‌ی قنوت را انجام داده باشد و هم‌چنین باید دعا را صحیح و بدون اشتباه بخواند.

م ﴿ ۸۲۰ ﴾ در قنوت می‌توان هر یک از دعاهای زیر را خواند:

الف - «رَبُّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۱.

ب - «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ».

باطل‌کننده‌های نماز

م ﴿ ۸۲۱ ﴾ دوازده چیز نماز را باطل می‌کند که به آن «مبطلات نماز» می‌گویند و آن عبارت است از:

۱- از بین رفتن یکی از شرطها در میان نماز.

۲- باطل شدن عمدی یا سهوی وضو یا غسل در میان نماز.

۳- گذاشتن عمدی دستها بر روی هم با این قصد که این کار جزو نماز است.

۴- آمین گفتن عمدی پس از حمد.

۵- برگرداندن همه‌ی بدن از قبله.

۶- حرف زدن عمدی.

۷- خندیدن عمدی و قهقهه.

۸- برای امور دنیا با صدای بلند و به عمد گریه کردن.

۹- کار افزوده‌ای که صورت نماز را به هم بزند.

۱۰- خوردن و آشامیدن در میان نماز.

۱۱- شک در رکعت‌های نماز دو یا سه رکعتی.

۱۲- کم و زیاد کردن عمدی یا سهوی رکن نماز.

تفصیل موارد یاد شده به ترتیب در ادامه می‌آید.

م ﴿ ۸۲۲ ﴾ اگر در میان نماز، یکی از شرط‌های آن از بین برود، مانند آن که در میان نماز بفهمد جامه یا جای وی غصبی است، نماز باطل می‌باشد.

م ﴿ ۸۲۳ ﴾ اگر شرطی از نماز؛ مانند: وضو یا غسل رعایت نشده باشد، نماز باطل است؛ خواه عمدی باشد یا سهوی.

م ﴿ ۸۲۴ ﴾ اگر در میان نماز یا پس از آن بداند وضو یا غسل وی باطل است یا بدون وضو یا غسل وارد نماز شده است، نماز را قطع نماید و دوباره با وضو یا غسل بخواند و اگر وقت گذشته است، قضا نماید.

م ﴿ ۸۲۵ ﴾ نباید در نماز، به دیگری سلام کند و اگر دیگری به او سلام کند، لازم است به گونه‌ای پاسخ دهد که سلام آن در پیش قرار گیرد و این‌گونه بگوید: «السَّلَامُ عَلَیْکُمْ» یا «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ» و نباید «عَلِیْکُمُ السَّلَام» بگوید و لازم است پاسخ، مانند سلام باشد و از آن بیش‌تر نباشد؛ برای نمونه، نباید در پاسخ بگوید: «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ».

م ﴿ ۸۲۶ ﴾ واجب است بی‌درنگ پاسخ سلام را بدهد؛ خواه در نماز باشد یا در غیر نماز و اگر به عمد یا از روی فراموشی، پاسخ را به اندازه‌ای طول دهد که پاسخ آن سلام به‌شمار نرود؛ چنان‌چه در نماز باشد، نباید پاسخ دهد و اگر در نماز نباشد، پاسخ دادن به آن واجب نیست؛ هرچند عقب انداختن و پاسخ سلام را ندادن، خود گناه است.

م ﴿ ۸۲۷ ﴾ نمازگزار باید پاسخ سلام را با قصد پاسخ بگوید، نه با قصد دعا یا قرائت آیه‌ای از قرآن - که در این صورت، پاسخ سلام به‌شمار نمی‌آید؛ هرچند با قصد انشا و خیرخواهی از خداوند برای سلام‌کننده باشد، ولی در هر صورت، نماز را باطل نمی‌سازد.

م ﴿ ۸۲۸ ﴾ اگر نمازگزار پاسخ سلام را ندهد، نماز درست است؛ هرچند گناه کرده است.

م ﴿ ۸۲۹ ﴾ پاسخ دادن به سلام کسی که از روی مسخره یا شوخی سلام می‌کند و نیز پاسخ سلام مرد و زن غیرمسلمان؛ چنانچه ذمی نباشند، واجب نیست.

م ﴿ ۸۳۰ ﴾ خنده یا صدا یا قهقهه‌ی عمدی؛ هرچند بدون اختیار باشد یا پیش‌زمینه‌ی اختیاری نداشته باشد، نماز را باطل می‌سازد.

م ﴿ ۸۳۱ ﴾ تبسم و لبخند، نماز را باطل نمی‌کند؛ هرچند به عمد باشد و نیز خنده‌ی سهوی به گمان این که در نماز نیست، باعث باطل شدن نماز نمی‌شود؛ مگر آن که صورت نماز از بین برود.

م ﴿ ۸۳۲ ﴾ اگر به واسطه‌ی جلوگیری از صدای خنده، حال وی تغییر کند، به گونه‌ای که از حالت نمازگزار بیرون رود؛ مانند آن که رنگ او بسیار سرخ شود یا بدنش به گونه‌ی غیر عادی تکان بخورد، باید نماز را دوباره بخواند.

م ﴿ ۸۳۳ ﴾ اگر برای کار دنیا بدون صدا گریه کند، اشکال ندارد.

م ﴿ ۸۳۴ ﴾ اگر در نماز از ترس خدا یا برای آخرت گریه کند، اشکال ندارد؛ هرچند بلند نیز باشد، بلکه از بهترین کردار اولیای خدا به شمار می‌رود.

م ﴿ ۸۳۵ ﴾ اگر در میان نماز به اندازه‌ای ساکت بماند که از صورت نمازگزار بیرون رود، نماز باطل است.

م ﴿ ۸۳۶ ﴾ اگر در میان نماز، ذره‌های خوراکی را که در دهان یا لای دندان‌ها مانده است فرو ببرد، نماز باطل نمی‌شود.

م ﴿ ۸۳۷ ﴾ اگر ذره‌های قند، شکر یا مانند آن در دهان مانده باشد و در بین نماز، اندک اندک تحلیل و فرو رود یا آن را فرو دهد، اشکال ندارد؛ حتی اگر حبه‌ی قند یا شکر یا قرص و مانند آن در دهان مانده باشد یا آن را در دهان بگذارد و اندک اندک در نماز تحلیل و فرو رود یا آن را فرو برد؛ چنانچه با صورت نماز ناسازگار نباشد، اشکال ندارد.

مواردی که می‌توان نماز واجب را قطع نمود

م ﴿ ۸۳۸ ﴾ قطع نمودن نماز واجب از روی اختیار حرام است ولی برای حفظ جان و مال یا جلوگیری از زیان مالی یا بدنی و همچنین برای هر غرضی - دینی یا دنیایی - که مورد اهتمام نمازگزار است اشکال ندارد و همچنین شکستن نماز مستحبی در صورت مصلحت و از روی اختیار اشکال ندارد.

م ﴿ ۸۳۹ ﴾ اگر در حالی که نماز می‌گزارد، بستن کاری طلب خود را بخواهد؛ چنانچه بدون قطع نماز و با حفظ صورت آن بتواند، باید در حال نماز، طلب او را بدهد، ولی اگر بدون قطع نمودن نماز نمی‌تواند آن را بپردازد، صبر نماید تا نماز به پایان برسد و این مقدار تأخیر نمودن، با ضرورت بی‌درنگ پرداختن بدهی منافاتی ندارد؛ مگر این که ضرورت ویژه‌ای داشته باشد؛ مانند این که بستن کار از همراهان و همسفران خود باز ماند و به زحمت دچار گردد.

م ﴿ ۸۴۰ ﴾ کسی که باید نماز را قطع نماید اگر نماز را به پایان ببرد، گناه کرده ولی نماز او درست است.

تعقیبات نماز

م ﴿ ۸۴۱ ﴾ مستحب است پس از نماز، پاره‌ای از وقت را به انجام تعقیب و ویژگی دهد و ذکر و دعا و قرآن بخواند و بهتر است پیش از آن که از جای خود حرکت نماید و طهارت خود را از دست دهد، رو به قبله تعقیب بخواند و لازم نیست خواندن تعقیب به عربی باشد ولی شایسته است ذکرهایی را که در کتاب‌های دعا آمده است بخواند و از تعقیب‌هایی که بسیار سفارش شده تسبیح حضرت زهرا علیها السلام است که باید به این ترتیب گفته شود: ۳۴ بار «الله اکبر» و سپس ۳۳ بار «الحمد لله» و پس از آن ۳۳ مرتبه «سبحان الله». گفتن تسبیح یاد شده فضیلت و ثواب بسیار دارد.

صلوات بر پیامبر ﷺ

م ﴿ ۸۴۲ ﴾ بسیار سفارش شده است که در هر زمان و در هر حالی که نام مبارک حضرت رسول اکرم ﷺ؛ مانند: محمد و احمد یا لقب و کنیه‌ی آن حضرت؛ مانند: مصطفی و ابوالقاسم را می‌گویید یا می‌شنود؛ هر چند در نماز باشد، صلوات بفرستد.

م ﴿ ۸۴۳ ﴾ هنگام نوشتن نام مبارک حضرت رسول اکرم ﷺ مستحب است صلوات را هم بنویسد و نیز بهتر است هرگاه آن حضرت را یاد می‌کند، صلوات بفرستد؛ هر چند نام مبارک ایشان را به زبان نیاورد. شایسته است مؤمن به فضیلت و ثواب صلوات آگاه باشد.

نمازهای مستحب

م ﴿ ۸۴۴ ﴾ نمازهای مستحب که به آن «نافله» می‌گویند بسیار است و در میان نمازهای مستحبی به خواندن نافله‌های شبانه‌روز بیش‌تر سفارش شده است.

م ﴿ ۸۴۵ ﴾ نافله‌های شبانه‌روز که همه در دو رکعت گزارده می‌شود عبارت است از: نافله‌ی صبح (دو رکعت که پیش از نماز صبح است)؛ نافله‌ی ظهر (هشت رکعت)؛ نافله‌ی عصر (هشت رکعت) که هر دو پیش از نماز واجب آورده می‌شود؛ نافله‌ی مغرب (چهار رکعت) و نافله‌ی عشا (دو رکعت که نشسته خوانده می‌شود) و هر دو پس از نماز واجب آورده می‌شود؛ نافله‌ی شب (یازده رکعت). هم‌چنین نافله‌های روز جمعه سی و هشت رکعت است که چهار رکعت به نافله‌ی ظهر و عصر افزوده می‌شود و مستحب است همه‌ی بیست رکعت نافله‌ی ظهر و عصر جمعه، پیش از زوال آفتاب خوانده شود.

نافله‌ی شب

م ﴿ ۸۴۶ ﴾ از یازده رکعت نافله‌ی شب، هشت رکعت آن با نیت نافله‌ی شب و دو رکعت با نیت نماز «شفع» و یک رکعت با نیت نماز «وتر» خوانده می‌شود.

چگونگی، آداب و مستحبات نماز شب در کتاب‌های دعا به صورت گسترده آمده است.

م ﴿ ۸۴۷ ﴾ نافله‌ی شب، تأثیر آشکاری در صفای باطن و پاکی قلب و تربیت نفس مؤمن دارد. نوافل شب دارای آداب بسیاری است؛ به‌ویژه قنوتِ نافله‌ی وتر که رعایت آن بسیار مناسب است، ولی هرگاه آن آداب را نتواند یا نخواهد، می‌تواند نماز شب را بدون آداب و مانند نمازهای عادی بیاورد و کسی که نمی‌تواند در آخر شب بیدار شود، می‌تواند پیش از خواب آن را بجا آورد یا پس از اذان صبح و قبل از طلوع آفتاب و پیش از گزاردن نافله و نماز صبح، آن را به صورت ادا بخواند.

نماز غفيله

م ﴿ ۸۴۸ ﴾ نماز غفيله میان نماز مغرب و عشا خوانده می‌شود و وقت آن پس از نماز مغرب تا هنگامی است که سرخی طرف مغرب از میان برود. در رکعت نخست آن، پس از حمد، به‌جای سوره، این آیه خوانده می‌شود: «وَذَلُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ، فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ: أُنْ لَيْلَهِ الْإِلَهِ إِلَّا أَنْتَ، سُبْحَانَكَ، إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ، وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»، و در رکعت دوم پس از حمد به‌جای سوره، این آیه خوانده می‌شود: «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ، وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ؛ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا، وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ، وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»، و در قنوت آن بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ، الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَفْعَلَ بِي...» و پس از «أَنْ تَفْعَلَ بِي» نیازهای خود را بخواهد و سپس بگوید: «اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِي، وَالْقَادِرُ عَلَيَّ طَلِبَتِي، تَعْلَمُ حَاجَتِي، فَاسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ، لَمَّا قَضَيْتَهَا لِي».

نشسته خواندن نافله

م ﴿ ۸۴۹ ﴾ نمازهای نافله را می‌توان به صورت نشسته خواند ولی بهتر است هر دو رکعت نماز را یک رکعت به‌شمار آورد. برای نمونه، کسی که می‌خواهد نافله‌ی ظهر را - که هشت رکعت است - نشسته بخواند، بهتر است شانزده رکعت بخواند و اگر می‌خواهد نماز وتر را نشسته بخواند، دو نماز یک رکعتی نشسته با دو تشهد و سلام بخواند، به خلاف نماز «وتیره» که صورت نشسته‌ی آن، تنها دو رکعت با یک تشهد و سلام دارد.

م ﴿ ۸۵۰ ﴾ نافله‌ی ظهر و عصر را نباید در سفر خواند ولی نافله‌ی عشا را می‌توان با این نیت که نزد شارع پسندیده است بجا آورد.

م ﴿ ۸۵۱ ﴾ خواندن نافله برای کسی که نماز قضا یا نماز واجب دیگری؛ مانند: نماز استیجاری بر عهده دارد، جایز است.

شک‌ها در نماز

شک‌هایی که در نماز پیش می‌آید به طور کلی بر سه نوع است:

- ۱- شک‌هایی که نماز را باطل می‌کند.
- ۲- شک‌هایی که نماز را باطل نمی‌کند و نباید به آن اعتنا نمود.
- ۳- شک‌های صحیح که نسبت به هر یک باید وظیفه‌ای خاص را انجام داد و در هر مورد لازم است برابر فتوا یا حکم رفتار نمود.

شک‌های باطل کننده

م ﴿ ۸۵۲ ﴾ شک‌هایی که نماز را باطل می‌کند از این قرار است:

- یکم- شک در شماره‌ی رکعت‌های نماز دو رکعتی واجب، مانند نماز صبح و نماز مسافر و نیز شک در نماز احتیاط، ولی شک در شماره‌ی رکعت‌های نماز مستحب، نماز را باطل نمی‌کند.
- دوم- شک در شماره‌ی رکعت‌های نماز سه رکعتی.
- سوم- در نماز چهار رکعتی شک کند که یک رکعت خوانده است یا بیش‌تر.
- چهارم- در نماز چهار رکعتی، پیش از پایان سجده‌ی دوم شک کند که دو رکعت خوانده است یا بیش‌تر.

پنجم - شک میان دو و پنج یا دو و بیش‌تر از پنج، و شک میان سه و پنج پس از رکوع و پیش از پایان دو سجده.

ششم - شک میان سه و شش یا سه و بیش‌تر از شش.

هفتم - شک در رکعت‌های نماز؛ به‌گونه‌ای که نداند چند رکعت خوانده است و شک میان چهار و پنج پس از رکوع و پیش از پایان دو سجده.

هشتم - شک میان چهار و شش یا چهار و بیش‌تر از شش؛ خواه پیش از پایان سجده‌ی دوم باشد یا پس از آن.

م ۸۵۳ اگر پس از سجده‌ی دوم شک میان چهار و شش یا چهار و بیش‌تر از شش برای او پیش آید، بنا بر چهار بگذارد و نماز را به پایان ببرد و پس از نماز، دو سجده‌ی سهو بجا آورد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

نهم - شک‌ی که سه طرف یا بیش‌تر داشته باشد؛ مگر شک میان دو، سه و چهار پس از پایان دو سجده.

م ۸۵۴ در شک میان سه، چهار و پنج، پیش از رکوع باید بنشیند که در نتیجه به شک میان دو، سه و چهار پس از پایان دو سجده باز می‌گردد.

م ۸۵۵ اگر یکی از شک‌های باطل‌کننده برای انسان پیش آید، نمی‌تواند نماز را زود رها نماید ولی اگر به اندازه‌ای اندیشه کند که شک پابرجا شود، قطع کردن نماز اشکال ندارد.

شک‌هایی که نباید به آن اعتنا کرد

م ۸۵۶ شک‌های شش‌گانه‌ای که نباید به آن توجه کرد از این قرار است:
یکم - شک در چیزی که جای بجا آوردن آن گذشته است، مانند آن که در رکوع شک کند که حمد را خوانده است یا نه.

دوم - شک پس از سلام.

سوم - شک پس از گذشتن وقت نماز.

چهارم - شک کثیرالشک (کسی که بسیار شک می‌کند)، مانند آن که در یک نماز،

سه بار یا در سه نماز پی‌درپی، دست کم یک بار شک کند.

پنجم - شک امام در شماره‌ی رکعت‌های نماز در صورتی که مأوم شماره‌ی آن را

بداند و همچنین شک مأوم، هنگامی که امام شماره‌ی رکعت نماز را بداند.

ششم - شک در نماز مستحبی و نماز احتیاط.

م ﴿ ۱۸۵۷ ﴾ هرگاه در شماره‌ی رکعت‌های نماز مستحبی شک کند می‌تواند به هر

یک از شماره‌ی کم‌تر یا بیش‌تر رفتار نماید؛ مگر این که شماره‌ی بیش‌تر، نماز را

باطل کند که در این صورت، باید کم‌تر را درست بداند. برای نمونه، اگر میان یک و

دو شک کند، می‌تواند هر یک را درست بداند، ولی اگر میان دو و سه شک کند، باید

تنها دو رکعت را درست بداند.

م ﴿ ۱۸۵۸ ﴾ کم شدن رکن، نافله (نماز مستحبی) را باطل می‌کند، ولی افزودن رکن،

آن را باطل نمی‌کند؛ پس اگر یکی از کارهای نماز مستحبی را فراموش کند و هنگامی

به یاد آورد که وارد رکن پس از آن شده است، باید بازگردد و آن را انجام دهد و

دوباره رکن را بیاورد. برای نمونه، اگر در رکوع به یاد آورد که سوره‌ی حمد را

نخوانده است، باید بازگردد، حمد را بخواند و دوباره به رکوع رود.

م ﴿ ۱۸۵۹ ﴾ اگر در نماز نافله، کاری کند که برای آن سجده‌ی سهو واجب است یا

یک سجده یا تشهد را فراموش نماید، لازم نیست پس از نماز، سجده‌ی سهو یا

قضای سجده و تشهد را بجا آورد.

شک‌های درست

م ﴿ ۸۶۰ ﴾ اگر در شماره‌ی رکعت‌های نماز چهار رکعتی شک کند، باید تأمل نماید؛ پس اگر یقین یا گمان به یک طرف شک یافت، برابر همان رفتار نماید و نماز را به پایان ببرد و در غیر این صورت، حکم یکی از نه صورت زیر را دارد:

نخست - شک میان دو و سه

م ﴿ ۸۶۱ ﴾ اگر پس از سجده‌ی دوم شک کند دو رکعت خوانده است یا سه رکعت (شک میان دو و سه)؛ در این صورت، باید آن را سه رکعت به‌شمار آورد و یک رکعت دیگر بخواند و نماز را به پایان ببرد و پس از نماز، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته - چنانچه خواهد آمد - بجا آورد.

دوم - شک میان دو و چهار

م ﴿ ۸۶۲ ﴾ در شک میان دو و چهار، پس از سجده‌ی دوم؛ آن را چهار رکعت به‌شمار آورد و نماز را به پایان برد و پس از نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بخواند.

سوم - شک میان دو، سه و چهار

م ﴿ ۸۶۳ ﴾ در شک میان دو، سه و چهار، پس از سجده‌ی دوم؛ آن را چهار رکعت به‌شمار آورد و پس از نماز، دو رکعت نماز احتیاط به شکل ایستاده، و دو رکعت در حالت نشسته بجا آورد.

م ﴿ ۸۶۴ ﴾ اگر در رکوع رکعتی که در آن شک کرده است یا در سجده یا پس از سجده‌ی اول یا پیش از سجده‌ی دوم، یکی از این سه شک (شک میان دو، سه و چهار) که احتمال دو رکعت در میان است - برای وی پیش آید، باید نماز را رها کند و دوباره آن را بخواند.

چهارم - شک میان چهار و پنج

م ﴿ ۸۶۵ ﴾ اگر پس از سجده‌ی دوم میان چهار و پنج شک نماید، آن را چهار رکعت به‌شمار آورد و نماز را به پایان برد و پس از نماز، دو سجده‌ی سهو بجا آورد. این حکم در هر جا که طرف کم‌تر شک چهار رکعت باشد جاری است؛ مانند: شک میان چهار و شش، ولی در صورتی که پس از سجده‌ی نخست یا پیش از سجده‌ی دوم، این شک پیش آید، نماز باطل است.

پنجم - شک میان سه و چهار

م ﴿ ۸۶۶ ﴾ در شک میان سه و چهار؛ در هر جای نماز، آن را چهار رکعت به‌شمار آورد، نماز را به پایان برساند و پس از نماز، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

ششم - شک میان چهار و پنج

م ﴿ ۸۶۷ ﴾ در شک میان چهار و پنج در حال ایستاده، باید بنشیند تا شک او به سه و چهار برگردد و آن را چهار رکعت به‌شمار آورد، نماز را سلام دهد و سپس یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

هفتم - شک میان سه و پنج

م ﴿ ۸۶۸ ﴾ اگر میان سه و پنج، هنگامی که ایستاده است شک نماید، باید بنشیند، تشهد و سلام نماز را بگوید و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد.

هشتم - شک میان سه، چهار و پنج

م ﴿ ۸۶۹ ﴾ در شک میان سه، چهار و پنج، هنگامی که ایستاده و هنوز به رکوع نرفته است، باید بنشیند، و پس از تشهد و سلام نماز، دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد.

نهم - شک میان پنج و شش

- م ﴿ ۸۷۰ ﴾ اگر میان پنج و شش، هنگامی که ایستاده است شک نماید، باید بنشیند، تشهد و سلام نماز را بگوید و دو سجده‌ی سهو بجا آورد.
- م ﴿ ۸۷۱ ﴾ اگر یکی از شک‌های درست برای انسان پیش آید، نباید زود نماز را قطع کند و اگر این کار را نماید، گناه کرده است.
- م ﴿ ۸۷۲ ﴾ اگر نماز را قطع کند و پیش از کاری که نماز را باطل می‌کند؛ مانند: روگرداندن از قبله، نماز را از سر گیرد، نماز دوم نیز باطل است، ولی اگر پس از کاری که نماز را باطل می‌کند وارد نماز شود، نماز دوم درست است.
- م ﴿ ۸۷۳ ﴾ اگر یکی از شک‌هایی که نماز احتیاط برای آن واجب است پیش آید؛ چنانچه به حکم شک رفتار کند و نماز را به پایان رساند و سپس بدون خواندن نماز احتیاط، نماز را از سر گیرد، گناه کرده است.
- م ﴿ ۸۷۴ ﴾ هنگامی که یکی از شک‌های درست برای انسان پیش می‌آید - چنانچه گفته شد - باید تأمل کند، و اگر با بررسی اندکی، اطمینان به یک سوی شک نیافت، بیش‌تر بررسی نماید؛ ولی به‌گونه‌ای باشد که صورت نماز از بین نرود، و می‌تواند نماز را کمی ادامه دهد تا شک او برداشته شود؛ برای نمونه، اگر در سجده شک کند، می‌تواند برای بررسی بیش‌تر، سجده را تا اندازه‌ای طول دهد.
- م ﴿ ۸۷۵ ﴾ هرگاه یکی از شک‌های باطل برای انسان پیش آید و بداند که اگر به حالت بعدی منتقل شود، یقین یا گمان به یک طرف می‌یابد؛ چنانچه شک باطل او در نمازهای دو رکعتی یا سه رکعتی یا دو رکعت نخست نمازهای چهار رکعتی باشد، جایز نیست با حالت شک به نماز ادامه دهد؛ مانند آن که هنگامی که ایستاده شک کند که یک رکعت خوانده است یا بیش‌تر و احتمال دهد با رفتن به رکوع، به یک سو یقین یا گمان می‌یابد، جایز نیست به رکوع رود، بلکه باید صبر کند تا برای او یقین یا گمان فراهم آید و اگر گمانی حاصل نشد، نماز را از سر بگیرد.

نماز احتیاط

م ﴿ ۸۷۶ ﴾ کسی که نماز احتیاط بر او واجب است باید بی‌درنگ پس از سلام، نماز احتیاط را نیت کند، تکبیر، حمد، رکوع و دو سجده را پی‌درپی انجام دهد؛ پس اگر یک رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، پس از دو سجده، تشهد بخواند و سلام دهد و اگر دو رکعت نماز احتیاط بر او واجب است، پس از دو سجده، یک رکعت دیگر مانند رکعت نخست بجا آورد و پس از تشهد، سلام دهد.

م ﴿ ۸۷۷ ﴾ نماز احتیاط، سوره و قنوت ندارد و نیت آن را نباید به زبان آورد و سوره‌ی حمد و «بسم الله» آن را باید آهسته گفت.

م ﴿ ۸۷۸ ﴾ در میان نماز و نماز احتیاط، نباید کاری که نماز را باطل می‌کند انجام داد.

حکم گمان و سهو

م ﴿ ۸۷۹ ﴾ در باب شک، گمان به شماره‌ی رکعت‌های نماز و بخش‌های آن؛ خواه رکن باشد یا غیررکن و خواه سبب درستی نماز باشد یا باطل بودن آن و خواه آن گمان، هنگام شک به چیزی پیش آید یا خودبه‌خود پدید آید، مانند اطمینان است و باید همان را دنبال کند و به نماز ادامه دهد؛ برای نمونه، اگر کسی در نماز چهار رکعتی گمان دارد که نماز را چهار رکعت خوانده است، نباید نماز احتیاط بخواند و چنانچه گمان کند که حمد را نخوانده است، باید دوباره آن را در وقت خود بخواند و در صورتی که گمان به انجام دادن کاری دارد که صورت نماز را از بین می‌برد، نماز را دوباره بخواند.

م ﴿ ۸۸۰ ﴾ حکم شک، سهو و گمان در نمازهای واجب روزانه با نمازهای واجب دیگر فرقی ندارد، و در صورتی که برای مثال، در نماز آیات شک نماید که یک رکعت خوانده است یا دو رکعت، چون شک او در نماز دو رکعتی است، نماز باطل

می‌شود و اگر گمان داشته باشد که دو رکعت گزارده است یا یک رکعت، برابر گمان خود، نماز را به پایان برساند.
دیگر احکام شک، سهو و گمان در نمازهای واجب دیگر نیز چنین است.

سجده‌ی سهو

م ﴿ ۸۸۱ ﴾ لازم است پس از سلام نماز، در هشت مورد زیر، دو سجده‌ی سهو انجام شود:

یکم - در میان نماز، به سهو سخن گوید.

دوم - یک سجده را فراموش کند.

سوم - در جایی که باید بایستد؛ مانند: هنگام خواندن حمد و سوره، به اشتباه بنشیند و هنگامی که باید بنشیند؛ مانند: تشهد، به اشتباه بایستد و برای هر چیزی که در نماز، به اشتباه کم یا زیاد شود.

چهارم - در نماز چهار رکعتی، پس از رفتن به سجده‌ی دوم و پایان ذکر شک نماید که چهار رکعت خوانده است یا پنج رکعت یا شک نماید که چهار رکعت گزارده است یا شش رکعت؛ ولی اگر پیش از پایان سجده‌ی دوم شک نماید، برابر وظیفه‌ای که در احکام شک گفته شد رفتار نماید و دو سجده‌ی سهو بجا آورد؛ اگر هنگامی که ایستاده است شک نماید که شش رکعت گزارده است یا پنج رکعت، بدون رکوع بنشیند، تشهد بخواند، سلام دهد و دو سجده‌ی سهو برای ایستادن بی‌مورد و دو سجده‌ی دیگر برای شکی که کرده است انجام دهد.

پنجم - جایی که نباید سلام گوید، مانند رکعت نخست نماز، به اشتباه سلام دهد.

ششم - تشهد را فراموش کند.

هفتم - اگر از روی سهو، چیزی جز رکن را کم یا زیاد کند.

هشتم - پس از نماز، به اجمال بدانند که چیزی را در نماز به اشتباه کم یا زیاد کرده است و نماز هم حکم نماز درست را داشته باشد؛ به این معنا که تغییر سهوی آن نماز را باطل نسازد.

م ﴿ ۸۸۲ ﴾ اگر به اشتباه یا به گمان این که نماز پایان یافته است سخن گوید، باید دو سجده‌ی سهو بجا آورد.

م ﴿ ۸۸۳ ﴾ اگر چیزی را که از روی سهو، اشتباه خوانده است دوباره درست بخواند، برای دوباره خواندن آن، سجده‌ی سهو واجب نیست و همچنین اگر در میان نماز احتیاط چیزی پیش آید که نیاز به سجده‌ی سهو داشته باشد، سجده‌ی سهو واجب نمی‌شود.

م ﴿ ۸۸۴ ﴾ اگر سجده‌ی سهو را پس از سلام نماز به عمد بجا نیاورد؛ هر چند گناه کرده است ولی نماز باطل نمی‌شود و واجب است هر چه زودتر آن را انجام دهد و چنانچه از روی سهو، آن را انجام ندهد، هرگاه به یاد آورد، باید بی‌درنگ آن را انجام دهد و نیاز نیست نماز را دوباره بخواند.

چگونگی سجده‌ی سهو

م ﴿ ۸۸۵ ﴾ برای سجده‌ی سهو، پس از سلام نماز، بی‌درنگ به نیت سجده‌ی سهو، پیشانی را بر چیزی که سجده بر آن درست است بگذارد و ذکر سجده را بگوید.

م ﴿ ۸۸۶ ﴾ ذکر سجده‌ی سهو بر سه گونه است و بهتر است ذکر سوم را بگوید:

یکم - «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»؛

دوم - «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ؛ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»؛

سوم - «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ؛ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ»؛

سپس سر از سجده بر دارد، بنشیند، دوباره به سجده برود و همان ذکر را بگوید

و پس از آن که سر از سجده برداشت، تشهد بخواند و سلام آخر را بگوید.

م ﴿ ۸۸۷ ﴾ آنچه در سجده‌ی نماز واجب است؛ مانند: گذاشتن جاهای هفت‌گانه‌ی سجده بر زمین، گذاشتن پیشانی بر چیزی که سجده بر آن درست است، نشستن میان دو سجده و طمأنینه در آن، طهارت، پوشش و رو به قبله بودن لازم است در سجده‌ی سهو نیز رعایت شود.

قضای سجده و تشهد فراموش شده

م ﴿ ۸۸۸ ﴾ نمازگزار باید قضای سجده و تشهد را که فراموش کرده است پس از نماز، بی‌درنگ بجا آورد و همه‌ی شرایط نماز؛ مانند: طهارت، پاک بودن بدن و لباس، رو به قبله بودن و شرط‌های دیگر را در انجام آن مراعات نماید.

م ﴿ ۸۸۹ ﴾ اگر سجده را چند بار فراموش کند؛ برای نمونه، یک سجده از رکعت نخست و یک سجده از رکعت دوم را نیاورد، لازم است پس از نماز، قضای هر دو را با سجده‌های سهوی که برای آن واجب است بجا آورد و نیاز نیست تعیین کند که قضای کدام یک از آن را انجام می‌دهد.

م ﴿ ۸۹۰ ﴾ اگر تشهد رکعت آخر را فراموش کند؛ چنانچه پس از سلام نماز، چیز باطل‌کننده از او سر نزده، لازم است بازگردد، نماز را به پایان رساند و دو سجده‌ی سهو برای سلام بی‌مورد بجا آورد.

م ﴿ ۸۹۱ ﴾ اگر میان سلام نماز و قضای سجده یا تشهد، کاری کند که برای آن سجده‌ی سهو واجب می‌شود، مانند آن که به سهو سخنی گوید، باید سجده یا تشهد را قضا کند و سپس دو سجده‌ی سهو بگذارد.

م ﴿ ۸۹۲ ﴾ برای قضای سجده یا تشهد، لازم است پس از نماز نیت کند و سپس همان سجده یا تشهد را بدون «الله‌اکبر» و چیز دیگری قضا نماید و پس از آن، دو سجده‌ی سهو بجا آورد.

نماز مسافر

م ﴿ ۸۹۳ ﴾ مسافر نماز ظهر، عصر و عشا را با نه شرط شکسته بجا می آورد و هر یک را دو رکعت می خواند. این هشت شرط عبارت است از:

شرط نخست: سفر، کمتر از هشت فرسخ نباشد

م ﴿ ۸۹۴ ﴾ هر فرسخ شرعی به تقریب، کمی از پنج کیلومتر و نیم کم تر است و هشت فرسخ، نزدیک به چهل و سه کیلومتر می باشد.

م ﴿ ۸۹۵ ﴾ کسی که رفت و برگشت او هشت فرسخ است، اگر رفتن او کم تر از چهار فرسخ باشد، لازم است نماز را تمام بخواند. پس اگر رفتن او سه فرسخ و برگشتن او پنج فرسخ باشد، نماز وی تمام می باشد.

م ﴿ ۸۹۶ ﴾ کسی که همه ی مسافت رفت و برگشت او برابر هشت فرسخ است؛ هر چند بخواهد همان روز یا همان شب یا در روز و شب بعد بازگردد، لازم است نماز را شکسته بخواند؛ مگر این که در میان این مسافت، قصد ماندن ده روز کند که اگر از آغاز چنین قصدی داشته باشد، نماز وی تمام است و مسافر شمرده نمی شود و اگر در رسیدن به جایی، چنین قصدی را کرده باشد، از همان وقت به بعد نماز را تمام بگذارد.

م ﴿ ۸۹۷ ﴾ اگر سفر، اندکی از هشت فرسخ کم‌تر باشد یا نداند که سفر او هشت فرسخ است یا نه، نباید نماز را شکسته بخواند و چنانچه شک نماید که سفر او هشت فرسخ است یا نه و بتواند بررسی نماید و سختی زیادی برای او به همراه نداشته باشد، لازم است تحقیق کند و چنانچه به آنچه در میان مردم شناخته شده است یا شخص مطمئنی بگوید رفتار نماید، بسنده است و در صورتی که نمی‌تواند بررسی نماید، آن را تمام بگذارد و مسافر شمرده نمی‌شود.

م ﴿ ۸۹۸ ﴾ اگر میان دو جایی که فاصله‌ی آن کم‌تر از چهار فرسخ است چند بار رفت و آمد کند؛ به‌گونه‌ای که در رفت و آمد از حدّ ترخص به وطن خود نزدیک‌تر شود و روی هم رفته هشت فرسخ شود، لازم است نماز را تمام بخواند.

م ﴿ ۸۹۹ ﴾ آغاز مسافت همان خانه‌های پایان شهر به‌شمار می‌آید و شهرهای بزرگ یا بسیار بزرگ نیز حکم ویژه‌ای ندارد و در نظر مردم بیرون رفتن از یک محله تا محله‌ی بعد، سفر به‌شمار نمی‌آید.

شرط دوم: قصد هشت فرسخ داشته باشد

م ﴿ ۹۰۰ ﴾ اگر به جایی که کم‌تر از هشت فرسخ است مسافرت کند و پس از رسیدن به آنجا، قصد کند به جایی برود که با اندازه‌ی مسیری که آمده به هشت فرسخ می‌رسد، چون از آغاز، قصد هشت فرسخ نداشته است باید نماز را تمام بخواند، ولی اگر بخواهد از آنجا هشت فرسخ دیگر برود یا چهار فرسخ برود و کم‌تر از ده روز بماند و بازگردد، باید نماز را شکسته بخواند.

شرط سوم: در راه از قصد خود باز نگردد

م ﴿ ۹۰۱ ﴾ چنانچه مسافر پیش از رسیدن به چهار فرسخ، از قصد خود بازگردد یا تردید نماید، باید نماز را تمام بخواند.

م ﴿ ۹۰۲ ﴾ اگر پس از پیمودن اندازه‌ای از راه که با برگشتن آن هشت فرسخ می‌شود از مسافرت رویگردان شود و تصمیم بگیرد که همانجا بماند یا پس از ده

روز برگردد یا در برگشتن و ماندن و قصد ماندن ده روز تردید داشته باشد یا احتمال دهد به مدت سی روز بدون قصد در آن جا می ماند، نماز را تمام بخواند.

شرط چهارم: از وطن خود عبور نداشته باشد

م ﴿ ۹۰۳ ﴾ نماز مسافر در صورتی شکسته است که نخواهد پیش از رسیدن به هشت فرسخ از وطن خود گذر نماید یا در آن درنگ کند یا ده روز یا بیش تر در جایی بماند.

م ﴿ ۹۰۴ ﴾ اگر به وطن خود وارد شود یا به جای اقامت برسد، مسافر به شمار نمی آید.

شرط پنجم - برای کار حرام سفر نکند

م ﴿ ۹۰۵ ﴾ اگر برای کار حرامی مانند دزدی سفر کند یا سفر، خود حرام باشد؛ برای نمونه، سفر برای او زیانی دارد که وارد آوردن آن زیان بر خویش حرمت دارد، یا زن بدون اجازه‌ی شوهر یا فرزند بدون رضایت پدر و مادر به سفری برود که بر او واجب نیست، لازم است نماز را تمام بخواند، ولی اگر مانند سفر حج بر زن واجب باشد، نماز را شکسته بخواند.

م ﴿ ۹۰۶ ﴾ اگر سفر او حرام نباشد ولی وسیله‌ی نقلیه‌ی او غصبی باشد یا در زمین غصبی مسافرت کند، نماز را تمام بخواند.

شرط ششم - صحرائشین (خانه به دوش) نباشد

م ﴿ ۹۰۷ ﴾ اگر از کسانی باشد که جای معینی ندارند و به گفته‌ی عرف، خانه به دوشند، همانند صحرائشینی که در بیابان زندگی می کنند و هر جا آب و خوراک برای خود و حیوانات خود می یابند، در همان جا می مانند و پس از چندی به جای دیگری می روند، لازم است مانند آنها نماز را تمام بخواند و روزه هم بگیرد.

م ﴿ ۹۰۸ ﴾ اگر یکی از صحرائشینان به عنوان نمونه، برای پیدا کردن منزل و چراگاه حیوانات خود سفر کند، در صورتی که همراه با چادر و اثاثیه‌ی خود سفر نماید، نماز را تمام بخواند و اگر بدون چادر و اثاثیه و تنها به منظور تعیین جا و چراگاه مناسب برای احشام خود سفر هشت فرسخی نماید، نماز را شکسته بخواند.

شرط هفتم - شغل یا زمینه‌ی پیشه‌ی او مسافرت نباشد

م ﴿ ۹۰۹ ﴾ کسی که مسافرت شغل اوست؛ مانند: راننده، چوپدار، سکان‌دار و خدمه‌ی کشتی و خلبان؛ هر چند برای بردن اثاثیه‌ی خانه‌ی خود یا به جهت دیگری مسافرت کنند و اگرچه در سفر نخست باشد، نماز را تمام بخواند.

م ﴿ ۹۱۰ ﴾ راننده و دوره‌گردی که در دو سه فرسخی شهر رفت و آمد می‌کند؛ چنانچه به صورت ناگهانی سفر هشت فرسخی رود، نماز را شکسته بخواند و هم‌چنین کسی که پیشه‌ی وی رانندگی درون شهر است اگر به گونه‌ی ناگهانی به سفر بیرون از شهر رود که هشت فرسخ یا بیش‌تر باشد، نماز وی شکسته است.

شرط هشتم - شغل او به مسافرت وابسته نباشد یا بسیار مسافرت نکند

م ﴿ ۹۱۱ ﴾ کسی که شغل او به مسافرت وابسته است حکم کسی را دارد که شغل او مسافرت است؛ بنابراین، کسی که میان محل کار و زندگی او به اندازه‌ی مسافت شرعی یا بیش‌تر فاصله است و به صورت غالب، میان آن دو مکان رفت و آمد می‌کند؛ به گونه‌ای که ده روز در یک‌جا نمی‌ماند، و برای مانند تجارت، تدریس یا تحصیل سفر می‌کند، نماز را تمام بگذارد.

م ﴿ ۹۱۲ ﴾ کسی که در مدتی از سال، مسافرت را شغل خود قرار می‌دهد؛ مانند: راننده‌ای که تنها در تابستان یا زمستان در سفر رانندگی می‌نماید، لازم است در آن مدت، نماز را تمام بخواند.

م ﴿ ۹۱۳ ﴾ اشخاصی که شغل آن‌ها در سفر است؛ مانند: دانشجویانی که برای فراگیری دانش به شهر دیگری می‌روند و به صورت غالب، جمعه‌ها به وطن خود باز

می‌گردند یا اساتید، معلمان، کارمندان، بازرگانان و کارگرانی که همه روزه از وطن خود برای کار و شغل به اندازه‌ی مسافت شرعی سفر می‌کنند و شب باز می‌گردند، نماز را تمام بگزارند و روزه‌ی آنها نیز درست است؛ هرچند در محل کار خود، قصد ده روز نکنند.

م ﴿ ۹۱۴ ﴾ کسی که هفته‌ای یک بار یا بیش‌تر برای انجام کاری در جایی سفر می‌کند، مانند آن که همه روزه برای تدریس یا درس خواندن از تهران به کرج می‌رود یا برای کاری مانند خرید و فروش از تهران به قم سفر می‌نماید، همین که این کار در عرف، پیشه‌ی او به‌شمار آید، لازم است نماز را تمام بخواند.

شرط نهم - به حد ترخص برسد

م ﴿ ۹۱۵ ﴾ حد ترخص آن است که از وطن یا جایی که قصد کرده در آن جا ده روز بماند به‌اندازه‌ای دور شود که ساختمان‌های پایانی شهر را نبیند و صدای اذان آن را نشنود. البته، باید در هوا غبار یا چیز دیگری نباشد که از دیدن ساختمان‌ها و شنیدن اذان جلوگیری کند و لازم نیست به‌اندازه‌ای دور شود که ساختمان‌های بلند را نیز نبیند و اگر به‌اندازه‌ای دور شده است که دیوار ساختمان‌های پایانی شهر آشکار نیست، کافی است؛ هرچند شبخ آن نمایان باشد.

م ﴿ ۹۱۶ ﴾ اگر از جایی که قصد کرده است ده روز در آن جا بماند؛ به قصد هشت فرسخ بیرون رود، لازم است تا به حد ترخص نرسیده نماز را تمام بخواند.

م ﴿ ۹۱۷ ﴾ مسافری که به وطن خود باز می‌گردد، هنگامی که ساختمان‌های وطن خود را ببیند یا صدای اذان آن را بشنود، نماز را تمام بخواند.

م ﴿ ۹۱۸ ﴾ در شهرهای بزرگی مانند تهران، همین که گفته شود فلانی در این شهر زندگی می‌کند، می‌تواند در جاهای گوناگون شهر رفت و آمد کند بدون این که وی مسافر به‌شمار آید. حکم شهرهای دیگر نیز هم‌چنین است.

مواردی که نماز و روزه کامل است

الف - در وطن بودن

م ﴿ ۹۱۹ ﴾ جایی را که برای اقامت خود بدون قید زمان اختیار کرده است، وطن او به‌شمار می‌رود؛ خواه در آن‌جا به دنیا آمده و وطن پدر و مادر وی به‌شمار رود یا خود، آن‌جا را برای زندگی اختیار کرده باشد، و لازم نیست در آن‌جا ملکی داشته باشد یا شش ماه در آن زندگی کرده باشد یا عرف و مردم، آن را وطن او به‌شمار آورند؛ بلکه همین که قصد زندگی در جایی نماید، وطن او به‌شمار می‌آید و برای وطن گرفتن، قصد تنها بسنده است.

م ﴿ ۹۲۰ ﴾ مأموران و کارگزاران دولتی که گاهی هرچند سال در جایی می‌مانند و قصد اقامت می‌نمایند، همان‌جا حکم وطن آن‌ها را دارد. البته، به شرط آن که قصد وطن نموده باشند و قصد ماندن برای مدتی معین را نداشته باشند.

م ﴿ ۹۲۱ ﴾ کسی که جایی را برای زندگی اختیار کرده و ماندن خود در آن را محدود به مدت معینی نکرده و هم‌چون کسی که آن‌جا وطن اوست زندگی می‌کند؛ مانند: برخی کارمندان یا طلابی که در حوزه‌ها ساکن هستند، همان‌جا وطن وی به‌شمار می‌رود؛ هرچند قصد نداشته باشد که همیشه در آن‌جا بماند. بیش‌تر طلاب حوزه‌های علمی و دانشجویانی که مدتی برای فراگیری دانش در جایی غیر وطن خود هستند و در آن‌جا از نظر عرف، مسافر خوانده نمی‌شوند، مدتی که در آن‌جا هستند، مانند دیگر مردم ساکن آن منطقه می‌باشند و آن‌جا حکم وطن آنان را دارد.

م ﴿ ۹۲۲ ﴾ اگر برای زندگی خود بیش از دو جا را اختیار کرده باشد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۹۲۳ ﴾ اگر زن در زندگی خود به همراه شوهر باشد، در مسأله‌ی وطن، پیرو شوهر است و اگر بیش از یک وطن برای خود اختیار کرده، نماز در آن دو وطن تمام است.

م ﴿ ۹۲۴ ﴾ هرگاه از جایی که در آن زندگی می‌کرده و وطن او بوده است اعراض کند و قصد نداشته باشد دیگر در آنجا زندگی کند؛ هرچند گاهی به عنوان مسافرت و دیدار بستگان و دوستان به آنجا برود، نماز شکسته است؛ خواه در آنجا ملکی داشته باشد یا نه و خواه خویشان و بستگان وی در آنجا زندگی کنند یا نکنند؛ مگر این که قصد کند ده روز در آنجا بماند.

ب- قصد اقامت ده روز

م ﴿ ۹۲۵ ﴾ مسافری که قصد دارد ده روز پشت سر هم در جایی بماند یا می‌داند که بدون اختیار ده روز در جایی می‌ماند، نماز را تمام بخواند.

م ﴿ ۹۲۶ ﴾ مسافری که می‌خواهد ده روز در جایی بماند، واجب نیست قصد ماندن شب نخست یا شب یازدهم را داشته باشد و همین که قصد کند مدت ده روز بماند، نماز را تمام بخواند.

م ﴿ ۹۲۷ ﴾ آنچه برای قصد اقامت لازم است ماندن ده روز است و شب پیش و پس از آن اعتباری ندارد؛ براین اساس، اگر از اذان صبح روز نخست تا غروب روز دهم در جایی بماند- که ده روز و نه شب می‌شود- و هم‌چنین اگر برای نمونه، قصد نماید که از ظهر روز نخست تا ظهر روز یازدهم بماند، نماز را تمام بخواند.

م ﴿ ۹۲۸ ﴾ اگر قصد کند که ده روز در جایی بماند و پیش از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن پشیمان شود یا تردید نماید که در آنجا بماند یا به جای دیگر برود، لازم است نماز را شکسته بخواند.

م ﴿ ۹۲۹ ﴾ اگر پس از خواندن یک نماز چهار رکعتی از ماندن پشیمان شود یا در آن تردید نماید، تا وقتی که در آنجاست باید نماز را تمام بخواند؛ خواه نماز چهار رکعتی را ادا خوانده باشد یا به صورت قضای نمازی که در همانجا از دست رفته است، ولی تنها گذشتن وقت نماز چهار رکعتی کافی نیست، مانند این که در همه‌ی وقت، حیض یا بی‌هوش یا در حال دیوانگی باشد و نمازی نخوانده باشد.

م ﴿ ۹۳۰ ﴾ کسانی که برای تبلیغ به جایی می‌روند؛ مانند: اهل علم، اگر پس از قصد ده روز و خواندن یک نماز چهار رکعتی به جای دیگری که چهار فرسخ نیست دعوت شوند و بخواهند یک دهه یا یک ماه بین دو جا رفت و آمد کنند، نماز آن‌ها در هر دو جا تمام است؛ مگر وقتی که قصد سفر دیگری نمایند، مانند این که روز پایان رفت و آمد از جای دوم با قصد رفتن به وطن، به راه بیفتند که در این هنگام پس از بیرون رفتن از حدّ ترخص، نماز شکسته است؛ هر چند از جای نخست که جای اقامت بوده است بگذرند.

ج - توقف یک ماه بدون قصد

م ﴿ ۹۳۱ ﴾ هرگاه مسافر در جایی بماند ولی نداند ماندن او چند روز به درازا می‌کشد، نماز را تا سی روز شکسته بخواند و پس از گذشتن سی روز و در روز سی و یکم نماز را تمام بگذارد؛ هر چند بخواهد پس از مدت کمی مسافرت نماید و اگر یک ماه از ماه‌های قمری نیز در جایی بماند که کم‌تر از سی روز است، کافی می‌باشد.

احکام مسافری که نماز را تمام خوانده است

م ﴿ ۹۳۲ ﴾ اگر نمی‌دانسته است که وظیفه‌ی مسافر نماز شکسته است و به جای نماز شکسته، نماز را تمام بخواند، نماز وی درست است.

م ﴿ ۹۳۳ ﴾ کسی که می‌داند مسافر است و باید نماز را شکسته بخواند اگر فراموش کند و بدون توجه و از روی عادت، نماز را تمام خوانده باشد؛ چنانچه به یاد آورد و وقت داشته باشد، باید نماز را دوباره بخواند و اگر وقت گذشته است، باید قضا نماید و نیز اگر در شماره‌ی رکعت‌ها اشتباه کند و به جای دو رکعت، چهار رکعت بخواند، نماز باطل است.

م ﴿ ۹۳۴ ﴾ کسی که لازم است نماز را تمام بخواند؛ اگر آن را شکسته بجا آورد، باطل است و هم‌چنین کسی که قصد ماندن ده روز در جایی را دارد و نمی‌داند که باید نماز را تمام بخواند و آن را شکسته گزارده، لازم است در وقت، نماز را به صورت کامل انجام دهد و اگر وقت گذشته است، آن را قضا نماید.

م ﴿ ۹۳۵ ﴾ اگر وارد نماز چهار رکعتی شود و در میان نماز به یاد آورد که مسافر است یا بداند که سفر او تا جایی که مقصد اوست هشت فرسخ می‌باشد؛ چنانچه به رکوع رکعت سوم نرفته باشد، لازم است نماز را در دو رکعت به پایان رساند و اگر به رکوع رکعت سوم رفته، نماز باطل است و چنانچه به اندازه‌ی خواندن یک رکعت هم وقت داشته باشد، نماز را دوباره شکسته بخواند و در غیر این صورت، باید نماز را شکسته قضا کند.

م ﴿ ۹۳۶ ﴾ حکم نماز مسافر هیچ‌گونه ارتباطی به آسان یا سخت بودن سفر ندارد، بلکه در مسافرت‌های آسان امروزی نیز با شرایطی که گفته شد لازم است نماز را شکسته خواند.

م ﴿ ۹۳۷ ﴾ مسافر در مسجد الحرام، مسجد پیغمبر ﷺ و مسجد کوفه و در جاهایی از آن که پیش از این جزو مسجدهای یاد شده نبوده و بعد به آن پیوسته است، می‌تواند نماز را تمام بخواند. هم‌چنین است حکم گزاردن نماز در حرم و رواق و در کنار حرم مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و در مسجد پیوسته به حرم و در همه جای روضه‌ی مقدّس، و اگر نماز مسافر در این چهار مکان قضا شود، می‌تواند آن را به صورت تمام قضا نماید.

نماز جماعت

شریعت اسلام، همان‌گونه که در گذشته آمد به یکپارچگی امت اسلام اهمیت داده و به آن سفارش بسیار نموده و برای حفظ و ادامه‌ی آن، برنامه‌های خاصی ارائه کرده که مهم‌ترین آن‌ها نمازهای گروهی؛ به‌ویژه نماز جماعت است.

م ﴿۹۳۸﴾ نماز جماعت از مهم‌ترین مستحبات و بزرگ‌ترین آداب مذهبی است و از پاداش ویژه و بسیار آن در متون دینی بسیار یاد شده است.

مستحب است نمازهای واجب - به خصوص نمازهای پنج‌گانه - به جماعت خوانده شود و در نماز صبح، مغرب و عشا؛ به‌ویژه برای همسایه‌ی مسجد و کسی که صدای اذان مسجد را می‌شنود، بیش‌تر به آن سفارش شده است. هم‌چنین مستحب است نمازهای واجب دیگر؛ جز نماز طواف و آیات، با جماعت خوانده شود.

م ﴿۹۳۹﴾ نرفتن به نماز جماعت به جهت بی‌اعتنایی و سبک شمردن آن جایز نیست و سزاوار نیست مسلمان بدون عذر به نماز جماعت حاضر نشود.

م ﴿۹۴۰﴾ اگر امام یا مأومم بخواهد نمازی را که با جماعت خوانده است دوباره با جماعت بگذارد، باید تفاوتی داشته باشد، مانند آن که در نمازی که خوانده، مأومم

بوده است و در نمازی که دوباره می‌خواند، امام باشد یا عکس آن تحقق یابد یا برخی از افراد جماعت دوم؛ خواه امام باشد یا مأمومان، افراد دیگری باشند.

م ﴿ ۹۴۱ ﴾ اگر پدر یا مادری از فرزند خود بخواهند که نماز را به جماعت بخواند یا نگزاردن آن به جماعت سبب آزار یا بی‌حرمتی به آنان می‌گردد، نماز جماعت بر او واجب می‌شود.

م ﴿ ۹۴۲ ﴾ نمازهای مستحبی را نمی‌توان به جماعت گزارد ولی خواندن نماز باران، عید فطر و قربان در زمان غیبت امام علیه السلام با جماعت اشکال ندارد.

م ﴿ ۹۴۳ ﴾ هنگامی که امام جماعت، نمازهای شبانه‌روزی را می‌گزارد، در هر کدام از آن می‌توان به او اقتدا کرد ولی اگر به باور مأموم، امام جماعت نماز یومیه را به احتیاط می‌گزارد، نمی‌توان به او اقتدا کرد؛ مگر در جایی که مأموم و امام، هر دو احتیاط داشته باشند، مانند آن که دو نفر با هم سفر کرده باشند و بخواهند به احتیاط نماز را شکسته و تمام بخوانند، که هر دو می‌توانند در نماز شکسته‌ی خود، به نماز شکسته‌ی دیگری و در نماز تمام، به نماز تمام او اقتدا کند.

شرایط نماز جماعت

نماز جماعت دارای چهار شرط اساسی است که به شرح زیر می‌باشد:

شرط اول - میان امام و مأموم مانع نباشد

م ﴿ ۹۴۴ ﴾ در جماعت شرط است که میان امام، مأموم و مأمومان - که نسبت به یک دیگر واسطه‌اند - حایلی نباشد و منظور از حایل، چیزی است که مانع از دیدن شود؛ مانند: پرده یا دیوار؛ پس اگر در همه جای نماز یا بخشی از آن میان امام و مأموم یا میان مأموم و مأموم دیگر - که واسطه‌ی پیوستن به امام است - حایلی باشد، جماعت باطل می‌شود؛ هر چند مانع، از جنس شیشه باشد. البته، زن از این حکم برکنار است و حایل میان او و مرد اشکال ندارد.

م ﴿ ۹۴۵ ﴾ اگر امام در محراب باشد و کسی پشت سر او اقتدا نکرده باشد و کسانی که دو طرف محراب ایستاده‌اند به واسطه‌ی دیوار محراب یا حایل دیگری، امام را نبینند، نمی‌توانند به او اقتدا کنند، ولی نماز کسانی که پشت سر آن‌ها هستند، درست است.

م ﴿ ۹۴۶ ﴾ اگر کسانی که دو طرف صف ایستاده‌اند به واسطه‌ی بلندی صف نخست، امام یا صف پیش روی خود را نبینند، می‌توانند اقتدا نمایند.

م ﴿ ۹۴۷ ﴾ اگر صف‌های جماعت تا درب مسجد برسد، نماز کسی که برابر درب و پشت صف ایستاده درست است و نیز نماز کسانی که با دیدن او اقتدا می‌کنند یا دو طرف او ایستاده‌اند و به واسطه‌ی او به امام پیوند دارند درست است؛ هر چند صف جلو را نبینند.

م ﴿ ۹۴۸ ﴾ کسی که پشت ستون ایستاده است اگر از سمت راست یا چپ به واسطه‌ی مأموم دیگری به امام پیوسته نباشد، نمی‌تواند به او اقتدا کند، ولی اگر از سمت راست یا چپ پیوسته باشد، اقتدا نمودن اشکال ندارد.

شرط دوم - جای ایستادن امام از مأموم بلندتر نباشد

م ﴿ ۹۴۹ ﴾ جای ایستادن امام نباید از جای مأموم بلندتر باشد، ولی در صورتی که جای امام کم‌تر از یک وجب بلندتر باشد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۹۵۰ ﴾ اگر جای مأموم بلندتر از جای امام باشد، در صورتی که بلندی به اندازه‌ی عادی باشد و از دید مردم، یک اجتماع به‌شمار آید، اشکال ندارد؛ بر این اساس، در ساختمان‌های امروزه، فاصله‌ی هر طبقه به هر اندازه که باشد نیز در صورتی که بگویند اجتماع پدید می‌آید، گزاردن نماز جماعت اشکال ندارد و ساختمان؛ هر چند طبقات بسیاری داشته باشد، برگزاری نماز جماعت در آن درست است، ولی چنان‌چه بلندی آن به اندازه‌ای باشد که نگویند نمازگزاران اجتماع کرده‌اند، برگزاری نماز جماعت در آن درست نیست.

شرط سوّم - رعایت فاصله میان امام و مأوم و میان مأومان

م ﴿ ۹۵۱ ﴾ اگر میان کسانی که در یک صف ایستاده‌اند، بجهی ممیزی فاصله شود و نمازگزاران ندانند نماز او باطل است، می‌توانند به جماعت اقتدا کرد؛ هر چند به درستی نماز او شک داشته باشند، و اگر فاصله‌ی چندانی نباشد؛ به گونه‌ای که ممیز، پیوندِ ادامه‌ی صف به امام باشد، مانع به‌شمار نمی‌آید؛ هر چند نماز او باطل باشد.

م ﴿ ۹۵۲ ﴾ اگر میان مأوم و امام یا میان مأوم و مأوم دیگری که واسطه‌ی پیوند مأوم با امام است، کم‌تر از اندازه‌ی بدن یک انسان در سجده - که نزدیک به یک متر است - فاصله افتد، اشکال ندارد، ولی اگر بیش از این اندازه فاصله شود، جماعت درست نیست.

شرط چهارم - مأوم جلوتر از امام نایستد

م ﴿ ۹۵۳ ﴾ مأوم نباید جلوتر از امام بایستد و اگر مساوی او نیز بایستد، اشکال دارد و لازم است اندکی عقب‌تر بایستد، ولی چنان‌چه قد او بلندتر از امام باشد؛ به گونه‌ای که در رکوع و سجود، سر وی جلوتر از امام قرار می‌گیرد، اشکال ندارد و در صورتی که دو یا چند نفر باشند، پشت سر امام می‌ایستند و اگر در دو طرف امام نیز بایستند، اشکال ندارد و در صورت امکان بهتر است مأوم طرف راست امام بایستد.

م ﴿ ۹۵۴ ﴾ اگر مأوم در آغاز جماعت یا در میان آن جلوتر بایستد، جماعت باطل می‌شود. رعایت این شرط در همه‌ی حالات نماز؛ حتی در حالت رکوع و سجود لازم است.

وظیفه‌ی مأومان در جماعت

م ﴿ ۹۵۵ ﴾ اگر پس از تکبیر امام، صف جلو آماده‌ی نماز شود و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشد، کسی که در صف بعدی ایستاده است می‌تواند تکبیر بگوید، ولی بهتر است شکیبایی نماید و پس از صف جلو تکبیر بگوید.

م ﴿ ۹۵۶ ﴾ هرگاه بدانند نماز امام باطل است، مانند آن که بدانند امام وضو ندارد؛ هر چند امام خود توجه به آن نداشته باشد، نمی‌تواند به او اقتدا کند، ولی در صورتی که نماز امام تنها برخی از زمینه‌ها را نداشته باشد یا با همراه برخی از موانع باشد؛ به گونه‌ای که نبود سهوی آن زمینه‌ها یا همراه بودن سهوی آن موانع، نماز را باطل نمی‌کند، می‌توان به او اقتدا کرد؛ مانند آن که امام جماعت، به سهو از قبله منحرف باشد و اندازه‌ی انحراف وی به بیش از سمت راست یا سمت چپ قبله نرسیده باشد یا ندانسته با لباس نجس نماز بخواند.

م ﴿ ۹۵۷ ﴾ اگر به سهو، پیش از امام سر از رکوع بردارد و به سبب پیروی از امام جماعت، رکوع را زیاد کرده باشد، نماز وی باطل نمی‌شود؛ هر چند زیادی سهوی رکوع در نماز فرادا آن را باطل می‌سازد.

نیت فرادا و جماعت

م ﴿ ۹۵۸ ﴾ اگر در میان نماز جماعت ناچار شود، می‌تواند نیت فرادا کند.

م ﴿ ۹۵۹ ﴾ مأموم نمی‌تواند بدون عذر نیت فرادا کند؛ خواه از آغاز تصمیم بر آن داشته باشد یا در میان نماز تصمیم بگیرد.

م ﴿ ۹۶۰ ﴾ اگر مأموم به خاطر عذری پس از حمد و سوره‌ی امام، نیت فرادا کند، لازم نیست حمد و سوره را بخواند.

م ﴿ ۹۶۱ ﴾ اگر در میان نماز جماعت به ناچار نیت فرادا نماید، نباید پس از رفع مشکل، دوباره نیت جماعت کند، ولی اگر تردید نماید که نیت فرادا کند یا نه و سپس تصمیم بگیرد که نماز را با جماعت به پایان ببرد، درست است.

م ﴿ ۹۶۲ ﴾ اگر هنگامی که امام در رکوع است اقتدا کند و به رکوع امام برسد؛ هر چند ذکر امام به پایان رسیده باشد، نماز به جماعت برگزار می‌شود و این خود، یک رکعت به‌شمار می‌آید، ولی اگر به اندازه‌ی رکوع خم شود و به رکوع امام نرسد، نماز را به شیوه‌ی فرادا به پایان ببرد.

م ﴿ ۹۶۳ ﴾ اگر هنگامی که امام در رکوع است اقتدا کند، به اندازه‌ی رکوع خم شود و پیش از ذکر رکوع شک کند که به رکوع امام رسیده یا نه، نماز درست است؛ هر چند فرادا به‌شمار می‌آید.

م ﴿ ۹۶۴ ﴾ اگر هنگامی که امام در رکوع است اقتدا کند و پیش از آن که به اندازه‌ی رکوع خم شود، امام سر از رکوع بردارد، می‌تواند بایستد تا امام برای رکعت دیگر برخیزد و در رکعت بعد به امام برسد و در صورت رسیدن به امام، نیازی به تکبیر نیست و باید آن را رکعت نخست نماز خود به‌شمار آورد، ولی در صورتی که برخاستن امام به‌اندازه‌ای طول بکشد که نگویند این شخص نماز جماعت می‌خواند، لازم است نیت فرادا نماید.

اقتدای به امام جماعت

م ﴿ ۹۶۵ ﴾ اگر در آغاز نماز یا میان حمد و سوره اقتدا کند و خود را به رکوع امام نرساند، جماعت برگزار نمی‌شود؛ مگر این که عذری داشته باشد، ولی چنانچه به‌صورت ناگهانی، پیش از آن که به رکوع رود، امام سر از رکوع بردارد، نماز او به جماعت درست است و باید رکوع کند و خود را به امام برساند و در غیر این صورت لازم است نماز را دوباره بخواند.

م ﴿ ۹۶۶ ﴾ چنانچه مأموم احتمال دهد در صورتی که بخواهد خود را به صف برساند و اقتدا نماید امام سر از رکوع برمی‌دارد، می‌تواند در همان جایی که ایستاده است اقتدا نماید و تکبیر بگوید و سپس به رکوع برود و زیاد بودن فاصله‌ی میان مأموم با امام یا صف جماعت مانع از اقتدا نیست، به شرط آن که مانعی از اقتدا در آنجا نباشد - مانند: بودن حایل یا بلند بودن جای امام و مأموم - و باید مأموم پس از رسیدن به رکوع امام در حال رکوع یا پس از آن و حتی پس از سجده؛ هر چند با چند

بار حرکت، خود را به امام یا صف جماعت برساند و در هر صورت در حرکت ذکر نگوید و گذر از این فاصله، در صورتی که کار زیادی به شمار نیاید، نماز او درست است.

م ﴿ ۹۶۷ ﴾ اگر پس از آغاز نماز، میان مأموم و امام یا میان مأموم و کسی که مأموم به واسطه‌ی او به امام پیوسته است پرده یا چیز دیگری؛ مانند: شیشه حایل گردد، جماعت باطل می‌شود و مأموم باید نماز را به شیوه‌ی فرادا به پایان رساند.

م ﴿ ۹۶۸ ﴾ باید جای سجده‌ی مأموم و جای ایستادن امام بیش از گشادی میان دو قدم - که نزدیک به یک متر است - دور نباشد و نیز باید میان جای سجده‌ی انسان از جای ایستادن مأمومی که جلوی او ایستاده و دیگری به واسطه‌ی او به امام پیوسته است، بیش از یک قدم باز نباشد.

م ﴿ ۹۶۹ ﴾ اگر فردی در رکعت دوم اقتدا کند، لازم نیست حمد و سوره را بخواند، ولی می‌تواند قنوت و تشهد را به شیوه‌ی تجافی - نیمه نشسته - با امام بخواند؛ به این صورت که انگشتان دست‌ها و کف جلوی پا را بر زمین گذارد و زانوهارا بلند کند و تشهد را بخواند و پس از تشهد با امام برخیزد و حمد و سوره را بگوید و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را به پایان برد و در رکوع یا سجده، خود را به امام رساند.

م ﴿ ۹۷۰ ﴾ اگر نمازگزار هنگامی که امام در رکعت دوم نماز چهار رکعتی است اقتدا کند، باید در رکعت دوم نماز خود - که رکعت سوم امام است - پس از دو سجده بنشیند و تشهد را به اندازه‌ی واجب بخواند و برخیزد و در صورت کم بودن وقت، یک مرتبه تسبیحات را بگوید و در رکوع یا سجده، خود را به امام برساند و اگر وقت گفتن یک مرتبه از تسبیحات را نیز ندارد، کم‌تر از آن را بگوید و به رکوع امام برسد و اگر هیچ وقت ندارد، تسبیحات نگوید و به رکوع امام برسد و چنانچه به رکوع نرسد، جماعت وی درست است.

م ﴿ ۹۷۱ ﴾ اگر امام در رکعت سوم یا چهارم باشد و مأوم بداند که با اقتدا و خواندن حمد، به رکوع امام نمی‌رسد، صبر و بردباری نماید تا امام به رکوع رود و سپس اقتدا نماید.

م ﴿ ۹۷۲ ﴾ اگر در حال قیام رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا کند، حمد و سوره را بخواند و اگر برای سوره وقت ندارد، حمد را به پایان برد و در رکوع یا سجده، خود را به امام رساند.

م ﴿ ۹۷۳ ﴾ کسی که می‌داند با خواندن سوره، به رکوع امام نمی‌رسد، سوره را نخواند و در صورتی که آن را بخواند، نماز درست است.

م ﴿ ۹۷۴ ﴾ کسی که اطمینان دارد با آغاز کردن سوره به رکوع امام نمی‌رسد، واجب نیست سوره را آغاز کند یا در صورتی که آن را آغاز کرده باشد به پایان برد، بلکه می‌تواند با رفتن امام به رکوع، سوره را رها کند و به رکوع رود و اگر سوره را به پایان رساند و به رکوع امام نرسد، باز جماعت وی درست است.

م ﴿ ۹۷۵ ﴾ کسی که یک رکعت از امام عقب مانده است، به هنگامی که امام تشهد رکعت پایانی را می‌خواند، می‌تواند صبر کند تا امام سلام نماز را بگوید و سپس برخیزد و نماز خود را ادامه دهد یا نیت فرادا کند، برخیزد و نماز را به پایان رساند.

شرایط امام جماعت

م ﴿ ۹۷۶ ﴾ امام جماعت باید: بالغ، عاقل، شیعه‌ی دوازده امامی، عادل و حلال‌زاده باشد و نماز را درست بخواند و اگر مأوم مرد است، امام او نیز باید مرد باشد.

م ﴿ ۹۷۷ ﴾ امامت زن برای زن اشکال ندارد.

م ﴿ ۹۷۸ ﴾ اقتدا کردن بچه‌ی ممیز به بچه‌ی ممیز دیگر اشکال ندارد؛ هر چند آثار جماعت را ندارد.

احکام جماعت

م ﴿ ۹۷۹ ﴾ هنگامی که مأموم نیت می‌کند لازم است امام را معین نماید، ولی نیازی به دانستن نام او نیست و اگر نیت اقتدا نمودن به امام حاضر کند، نماز درست است.

م ﴿ ۹۸۰ ﴾ خواندن نماز با جماعت اهل سنت در مناطق اهل سنت و با وجود ضرورت اشکال ندارد و مأموم باید به شیوه‌ی عادی و به جماعت نماز گزارد و لازم نیست نماز را دوباره بخواند.

م ﴿ ۹۸۱ ﴾ مأموم باید جز حمد و سوره، دیگر اجزای نماز را بخواند و حمد و سوره، تنها در صورتی از او برداشته می‌شود که در رکعت نخست و دوم با امام جماعت، نماز بخواند، ولی اگر در رکعت سوم یا چهارم؛ هنگامی که امام ایستاده است، اقتدا کند، باید خود، حمد و سوره را بخواند.

م ﴿ ۹۸۲ ﴾ مأموم نباید در رکعت نخست و دوم نماز ظهر و عصر، حمد و سوره بخواند، ولی می‌تواند به‌جای آن ذکر بگوید.

م ﴿ ۹۸۳ ﴾ مأموم نباید تکبیرة الاحرام را پیش از امام بگوید ولی در ذکرهای دیگر اشکال ندارد؛ هر چند اگر صدای امام را بشنود، لازم است ذکر را پیش از او نگوید.

م ﴿ ۹۸۴ ﴾ اگر مأموم سلام امام را بشنود یا بداند سلام نماز را چه هنگام می‌گوید، نباید پیش از امام سلام بگوید و چنانچه به عمد پیش از امام سلام دهد، لازم است قصد فرادا کند، ولی اگر به سهو پیش از امام سلام بگوید، نماز درست است و لازم نیست دوباره با امام سلام دهد.

م ﴿ ۹۸۵ ﴾ اگر از روی سهو یا فراموشی یا هر عذر دیگری، پیش از امام سر از رکوع بردارد؛ چنانچه امام در رکوع باشد و اطمینان یابد به‌زودی سر بر نمی‌دارد، باید به رکوع بازگردد و با امام سر بردارد و در این صورت، افزوده شدن رکوع - که رکن

است. نماز را باطل نمی‌کند و اگر به رکوع بازگردد و پیش از آن که به رکوع برسد، امام سر بردارد، باز هم نماز درست است.

م ﴿ ۹۸۶ ﴾ اگر به سهو پیشانی خود را از سجده بردارد و ببیند امام در سجده است؛ چنانچه اطمینان دارد که اگر برگردد، در سجده به امام می‌رسد، لازم است به سجده بازگردد و چنانچه در هر دو سجده‌ی یک رکعت، این حادثه پیش آید، نماز باطل نمی‌شود و در صورتی که به سجده‌ی امام نیز نرسد، تکرار شدن سجده، سبب باطل شدن نماز نمی‌گردد.

م ﴿ ۹۸۷ ﴾ در تحقق نماز جماعت، کافی است که مأموم نیت اقتدا داشته باشد و نیت امامت از سوی امام شرط نیست و بدون نیت او نیز جماعت از دو طرف محقق می‌شود و احکام جماعت؛ مانند: پیروی و شک، جاری است، ولی اگر امام بخواهد پاداش غیر قهری نماز جماعت را بیابد، باید نیت امامت جماعت کند.

نماز جمعه

م ﴿ ۹۸۸ ﴾ در زمان غیبت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - نماز جمعه واجب تخییری است و اگر با زمینه‌های شرطی آن؛ به گونه‌ای صحیح برپا شود، شرکت در آن مستحب است.

م ﴿ ۹۸۹ ﴾ در حکومت اسلامی، خواندن نماز جمعه اهمیت بیش‌تری می‌یابد.
م ﴿ ۹۹۰ ﴾ نمازگزار می‌تواند در روز جمعه به جای نماز ظهر، نماز جمعه بخواند و نماز جمعه برتر است، و لازم نیست هر دو را بجا آورد.

م ﴿ ۹۹۱ ﴾ نماز جمعه تنها توسط مردان برپا می‌شود ولی زنان هم می‌توانند در آن شرکت کنند.

م ﴿ ۹۹۲ ﴾ نماز جمعه باید به جماعت برگزار شود و نمی‌توان آن را تنها بجا آورد.
م ﴿ ۹۹۳ ﴾ همه‌ی زمینه‌هایی که برای نماز جماعت نیاز است برای برپایی نماز جمعه نیز لازم است؛ مانند: نبودن حایل، بالاتر نبودن جای امام، بیش از اندازه فاصله نداشتن.

م ﴿ ۹۹۴ ﴾ همه‌ی زمینه‌هایی که برای امامت جماعت لازم است برای امامت جمعه نیز اعتبار دارد؛ مانند: بلوغ، عقل، ایمان، پاکیزگی در تولد، عدالت، مرد بودن، شیعه‌ی دوازده امامی و آزاده بودن.

م ﴿ ۹۹۵ ﴾ امام جمعه باید توانایی خواندن خطبه‌ها را در حال ایستاده داشته باشد و نباید بیماری‌های سخت و واگیردار یا نقص عضو و یا بدی باطن و سریره داشته باشد. اگر امام جمعه واجد شرایط نباشد، حضور در آن واجب نمی‌باشد و نماز گزاردن با وی صحیح نیست.

م ﴿ ۹۹۶ ﴾ فاصله‌ی میان دو نماز جمعه لازم است از یک فرسخ کم‌تر نباشد و اگر کم‌تر از آن بود، نماز هر کدام که دیرتر آن را آغاز کرده باطل است؛ خواه از هم آگاه باشند یا نه و اگر هر دو در یک لحظه تکبیرة الاحرام گفته باشند، هر دو نماز باطل است و اگر وقت نماز جمعه گذشته باشد، باید نماز ظهر را خواند.

م ﴿ ۹۹۷ ﴾ کم‌ترین شماره‌ی نمازگزاران مورد نیاز برای برپایی نماز جمعه، پنج نفر است که لازم است یکی از آنها امام باشد؛ پس نماز جمعه با کم‌تر از پنج نفر واجب نیست و برگزار نمی‌شود، و اگر هفت نفر و بیش‌تر باشند، فضیلت آن بیش‌تر می‌گردد.

وقت نماز جمعه

م ﴿ ۹۹۸ ﴾ وقت نماز جمعه با زوال خورشید (ظهر شرعی) آغاز می‌شود و تا هنگامی ادامه دارد که سایه‌ی شاخص به دو قدم متعارف برسد، و واجب است نماز جمعه را از آغاز ظهر، بیش از نزدیک به یک ساعت عقب نیندازند و اگر عقب افتاد، لازم است نماز ظهر را بخوانند و هرگاه اندازه‌ی دو خطبه طولانی شود و تنها یک رکعت از آن در وقت باشد، نماز جمعه درست است.

م ﴿ ۹۹۹ ﴾ خطبه‌های نماز جمعه لازم است پس از زوال خوانده شود و اگر امام، خطبه‌ها را پیش از آن آغاز کند و هنگام زوال یا بعد از آن به پایان رساند و نماز جمعه را آغاز کند، اشکال ندارد.

چگونگی نماز جمعه

م ﴿ ۱۰۰۰ ﴾ نماز جمعه مانند نماز صبح دو رکعت است و به جای نماز ظهر خوانده می شود و دارای دو خطبه و زمینه های ویژه ای است.

م ﴿ ۱۰۰۱ ﴾ در نماز جمعه، سوره ی معینی شرط نیست، ولی مستحب است در رکعت نخست پس از حمد، سوره ی جمعه و در رکعت دوم پس از حمد، سوره ی منافقون خوانده شود.

م ﴿ ۱۰۰۲ ﴾ در نماز جمعه مستحب است سوره ی حمد و سوره ی جمعه بلند خوانده شود.

م ﴿ ۱۰۰۳ ﴾ نماز جمعه دو قنوت دارد: قنوت نخست پیش از رکوع رکعت نخست و قنوت دوم پس از رکوع رکعت دوم است.

م ﴿ ۱۰۰۴ ﴾ واجب است امام دو خطبه را پیش از نماز جمعه بخواند و اگر نماز جمعه را پیش از آن بجا آورد، باطل است و چنانچه وقت باشد و حکم مسأله را نداند یا به اشتباه بداند، لازم است پس از خواندن خطبه ها، دوباره نماز جمعه را بخواند و چنانچه وقت نیست، نماز ظهر را بخواند.

م ﴿ ۱۰۰۵ ﴾ جایز است دو خطبه ی نماز جمعه پیش از ظهر شرعی خوانده شود؛ به گونه ای که پایان خطبه ها پیش از ظهر شرعی نباشد، ولی بهتر است آن را در وقت بخواند.

م ﴿ ۱۰۰۶ ﴾ باید در هر یک از دو خطبه، حمد الهی و صلوات بر پیامبر و آل او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نیز موعظه و پند باشد و نیز سوره ی کوچکی در آن ها بخواند و در خطبه ی دوم، گذشته از آنچه گفته شد، مستحب است پیش از سوره، بر ائمه ی اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام صلوات بفرستد و نام شریف ایشان را از آغاز تا پایان بخواند و برای مردان و زنان مؤمن نیز از خداوند متعال طلب آمرزش و مغفرت داشته باشد.

کیفیت خطبه‌های نماز جمعه

م ﴿ ۱۰۰۷ ﴾ شایسته است امام خطیب و بلیغ باشد و در خور اوضاع و احوال و به گونه‌ی روان سخن گوید و به چیزهایی که در سراسر جهان بر مسلمانان می‌گذرد؛ به ویژه اوضاع و حوادث منطقه‌ی خود آشنا باشد و مصالح اسلام و مسلمانان را تشخیص دهد و چنان شجاع باشد که در راه خدا از سرزنش و نکوهش دیگران بیم به خود راه ندهد و در آشکار ساختن حق و باطل در برابر زمینه‌های زیان‌آور بیگانه یا مزاحم، هراسی نداشته باشد و چیزهایی؛ مانند: مواظبت بر اوقات نماز و رفتار و روش نیکان و اولیای خدا را که باعث تأثیر گفتار او در مردم است رعایت کند و کارهای او با پندها و وعده و وعیدهای وی برابری نماید. از آن چه باعث سبکی او و گفتارش می‌شود؛ مانند: پرگویی، شوخی و بیهوده‌گویی بپرهیزد و همه‌ی این موارد را تنها برای خداوند رعایت کند و هدف او روی‌گرداندن خود و دیگران از دنیاپرستی و ریاست‌طلبی - که ریشه‌ی همه‌ی گناهان است - باشد تا گفتار وی در جان خود و مردم اثر کند.

م ﴿ ۱۰۰۸ ﴾ واجب است امام جمعه، خود به هنگامی که ایستاده است به خواندن خطبه بپردازد و اگر نتواند خطبه‌ها را ایستاده بخواند، دیگری به خواندن آن بپردازد و امامت نماز را نیز به عهده گیرد و اگر هیچ کس برای خواندن خطبه‌ها در حال ایستاده نباشد، نمی‌توان نماز جمعه گزارد و لازم است نماز ظهر خوانده شود.

م ﴿ ۱۰۰۹ ﴾ جایز نیست امام جمعه، خطبه‌ها و به ویژه سوره‌ی توحید و سفارش به تقوا را به آهستگی ادا کند و باید با صدای بلند به خواندن خطبه بپردازد؛ به گونه‌ای که حاضران، گفتار او را بشنوند.

م ﴿ ۱۰۱۰ ﴾ لازم است در گردهمایی‌های بزرگ، خطبه‌های نماز جمعه توسط بلندگوها پخش شود تا سفارش به خیر و تقوا و مهربانی و برحذر داشتن از معصیت و نافرمانی و نیز مسایل مهم به همگان رسانده شود.

م ﴿ ۱۰۱۱ ﴾ پسندیده نیست امام در حال دو خطبه، سخنی که با خطبه‌ها ارتباطی ندارد بگوید. البته، در بین دو خطبه و نماز، سخن گفتن جایز است.

م ﴿ ۱۰۱۲ ﴾ واجب است امام پس از خطبه‌ی نخست کمی بنشیند و سپس به خطبه‌ی دوم پردازد.

م ﴿ ۱۰۱۳ ﴾ پند و اندرز نمودن در خطبه‌ها به زبان مأمومان ایراد گردد و اگر چند زبان و لهجه‌های گوناگون در کنار هم بودند، از زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون استفاده شود.

م ﴿ ۱۰۱۴ ﴾ گفتن اذان دوم در روز جمعه بدعت و حرام است.

م ﴿ ۱۰۱۵ ﴾ نمازگزاران باید تلاش کنند تا خطبه‌ها را دریابند؛ هر چند اگر تنها نماز جمعه را درک کنند، نماز درست است.

م ﴿ ۱۰۱۶ ﴾ اگر کسی به همه‌ی خطبه‌ی عید قربان، فطر و نماز جمعه گوش فرا ندهد و میان خطبه برسد یا به گونه‌ای گفت و گو کند که مفاهیم خطبه را دریابد، نماز جمعه درست است و نیازی به خواندن نماز ظهر نیست و نماز عید نیز درست است؛ هر چند کار ناپسندی انجام داده است.

م ﴿ ۱۰۱۷ ﴾ جایز است نمازگزاران با گفتن تکبیر و دادن شعارهایی در میان خطبه، سخن امام جمعه را تأیید نمایند و هنگام شنیدن نام مبارک حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بلند شوند و صلوات فرستند و هنگامی که امام جمعه دعا می‌کند «آمین» گویند ولی باید از سخنان بیهوده پرهیز کنند.

م ﴿ ۱۰۱۸ ﴾ زن می‌تواند با اجازه‌ی شوهر، در نماز جمعه و نشست‌های همگانی شرکت نماید. البته، در جایی که حضور وی ضرورت شرعی داشته باشد، نیازی به اجازه‌ی شوهر ندارد.

نماز عید فطر و قربان

م ﴿ ۱۰۱۹ ﴾ نماز عید فطر و قربان در زمان حضور امام علیه السلام واجب است و باید به جماعت خوانده شود و در زمان غیبت مستحب است، ولی می‌توان آن را به جماعت برگزار نمود.

شرایط نماز عید فطر و قربان

م ﴿ ۱۰۲۰ ﴾ نماز عید فطر و قربان دو خطبه دارد که پس از نماز است و هر خطبه همان چیزهایی را در بر دارد که در خطبه‌ی نماز جمعه گفته شد؛ مانند: حمد و ستایش الهی، و هر دو شهادت، سفارش به تقوا تا پرداختن به مسایل و حوادث جاری مسلمانان و منطقه.

م ﴿ ۱۰۲۱ ﴾ وقت نماز عید فطر و قربان از آغاز آفتاب روز عید است تا هنگام ظهر شرعی.

چگونگی نماز عید فطر و قربان

م ﴿ ۱۰۲۲ ﴾ نماز عید فطر و قربان اذان و اقامه ندارد و دو رکعت است که در رکعت نخست پس از خواندن حمد و سوره باید پنج تکبیر بگوید و پس از هر تکبیر یک قنوت بخواند و پس از قنوت پنجم، تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و دو سجده

بجا آورد و برخیزد و در رکعت دوم، چهار تکبیر بگوید و پس از هر تکبیر، قنوت بخواند و پس از قنوت چهارم، تکبیر دیگری بگوید و به رکوع رود و پس از رکوع، دو سجده، تشهد و سلام نماز را بگوید.

م ﴿ ۱۰۲۳ ﴾ در قنوت نماز عید فطر و قربان، هر دعا و ذکر که بخواند کافی است، ولی بهتر است به امید ثواب، این دعا را بخواند: «اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِزَّةِ، وَأَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبْرُوتِ، وَأَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ، وَأَهْلَ التَّقْوَى وَالْمَغْفِرَةِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ، الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً، وَلِمُحَمَّدٍ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ذُخْراً وَشَرَفاً وَكِرَامَةً وَمَزِيداً، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ أَدْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تُخْرِجَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ».

م ﴿ ۱۰۲۴ ﴾ نماز عید سورهی ویژه‌ای ندارد، ولی بهتر است که در رکعت نخست، سورهی شمس و در رکعت دوم، سورهی غاشیه را بخواند یا در رکعت نخست، سورهی اعلی و در رکعت دوم، سورهی شمس را بخواند.

م ﴿ ۱۰۲۵ ﴾ در نماز عید مانند نمازهای دیگر، مأوم باید جز حمد و سوره، خود چیزهای دیگر نماز را بخواند و اگر مأوم هنگامی نماز را درک کند که امام بخشی از تکبیرها را گفته است، پس از آن که امام به رکوع رفت، باید آن بخش از تکبیرها و قنوت‌ها را که با امام نگفته است خود بگوید و اگر در هر قنوت، یک «سبحان الله» یا یک «الحمد لله» بگوید، کافی است.

نماز قضا

م ﴿ ۱۰۲۶ ﴾ کسی که نماز واجب روزانه‌ی خود را در وقت آن نخوانده لازم است قضای آن را بجا آورد؛ هر چند در همه‌ی وقت نماز، خواب مانده باشد یا به خاطر بی‌هوشی یا بیماری یا چیز دیگری نماز نخوانده باشد. هم‌چنین است هر نماز واجب دیگری که آن را در وقت خود نخوانده؛ حتی نمازی که در وقت معینی به نذر بر او واجب شده است.

م ﴿ ۱۰۲۷ ﴾ لازم است در خواندن نماز قضا کوتاهی نشود؛ هر چند می‌توان تا پیش از تنگی وقت آن را به تاخیر انداخت.

م ﴿ ۱۰۲۸ ﴾ قضای نمازهای جهری و آشکار باید بلند خوانده شود و نمازهای اخفاتی و آهسته نیز واجب است آهسته خوانده شود و بلند یا آهسته خواندن قضای نافله نیز مانند همان است، پس قضای نافله‌های ظهر و عصر، آهسته و قضای نافله‌های صبح، مغرب و عشا، بلند خوانده می‌شود.

م ﴿ ۱۰۲۹ ﴾ کسی که نماز جمعه بر او واجب است؛ چنانچه آن را در وقت آن انجام ندهد، لازم است نماز ظهر بخواند و در صورتی که نماز ظهر را نیز نخواند، باید قضای آن را بجا آورد.

م ﴿ ۱۰۳۰ ﴾ قضای نماز واجب را در هر وقتی از شبانه‌روز می‌توان انجام داد؛ خواه در سفر باشد یا در وطن، ولی چنانچه بخواهد در وطن، نماز سفر را قضا کند، باید آن را به صورت شکسته بگذارد و در صورتی که بخواهد در سفر، نماز قضا شده در وطن را انجام دهد، آن را به شکل تمام قضا کند.

م ﴿ ۱۰۳۱ ﴾ کسی که نماز قضا دارد تا هنگامی که برای انجام نماز ادای واجب وقت دارد می‌تواند نماز قضا یا مستحب بخواند و خواندن نماز قضا پیش از نماز روزانه یا پس از آن اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۰۳۲ ﴾ اگر احتمال دهد نماز قضایی دارد یا نمازهایی را که خوانده درست نبوده است، قضا کردن آن واجب نیست.

ترتیب نمازهای قضا

م ﴿ ۱۰۳۳ ﴾ رعایت ترتیب در قضای نمازهای روزانه واجب نیست؛ برای نمونه، کسی که یک روز نماز ظهر و روز بعد نماز عصر را نخوانده یا ظهر و عصر یک روز را نخوانده است واجب نیست نخست نماز ظهر و پس از آن، نماز عصر را قضا نماید.

م ﴿ ۱۰۳۴ ﴾ اگر نماز قضای میتی را می‌خواند، واجب نیست رعایت ترتیب را نماید.

م ﴿ ۱۰۳۵ ﴾ می‌توان برای نماز قضای میت، چند نفر را در یک وقت اجیر نمود و واجب نیست برای هر یک، وقتی معین شود؛ خواه ترتیب قضا شدن را بدانند یا ندانند.

م ﴿ ۱۰۳۶ ﴾ کسی که چند نماز از او قضا شده و شماره‌ی آن را نمی‌داند، مانند آن که نمی‌داند چهار نماز از او قضا شده است یا پنج نماز؛ چنانچه شماره‌ی کم‌تر را بگذارد، بسنده است و نیز اگر شماره‌ی آن را می‌دانسته و فراموش کرده است، اگر شماره‌ی کم‌تر را بخواند، کافی است.

م ﴿ ۱۰۳۷ ﴾ کسی که نماز قضا از همین روز یا روزهای پیش دارد می‌تواند پیش از خواندن نمازی که قضا شده است نماز ادای خود را بخواند و واجب نیست نماز قضا را پیش اندازد.

م ﴿ ۱۰۳۸ ﴾ کسی که می‌داند یک نماز چهار رکعتی نخوانده است و نمی‌داند نماز ظهر بوده یا عصر یا عشا، با نیت قضای نمازی که نخوانده است یک نماز چهار رکعتی بخواند و در بلند خواندن و آهسته خواندن حمد و سوره‌ی آن اختیار دارد.

م ﴿ ۱۰۳۹ ﴾ هر چند از خواندن نماز قضای خود ناتوان باشد، تا زنده است دیگری نمی‌تواند نمازهای او را قضا نماید.

م ﴿ ۱۰۴۰ ﴾ نماز قضا را می‌توان با جماعت خواند؛ خواه نماز امام جماعت ادا باشد یا قضا- و واجب نیست هر دو، یک نماز بخوانند؛ برای نمونه، اگر نماز قضای صبح را با نماز ظهر یا عصر امام بخواند، اشکال ندارد.

نماز قضاى پدر

م ﴿ ۱۰۴۱ ﴾ اگر پدر، نماز و روزهى خود را نگزارده باشد، بر پسر بزرگتر واجب است پس از مرگ وی، آن را بجا آورد یا برای آن اجیر گیرد؛ هر چند نماز را از روی نافرمانی نخوانده باشد و نیز در مواردی که باید در سفر روزه گرفت اما وی روزه نگرفته؛ هر چند می‌توانسته است آن را قضا کند، واجب است که وی آن را قضا نماید یا برای آن اجیر گیرد.

م ﴿ ۱۰۴۲ ﴾ قضاى نماز میّت بر پسرِ پسر (نوه) واجب نیست؛ هر چند در هنگام مردن شخص، از همه‌ی بچه‌های او بزرگتر باشد.

م ﴿ ۱۰۴۳ ﴾ چنانچه دو پسر با یکدیگر همزاد باشند، آن که زودتر زاده شده، بزرگتر است؛ هر چند نطفه‌ی دیگری زودتر بسته شده باشد.

م ﴿ ۱۰۴۴ ﴾ اگر شک دارد که پدر، نماز و روزهى قضا داشته است یا نه، چیزی بر او واجب نیست و نیازی به جست‌وجو نیز نمی‌باشد.

م ﴿ ۱۰۴۵ ﴾ اگر بدانند که پدرِ پدرِ وی نماز قضا داشته است و شک کند که بجا آورده شده است یا نه، قضا لازم نیست.

م ﴿ ۱۰۴۶ ﴾ اگر میت وصیت کرده باشد که برای نماز و روزهى او اجیر بگیرند و پس از آن که اجیر، نماز و روزه او را به‌گونه‌ی درست بجا آورد، بر پسر بزرگتر چیزی

واجب نیست. هم‌چنین است اگر کسی به رایگان، نماز و روزه‌ی او را قضا نماید.

م ﴿ ۱۰۴۷ ﴾ اگر پسر بزرگ‌تر بخواهد نماز پدر را بخواند، باید برابر تکلیف خود رفتار کند؛ برای نمونه، لازم است قضای نماز صبح، مغرب و عشا را بلند بخواند.

م ﴿ ۱۰۴۸ ﴾ اگر پسر بزرگ‌تر پیش از آن که نماز و روزه‌ی پدر را قضا کند بمیرد؛ چنان‌چه مرگ پدر و مرگ او به اندازه‌ای طول کشیده است که می‌توانسته قضای نماز و روزه‌ی آنها را بجا آورد، بر پسر دوم چیزی واجب نیست و اگر این اندازه طول نکشیده باشد، قضای آن بر پسر دوم واجب است.

نیابت

م ﴿ ۱۰۴۹ ﴾ نماز و عبادت‌هایی را که میت انجام نداده است می‌توان پس از مرگ وی به نیابت از او انجام داد.

م ﴿ ۱۰۵۰ ﴾ نیابت در حال زنده بودن، تنها در حج به هنگام ناتوانی یا ناچاری و در زیارت امکان‌پذیر است.

م ﴿ ۱۰۵۱ ﴾ نیابت می‌تواند تبرّعی (بدون مزد) یا با اجاره یا جعاله یا شرط در ضمن عقد و مانند آن باشد؛ به این معنا که دیگری را اجیر کند و به او مزد دهد تا آن را بجا آورد، و اگر کسی بدون مزد هم آن را انجام دهد، درست است.

م ﴿ ۱۰۵۲ ﴾ لازم است نایب هنگام یتیت، قصد نیابت کند و دیگری را تعیین نماید؛ هر چند به اجمال باشد ولی نیاز نیست نام او را بداند و همین اندازه که نشانه‌ای برای او در قصد و نیت خود قرار دهد بسنده است. پس اگر نیت کند از جانب کسی نماز می‌خواند که برای او اجیر شده، کافی است.

م ﴿ ۱۰۵۳ ﴾ نایب باید کار خود را به قصد آنچه بر عهده‌ی میت است بجا آورد و اگر کاری را انجام دهد و ثواب آن را برای او هدیه کند، کافی نیست، ولی اگر برای هدیه کردن ثواب اجیر شده باشد و کاری را انجام دهد و ثواب آن را به میت هدیه نماید، کافی است.

- م ﴿ ۱۰۵۴ ﴾ باید کسی را اجیر کند که اطمینان دارد کار را به درستی انجام می‌دهد، ولی اگر پس از خواندن نماز شک نماید که درست خوانده است یا نه، اشکال ندارد.
- م ﴿ ۱۰۵۵ ﴾ نمی‌توان کسی را که عذری دارد و برای نمونه، با تیمم یا نشسته نماز می‌خواند اجیر کرد؛ هر چند نماز میت به همین شیوه قضا شده باشد، و اجیر گرفتن کسی که با وضو یا غسل جبیره‌ای نماز می‌خواند و هم‌چنین اجیر گرفتن کسی که دست یا پا ندارد، اشکال دارد.
- م ﴿ ۱۰۵۶ ﴾ اجیر کردن بچه‌ای که خوب و بد را می‌فهمد و زمینه‌های نماز را رعایت می‌کند، درست است.

نماز آیات

وجوب نماز آیات

م ﴿ ۱۰۵۷ ﴾ نماز آیات به سبب چهار چیز واجب می شود:

نخست - خورشید گرفتگی (کسوف)؛

دوم - ماه گرفتگی (خسوف)، هر چند در این دو مورد، بخش کمی از آن گرفته

شود یا کسی هم از آن نترسد؛

سوم - زلزله، هر چند کسی نیز از آن نترسد؛

چهارم - رعد، برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند آن که آیات آسمانی و زمینی اند

و سبب ترس بیش تر مردم می شوند.

م ﴿ ۱۰۵۸ ﴾ چیزهایی که نماز آیات برای آن واجب است، در هر منطقه ای که پیش

آید تنها بر مردم همان منطقه لازم است نماز آیات بخوانند و بر مردم منطقه های

دیگر واجب نیست؛ هر چند از توابع یک دیگر و با یک نام خوانده شوند، ولی اگر

این مناطق به اندازه ای به هم نزدیک باشند که همه ی آنها یک منطقه به شمار آید،

نماز آیات بر مردم همه ی آن مناطق واجب است.

وقت نماز آیات

م ﴿ ۱۰۵۹ ﴾ از هنگامی که گرفتن خورشید یا ماه آغاز می‌شود لازم است نماز آیات خوانده شود و وقت آن تا هنگامی است که همه‌ی آن باز نشده باشد.

م ﴿ ۱۰۶۰ ﴾ اگر خواندن نماز آیات را به اندازه‌ای تأخیر اندازد که همه‌ی قرص آفتاب یا ماه باز شود، لازم است نیت قضا کند.

م ﴿ ۱۰۶۱ ﴾ هنگامی که زلزله، رعد و برق و مانند آن پیش آید، لازم است بی‌درنگ نماز آیات را بخواند؛ به گونه‌ای که از دید مردم تأخیر به‌شمار نیاید و اگر بدون عذر، تأخیر شود، گناه است.

م ﴿ ۱۰۶۲ ﴾ اگر به گفته‌ی ستاره‌شناس یا کسانی که از این امور آگاهی دارند اطمینان یابد که یکی از سبب‌های نماز آیات رخ داده، لازم است نماز آیات را بخواند و نیز اگر بگویند در زمانی خورشید یا ماه می‌گیرد و درازای آن تا چه اندازه‌ای است و به گفته‌ی آنان اطمینان یابد، لازم است وقت را رعایت کند.

چگونگی نماز آیات

م ﴿ ۱۰۶۳ ﴾ نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت، پنج رکوع دارد؛ بدین گونه که پس از نیت تکبیر بگوید و یک حمد و سوره‌ی تمام بخواند و به رکوع رود و سر از رکوع بردارد، دوباره یک حمد و سوره بخواند، باز به رکوع رود تا پنج بار و پس از بلند شدن از رکوع پنجم، دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مانند رکعت نخست بجا آورد و تشهد و سلام را بخواند.

م ﴿ ۱۰۶۴ ﴾ نمازگزار در نماز آیات می‌تواند پس از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه‌های یک سوره را پنج بخش کند و یک آیه یا کم‌تر یا بیش از آن را در هر یک از بخش‌ها بخواند، ولی نباید هر یک از بخش‌ها در معنا ناقص باشد، و سپس به رکوع رود و سر بردارد و بدون این که حمد بخواند، بخش دوم از همان سوره را بخواند و

به رکوع رود و همین‌گونه تا پیش از رکوع پنجم، سوره را به پایان برساند و بعد به رکوع رود و رکعت دوم را نیز به همین شیوه بجا آورد.

نمازگزار برای نمونه، می‌تواند سوره‌ی توحید را به ترتیب زیر تقسیم کند: پیش از رکوع نخست «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و پس از رکوع دوم، جمله‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند و به رکوع رود، و بعد بایستد و بگوید: «اللَّهُ الصَّمَدُ» و به رکوع رود و پس از رکوع بایستد و بگوید: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ» و باز به رکوع رود و بایستد و بگوید: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»، و پس از آن به رکوع پنجم برود و پس از سر برداشتن، دو سجده بجا آورد و رکعت دوم را هم مانند رکعت نخست بگزارد و پس از سجده‌ی دوم، تشهد بخواند و سلام نماز را بگوید.

نماز خوف

م ﴿ ۱۰۶۵ ﴾ نمازی که انسان در حال ترس از دشمن، دزد، درنده و مانند آن به هر شیوه‌ی ممکن یا همانند نماز مسافر به صورت شکسته می‌گزارد، نماز خوف است؛ البته، به شرط آن که شکسته خواندن نماز در دفاع یا ایمنی از دشمن مؤثر باشد.

م ﴿ ۱۰۶۶ ﴾ از انسان بالغ، عاقل و دارای شرایط، «نماز» در هیچ حالی برداشته نمی‌شود؛ حتی در حال درگیری، حمله‌ی دزد یا درنده و وی باید به هر شکل ممکن، نماز خود را بخواند: اگر ممکن باشد به حالت ایستاده و در غیر این صورت، به شیوه‌ی نشسته یا در حال راه رفتن یا به صورت پیاده، سواره یا خوابیده؛ و باید تا ممکن است تکبیرة الاحرام را رو به قبله گفت و بقیه‌ی نماز را نیز هر اندازه که می‌توان رو به قبله انجام داد، و اگر نمی‌توان رکوع و سجود را به شیوه‌ی کامل بجا آورد، لازم است به اشاره انجام گیرد و چنانچه نماز خواندن به این اندازه هم ممکن نباشد، واجب است پس از تیت، تکبیرة الاحرام را گفت و به جای هر رکعت، یک «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» گفته و به دنبال آن دعای دیگری نیز خوانده شود و سپس با تشهد و سلام، نماز را تمام کند و اگر به وظیفه‌ی خود به هر شکل ممکن عمل نماید، نیازی به اعاده یا قضای نماز نیست.

م ﴿ ۱۰۶۷ ﴾ اگر به جهت ضرورت، برخی از نماز؛ برای نمونه، در حالت راه رفتن یا سواره خوانده شود و در بین نماز، ضرورت برطرف شود، باید باقیمانده‌ی نماز را به صورت کامل خواند. همچنین اگر برخی از نماز به صورت کامل انجام گیرد و در بین آن، خوف و ضرورت پیدا شود، باقیمانده‌ی آن به حسب ضرورت انجام می‌گیرد.

م ﴿ ۱۰۶۸ ﴾ اگر به وجود دشمن یا درنده یقین شود و نماز به صورت شکسته یا در حال راه رفتن انجام گیرد و بعد معلوم شود اشتباه شده؛ چنانچه وقت نماز باقی است، باید نماز را دوباره خواند؛ و در صورتی که وقت گذشته است، قضا ندارد.

نماز استسقا (درخواست باران)

م ﴿ ۱۰۶۹ ﴾ به هنگام کم شدن بارندگی که بیش تر به سبب رعایت نشدن حقوق الهی و نپرداختن حقوق مالی؛ مانند: خمس، زکات، دست گیری نکردن از فقیران و احترام نگذاشتن به حقوق افراد پیش می آید، مستحب است برای آماده سازی روح و سلامت جان و برطرف ساختن کاستی های موجود، نماز باران گزارده شود.

م ﴿ ۱۰۷۰ ﴾ نماز باران همانند نماز عید فطر و قربان دارای دو رکعت است که در رکعت نخست بعد از حمد، سوره خوانده می شود و سپس تکبیر می گوید و آنگاه قنوت را می خواند و این عمل را به گونه ای تکرار می نماید تا پنج تکبیر کامل گردد و سپس همین گونه این عمل را در رکعت دوم انجام می دهد، ولی در شماره ی تکبیرها باید به چهار تکبیر اکتفا شود.

م ﴿ ۱۰۷۱ ﴾ در قنوت هر دعایی بخواند کافی است و بهتر است دعای طلب باران و گشایش رحمت الهی را بخواند و پیش از دعا بر محمد و آل محمد علیهم السلام درود و صلوات فرستد.

م ﴿ ۱۰۷۲ ﴾ مستحب است نماز را بلند و به جهر بخواند و همان سوره هایی را برگزیند که در نماز عید فطر و قربان خوانده می شود.

م ﴿ ۱۰۷۳ ﴾ شایسته است مردم در ابتدا سه روز روزه بگیرند و در روز سوم بیرون آیند و بهتر است این روز، دوشنبه باشد و چنانچه ممکن نیست، نماز در روز جمعه گزارده شود.

م ﴿ ۱۰۷۴ ﴾ مستحب است امام همراه مردم با وقار و خشوع و در حالی که همه انابه و زاری می‌نمایند بیرون آید و مکانی پاکیزه را برای نماز انتخاب نمایند و کودکان و پیران را به همراه آورند و اطفال را از مادران خود جدا گزارند تا صدای گریه و شیون آنان بلند نشود.

مسجد

مسجد، نماد یاد الهی است و نمازگزار در این مکان مقدس بهتر می‌تواند خویشتن خویش را از غیر خدا فارغ سازد و خود را به معشوق دل‌ها نزدیک‌تر نماید.

مسجد، نماد وحدت، همدلی، یکسانی و یکتایی مسلمانان با یکدیگر و قرب و حضور آنان در پیشگاه حضرت حق است که شور این وحدت در نماز جماعت و مصافحه که نشان‌گر اخوت و برادری ایمانی است ظاهر می‌گردد.

مسجد خانه‌ی اول و قبله‌ی دوم مسلمانان است که اوج و عروج مؤمن از آن خانه، معراج را شکل می‌دهد.

مسجد در مقابل دشمن سنگر است و همان‌گونه که سنگر محافظ انسان است، باید از آن حفاظت نمود تا دشمن در آن تزلزل ایجاد ننماید.

البته، شیطان در داخل و خارج مرزهای اسلام برای مسجد، دو مقابل ایجاد کرده است: یکی خانقاه در درون اسلام و دیگری دیر، کنشت و کلیسا در خارج از مرزهای اسلام؛ البته، اگر این مراکز، محل عبادت و مرکز آگاهی و وحدت انسان‌ها نباشند.

احکام مسجد

م ﴿ ۱۰۷۵ ﴾ نشان کردن جایی برای مسجد، نیازی به خواندن صیغهی وقف ندارد، بلکه هر کاری که دلالت بر آن کند کافی است؛ هر چند به کار بردن لفظ در وقف و تلفظ به وقف بودن مکانی برای مسجد بهتر است.

م ﴿ ۱۰۷۶ ﴾ پذیرش وقف مسجد از سوی متولی یا حاکم شرع، صیغه یا قصد قربت نیاز ندارد. کافی است واقف با نیت و اراده، به عربی یا فارسی بگوید: «جَعَلْتُهُ مَسْجِدًا لِلَّهِ» و مسجد بودن را به معنایی که در عرف مسلمانان رایج است اعلام کند و یا در عمل این کار را انجام دهد؛ یعنی برای واقع شدن وقف کافی است که تنها کسی که نماز وی درست است با اجازه‌ی واقف در آن، نمازی بخواند.

نجس کردن مسجد

م ﴿ ۱۰۷۷ ﴾ نجس کردن زمین، سقف و ناحیه‌ی داخلی دیوار مسجد حرام است و نیز ناحیه‌ی بیرون دیوار و پشت‌بام آن را در صورتی که بی‌حرمتی به آن دانسته شود، نباید نجس کرد و هر کس بداند بخشی از مسجد نجس شده است، باید بی‌درنگ آن را پاک نماید.

م ﴿ ۱۰۷۸ ﴾ هرگاه مسجد نجس شود، بر همه واجب است که آن را پاک کنند و اگر یک یا چند نفر به تطهیر آن بپردازند، از عهده‌ی دیگران برداشته می‌شود و در غیر این صورت، همه گناه‌کار هستند و در این حکم، کسی که مسجد را نجس کرده است با دیگران تفاوتی ندارد.

م ﴿ ۱۰۷۹ ﴾ اگر در طرح گسترش و نوسازی کوچه و خیابان‌های شهر و روستا بخشی از مسجد در طرح کوچه و خیابان قرار گیرد؛ به گونه‌ای که دیگر نتوان مسجدی را در آن جا ساخت، احکام مسجد را ندارد.

م ﴿ ۱۰۸۰ ﴾ نجس کردن یا آلوده ساختن حرم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و بقعه‌های مقدس دیگر، اگر سبب هتک حرمت باشد، حرام است و در این صورت،

تطهیر آن نیز واجب است و در صورتی که نجس گردد و نجس ماندن آن بی احترامی به شمار رود، باید آن را بی درنگ تطهیر نمود.

م ﴿ ۱۰۸۱ ﴾ اگر فرش یا چیزی از مسجد نجس شود، باید آن را آب کشید و اگر به واسطه‌ی آب کشیدن خراب می‌شود، باید کسی که آن را نجس کرده است - اگر بتواند - خسارت آن را بپردازد.

عدم امکان فروش مسجد و وسایل آن

م ﴿ ۱۰۸۲ ﴾ اگر مسجد خراب شود، نمی‌توان آن را فروخت یا داخل ملک و جاده نمود.

م ﴿ ۱۰۸۳ ﴾ فروختن در، پنجره و چیزهای دیگر مسجد حرام است؛ خواه جزو بنا شمرده شود یا خیر، و اگر مسجد خراب شود، باید آن را برای بازسازی همان مسجد هزینه کنند و چنانچه به کار آن مسجد نیاید، باید در مسجد دیگر هزینه شود، ولی اگر به کار مسجدهای دیگر نیز نیاید، می‌توانند آن را بفروشند و پول آن را در صورتی که ممکن است، برای بازسازی همان مسجد و در صورتی که ممکن نیست، برای بازسازی مسجد دیگری هزینه نمایند.

م ﴿ ۱۰۸۴ ﴾ اگر مسجد به گونه‌ای خراب شود که نتوان آن را بازسازی کرد، می‌توان آن را خراب و بازسازی نمود، بلکه می‌توان مسجدی را که خراب نشده است، برای برآورده کردن نیاز مردم به فضای بزرگ‌تر خراب کرد و آن را بزرگ‌تر ساخت.

م ﴿ ۱۰۸۵ ﴾ راه دادن کودکان به مسجد اشکال ندارد؛ مگر آن که سبب زحمت نمازگزاران شود یا این که احتمال دهد مسجد را نجس می‌کند و اگر به همراه آوردن کودکان مزاحمتی ایجاد نکند و سبب علاقمندی آنان به نماز و مسجد شود، امری شایسته است.

م ﴿ ۱۰۸۶ ﴾ کسی که پیاز، سیر و مانند آن خورده و بوی دهان وی ممکن است مردم را آزار دهد شایسته است پس از رفع آن و خوشبو شدن خود، در مسجد حاضر شود.

م ﴿ ۱۰۸۷ ﴾ شایسته است که در مسجد از خرید و فروش و سایر معاملاتی که جنبه‌ی عبادی ندارد (عقود و ایقاعات) خودداری شود، ولی کارهایی مانند نذر، وقف و نکاح، چون جهت عبادی دارد، اشکال ندارد.

بخش چهارم

عبادت های موسمی
(روزه، حج و اعمکاف)



روزه

درآمد

عبادت‌ها را می‌توان بر دو دسته‌ی دایمی و موسمی دانست. عبادت دایمی همانند نماز است که در هر شرایطی بر انسان واجب می‌باشد؛ اما عبادت‌های موسمی، تنها با حصول شرایط ویژه بر مکلف لازم می‌گردد. مهم‌ترین این عبادت‌ها عبارت است از: روزه، حج و اعتکاف که احکام هر یک در این بخش می‌آید.

در همه‌ی ادیان توحیدی از روزه یاد شده است؛ به‌ویژه اسلام که برای آن جایگاهی برتر و پاداشی بس بزرگ قرار داده است. قرآن کریم می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ؛ روزه بر شما واجب گردید چنان‌که بر پیشینیان شما واجب شده بود».

در حدیث قدسی نیز آمده است: «روزه برای من است و خود پاداش آن را خواهم پرداخت.» روزه‌ی ماه مبارک رمضان که ویژه‌ی دین مقدس اسلام است، در میان روزه‌ها برتری کامل دارد.

تعریف روزه و اقسام آن

روزه، آن است که مسلمان برای انجام فرمان خداوند، از سپیده‌ی دوّم فجر تا مغرب از چیزهایی که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید.

روزه بر پنج‌گونه است: واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام، که ویژگی‌های هر یک در جای خود خواهد آمد.

نیت

م ﴿ ۱۰۸۸ ﴾ روزه، عبادت است و نیت در آن لازم است، ولی نیاز نیست نیت را از دل بگذرانند یا به زبان آرد و برای نمونه، بگویند فردا را روزه می‌گیرم قربةً الی الله، و همین که بخواهد برای انجام فرمان خداوند متعال از طلوع فجر تا مغرب کاری نکند که روزه را باطل کند، بسنده است و برای آن که یقین کند همه‌ی مدت را روزه بوده، شایسته است اندکی پیش از طلوع فجر و کمی پس از مغرب نیز از انجام کاری که روزه را باطل می‌کند خودداری نماید.

م ﴿ ۱۰۸۹ ﴾ می‌توان در هر شب از ماه مبارک رمضان برای روزه‌ی فردای آن نیت کرد و هم‌چنین جایز است که شب نخست ماه، نیت روزه‌ی همه‌ی ماه را بنماید و نیازی به نوسازی دوباره‌ی آن در هر شب نیست.

م ﴿ ۱۰۹۰ ﴾ وقت نیت برای روزه‌ی مستحبی از آغاز شب تا هنگامی است که به اندازه‌ی نیت کردن به مغرب، وقت مانده باشد؛ اگر تا این وقت کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد و نیت روزه‌ی مستحبی کند، روزه‌ی او درست است.

م ﴿ ۱۰۹۱ ﴾ اگر بچه پیش از اذان صبح ماه مبارک رمضان بالغ شود، لازم است روزه‌ی آن روز را بگیرد و اگر پس از اذان صبح بالغ شود، روزه‌ی آن روز بر او واجب نیست و هم‌چنین است حکم دیوانه‌ای که عاقل شده است.

م ﴿ ۱۰۹۲ ﴾ روزی را که شک دارد پایان شعبان است یا آغاز رمضان، واجب نیست روزه بگیرد و اگر بخواهد روزه بگیرد، نمی تواند تیت رمضان کند، ولی می تواند تیت کند که اگر رمضان است، روزهی رمضان و اگر رمضان نیست، روزهی قضا و مانند آن به شمار آید و نیز می تواند تیت روزهی قضا یا مستحبی و مانند آن نماید و در هر صورت؛ چنانچه آشکار شود ماه رمضان بوده است، روزهی ماه رمضان شمرده می شود.

م ﴿ ۱۰۹۳ ﴾ اگر در روزهی واجب معینی مانند روزهی رمضان، از تیت روزه گرفتن بازگردد یا تیت کند چیزی بجا آورد که روزه را باطل می کند، روزهی وی باطل است؛ هر چند از قصدی که نموده است بازگردد و توبه کند.

باطل کننده های روزه

م ﴿ ۱۰۹۴ ﴾ امور شمرده شده در زیر، روزه را باطل می کند: خوردن و آشامیدن، جماع، استمناء؛ یعنی انسان با خود، کاری کند که قصد بیرون آمدن منی از آن را داشته باشد هر چند منی بیرون نیاید، دروغ بستن به خدا و پیغمبر ﷺ و جانشینان معصوم ایشان، رساندن غبار انبوه به حلق، فرو بردن همهی سر در آب، جنب ماندن، حیض و نفاس داشتن تا اذان صبح، اماله کردن با چیزهای روان و قی (استفراغ) کردن.

م ﴿ ۱۰۹۵ ﴾ اگر از روی عمد و اختیار، کاری کند که روزه را از بین می برد، روزه باطل می شود و در این زمینه، میان روزهی ماه رمضان و غیر آن و نیز روزهی واجب و مستحب تفاوتی نیست و چنانچه از روی عمد نباشد، اشکال ندارد، ولی اگر جنب بخوابد و به گونه ای که خواهد آمد تا اذان صبح غسل نکند، روزهی او باطل است.

یکم - خوردن و آشامیدن

م ﴿ ۱۰۹۶ ﴾ اگر روزه‌دار با توجه به این که روزه دارد به عمد چیزی بخورد یا بیاشامد، روزه‌ی او باطل می‌شود؛ خواه خوردن و آشامیدن آن چیز معمول باشد؛ مانند: نان و آب، خواه معمول نباشد؛ مانند: خاک و شیرهی درخت؛ کم باشد یا زیاد؛ حتی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و یا نخ را با آب دهان ترکند و دوباره به دهان برده و رطوبت آن را فرو برد، روزه‌ی او باطل می‌شود؛ مگر آن که رطوبت مسواک یا نخ نسبت به آب دهان به قدری کم باشد که نگویند چیزی خورده است. م ﴿ ۱۰۹۷ ﴾ اگر هنگامی که غذا می‌خورد پی ببرد که صبح شده، لازم است لقمه را از دهان بیرون آورد و چنانچه آن را به عمد فرو برد، روزه باطل است و کفاره نیز بر او واجب می‌شود.

م ﴿ ۱۰۹۸ ﴾ روزه‌دار از تزریق موادی که برای تغذیه یا تقویت به کار برده می‌شود؛ مانند: آمپول‌های خوراکی یا نیروزا، باید خودداری کند.

م ﴿ ۱۰۹۹ ﴾ پیش از اذان، لازم نیست دندان‌ها را خلال نمود، ولی در صورتی که بدانند چیزی که لای دندان مانده است در روز فرو می‌رود، واجب است آن را بشوید و خلال کند و اگر آن را از خود دور نسازد و فرو رود، باید روزه را به پایان برد و در آینده قضا نماید و در این صورت، چنانچه به عمد خلال نکنند، روزه باطل می‌باشد؛ اگرچه چیزی پایین نرود.

در صورتی که نمی‌داند غذا فرو خواهد رفت یا نه، پسندیده است خلال کند و چنانچه به گونه‌ی ناگهانی و سهوی فرو رود، روزه باطل نیست.

م ﴿ ۱۱۰۰ ﴾ فرو بردن آب دهان؛ هرچند با خیال و تصور ترشی و مانند آن در دهان گرد آید، روزه را باطل نمی‌کند.

م ﴿ ۱۱۰۱ ﴾ فرو بردن خلط سر و سینه تا به فضای دهان نرسیده است اشکال ندارد، ولی اگر به فضای دهان برسد، واجب است از فرو رفتن آن جلوگیری شود.

م ﴿ ۱۱۰۲ ﴾ جویدن خوراک برای بچه یا پرنده و چشیدن آن که در آن غذا به حلق نمی‌رسد؛ هر چند به گونه‌ی ناگهانی به حلق برسد، روزه را باطل نمی‌کند، ولی اگر از آغاز بداند که آن غذا به حلق می‌رسد؛ چنانچه فرو رود، روزه باطل شده است و باید قضای آن را بگیرد و کفاره نیز بر او واجب است.

دوم - نزدیکی (جماع)

م ﴿ ۱۱۰۳ ﴾ نزدیکی نمودن روزه را باطل می‌کند؛ از جلو باشد یا پشت، بچه باشد یا بزرگ.

م ﴿ ۱۱۰۴ ﴾ روزه‌ی نزدیکی کننده و کسی که با او نزدیکی شده است؛ هر چند تنها به اندازه‌ی ختنه‌گاه باشد و منی نیز بیرون نیاید، باطل است، و در کسی که ختنه‌گاه ندارد، اگر کم‌تر از آن نیز وارد شود، روزه باطل می‌گردد.

م ﴿ ۱۱۰۵ ﴾ اگر شک نماید که به اندازه‌ی ختنه‌گاه داخل شده یا نه، روزه درست است.

سوم - استمنا

م ﴿ ۱۱۰۶ ﴾ اگر روزه‌دار، استمنا کند و با خود، کاری انجام دهد که از انجام آن قصد بیرون آمدن منی را نماید، روزه باطل می‌شود؛ هر چند منی از او بیرون نیاید.

م ﴿ ۱۱۰۷ ﴾ اگر ناخواسته در خواب یا بیداری منی بیرون آید، روزه باطل نیست، ولی اگر به عمد کاری کند که ناخواسته از او منی بیرون آید؛ چنانچه اطمینان داشته است که به سبب آن کار، ناخواسته منی بیرون می‌آید، روزه باطل می‌شود.

م ﴿ ۱۱۰۸ ﴾ هرگاه برای بیرون آمدن منی، کاری کند؛ هر چند منی نیز از او بیرون نیاید یا از خواسته‌ی خود بازگردد و کاری انجام ندهد، روزه باطل می‌شود و باید قضای آن روز را بجا آورد و اگر منی بیرون آید، افزون بر قضا، کفاره نیز واجب می‌شود و در هر دو صورت، باید در ماه رمضان در ادامه‌ی روز از آن‌چه روزه را باطل می‌کند خودداری نماید.

چهارم - دروغ بستن به خدا و معصومان علیهم‌السلام

م ﴿ ۱۱۰۹ ﴾ اگر روزه‌دار با گفتن یا نوشتن یا اشاره و مانند آن به خدا، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یا جانشینان آن حضرت علیهم‌السلام، به عمد دروغ بزند، روزه باطل می‌شود؛ هر چند بی‌درنگ توبه کند، و دروغ بستن به دیگر پیامبران علیهم‌السلام و حضرت فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام نیز همین حکم را دارد.

م ﴿ ۱۱۱۰ ﴾ اگر بخواهد چیزی را بگوید که نمی‌داند راست است یا دروغ، لازم است از کسی یا از کتابی که آن را آورده است بازگو نماید و نباید آن را به خدا یا معصومان علیهم‌السلام نسبت دهد، بلکه باید بگوید: چنین رسیده است که ...

پنجم - رساندن غبار انبوه به گلو

م ﴿ ۱۱۱۱ ﴾ رساندن غبار غلیظ به حلق، روزه را باطل می‌کند؛ خواه غبار چیزی باشد که خوردن آن حلال است؛ مانند: آرد، یا حرام باشد؛ مانند: خاک، و خواه به صورت گِل در آید یا به آن تبدیل نگردد.

م ﴿ ۱۱۱۲ ﴾ روزه‌دار باید از کشیدن سیگار، تنباکو و دیگر دودها پرهیز کند، ولی بخار، روزه را باطل نمی‌کند؛ مگر این که در دهان به صورت آب درآید و فرو داده شود که در این صورت، روزه را باطل می‌کند.

ششم - فرو بردن سر در آب

م ﴿ ۱۱۱۳ ﴾ اگر روزه‌دار به عمد همه‌ی سر را در آب فرو برد؛ هر چند بخش‌های دیگر بدن از آب بیرون باشد، روزه باطل می‌شود و لازم است قضای آن را بگیرد. هم‌چنین است اگر چیزی مانند پلاستیک یا کلاه شنا دور سر را فرا گرفته یا سر به چیزی آغشته شده باشد که از رسیدن آب به آن جلوگیری کند.

م ﴿ ۱۱۱۴ ﴾ اگر آب همه‌ی بدن را فراگیرد و بخشی از سر بیرون باشد، روزه باطل نمی‌شود.

م ﴿ ۱۱۱۵ ﴾ روزهی غواصانی که بر سر خود کلاهک می‌گذارند و با آن زیر آب فرو می‌روند باطل است.

هفتم - ماندن بر جنابت و حیض و نفاس تا اذان صبح

م ﴿ ۱۱۱۶ ﴾ روزهی جنب؛ اگر به عمد تا اذان صبح غسل نکند، باطل است، ولی اگر توانایی بر غسل ندارد یا وقت تنگ است، لازم است تیمم نماید.

م ﴿ ۱۱۱۷ ﴾ کسی که می‌خواهد در گستردگی وقت، قضای روزهی ماه رمضان را بگیرد، در صورتی که تا اذان صبح جنب بماند؛ هرچند از روی عمد نباشد، نمی‌تواند آن روز را روزه بگیرد و باید قضای آن را در روز دیگری بجا آورد.

م ﴿ ۱۱۱۸ ﴾ اگر تنها برای تیمم وقت دارد، نباید خود را جنب کند و در صورتی که خود را جنب کرد، باید تیمم بگیرد و قضای آن را نیز بجا آورد.

م ﴿ ۱۱۱۹ ﴾ اگر در ماه رمضان پس از جست‌وجو گمان کند که به اندازهی غسل وقت دارد و خود را جنب کند و سپس بداند که وقت تنگ می‌باشد، واجب است با تیمم، روزه بگیرد و روزه درست است، ولی اگر بررسی نکرده باشد، قضای آن روز واجب است.

م ﴿ ۱۱۲۰ ﴾ کسی که در شب ماه رمضان یا روزهی واجب معین دیگری جنب است و می‌داند که اگر بخوابد تا صبح بیدار نمی‌شود، نباید بدون غسل بخوابد و اگر بخوابد و تا صبح بیدار نشود، روزهی وی باطل است و قضا و کفاره بر او واجب می‌شود؛ مگر آن که نخواهد بیدار شود و برای وی سختی پیش آورد یا نداند ماندن بر جنابت، حرام است و در صورتی که احتمال دهد بیدار می‌شود، می‌تواند بخوابد، ولی در مرتبهی دوم که بیدار شد، نمی‌تواند بدون غسل بخوابد.

م ﴿ ۱۱۲۱ ﴾ خوابی را که در آن محتمل شده است را نباید خواب نخست به‌شمار آورد، بلکه اگر از خواب بیدار شود و دوباره بخوابد، خواب نخست وی به‌شمار می‌آید.

م ﴿ ۱۱۲۲ ﴾ اگر روزه‌دار محتمل شود، واجب نیست در روز غسل کند و برای روزه اشکال ندارد؛ هر چند مستحب است دارای طهارت باشد.

م ﴿ ۱۱۲۳ ﴾ اگر زن در شب ماه رمضان، پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و به عمد غسل نکند یا اگر وظیفه‌ی وی تیمم است، تیمم ننماید، لازم است روزه‌ی آن روز را تمام کند و قضای آن را نیز بگیرد. هم‌چنین در روزه‌ی قضای ماه رمضان، اگر به عمد غسل و تیمم را ترک کند، نمی‌تواند آن روز را روزه بگیرد.

م ﴿ ۱۱۲۴ ﴾ اگر زن در ماه رمضان، پیش از اذان صبح از حیض یا نفاس پاک شود و برای غسل وقت نداشته باشد، باید تیمم کند و تا اذان صبح بیدار بماند. هم‌چنین است حکم جنبی که باید تیمم کند.

م ﴿ ۱۱۲۵ ﴾ اگر زن در ماه رمضان، نزدیک اذان صبح برای هیچ‌کدام از غسل و تیمم وقت نداشته باشد، لازم است غسل خود را پس از آن انجام دهد و روزه‌ی او نیز درست است.

م ﴿ ۱۱۲۶ ﴾ اگر زن در استحاضه است و غسل‌های خود را - به‌گونه‌ای که در احکام استحاضه گفته شد - بجا آورد، روزه‌ی او درست است و اگر غسل‌های خود را انجام ندهد، گناه کرده؛ هر چند روزه‌ی او درست است و قضا نیز ندارد.

م ﴿ ۱۱۲۷ ﴾ کسی که مس میت کرده؛ یعنی بخشی از بدن خود را به بدن میت رسانده است، می‌تواند بدون غسل مس میت روزه بگیرد و اگر هنگام روزه نیز میت را مس نماید، روزه‌ی او باطل نمی‌شود، ولی لازم است برای نماز غسل کند.

هشتم - اماله با چیز روان

م ﴿ ۱۱۲۸ ﴾ اماله با چیز روان؛ هر چند از روی ناچاری و برای درمان باشد، روزه را باطل می‌کند، ولی به کار بردن شیاف‌های درمان و شیاف‌هایی که برای تخلیه است اشکال ندارد و نیز پرهیز از چیزی که مایع بودن آن مشکوک است لازم نیست، ولی باید از شیافی که برای تغذیه است خودداری نماید.

نهم - قی کردن

م ﴿ ۱۱۲۹ ﴾ هرگاه روزه‌دار به عمد استفراغ (قی) کند؛ هرچند به واسطه‌ی بیماری و مانند آن ناچار باشد، روزه باطل می‌شود، ولی اگر به سهو یا ناخواسته استفراغ کند، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۱۳۰ ﴾ اگر آروغ زند و ناخواسته چیزی در گلو یا دهان بیاید، باید آن را بیرون بریزد.

م ﴿ ۱۱۳۱ ﴾ اگر روزه‌دار از روی آگاهی و عمد بخواهد کاری کند که روزه را باطل می‌کند؛ هرچند آن کار را نکند، روزه باطل است، ولی کفاره ندارد.

قضا و کفاره

م ﴿ ۱۱۳۲ ﴾ اگر در روزه‌ی ماه رمضان، به عمد استفراغ کند یا در شب جنب شود و به گونه‌ای که در مسأله‌ی پیش گفته شد، سه بار بیدار شود و بخوابد و تا اذان صبح بیدار نشود، تنها لازم است روزه‌ی آن روز را قضا کند.

م ﴿ ۱۱۳۳ ﴾ اگر به عمد اماله کند یا سرزیر آب برد یا غباری به گلو رساند، لازم است کفاره نیز بدهد و اگر هر کار دیگری که روزه را باطل می‌کند به عمد انجام دهد؛ چنانچه می‌دانسته است آن کار روزه را باطل می‌کند، قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

م ﴿ ۱۱۳۴ ﴾ اگر از روی ندانستن مسأله، کاری انجام دهد که روزه را باطل می‌کند و می‌توانسته است مسأله را فرا بگیرد، قضا و کفاره بر او واجب است.

م ﴿ ۱۱۳۵ ﴾ اگر به عمد به خدا و پیغمبر ﷺ دروغی بدهد و بداند که حرام است، افزوده بر قضا، کفاره نیز بر او واجب است؛ هرچند نداند روزه را باطل می‌کند.

م ﴿ ۱۱۳۶ ﴾ اگر یقین کند که مغرب شده است و افطار کند و سپس آشکار شود مغرب نبوده است، روزه‌ی او قضا ندارد؛ خواه تاریکی هوا سبب اشتباه نمودن وی باشد یا بودن ابر.

م ﴿ ۱۱۳۷ ﴾ اگر باور ندارد که مغرب شده است، نباید افطار کند؛ هر چند گمان به مغرب شدن داشته باشد. و اگر افطار کند، قضا و کفاره واجب است؛ مگر در صورتی که آشکار شود مغرب بوده است.

م ﴿ ۱۱۳۸ ﴾ کسی که کفاره‌ی روزه‌ی ماه رمضان بر او واجب است لازم است دو ماه روزه بگیرد یا شصت مستمند را سیر کند یا به هر کدام، یک مد طعام - که نزدیک به ده سیر است - بپردازد و اگر نتواند یک مد طعام بدهد، هر اندازه می‌تواند پرداخت نماید و اگر توان آن را هم ندارد، از خداوند بخشنده آمرزش خواهد و استغفار کند و اگر یک بار «استغفرالله» بگوید، کافی است.

م ﴿ ۱۱۳۹ ﴾ کسی که می‌خواهد دو ماه را به عنوان کفاره‌ی ماه رمضان روزه بگیرد، لازم است سی و یک روز آن را پی‌درپی بگیرد و نباید هنگامی آن را آغاز کند که در میان آن، روزی مانند عید قربان - که روزه‌ی آن حرام است - قرار گیرد.

م ﴿ ۱۱۴۰ ﴾ کسی که باید پی‌درپی روزه بگیرد، اگر در بین آن بدون عذر یک روز را روزه نگیرد، باید روزه‌ی خود را از سر بگیرد و اگر هنگامی آن را آغاز کند که در میان آن به روزی برسد که روزه‌ی آن واجب است؛ برای نمونه، به روزی برسد که نذر کرده است آن روز را روزه بگیرد، لازم است روزه‌ی خود را از سر بگیرد.

م ﴿ ۱۱۴۱ ﴾ اگر در میان روزهایی که باید پی‌درپی روزه بگیرد، عذری؛ مانند: حیض یا نفاس یا سفری که از آن ناچار است برای او پیش آید، می‌تواند پس از برداشته شدن مانع، ادامه‌ی روزه‌ها را بگیرد و لازم نیست دوباره آن را از سر بگیرد.

م ﴿ ۱۱۴۲ ﴾ اگر کسی روزه‌ی خود را با چیز حرامی باطل کند؛ مانند: جماع حرام یا خوردن و آشامیدن حرام؛ خواه آن چیز، خود حرام باشد؛ مانند: شراب و زنا، یا

زمینه‌ی حرام شده باشد؛ مانند: خوراکی حلالی که برای بدن زیان‌آور است یا نزدیکی کردن با عیال خود در حیض، کفاره‌ی جمع بر او واجب می‌شود و باید دو ماه روزه بگیرد و شصت فقیر را سیر کند یا به هر کدام یک مد گندم یا جو یا نان و مانند آن بپردازد و چنانچه نتواند هر دو را با هم انجام دهد، هر کدام را که ممکن است، انجام دهد و اگر آن چیز، حرامی غیر از جماع، خوردن و آشامیدن باشد، کفاره‌ی تخییری، به گونه‌ای که گذشت، بر او واجب می‌شود.

م ﴿ ۱۱۴۳ ﴾ اگر روزه‌دار دروغی را به عمد به خداوند متعال و حضرات معصومان علیهم‌السلام نسبت دهد، کفاره‌ی جمع بر او واجب می‌شود.

م ﴿ ۱۱۴۴ ﴾ اگر در یک روز ماه رمضان، چند بار جماع یا استمناء کند، یک کفاره بر او واجب می‌شود و در صورتی که جماع او حرام باشد، برای هر بار، یک کفاره‌ی جمع واجب می‌شود.

م ﴿ ۱۱۴۵ ﴾ اگر روزه‌دار در یک روز ماه رمضان، چند بار کار دیگری غیر جماع که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، برای همه‌ی آن، یک کفاره بسنده است.

م ﴿ ۱۱۴۶ ﴾ اگر روزه‌دار جماع حرام کند و سپس با حلال خود نزدیکی نماید، یک کفاره جمع کافی است و اگر روزه‌دار غیر از نزدیکی، کار دیگری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و سپس با حلال خود نزدیکی نماید، برای هر دو، یک کفاره بسنده است.

م ﴿ ۱۱۴۷ ﴾ اگر روزه‌دار کار حلالی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد؛ برای نمونه، آب بیاشامد و سپس حرامی که روزه را باطل می‌کند انجام دهد؛ برای نمونه، خوراک حرامی بخورد، یک کفاره بسنده است.

م ﴿ ۱۱۴۸ ﴾ اگر روزه‌دار آروغ بزند و چیزی در دهان آید، نباید آن را فرو دهد و در غیر این صورت، روزه‌ی او باطل می‌شود و قضا و کفاره دارد و اگر خوردن آن چیز مانند خون حرام باشد، کفاره‌ی جمع واجب می‌شود.

م ﴿ ۱۱۴۹ ﴾ اگر نذر کند که روز معینی را روزه بگیرد و در آن روز به عمد روزه‌ی خود را باطل کند، لازم است کفاره بدهد؛ یعنی دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد یا به شصت مستمند طعام دهد، ولی اگر نذر او مطلق باشد؛ مانند: روزه‌ی مستحبی، می‌تواند پیش از ظهر یا پس از آن افطار کند و روز دیگری را روزه بگیرد.

م ﴿ ۱۱۵۰ ﴾ اگر روزه‌دار به گفته‌ی شخص عادل آگاهی که می‌گوید مغرب شده است افطار کند و سپس بداند که مغرب نبوده است، قضا بر او واجب می‌شود، ولی کفاره ندارد.

م ﴿ ۱۱۵۱ ﴾ اگر به گفته‌ی کسی که زمینه‌ی عدالت را ندارد و می‌گوید مغرب شده است افطار کند و سپس دریابد مغرب نبوده است، قضا و کفاره بر او واجب می‌شود.

م ﴿ ۱۱۵۲ ﴾ اگر روزه‌دار در حالی که شک دارد که مغرب شده است یا نه، روزه‌ی خود را افطار کند، قضا و کفاره بر او واجب می‌گردد.

م ﴿ ۱۱۵۳ ﴾ کسی که به عمد روزه‌ی خود را باطل کرده است نمی‌تواند برای فرار از کفاره به سفر رود؛ هر چند پیش از ظهر باشد و با مسافرت کفاره از او برداشته نمی‌شود.

م ﴿ ۱۱۵۴ ﴾ اگر روزه‌دار از روی عمد روزه‌ی خود را باطل کند و سپس عذری مانند حیض یا نفاس یا بیماری برای او پدید آید، باز هم کفاره بر او واجب می‌باشد.

م ﴿ ۱۱۵۵ ﴾ اگر یقین کند که روز اول ماه رمضان است و به عمد روزه‌ی خود را باطل کند و سپس دریابد که پایان شعبان بوده است، کفاره بر او واجب نیست.

م ﴿ ۱۱۵۶ ﴾ اگر شک نماید که پایان رمضان است یا آغاز شوال، و به عمد روزه‌ی خود را باطل کند و سپس آشکار شود آغاز شوال بوده است، کفاره بر او واجب نیست.

م ﴿ ۱۱۵۷ ﴾ اگر روزه‌دار در ماه رمضان، زن خود را - که روزه‌دار است - وادار به جماع نماید، باید کفاره‌ی روزه‌ی خود و نیز کفاره‌ی روزه‌ی زن را بدهد، ولی اگر زن به آن راضی شود، لازم است مرد دو کفاره، و زن یک کفاره بدهد.

م ﴿ ۱۱۵۸ ﴾ اگر زن، شوهر خود را وادار کند که با او جماع نماید، تنها یک کفاره بر زن واجب است و نیاز نیست کفاره‌ی شوهر را بدهد و بر شوهر نیز کفاره واجب نیست.

م ﴿ ۱۱۵۹ ﴾ اگر در ماه رمضان با زن خود که خواب است جماع نماید، یک کفاره بر او واجب می‌شود و روزه‌ی زن درست است و کفاره نیز بر او واجب نیست.

م ﴿ ۱۱۶۰ ﴾ اگر مرد، زن خود را وادار کند که غیر از جماع، کار دیگری انجام دهد که روزه را باطل می‌کند، کفاره‌ی زن بر او یا بر خود زن واجب نیست.

م ﴿ ۱۱۶۱ ﴾ کسی که به سبب مسافرت یا بیماری روزه نمی‌گیرد، نمی‌تواند زن روزه‌دار خود را وادار به جماع کند، ولی اگر او را وادار نماید، باید کفاره‌ی وی را بدهد.

م ﴿ ۱۱۶۲ ﴾ اگر بر کسی کفاره واجب شود، لازم نیست بی‌درنگ آن را بجا آورد، ولی نباید در به‌جا آوردن آن کوتاهی کند یا آن را به اندازه‌ای تأخیر اندازد که بگویند در انجام حکم الهی کوتاهی و فروگذاری کرده است.

م ﴿ ۱۱۶۳ ﴾ اگر کفاره بر کسی واجب شود و چند سال آن را بجا نیاورد، چیزی بر آن افزوده نمی‌شود.

م ﴿ ۱۱۶۴ ﴾ کسی که برای کفاره‌ی یک روز باید به شصت مستمند طعام بدهد، هر چند به همه‌ی آنها دسترسی داشته باشد، می‌تواند به هر کدام از آنها بیش از یک مد طعام دهد یا یکی را بیش از یک بار سیر نماید و چنانچه مستمندی زن و فرزند داشته باشد و اطمینان یابد که او طعام را به زن و فرزند خود می‌دهد یا به

آن‌ها می‌خوراند، می‌تواند برای هر یک از فرزندان او؛ هر چند کودک باشند، یک مد طعام قرار داده و یک‌جا به وی تحویل نماید.

م ﴿ ۱۱۶۵ ﴾ کسی که قضای روزه‌ی ماه رمضان را گرفته است؛ اگر پس از ظهر به عمد کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد، گناه نموده و لازم است به ده مستمند، هر کدام یک مد طعام بدهد و اگر نمی‌تواند، گذشته از قضای دوباره‌ی آن، سه روز پی‌درپی روزه بگیرد.

م ﴿ ۱۱۶۶ ﴾ کسی که قضای روزه‌ی ماه رمضان را گرفته است اگر وقت گسترده باشد، می‌تواند پیش از ظهر افطار کند و قضا را در هنگام دیگری انجام دهد.

موارد وجوب قضای روزه

م ﴿ ۱۱۶۷ ﴾ در موارد زیر تنها قضای روزه بر انسان واجب است و كفاره ندارد:
 یکم- روزه‌دار در روز ماه رمضان، به عمد استغراغ کند.
 دوم- در شب ماه رمضان جنب باشد و- به گونه‌ای که در پیش گفته شد- تا اذان صبح از خواب دوم یا سوم بیدار نشود.
 سوم- کاری که روزه را باطل می‌کند بجا نیاورد، ولی نیت روزه نکند یا ریا کند یا بخواهد روزه نباشد یا بخواهد کاری کند که روزه را باطل می‌کند.
 چهارم- در ماه رمضان، غسل جنابت را فراموش کند و با جنابت، یک یا چند روز، روزه بگیرد.

پنجم- در ماه رمضان بدون آن که جست‌وجو کند صبح شده است یا نه، کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و سپس آشکار شود صبح بوده است. هم‌چنین است اگر پس از جست‌وجو شک یا گمان کند که صبح شده و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد.

م ﴿ ۱۱۶۸ ﴾ اگر پس از جست و جو یقین کند که صبح نشده است و چیزی بخورد و سپس آشکار شود که صبح بوده است، قضا واجب نیست.

ششم - کسی بگوید صبح نشده است و هنوز وقت هست و انسان به گفته‌ی او کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و سپس آشکار شود که صبح بوده است. هفتم - کسی بگوید صبح شده است و انسان به گفته‌ی او یقین نکند یا گمان کند شوخی کرده است و خود هم جست و جو نکند و کاری که روزه را باطل می‌کند انجام دهد و سپس دریابد که صبح بوده است.

م ﴿ ۱۱۶۹ ﴾ اگر در ماه رمضان به آسمان نگاه کند و مطمئن شود که صبح نشده است و غذا بخورد و سپس آشکار شود که صبح بوده، روزه درست است. هشتم - به گفته‌ی کس دیگری که عادل بوده است افطار کند و سپس دریابد که مغرب نبوده است.

م ﴿ ۱۱۷۰ ﴾ اگر بر اساس گفته‌ی دروغ‌گویی افطار کند، قضا و كفاره بر او واجب می‌شود.

نهم - در هوای صاف به سبب تاریکی، اطمینان یابد که مغرب شده است و افطار کند و سپس بداند که مغرب نبوده است.

م ﴿ ۱۱۷۱ ﴾ اگر شک داشته باشد که مغرب شده است، نمی‌تواند افطار نماید و در صورتی که افطار کند و سپس دریابد مغرب نبوده، قضا و كفاره واجب است.

م ﴿ ۱۱۷۲ ﴾ اگر در هوای ابری به گمان این که مغرب شده است، افطار کند و سپس بداند که مغرب نبوده است، نیازی به قضای آن نیست.

دهم - برای خنک شدن یا بدون جهت یا از روی تشنگی، آب را مضمضه کند یا آب در دهان بگرداند و ناخواسته فرو رود.

م ﴿ ۱۱۷۳ ﴾ اگر فراموش کند که روزه است و آب را فرو دهد یا برای وضو مضمضه کند و ناخواسته فرو رود، قضای آن واجب نیست.

م ﴿ ۱۱۷۴ ﴾ اگر بدانند که با مضمضه، ناخواسته یا از روی فراموشی آب در گلو فرو می‌رود، نباید مضمضه کند.

م ﴿ ۱۱۷۵ ﴾ اگر روزه‌دار برای درمانی که از آن ناچار نیست، در بینی یا گلو یا گوش خود دارو بریزد یا سرمه بکشد و نداند که دارو از آن به گلو می‌رسد، ولی به صورت ناگهانی به گلو برسد و پایین رود، روزه‌ی او درست است و قضا ندارد؛ اما در صورتی که بدانند به گلو می‌رسد، روزه‌ی او باطل و قضای آن واجب است.

م ﴿ ۱۱۷۶ ﴾ مسواک زدن برای روزه‌دار، مانند مضمضه، جایز بلکه مستحب است، ولی اگر مسواک را از دهان بیرون آورد و دوباره در دهان وارد کند، نباید بگذارد آب آن به حلق برسد؛ مگر این که آب مسواک به اندازه‌ای کم باشد که در دهان گم شود. یازدهم - کسی با همسر خود بازی کند و بدون آن که قصدی داشته باشد، منی از او بیرون آید.

م ﴿ ۱۱۷۷ ﴾ اگر اطمینان داشته باشد که با این کار منی بیرون نمی‌آید ولی ناگاه بیرون آید، روزه درست است و قضا ندارد.

دوازدهم - به سبب اکراه یا ناچاری یا تقیه افطار کند.

سیزدهم - در سحر ماه رمضان، آسمان افق صاف باشد و بدون نگاه کردن به آسمان غذا بخورد یا نگاه بکند و در این که صبح شده است یا نه، تردید داشته باشد و سپس آشکار شود صبح بوده است.

چهاردهم - اگر در ماه رمضان، بدون اطمینان به رسیدن وقت مغرب یکی از باطل‌کننده‌ها را انجام دهد و سپس آشکار شود که مغرب نبوده است.

م ﴿ ۱۱۷۸ ﴾ اگر جز آب، چیز دیگری در دهان ببرد و ناخواسته فرو رود یا آب درون بینی ببرد و ناخواسته فرو رود، قضا بر او واجب نیست.

م ﴿ ۱۱۷۹ ﴾ مضمضه کردن زیاد برای روزه‌دار مکروه است و پس از مضمضه لازم است آب افزوده را از دهان بیرون بریزد و مستحب است پس از آن آب دهان را نیز سه بار بیرون بریزد.

م ﴿ ۱۱۸۰ ﴾ اگر برای عذری، چندروز روزه نگیرد و سپس شک نماید که چه هنگام عذر او از میان رفته است، می‌تواند اندازه‌ی کم‌تری را که گمان می‌کند روزه نگرفته است قضا نماید و واجب نیست اندازه‌ی بیش‌تر را قضا نماید. برای نمونه، کسی که پیش از ماه رمضان مسافرت کرده و نمی‌داند عصر پنجم ماه رمضان از سفر برگشته است یا عصر ششم، باید پنج روز روزه بگیرد.

م ﴿ ۱۱۸۱ ﴾ کسی که نمی‌داند چه زمانی برای وی عذر پدید آمده است می‌تواند اندازه‌ی کم‌تر را قضا نماید. برای نمونه، اگر در روزهای پایانی ماه رمضان مسافرت کند و پس از ماه رمضان بازگردد و نداند که شب بیست و پنجم ماه رمضان مسافرت کرده است یا شب بیست و ششم، می‌تواند اندازه‌ی کم‌تر را قضا کند.

م ﴿ ۱۱۸۲ ﴾ اگر از چند ماه رمضان، روزه‌ی قضا داشته باشد، می‌تواند قضای هر کدام را پیش از قضای روزهای دیگر بگیرد، ولی اگر وقت قضای رمضان سال پیش تنگ باشد، لازم است نخست قضای آن را بگیرد و در صورتی که قضای روزی از سال‌های پیش از آن را بگیرد، گناه کرده، ولی روزه درست است.

م ﴿ ۱۱۸۳ ﴾ اگر قضای روزه‌ی چند ماه رمضان بر او واجب باشد؛ به گونه‌ای که تأخیر یکی کفاره داشته و تأخیر دیگری کفاره نداشته باشد، باید در نیت معین کند روزه‌ای را که می‌گیرد قضای کدام ماه رمضان است و اگر معین نکند که قضای سال پیش است، قضای آن به‌شمار نمی‌آید و کفاره‌ی تأخیر از او برداشته نمی‌شود.

م ﴿ ۱۱۸۴ ﴾ اگر قضای روزه‌ی غیر ماه رمضان را گرفته باشد؛ مانند: قضای روزه‌ی نذر، نباید پس از ظهر روزه را باطل کند.

م ﴿ ۱۱۸۵ ﴾ کسی که در قضای روزه‌ی ماه رمضان از شب تیت روزه داشته است یا وقت قضا تنگ باشد، جایز نیست روزه‌ی خود را باطل کند؛ خواه پیش از ظهر باشد یا پس از ظهر و اگر از شب تیت نکرده و وقت نیز داشته باشد، می‌تواند پیش از ظهر روزه‌ی خود را باطل کند، ولی پس از ظهر نمی‌تواند.

م ﴿ ۱۱۸۶ ﴾ اگر روزه‌ی ماه رمضان را از شخص دیگری قضا نموده باشد، نباید پس از ظهر روزه را باطل کند.

م ﴿ ۱۱۸۷ ﴾ اگر به واسطه‌ی بیماری یا حیض یا نفاس، روزه‌ی ماه رمضان را نگیرد و پیش از گذشت زمانی که بتواند آن را قضا کند بمیرد، قضای آن روز بر عهده‌ی او نیست.

م ﴿ ۱۱۸۸ ﴾ اگر به واسطه‌ی بیماری، روزه‌ی ماه رمضان را نگیرد و بیماری او تا ماه رمضان سال دیگر ادامه یابد، قضای روزه‌هایی را که نگرفته است بر او واجب نیست و باید برای هر روز، یک مد طعام - که نزدیک ده سیر طعام؛ مانند: گندم، جو و غیر آن است - به مستمند بدهد.

م ﴿ ۱۱۸۹ ﴾ اگر به واسطه‌ی عذر دیگری؛ مانند مسافرت، روزه نگرفته باشد و عذر او تا ماه رمضان بعد باقی بماند، روزه‌هایی را که نگرفته لازم است قضا کند.

م ﴿ ۱۱۹۰ ﴾ اگر به واسطه‌ی بیماری، روزه‌ی ماه رمضان را نگیرد و پس از ماه رمضان، بیماری او از میان برود، ولی عذر دیگری یابد که نتواند تا ماه رمضان دیگر قضای روزه را بگیرد، لازم است روزه‌هایی را که نگرفته است قضا نماید.

م ﴿ ۱۱۹۱ ﴾ اگر در ماه رمضان به واسطه‌ی عذری روزه نگیرد و پس از آن، عذر او از میان برود و تا ماه رمضان آینده به عمد قضای روزه را نگیرد، لازم است روزه را قضا کند و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند آن به مستمند بدهد.

م ﴿ ۱۱۹۲ ﴾ اگر در قضای روزه کوتاهی شود تا وقت تنگ گردد و در تنگی وقت عذری بیابد، باید قضای آن را بگیرد و برای هر روز، یک مد طعام به مستمند بدهد.

م ﴿ ۱۱۹۳ ﴾ اگر پس از رفتن عذر تصمیم داشته باشد که روزه‌های خود را قضا کند، ولی پیش از آن که قضا نماید، در تنگی وقت عذر دیگری یابد که پیش از ماه رمضان نتواند روزه‌ی خود را قضا نماید، قضا را در آینده بگیرد و برای هر روز یک مد گندم یا جو و مانند آن به مستمند بدهد؛ هر چند هنگامی که عذر دارد تصمیم داشته باشد روزه‌های خود را پس از برطرف شدن عذر، قضا کند.

م ﴿ ۱۱۹۴ ﴾ اگر کوتاهی نکرده باشد و ناگاه در تنگی وقت عذری یافت شود، تنها قضای روزه را بگیرد و نیازی به دادن یک مد طعام نیست.

م ﴿ ۱۱۹۵ ﴾ کسی که توانایی قضای روزه را داشته ولی از روی ندانستن حکم قضای آن را تا رمضان آینده تأخیر انداخته است، باید گذشته از قضای روزه، یک مد طعام کفاره دهد.

م ﴿ ۱۱۹۶ ﴾ اگر بیماری کسی چند سال به درازا کشد، باید پس از آن که بهبودی یافت؛ هر اندازه که تا ماه رمضان آینده برای گرفتن روزه‌ی قضای آخرین ماه رمضان زمان دارد، روزه بگیرد و در غیر این صورت، در سال‌های دیگر آن را انجام دهد و نیازی به گرفتن قضای روزه‌ی سال‌های پیش نیست، بلکه تنها برای هر روز از سال‌های پیش، یک مد طعام به مستمند بدهد.

م ﴿ ۱۱۹۷ ﴾ کسی که برای هر روز یک مد طعام به مستمند می‌دهد می‌تواند کفاره‌ی چند روز را به وی دهد و اگر به اندازه‌ی نان دهد که گندم آن به اندازه‌ی یک مد باشد، کافی است و نیز می‌تواند پول آن را بدهد و می‌شود پول آن را برای خرید غیر نان هزینه کند.

م ﴿ ۱۱۹۸ ﴾ اگر قضای روزه‌ی ماه رمضان را چند سال تأخیر اندازد، لازم است آن را قضا نماید و برای هر روز یک مد طعام به مستمند بدهد، ولی برای تأخیر چند سال چیزی بر او واجب نیست.

م ﴿ ۱۱۹۹ ﴾ اگر روزه‌ی ماه رمضان بدون عذر گرفته نشود، باید قضای آن را بجا آورد و لازم است برای هر روز، دو ماه روزه گرفت یا به شصت مستمند طعام داد و چنانچه تا رمضان آینده قضای آن را نگیرد، برای هر روز لازم است یک مد طعام نیز بدهد.

م ﴿ ۱۲۰۰ ﴾ پس از مرگ پدر، پسر بزرگ‌تر باید قضای نماز و روزه‌ی او را به گونه‌ای که در بخش نماز گفته شد بجا آورد، ولی قضای روزه‌ی مادر بر پسر بزرگ‌تر واجب نیست.

م ﴿ ۱۲۰۱ ﴾ اگر پدر، جز روزه‌ی ماه رمضان روزه‌ی واجب دیگری؛ مانند: روزه‌ی نذر را نگرفته باشد، لازم است پسر بزرگ‌تر آن را قضا نماید.

م ﴿ ۱۲۰۲ ﴾ اگر پسر بزرگ‌تر نداند که پدر وی روزه‌ی قضا بر عهده دارد یا نه، واجب نیست برای او روزه‌ی قضا بگیرد و اگر بداند، باید روزهایی را که یقین دارد، قضا آورد و قضا کردن بیش از آن لازم نیست.

روزه‌ی مسافر

م ﴿ ۱۲۰۳ ﴾ مسافری که در سفر باید نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخواند، نباید روزه بگیرد و مسافری که نماز را تمام می‌خواند؛ مانند: کسی که کار وی مسافرت است، یا سفر گناه انجام می‌دهد، باید در سفر روزه بگیرد.

م ﴿ ۱۲۰۴ ﴾ مسافرت در ماه رمضان اشکال ندارد، ولی اگر برای فرار از روزه باشد، بیش از گذشت بیست و سه روز از ماه رمضان مکروه است.

م ﴿ ۱۲۰۵ ﴾ اگر غیر از روزه‌ی ماه رمضان روزه‌ی معین دیگری بر کسی واجب باشد؛ برای نمونه، نذر کرده باشد که روز معینی را روزه بگیرد، نمی‌تواند در آن روز مسافرت کند؛ مگر این که ناچار از آن باشد و اگر در سفر باشد؛ چنانچه می‌تواند، باید قصد کند که ده روز در جایی بماند و آن روز را روزه بگیرد.

م ﴿ ۱۲۰۶ ﴾ اگر روزه‌دار پس از ظهر مسافرت نماید، باید روزه‌ی خود را به پایان برد و نیاز نیست قضای آن را بجا آورد؛ هر چند در شب نیت سفر کرده باشد.

م ﴿ ۱۲۰۷ ﴾ اگر روزه‌دار پیش از ظهر مسافرت کند، روزه باطل است، ولی پیش از آن که به حدّ ترخّص برسد نمی‌تواند روزه را افطار کند و اگر پیش از آن افطار کند، کفاره نیز بر او واجب می‌شود.

م ﴿ ۱۲۰۸ ﴾ اگر مسافر پیش از ظهر به وطن یا به جایی که می‌خواهد ده روز در آن بماند برسد؛ چنانچه کاری که روزه را باطل می‌کند انجام نداده باشد، لازم است آن روز را روزه بگیرد و اگر آن را انجام داده است یا پس از ظهر برسد، باید قضا کند.

م ﴿ ۱۲۰۹ ﴾ اگر مسافر پس از ظهر به وطن یا به جایی برسد که می‌خواهد ده روز در آن جا بماند، نمی‌تواند آن روز را روزه بگیرد.

م ﴿ ۱۲۱۰ ﴾ مسافر و کسی که برای روزه گرفتن عذر دارد مکروه است در روز ماه رمضان نزدیکی نماید و خود را در خوردن و آشامیدن سیر کند.

کسانی که روزه بر آنها واجب نیست

م ﴿ ۱۲۱۱ ﴾ کسی که به واسطه‌ی پیری نمی‌تواند روزه بگیرد یا برای او سختی دارد؛ هر چند به مرز ناتوانی نرسد، روزه بر او واجب نیست و چنانچه تا رمضان آینده بتواند بدون سختی روزه بگیرد، قضا واجب است، ولی چنانچه نتواند تا رمضان آینده روزه را قضا کند، واجب است برای هر روز یک مد طعام صدقه دهد.

م ﴿ ۱۲۱۲ ﴾ بر پسر یا دختری که تازه به سن بلوغ رسیده است و توان روزه گرفتن ندارد، روزه گرفتن واجب نیست و کفاره نیز ندارد، ولی قضا دارد.

م ﴿ ۱۲۱۳ ﴾ بر بیماری که بسیار تشنه می‌شود و نمی‌تواند تشنگی را تحمل کند یا برای او سختی دارد، روزه واجب نیست، ولی اگر تا رمضان آینده بتواند روزه بگیرد، واجب است قضای آن را بگیرد و چنانچه ناتوان باشد، واجب است برای هر روز، یک مد طعام صدقه دهد.

م ﴿ ۱۲۱۴ ﴾ برزنی که زایمان او نزدیک است و روزه برای او یا فرزندش زیان دارد، روزه واجب نیست و باید برای هر روز، یک مد طعام به مستمند بدهد.

م ﴿ ۱۲۱۵ ﴾ زنی که بچه شیر می‌دهد و شیر او کم است؛ خواه مادر یا دایه‌ی او باشد یا بدون مزد شیر دهد، اگر روزه برای خود یا بچه‌ای که شیر می‌دهد زیان داشته باشد، روزه بر او واجب نیست و باید برای هر روز، یک مد طعام به مستمند دهد.

پی بردن به آغاز ماه

م ﴿ ۱۲۱۶ ﴾ آغاز ماه از پنج راه دانسته می‌شود:

یکم - خود وی ماه را ببیند یا از جهتی برای انسان اطمینان پیدا شود.
دوم - دسته‌ای که از گفته‌ی آنان اطمینان پیدا می‌شود بگویند ماه را دیده‌اند.
هم‌چنین است هر چیزی که به واسطه‌ی آن اطمینان پیدا شود؛ به عنوان نمونه، چنانچه ماه نو طوق‌دار دیده شود و گذشته از نیم دایره‌ی هلالی که نورانی است، نیمه‌ی دیگر آن که تاریک است نیز با هاله‌ای از نور کم دیده شود، نشانه‌ی این است که روز پیش از آن روز آغاز ماه بوده و آن شب، شبِ دوم ماه است.

م ﴿ ۱۲۱۷ ﴾ اگر به دلیل دیده نشدن ماه در شب سی‌ام ماه گذشته، آن روز، روز سی‌ام شمرده شود و در شب سیزدهم ماه آینده، ماه به‌گونه‌ی بدرِ کامل دیده شود، نشانه‌ی این است که آن شب، چهاردهم ماه است و ماه گذشته، بیست‌ونهم روز بوده است.

سوم - دو مردِ عادل بگویند.

م ﴿ ۱۲۱۸ ﴾ اگر دو مرد عادل بگویند در شب، ماه را دیده‌اند؛ به شرط این که ویژگی گفته شده از سوی آن دو، دو گونه نباشد و گفتارشان تصدیق‌پذیر باشد، سخن آنان پذیرفته است.

چهارم - سی روز از آغاز ماه شعبان بگذرد.

م ﴿ ۱۲۱۹ ﴾ اگر سی روز از آغاز ماه شعبان بگذرد، به واسطه‌ی آن به آغاز ماه رمضان پی برده می‌شود یا سی روز از آغاز رمضان بگذرد، به واسطه‌ی آن به آغاز ماه شوال پی برده می‌شود. این در هنگامی است که آغاز ماه پیش، برابر همین حکم دانسته شود.

پنجم - حاکم شرع یا مجتهد عادل حکم کند.

م ﴿ ۱۲۲۰ ﴾ اگر حاکم شرع یا مجتهد عادل حکم کند که آغاز ماه است؛ به این صورت که مجتهد عادل به آغاز ماه پی برد و سپس حکم کند که آن روز، آغاز ماه است، به آغاز ماه پی برده می‌شود.

م ﴿ ۱۲۲۱ ﴾ اگر حاکم شرع یا مجتهد عادل حکم کند که آغاز ماه است، کسی نیز که از او تقلید نمی‌کند باید برابر حکم او رفتار نماید، ولی کسی که می‌داند تشخیص حاکم شرع درست نبوده است نمی‌تواند برابر حکم او رفتار نماید؛ اگرچه از او تقلید می‌نماید.

م ﴿ ۱۲۲۲ ﴾ اگر حاکم شرع بگوید دو عادل نزد من به دیدن ماه گواهی داده‌اند، کافی است.

م ﴿ ۱۲۲۳ ﴾ آغاز ماه با پیش‌گویی ستاره‌شناسان و آنچه در تقویم‌ها نوشته می‌شود پی برده نمی‌شود، ولی اگر از گفته‌ی آنان اطمینان یابد، باید برابر آن رفتار نماید.

م ﴿ ۱۲۲۴ ﴾ بلند بودن ماه یا زود یا دیر غروب کردن آن نشانه‌ی این نیست که شب پیش، شبِ نخستِ ماه بوده است، ولی اگر ماه، پیش از ظهر دیده شود، آن روز، آغاز ماه شمرده می‌شود.

م ﴿ ۱۲۲۵ ﴾ چنانچه دو مرد عادل بگویند که شب پیش ماه را دیده‌اند و در آینده دانسته شود که شب پیش آغاز ماه بوده است، باید روزه‌ی آن روز را قضا نماید.

م ﴿ ۱۲۲۶ ﴾ اگر در شهری آغاز ماه دانسته شود، برای مردم شهر دیگر کارآمد نیست؛ مگر این که آن دو شهر با هم نزدیک باشند یا افق آنها یکی باشد یا در

شهری که ماه دیده شده است آفتاب زودتر از شهر دیگر غروب کند و آن شهر در شرق این شهر باشد.

م ﴿ ۱۲۲۷ ﴾ اگر در شهری آغاز ماه دانسته شود، در شهرهای دیگری که در افق با او یکی می‌باشد نیز آغاز ماه ثابت می‌شود و منظور از یکی بودن افق آن است که اگر ماه در یک شهر دیده شود، در شهر دوم نیز - چنانچه مانعی مانند ابر نباشد - دیده می‌شود و هم‌افق بودن در جایی است که شهر دوم در غرب شهر نخست یا شمال یا جنوب آن باشد و در عرض به هم نزدیک باشد و اگر در شرق آن بود، گذشته از نزدیکی در عرض، از طول نیز بیش از ۸۸۰ کیلومتر دورتر نباشد.

م ﴿ ۱۲۲۸ ﴾ اگر دو شهر به هم نزدیک یا هم‌افق باشند، با هر وسیله‌ی ارتباطی که به آغاز ماه در یکی از آن دو شهر اطمینان حاصل شود، برای شهر دیگر کافی است.

م ﴿ ۱۲۲۹ ﴾ روزی را که آشکار نیست پایان رمضان است یا آغاز شوال، باید روزه بگیرد، ولی اگر پیش از مغرب پی ببرد که آغاز شوال است، لازم است افطار کند؛ هر چند نزدیک مغرب باشد.

گونه‌های روزه

روزه‌های حرام و مکروه

م ﴿ ۱۲۳۰ ﴾ روزه گرفتن در روز عید فطر و قربان حرام است. هم‌چنین است روزه‌ی روزی را که نمی‌داند پایان شعبان است یا آغاز ماه رمضان، اگر به نیت آغاز ماه رمضان روزه بگیرد.

م ﴿ ۱۲۳۱ ﴾ روزه‌ی مستحبی زن، بدون اجازه‌ی شوهر درست نیست؛ هر چند حق شوهر از میان نرود.

م ﴿ ۱۲۳۲ ﴾ اگر شوهر به سبب این که روزه‌ی زن، پایمال شدن حق خود را به دنبال دارد، وی را از روزه‌ای که به گونه‌ای بر خود واجب نموده است منع کند؛ چنانچه

وقت روزه گسترده است، زن نباید روزه بگیرد، ولی اگر وقت روزه تنگ باشد، اجازه‌ی شوهر شرط نیست.

م ﴿ ۱۲۳۳ ﴾ روزه‌ی مستحبی فرزندان در صورتی که سبب آزار دیدن پدر و مادر یا پدر بزرگ شود یا آن‌ها مخالف باشند جایز نیست و اگر او را از گرفتن روزه‌ی مستحبی باز دارند، واجب است روزه نگیرد.

م ﴿ ۱۲۳۴ ﴾ کسی که می‌داند روزه برای او زیان چشم‌گیری ندارد؛ هر چند دکتر وی بگوید زیان دارد، لازم است روزه بگیرد و کسی که اطمینان یا گمان دارد که روزه برای وی زیان دارد؛ هر چند دکتر بگوید زیان ندارد، باید روزه نگیرد، ولی باید در اطمینان پیدا کردن از سود و زیان روزه، به وسواس یا امور غیرعادی دچار نگردد.

م ﴿ ۱۲۳۵ ﴾ اگر بدون اعتقاد به زیان روزه گرفتن روزه بگیرد و زیان داشته باشد، روزه درست است.

م ﴿ ۱۲۳۶ ﴾ اگر شک نماید که روزه برای او زیان دارد و دکتر چیره‌دست بگوید زیان دارد، باید از گفته‌ی او پیروی کند؛ مگر آن که روزه را با قصد قربت بگیرد و سپس آشکار شود زیان نداشته است.

م ﴿ ۱۲۳۷ ﴾ اگر گمان کند که روزه برای وی زیان چشم‌گیری دارد و از آن گمان در وی ایجاد ترس شود؛ چنانچه گمان او از دید مردم بجا باشد، نباید روزه بگیرد و اگر روزه بگیرد، درست نیست؛ مگر آن که قصد قربت نموده باشد و سپس روشن شود که زیان نداشته است.

م ﴿ ۱۲۳۸ ﴾ روزه‌ی روز عاشورا و روزی که شک دارد روز عرفه است یا عید قربان، مکروه است، ولی پسندیده است تا عصر عاشورا بدون قصد روزه از خوردن و آشامیدن خودداری کند.

روزه‌های مستحب

م ﴿ ۱۲۳۹ ﴾ روزه گرفتن در همه‌ی روزهای سال، غیر از روزه‌های حرام و مکروه - که دسته‌ای از آن گفته شد - مستحب است و روزه‌ی برخی از روزها بیش تر سفارش شده است؛ از آن جمله:

پنج‌شنبه‌ی نخست و پنج‌شنبه‌ی پایان هر ماه و نخستین چهارشنبه‌ای که پس از روز دهم ماه است.

م ﴿ ۱۲۴۰ ﴾ اگر این روزها را روزه نگیرد، مستحب است قضا نماید و چنانچه به هیچ‌رو نتواند روزه بگیرد، مستحب است برای هر روز، یک مد طعام یا ۱۲/۶ نخود نقره‌ی سکه‌دار به مستمند بدهد.

م ﴿ ۱۲۴۱ ﴾ شایسته است روزه‌دار نماز مغرب و عشا را پیش از افطار بخواند، ولی اگر انتظار او را می‌کشند یا به اندازه‌ای گرسنه یا تشنه است که نمی‌تواند با حضور قلب نماز بخواند، بهتر است نخست افطار کند، هر چند مستحب است تا می‌تواند نماز را در وقت فضیلت آن بگذارد.



درآمد

«حج»، آرمان و آزمون بزرگ الهی و زمینه‌ساز تحول معنوی و تحرک باطنی و وسیله‌ی سیر و سلوک حج‌گزاران به سوی خداوند متعال است. حج، افزوده بر آثار معنوی و جاذبه‌های روحی، دارای منافع اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نیز می‌باشد.

اسلام این گردهمایی بزرگ مسلمانان را با داشتن ملیت‌های گوناگون در مراسم حج واجب کرده است تا آنان یک‌دیگر را بشناسند و هر یک از ارتباط با دیگری استفاده کنند و مشکلات جهان اسلام را شناسایی کنند و در برطرف کردن آن بکوشند و با یکپارچگی خود زمینه‌های رشد و ترقی کشورهای مسلمان را فراهم آورند و بر آگاهی‌های خود بیفزایند.

شرایط وجوب حج

م ﴿ ۱۲۴۲ ﴾ کسی که شرایط زیر را دارا باشد، در طول عمر خود واجب است یک‌بار حج به‌جا آورد:
یکم - بالغ باشد.

دوم و سوم - عاقل و آزاد باشد.

چهارم - به واسطه‌ی رفتن به حج مجبور نشود حرامی را مرتکب شود که در شرع ترک آن از حج مهم‌تر است، یا عمل واجبی را ترک کند که انجامش مهم‌تر از آن است؛ مانند آن که ناچار باشد از مسیر غضبی به مکه رود و مسیر دیگری نباشد.

پنجم - «مستطیع» باشد و توانایی برای رفتن به حج را داشته باشد.

شرایط استطاعت

م ﴿ ۱۲۴۳ ﴾ شرایط استطاعت عبارت است از:

الف - داشتن هزینه‌ی سفر و آنچه به حسب حال او و به اندازه‌ی کافی در راه مورد نیاز است.

ب - داشتن مخارج افراد تحت سرپرستی خود تا هنگام بازگشت.

ج - سلامت مزاج و توانایی انجام کردار حج؛ به گونه‌ای که بدون سختی زیاد بتواند به مکه رود و حج بگذارد.

د - نبودن مانع در رفت و برگشت؛ پس اگر راه بسته باشد یا بترسد که جان، آبرو یا مال مهمی از او در خطر افتد، حج بر او واجب نیست، ولی اگر بتواند از مسیر دیگری برود؛ هر چند دورتر باشد، در صورتی که سختی زیادی نداشته باشد و غیرمتعارف نباشد، لازم است آن را برگزیند.

ه - داشتن وقت کافی برای انجام حج.

و - در اثر رفتن به حج، مال یا ملک یا کسب و پیشه‌ای را که برای ادامه‌ی معاش و افراد تحت سرپرست خود دارد از دست ندهد؛ پس اگر با رفتن به حج مجبور شود سرمایه یا منبع درآمد خود را که مورد احتیاج اوست هزینه‌ی حج کند و پس از بازگشت چیزی که با آن زندگی کند نداشته باشد، مستطیع نیست.

م ﴿ ۱۲۴۴ ﴾ کسی که بدون داشتن خانه‌ی ملکی نیاز او برطرف نمی‌شود و سختی می‌بیند هنگامی حج بر او واجب می‌باشد که هزینه‌ی تأمین خانه را داشته باشد و

در صورتی که بتواند با خانه‌ی اجاره‌ای، وقفی و مانند آن زندگی کند، نداشتن خانه‌ی ملکی مانع واجب شدن حج نمی‌شود.

م ﴿ ۱۲۴۵ ﴾ زنی که می‌تواند به حج رود، اگر پس از بازگشت، مالی از خود نداشته باشد و شوهر وی فقیر باشد و نتواند هزینه‌های او را پردازد و ناچار شود که به سختی زندگی کند، حج بر او واجب نیست، ولی اگر شوهر قدرت مالی دارد و مخارج او را می‌دهد، با داشتن هزینه‌ی رفت و برگشت، مستطیع است.

م ﴿ ۱۲۴۶ ﴾ کسی که در راه حج برای خدمت، رانندگی، خبرنگاری و مانند آن اجیر می‌شود، یا به عنوان روحانی کاروان، ناظر، پزشک، پرستار و مانند آن به حج می‌رود و می‌تواند با انجام کار بدون زحمت حج کامل بجا آورد و هزینه‌ی افراد تحت سرپرست خود را تا هنگام بازگشت پردازد، پس از پذیرفتن این خدمات، حج بر او واجب می‌شود و لازم نیست پس از برگشت، سرمایه و ملکی داشته باشد.

م ﴿ ۱۲۴۷ ﴾ اگر سازمان حج و زیارت برای حج نام‌نویسی می‌کند و نمی‌توان بدون آن حج گزارد، کسی که هنگام ثبت‌نام، استطاعت مالی دارد، واجب است نام‌نویسی نماید؛ هر چند در همان سال، نوبت وی نگردد و اگر کوتاهی نماید و ثبت‌نام نکند، حج بر او ثابت شده است.

م ﴿ ۱۲۴۸ ﴾ اگر در حال حاضر استطاعت مالی ندارد ولی می‌داند که به زودی مستطیع می‌شود و در آن وقت، دیگر ثبت‌نام نمی‌کنند؛ هر چند حج، هم‌اینک بر او واجب نیست، ولی می‌تواند نام‌نویسی کند.

م ﴿ ۱۲۴۹ ﴾ اگر مستطیع شود و حج بجا نیامد و سپس فقیر شود؛ هر چند به زحمت باشد، باید حج بجا آورد و اگر به هیچ‌قسم نتواند حج برود؛ چنانچه کسی او را برای حج اجیر کند، می‌تواند به مکه برود و حج کسی را که برای او اجیر شده است بجا آورد و در صورتی که منع قانونی نداشته باشد و بتواند، باید تا سال بعد در

مکه بماند و برای خود حج نماید، ولی اگر بتواند اجیر شود و اجرت را نقد بگیرد و کسی که او را اجیر کرده است راضی شود که حج او در سال بعد انجام شود، باید سال اول برای خود و سال بعد برای کسی که اجیر شده است حج نماید.

م ﴿ ۱۲۵۰ ﴾ کسی که نیاز به ازدواج دارد و تنها هزینه‌ی ازدواج را دارد و افزوده بر آن، مالی ندارد، مستطیع نمی‌باشد و حج بر او واجب نیست.

نیابت در حج

م ﴿ ۱۲۵۱ ﴾ کسی که حج بر او واجب شده است؛ چنانچه آثار مرگ در او ظاهر شود، باید وصیت کند تا به جای او حج بجا آورند و اگر از دنیا رود، مخارج حج؛ به مقدار هزینه‌ی حجی که از میقات انجام می‌شود از اصل مال برداشته می‌شود و اگر نایب گرفتن از میقات ممکن نباشد، همه‌ی مخارج حج بلدی - از شهر خود - از اصل مال برداشته می‌شود، ولی اگر وصیت کرده باشد که از یک سوم دارایی او حج بگذارند، از آن برداشته می‌شود.

شرایط نایب

م ﴿ ۱۲۵۲ ﴾ در «نایب» چند شرط معتبر است:

یکم - بالغ باشد.

دوم - عاقل باشد.

سوم - شیعه‌ی دوازده امامی باشد.

چهارم - مورد اطمینان باشد که کردار حج را صحیح انجام می‌دهد.

پنجم - هنگام نایب شدن، کردار و احکام حج را بداند.

ششم - در آن سال، حج واجب به عهده‌ی وی نباشد.

هفتم - از انجام حج یا بعضی از کردار آن معذور و ناتوان نباشد و اگر اجیر شود تا از طرف دیگری حج بجا آورد و خود نتواند برود و بخواهد دیگری را از طرف خود بفرستد، باید از کسی که او را اجیر کرده است اجازه بگیرد.

م ﴿ ۱۲۵۳ ﴾ نیابت زن و مرد از یکدیگر جایز است. هم‌چنین کسی که تا حال حج نگزارده است می‌تواند نایب شود و کسی که از طرف دیگری برای حج اجیر شده است باید طواف نسا را از طرف او بجا آورد و در غیر این صورت، همسر (زن باشد یا مرد) بر اجیر حرام می‌شود.

اقسام حج

م ﴿ ۱۲۵۴ ﴾ حج بر سه قسم است: تمتع، افراد و قرآن.

«حج تمتع» وظیفه‌ی کسی است که فاصله‌ی وطن وی تا مکه‌ی معظمه شانزده فرسخ یا بیش‌تر باشد؛ «حج افراد» و «حج قرآن» نیز وظیفه‌ی کسی است که اهل مکه یا اطراف آن تا کم‌تر از شانزده فرسخ است. البته، در بعضی از موارد، وظیفه‌ی برخی از افراد بیمار یا معذور که نمی‌توانند حج تمتع بگذارند، حج افراد می‌باشد.

م ﴿ ۱۲۵۵ ﴾ هر سه قسم حج در بیش‌تر اعمال مشترک است، ولی در حج تمتع، عمره پیش از حج و وابسته به آن و هم‌چون جزئی از آن می‌باشد که باید در یک سال و در ماه‌های حج بجا آورده شود، ولی در حج افراد و قرآن، عمره، مستقل و از حج جداست. هم‌چنین در حج تمتع در روز عید قربان، قربانی در منی واجب است و از اعمال آن می‌باشد و در حج قرآن قربانی از ابتدا تا روز عید در منی با احرام همراه است، ولی در حج افراد قربانی به هیچ وجه واجب نیست.

صورت گسترده‌ی احکام حج و عمره در کتاب «مناسک حج» آمده است که در صورت نیاز، می‌توان به آن مراجعه کرد.



اعتكاف

م ﴿ ۱۲۵۶ ﴾ «اعتكاف»؛ ماندن در مسجد است و این امر کردار خاصی دارد که به آن سفارش بسیاری شده و لازم است با قصد قربت برای عبادت خداوند عزوجل انجام پذیرد.

م ﴿ ۱۲۵۷ ﴾ انجام اعتكاف در هر موقع از سال - به جز روزهایی که روزه در آن حرام می باشد - صحیح است و بهترین وقت آن، «ماه مبارک رمضان»؛ به ویژه دهه ی آخر آن و سپس در ایام بیض - سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم ماه رجب - است.

م ﴿ ۱۲۵۸ ﴾ اعتكاف؛ هر چند عمل مستحبی است ولی به واسطه ی نذرو مانند آن واجب می شود و قصد عبادت نیز در آن شرط است.

شرایط اعتكاف

م ﴿ ۱۲۵۹ ﴾ شرایط صحت اعتكاف عبارت است از:

الف - اسلام؛ اعتكاف از غیر مسلمان درست نیست و «ایمان» شرط قبولی آن است.

ب - عقل؛ اعتكاف افراد دیوانه، مست و بی هوش صحیح نیست.

ج - قصد قربت؛ اگر عمل برای غیر خداوند متعال باشد، درست نیست.

د- روزه گرفتن؛ اگر شخصی به هر دلیل نتواند روزه بگیرد، اعتکاف او احکام اعتکاف شرعی را ندارد.

ه- ماندن سه روز در مسجد؛ اگر کم‌تر از آن بماند یا قصد کند که کم‌تر بماند، اعتکاف او درست نیست و می‌توان بیش از سه روز نیز اعتکاف نمود.

م ﴿ ۱۲۶۰ ﴾ اعتکاف در یکی از چهار مسجد: مسجد الحرام، مسجد النبی ﷺ، مسجد کوفه، مسجد بصره و یا مسجدی که در آن نماز جمعه خوانده می‌شود یا مسجد جامع شهر انجام می‌شود و در غیر این مساجد نیز اشکال ندارد، ولی شرایط شرعی اعتکاف را در صورتی دارد که از مراکز عمده و گسترده‌ی شهر باشد و بر اثر کثرت و فراوانی جمعیت به برگزاری آن در مکان‌های متعدد نیاز باشد.

م ﴿ ۱۲۶۱ ﴾ اگر در میان اعتکاف محتلم شود، برای غسل کردن باید بی‌درنگ از مسجد خارج شود و پس از غسل بدون تأخیر به مسجد بازگردد و برای غسل نیز تنها به قدر ضرورت و انجام واجبات آن بسنده نماید.

م ﴿ ۱۲۶۲ ﴾ زنان نیز می‌توانند اعتکاف داشته باشند. اعتکاف همسر نسبت به دو روز نخست باید با اجازه‌ی شوهر باشد.

م ﴿ ۱۲۶۳ ﴾ اعتکاف فرزند؛ در صورتی که موجب اذیت پدر و مادر شود، باید با اجازه‌ی آنان باشد، ولی نسبت به روز سوم اجازه‌ی آنان شرط نیست و حتی نهی آنان نیز تأثیری ندارد و ماندن روز سوم واجب است.

احکام اعتکاف

م ﴿ ۱۲۶۴ ﴾ کسی که اعتکاف می‌کند لازم است در روز از انجام آنچه روزه را باطل می‌کند دوری نماید.

هم‌چنین امور زیر؛ در شب باشد یا روز، موجب باطل شدن اعتکاف است:

۱- نزدیکی؛ ولی لمس یا بوسه، حتی از روی شهوت اشکال ندارد.

- ۲- استمنا؛ خواه به شکل حرام باشد یا از راه حلال و در اثر نگاه یا لمس همسر.
- ۳- بوییدن عطرها و بوهای خوش؛ هرچند با قصد لذت نباشد.
- ۴- خرید و فروش در غیر موارد لازم.
- ۵- مجادله و بحث به منظور برتری و خودنمایی؛ در امور دینی باشد یا دنیا.
- م ﴿ ۱۲۶۵ ﴾ اعتکاف کننده می تواند در آغاز نیت شرط نماید که هرگاه عذر عرفی یا شرعی برای او پیدا شود بتواند اعتکاف را رها نماید؛ در این صورت، هرگاه عذری یافت، می تواند آن را رها نماید؛ حتی در روز سوم.
- م ﴿ ۱۲۶۶ ﴾ اگر اعتکاف را با انجام یکی از اموری که بیان شد باطل نماید، یکی از سه صورت زیر را دارد:
- الف - اعتکاف واجب معین باشد؛ مانند نذر، در این صورت، قضای آن لازم است.
- ب- اعتکاف، واجب غیر معین باشد، و در این صورت باید آن را دوباره شروع کند و لازم نیست اعتکاف پیشین را تمام کند و آن را دوباره از سر بگیرد.
- ج - اگر اعتکاف مستحب باشد؛ چنانچه آن را در دو روز اول باطل کند، اشکال ندارد، ولی چنانچه آن را پس از دو روز باطل نماید، لازم است قضای آن را بجا آورد.
- م ﴿ ۱۲۶۷ ﴾ اگر اعتکاف واجب را؛ هرچند در شب، به جماع باطل نماید، افزوده بر قضا باید کفاره نیز بدهد و کفاره‌ی آن مانند کفاره‌ی باطل نمودن عمدی روزه‌ی ماه رمضان است و واجب است ترتیب در آن رعایت شود.
- م ﴿ ۱۲۶۸ ﴾ اعتکاف در جایی که آشکار نیست جزو مسجد است یا نه و از ظاهر حال نیز چیزی به دست نمی آید، درست نیست.

- م ﴿ ۱۲۶۹ ﴾ اعتکاف کننده می‌تواند در موارد زیر از مسجد بیرون رود:
- الف- هرگونه کار ضروری شرعی یا عرفی؛ مانند: رفتن به دستشویی، غسل واجب و فراهم کردن نیازمندی‌ها.
- ب- گواهی دادن در دادگاه، شرکت در نماز جمعه، تشییع جنازه و دیدار از بیمار.
- م ﴿ ۱۲۷۰ ﴾ نمی‌توان کم‌تر از سه روز پیوسته و کامل اعتکاف نمود و روز از آغاز طلوع فجر تا غروب آفتاب است و همه‌ی مدت اعتکاف دست‌کم در سه روز و دو شب پیوسته انجام می‌گیرد.
- م ﴿ ۱۲۷۱ ﴾ پرداختن به امور مباح دنیایی و مطالعه‌ی مربوط به آن برای اعتکاف‌کننده جایز است؛ هرچند رها کردن این امور و توجه به عبادت و طاعت پسندیده است.

بخش پنجم

اقتصاد

اقتصاد

درآمد

اسلام برای ایجاد نظم و فضای امن اجتماعی که کرامت انسانی و آرامش خاطر همگان را در سایه‌ی توان‌مندی‌های افراد و حقوق متقابل آنان تأمین می‌نماید، قوانین و مقرراتی را در راستای پیمان‌ها و قراردادهای پیا داشته است. اسلام، این ساختارهای عقلایی و اجتماعی را بر پایه‌ی کارکردهای اقتصادی استوار نموده است.

عملیات و کارکردهای اقتصادی گونه‌ها و زمینه‌های بسیار گسترده‌ای دارد که بر اثر جهت‌ها و حیثیت‌های گوناگون، عناوین فراوانی می‌یابد که ملاک و مناط و یا ساختار متفاوت آن‌ها علت گوناگونی آن می‌گردد. بخشی از گونه‌های اقتصادی عبارت است از: خرید و فروش، اجاره، رهن، شرکت، مضاربه، جعاله، مزارعه و مساقات که احکام آن در این بخش مطرح می‌شود.



معامله (داد و ستد)

مشاغل و درآمدها

م ﴿ ۱۲۷۲ ﴾ تجارت و کسب مال باید از راه حلال باشد و اگر کسی از راه‌های حرام؛ مانند: قمار، دزدی، ربا، رشوه، غنای حرام، مدح و تقویت ظالم مالی به دست آورد، حرام است و ضامن آن می‌باشد.

م ﴿ ۱۲۷۳ ﴾ قراردادن هر کار حرامی به عنوان شغل و راه درآمد حرام است؛ بنابراین، ساختن هر چیزی که فساد به بار آورد یا منفعت اختصاصی یا عمومی آن حرام باشد؛ مانند: شراب و جادو، جایز نیست، ولی به عنوان نمونه، ساختن هر نوع مجسمه‌ی انسان یا حیوان یا دیگر انواع آن، اگر موجب بت‌پرستی نگردد؛ مانند عروسک‌های اسباب بازی اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۲۷۴ ﴾ فراگرفتن و یاد دادن دانش‌ها و صنایعی که مورد نیاز مردم است و سبب عظمت و قدرت مسلمانان در برابر کفار می‌باشد، بر همه‌ی افراد واجب کفایی است؛ اگرچه گرفتن مزد در برابر آن اشکال ندارد.

سحر و جادو

م ﴿ ۱۲۷۵ ﴾ فرا دادن سحر اشکال ندارد ولی عمل به آن حرام است؛ هر چند باطل کردن آن در حد ضرورت اشکال ندارد.

کهان‌ت و تنجیم

م ﴿ ۱۲۷۶ ﴾ «کهان‌ت»^۱ و «تنجیم»^۲، اگر به گونه‌ای باشد که برای غیر خداوند؛ به طور استقلال یا اشتراک با خداوند، تأثیر قایل شود، حرام بلکه شرک است و چنانچه مشیت خدای متعال را مؤثر مطلق بداند و پیش‌بینی‌های وی به نحو حدس و تخمین و مبنی بر این باشد که پروردگار عالم برخی امور را سبب یا همراه هماهنگ برخی امور دیگر قرار داده و ابقا و سلب این سببیت یا تقارن به سبب قدرت مطلقه‌ی اوست، اشکال ندارد.

شعبده

م ﴿ ۱۲۷۷ ﴾ شعبده‌بازی در صورتی که برای جلوه دادن حق به شکل باطل و یا باطل به شکل حق باشد، جایز نیست، ولی اگر تنها برای سرگرمی باشد، اشکال ندارد.

احضار ارواح

م ﴿ ۱۲۷۸ ﴾ احضار ارواح؛ چنانچه موجب هتک یا اذیت آنان و یا برهم‌زدن نظم عمومی و مانند آن نباشد اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۲۷۹ ﴾ خواب مصنوعی (هیپنوتیزم) در صورتی که پی‌آمد سوئی نداشته باشد یا معالجه‌ی امراض بر آن توقف داشته باشد، جایز است.

غنا و خوانندگی

م ﴿ ۱۲۸۰ ﴾ غنا و خوانندگی در صورتی که باطلی در بر نداشته باشد و موجب تحریک شهوت به حرام یا فساد یا اشاعه‌ی فحشا نباشد؛ اگرچه با آلات موسیقی همراه باشد، اشکال ندارد.

۱- «کاهن» ادعا می‌کند که وقایع را به واسطه‌ی خبر دادن جن‌ها و شیطان‌ها و یا به واسطه‌ی اسباب پنهانی دیگر درمی‌یابد.

۲- «منجم» به وسیله‌ی حرکات و تقارن ستارگان از آینده خبر می‌دهد.

م ﴿ ۱۲۸۱ ﴾ خواندن، گوش فرادادن و نیز آموزش و شغل قرار دادن موارد غیر حرام، حرام نیست.

م ﴿ ۱۲۸۲ ﴾ خوانندگی زنان خواننده اگر حرامی را به همراه نداشته باشد، حرام نیست.

م ﴿ ۱۲۸۳ ﴾ سرودهای هیجان‌آوری که به هنگام جنگ برای برانگیختن احساسات خواننده می‌شود، اشکال ندارد؛ هم‌چنین هر سرود یا آهنگی که باطلی در بر نداشته باشد و موجب تحریک شهوت به حرام یا فساد نباشد، اشکال ندارد، و خواندن و گوش فرادادن و آموزش و شغل قرار دادن آن جایز است.

م ﴿ ۱۲۸۴ ﴾ اگر شک داشته باشد که سرود یا آهنگی مناسب با مجالس فساد و از مصادیق غنای حرام می‌باشد یا نه، اشکال ندارد.

مشاغل بانوان

م ﴿ ۱۲۸۵ ﴾ حضور علمی و عملی بانوان در شئون گوناگون اجتماع اشکال ندارد؛ به شرط آن که عفت عمومی رعایت شود و مرتکب حرام نشوند و حضور آنان مستلزم تضییع حقوق شوهران نباشد. البته، لازم است حضور آنها در مشاغل به صورت پاره وقت یا نیمه‌وقت باشد تا خستگی جسمی و روانی یا فروپاشی خانواده را در پی نداشته باشد.

حمایت از ظالم

م ﴿ ۱۲۸۶ ﴾ تمایل فکری و عملی به ظالمان و حمایت از آنان در انجام گناه و تجاوز به حقوق، و کار کردن و فعالیت در دستگاه دولت‌های کافر یا ظالم، اگر موجب حمایت از کفر، ظلم و اعانت به کافر یا ظالم باشد، حرام است؛ مگر این که در شرایطی ویژه برای پشتیبانی از اسلام و مسلمانان باشد.

کتاب‌ها و نشریات گمراه‌کننده

م ﴿ ۱۲۸۷ ﴾ خرید، فروش یا اقدام به نشر کتاب‌ها و نشریات گمراه‌کننده‌ای که موجب انحراف در فکر، عقیده، اخلاق یا عمل مردم می‌شود یا مشتمل بر مطالب

باطل و ترویج فساد یا دروغ و تهمت یا هتک و توهین به مقدسات دینی و افراد مؤمن می‌باشد حرام است. هم‌چنین است خواندن این‌گونه کتاب‌ها و نشریات؛ مگر برای کسانی که به عنوان نهی از منکر درصدد پاسخ دادن به آن‌ها باشند یا خود اهل فکر و تشخیص و دارای قدرت نقد باشند و هیچ‌گونه انحرافی در آنان ایجاد نشود.

م ﴿ ۱۲۸۸ ﴾ اقدام به تأسیس مجامع و مؤسسه‌های فرهنگی یا نشر کتاب‌ها و نشریات مفید که موجب تقویت پایه‌های عقیدتی، اخلاقی، عملی یا رشد افکار و بالا رفتن سطح معلومات اجتماعی و دینی مردم می‌شود، از وظایف مهمی است که شایسته است افراد به اندازه‌ی قدرت و توان خود به آن عمل نمایند و ممانعت از آن جایز نیست.

تقلب در آزمون یا استخدام

م ﴿ ۱۲۸۹ ﴾ تقلب در امتحانات و آزمون و نیز در استخدام جایز نیست.

م ﴿ ۱۲۹۰ ﴾ کسی که به نظر خود صلاحیت مسؤلیت و برعهده‌گرفتن شغلی را ندارد، نباید آن را بپذیرد؛ هرچند دیگران، او را دارای صلاحیت و شرایط لازم بدانند. البته، احتیاط و وسواس در این موارد لازم نیست.

م ﴿ ۱۲۹۱ ﴾ کسی که در ارگان یا مؤسسه‌ای موظف است بدون گرفتن پول از مراجعان کارهای آنان را انجام دهد، گرفتن پول یا هر چیز دیگری در وقت اداری برای آن کار حرام است؛ به‌ویژه اگر به وسیله‌ی رشوه، کار خلاف شرع یا قانون انجام دهد و یا حقوق دیگران را تضییع نماید، ولی برای رشوه دهنده در صورتی که رسیدن به حقی مشروع یا دفع ظلم از مظلومی متوقف بر آن باشد، به مقدار ضرورت اشکال ندارد. هم‌چنین اعمال نفوذ، اگر برای گرفتن حق یا دفع ظلمی باشد، اشکال ندارد.



خرید و فروش (بیع)

معاملات بر احکام پنج‌گانه‌ی تکلیفی مصداق می‌یابد که عمده‌ی آنها معاملات جایز، حرام و مکروه است. تفصیل هر یک از این احکام به ترتیب در مسایل بعدی ذکر خواهد شد.

م ﴿ ۱۲۹۲ ﴾ فراگیری احکام خرید و فروش به اندازه‌ی نیاز لازم است و اگر بدانند در میان معاملاتی که انجام می‌دهد معامله‌ی حرام و باطل است و نتواند تشخیص دهد، یا باید احکام آن را فرا بگیرد یا آن را رها کند.

مستحبات معامله

م ﴿ ۱۲۹۳ ﴾ در معامله مستحب است:

یکم- در قیمت جنس، میان خریدارها تفاوت نگذارد؛ مگر آن که از نظر فقر یا جهات خیر یا کمالات دیگر برتری داشته باشد.

دوم- در قیمت جنس سخت‌گیری نکند.

سوم- در میان معامله قسم نخورد.

چهارم- چیزی که می‌فروشد بیش‌تر بدهد و آن‌چه می‌خرد کم‌تر بگیرد.

پنجم- هر کس با او معامله می‌کند اگر پشیمان شد و از او تقاضا کرد که معامله را به

هم بزند به آن راضی شود.

م ﴿ ۱۲۹۴ ﴾ اگر به خاطر ندانستن مسأله نداند معامله‌ای که انجام داده صحیح است یا باطل، نمی‌تواند در مالی که گرفته است دست ببرد، بلکه لازم است مسأله را فرا بگیرد یا مصالحه نماید. البته، چنان‌چه دو طرف معامله - قطع نظر از معامله - راضی به دست بردن یک‌دیگر در مال باشند، می‌توانند معامله را انجام دهند و سپس، حکم آن را بپرسند و برابر آن رفتار کنند، ولی اگر در هنگام معامله احکام آن را می‌دانسته‌اند و پس از معامله شک کنند که آن را صحیح انجام داده‌اند یا نه، معامله صحیح است.

م ﴿ ۱۲۹۵ ﴾ کسب، کار و تلاش برای زندگی از راه تجارت، کشاورزی، صنعت و مانند آن برای کسانی که هزینه‌ی همسر و فرزند خود را ندارند و هم‌چنین برای حفظ نظام و تأمین نیازهای جامعه‌ی اسلامی واجب است و در غیر این موارد، به آن بسیار سفارش شده است؛ به‌ویژه برای کمک به دیگران یا گسترش دادن زندگی خانوادگی.

ششم - کسی از اهل شهر در خرید یا فروش، وکیل بازرگانان بیگانه شود، بلکه در صورت اشتغال به آن کار، شایسته است رها شود.

هفتم - صرّافی و هر کاری که ممکن است انسان را به رباخواری یا دیگر کارهای حرام بکشاند.

هشتم - کسب کردن با چیزهایی که به صورت معمول به حرام یا مکروه می‌انجامد.

معاملات باطل و حرام

م ﴿ ۱۲۹۶ ﴾ معاملات باطل و حرام بسیار است؛ از آن جمله:
یکم - خرید و فروش عین نجاست؛ چنان‌چه کاربرد صحیح نداشته باشد؛ مانند:

مشروبات الکلی، مسکر و مست‌کننده‌ها، سگ غیر شکاری، مردار، خوک و مانند آن و چنانچه بتوان از این مواد به گونه‌ای استفاده‌ی حلال نمود؛ مانند: تبدیل مدفوع به کود، معامله‌ی آن اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۲۹۷ ﴾ خرید و فروش و همچنین استفاده از خون انسان که آن را به دیگری تزریق می‌کنند و نیز کودهای نجس؛ چنانچه خریدار بداند نجس است، اشکال ندارد.

دوم - خرید و فروش مال غضبی حرام است و تصرف در آن نیز جایز نمی‌باشد.
سوم - خرید و فروش چیزهایی که از نظر مردم مورد استفاده ندارد و مال نیست؛ مانند: حیوانات درنده و بعضی از حشرات که ارزش مالی ندارد و قابل استفاده نیز نمی‌باشد.

چهارم - معامله با پول‌هایی که از ارزش افتاده یا تقلبی است؛ ولی چنانچه طرف دیگر معامله بداند، جایز است.

پنجم - معامله‌ی چیزی که کاربرد معمولی آن تنهاکار حرام می‌باشد؛ مانند: آلات قمار.

ششم - معامله‌ای که در آن ربا باشد.

هفتم - فروختن اجناس تقلبی که خریدار از وضع آن خبر ندارد؛ مانند: فروختن شیر آمیخته به آب یا روغنی که آن را با چیز دیگری آمیخته کرده‌اند.

این کار - تقلب در معامله - یکی از گناهان کبیره است و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: «کسی که در معامله با مسلمانان غش کند یا به آنان زیان بزند یا تقلب و حيله نماید از ما نیست و هر که به برادر مسلمان خود حيله کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند».

م ﴿ ۱۲۹۸ ﴾ خرید و فروش روغن و دواهای روان و عطرهايي که از کشورهای غیر اسلامی آورده می‌شود اگر نجس بودن آن معلوم نباشد، اشکال ندارد، ولی دارو

یا روغنی را که پس از جان دادن حیوان از آن می‌گیرند؛ مانند: ژلاتین؛ چنانچه در سرزمین اهل کفر از دست کافر گرفته شود و از حیوانی باشد که با بریدن رگ آن، خون جستن می‌کند؛ هر چند خرید و فروش آن جایز باشد، خوردن آن حرام است و بر فروشنده لازم است کیفیت آن را به خریدار بگوید.

م ﴿ ۱۲۹۹ ﴾ مواد غذایی و دارویی و مانند آن را که از کشورهای غیر اسلامی می‌آورند اگر به نجس بودن آن اطمینان نباشد، معامله‌ی آن اشکال ندارد؛ مانند این که احتمال داده شود شیر، پنیر و روغن را به وسیله‌ی دستگاه فراهم آورده‌اند.

م ﴿ ۱۳۰۰ ﴾ خرید و فروش خوک و سگ حرام است؛ مگر سگ شکاری، گله و نگهبان باغ و بستان و دیگر سگ‌های تربیت شده که کاربرد صحیحی داشته باشد.

م ﴿ ۱۳۰۱ ﴾ خرید و فروش چیزی که نجس نیست و کاربرد حلالی دارد که مورد نظر عقلا می‌باشد؛ مانند برخی حشرات و حیوانات یا فضله‌ی آن که نجس نیست و نیز مردار حیوانی که خون جهنده ندارد صحیح است؛ مگر آن که به حسب زمان و مکان، منافع عقلایی نداشته باشد.

م ﴿ ۱۳۰۲ ﴾ اگر خریدار قصد داشته باشد که پول جنس را ندهد یا آن را از مال حرام بدهد، معامله باطل است.

م ﴿ ۱۳۰۳ ﴾ اگر از آغاز قصد نداشته باشد که بهای آن را از پول حرام بدهد و سپس بهای آن را از درآمد حرام بدهد، معامله صحیح است، ولی باید بهای آن را از درآمد حلال بدهد و مال حرام، به صاحب اصلی آن تعلق دارد.

خرید و فروش آلات حرام

م ﴿ ۱۳۰۴ ﴾ ساختن و خرید و فروش آلات قمار و آلات لهو و لعبی که مصرف حرام دارد جایز نیست، ولی ساخت و خرید و فروش سازهای کوچکی که بازیچه‌ی بچه‌هاست و هم‌چنین ساخت و معامله‌ی هر ابزاری که منفعت مشروع و حلالی از آن برده می‌شود و معامله برای آن منفعت حلال واقع می‌شود صحیح است.

م ﴿ ۱۳۰۵ ﴾ اگر معامله روی مواد و اجزای تشکیل دهنده آلات حرام صورت گیرد، باید یا شکسته شود یا اطمینان گردد که خریدار آن را برای استفاده از مواد آن می شکند.

م ﴿ ۱۳۰۶ ﴾ آلاتی که هم استفاده‌ی حلال دارد و هم حرام؛ مانند: رادیو، تلویزیون، رایانه و ماهواره؛ چنانچه معامله به قصد استفاده‌ی حرام نباشد، خرید و فروش آن مانعی ندارد.

م ﴿ ۱۳۰۷ ﴾ خرید و فروش مجسمه یا چیزهای دیگری که روی آن مجسمه وجود دارد و ساختن مجسمه‌ی جان‌دار و نقاشی و نگه‌داری آن و نیز معامله‌ی آن حرام نیست و نیازی به ناقص کشیدن یا ناقص کردن نقاشی نیست.

دادوستدهای مکروه

- م ﴿ ۱۳۰۸ ﴾ عمده‌ی معاملات مکروه از این قرار است:
- سلاخی و شغل قرار دادن سر بریدن و کشتن حیوانات.
 - کفن فروشی؛ اگر به صورت شغل و حرفه درآید.
 - معامله با بچه‌ها یا مردمان پست و تنگ‌نظر و کسانی که دارایی‌های آن‌ها مشکوک است؛ هرچند اموالشان به ظاهر حلال باشد.
 - معامله میان اذان و طلوع صبح تا آغاز آفتاب.
 - کار خود را خرید و فروش گندم و جو و مانند آن قرار دادن.
 - برای خریدن جنسی که دیگری می‌خواهد بخرد وارد معامله شود.
 - نگفتن عیب‌های جنس اگر غش به شمار نیاید و در غیر این صورت، حرام است.
 - قسم خوردن اگر راست باشد و در غیر این صورت، حرام است.
 - بیش از اندازه‌ی نیاز زندگی از مؤمنان سود بگیرد.

خرید و فروش

م ﴿ ۱۳۰۹ ﴾ در خرید و فروش لازم نیست صیغه‌ی عربی وجود داشته باشد، بلکه اگر فروشنده به فارسی بگوید این مال را در برابر این پول فروختم و خریدار بگوید پذیرفتم، معامله صحیح است و لازم نیست ایجاب بر قبول مقدم باشد. منظور از ایجاب، گفته‌ی فروشنده و منظور از قبول، گفته‌ی خریدار است و لازم است به صورت صحیح گفته شود و به گونه‌ی دقیق نشان‌گر منظور هر دو باشد و قصد انشا داشته باشند و باگفتن این دو جمله، منظور خود را از خرید و فروش برسانند.

م ﴿ ۱۳۱۰ ﴾ دو طرف معامله به هر زبانی که آشنا باشند می‌توانند معامله را انجام دهند و اگر فروشنده، جنس را تنها با قصد فروختن به دیگری بدهد و او هم به قصد خریدن بگیرد، کافی است؛ به شرط این که همه‌ی شرایط معامله در آن باشد و نیازی به خواندن صیغه به زبان عربی یا فارسی نیز نیست.

م ﴿ ۱۳۱۱ ﴾ امضای اسناد معامله؛ خواه در دفترهای رسمی باشد یا غیر آن - به گونه‌ای که در زمان ما معمول است - انشای عقد و معامله می‌باشد.

شرط‌های فروشنده و خریدار

م ﴿ ۱۳۱۲ ﴾ در فروشنده و خریدار شرط است که:

- بالغ و عاقل باشند.
- حاکم شرع آنان را از دست بردن در دارایی خود منع نکرده باشد؛ مانند: سفیه یا ورشکسته.
- قصد خرید و فروش داشته باشند؛ پس اگر برای نمونه، به شوخی بگوید مال خود را فروختم، معامله صحیح نیست.
- کسی آن‌ها را مجبور نکرده باشد.

- جنس و عوضی که داده می‌شود مال آنان باشد یا مانند پدر و پدربزرگ شخص صغیر اختیار مال در دست آنان باشد، یا از طرف او وکالت داشته باشند. احکام هر یک از شرط‌های یاد شده بیان خواهد شد.

معامله با کودک

م ﴿ ۱۳۱۳ ﴾ معامله با بچه‌ی نابالغی که در معامله مستقل است و به صورت متعارف، معامله با او معقول است یا پدر یا پدربزرگ پدری به آن بچه اجازه‌ی معامله داده است صحیح می‌باشد.

م ﴿ ۱۳۱۴ ﴾ اگر بچه ممیز باشد، می‌تواند چیز کم قیمتی را که معامله‌ی آن برای بچه‌ها متعارف است معامله کند و نیز در صورتی که معامله با سرپرست باشد و بچه، تنها واسطه‌ی انجام معامله باشد یا چنانچه جنس یا پول، برای دیگری باشد و بچه با وکالت از صاحب مال، آن را بفروشد یا با آن پول چیزی بخرد، معامله صحیح است؛ اگرچه بچه‌ی ممیز در تصرف مستقل باشد.

م ﴿ ۱۳۱۵ ﴾ اگر بچه واسطه باشد که پول را به فروشنده بدهد و جنس را به خریدار برساند؛ اگرچه ممیز نباشد، معامله صحیح است، ولی باید فروشنده و خریدار اطمینان داشته باشند که بچه، جنس و پول را به صاحب آن می‌رساند یا صاحب پول یا جنس اذن داده باشد که آن را به بچه بدهد تا به او برساند.

دادوستد مال غصبی

م ﴿ ۱۳۱۶ ﴾ اگر مالی را غصب کند و برای خود بفروشد و پس از فروش، صاحب آن، معامله را برای خود اجازه دهد، معامله صحیح است و چیزی را که غصب‌کننده به خریدار داده و منفعت آن در هنگام غصب، مال خریدار است و چیزی را که خریدار به او داده و منفعت آن از هنگام معامله‌ی غاصب، برای کسی است که مالش غصب شده است.

شرط‌های جنس و عوض آن

م ﴿ ۱۳۱۷ ﴾ جنسی که می‌فروشند و چیزی که به جای آن می‌گیرند شش شرط دارد:
یکم - اندازه‌ی آن با وزن یا پیمانه یا شماره و مانند آن معلوم باشد.

دوم - بتوان آن را تحویل داد؛ براین پایه، به عنوان نمونه، فروختن اتومبیلی که گم شده است و تحویل‌پذیر نمی‌باشد صحیح نیست و اگر آن را با چیزی که می‌تواند تحویل دهد؛ برای نمونه، با یک فرش بفروشد؛ چنانچه پیدا شدن آن ممکن باشد، و خریدار بتواند آن را به دست آورد؛ هرچند فروشنده نتواند آن را به او بدهد، معامله صحیح است.

سوم - ویژگی‌ها و خصوصیات را که در جنس و عوض می‌باشد و در ارزش جنس و شوق مردم به معامله اثر دارد، معین نماید.

چهارم - کسی در جنس یا در عوض، حقی مانند رهن نداشته باشد؛ پس مالی را که پیش کسی گرو گذاشته است نمی‌تواند بدون اجازه‌ی او بفروشد و اگر وی اجازه دهد، معامله صحیح است.

پنجم - ملک، طلق و آزاد باشد؛ پس فروش مالی که وقف شده است جایز نیست؛ مگر در جاهای ویژه‌ای که بیان آن خواهد آمد.

ششم - خود جنس را بفروشد نه منفعت آن را؛ پس اگر برای نمونه، منفعت یک ساله‌ی خانه‌ی خود را بفروشد یا خریدار به جای پول، منفعت ملک خود را بدهد، مانند آن که فرشی را از کسی بخرد و در عوض آن، منفعت یک ساله‌ی خانه‌ی خود را به او واگذار کند، معامله صحیح نیست.

م ﴿ ۱۳۱۸ ﴾ معامله‌ی جنسی که با دیدن معامله انجام می‌شود؛ مانند: خانه، اتومبیل و فرش، اگر بدون مشاهده صورت پذیرد، صحیح نیست.

م ﴿ ۱۳۱۹ ﴾ جنسی را که در شهری با وزن یا پیمانۀ معامله می‌کنند لازم است در آن شهر با وزن یا پیمانۀ معامله شود، ولی می‌توان همان جنس را در شهری که با دیدن معامله می‌شود با دیدن خریداری نمود.

م ﴿ ۱۳۲۰ ﴾ چیزی را که با وزن خرید و فروش می‌شود با پیمانۀ هم می‌توان معامله نمود؛ برای نمونه، ده من گندم را می‌توان با ده پیمانۀ از پیمانۀ ای بفروشد که یک من گندم می‌گیرد.

م ﴿ ۱۳۲۱ ﴾ اگر یکی از شرط‌های گفته شده در معامله نباشد، معامله باطل است، ولی در صورتی که خریدار و فروشنده و کسی که در آن مال حقی دارد، جدای از معامله راضی باشند که در مال یک‌دیگر دست ببرند، اشکال ندارد.

خرید و فروش چیزهای وقفی

م ﴿ ۱۳۲۲ ﴾ معامله‌ی چیزی که وقف شده است باطل می‌باشد، ولی اگر به گونه‌ای خراب شود یا در شرف خرابی باشد و نتوان استفاده‌ای را که مال برای آن وقف شده است از آن برد، معامله با اجازه‌ی متولی و حاکم شرع صحیح است. همچنین است مصالحی که پس از تعمیر و نوسازی مسجد زیاد می‌آید. البته، پس از فروش آن باید عوض آن را در همان مسجد و به همان مصرف برسانند و در صورتی که ممکن نشود، به مصرفی برسانند که به مقصود وقف‌کننده نزدیک‌تر است و اگر مسجد به آن نیازی نداشته باشد، در مسجدی دیگر مصرف کنند.

ربا و رباخواری

م ﴿ ۱۳۲۳ ﴾ رباخواری حرام و از گناهان کبیره است و آن بر دو گونه است:

یکم - ربای در قرض؛

دوم - ربای در معامله.

ربای در معامله بدین گونه است که جنس وزنی یا پیمانه‌ای را به بیش‌تر از همان جنس بفروشد؛ برای نمونه، هزار کیلو گندم را به هزار و پانصد کیلو گندم بفروشد. م ﴿ ۱۳۲۴ ﴾ اگر یکی از دو جنس مورد معامله سالم و دیگری عیب‌دار، یا جنس یکی خوب و دیگری بد باشد یا با یک‌دیگر تفاوت قیمت داشته باشند؛ چنانچه بیش‌تر از اندازه‌ای که می‌دهد بگیرد، باز هم ربا و حرام است؛ پس اگر مس درست را بدهد و بیش‌تر از آن مس شکسته بگیرد یا برنج مرغوب را بدهد و بیش‌تر از آن برنج نامرغوب یا خرد بگیرد یا طلای ساخته را بدهد و بیش‌تر از آن طلای نساخته بگیرد، ربا و حرام می‌باشد.

م ﴿ ۱۳۲۵ ﴾ اگر چیزی که بیش‌تر می‌گیرد غیر از جنسی باشد که می‌فروشد؛ برای نمونه، هزار کیلو گندم را به هزار و پانصد کیلو گندم و هزار تومان پول بفروشد، باز هم ربا و حرام است، بلکه اگر چیزی بیش‌تر نگیرد، ولی شرط کند که خریدار برای او کاری انجام دهد، باز هم ربا و حرام است.

م ﴿ ۱۳۲۶ ﴾ اگر در معامله، کسی که اندازه‌ی کم‌تر را می‌دهد، چیز دیگری بر آن اضافه کند؛ برای نمونه، یک من گندم و یک تخم مرغ را به یک من و نیم گندم بفروشد و یا هر دو طرف، چیزی زیاد کنند، مانند آن که یک من گندم و یک تخم مرغ را به یک من و نیم گندم و یک تخم مرغ بفروشد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۳۲۷ ﴾ اگر قیمت اندازه‌ی کم‌تر برابر با اندازه‌ی بیش‌تر همجنس آن باشد و کسی که اندازه‌ی کم‌تر را می‌دهد برای رهایی از ربا چیزی اضافه کند، مانند آن که یک من گندم خوب و یک تخم مرغ را به یک من و نیم گندم معمولی بفروشد، اشکال ندارد. هم‌چنین است اگر هر دو طرف چیزی را زیاد کنند؛ برای نمونه، یک من گندم و یک تخم مرغ را به یک من و نیم گندم و یک تخم مرغ بفروشند.

م ﴿ ۱۳۲۸ ﴾ اگر چیز اضافه برای فرار از ربا باشد، مانند آن که بخواهد هزار کیلو گندم خوب را به هزار و پانصد کیلو گندم خوب به صورت نسیه بفروشد و برای فرار از ربا چیزی اضافه کند، باز هم ریاست و جایز نیست.

م ﴿ ۱۳۲۹ ﴾ اگر چیزی مانند پارچه - که با متر به فروش می‌رسد با چیزی مانند گردو و تخم مرغ - که در بعضی مناطق با شماره خرید و فروش می‌شود - معامله کند و بیش‌تر بگیرد، اشکال ندارد؛ مگر این که هر دو از یک جنس و معامله مدت‌دار باشد که در این صورت جایز نیست، مانند این که هزار عدد گردو را نقد بدهد که هزار و دویست عدد گردو را پس از یک ماه بگیرد.

م ﴿ ۱۳۳۰ ﴾ فروختن اسکناس نیز حکم مسأله‌ی بالا را دارد؛ پس مانعی ندارد که برای نمونه، ریال را به جنس دیگری از پول؛ مانند: دینار یا دلار، به صورت نقد یا با مدت بفروشد، ولی اگر به جنس خود بفروشد و بخواهد بیش‌تر بگیرد، معامله باطل است؛ هر چند معامله مدت‌دار باشد؛ مانند این که دو میلیون تومان نقد بدهد تا دو میلیون و پانصد هزار تومان پس از شش ماه بگیرد یا ده عدد تخم مرغ بدهد و

پس از مدت معینی یازده عدد بگیرد و چنانچه برای نمونه، اگر ده تخم مرغ بزرگ را به یازده تخم مرغ متوسط بر عهده بفروشد یا دو عدد را با ده عدد دیگر معامله کند؛ هرچند با هم متفاوت و متمایز است، باز نیز اشکال دارد.

م ﴿ ۱۳۳۱ ﴾ چنانچه کالا و عوض آن از یک جنس باشد، نباید در معامله، زیادی بگیرند؛ مانند: فروش روغن به پنیر که هر دو از شیر است و یا میوه‌ی رسیده با میوه‌ی نارس، که اگر معامله با زیادی باشد؛ هرچند بامدت باشد ربا و حرام است.

م ﴿ ۱۳۳۲ ﴾ در ربا، جو و گندم یک جنس به شمار می‌آید؛ پس اگر یک من گندم داده شود و یک من و نیم جو گرفته شود یا دارای مدت باشد ربا و حرام است.

م ﴿ ۱۳۳۳ ﴾ اگر مسلمان از کافری که در پناه اسلام نیست ربا بگیرد، اشکال ندارد، ولی مسلمان در معامله نمی‌تواند به کافر ربا و افزوده بدهد.

م ﴿ ۱۳۳۴ ﴾ پدر و فرزند یا زن و شوهر می‌توانند از یکدیگر ربا بگیرند.

انواع معامله

معاملات به یکی از گونه‌های زیر انجام می‌پذیرد:

۱ - نقد

م ﴿ ۱۳۳۵ ﴾ اگر خریدار و فروشنده جنسی را به صورت نقد معامله کنند، پس از آن می‌توانند جنس و پول را از یکدیگر بخواهند؛ دادن خانه و زمین و مانند آن به این است که خریدار بتواند در آن دست ببرد، و دادن فرش و لباس و مانند این‌ها به این است که هرگاه خریدار بخواهد آن را به جای دیگری ببرد، فروشنده از آن جلوگیری نکند.

۲ - نسبه

م ﴿ ۱۳۳۶ ﴾ در معامله‌ی نسبه باید مدت به صورت کامل معلوم باشد و اگر تاریخی برای آن معین نکنند، معامله باطل است؛ پس اگر جنسی را بفروشد تا هنگام برداشت محصول پول آن را بگیرد، چون مدت به صورت روشن معین نشده، معامله باطل است؛ مگر آن که عنوان «هنگام برداشت محصول»، زمان خاصی را برساند.

م ﴿ ۱۳۳۷ ﴾ اگر به کسی که قیمت جنس را به هیچ‌رو نمی‌داند چیزی را نسبه دهد و قیمت آن را به او نگوید یا به کسی که تنها قیمت نقدی جنس را می‌داند نسبه بدهد و گران‌تر حساب کند، معامله صحیح نیست، ولی اگر قیمت جنس را به صورت نسبه و به قیمت نقدی بداند، می‌تواند به صورت نسبه، گران‌تر حساب کند؛ برای

نمونه، بگوید: جنسی را که به تو نسبیه می‌دهم از قیمتی که نقد می‌فروشم ده درصد گران‌تر حساب می‌کنم و او هم بپذیرد، معامله صحیح است و ربا شمرده نمی‌شود.

۳ - سَلَف

م ﴿ ۱۳۳۸ ﴾ معامله‌ی سلف آن است که شخص در برابر پول نقد، جنسی را به صورت کلی و تعریف شده بفروشد و پس از مدتی آن را تحویل دهد. برای تحقق این نوع معامله کافی است خریدار بگوید این پول را می‌دهم که پس از شش ماه فلان جنس را بگیرم و فروشنده بگوید پذیرفتم؛ حتی می‌تواند صیغه‌ای نخواند و به صورت معاطات خریدار با همین قصد بهای آن را بدهد و فروشنده آن را بگیرد.

م ﴿ ۱۳۳۹ ﴾ اگر پول طلا و نقره یا خود طلا و نقره را سلف بفروشد و عوض آن، پول یا طلا و نقره بگیرد، معامله صحیح نیست، ولی اگر جنس یا پولی را که برای نمونه، از جنس طلا و نقره نیست بفروشد و جای آن جنس دیگر یا پول آن طلا و نقره را بگیرد، معامله صحیح است.

شرایط معامله‌ی سَلَف

م ﴿ ۱۳۴۰ ﴾ معامله‌ی سلف هفت شرط دارد:

یکم - ویژگی‌هایی را که قیمت جنس به واسطه‌ی آن تفاوت می‌کند معین نماید، و همین که مردم بگویند خصوصیات آن معلوم شده کافی است؛ پس معامله‌ی سلف در نان، گوشت، پوست حیوان و مانند آن که نمی‌توان همه‌ی ویژگی‌های آن را معین کرد، باطل است و چنانچه بخشی از قیمت آن را بدهد؛ اگرچه معامله با آن صحیح است، ولی فروشنده می‌تواند معامله‌ی همان را فسخ نماید.

دوم - پیش از آن که خریدار و فروشنده از هم جدا شوند، خریدار همه‌ی قیمت را به فروشنده بدهد یا به اندازه‌ی بهای آن از فروشنده بستانکار باشد.

م ﴿ ۱۳۴۱ ﴾ اگر خریدار از فروشنده بستانکار است، می‌تواند پول او را از طلب خود به‌شمار آورد و در این صورت، بهتر است فروشنده پول جنس را بر عهده‌ی خریدار بگذارد و خریدار، طلبی را که از فروشنده دارد بابت پول جنسی که بر عهده‌ی فروشنده است حساب کند.

سوم - مدت را به صورت کامل معین کند.

م ﴿ ۱۳۴۲ ﴾ اگر برای نمونه بگوید تا آغاز زمان برداشت محصول، جنسی را می‌دهم و آغاز برداشت به درستی معین نباشد، چون مدت آن به صورت کامل معلوم نشده، معامله باطل است.

چهارم - وقتی را برای تحویل جنس معین کنند که در آن وقت، جنس به اندازه‌ای کمیاب نباشد که فروشنده نتواند آن را تحویل دهد.

پنجم - جای تحویل جنس را به صورت کامل معین نمایند.

م ﴿ ۱۳۴۳ ﴾ اگر از گفته‌های آنان، جای تحویل جنس معلوم شود، لازم نیست نام آن را ببرند، ولی باید مشخص شود که کرایه‌ی بردن بار بر عهده‌ی کدام یک می‌باشد. ششم - وزن یا پیمانانه یا شماره یا عدد آن را معین کنند و می‌توانند جنسی را هم که به صورت رایج با دیدن معامله می‌کنند سلف بفروشند، ولی باید تفاوت به اندازه‌ای کم باشد که مردم به آن اهمیت ندهند؛ مانند بعضی از گونه‌های گردو و تخم مرغ.

هفتم - اگر چیزی را که می‌فروشند از اجناسی باشد که با وزن یا پیمانانه فروخته می‌شود، می‌توان عوض آن را از همان جنس قرار داد.

م ﴿ ۱۳۴۴ ﴾ اگر چیزی که فروخته می‌شود از اجناسی باشد که به شماره فروخته می‌شود، باید عوض آن را به همان اندازه از جنس خود قرار داد.

م ﴿ ۱۳۴۵ ﴾ جنسی را که سلف خریده شده است پیش از پایان یافتن مدت به غیر فروشنده‌ی آن نمی‌توان فروخت و پس از پایان یافتن مدت؛ اگرچه آن را تحویل نگرفته باشد، فروختن آن اشکالی ندارد، ولی فروختن غله؛ مانند: گندم، جو و دیگر اجناسی که با وزن یا پیمانانه فروخته می‌شود، پیش از گرفتن آن جایز نیست؛ مگر این که به همان قیمت خرید یا به خود فروشنده فروخته شود.

خرید و فروش میوه‌ها

م ﴿ ۱۳۴۶ ﴾ خرمايي را که زرد یا سرخ شده یا میوه‌ای که گل آن ریخته و دانه بسته؛ به گونه‌ای که به صورت معمول دیگر آفت به آن نمی‌رسد و می‌توان اندازه‌ی ثمره‌ی آن را تخمین زد، می‌توان پیش از چیدن آن خرید و فروش نمود.

م ﴿ ۱۳۴۷ ﴾ فروختن غوره بر درخت اشکال ندارد. البته، اندازه‌ی آن را باید با تخمین کارشناس معلوم نمود، بلکه اگر معلوم نباشد که از آفت رسته است یا نه یا میوه‌ی دو سال آینده یا بیش‌تر به فروش رسد یا همان اندازه‌ای را که در حال حاضر روییده است بفروشند؛ به شرط آن که مالیت در خور توجهی داشته باشد، معامله صحیح است.

م ﴿ ۱۳۴۸ ﴾ چنان‌چه چیز دیگری را همراه با چیزی از حاصل زمین بفروشند، معامله صحیح است، ولی لازم است ضمیمه به‌گونه‌ای باشد که اگر دانه‌ها میوه نشوند، سرمایه‌ی خریدار از بین نرود.

م ﴿ ۱۳۴۹ ﴾ فروختن میوه‌ای که بر درخت است پیش از گل‌ریزی آن جایز است و باید چیزی از بار زمین، مانند سبزی‌های موجود در آن را با میوه بفروشند که معامله در اصل بر چیز دیگری باشد و فروختن میوه، تابع و ضمیمه‌ی آن یا به صورت شرط یا مصالحه در ضمن آن معامله‌ی دیگر باشد.

م ﴿ ۱۳۵۰ ﴾ فروختن خیار، بادمجان، سبزی و مانند آن‌ها که سالی چندبار چیده می‌شود، اگر بار آن آشکار شده باشد و معین کنند که در سال، خریدار چند چین آن را می‌خواهد، معامله صحیح است، ولی چنان‌چه بار آن نمایان نشده باشد، جایز نیست.

م ﴿ ۱۳۵۱ ﴾ فروش خوشه‌ی گندم و جو پس از آن که دانه بسته است، به چیز دیگری جز گندم و جو که خود می‌روید صحیح است، ولی فروختن خوشه‌ی گندم و جو به گندم و جو صحیح نیست.

م ﴿ ۱۳۵۲ ﴾ خودکشت‌رامی توان‌پیش‌از‌آشکارشدن خوشه‌ها خریداری کرد؛ هرچند فروشنده شرط کند که کشت بماند تا به بار بنشیند یا تنها از علف آن استفاده کند.

م ﴿ ۱۳۵۳ ﴾ می‌توان از میوه‌ی درختی که در گذرگاه مردم است نه در میان باغ؛ اگرچه مالک مشخصی داشته باشد، به اندازه‌ی کمی به عنوان حق عابر مصرف نمود، ولی نباید مایه‌ی تباهی یا از بین رفتن درخت و میوه شد یا چیزی از آن میوه را با خود برد.



گونه‌های فسخ (خيارات)

م ﴿ ۱۳۵۴ ﴾ حق فسخ معامله را «خيار» نامیده‌اند. خریدار و فروشنده در سیزده مورد می‌توانند معامله را فسخ نمایند. موارد خيار عبارت است از:

یکم - خيار مجلس: این خيار در صورتی ثابت است که دو طرف معامله از موقعیت معامله پراکنده نشده باشند؛ هر چند از جای معامله دور شده باشند.

دوم - خيار غبن: چنانچه به خریدار یا فروشنده در بیع، یا یکی از دو طرف معامله زیانی وارد شود، برای وی خيار غبن است. این قسم از خيار به صورت «شرط ارتكازی» در میان همگان وجود دارد؛ یعنی در هر معامله‌ای این شرط در ذهن دو طرف معامله حاضر است که چنانچه مال گرفته شده از جهت مال بودن از مالی که می‌پردازد به صورت فاحش کم‌تر باشد، وی حق به هم زدن معامله را داشته باشد.

سوم - خيار شرط: این خيار وقتی ثابت است که در معامله قرارداد کنند که تا مدت معینی هر دو یا یکی از آنان بتوانند معامله را به هم بزنند.

چهارم - خيار تدلیس: در صورتی که فروشنده یا خریدار، مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و کاری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود، این خيار ثابت است.

پنجم - خیار تخلف شرط: این خیار در صورتی است که یکی از دو طرف معامله با دیگری شرط کند کار خاصی انجام دهد یا شرط کند مال معینی را که می‌دهد به گونه‌ای خاص باشد، ولی برابر آن شرط رفتار نکند و نتوان او را بر آن کار وادار نمود؛ در این صورت، شرط‌کننده می‌تواند معامله را به هم بزند.

ششم - خیار عیب: چنانچه یکی از دو جنس یا هر دو معیوب باشد و پیش‌تر اطلاع نداشته باشند، این خیار ثابت است.

هفتم - خیار شرکت: اگر آشکار شود جنسی که فروخته شده میان فروشنده و دیگری مشاع بوده است؛ خواه فروشنده مال دیگری را هم فروخته باشد یا تنها مال خود را به فروش رسانده ولی نگفته باشد که به صورت مشاع است، در این صورت، اگر خریدار به معامله راضی نشود، می‌تواند معامله را به هم بزند.

هشتم - خیار تبعض صفة: اگر فروشنده مال خود را با مال شخص دیگری بفروشد که وی آن را نپذیرد، خریدار می‌تواند پول آن را از فروشنده پس بگیرد یا خود معامله را فسخ نماید.

نهم - خیار رؤیت: چنانچه فروشنده ویژگی‌های جنس معینی را که خریدار ندیده است به او بگوید و سپس دانسته شود که به گونه‌ی دیگری بوده یا خریدار جنسی را که در قبل دیده و به گمان همان ویژگی‌های دیده شده بخرد و بعد روشن شود که ویژگی‌های دیده شده در آن وجود ندارد، خریدار می‌تواند معامله را فسخ نماید.

دهم - خیار تأخیر: اگر خریدار بهای جنسی را که نقد خریده است تا سه روز ندهد یا فروشنده از تحویل جنس تا سه روز خودداری نماید؛ چنانچه تأخیر برای فروشنده یا خریدار نسبت به بها و کالا شرط نشده باشد، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، ولی این امر - مدت سه روز - در صورتی است که فروشنده در پرداخت پول به خریدار مهلت داده، ولی تعیین مدت نکرده باشد و هرگاه در اصل، مهلت نداده

باشد، می‌تواند با اندکی تأخیر در پرداخت پول، معامله را به هم بزند و چنانچه بیش از سه روز مهلت داده باشد، نمی‌تواند تا پایان یافتن مدت، معامله را فسخ نماید.

یازدهم - خيار حيوان: اگر حیوانی را خریده باشد تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند و چنانچه در برابر حیوانی که خریده است، حیوان دیگری داده باشد، فروشنده نیز تا سه روز می‌تواند معامله را به هم بزند.

دوازدهم - خيار تعذر تسليم: اگر فروشنده نتواند جنسی را که فروخته است بدهد؛ برای نمونه، اسبی را که فروخته است فرار کند، در این صورت، معامله باطل می‌شود و خریدار می‌تواند پول خود را مطالبه نماید و معامله را به هم بزند. احکام خيارهای ذکر شده در مسایل آینده خواهد آمد.

بيع شرط

م ﴿ ۱۳۵۵ ﴾ معامله‌ی «بيع شرط» این‌گونه است که برای نمونه، جنس صد هزار تومانی را با آگاهی، پنجاه هزار تومان یا کم‌تر می‌فروشند و قرار می‌گذارند که اگر فروشنده در مدت معینی آن پول را پس بدهد، می‌تواند معامله را فسخ نماید، با این شرط که خریدار و فروشنده قصد خرید و فروش واقعی داشته باشند، صحیح است.

م ﴿ ۱۳۵۶ ﴾ در صورتی که فروشنده بفهمد در عوضی که گرفته است عیبی وجود دارد و همان عوض خاص مورد نظر وی باشد، نه عنوان کلی آن، ولی معامله بر عنوان کلی انجام شده باشد، می‌تواند آن را پس بدهد و عوض سالم را بخواهد و اگر عوض مشخص بوده است، چنانچه آن عیب پیش از معامله در عوض بوده و او نمی‌دانسته است، می‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت سالم و معیوب را به گونه‌ای که در مسأله‌ی پیش گفته شد بگیرد.

م ﴿ ۱۳۵۷ ﴾ اگر پس از معامله و پیش از گرفتن مال، عیبی در آن پیدا شود، خریدار

می‌تواند معامله را به هم بزند و نیز چنانچه در عوض مال پس از معامله و پیش از گرفتن آن، عیبی پیدا شود، فروشنده می‌تواند معامله را به هم بزند، و در صورتی که بخواهند تفاوت قیمت را بگیرند اما ممکن نباشد، برگرداندن آن جایز است.

م ﴿ ۱۳۵۸ ﴾ اگر پس از معامله، عیب مال را بفهمد، لازم است بی‌درنگ معامله را به هم بزند. در اختیارات دیگر نیز چنانچه بخواهد از حق خیار استفاده کند، لازم است بی‌درنگ معامله را به هم بزند و اگر بیش از اندازه‌ی معمول با در نظر گرفتن تفاوت موارد، آن را تأخیر بیندازد، دیگر نمی‌تواند معامله را فسخ نماید؛ مگر آن که از مسأله ناآگاه باشد، که در این صورت، هرگاه فهمید، می‌تواند معامله را به هم بزند. م ﴿ ۱۳۵۹ ﴾ در چهار صورت اگر خریدار بفهمد که مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را به هم بزند یا تفاوت قیمت را بگیرد:

یکم - هنگام خریدن، عیب مال را بداند.

دوم - به عیب مال راضی شود.

سوم - در هنگام معامله، فروشنده بگوید اگر مال عیبی داشته باشد آن را پس نمی‌گیرد و تفاوت قیمت را نیز نمی‌دهد.

چهارم - فروشنده در هنگام معامله بگوید این مال را با هر عیبی که دارد می‌فروشد.

م ﴿ ۱۳۶۰ ﴾ در سه صورت، اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد، نمی‌تواند معامله را فسخ نماید، ولی می‌تواند تفاوت قیمت سالم و معیوب را بگیرد:

یکم - پس از معامله، تغییری در مال بدهد که مردم بگویند به گونه‌ای که خریداری گردیده و تحویل داده شده، آن مال باقی نمانده است، مانند آن که پارچه را برای دوختن بریده یا گندم را آرد کرده باشد.

دوم - پس از معامله بفهمد که مال عیب دارد و فروشنده در معامله تنها حق برگرداندن آن را از مشتری بگیرد و مال عیب دیگری پیدا کند؛ هر چند حق رد ساقط

شده است، می توان تفاوت قیمت آن را گرفت.

سوم- اگر خریدار بفهمد مال عیبی دارد و پس از گرفتن مال، عیب دیگری در آن پیدا شود.

اقاله (به هم زدن معامله)

«اقاله» آن است که یک طرف معامله خواهان فسخ معامله باشد و طرف دیگر نیز آن را قبول نماید. به خواهان «مستقیل»، و به پذیرنده ی آن «مقیل» گفته می شود.
م ﴿ ۱۳۶۱ ﴾ اقاله در هر عقد لازمی، جز نکاح و ضمانت جاری است، ولی خود اقاله قابل فسخ نیست.

م ﴿ ۱۳۶۲ ﴾ پذیرفتن اقاله ی شخص پشیمان، عمل مستحبی است که به آن بسیار سفارش شده و از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «هر بنده ای که معامله ی مسلمانی را که از خرید یا فروش پشیمان شده است را اقاله کند، خداوند لغزش آن بنده را در روز قیامت اقاله خواهد کرد».

م ﴿ ۱۳۶۳ ﴾ اقاله بالفعل و یا عمل دو طرف معامله صورت می پذیرد، ولی دو طرف باید بالغ و عاقل باشند و از روی قصد و اختیار آن را انجام دهند.

م ﴿ ۱۳۶۴ ﴾ اقاله در خرید و فروش نباید به کم تر یا زیاد تر از کالا یا عوض آن انجام شود و لازم است همان کالا و عوض به فروشنده و خریدار بازگردانده شود، ولی چون پذیرفتن اقاله واجب نیست و تنها مستحب است، و اقاله کننده می تواند چیزی یا کاری را به نفع خود تقاضا کند و انجام اقاله را به انجام این تقاضای خود مشروط نماید.

م ﴿ ۱۳۶۵ ﴾ اگر بخواهد قسمتی از کالای مورد معامله را در برابر همان مقدار از نسبت بهای آن اقاله نماید، اشکال ندارد. هم چنین اگر فروشنده یا خریدار متعدد باشند، اقاله در سهم هر کدام به نسبت بهای آن جایز است و رضایت شریک ها لازم

نیست.

م ﴿ ۱۳۶۶ ﴾ در صورتی که کالا یا عوض آن و یا هر دو تلف شود، باز هم می‌توان معامله را اقاله نمود و عوض آن‌چه را تلف شده است به دیگری داد. هم‌چنین اگر دو طرف معامله یا یکی از آنان ملک خود را فروخته یا بخشیده باشد، می‌تواند معامله را اقاله کند و عوض آن را به دیگری بدهد.

احتکار و قیمت‌گذاری حکومتی

دور نگاه داشتن کالایی از دسترس مردم که به شدت مورد نیاز آنان است؛ به انگیزه‌ی گران‌تر شدن آن و به‌گونه‌ای که مردم از این جهت در تنگنا و سختی قرار گیرند؛ خواه قصد ضرر زدن به آنان در میان باشد یا نباشد، احتکار نام دارد.

احتکار، در روایات بسیاری مورد نکوهش شدید قرار گرفته و شخص محتکر ملعون، خطاکار، خاین و قاتل به حساب آمده و خاطر نشان گردیده که وی از پناه خداوند متعال خارج شده است و از نعمت‌های الهی محروم می‌گردد.^۱

م ﴿ ۱۳۶۷ ﴾ حرمت احتکار در این زمان ویژه‌ی گندم، جو، خرما، کشمش و روغن زیتون نیست، بلکه شامل هر نوع کالا و خدمتی است که به شدت مورد نیاز مردم باشد و مردم از نبود آن در تنگنا قرار گیرند. و موارد ویژه‌ی ذکر شده در روایات از آن جهت است که در گذشته بیش‌تر نیاز مردم به آن‌ها بوده است.

م ﴿ ۱۳۶۸ ﴾ اگر کالایی را برای رفع نیازهای شخصی خود و خانواده‌ی خود از دسترس خرید مردم دور نگاه دارد و به جهت کمیاب شدن، قیمت آن گران‌تر شود،

۱- ر.ک: حر عاملی، محمدبن‌حسن، تفصیل وسائل الشیعة، ج ۱۷، قم، مؤسسه‌ی آل‌البیت (عج)، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق، ص ۴۲۳، باب ۲۷، باب تحریم الاحتکار عند ضرورة المسلمین.

اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۳۶۹ ﴾ تشخیص این که دور نگاه داشتن کالایی از دسترس خرید مردم از مصادیق احتکار است یا نه، به عهده‌ی عرف مردم یا حکومت صالح در هر زمان می‌باشد.

م ﴿ ۱۳۷۰ ﴾ حکومت صالح می‌تواند احتکارکننده را به عرضه نمودن کالای مورد احتکار و فروش آن بدون وارد آوردن ستمی ملزم نماید و چنانچه وی از عرضه نمودن کالا امتناع نماید، حکومت می‌تواند افزوده بر تعزیر عادلانه‌ی او، کالای احتکار شده را به فروش برساند و پول آن را به صاحبش بپردازد.

م ﴿ ۱۳۷۱ ﴾ حکومت می‌تواند احتکارکننده را علاوه بر تعزیر بدنی؛ مانند: زندان و شلاق، تعزیر مالی نیز بنماید و تشخیص این که کدام یک مؤثرتر است با حاکم شرع می‌باشد.

م ﴿ ۱۳۷۲ ﴾ حکومت صالح می‌تواند از احتکار کالاهای ضروری جلوگیری کند، ولی صاحب کالا نسبت به قیمت‌گذاری مناسب آن آزاد است؛ مگر این که فروشنده‌ها تبانی و توافق کنند و در قیمت‌گذاری ستم نمایند که در این صورت، حکومت صالح به مقدار لازم مانع اجحاف آنان می‌شود و نرخ متعادل را که به نفع هر دو طرف معامله باشد، تعیین می‌نماید.



م ﴿ ۱۳۷۳ ﴾ «محجور» کسی است که به حکم شرع حق تصرف در اموال خود را نداشته باشد و دیگری زندگی او را سرپرستی کند.

اقسام محجوران

م ﴿ ۱۳۷۴ ﴾ محجوران بر چهار دسته می‌باشند:

یکم - نابالغ؛

دوم - دیوانه؛

سوم - سفیه؛ یعنی کسی که در امور مالی نفع و ضرر خود را به خوبی تشخیص نمی‌دهد و دارایی خود را در امور بیهوده مصرف می‌کند.

چهارم - مفلس و ورشکسته‌ای که حکم ورشکستگی او توسط حاکم شرع صادر شده است.

نشانه‌های بلوغ

نشانه‌ی بالغ شدن در زن و مرد، یکی از این دو چیز است:

یکم - رویدن موی درشت زیر شکم و بالای شرم‌گاه. البته، رویدن موی نازک و

نرم در این ناحیه، نشانه‌ی بلوغ نمی‌باشد.

- دوم - بیرون آمدن منی در خواب یا بیداری، با اختیار یا بدون اختیار.
- م ﴿ ۱۳۷۵ ﴾ تمام شدن پانزده سال قمری در مرد و تمام شدن نه سال قمری در زن؛ چنانچه یکی از دو نشانه‌ی نخست را داشته باشد، نشانه‌ی بلوغ است و این نشانه جدا از آن دو نیست و بیش‌تر در سرزمین‌های گرمسیر چنین است و این نشانه با دو نشانه‌ی دیگر همراه می‌شود، با آن که برای نمونه، در بسیاری از بخش‌های ایران، دختر در کم‌تر از سیزده سالگی بالغ نمی‌شود و ممکن است دختری در سنین بالاتر از سیزده سالگی نشانه‌های بلوغ را در خود بیابد و آن زمان بالغ شود.
- م ﴿ ۱۳۷۶ ﴾ در پسر و دختر، سن خاصی برای بلوغ شرط نیست و همین که یکی از نشانه‌های بلوغ در فردی ظاهر شود، او بالغ شده است، اگرچه سن او بیش‌تر یا کم‌تر از افراد معمولی باشد.
- م ﴿ ۱۳۷۷ ﴾ بچه‌ای که بالغ نشده است؛ اگرچه به مرز تمیز و رشد نیز رسیده باشد، برابر شرع نمی‌تواند در عهده یا مال خود تصرف نماید و اجازه‌ی سرپرست یا ولی او تأثیری در حجیت تصرف او ندارد.
- م ﴿ ۱۳۷۸ ﴾ در مواردی تصرف بچه در مال خود درست است؛ از جمله، خرید و فروش چیزهای کم‌قیمت و هم‌چنین وصیت او برای خویشاوندان و نزدیکان.
- م ﴿ ۱۳۷۹ ﴾ رویدن مو - در نشانه‌ی نخست - اگر به سبب درمان و به‌کار بردن دارو باشد، نشانه‌ی بلوغ نیست؛ مگر آن که درمان؛ مانند: تقویت یا تفریحاتی باشد که در رشد نیروی بدنی و سرعت بلوغ اثرگذار است.
- م ﴿ ۱۳۸۰ ﴾ بچه‌ی ممیزی که بلوغ او نزدیک است اگر به احتلام، ادعای بلوغ کند، در صورتی ادعای وی اثبات و پذیرفته می‌گردد که به‌گونه‌ای بینه‌ی شرعی داشته باشد؛ برای نمونه، دو عادل گواه باشند یا از ادعای وی اطمینان حاصل شود.



م ﴿ ۱۳۸۱ ﴾ «شرکت» آن است که دو یا چند نفر در مال مشخص یا در دین یا منفعت خاص یا در حقی شریک باشند.

شرکت، گاهی به اختیار و با قرارداد ایجاد می‌شود و گاهی غیراختیاری به وجود می‌آید؛ مانند شرکت دو یا چند نفر در ارثی که به آنان رسیده است.

م ﴿ ۱۳۸۲ ﴾ شرکتی که با قرارداد ایجاد می‌شود، صیغه یا لفظی خاص نمی‌خواهد، بلکه اگر هر یک از شریکان مقداری از مال خود را با مال دیگری به قصد شرکت به گونه‌ای بیامیزد که قابل تشخیص از یکدیگر نباشد، مانند این که گندم‌های خود را با گندم‌های دیگری مخلوط نماید یا هر کدام برای نمونه، نصف مشاع سرمایه‌ی خود را به دیگری مصالحه نماید، شرکت میان آنان حاصل می‌شود و تصرف هر کدام در مال شرکت و یا تجارت با آن تابع قرارداد آنان می‌باشد.

م ﴿ ۱۳۸۳ ﴾ شراکت بر دو گونه است:

یکم- شراکت اذنی؛ در این شراکت، سرمایه، پیش از معامله به شیوه‌ی مشاع میان شریکان مشترک می‌باشد و تصرف در سرمایه بسته به اذن همه‌ی شریکان است.

دوم- شراکت معاوضی؛ که هر کدام، مال خود را جداگانه برای شراکت حاضر

می‌کنند و در نتیجه با این کار، هر کدام نیمی مشاع از مال خود را با نیمی مشاع از مال دیگری معاوضه می‌کند.

م ﴿ ۱۳۸۴ ﴾ اگر در قرارداد شرکت معین نکنند که کدام یک از آنان با سرمایه خرید و فروش نماید، در شراکت اذنی هیچ یک از آنان نمی‌تواند بدون رضایت دیگری با آن سرمایه معامله کند، ولی در شراکت معاوضی، هر کدام می‌توانند به گونه‌ای که به شراکت زبانی نزنند معامله کنند.

شرایط شرکت قراردادی

م ﴿ ۱۳۸۵ ﴾ در شرکتی که به وسیله‌ی قرارداد ایجاد می‌شود، شرایط زیر معتبر است:

یکم - هر یک از شریکان بالغ، عاقل و دارای اختیار باشند؛ پس شرکت کودک یا دیوانه بدون اجازه‌ی ولی خود و نیز شرکت شخصی که مجبور شده است و از خود اختیار ندارد، صحیح نیست.

دوم - هیچ یک از شریکان سفیه نباشند و نیز به وسیله‌ی حاکم شرع از تصرف در اموال خود منع نشده باشند؛ پس شرکت کسی که سفیه است و اموال خود را بیهوده مصرف می‌کند و شرکت شخص ورشکسته‌ای که از تصرف در اموال خود منع شده است، بدون اجازه‌ی حاکم شرع صحیح نیست.

سوم - مورد شرکت مال باشد؛ پس شرکت در کار؛ به گونه‌ای که هر کدام جدا از دیگری کار کند و بعد در محصول کار یا اجرت آن با دیگری شریک باشد، صحیح نیست، بلکه هر یک از آنان مالک محصول یا اجرت کار خود می‌باشد؛ هر چند در صورتی که با رضایت یکدیگر در آخر کار، محصول کار یا اجرت آن را تقسیم کنند، مانعی ندارد.

چهارم - سرمایه‌ی شرکت باید به صورت مشاع باشد؛ یعنی به طوری به هم آمیخته باشد که مال هر یک از شریکان از دیگری مشخص نباشد؛ پس اگر هر یک از

شرکا پول یا ملک مشخصی را برای سرمایه‌ی شرکت بدهد، باید سهم مشاعی از آن را به شریکان دیگر، در مقابل آنچه از آنان به او منتقل می‌شود مصالحه نماید تا شرکت حاصل شود.

تصرف در اموال شرکت

م ﴿ ۱۳۸۶ ﴾ تصرف در چیزی که مشترک است بدون اجازه‌ی شریک‌های دیگر جایز نیست.

م ﴿ ۱۳۸۷ ﴾ شریکی که با سرمایه‌ی شرکت معامله می‌کند؛ هر چند مورد اعتماد شریکان باشد، حق ندارد از اموال شرکت چیزی به نام خود خرید و فروش کند و سود آن را برای خود بردارد؛ مگر این که دیگر شریکان اجازه دهند.

م ﴿ ۱۳۸۸ ﴾ هرگاه یکی از شریکان از دنیا برود یا توسط دادگاه صالح از تصرف در اموال خود منع گردد و یا بی‌هوش یا دیوانه یا سفیه شود، دیگر شرکا بدون اجازه‌ی ولی او یا حاکم شرع، حق تصرف در اموال شرکت و حتی تقسیم اموال آن را ندارند و اصل شرکت و تقسیم سود، مانند گذشته است و وارث یا ولی شریک موردنظر، در امور شرکت جایگزین آن می‌گردد.

م ﴿ ۱۳۸۹ ﴾ در شرکت غیر اختیاری؛ مانند: ارث، که قرارداد بدون عقد حاصل می‌شود، هیچ یک از شریکان بدون اجازه‌ی سایر شریکان حق تصرف در مال مورد شرکت را ندارد.

م ﴿ ۱۳۹۰ ﴾ اگر چند نفر با هم یک کار را که مزد معینی دارد انجام دهند، در مزد آن شریک می‌باشند.

تقسیم مال مشترک

م ﴿ ۱۳۹۱ ﴾ شرکت، عقد جایز است؛ پس هرگاه یک یا چند نفر از شرکا درخواست تقسیم اموال شرکت را داشته باشند؛ اگرچه شرکت مدت داشته باشد، باید دیگران

قبول نمایند؛ مگر آن که مدت در ضمن عقد لازمی تعیین شده باشد یا تقسیم اموال شرکت موجب وارد شدن ضرر قابل توجه به سایر شریکان باشد.

م ﴿ ۱۳۹۲ ﴾ در تقسیم مال مشترک باید ابتدا آن را به تعداد سهام - چه متساوی و چه متفاوت - تفکیک کرد و آنگاه به توافق یا به حکم قرعه سهم هر یک را تعیین نمود.

م ﴿ ۱۳۹۳ ﴾ قرعه کیفیت خاصی ندارد، بلکه به هر طریقی که تقسیم کننده و شریکان موافقت کنند به گونه‌ای که انتخاب افراد در آن دخالت نداشته باشد، کافی است؛ خواه به نوشتن روی کاغذ باشد یا راه‌های دیگر.

م ﴿ ۱۳۹۴ ﴾ اگر یکی یا هر یک از شریکان بدون قرعه به سهم خاصی راضی شوند و اختلافی در بین نباشد، قرعه‌کشی لازم نیست.

م ﴿ ۱۳۹۵ ﴾ هیچ یک از شرکا نمی‌تواند تقسیمی را که در مال مشترک صورت گرفته است به هم بزند، ولی اگر ادعا کند که در انجام تقسیم اشتباهی رخ داده است و بتواند اشتباه را ثابت کند، تقسیم به هم می‌خورد و باید دوباره صورت پذیرد.

م ﴿ ۱۳۹۶ ﴾ در صورتی می‌توان مال مشترک را تقسیم کرد که اجزای آن از نظر عرف مردم به صورت کامل شبیه هم باشد؛ نظیر یک دسته اسکناس، حبوبات، پارچه و زمین و اگر اجزای آن مثل هم نباشد؛ مانند: حیوانات، مغازه، خانه و چیزهای ساخته شده - عین آن قابل تقسیم نیست و هنگام تقسیم باید قیمت آن را معین کنند و سپس سهم هر یک از شریک‌ها به لحاظ قیمت آن تعیین شود، ولی چنانچه همه‌ی شرکا به گونه‌ای به تقسیم عین آن راضی باشند، تقسیم آن اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۳۹۷ ﴾ اگر پس از تقسیم مال مشترک معلوم شود قسمت مشخصی از آن متعلق به دیگری بوده است؛ چنانچه آن قسمت فقط در سهم بعضی از شرکا باشد، یا در سهم همه باشد ولی مقدار آن تفاوت داشته باشد، تقسیم انجام شده باطل

است و چنانچه آن قسمت مشخص در سهم همه‌ی شرکا باشد و مقدار آن تفاوت نکند، تقسیم انجام شده صحیح است.

م ﴿ ۱۳۹۸ ﴾ اگر قسمتی از سرمایهی شرکت به صورت دین (بدهی) باشد و بخواهند شرکت را منحل کنند، تقسیم دین صحیح نیست و در صورتی که بر فرض تقسیم شود، آنچه از آن نقد شود متعلق به همه‌ی شریکان می‌باشد و آنچه تلف شود از همه تلف شده است.



شُفْعَه

م ﴿ ۱۳۹۹ ﴾ هرگاه یکی از دو شریک، تمام یا قسمتی از سهم خود را به غیر شریک خود بفروشد، شریک دیگر حق دارد معامله را به نفع خود برگرداند و قیمت تعیین شده را بپردازد و آن را تملک نماید. حق یاد شده را «حق شُفْعَه» می‌گویند.

م ﴿ ۱۴۰۰ ﴾ حق شُفْعَه فقط در مالی که مشاع و مشترک باشد ثابت است؛ پس اگر ملکی مشاع بوده ولی تقسیم شده باشد و سپس یکی از آنان سهم خود را بفروشد، برای دیگری حق شُفْعَه ثابت نیست؛ چنان‌که برای همسایه‌ی ملک نیز حق شُفْعَه ثابت نمی‌باشد.

م ﴿ ۱۴۰۱ ﴾ حق شُفْعَه منحصر به موردی است که عین فروخته شده تنها میان دو نفر مشترک باشد؛ پس اگر بیش از دو نفر شریک باشند و یکی از آنان سهم خود را بفروشد، هیچ کدام از شرکا حق شُفْعَه ندارد، بلکه اگر جز یک نفر بقیه‌ی شرکا نیز سهم خود را در یک معامله بفروشند، آن یک نفر حق شُفْعَه ندارد.

م ﴿ ۱۴۰۲ ﴾ حق شُفْعَه در مورد فروش چیزهای غیر منقول که قابل تقسیم باشد؛ مانند: زمین، خانه و باغ، و همچنین در مورد فروش خانه، زمین و مغازه‌ی قابل تقسیم وجود دارد؛ ولی در مورد بخشش؛ خواه در برابر عوض باشد یا صلح و یا هبه‌ی رایگان و قرار دادن چیزی برای مهریه، حق شُفْعَه وجود ندارد.

م ﴿ ۱۴۰۳ ﴾ شریک در صورتی حق شفعه دارد که قدرت پرداخت قیمت جنس فروخته شده را داشته باشد؛ پس کسی که از پرداخت آن ناتوان است، حق شفعه ندارد؛ مگر در صورتی که خریدار آن را قبول نماید.



اجاره و سرقفلی

م ﴿ ۱۴۰۴ ﴾ واگذاری منفعت ملک یا منفعت فعالیت‌های بدنی خود به دیگری «اجاره» نام دارد.

شرایط دو طرف اجاره

م ﴿ ۱۴۰۵ ﴾ بلوغ، عقل و تکلیف از شرایط اجاره دهنده و اجاره گیرنده است.
م ﴿ ۱۴۰۶ ﴾ بچه‌ای که قدرت تمیز و تشخیص خوبی و بدی امور را دارد، اگر با اجازه‌ی ولی، چیزی را اجاره دهد، صحیح است.
م ﴿ ۱۴۰۷ ﴾ اگر موجر، پس از بلوغ، به اجاره‌ی گذشته‌ی خود رضایت دهد، اجاره صحیح است.

م ﴿ ۱۴۰۸ ﴾ موجر باید حق تصرف در مال خود را داشته باشد؛ براین پایه، شخص سفیه چون حق ندارد در مال خود تصرف نماید اگر چیزی را اجاره کند یا اجاره دهد، صحیح نیست و هم‌چنین شخص ورشکسته (مفلس) نمی‌تواند چیزی از دارایی‌هایی که حق تصرف در آن را ندارد اجاره دهد یا با آن، چیزی اجاره کند، ولی می‌تواند منفعت فعالیت خود را اجاره دهد.

م ﴿ ۱۴۰۹ ﴾ اجاره دهنده و مستأجر لازم نیست صیغه‌ی عقد را به عربی بخوانند، بلکه اگر مالک به کسی بگوید ملک خود را به تو اجاره دادم و او بگوید پذیرفتم،

اجاره صحیح است و نیز اگر حرفی نزنند و مالک با این قصد که ملک را اجاره دهد آن را به مستأجر واگذار کند و او هم با قصد اجاره کردن بگیرد، صحیح می‌باشد.

م ﴿ ۱۴۱۰ ﴾ اگر کسی بخواهد برای انجام کاری اجیر شود، همین که با رضایت اجیرگیرنده آن کار را شروع نماید یا خود را در اختیار وی قرار دهد، اجاره صحیح است و پیش از پایان کار نمی‌تواند بیش از اندازه‌ای که کار کرده است، مالی بخواهد؛ مگر این که به گونه‌ی دیگری قرارداد کرده باشند.

م ﴿ ۱۴۱۱ ﴾ اگر خانه، مغازه یا اتومبیل و هر چیز دیگری را اجاره کند و صاحب ملک شرط کند که تنها خود مستأجر از آن استفاده نماید یا اجاره در عرف موجود به این معنا برگشت داشته باشد، مستأجر نمی‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد، و چنانچه شرط نکند و برگشت به این معنا نیز نداشته باشد، وی می‌تواند آن را به دیگری اجاره دهد؛ هر چند خود بدون واسطه‌ی دیگری، اجاره دهنده باشد و در صورتی که استفاده بردن از آن مال نیاز به تحویل دادن خود مال داشته باشد، تحویل آن نیز جایز است.

م ﴿ ۱۴۱۲ ﴾ اگر چیزی مانند زمین، خانه، مغازه و اتاق یا چیز دیگری را اجاره کند و مالک با او شرط نکند که تنها وی آن را به کار گیرد و در عرف نیز برگشت به این معنا نداشته باشد، در این صورت، مستأجر می‌تواند مال اجاره‌ای را به هر قیمتی که بخواهد به دیگری اجاره دهد؛ هر چند قیمت این اجاره از قیمت اجاره شده‌ی پیشین بیش‌تر باشد.

شرایط مالی که اجاره داده می‌شود

م ﴿ ۱۴۱۳ ﴾ مال مورد اجاره شش شرط باید داشته باشد:

یکم - معین باشد؛ پس اگر بگوید یکی از خانه‌ها یا یکی از اتومبیل‌های خود را اجاره دادم، درست نیست.

دوم - مستأجر آن را ببیند یا کسی که آن را اجاره می‌دهد به گونه‌ای ویژگی‌های آن را بگوید که به صورت کامل روشن باشد.

سوم - دادن مال مورد اجاره ممکن باشد؛ پس به عنوان نمونه، اجاره‌ی اسبی که فرار کرده است اگر مستأجر توان گرفتن آن را ندارد، باطل است، ولی چنانچه بتواند آن را بگیرد، صحیح است.

چهارم - مال مورد اجاره به واسطه‌ی استفاده کردن از بین نرود؛ پس اجاره دادن خوردنی‌ها؛ مانند: نان و میوه، صحیح نیست.

پنجم - کاری که مال را برای آن اجاره داده‌اند، ممکن باشد؛ پس اجاره دادن زمین برای کشاورزی؛ چنانچه آب باران برای آن بسنده نباشد و از آب نهر و رودخانه نیز سیراب نشود یا کشت‌پذیر نباشد، صحیح نیست.

ششم - چیزی را که اجاره می‌دهد مال خود او باشد؛ براین پایه، اجاره دادن مال دیگران و چیزهای مباح که اجاره‌دهنده و گیرنده در آن مساوی می‌باشند، صحیح نیست.

شرایط استفاده از مالی که اجاره داده می‌شود

م ﴿ ۱۴۱۴ ﴾ کاری که مال را برای آن اجاره می‌دهند، چهار شرط دارد:
یکم - حلال باشد؛ پس اگر مالی تنها کاربرد حرام داشته باشد یا در معامله شرط کنند که برای حرام به کار گرفته شود یا پیش از معامله کاربرد حرام را معین کنند و بر آن پایه معامله نمایند، معامله باطل است؛ براین پایه، اجاره دادن مغازه برای شراب فروشی، نگه‌داری یا کرایه دادن اتومبیل برای حمل و نقل آن باطل است.

دوم - پول دادن برای استفاده‌ی مورد نظر، در نظر مردم بیهوده نباشد و هم‌چنین آن کار از نظر شرع به گونه‌ی رایگان واجب نباشد؛ پس اجیر شدن برای نمازهای شبانه‌روزی خود بدین صورت که کسی بگوید تو را برای خواندن نمازهای واجب

خود اجیر می‌کنم، جایز نیست، مگر این که کار وی در قالب اجاره نباشد و جنبه‌ی تشویقی داشته باشد.

سوم - چیزی را که اجاره می‌دهند اگر چند کاربرد دارد، کاربردی را که مورد نظر مستأجر است باید معین نمایند. برای نمونه، چنانچه اتومبیلی را که هم برای سواری و هم برای حمل بار مورد استفاده قرار می‌گیرد اجاره دهند، باید در هنگام اجاره معین کنند که اجاره برای کدام یک از سواری یا باربری یا هر دو کار است، ولی در صورتی که کاربردهای یکسان داشته باشد، تعیین آن لازم نیست و اگر کاربرد را معین نکردند و نیز روشن نباشد که برخی کاربردهای ویژه را قصد کرده‌اند، استفاده از همه‌ی کاربردها جایز است.

چهارم - مدت و اندازه‌ی استفاده از کاربرد آن را معین نمایند و این یا به تعیین مدت است؛ مانند: اجاره‌ی خانه یا مغازه برای یک سال، یا به تعیین کار است، مانند آن که شرط شود بیش از سه نفر سوار اتومبیل نشوند.

م ﴿ ۱۴۱۵ ﴾ مالی را که مستأجر بابت اجاره و در عوض بهره‌بردن از منافع می‌دهد، باید معلوم باشد؛ پس اگر از چیزهایی است که مانند گندم با وزن معامله می‌کنند باید وزن آن معلوم باشد و چنانچه چیزی است که مانند نارگیل، تخم مرغ و پول‌های رایج که با شماره معامله می‌شود باشد، باید شماره‌ی آن را معین کنند و در صورتی که مانند حیوانات است که با دیدن خریده می‌شود، باید طرف دیگر آن را ببیند یا مستأجر ویژگی‌های آن را به او بگوید.

م ﴿ ۱۴۱۶ ﴾ اگر زمینی را برای کشت جو یا گندم یا چیز دیگری اجاره دهد و مال‌الاجاره را جو یا گندم یا کشت همان زمین یا زمین دیگر که اکنون در میان نیست یا به صورت کلی بر عهده قرار دهد؛ چنانچه از کشت همان زمین پرداخت شود، اجاره صحیح است.

م ﴿ ۱۴۱۷ ﴾ مستحب است مزدکارگرا پیش از آن که خستگی او برطرف شود به او بدهند؛ مگر این که کارگر خود نخواهد و برای نمونه بخواهد حقوق خود را ماه به ماه بگیرد.

م ﴿ ۱۴۱۸ ﴾ اگر چیزی که اجاره کرده است تلف شود یا عیبی پیدا کند یا از بین برود؛ چنانچه در نگهداری آن کوتاهی نکرده و در استفاده از آن نیز زیاده‌روی ننموده است، ضامن نیست.

م ﴿ ۱۴۱۹ ﴾ اگر پارچه‌ای را که به خیاط داده است دزد ببرد یا در آتش سوزی از بین برود؛ چنانچه خیاط خلاف گفته‌ی او رفتار نکرده یا در نگهداری آن زیاده‌روی یا کوتاهی نکرده باشد، ضامن عوض آن نیست و ادّعی او در این باره پذیرفته است.

م ﴿ ۱۴۲۰ ﴾ اگر اتومبیلی را اجاره کند و معین نماید که چه اندازه بار با آن ببرد؛ چنانچه بیش از اندازه‌ی یاد شده بار حمل نماید و اتومبیل معیوب شود، ضامن است و در صورتی که اندازه‌ی بار را معین نکرده باشند و بیش از معمول بار آن کند و اتومبیل معیوب گردد، باز هم ضامن می‌باشد و در هر صورت، مزد فزونی بار را نیز باید به اندازه‌ی معمول بدهد.

م ﴿ ۱۴۲۱ ﴾ اجاره‌دهنده و اجاره‌گیرنده با رضایت یکدیگر می‌توانند معامله را به هم بزنند و نیز اگر در اجاره شرط کنند که هر دو یا یکی از آنان حق به هم زدن معامله را داشته باشند می‌توانند برابر قرارداد، اجاره را به هم بزنند.

م ﴿ ۱۴۲۲ ﴾ اگر اجاره دهنده یا مستأجر، بعد از اجاره بفهمد که زیان دیده است؛ چنانچه در هنگام اجاره نمودن بر آن متوجه نباشد یا از قیمت آگاه نبوده، می‌تواند اجاره را به هم بزند، ولی اگر در هنگام اجاره شرط کنند که در صورت زیان دیدن، حق به هم زدن معامله را نداشته باشند، نمی‌توانند اجاره را به هم بزنند.

م ﴿ ۱۴۲۳ ﴾ چیزی را که اجاره کرده است اگر پیش از آغاز مدّت اجاره، کارایی تعیین شده برای مستأجر را از دست دهد، اجاره باطل می‌شود و پولی که مستأجر

به صاحب ملک داده است به او باز می‌گردد، ولی در صورتی که پس از گذشتن بخشی از مدت که در آن کارایی داشته است خراب شود، اجاره‌ی مدّتی که مانده است باطل می‌شود، بلکه اگر به‌گونه‌ای باشد که بتواند استفاده‌ی اندکی هم از آن ببرد، باز می‌تواند اجاره را فسخ نماید.

سرقفلی

م ﴿ ۱۴۲۴ ﴾ سرقفلی حق اولویتی است که مستأجر بر ملک می‌یابد و این امر به خاطر پولی است که در آغاز کار به مالک می‌پردازد، و در نتیجه، وی در اجاره کردن آن ملک در اولویت قرار می‌گیرد.

سرقفلی در گذشته وجود نداشته است و امری نوپدید و عرفی به شمار می‌رود. م ﴿ ۱۴۲۵ ﴾ دو طرف معامله باید بالغ و عاقل باشند و معنای سرقفلی و لوازم آن را بدانند.

م ﴿ ۱۴۲۶ ﴾ سرقفلی در صورتی درست است که مقدار سرقفلی روشن باشد و دو طرف با میل و رضایت خود به معامله بپردازند.

م ﴿ ۱۴۲۷ ﴾ سرقفلی دارای اقسامی است که برخی از آن حرام و بعضی حلال است؛ که در این جا تنها پاره‌ای از موارد گوناگون آن بیان می‌شود:

الف- قرار داشتن اجاره‌کننده در محل مورد اجاره، موجب زیاد شدن ارزش آن جا شده باشد و به همین دلیل، اجاره‌کننده پس از پایان مدّت اجاره، مبلغی را به عنوان سرقفلی از موجر بگیرد. این نوع سرقفلی حرام است.

ب- پیش از تمام شدن مدّت اجاره، اجاره‌گزار مبلغی را به عنوان سرقفلی به اجاره‌کننده بپردازد تا وی بقیه‌ی مدّت را ببخشد و محل را تخلیه کند. این قسم از سرقفلی حلال است.

ج - اجاره‌گزار شرط کند که فقط اجاره‌کننده از مورد اجاره استفاده نماید و اجاره‌کننده مبلغی را به عنوان سرقفلی به اجاره‌گزار بپردازد تا او رضایت دهد که اجاره‌کننده آن محل را به شخص دیگری اجاره دهد. این نوع سرقفلی نیز حلال است.

د - اجاره‌گزار مبلغی را به عنوان سرقفلی از اجاره‌کننده بگیرد تا آن محل را به خود وی اجاره دهد. این قسم از سرقفلی نیز حلال است و در حقیقت جزو مال الاجاره می‌باشد. همچنین اگر اجاره‌کننده حق اجاره به دیگری را داشته باشد، می‌تواند از دیگری مبلغی را به عنوان سرقفلی بگیرد و آن محل را به او اجاره دهد؛ حتی اگر مدت اجاره‌ی وی نیز باقی است و می‌خواهد به مبلغ بیش‌تر اجاره دهد و کاری مانند تعمیر در آن انجام نداده باشد نیز اشکال ندارد.

هـ - اگر اجاره‌گزار در ضمن عقد قرارداد شرط کند تا وقتی اجاره‌کننده در آن ملک است و خواهان آن می‌باشد ملک را به او اجاره دهد و مبلغ اجاره را زیاد نکند و حق بیرون کردن وی را نداشته باشد، اجاره‌کننده می‌تواند از اجاره‌گزار یا شخص دیگری مقداری به عنوان سرقفلی در برابر چشم‌پوشی از حق اولویت خود یا خالی کردن محل دریافت دارد.

م ﴿ ۱۴۲۸ ﴾ هرگاه مدت اجاره‌ی ملکی که سرقفلی آن گرفته شده است به پایان برسد، لازم است مالک، آن را به همان مستأجر یا شخص دیگری که او موافقت کند اجاره دهد. اندازه‌ی مال الاجاره به قیمت عادلانه‌ی روز و با نظر کارشناس مورد اطمینان تعیین می‌شود.

م ﴿ ۱۴۲۹ ﴾ کسی که ملکی را اجاره کرده و سرقفلی را نپرداخته است هنگامی که مدت اجاره به سر رسد حق ندارد بدون اجازه‌ی صاحب ملک در آنجا اقامت کند و اگر آن را تخلیه نکند، غاصب بوده و ضامن ملک و مثل مال الاجاره است؛ خواه

اجاره‌ی نخست کوتاه باشد یا طولانی و خواه در مدت اجاره، ارزش ملک بالا رفته باشد یا نه و در صورتی که کسی ملک را از چنین شخصی اجاره کند، اجاره درست نیست؛ مگر این که صاحب ملک رضایت دهد.



رهن (گروگذاری)

م ﴿ ۱۴۳۰ ﴾ رهن (گرو گذاردن) آن است که بده کار با بستن کار قرارداد ببندد که بخشی از دارایی خود را نزد بستن کار بگذارد تا اگر طلب او را به هنگام نپردازد، او طلب خود را از آن دارایی به دست آورد.

م ﴿ ۱۴۳۱ ﴾ در رهن لازم نیست صیغه خوانده شود و همین که بده کار، بخشی از دارایی خود را با قصد گرو به بستن کار بدهد و او نیز با همین قصد آن را بگیرد، درست است.

قرارداد رهن را می توان با صیغه ی لفظی نیز بست؛ برای نمونه، بده کار بگوید من این دارایی را در برابر آن طلب، نزد تو گرو گذاردم، و او نیز بگوید پذیرفتم.

شرایط رهن

م ﴿ ۱۴۳۲ ﴾ گروگذار و گروپذیر باید مکلف، بالغ و عاقل باشند و کسی آن ها را وادار به رهن نکرده باشد.

م ﴿ ۱۴۳۳ ﴾ گروگذار باید مفلس و سفیه نباشد، و اگر به خاطر ورشکستگی یا سفیه شدن پس از بلوغ، حاکم شرع مانع تصرف وی در دارایی های خود باشد، نمی تواند مال خود را گرو بگذارد.

م ﴿ ۱۴۳۴ ﴾ سرپرست بچه و دیوانه؛ چنانچه به مصلحت آن‌ها باشد، می‌تواند از سوی آن‌ها گرو بدهد یا گرو بگیرد.

م ﴿ ۱۴۳۵ ﴾ مالی را می‌توان گرو گذارد که از دید شرع بتوان در آن دست برد؛ بنابراین، اگر دارایی شخص دیگری را گرو بگذارد، درست نیست؛ مگر این که صاحب دارایی اجازه دهد، و اگر صاحب دارایی به بستان‌کار بگوید: من این دارایی را در برابر بدهی فلان کس رهن گذاردم و او نیز بپذیرد، رهن درست است، مانند اسنادی که در زمان ما از سوی دیگران برای وفاداری، نزد صاحب حق به رهن می‌گذارند.

م ﴿ ۱۴۳۶ ﴾ چیزی که گرو می‌گذارند باید خرید و فروش آن جایز باشد؛ برای پایه، اگر شراب، آلات قمار و مانند آن که مالیت شرعی ندارد یا چیزهایی که مالیت عرفی ندارد را گرو بگذارد، رهن درست نیست.

م ﴿ ۱۴۳۷ ﴾ منفعت‌های چیزی که آن را گرو می‌گذارند؛ مانند: شیر حیوان و میوه‌ی درخت برای صاحب آن است؛ خواه صاحب آن، گرو دهنده یا دیگری باشد.

م ﴿ ۱۴۳۸ ﴾ هرگونه تصرفی که با گرو گذاردن ناسازگار باشد، جایز نیست؛ برای پایه، گروگذار و گروپذیر نمی‌توانند مالی را که گرو گذاشته شده است، بدون اجازه‌ی یکدیگر، ملک کسی کنند؛ برای نمونه، آن را ببخشند یا بفروشند، ولی اگر یکی از آنان آن را ببخشند یا بفروشند و سپس دیگری بگوید راضی است، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۴۳۹ ﴾ گروپذیر نمی‌تواند در مالی که آن را گرو گرفته است بدون اجازه‌ی گروگذار دست برد و اگر تصرفی کند؛ مانند: جایگزینی در خانه، باید اجرت‌المثل استفاده را بدهد و اگر به سبب تصرف، آن دارایی تلف شود، ضامن می‌باشد.

م ﴿ ۱۴۴۰ ﴾ رهن در دست گروپذیر از سوی گروگذار امانت است؛ برای پایه، اگر در دست او بدون تعدی و کوتاهی تلف شود، ضامن نیست.

م ﴿ ۱۴۴۱ ﴾ در صورت جایز بودن فروش گرو، اگر بستان کارگرو را بفروشد، باید در مقدار فروش به اندازه‌ی طلب خود بسنده نماید و اگر دریافت طلب وابسته به فروختن همه‌ی آن گرو باشد؛ چنانچه مبلغ به دست آمده از فروش آن بیش از اندازه‌ی طلب وی باشد، باید افزوده‌ی آن را به بده کار برگرداند، و اگر نمی‌تواند آن را تا مدتی به وی بازگرداند، آن را به صورت امانت نزد خود نگه دارد و چنانچه نمی‌تواند، آن را به مجتهد عادل بدهد.



جُعَالِه (جایزه)

م ﴿ ۱۴۴۲ ﴾ «جعاله» آن است که انسان قرار بگذارد در برابری که برای او انجام می دهند مال معینی بپردازد؛ برای نمونه بگوید هر کس گمشده‌ی مرا پیدا کند، صد هزار تومان به او می‌دهم. به کسی که این قرار را می‌گذارد «جاعل» یا «کارفرما» و به کسی که کار را انجام می‌دهد «عامل» یا «پیمان‌کار» می‌گویند.

م ﴿ ۱۴۴۳ ﴾ جاعل باید بالغ و عاقل باشد، و از روی قصد و اختیار قرارداد کند و به حسب شرع بتواند در دارایی خود تصرف نماید.

م ﴿ ۱۴۴۴ ﴾ کاری را که جاعل از دیگران می‌خواهد برای او انجام دهند باید: الف - حرام و بی‌فایده نباشد؛

ب- از واجباتی نباشد که شرع آن را از خود عامل می‌خواهد و باید رایگان و مجانی بجا آورده شود؛ مگر در جایی که برای جاعل غرض عقلایی وجود داشته باشد. بر این پایه، اگر کسی بگوید هر کس شراب یا مقدار زیادی غذا بخورد یا در شب - با نبود غرض عقلایی - به جای تاریک یا خطرناکی برود یا نماز واجب خود را بخواند، ده هزار تومان به او می‌دهم، جعاله درست نیست.

م ﴿ ۱۴۴۵ ﴾ اگر جاعل، مالی را که قرار می‌گذارد به عامل بدهد معین کند؛ برای نمونه بگوید: هر کس اتومبیل مرا بیابد یک مثقال طلای هجده عیار به او می‌دهم، باید اندازه و ویژگی‌هایی از آن را که در ارزش آن تأثیر دارد معین کند.

م ﴿ ۱۴۴۶ ﴾ اگر جاعل، مزد معینی را برای کار قرار ندهد؛ برای نمونه بگوید هر که گمشده‌ی مرا بیابد، پول یا مزدگانی به او می‌دهم، جعاله باطل است و چنانچه کسی آن کار را انجام داد، باید مزد او را به اندازه‌ای که کار او در نظر مردم ارزش دارد - اجرت‌المثل - بدهد؛ مگر این که ظاهر گفتار جاعل این‌گونه باشد که مبلغ مورد نظر او کم‌تر از آن اندازه می‌باشد که در این صورت، باید همان را بدهد.

مضاربه (سرمایه و کار)

م ﴿ ۱۴۴۷ ﴾ «مضاربه»، قرارداد بازرگانی و تجاری است که میان سرمایه‌گذار و عامل (کسی که با آن سرمایه کار می‌کند) بر اساس تجارت و سود مشاع بسته می‌شود.

م ﴿ ۱۴۴۸ ﴾ در قرارداد مضاربه، خواندن صیغه‌ی لفظی شرط نیست و همین که صاحب سرمایه با هر واژه یا عملی مقصود خود را به عامل بفهماند و عامل نیز آن را بپذیرد، قرارداد مضاربه بسته می‌شود.

م ﴿ ۱۴۴۹ ﴾ در دو طرف قرارداد مضاربه، بلوغ، عقل و اختیار شرط است و افزوده بر آن، سرمایه‌گذار باید حق تصرف در دارایی خود را داشته باشد و عامل نیز بتواند با آن سرمایه تجارت نماید.

م ﴿ ۱۴۵۰ ﴾ اصل سرمایه در مضاربه باید به صورت کامل معلوم و نقد باشد و در سود آن سهم هر کدام به گونه‌ی مشاع معین شود؛ بنابراین، اگر سرمایه به شیوه‌ی دین یا منفعت باشد یا سهم هر یک نامعین باشد، مضاربه صحیح نیست.

م ﴿ ۱۴۵۱ ﴾ لازم نیست سرمایه‌ی مضاربه، طلا و نقره‌ی سکه‌دار باشد، بلکه مضاربه با اسکناس یا دیگر اوراق بهادار نیز صحیح است.

م ﴿ ۱۴۵۲ ﴾ مضاربه عقد جایز است؛ براین اساس، هر یک از دو طرف هر وقت بخواهند، می‌توانند آن را فسخ نمایند؛ خواه قبل از شروع در تجارت و به دست آمدن سود باشد یا بعد از آن، ولی اگر در ضمن عقد لازم شرط کنند تا مدت معینی آن را فسخ نمایند یا فسخ آن موجب ضرر فراوان باشد، باید به شرط عمل نمایند.

م ﴿ ۱۴۵۳ ﴾ سود مضاربه باید میان دو طرف قرارداد تقسیم شود و چنانچه در مضاربه شرط شود که شخص سومی بدون شرکت در سرمایه و کار در سود شریک باشد، مضاربه صحیح نیست، ولی اگر شرط کنند دو طرف یا یکی از آنها از مال خود چیزی به او ببخشند، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۴۵۴ ﴾ اگر عامل با سرمایه‌گذار شرط کند تا پایان مدت ماهانه مبلغ معینی را به عنوان علی‌الحساب به او بپردازد و در پایان مدت سود را تعیین کنند و باقیمانده‌ی سود را تصفیه یا با یک‌دیگر مصالحه نمایند، مضاربه صحیح است.

م ﴿ ۱۴۵۵ ﴾ اگر مبلغ معینی را شرکت یا بانک به عنوان سود ثابت به سرمایه‌گذار بپردازد و یا پیش از شروع عمل آن را پرداخت کند، نمی‌توان مضاربه به‌شمار آورد، ولی چنانچه به عنوان علی‌الحساب پرداخت شود تا در پایان حساب کنند یا با هم مصالحه کنند، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۴۵۶ ﴾ قراردادی که میان صاحب سرمایه با صاحب صنعت و حرفه بسته می‌شود تا عامل، سرمایه را در صنایع به‌کارگیرد و سود آن را میان خود تقسیم کنند، عنوان مضاربه را ندارد، ولی چنانچه حدود و مشخصات صنعت و سهم مشاع هر یک را به‌صورت کامل معین کنند و به عنوان شرکت در سرمایه و کار اقدام کنند صحیح است. هم‌چنین است قراردادی که میان «صاحب ماشین و راننده» یا میان «صاحب ابزار کار و کارگر» در این رابطه بسته می‌شود؛ هرچند می‌توان در هر دو مورد با مصالحه اقدام شود.

م ﴿ ۱۴۵۷ ﴾ در صورتی که قرارداد مضاربه مطلق و بدون شرط باشد، عامل هرگونه که مصلحت بداند می‌تواند تجارت نماید.



کشاورزی (مزارعه)

درآمد

شریعت به منظور افزایش بهره‌وری و تولید محصولات کشاورزی، معامله‌های مزارعه، مغارسه و مساقات را تشریح نموده است. مزارعه، قراردادی است که مزارع به موجب آن، زمینی شخصی را برای مدت معینی به عامل می‌دهد تا در زمین مذکور زراعت کند و حاصل آن بین وی و عامل تقسیم گردد و مساقات، معامله‌ای است که بین صاحبان درخت و مانند آن با عامل، در مقابل حصه‌ای مشاع و معین از ثمره، واقع می‌شود و ثمره اعم است از میوه، برگ، گل و غیر آن و مغارسه آن است که زمینی را به دیگری واگذار کند تا در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد.

احکام هر یک از معامله‌های یاد شده در این مقام می‌آید.

بحث‌های زمین و حریم نیز از بحث‌های پر اهمیت بخش کشاورزی

است که بخش اقتصاد عهده‌دار بیان آن است.

مزارعه (کشاورزی مشاعی)

م ﴿ ۱۴۵۸ ﴾ «مزارعه» آن است که صاحب زمین، ملک خود را در اختیار کشاورز بگذارد تا آن را کشت کند و سهم معینی از کشت را به وی دهد.

م ﴿ ۱۴۵۹ ﴾ قرارداد مزارعه ممکن است با صیغه و لفظ باشد؛ برای نمونه، صاحب زمین بگوید من این زمین را در برابر یک سوم کشت برای دو سال در اختیار تو می‌گذارم و کشاورز بگوید پذیرفتم یا بدون آن که صیغه‌ای بخواند زمین را برای کشت و کار در اختیار او بگذارد و او نیز بپذیرد. البته، گفت‌وگوهای لازم درباره‌ی مدت، اندازه‌ی سهم کشت و مانند آن باید از پیش انجام شده باشد.

شرط‌های مزارعه

م ﴿ ۱۴۶۰ ﴾ مزارعه چند شرط دارد:

یکم - صاحب زمین و کشاورز، هر دو مکلف و عاقل باشند و با قصد و اختیار خود، کشت و کار را انجام دهند و منعی در تصرفات مالی نداشته باشند.

دوم - آن که عقد و قراردادی میان آن دو باشد؛ برای نمونه، صاحب زمین به کشاورز بگوید زمین را برای کشت و کار به تو واگذار کردم و کشاورز نیز بگوید پذیرفتم یا بدون این که سخنی گویند، مالک زمین را برای مزارعه واگذار کند و کشاورز نیز آن را بپذیرد. البته، در این صورت، تا کشاورز کاری برای آن انجام نداده باشد، مالک و کشاورز هر دو می‌توانند معامله را فسخ نمایند.

سوم - مالک و کشاورز باید از همه‌ی بهره‌ی زمین؛ به گونه‌ی مشاع و جدا نشده سهم ببرند؛ بر این پایه، اگر برای نمونه، شرط کنند که از کشت، آنچه در آغاز یا پایان می‌رسد، مال یکی از آنان باشد، مزارعه باطل است.

چهارم - سهم هر کدام، باید به شیوه‌ی مشاع - مانند نیم، یک سوم یا مانند آن - تعیین شده باشد؛ بر این پایه، اگر قرار بگذارند که حاصل یک بخش، مال یکی و حاصل بخش دیگر، مال دیگری باشد، مزارعه درست نیست.

م ﴿ ۱۴۶۱ ﴾ اگر مالک به کشاورز بگوید در این زمین کشت کن و هر چه می خواهی به من بپرداز، مزارعه درست نیست.

پنجم - مدّتی را که باید زمین در اختیار کشاورز باشد معین کنند و لازم است این مدّت به اندازه‌ای باشد که در آن به دست آمدن کشت ممکن باشد؛ برای این اساس، اگر آغاز مدت راروز معینی قرار دهند و برای پایان آن، هنگامی را بگذارند که محصول آن سال به دست می‌آید و به حسب عادت، آن هنگام معلوم باشد، صحیح است.

ششم - زمین پذیرای کشت و کار باشد؛ پس اگر کشت و کار در آن، زمینه نداشته باشد، ولی بتوانند کاری کنند که کشت پذیر شود، مزارعه درست است.

هفتم - گونه‌ی کشت باید روشن باشد؛ بنابراین، اگر در جایی باشند که برای نمونه، در آن جا تنها یک گونه کشت معمول است؛ چنانچه نام آن را نیز نبرند، همان کشت معین می‌شود.

هشتم - مالک باید زمین را معین کند؛ بر این پایه، اگر کسی چند زمین داشته باشد که در کار کشاورزی با هم تفاوت دارند و برای نمونه، به کشاورز بگوید در یکی از این زمین‌ها کشاورزی نما و آن زمین را معین نکند، مزارعه درست نیست.

نهم - هزینه‌ای را که هر کدام از مالک و کشاورز باید صرف نمایند معین کنند و هزینه‌های کشاورزی؛ مانند: بذر، کود، ابزار کشاورزی و مانند آن را لازم است مشخص کنند که بر عهده‌ی چه کسی است.

م ﴿ ۱۴۶۲ ﴾ اگر به خاطر پیشامدی نتوان در زمین کشت و کار نمود؛ برای نمونه، قنات‌ها خراب شده باشد و به زمین آب نرسد، هر بخشی از کشت که به دست آمده باشد؛ حتی مانند علف که می‌توان به حیوانات داد، همان بخش، برابر قرارداد برای هر دو نفر آن‌هاست و بخشی که کشت آن به دست نیامده بدون اثر است.

م ﴿ ۱۴۶۳ ﴾ اگر کشاورز طرف قرارداد کار نکند؛ چنانچه زمین در دست او بوده و مالک در آن تصرفی نداشته است، باید اجاره‌ی آن مدت را به اندازه‌ی معمول به مالک بدهد.

م ﴿ ۱۴۶۴ ﴾ اگر یکی از دو طرف، مخالف آنچه بر او شرط شده است رفتار نماید، طرف دیگر می‌تواند مزارعه را فسخ نماید.

م ﴿ ۱۴۶۵ ﴾ اگر زمین کشاورزی بدون آب باشد و نیز نتوان آب را در آن روان ساخت، مزارعه درست نیست، مگر آن که بتوان آن را زیر کشت دیم برد.

م ﴿ ۱۴۶۶ ﴾ اگر مدت مزارعه تمام شود و هنوز حاصل به دست نیامده باشد؛ مسأله سه صورت دارد:

الف - چنانچه مالک راضی شود که - با اجاره یا بدون اجاره - زراعت در زمین او بماند و کشاورز هم به آن راضی باشد، اشکال ندارد و می‌توانند زراعت را در آن ملک باقی بگذارند.

ب - چنانچه مالک راضی نشود، می‌تواند کشاورز را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر برای چیندن زراعت ضرری به کشاورز برسد، لازم نیست مالک عوض آن را به او بدهد.

ج - چنانچه کشاورز راضی نشود، می‌تواند زراعت را بچیند و مالک نمی‌تواند او را مجبور کند که زراعت را باقی گذارد؛ هر چند اگر باقی گذاشتن آن برای کشاورز ضرر نداشته باشد و اگر چیندن آن برای مالک یا هر دو ضرر داشته باشد و مالک مطالبه‌ی اجرت نیز نکند، کشاورز باید آن را قبول نماید.

م ﴿ ۱۴۶۷ ﴾ لازم نیست مزارعه میان دو نفر باشد، بلکه ممکن است بین چند نفر باشد، به عنوان مثال یکی عهده‌دار زمین، دیگری عهده‌دار کشت، سومی عهده‌دار بذر و چهارمی عهده‌دار سایر وسایل کشاورزی و کارهای دیگر گردد.

م ﴿ ۱۴۶۸ ﴾ در مزارعه لازم نیست که زمین ملک مزارعه دهنده باشد، بلکه اگر بهره‌برداری از زمین به وسیله‌ی اجاره و مانند آن باشد و وی نیز مالک منافع زمین باشد کافی است.



مُساقات (باغ‌داری مشاعی)

م ﴿ ۱۴۶۹ ﴾ معامله به شیوهی مساقات چنین است که کسی درخت‌های میوه‌ای را که مالک اصل یا برداشت آن است یا آن‌ها زیر دست اوست تا مدّت معینی به دیگری واگذار کند تا آن‌ها را پرورش دهد و به اندازه‌ی مشاع، برابر قرارداد از میوه‌ی آن بردارد.

شرایط مساقات

م ﴿ ۱۴۷۰ ﴾ در مساقات، مالک و کسی که نگه‌داری درخت را به عهده می‌گیرد، باید بالغ و عاقل باشند و کسی آن‌ها را وادار به مساقات نکرده باشد و نیز مالک باید سفیه نباشد؛ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده به کار نگیرد و هم‌چنین مالک نباید ورشکسته باشد.

م ﴿ ۱۴۷۱ ﴾ در معامله‌ی مساقات نیازی نیست صیغه‌ی لفظی خوانده شود، بلکه اگر صاحب درخت با قصد مساقات آن را واگذار کند و کسی که کار می‌کند با همین قصد آن را بگیرد، معامله درست است.

م ﴿ ۱۴۷۲ ﴾ معامله‌ی مساقات روی درخت‌هایی مانند بید و چنار که میوه نمی‌دهد، درست نیست، ولی روی درخت حنا و سدر و مانند آن دو که برگ آن‌ها را به کار می‌برند یا درختی که گُل آن را برای گلاب‌گیری به کار می‌برند، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۴۷۳ ﴾ مدّت مسابقات باید روشن و به گونه‌ای باشد که در آن بتوان چیزی از درخت‌ها برداشت نمود.

م ﴿ ۱۴۷۴ ﴾ اگر آغاز مدّت مسابقات را معین کنند و پایان آن را هنگامی قرار دهند که میوه‌ی آن سال به دست می‌آید، معامله صحیح است.

م ﴿ ۱۴۷۵ ﴾ در مسابقات، سهم هر کدام باید به شیوه‌ی مشاع؛ مانند: نیم و یک سوم، معین شود.

مغارسه

م ﴿ ۱۴۷۶ ﴾ مغارسه آن است که زمینی را به دیگری واگذار کند تا در آن درخت بکارد و آنچه عمل می‌آید مال هر دو باشد. برای رسیدن به نتیجه‌ی چنین قراردادی می‌توان معامله را به گونه‌ی دیگری نیز انجام داد؛ برای نمونه، دو طرف می‌توانند با هم مصالحه کنند که باغبان برای کاشت، پرورش و آبیاری سهم مالک، در مدّتی معین در برابر نیمی از منفعت‌های زمین در آن مدّت، خود را اجیر او نماید.

م ﴿ ۱۴۷۷ ﴾ اگر درخت‌ها برای عامل باشد، پس از پرورش نیز مال اوست و می‌تواند آن‌ها را از زمین خارج سازد، ولی باید گودال‌هایی را که به واسطه‌ی خارج نمودن درخت‌ها ایجاد شده است پر کرده و اجاره‌ی زمین را از روزی که درخت‌ها را کاشته به صاحب زمین بدهد؛ به شرط آن که این اجاره از اندازه‌ی قرارداد بیش‌تر نباشد.

م ﴿ ۱۴۷۸ ﴾ اگر درخت‌ها مال عامل باشد، مالک در هنگام نیاز می‌تواند او را وادار نماید که درخت‌ها را خارج کند و اگر درختان به دست عامل بیرون شود و عیبی در

درخت ایجاد گردد، چیزی به عهده‌ی مالک نمی‌باشد.

م ﴿ ۱۴۷۹ ﴾ چنانچه درخت برای عامل باشد و خود صاحب زمین درخت‌ها را خارج کند و عیبی در آن ایجاد شود، باید تفاوت قیمت آن را به صاحب درخت بدهد.

م ﴿ ۱۴۸۰ ﴾ اگر عامل، صاحب درخت باشد، نمی‌تواند مالک زمین را وادار کند که با اجاره یا بدون اجاره، درخت را در زمین بگذارد؛ صاحب زمین نیز نمی‌تواند صاحب درخت‌ها را وادار کند که با اجاره یا بدون اجاره، درخت‌ها را در زمین او باقی گزارد.



احیای موات، حیازت و تحجیر

«زمین موات» به زمینی گفته می‌شود که به دلایلی چون نبود آب، باتلاقی بودن زمین و ریگزار یا سنگلاخ بودن آن، قابل کشت یا بنای ساختمان نیست یا به دلیل کوچ کردن اهالی آن به‌طور کلی متروک شده است.

زمین‌های موات بر دو قسم است:

الف- «موات اصالی»؛ زمینی است که از آغاز تاکنون هیچ‌گونه عمران و آبادانی در آن انجام نگرفته است.

ب- «موات عارضی»؛ زمینی است که در گذشته آباد بوده، ولی به هر دلیل، متروک شده است.

م ﴿ ۱۴۸۱ ﴾ زمین‌های موات اصالی جزو انفال است و اختیار آن در زمان حضور امام معصوم علیه‌السلام به دست اوست و آن حضرت هرگونه صلاح بداند در آن تصرف می‌کند. در زمان غیبت امام علیه‌السلام در حکومت صالح اسلامی، اختیار زمین‌های موات با حکومت است و در صورت نبود حکومت اسلامی یا دخالت نکردن آن، مسلمانان می‌توانند آن را آباد کنند و هر کس که بخشی را آباد کند به آن سزاوارتر است و دیگران حق ایجاد مزاحمت برای وی را ندارند.

م ﴿ ۱۴۸۲ ﴾ زمین‌های موات عارضی از جهت شناخت مالک بر دو قسم است:
 الف - زمین‌هایی که دارای صاحب بوده است ولی بر اثر رها کردن و اعراض،
 ساختمان آن با گذشت زمان خراب شده و آبادی آن از بین رفته است و در حال
 حاضر بدون صاحب شمرده می‌شود؛ حکم این زمین‌ها مانند زمین‌های موات
 اصلی است.

ب- زمین‌هایی که متروک شده است ولی به گونه‌ای نیست که از آن اعراض باشد و
 بدون مالک به حساب آید، بلکه مالک آن مشخص است یا این که موجود است،
 ولی شناخته شده نیست (مجهول المالک)؛ حکم این زمین‌ها مانند سایر اموالی
 است که صاحب دارند. تصرف در مال مجهول المالک به نظر مجتهد جامع‌الشرایط
 می‌باشد.

م ﴿ ۱۴۸۳ ﴾ زمین آبادی که به ویرانی گراییده است اگر صاحب آن شناخته شده
 باشد، دارای سه حالت است:

الف - صاحب زمین به کلی از زمین روی گردان شده است و توجهی به آن ندارد.
 این صورت نیز حکم زمین موات اصلی را دارد.

ب- صاحب زمین از زمین روی گردان نشده است و تصمیم بر آبادی آن دارد، ولی
 به دلیل نبود امکانات؛ مانند: آب و سایر وسایل، قدرت بر آن ندارد و آبادانی آن نیاز
 به گذشت زمان دارد. این حالت حکم زمین آباد شده را دارد و کسی بدون اجازه‌ی
 مالک، حق تصرف در آن را ندارد.

ج - صاحب زمین از زمین روی گردان نشده است ولی آن را آباد نمی‌کند؛ چون
 بهره‌برداری از احیا نشده‌ی آن بیش‌تر از احیا شده‌ی آن است؛ مانند این که بخواهد
 از علف آن استفاده کند. این حالت نیز حکم زمین آباد شده را دارد و کسی بدون
 اجازه‌ی مالک، حق تصرف در آن را ندارد.

م ﴿ ۱۴۸۴ ﴾ چون در زمان وجود حکومت اسلامی، آبادکردن زمین موات مشروط به اجازه‌ی حکومت است؛ هرچند اجازه به‌طور عام باشد، قبل از اجازه‌ی حکومت، کسی حق تصرف در زمین‌های موات را ندارد و تنها افراد و گروه‌هایی که به آنان اجازه داده شده است می‌توانند کارهای مقدماتی؛ مانند: دیوارکشی، تسطیح و خاک‌برداری را شروع نمایند، و اگر خارج از متعارف مردم نباشد، بر دیگران حق تقدم دارند؛ ولی به مجرد به ثبت رساندن زمین بدون احیای آن، حقی برای ثبت‌دهنده ثابت نمی‌شود و ثبت‌دهنده حق ندارد آن را بفروشد یا وقف نماید یا معامله‌ی دیگری بر آن انجام دهد.

حریم

م ﴿ ۱۴۸۵ ﴾ آبادی، مزرعه، قنات، چاه، نهر آب، خانه، ساختمان و هر چیزی که در زمین موات احداث می‌شود دارای حریم است.

«حریم» مقداری از زمین، آبراه یا فضای اطراف آن است که از مصالح و مرافق آن به‌شمار می‌رود و تصرف دیگران در آن حریم، موجب ضرر به آن چیز یا مانع بهره‌برداری از آن می‌گردد؛ پس اگر کسی زمینی را به‌گونه‌ای احیا کند یا قنات یا ساختمانی را احداث یا چاهی را حفر کند، نسبت به حریم آن نیز سزاوارتر است و کسی حق ندارد آن حریم را برای خود آباد کند.

م ﴿ ۱۴۸۶ ﴾ مقدار حریم به حسب اشیاء و زمان‌ها و مکان‌ها متفاوت است که معیار آن نظر عرف می‌باشد.

م ﴿ ۱۴۸۷ ﴾ اگر کسی خانه‌ای در زمین موات احداث کند، مقداری که برای مرافق (راه، خاکریز، آبریز و برف‌انداز) آن لازم است حریم آن به‌شمار می‌رود؛ بر این اساس، حریم نهر احداث شده محل عبوری است که برای تعمیر و دیگر زمینه‌های لازم آن ضروری است.

م ﴿ ۱۴۸۸ ﴾ توسعه دادن مسأله‌ی حریم و اجرای آن در احداث شهرهای مسکونی یا صنعتی و راه‌های زمینی و خطوط آن و فرودگاه‌ها و مانند آن به مقدار عرفی آن لازم است و باید در این زمینه به نظرات کارشناسان اهمیت داده شود.

م ﴿ ۱۴۸۹ ﴾ تصرف انسان در ملک خود نباید موجب ضرر و زیان به همسایگان یا اضرار به ملک آنان باشد. در اخبار و روایات نسبت به همسایه بسیار سفارش شده؛ از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمودند: «هر کس همسایه‌ی خود را اذیت کند، خداوند متعال بوی بهشت را بر او حرام می‌کند و جای او در جهنم است و هر کس حق همسایه را ضایع کند از ما (مسلمانان) نیست»^۱.

مشترکات

م ﴿ ۱۴۹۰ ﴾ مکان‌های مشترک میان مردم عبارت است از:

- ۱- خیابان، کوچه، راه زمینی، دریایی و هوایی و مراتع آبادی‌ها نسبت به مردم آن.
- ۲- مسجد، زیارتگاه و مکانی که برای عموم مردم ساخته شده است.
- ۳- دریا، دریاچه، چشمه‌ی جاری در کوه یا زمین موات، رودخانه و نه‌رهای بزرگ و کوچکی که به وسیله‌ی اشخاص خاصی احداث نشده است.
- ۴- معادن آشکاری که بهره‌برداری از آن نیاز به حفاری و مانند آن ندارد؛ مانند معدن نمک و آهن.

حیازت و تحجیر

م ﴿ ۱۴۹۱ ﴾ حیازت و تحجیر از اسباب تملک مال یا به دست آوردن حق خاص است و شامل موارد بسیاری هم‌چون صید، احیای موات و برداشتن مالی که صاحب آن از آن اعراض و رویگردانی نموده است می‌شود که مسایل آن در جای خود آمده است.

۱- ر.ک: تفصیل وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۲۷، ح ۵، الباب ۸۶، باب وجوب کف الأذى عن الجار.

م ﴿ ۱۴۹۲ ﴾ همه‌ی مردم در بهره‌بردن و استفاده از مشترکات یکسان هستند؛ ولی هر که زودتر شروع به بهره‌برداری (حیازت) نماید، حق تقدم دارد. هم‌چنین است در اموری که قابل تملک است، مانند صید ماهی که هر کس به صید آن اقدام کند مالک آن می‌گردد. البته، دولت صالح اسلامی حق دارد به‌خاطر مصالح کشور و مردم، بهره‌برداری از برخی مشترکات را به‌طور موقت یا برای همیشه به خود یا برخی از اشخاص اختصاص دهد.

مجهول المالک

«مجهول المالک» به مالی می‌گویند که صاحب آن مشخص نیست.

م ﴿ ۱۴۹۳ ﴾ زمین‌هایی که متروک شده است اما به‌گونه‌ای نیست که از آن اعراض شده باشد و بدون مالک به حساب آید، بلکه مالک آن مشخص یا موجود است ولی شناخته شده نیست، مانند سایر اموالی است که صاحب دارند و تصرف در آن باید به نظر مجتهد جامع‌الشرایط باشد.

م ﴿ ۱۴۹۴ ﴾ اگر حیوانی مانند مرغ وارد خانه‌ای شود و صاحب آن شناخته شده نباشد، حکم لقطه را ندارد، بلکه «مجهول المالک» است که باید برای پیدا کردن صاحب آن جست‌وجو شود و چنان‌چه از یافتن وی ناامید گردد، با اجازه‌ی حاکم شرع حیوان یا بهای آن را صدقه دهد. هم‌چنین است اگر کبوتر بومی وارد منزل انسان شود؛ خواه بال کبوتر بریده شده باشد یا خیر، و انسان نداند صاحب دارد یا خیر، می‌تواند آن را به قصد تملک برای خود بردارد، و اگر بداند صاحب دارد، باید آن را به صاحبش برگرداند، و چنان‌چه صاحب آن را نمی‌شناسد و از پیدا کردن او مأیوس است، باید آن را صدقه دهد.

م ﴿ ۱۴۹۵ ﴾ مالی که صاحب آن مشخص باشد ولی به هیچ وجه به او دسترسی نیست در حکم مجهول المالک است.

م ﴿ ۱۴۹۶ ﴾ وجوهی که از بانک به عنوان وام یا به هر عنوان دیگر گرفته می‌شود؛ چنانچه معامله مطابق مقررات شرعی انجام شود، حلال است؛ اگرچه انسان بداند در بانک پول‌های حرامی نیز وجود دارد و احتمال دهد پولی را که گرفته از همان پول حرام می‌باشد، ولی اگر یقین کند پولی که دریافت می‌کند از حرام است، گرفتن و تصرف در آن جایز نیست، و چنانچه نتواند مالک آن را پیدا کند، باید با اجازه‌ی فقیه جامع شرایط با آن، معامله‌ی مجهول المالک (مالی که صاحب آن ناشناخته است) نماید و در این مسأله، بین بانک‌های داخلی و خارجی و دولتی و غیر دولتی تفاوتی نیست.

بخش هشتم

بانک داری و بیمه



درآمد

احکام و مقرراتی که شریعت برای مراحل و سطوحی مختلف فعالیت‌های اقتصادی؛ اعم از فردی و جمعی ارایه داده است، نظام اقتصادی اسلام را شکل می‌دهد. تأمین نیازهای اساسی جامعه، عدالت اجتماعی و تحقق توان معنوی و مادی امت اسلامی با التزام به حدود شرعی نیازمند سامانه‌هایی است که از جمله‌ی آن می‌توان نظام بانک‌داری بدون ربا و بهره، و بیمه را نام برد.

از منابع مهم اقتصاد و سرمایه‌گذاری در جامعه‌ی اسلامی، پس‌اندازهای مردمی و تسهیلات بانکی است که در ساختار «عقود اسلامی» به جریان می‌افتد و بیمه، امنیت و اطمینان خاطر سرمایه‌گذار را فراهم می‌آورد.

این بخش عهده‌دار بیان احکام نظام بانک‌داری اسلامی سفته و بیمه است.

کارکردهای بانکی

بانک‌ها دارای عملکردهای متفاوتی هستند. از عملیات‌های بانکی می‌توان موارد زیر را نام برد: قرض گرفتن، سپرده‌پذیری، قرض دادن، اعتبارات بانکی، نگه‌داری کالا، فروش کالاهای متروکه، کفالت بانکی، فروش سهام، فروش اوراق بهادار، حواله‌های داخلی و خارجی، جایزه‌های بانکی، وصول سفته، خرید و فروش ارز، اضافه برداشت و تنزیل برات. احکام برخی از موارد یاد شده در ادامه خواهد آمد.

قرض گرفتن

بانک بر سه‌گونه است:

۱- خصوصی؛ که سرمایه‌ی آن از دارایی‌های یک یا چند سرمایه‌گذار برآورده می‌شود.

۲- دولتی؛ که سرمایه‌ی آن از دارایی‌های دولتی است.

۳- مشترک؛ که از سرمایه‌ی دولت و بخش خصوصی تشکیل می‌شود.

م ﴿ ۱۴۹۷ ﴾ قرض گرفتن از بانک‌های دولتی به شرط پرداخت سود جایز نیست؛ زیرا این امر ریاست و در آن تفاوتی میان گذاشتن رهن و نگذاشتن آن نیست و اگر با این شرط از بانک دولتی قرض شود، قرض و شرط آن هر دو باطل است؛ زیرا بانک، خود مالک اموال خود نیست تا آن‌ها را به تملیک قرض گیرنده درآورد.

م ﴿ ۱۴۹۸ ﴾ قرض گیرنده برای رهایی از ربا می‌تواند مبلغ مورد نظر را از بانک‌های دولتی به عنوان مالی که مالک آن ناشناخته است بگیرد و با اجازه‌ی حاکم شرع در آن دست ببرد. در این حال، دانستن این که بعدها بانک اصل مبلغ و سود آن را به صورت قهری دریافت می‌کند اشکال وارد نمی‌کند و اگر بانک طلب خود را درخواست کند، پرداخت آن جایز است و نمی‌تواند از بازپرداخت آن خودداری نماید.

م ﴿ ۱۴۹۹ ﴾ قرض کردن از بانک‌های خصوصی با شرط پرداخت مبلغی بیش از آنچه گرفته شده، ربا و حرام است و اگر چنین وامی گرفته شود، خود وام درست و شرط آن باطل است و پرداخت و دریافت مبلغ افزوده برای وفای به شرط، حرام است.

م ﴿ ۱۵۰۰ ﴾ برای رهایی از ربا در قرض گرفتن از بانک که همراه با سود است، می‌توان یکی از گزینه‌های زیر را برگزید:

یکم- قرض گیرنده یا وکیل او کالایی را از بانک به درصدی گران‌تر از قیمت واقعی آن بخرد، یا کالایی را به کم‌تر از قیمت واقعی آن به بانک بفروشد و ضمن معامله شرط کند که بانک مبلغی را که دو طرف توافق کرده‌اند برای مدت معینی به او قرض دهد. این‌گونه وام گرفتن از بانک جایز است و ربا نیست و همین حکم در مورد هبه، اجاره و صلح به شرط قرض دادن نیز درست است و اگر کسی در یک معامله‌ی محاباتی (فروش به کم‌تر از قیمت یا خرید به گران‌تر از آن) شرط کند که در پرداخت دین به او مهلت دهد، شرط و معامله صحیح است.

دوم- قرض تبدیل به بیع شود، مانند آن که بانک مبلغ معینی؛ برای نمونه، صد هزار تومان را به صد و بیست هزار تومان به صورت دو ماهه نسیه بفروشد؛ این قرض ربوی نیست و مانعی ندارد که بهای آن را در آینده دریافت کند و بانک می‌تواند پس از آن مدت، مبلغ پول تعیین شده یا برابر آن را به تومان از بده‌کار خود دریافت کند تا وفا به غیر جنس باشد و ربای حرام لازم نیاید.

سوم- بانک کالایی را به مبلغی مانند یک میلیون تومان به صورت نسیه به مشتری بفروشد و سپس همان را نقدی به مبلغی کم‌تر از آن، مانند هشتصد هزار تومان از وی بخرد، این چنین معامله‌ای چنانچه در بیع نخست شرط نشده باشد که بانک کالا را دوباره نقدی به کم‌تر از قیمت نسیه‌ی آن بخرد و یا پیش از عقد شرط نکند و عقد را به آن وابسته نسازد، درست است.

البته، در دو مورد اخیر و دیگر موارد مانند آن، بانک نمی‌تواند در هنگام عدم پرداخت در سررسید قرض، پول بیش‌تری را به عنوان دیرکرد درخواست نماید؛ زیرا گرفتن سود در صورت تأخیر بده‌کار در ادای بدهی خود، ربای حرام است؛ اگرچه آن را به صورت شرط ضمن عقد قرار داده باشند.

سپرده‌گذاری

م ﴿ ۱۵۰۱ ﴾ سپرده‌گذاری در بانک‌های خصوصی؛ به معنای قرض دادن به آن‌ها، با قرار ندادن شرط سود جایز است؛ به این معنا که قرض دادن را وابسته بر ملزم داشتن بانک به پرداخت سود نکند، نه آن که خود شخص در درون خود؛ چنانچه بانک سود را نپرداخت، بنای درخواست سود نداشته باشد؛ زیرا بنا گذاشتن بر درخواست چیزی با شرط نکردن قابل جمع است و هم‌چنان که بنا گذاشتن بر درخواست نکردن با شرط کردن قابل جمع است و شخص می‌تواند چیزی را شرط نکند و خواستار آن گردد یا شرط کند، ولی آن را درخواست نکند.

م ﴿ ۱۵۰۲ ﴾ سپرده‌گذاری در بانک‌های خصوصی؛ به معنای قرض دادن به آن‌ها، با شرط دریافت سود جایز نیست و اگر کسی چنین کند، اصل سپرده‌گذاری درست و شرط آن باطل است و اگر بانک سود را پرداخت کرد، او مالک نمی‌شود، ولی اگر مطمئن باشد که مالکان بانک؛ حتی با آگاهی از مالک شرعی نبودن شخص، به تصرف او در این دارایی (سود) راضی هستند، تصرف او جایز است و بیش‌تر موارد نیز از همین مورد می‌باشد.

م ﴿ ۱۵۰۳ ﴾ سپرده‌گذاری در بانک‌های دولتی؛ به معنای قرض دادن به آن‌ها، با شرط گرفتن سود جایز نیست و آن سود ریاست.

م ﴿ ۱۵۰۴ ﴾ در سپرده‌گذاری - در مواردی که گذشت - میان سپرده‌ی ثابت - که مدت دار است و بانک ملزم نیست با درخواست سپرده‌گذار پیش از پایان قرارداد آن

را در اختیار وی قرار دهد - و حساب جاری - که بانک ملزم است آن را در اختیار سپرده‌گذار قرار دهد - تفاوتی نیست.

م ﴿ ۱۵۰۵ ﴾ بانک‌های مشترک - در مواردی که گذشت - حکم بانک‌های دولتی را دارند.

م ﴿ ۱۵۰۶ ﴾ آنچه درباره‌ی حکم سپرده‌گذاری و قرض گرفتن از بانک‌های خصوصی و دولتی گفته شد مربوط به بانک دولت اسلامی است، ولی سپرده‌گذاری برای به‌دست آوردن سود بانک‌هایی که سرمایه‌ی آن‌ها متعلق به کافرانی است که دارایی‌های آن‌ها محترم نیست؛ خواه بانک خصوصی باشد یا دولتی یا مشترک، جایز است؛ زیرا گرفتن ربا از آن‌ها مباح است، ولی قرض گرفتن از آن‌ها به شرط پرداخت سود حرام است و برای رهایی از آن می‌توان دارایی را به عنوان غنیمت، نه به عنوان قرض از بانک گرفت و با رجوع به حاکم شرع، در آن تصرف نمود؛ هر چند بداند که آن‌ها اصل دارایی و سود را از او خواهند گرفت.

جایزه‌های بانکی

م ﴿ ۱۵۰۷ ﴾ جایز است سپرده‌گذار، سپرده‌گذاری خود را در ضمن عقد یا مانند آن به قرعه‌کشی مشروط کند و بانک در پی اجرای این شرط، دست به قرعه‌کشی زند و گرفتن جایزه از سوی کسی که قرعه به نام وی درآمده، جایز است.

م ﴿ ۱۵۰۸ ﴾ در همه‌ی معاملات که به‌گونه‌ای معاوضه (دادوستد) انجام می‌گیرد، لازم است هر یک از دو عوض، مالیت (قیمت و ارزش) داشته باشد؛ زیرا اگر یکی از آن دو مالیت نداشته باشد، معامله سفهی و باطل خواهد بود؛ برای نمونه، اگر کسی یک دانه جو را که مالیت ندارد به یکصد ریال بفروشد، معامله باطل است، ولی اگر در معامله غرض شخصی باشد؛ مانند آن که کسی خواهان نوشته‌ی پدر خود باشد که در نزد کسی است؛ هر چند ارزش مالی نداشته باشد؛ چنانچه وی آن را به قیمتی بخرد، معامله سفهی نخواهد بود.

م ﴿ ۱۵۰۹ ﴾ مالیت دارایی دو گونه است:

۱- خود دارایی، منفعت‌ها و ویژگی‌هایی داشته باشد که مردم به‌خاطر آن منفعت یا ویژگی به آن رغبت نمایند و از آن جهت نیز ارزش داشته باشد؛ مانند: خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، فرش، ظروف و جواهرات.

۲- خود دارایی ارزش نداشته باشد، بلکه ارزش و قیمت آن اعتباری باشد، مانند تمبرهای پست که دولت برای آن‌ها قیمت معین کرده است و آن را در اداره‌ی پست برای مراسلات و در گمرک و دادسرا برای چسباندن به اظهارنامه و در محضرهای رسمی برای سندهای معاملات و غیر آن می‌پذیرد و از این جهت، ارزش و مالیت می‌یابد و هرگاه دولت بخواهد آن را از مالیت بیندازد، روی آن مهر باطل می‌زند که باطل شده‌ی آن هم در صورت داشتن غرض عقلایی و خواهان، ارزش و مالیت می‌یابد.

م ﴿ ۱۵۱۰ ﴾ جنس‌هایی که مورد معامله یا قرض واقع می‌شود به دو گونه است:

یکم - پیمانهای و وزنی، که قیمت و ارزش آن روی پیمانه یا وزن قرار می‌گیرد؛ مانند: حبوبات، برنج، گندم، جو و طلا، نقره و مانند آن.

دوم - غیرپیمانه‌ای و وزنی، که قیمت آن تنها به شماره‌ی آن یا به متر است؛ مانند: تخم‌مرغ، پارچه و فرش.

چنانچه در باب قرض، هر جنسی به شرط افزوده به دیگری داده شود، ریاست و آن قرض حرام می‌شود و بستن‌کار، افزوده را مالک نمی‌شود؛ خواه کشیدنی و وزنی باشد یا غیر آن؛ در معامله نیز اگر کشیدنی و وزنی را با افزوده در برابر همجنس خود خرید و فروش نمایند، معامله باطل و حرام خواهد بود، ولی اگر غیر کشیدنی و وزنی را در برابر همجنس خود به افزوده معامله کند، ریا نخواهد بود.

احکام بانک‌داری

م ﴿ ۱۵۱۱ ﴾ وام‌گرفتن از بانک؛ چنان‌چه در آن شرط سود نشود و به مسایل شرعی توجه شود، جایز است.

م ﴿ ۱۵۱۲ ﴾ کسی که می‌خواهد از بانک وام بگیرد، می‌تواند کالا و جنسی را از بانک یا وکیل او به نسبت معینی؛ برای نمونه، ده یا بیست درصد از قیمت بازار، گران‌تر بخرد، با این شرط که بانک مبلغ درخواستی او را تا مدت معینی به او قرض دهد.

م ﴿ ۱۵۱۳ ﴾ اگر بخواهد به بانک قرض دهد؛ چنان‌چه بانک کالا و جنسی را بیش‌تر از قیمت بازار از او بخرد، با این شرط که او مبلغ مورد نظر را برای مدت معینی به بانک قرض دهد و در برابر، بانک کالا و جنسی را به کم‌تر از قیمت بازار به او بفروشد، درست است و با این کار می‌توان از ربا دور شد.

م ﴿ ۱۵۱۴ ﴾ فروختن مبلغی با ضمیمه‌ی چیزی که ارزشی - هر چند کم‌تر - داشته باشد، به مبلغی بیش‌تر تا مدتی معین، مانند این که صد هزار تومان را همراه چیز کم‌قیمتی دیگر صد و ده هزار تومان به مدت دو یا سه ماهه یا بیش‌تر بفروشد، هنگامی جایز است که این امر، تنها صوری و ساختگی فرد یا بانک نباشد.

م ﴿ ۱۵۱۵ ﴾ حکم قرض دادن به بانک مانند حکم قرض گرفتن از بانک است؛ بر این اساس، چنان‌چه در قرارداد وام شرط سود شده باشد، ربا و حرام است؛ خواه آن‌چه که به بانک داده می‌شود به صورت سپرده‌ی ثابت باشد و صاحب پول بر حسب قرارداد تا مدت معینی نتواند از پول خود استفاده کند، یا حساب در گردش که هرگاه بخواهد، بتواند از پول خود استفاده کند.

م ﴿ ۱۵۱۶ ﴾ کسی که پولی به بانک می‌دهد؛ چنان‌چه شرط سود نشده باشد، اگر چه پول خود را با این قصد به بانک بدهد که از آن فایده‌ای بگیرد و بانک هم سودی به او بدهد، گذاشتن پول نزد آن بانک جایز است و سود آن نیز اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۵۱۷ ﴾ اگر بخواهد در پولی که از بانک گرفته است تصرف کند و با آن معامله نماید، پس از آن که جایز بودن اصل معامله و گرفتن پول از بانک ثابت باشد، تعیین آن قسمت از پول که با پول دیگری آمیخته شده است اشکال ندارد و لازم نیست از مجتهد عادل اجازه گرفته شود و در این فرض، اگر بانک مبلغی را به عنوان افزوده به او بدهد اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۵۱۸ ﴾ قرض گرفتن از بانک؛ چنانچه شرط سود در آن نشود، جایز است؛ خواه قرض با وثیقه باشد یا بدون وثیقه، و وثیقه سند ملکی باشد یا اعتباری؛ مانند: سفته.

م ﴿ ۱۵۱۹ ﴾ سپردن پول به بانک با قصد زیاد شدن و گرفتن سود بر آن، اگر به صورت مضاربه نباشد، اشکال دارد و برای جلوگیری از گرفتار شدن به ربا و حرام، می‌توان گرفتن سود را شرط نکرد و کار خود را بر این امر قرار نداد؛ در این صورت، اگر بانک، خود سودی به او داد، می‌تواند آن را بگیرد و سپس در آن تصرف کند و اگر بداند که در صورت نگرفتن سود از بانک، بانک، سود را برای خود هزینه می‌کند، می‌تواند سود را از بانک درخواست و در آن تصرف نماید.

قرض الحسنه

م ﴿ ۱۵۲۰ ﴾ پولی که به عنوان حساب جاری به بانک داده می‌شود، صورت قرض الحسنه به بانک دارد که سپرده‌گذار هرگاه بخواهد می‌تواند آن را بگیرد و اگر سودی نیز در برابر آن قرار داده شود، اشکال ندارد و بانک می‌تواند در آن تصرف کند.

م ﴿ ۱۵۲۱ ﴾ سپرده‌های کوتاه مدت و دراز مدت نزد بانک و سودی که بانک به آن می‌دهد، اگر قرارداد و عقد آن اسلامی و مانند مضاربه و شرکت باشد و سپرده‌گذار بداند یا احتمال دهد که بانک به عنوان وکالت از سوی خریدار این قرارداد را به صورت شرعی انجام می‌دهد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۵۲۲ ﴾ آنچه از بانک به عنوان قرض الحسنه یا غیر آن گرفته می‌شود و افزوده‌ای که برای آن پرداخت می‌شود، اگر معامله به صورت شرعی انجام گیرد و جنبه‌ی ربا نداشته باشد، جایز است.

م ﴿ ۱۵۲۳ ﴾ اگر نداند در بانک پول حرام وجود دارد، یا اگر پول حرام وجود دارد، وی نداند پولی که از بانک می‌گیرد از پول‌های حرام است، گرفتن آن اشکال ندارد، ولی اگر مطمئن باشد آنچه می‌گیرد از پول حرام است، تصرف در آن جایز نیست و در این مسأله، میان بانک داخلی و خارجی و نیز دولتی و غیردولتی تفاوتی نیست.

م ﴿ ۱۵۲۴ ﴾ گرفتن سود ربوی از بانک خارجی و غیرمسلمان اشکال ندارد، ولی از بانک اسلامی حرام است.

م ﴿ ۱۵۲۵ ﴾ حواله‌های بانکی یا تجاری که به آنها «صرف برات» گفته می‌شود و بانک یا تاجر پولی را از کسی در جایی می‌گیرد و حواله می‌دهد که از طرف بانک یا از طرف آن تاجر در جای دیگری به آن شخص بپردازند و در برابر این حواله از صاحب پول چیزی می‌گیرد، اشکال ندارد؛ خواه حق حواله را از خود آن پول کم کند یا به صورت جداگانه بگیرد. هم‌چنین است اگر بانک یا مؤسسه‌ی دیگری پولی را به شخص دهد و حواله کند که این شخص پول را در جای دیگری به شعبه‌ی بانک یا شخص معینی بپردازد و مقداری به عنوان حق زحمت در حواله بگیرد.

م ﴿ ۱۵۲۶ ﴾ بانک‌های رهنی و غیر آنها، اگر پولی را به شرط سود قرض بدهند و چیزی را رهن بگیرند، هم قرض باطل و حرام است و هم رهن، و بانک حق ندارد مالی را که به رهن گذارده شده است برای گرفتن حق خود بفروشد و چنانچه کسی آن را بخرد، مالک نمی‌شود.

م ﴿ ۱۵۲۷ ﴾ چیزی را که صندوق‌های قرض الحسنه به عنوان کارمزد و حق زحمت در برابر خدمات‌هایی که برای نگه‌داری حساب قسط‌ها و مانند آن می‌گیرند، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۵۲۸ ﴾ کاربرخی از صندوق‌های قرض الحسنه که بخشی از سرمایه‌ی خود را در کارهای تجاری یا تولیدی به کار می‌گیرند تا هزینه‌های صندوق یا ضرر حاصل از وام‌ها را از درآمد آن برآورده کنند، اشکال ندارد.



سفته

م ﴿ ۱۵۲۹ ﴾ «سفته» به برگه‌ای می‌گویند که پول نیست، بلکه سند بده‌کاری است؛ به همین جهت معامله به خود آن واقع نمی‌شود.

سفته‌های رایج میان تجار بازار، مانند اسکناس نیست و اعتبار مالی ندارد و تنها سند اثبات بدهی به شمار می‌رود و گویای آن است که مبلغ مندرج در آن، بر عهده‌ی امضاکننده‌ی آن و برای کسی است که سفته به نام او صادر شده است؛ بر این پایه، معامله روی خود آن‌ها صورت نمی‌گیرد؛ بلکه بردارایی‌هایی است که این برگه‌ها گویای آن‌هاست.

م ﴿ ۱۵۳۰ ﴾ اگر خریدار، برات یا سفته‌ای به فروشنده بدهد که بهای کالا را پرداخته است؛ و آن سند گم شود یا نزد فروشنده تلف گردد، از مال او تلف نشده و عهده‌ی خریدار از بدهی فارغ نشده، ولی اگر اسکناس را پرداخته است، به هر قیمتی که باشد؛ چنان‌چه تلف شود، از دارایی فروشنده تلف شده است.

م ﴿ ۱۵۳۱ ﴾ سفته بردوگونه است:

۱- سفته‌ی حقیقی، که شخص بده‌کار در مقابل بدهی خود به بستان‌کار می‌دهد و گویای بدهی واقعی است، به این صورت که امضاکننده‌ی آن به کسی بده‌کار است و سفته به نام او صادر شده است.

۲- سفته‌ی دوستانه، که به دیگری داده می‌شود، بدون آن که در برابر آن بده‌کاری داشته باشد و منظور آن است که این سفته را به شخص سومی بدهد و بخشی از مبلغ آن را کم کند و پول نقد بگیرد. این سفته، تنها گویای قرض صوری و غیر واقعی است.

در مورد اول، جایز است بستان‌کار، طلب مدت‌دار خود را که در ذمه‌ی بده‌کار ثابت است به مبلغی کم‌تر به صورت نقد بفروشد؛ مانند آن که طلب وی صد هزار تومان باشد و آن را به نود هزار تومان نقد بفروشد و پس از آن بانک یا دیگری می‌تواند از بده‌کار (امضاکننده‌ی سفته) در هنگام استحقاق، قیمت آن را درخواست نماید. البته، فروش مدت‌دار آن جایز نیست؛ زیرا فروش دین به دین است.

در مورد دوم، برای بستان‌کار صوری، فروش سفته جایز نیست؛ زیرا به راستی دین و بدهی وجود ندارد و عهده‌ی امضاکننده‌ی آن مشغول نیست و تنها برای پایین آوردن آن و رفع نیاز دوست خود صادر شده است؛ از این‌رو، به سفته‌ی دوستانه معروف است.

با این حال، می‌توان فروختن و پایین آوردن آن را به شیوه‌ی دیگری مشروع دانست؛ به این صورت که امضاکننده‌ی سفته استفاده‌کننده را وکیل می‌کند تا مبلغ سفته را در ذمه‌ی امضاکننده به پولی دیگر و به قیمتی کم‌تر از ارزش آن بفروشد؛ برای نمونه، اگر سفته پنجاه دلاری باشد و ارزش واقعی آن چهل هزار تومان باشد، استفاده‌کننده به وکالت از امضاکننده، پنجاه دلاری که در عهده‌ی وی است را به چهل هزار تومان می‌فروشد. پس از انجام معامله، ذمه‌ی امضاکننده‌ی سفته به پنجاه دلار مشغول می‌شود و استفاده‌کننده، تفاوت دلار و تومان را که ملک امضاکننده است دریافت می‌کند و سپس استفاده‌کننده، تفاوت را به وکالت از امضاکننده به

خود در برابر پنجاه دلار در عهده‌ی خود می‌فروشد؛ در نتیجه، عهده‌ی او برای امضاکننده به اندازه‌ی همان پنجاه دلار که امضاکننده به بانک بدهی دارد، بده‌کار می‌شود.

خاطر نشان می‌گردد این امر فقط در جایی سودمند است که پایین آوردن ارزش با پول خارجی صورت بگیرد، ولی در مورد پول رایج کشور اثری ندارد؛ زیرا نمی‌توان آن را با بیع تصحیح نمود؛ چون مبتلا به اشکالی است که در بیع معدود و شمردنی‌هایی که دارای افزوده است ذکر آن گذشت.

م ﴿ ۱۵۳۲ ﴾ به هر کسی که امضای او در سفته باشد می‌توان رجوع نمود؛ یعنی اگر سفته‌دهنده، بده‌کاری خود را به هنگام ندهد، بستان‌کار می‌تواند طلب خود را از کسانی که امضای آن‌ها در سفته است بگیرد و در واقع کسانی که سفته را امضا می‌کنند ضامن بده‌کار می‌شوند که اگر وی بدهی خود را نپردازد، آن‌ها مبلغ بدهی را بپردازند. این نوع ضمان را «ضمان ذمه به ذمه» می‌گویند و چنان‌که در احکام ضمان گذشت، این نوع ضمانت صحیح است.

م ﴿ ۱۵۳۳ ﴾ می‌توان سفته‌های دوستانه را با بانک یا غیربانک معامله کرد و معامله کننده مبلغ کم‌تری را که بانک می‌پردازد مالک می‌شود و هنگامی که بانک در عوض، همه‌ی مبلغ سفته را از دهنده‌ی سفته دریافت می‌کند، ضامن است همه‌ی آن را به معامله کننده بپردازد و ربایی برای آن دو نمی‌باشد.

م ﴿ ۱۵۳۴ ﴾ سفته‌های وعده‌ای که به بانک یا غیربانک فروخته می‌شود، باید در برابر وجه نقد فروخته شود؛ زیرا اگر در برابر وجه نسبی فروخته شود، بیع «دین به دین» می‌گردد و معامله ربوی خواهد بود.

م ﴿ ۱۵۳۵ ﴾ سفته‌هایی که به موجب قانون دولت، به فروش می‌رسد، اگر سفته دهنده در سررسید سفته وجه را نپردازد، بانک یا خریدار دیگر، این اختیار را دارند

که به هر کدام از فروشنده یا امضاکنندگان سفته مراجعه نماید و وجه سفته را از او بخواهد و سفته را در برابر معادل وجه سفته بدون کم و کاست واگذار نماید و فروشنده یا امضاکنندگان هم ملزم هستند که در صورت درخواست بانک یا خریدار دیگر، وجه را بپردازند. الزام و التزام یاد شده را بیش‌تر کسانی که سفته می‌دهند یا آن را امضا می‌کنند به صورت ضمنی می‌دانند و معاملات سفته و بنای عمل در آن، روی این شرطِ ضمنی است؛ پس سفته‌هایی که روی این شرطِ ضمنی داده می‌شود لازم است با همان شرط عمل شود و این شرط نظیر شرط ثبت در معاملات غیرمنقول است که دولت، هر معامله‌ی غیر منقولی را که به ثبت نرسد قابل اجرا نمی‌داند و همه‌ی مردم در خرید و فروش، ملزم به ثبت رساندن می‌باشند و هیچ کس نمی‌تواند از ثبت رساندن امتناع نماید؛ زیرا بنای عمل روی آن شرط است.



م ﴿ ۱۵۳۶ ﴾ بیمه، گونه‌ای از قرارداد میان دولت یا شرکت و شخص یا اشخاص است که بر پایه‌ی آن، بیمه‌کننده مبلغی را ماهیانه یا سالیانه به نام قسط بیمه به بیمه‌گر می‌پردازد تا برابر قرارداد، هرگونه خسارت و زیانی که به بیمه شونده می‌رسد و در قرارداد آمده است جبران نماید.

بیمه، گونه‌های متعددی دارد: بیمه‌ی زندگی و سلامت بدن، بیمه‌ی اموال؛ خواه اموال از خارج خریداری شده باشد یا در انبار موجود باشد و خواه کالا شخصی باشد یا عمومی و یا وسایل منزل باشد - بیمه‌ی آتش‌سوزی و غرق شدن در آب و نقص پیدا یا عیب و خرابی کالا، بیمه‌ی ماشین - شخص ثالث یا تمام بدنه - بیمه‌ی کشتی‌های تجاری و مانند آن و گونه‌های دیگر بیمه که چون حکم آن‌ها یکسان است لازم نیست که همه‌ی آن برشمرده شود.

شرایط بیمه

م ﴿ ۱۵۳۷ ﴾ در قرارداد بیمه لازم است همه‌ی ویژگی‌ها معین شود؛ از جمله:
۱ - تعیین مورد بیمه که فلان وسیله‌ی نقلیه یا فلان ساختمان یا فلان شخص است.

- ۲- تعیین دو طرف قرارداد.
 - ۳- تعیین تعداد اقساط و مبلغی که بیمه‌کننده باید بپردازد.
 - ۴- تعیین زمان بیمه که برای نمونه، از فلان روز تا یک سال است.
 - ۵- تعیین خطرهایی که باعث خسارت می‌شود؛ مانند: خطر آتش‌سوزی، بمباران، غرق شدن، سرقت، وفات، بیماری یا هرگونه خطری دیگر.
 - ۶- تعیین سقف قیمت چیزی که بیمه شده است؛ برای نمونه، تعیین شود فلان خانه به مبلغ ده میلیون تومان یا کم‌تر یا بیش‌تر یا به قیمت عادلانه‌ی روز و مانند آن بیمه شده، و باید اصول کلی بیمه که در میان عرف عقلا رایج است، رعایت شود.
- م ﴿ ۱۵۳۸ ﴾ در هر دو طرف قرارداد بیمه، بلوغ، عقل، قصد، اختیار و عدم محجوریت بر اثر سفاهت یا ورشکستگی شرط است و چنانچه دو طرف یا یکی از آنها نابالغ، دیوانه، مجبور یا محجور باشند یا قصد جدی نداشته باشند، قرارداد درست نیست؛ مگر آن که در عقد قرارداد، سرپرست او مسئولیت آن را به عهده گیرد.

صیغه و قرارداد بیمه

- م ﴿ ۱۵۳۹ ﴾ عقد بیمه را می‌توان به هر زبانی اجرا کرد و می‌توان قرارداد بیمه را روی کاغذ آورد و آن را امضا نمود.
- م ﴿ ۱۵۴۰ ﴾ قرارداد بیمه از عقدهای لازم به‌شمار می‌رود و جز با رضایت دو طرف قابل فسخ نیست و اگر در قرارداد شرط کنند که بیمه‌کننده یا بیمه شده یا هر دو، اجازه‌ی فسخ داشته باشند، برابر این شرط، فسخ جایز است.

بخش هفتم

وجوهات شرعی و دارایی های عمومی

منابع مالی اسلام

درآمد

مهم‌ترین گزینه‌های مالی حکومت اسلامی که شریعت را برای پیشبرد اهداف خود توانمند می‌سازد، خمس، زکات، انفال و مالیات است.

این منابع در جهت تثبیت کیان اسلام و دفاع از عقاید و باورهای دینی و نشر و گسترش آن نقش اساسی دارد.

هم‌چنین منابع یاد شده، دستگیری از نیازمندان؛ برطرف ساختن نیازهای ضروری، فکری و مادی مسلمانان؛ ایجاد محبت و وحدت میان افراد توانمند و نیازمند؛ توزیع عادلانه‌ی درآمد و ثروت و توانمند ساختن حکومت اسلامی نسبت به هزینه‌های مالی و بهره‌بری در شؤون اسلامی و مدیریت دولتی را محقق می‌سازد که احکام هر یک از آنها در این بخش می‌آید.



م ﴿ ۱۵۴۱ ﴾ خمس از واجبات مالی است که هر مسلمان برای مصارف مشخصی می‌پردازد و آن، یک‌پنجم از افزوده‌ی درآمد سال است.

م ﴿ ۱۵۴۲ ﴾ خمس را تنها می‌توان به مجتهد عادل‌ی پرداخت نمود که توان مصرف صحیح آن را دارد و به کسی که مجتهد نیست یا عادل نمی‌باشد و یا توان مصرف درست آن را ندارد، نمی‌توان خمس داد؛ هر چند عالم یا مجتهد و عادل باشد. هم‌چنین بر افراد غیر شایسته و غیر صالح، گرفتن خمس حرام است.

موارد وجوب خمس

خمس در هفت چیز واجب می‌شود:

منفعت کسب، معدن، گنج، مال حلال آمیخته به حرام، جواهری که از راه فرو رفتن در دریا به دست می‌آید، غنیمت جنگی و زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد.

الف - درآمد (منفعت کسب)

م ﴿ ۱۵۴۳ ﴾ هرگاه از راه کشاورزی، صنعت، تجارت، کارگری یا کارمندی، درآمدی به دست آورد که از هزینه‌های سال او و خانواده و کسانی که هزینه‌ی زندگی آن‌ها را

می‌دهد افزون باشد، باید خمس آن را - که یک پنجم است - بپردازد.
 م ﴿ ۱۵۴۴ ﴾ اگر مالی را از راه غیر کسب و کار به دست آورد؛ برای نمونه، با بخشش، هدیه، جایزه، وصیت، نذر شخصی یا همگانی یا وقف به او برسد؛ چنانچه اندک نباشد و از هزینه‌های سال وی بیش‌تر شود، واجب است خمس آن را بدهد.

جهیزیه و خمس

م ﴿ ۱۵۴۵ ﴾ جهیزیه‌ای که دختر از خانه‌ی پدر به خانه‌ی خود می‌برد، اگر تا آخر سال به کار برده نشود، خمس دارد؛ مگر آن که به آن نیاز داشته باشد یا نداشتن آن برای او شایسته نباشد.

م ﴿ ۱۵۴۶ ﴾ چیزی که از دیگری برای تأمین هزینه‌های ازدواج وام (قرض) گرفته می‌شود، خمس ندارد.

مهریه و خمس

م ﴿ ۱۵۴۷ ﴾ مهریه‌ای که زن می‌گیرد یا مالی که مرد در طلاق خلع از زن می‌گیرد، خمس ندارد.

ارث و خمس

م ﴿ ۱۵۴۸ ﴾ ارث - اگر صاحب مال، خمس آن را داده باشد - خمس ندارد، ولی اگر با کسی خویشاوند دور باشد و نداند چنین خویشی دارد یا گمان ارث بردن از او را نداشته است، باید خمس آن را بدهد.

م ﴿ ۱۵۴۹ ﴾ اگر مال خمس نداده‌ای به ارث رسد، واجب است خمس آن را بدهد و نیز اگر در خود آن مال خمس نباشد ولی وارث بداند کسی که آن مال از او به ارث رسیده خمس نپرداخته است، باید خمس آن مال را بپردازد؛ اما اگر صاحب مال از اصل، اعتقادی به دادن خمس نداشته است، نیاز نیست وارث، خمس مال او را بپردازد.

م ﴿ ۱۵۵۰ ﴾ مالی که به کسی ارث رسیده و رشد داشته یا افزایش قیمت پیدا کرده است، افزوده‌ی قیمت آن خمس دارد.

قناعت و صرفه جویی

م ﴿ ۱۵۵۱ ﴾ چنانچه با قناعت، کم‌تر مصرف کند و چیزی از هزینه‌های سال زیاد آید، باید خمس آن را بدهد و همچنین اگر بیش از متعارف و اندازه‌ای که شایسته‌ی اوست مصرف کند؛ چنانچه اسراف باشد، باید خمس اندازه‌ی زیادی را که مصرف کرده است بپردازد.

خمس مالی که زکات نیز دارد

م ﴿ ۱۵۵۲ ﴾ چیزهایی که زکات دارد اگر پس از دادن زکات از هزینه‌های سال افزون آید، لازم است خمس آن را بپردازد.

سال خمسی

م ﴿ ۱۵۵۳ ﴾ آغاز سال خمسی برای حساب هر کسی همان زمانی است که خود قرار می‌گذارد و نیاز نیست زمان سود کاسبی یا شروع کار، آغاز سال قرار داده شود.

م ﴿ ۱۵۵۴ ﴾ تاجر، کاسب، صنعت‌گر و مانند آن اگر یک سال از آغاز کاسبی آن‌ها بگذرد و سال خمسی نداشته باشند، باید خمس آن‌چه از هزینه‌ی سال زیاد می‌آید را بدهد و کسی که شغل وی کاسبی نیست؛ چنانچه به حسب اتفاق معامله‌ای کند و سودی ببرد، پس از آن که یک سال از زمان سود بگذرد، لازم است خمس اندازه‌ی را که از هزینه‌ی سال وی زیاد آمده است پرداخت نماید.

خمس سرمایه و ترقی قیمت

م ﴿ ۱۵۵۵ ﴾ اگر قیمت جنسی که برای تجارت خریده است بالا رود در میان سال قیمت آن پایین آید و آن را با ملاحظات تجاری و کسب و کار بفروشد، خمس اندازه‌ی که بالا رفته است بر او واجب نیست، ولی اگر قیمت آن تا آخر سال

هم‌چنان بالا باشد، باید خمس آن را در آغاز سال بعد بدهد؛ هر چند پس از گذشتن سال، قیمت آن پایین آید. البته، این امر در صورتی است که هنگام فروش آن، آخر سال باشد و نیز به اختیار خود آن را تا آخر سال نگه داشته باشد.

مخارج و هزینه‌ها

م ﴿ ۱۵۵۶ ﴾ چیزهایی که برای به دست آوردن سود هزینه می‌کند؛ مانند: هزینه‌ی کمیسیون یا دلالی و هزینه‌ی حمل و نقل که عین یا عوض آن نمی‌ماند، از سود کاسته می‌شود و خمس ندارد.

م ﴿ ۱۵۵۷ ﴾ هزینه‌ی زندگی خمس ندارد و آنچه از درآمد در میان سال به مصرف خوراک، پوشاک، مسکن، اثاث منزل، ازدواج، جهیزیه، خرج فرزندان، زیارت واجب یا مستحب، بذل و بخشش، میهمانی و مانند آن می‌رسد؛ چنان‌چه از شأن او زیاد نباشد و هنگامی فراهم شود که به صورت غالب به آن نیاز هست، خمس ندارد و تنها آنچه در آخر سال می‌ماند خمس دارد.

خمس خانه

م ﴿ ۱۵۵۸ ﴾ کسی که نیاز به خانه‌ی ملکی دارد، آنچه برای خرید خانه هزینه می‌کند خمس ندارد، ولی در صورتی که درآمد سال برای خرید خانه کافی نباشد و مجبور باشد چند سال پس‌انداز کند تا بتواند خانه بخرد، درآمدی که سال بر آن گذشته است خمس دارد؛ حتی اگر برای نمونه، زمین خانه را در میان سال نخست بخرد و مصالح ساختمانی را در میان سال بعد و مزد بنا را در سال سوم بدهد؛ چنان‌چه سال بر آن بگذرد، خمس دارد.

م ﴿ ۱۵۵۹ ﴾ در جایی که برای کم کردن اجاره خانه، دادن قرض (رهن) شرط می‌شود، اگر بدون آن قرض نیاز خانه‌ی او تأمین نمی‌شود، مقدار رهن خمس ندارد؛ حتی اگر چند سال در دست صاحب خانه بماند.

خمس اثاثیه‌ی منزل

م ﴿ ۱۵۶۰ ﴾ اگر از سود کسب، پیش از دادن خمس، اثاثیه‌ای برای خانه بخرد؛ چنانچه در میان سال، نیاز وی برطرف شود یا پس از آن سال بی‌نیاز شود، باید خمس آن را بدهد.

م ﴿ ۱۵۶۱ ﴾ اگر کسی نتواند هزینه‌ی سال خود را تأمین کند و آغاز سال بعد پول یا چیزهایی در خانه زیاد آید، می‌تواند آن را در هر موردی که نیاز دارد هزینه کند و خمس ندارد.

خمس سرمایه و ابزار

م ﴿ ۱۵۶۲ ﴾ سرمایه و ابزاری را که در هنگام کسب به آن نیاز دارد یا برای کامل کردن اثاث و اجناس کسب لازم است اگر از درآمدی فراهم آید که باید خمس آن را داد، حکم همان درآمد را دارد، و چنانچه از درآمدی مانند ارث تهیه شده باشد، خمس ندارد و در صورتی که آن سرمایه یا ابزار را از دست‌مزد کاری که کرده است فراهم آورد؛ چنانچه در همان سال، کسب با آن سرمایه و ابزار، هدفی عقلایی و شایسته و در خور خود شمرده شود، سرمایه و ابزار خمس ندارد، ولی باید خمس سودی را که از آن به دست می‌آورد پرداخت نماید و این که گفته شد سرمایه خمس ندارد، مراد آن اندازه از سرمایه است که زندگی او بدون آن تأمین نمی‌شود؛ ولی اگر سرمایه‌ی وی بیش از این باشد، مقدار افزوده‌ی آن خمس دارد.

م ﴿ ۱۵۶۳ ﴾ سرمایه‌ای که نیاز است و با کم‌تر از آن زندگی آدمی در خور آبرو و شأن او نمی‌گذرد، خمس ندارد و می‌تواند از درآمد همان سال و سال‌های بعد بردارد و جزو سرمایه کند، ولی اگر با پرداختن خمس آن، صدمه‌ای به کار او وارد نمی‌آید، باید خمس آن را بدهد؛ خواه این سرمایه، سرمایه‌ی تجارت باشد یا زمین، آب، زمین کشاورزی یا ابزار کار.

خمس کتاب

م ﴿ ۱۵۶۴ ﴾ کتاب‌هایی را که طلاب علوم دینی یا دیگران از درآمد کاری می‌خرند؛ چنانچه مورد نیاز آنان باشد، خمس ندارد؛ ولی اگر کسی نیاز کنونی به آن ندارد و منظور وی به کار گرفتن آن‌ها در آینده است، خمس به آن تعلق می‌گیرد. منظور از نیاز کنونی این نیست که هر روز یا هر ماه آن را به کار برد، بلکه اگر در همه‌ی طول سال نیز از آن استفاده نکند، ولی آن را برای موقع ضروری در کتابخانه‌ی شخصی خود لازم داشته باشد، نیاز شمرده می‌شود.

م ﴿ ۱۵۶۵ ﴾ ابزاری؛ مانند: اسباب آتش‌نشانی در جاهایی که بیم آتش‌سوزی است یا داروهای ضروری و کمک‌های اولیه در خانه، جزو هزینه‌های زندگی شمرده می‌شود و خمس ندارد؛ هرچند در همه‌ی سال آن را به کار نبرد.

خمس قرض

م ﴿ ۱۵۶۶ ﴾ پولی که قرض گرفته است خمس ندارد و بر شخصی که مالی را قرض داده است؛ چنانچه تا سر سال مالی وی، برگشت آن قرض امکان نداشت، خمس آن واجب نیست، ولی هرگاه به دست او برسد، باید بی‌درنگ خمس آن را بپردازد.

خمس مال کودک

م ﴿ ۱۵۶۷ ﴾ اگر کودک سرمایه‌ای داشته باشد و از آن سودی به دست آید، سرپرست او می‌تواند پیش از بالغ شدن او خمس آن مال را بدهد و چنانچه خمس را پس از پایان سال ندهد نمی‌تواند در آن مال دست ببرد و در این صورت، بر خود کودک واجب است پس از آن که بالغ شد، خمس آن را بدهد.

خمس مال آمیخته به حرام

م ﴿ ۱۵۶۸ ﴾ خمس مال حلال آمیخته به حرام و نیز خمس‌های دیگر را می‌تواند از همان چیز بدهد یا به مقدار قیمت خمس که بده کار است، پول بپردازد.

تصرف در مال خمس نداده

م ﴿ ۱۵۶۹ ﴾ به کار بردن دارایی کسانی که دانسته می‌شود خمس مال خود را نمی‌دهند، تا هنگامی که از خمس داشتن آن مال آگاهی نباشد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۵۷۰ ﴾ انسان تا خمس مال خود را ندهد نمی‌تواند در آن تصرف نماید؛ هر چند قصد دادن خمس را داشته باشد و یت تنها کافی نیست؛ هم‌چنین خود نمی‌تواند خمس را به عهده منتقل کند و در مال تصرف نماید و چنان‌چه در آن دست ببرد، کار حرامی کرده است و اگر تلف شود، باید خمس آن را بدهد.

م ﴿ ۱۵۷۱ ﴾ کسی که خمس بده کار است نمی‌تواند آن را به عهده منتقل کند و در مال دست ببرد؛ مگر این که با حاکم شرع مصالحه کند یا از او اجازه بگیرد و چنان‌چه بدون اجازه در آن تصرف کند و آن مال تلف شود، باید خمس آن را بدهد، ولی اگر با مجتهد عادل دستگردان کند، خمس به عهده‌ی وی منتقل می‌شود.

م ﴿ ۱۵۷۲ ﴾ کسی که خمس بده کار است، اگر با حاکم شرع که مصلحت‌کسانی را که مستحق‌اند در نظر می‌گیرد، مصالحه و دستگردان کند و بدهی خود را به عهده منتقل کند، می‌تواند در همه‌ی مال دست ببرد و پس از مصالحه، سودهایی را که از آن به دست می‌آورد مالک می‌گردد.

م ﴿ ۱۵۷۳ ﴾ قرضی که به عهده‌ی انسان آمده است؛ خواه برای هزینه‌ی زندگی باشد یا زیان و غرامت یا غیر آن، می‌توان آن را از درآمد سال پرداخت نمود، ولی قرضی را که به گونه‌ی قسطی می‌پردازد، تنها قسط‌هایی که در آن سال پرداخت می‌شود، جزو هزینه‌های آن سال به شمار می‌رود.

خمس لباس و زیورآلات

م ﴿ ۱۵۷۴ ﴾ جامه‌های گوناگون، انگشتر، زیورها و ابزار زندگی، اگر مورد نیاز و در خور آدمی و از درآمد همان سال فراهم شده باشد، خمس ندارد، ولی چنان‌چه بیش از نیاز و شأن باشد، افزوده‌ی آن خمس دارد.

م ﴿ ۱۵۷۵ ﴾ پولی که هزینه‌ی خریدن چیزهای حرام شود؛ مانند: شراب، خمس دارد.

خمس حقوق بازنشستگی

م ﴿ ۱۵۷۶ ﴾ حقوق بازنشستگی یا پولی که برای بازخرید کار داده می‌شود از درآمد همان سال شمرده می‌شود و اگر تا آخر سال چیزی از آن نماند، خمس ندارد و در صورتی که بیش‌تر از هزینه‌ی سال باشد، خمس دارد.

م ﴿ ۱۵۷۷ ﴾ جایزه‌هایی که بانک‌ها برای حساب‌های پس‌انداز می‌گذارند و در این زمینه قراردادی میان سپرده‌گذار و سپرده‌پذیر نمی‌باشد، حلال است و با گذشتن سال، خمس آن واجب می‌شود.

ب- معدن

م ﴿ ۱۵۷۸ ﴾ اگر از معدن طلا، نقره، سرب، مس، آهن، نفت، زغال سنگ، فیروزه، عقیق، زاج، نمک و معدن‌های دیگر و هر چیزی که نام معدن می‌پذیرد چیزی به دست آورد، از انفال و برای امام علیه‌السلام می‌باشد، ولی اگر چیزی از آن برداشت نماید، می‌تواند آن را تملک کند و چنان‌چه به اندازه‌ی نصاب برسد، باید خمس آن را بدون تأخیر بپردازد.

م ﴿ ۱۵۷۹ ﴾ نصاب معدن، ۱۰۵ مثقال معمولی نقره یا پانزده مثقال معمولی طلای سکه‌دار است که برابر بیست مثقال شرعی است؛ پس اگر قیمت چیزی که از معدن بیرون آورده است، پس از کم کردن هزینه‌های آن به ۱۰۵ مثقال نقره یا پانزده مثقال طلای سکه‌دار برسد، باید خمس آن را بدهد.

م ﴿ ۱۵۸۰ ﴾ گچ، آهک، گل سرشور و گل سرخ، معدن شمرده می‌شود و خمس دارد.

ج - گنج

م ﴿ ۱۵۸۱ ﴾ گنج، مالی است که زیر زمین یا درون درخت یا کوه یا دیواری پنهان شده باشد و کسی آن را بیابد و به اندازه‌ای ارزش داشته باشد که به آن گنج بگویند. م ﴿ ۱۵۸۲ ﴾ اگر در زمینی که ملک کسی نیست گنجی یافت شود و مالک آن گنج به هیچ‌رو شناخته نشود، گنج برای خود یابنده است و باید خمس آن را بدهد؛ هر چند غیر از طلا و نقره باشد.

م ﴿ ۱۵۸۳ ﴾ نصاب گنج در نقره ۱۰۵ مثقال نقره‌ی ضرب خورده‌ی مسکوک است و اگر طلا باشد پانزده مثقال طلای ضرب خورده است و اگر جز طلا و نقره باشد، نصاب را از طلا یا نقره حساب می‌نمایند؛ به گونه‌ای که اگر قیمت چیزی که از گنج به دست می‌آید پس از کم کردن هزینه‌ی آن به ۱۰۵ مثقال نقره‌ی سکه‌دار یا پانزده مثقال طلای سکه‌دار برسد، باید خمس آن را داد.

م ﴿ ۱۵۸۴ ﴾ در خمس داشتن گنج، گذشتن سال ملاک نیست و کم‌تر از حد نصاب نیز خمس ندارد؛ اما اگر ارزش آن به پانزده مثقال طلا نرسد ولی به ۱۰۵ مثقال نقره برسد، باز خمس آن واجب است. هم‌چنین است عکس آن.

د - مال آمیخته به حرام

م ﴿ ۱۵۸۵ ﴾ اگر مال حلال با مال حرام به گونه‌ای آمیخته شود که نتواند آن را از یک‌دیگر جدا کند و صاحب مال حرام و هم‌چنین اندازه‌ی آن و نیز این که اندازه‌ی حرام کم‌تر از خمس است یا بیش از آن را نداند، باید خمس همه‌ی مال را بدهد و پس از دادن خمس، مانده‌ی مال حلال می‌شود. البته، این امر در صورتی است که از جهت دیگری خمس به آن تعلق نگیرد و گرنه باید خمس دیگری نیز از مانده‌ی مال بدهد.

م ﴿ ۱۵۸۶ ﴾ اگر مال حلال با حرام آمیخته شود و انسان اندازه‌ی حرام را - خواه کم‌تر یا بیش‌تر از خمس باشد - بداند؛ برای نمونه، بداند یک سوم آن حرام است ولی

صاحب آن را نشناسد، باید آن را به حاکم شرع بدهد یا با اجازه‌ی حاکم شرع از سوی صاحب آن صدقه دهد.

هـ - گوهرهای دریایی

م ﴿ ۱۵۸۷ ﴾ اگر با غواصی و فرورفتن در دریا، لؤلؤ و مرجان یا جواهر دیگری بیرون آورد؛ خواه معدنی باشد یا غیر معدنی و خواه بیرون آورنده یک نفر باشد یا چند نفر و خواه در یک نوبت آن را از دریا بیرون آورده باشند یا در چند نوبت و خواه آن چه بیرون آمده از یک جنس باشد یا از چند جنس؛ چنانچه پس از کم کردن هزینه‌هایی که برای بیرون آوردن آن کرده‌اند، قیمت آن به هجده نخود طلا برسد، باید خمس آن را پرداخت نمود.

و - غنیمت

م ﴿ ۱۵۸۸ ﴾ هنگامی که مسلمانان به دستور امام علیه السلام با کافران جنگ می‌کنند، چیزهایی که در جنگ به دست می‌آورند غنیمت است و هزینه‌هایی را که برای غنیمت کرده‌اند؛ مانند: هزینه‌ی نگه‌داری و جابه‌جایی آن، و اندازه‌ای که امام علیه السلام مصلحت می‌داند به مصرفی برسد و چیزهایی که ویژه‌ی امام علیه السلام است، باید از غنیمت کنار بگذارند و خمس غنیمت‌های مانده را بدهند.

م ﴿ ۱۵۸۹ ﴾ آنچه در زمان غیبت امام علیه السلام در جنگ از کافران گرفته می‌شود، حکم غنیمت را دارد و باید خمس آن را داد و هزینه‌هایی که برای نگه‌داری و جابه‌جایی غنیمت کرده‌اند از آن کم می‌شود و در واجب بودن خمس برای غنیمت، تفاوتی میان چیزهای قابل انتقال و غیر آن نیست.

ز - زمین کافر ذمی

م ﴿ ۱۵۹۰ ﴾ اگر کافر ذمی که به صورت یک اقلیت سالم در کنار مسلمانان زندگی می‌کند و شرایط ذمه را پذیرفته است زمینی را از مسلمان بخرد یا از راهی دیگر؛

مانند: مصالحه به او برسد، باید خمس آن را از همان زمین یا از مال دیگر خود یا از قیمت آن بدهد و میان زمین کشاورزی یا غیر مزروعی تفاوتی نیست و چنانچه جز پول چیز دیگری بدهد، اشکال ندارد.

مصرف خمس

م ﴿ ۱۵۹۱ ﴾ خمس به دو بخش تقسیم می‌گردد: یک بخش آن سهم مبارک امام است و نیم دیگر سهم سادات است که باید با اجازه‌ی مجتهد به سادات نیازمند یا سادات یتیم نیازمند یا ساداتی که در سفر درمانده شده و نیازمند هستند برسد؛ هر چند در محل خود فقیر نباشند. نیم دیگر آن، سهم امام علیه السلام است، که در این زمان باید به مجتهد عادل داده شود یا به مصرفی برسد که او اجازه می‌دهد.

م ﴿ ۱۵۹۲ ﴾ اگر انسان بخواهد سهم امام علیه السلام را به مجتهدی که از او تقلید نمی‌کند بدهد؛ چنانچه بداند وی، سهم امام را به شیوه‌ی درست مصرف می‌نماید، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۵۹۳ ﴾ هنگام دادن خمس باید قصد قربت نمود و خمس را با قصد انجام فرمان خداوند و برای نزدیک شدن به او داد و اگر دیگری را برای رساندن خمس وکیل کرده باشد، قصد قربت او کافی است.

سهم سادات

م ﴿ ۱۵۹۴ ﴾ به سیدی که در سفر درمانده شده است - اگر سفر او سفر گناه باشد یا خود در گناه باشد - نباید خمس داد؛ مگر این که توبه کند و مانده‌ی سفر را در راه گناه انجام ندهد.

م ﴿ ۱۵۹۵ ﴾ به سیدی که گناه کار است و خمس را در گناه هزینه می‌کند، نمی‌توان خمس داد، بلکه اگر دادن خمس کمک به گناه او باشد، نباید به او خمس داد؛

هر چند آن را در خود گناه هزینه ننماید و به سیدی نیز که شراب می خورد یا نماز نمی خواند؛ هر چند دادن خمس، کمک به گناه او نباشد، نمی توان خمس داد.

م ﴿ ۱۵۹۶ ﴾ می توان به زنی که سید است خمس داد تا شوهر وی که سید نیست، آن را هزینه کند و اگر زن هزینه های دیگری نیز دارد که به آن نیازمند است و بر شوهر واجب نیست آن را بپردازد یا ناتوان از آن است، شوهر می تواند خمس خود را به وی پرداخت نماید.

م ﴿ ۱۵۹۷ ﴾ سهم سادات و سهم امام علیه السلام را بدون اجازهی مجتهد نمی توان پرداخت؛ مگر این که مجتهد پس از آن بپذیرد و اجازه دهد.

م ﴿ ۱۵۹۸ ﴾ هزینه کردن بخشی از سهم مبارک امام علیه السلام برای ساختن مسجد یا حسینیه یا بیمارستان، درمانگاه و مدرسه، تنها در صورتی جایز است که با اجازهی مجتهد عادل و رعایت برتری باشد، ولی سهم سادات را جز دربارهی ساداتی که گفته شد نمی توان هزینه کرد.



درآمد

«زکات» از احکام ضروری دین مقدس اسلام است و جایگاهی هم چون نماز و روزه دارد.

نپرداختن زکات؛ اگر از باب انکار ضروری دین باشد که تکذیب خدا و رسول را در پی دارد، سبب کفر می‌گردد. پرداخت زکات سبب حفظ مال می‌شود؛ همان‌گونه که پرداخت زکات فطره باعث سلامت جان می‌گردد. زکات، کاستی‌های جامعه‌ی اسلامی و نیازمندان را برطرف می‌نماید.

نیت زکات

م ﴿۱۵۹۹﴾ پرداخت زکات؛ چون تکلیفی عبادی و الهی است باید به همراه نیت و قصد قربت و برای انجام فرمان خداوند متعال باشد و اگر غیر از زکات، پرداخت مال دیگری نیز بر او واجب شده است، باید در نیت معین کند که آنچه می‌دهد زکات مال است.

م ﴿۱۶۰۰﴾ هرگاه کسی زکات را به دلخواه نپردازد، حاکم شرع می‌تواند خود، آن را

به اقتدار از او دریافت کند و زکات شمرده می‌شود و در این مورد نیازی به قصد قربت نیست.

موارد زکات

م ﴿ ۱۶۰۱ ﴾ زکات بر نه چیز واجب است:

گندم، جو، خرما، انگور، کشمش، طلا، نقره، شتر، گاو و گوسفند.

م ﴿ ۱۶۰۲ ﴾ کسی که مالک یکی از این نه چیز است، با شرایطی که در آینده گفته می‌شود باید اندازه‌ای را که معین شده است در موارد مصرف آن هزینه کند.

م ﴿ ۱۶۰۳ ﴾ مستحب است از سرمایه‌ی کسب، کار، تجارت و غله‌های دیگر غیر از گندم، جو، خرما و کشمش نیز همه ساله زکات داده شود.

م ﴿ ۱۶۰۴ ﴾ زکات در نه چیز گذشته، در صورتی واجب می‌شود که مال به نصاب ویژه‌ای برسد.

م ﴿ ۱۶۰۵ ﴾ چنانچه صاحب موارد زکات، بالغ و عاقل باشد و بتواند در مال خود دست ببرد، باید زکات آن را بدهد و اگر بالغ یا عاقل نباشد یا نتواند در مال خود دست ببرد، زکات واجب نیست.

م ﴿ ۱۶۰۶ ﴾ اگر گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره یازده ماه برای مالک باشد، با دیده شدن هلال ماه دوازدهم، زکات آن واجب می‌شود و از آغاز ماه دوازدهم نمی‌تواند به گونه‌ای در آن تصرف نماید که از میان برود و اگر چنین تصرفی کند، ضامن است، ولی چنانچه در ماه دوازدهم بدون اختیار بعضی از شرط‌های زکات از میان برود، زکات بر او واجب نیست و آغاز سال آینده را باید پس از پایان ماه دوازدهم به‌شمار آورد.

م ﴿ ۱۶۰۷ ﴾ زکات گندم و جو هنگامی واجب می‌شود که دانه‌ی آن بسته، سخت و سفت شود و زکات انگور و کشمش، هنگامی است که دانه‌ی آن غوره شده باشد.

م ﴿ ۱۶۰۸ ﴾ هنگامی که خرما تا اندازه‌ای خشک و سرخ یا زرد گردد و قابل خوردن باشد، زکات واجب می‌شود.

م ﴿ ۱۶۰۹ ﴾ اگر طلا و نقره یا چیز دیگری را که زکات آن واجب است قرض کند و یک سال نزد او بماند، لازم است زکات آن را بدهد و بر کسی که قرض داده است، چیزی واجب نیست.

م ﴿ ۱۶۱۰ ﴾ اگر به خاطر رسیدن مال به اندازه‌ی نصاب مستطیع شود و رسیدن سال زکات پس از هنگام حج باشد، لازم است حج بگذارد و چنانچه از روی گناه، حج را بجا نیاورد تا سال زکات فرا برسد، دادن زکات واجب می‌باشد؛ هر چند به سبب تقصیر در بجا آوردن حج و با پرداخت زکات، استطاعت او برای حج در سال‌های آینده از میان برود.

م ﴿ ۱۶۱۱ ﴾ زکات چیزهایی غیر از گندم، جو، خرما و کشمش که از زمین می‌روید و با پیمان یا وزن معامله می‌شود و از چیزهایی نباشد که مانند سبزی‌ها زود فاسد می‌شود مستحب است و نصاب این‌گونه چیزها یک هزار و پانصد کیلوگرم (سیصد من تبریز) است.

زکات گندم، جو، خرما و کشمش

م ﴿ ۱۶۱۲ ﴾ زکات گندم، جو، خرما و کشمش هنگامی واجب می‌شود که به اندازه‌ی نصاب برسد و نصاب آن تقریباً ۸۴۷ کیلوگرم می‌باشد که اندکی کم‌تر از سه خروار است.

م ﴿ ۱۶۱۳ ﴾ اگر گندم، جو، خرما و انگور هم از باران و هم از آب‌های دستی و صنعتی آبیاری شوند؛ چنانچه به گونه‌ای باشد که گفته شود با آب دستی آبیاری شده است نه با آب باران، زکات آن یک بیستم است و اگر بگویند با آب باران آبیاری شده است، زکات آن یک‌دهم است.

م ﴿ ۱۶۱۴ ﴾ اگر تا اندازه‌ای از باران یا نهریا تری زمین آب بخورد و به همان اندازه از آبیاری دستی، موتور و پمپ و مانند آن استفاده شود، زکات نیمی از آن، یک‌دهم و زکات نیم دیگر، یک بیستم می‌باشد و باید سه‌بخش از چهل‌بخش آن برای زکات پرداخت شود.

م ﴿ ۱۶۱۵ ﴾ آن‌چه دولت، از خود مال بر می‌دارد، زکات ندارد؛ برای نمونه، اگر حاصل کشت و کار ۸۵۰ کیلوگرم باشد و دولت پنجاه کیلوگرم را به عنوان مالیات بگیرد، تنها زکات ۸۰۰ کیلوگرم واجب می‌باشد.

م ﴿ ۱۶۱۶ ﴾ واجب نیست صبر کند تا جو و گندم به خرمن رسد یا انگور و خرما خشک شود و آنگاه زکات بدهد، بلکه همین که زکات واجب شد، جایز است اندازه‌ی زکات را محاسبه نماید و قیمت آن را به عنوان زکات بدهد.

م ﴿ ۱۶۱۷ ﴾ اگر زمینی را بخرد و در آن گندم یا جو بکارد، پولی که برای خرید زمین داده است جزو هزینه شمرده نمی‌شود، ولی چنان‌چه کشت را پیش از واجب شدن زکات بخرد، می‌تواند پولی را که برای خرید آن داده است به‌جز پول کاه آن از هزینه به‌شمار آورد و از حاصل کم نماید و در هزینه‌های کشاورزی باید همواره این جهت را رعایت نماید؛ برای نمونه، اگر کشت را پانصد هزار تومان بخرد و سهم کاه آن در هنگام خرید، صد هزار تومان باشد، تنها چهارصد هزار تومان آن را می‌تواند جزو هزینه به‌شمار آورد.

م ﴿ ۱۶۱۸ ﴾ کسی که بدون خرید ماشین‌آلات مورد نیاز برای کشاورزی می‌تواند کشت نماید، اگر آن ابزار را بخرد، نباید درآمدی را که برای خرید آن داده است جزو هزینه به‌شمار آورد.

م ﴿ ۱۶۱۹ ﴾ اگر زکات خرمای خشک یا کشمش بر کسی واجب باشد نمی‌تواند زکات آن را از خرمای تازه یا انگور بدهد؛ مگر آن که خرمای خشک و کشمش از همان خرمای تازه یا انگوری باشد که زکات به آن تعلق گرفته است.

م ﴿ ۱۶۲۰ ﴾ اگر گندم، جو، خرما و کشمش که زکات آن واجب شده است خوب و بد داشته باشد، باید زکات هر کدام از خوب و بد را از خود آن بدهد و نباید زکات جنس خوب را از جنس بد بدهد و چنانچه زکات همه را از جنس خوب بدهد، بهتر است.

م ﴿ ۱۶۲۱ ﴾ گندم، جو، کشمش و خرما تنها یک زکات دارد.

نصاب طلا و نقره

طلا دو نصاب دارد:

نصاب نخست آن بیست مثقال شرعی است که برابر پانزده مثقال معمولی می‌باشد و هر مثقال آن به وزن هیجده نخود است.

نصاب دوم، چهار مثقال شرعی است که سه مثقال معمولی می‌باشد.

م ﴿ ۱۶۲۲ ﴾ وقتی طلا به نصاب خود رسید اگر شرایط دیگر نیز در آن باشد، باید یک چهلم آن را - که نه نخود و نزدیک دو و نیم درصد می‌باشد - به عنوان زکات پردازد و اگر طلا به این اندازه نرسد، زکات ندارد.

م ﴿ ۱۶۲۳ ﴾ اگر سه مثقال معمولی به پانزده مثقال (نصاب نخست) افزوده شود، باید زکات همه‌ی هیجده مثقال را که برابر دو و نیم درصد یا یک چهارم است بدهد و اگر کم‌تر از سه مثقال اضافه شود، تنها باید زکات پانزده مثقال آن پرداخت شود و افزوده‌ی آن زکات ندارد.

نصاب نقره

نقره دو نصاب دارد:

نصاب نخست آن ۱۰۵ مثقال معمولی و نصاب دوم آن ۲۱ مثقال است.

م ﴿ ۱۶۲۴ ﴾ اگر ۲۱ مثقال به ۱۰۵ مثقال اضافه شود، باید زکات همه‌ی ۱۲۶ مثقال که یک چهلم همه‌ی آن است پرداخت گردد و افزوده‌ی آن زکات ندارد.

م ﴿ ۱۶۲۵ ﴾ به طلا و نقره، همه ساله زکات می‌رسد و اگر زکات طلا یا نقره‌ی خود را بدهد و سال آینده نیز شرایط پرداخت زکات را دارا باشد، باید دوباره زکات آن را بدهد تا هنگامی که از اندازه‌ی نصاب کم‌تر شود، ولی در خمس چنین نیست و اگر یک بار خمس مال را بدهد، دیگر خمس به آن تعلق نمی‌گیرد؛ مگر آن که افزوده شود.

م ﴿ ۱۶۲۶ ﴾ زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که سکه‌دار بوده و معامله با آن رایج باشد؛ هر چند سکه‌ی آن از بین رفته باشد.

م ﴿ ۱۶۲۷ ﴾ طلا و نقره‌ی سکه‌داری که زن برای زینت به کار می‌برد زکات ندارد؛ هر چند سکه‌ی آن رواج داشته باشد.

م ﴿ ۱۶۲۸ ﴾ زکات طلا و نقره در صورتی واجب می‌شود که یازده ماه، مالکِ اندازه‌ی نصاب باشد و اگر در میان یازده ماه، طلا و نقره‌ی او از نصاب نخست کم‌تر شود، زکات بر او واجب نیست.

شتر، گاو و گوسفند

م ﴿ ۱۶۲۹ ﴾ زکات شتر، گاو و گوسفند در صورتی واجب می‌گردد که شرایط زیر را داشته باشد:

یکم- حیوان در همه‌ی سال بیکار باشد و ملاک تشخیص بیکار بودن، دید مردم است، ولی اگر در همه‌ی سال تنها چند روزی کار کرده باشد؛ به گونه‌ای که حیوان، بیکار شمرده شود، زکات آن واجب است.

دوم- در همه‌ی سال از علف بیابان بچرد؛ پس اگر همه‌ی سال یا اندازه‌ای از آن، از علف چیده شده بخورد یا از کشت و کاری که ملک مالک یا ملک شخصی دیگری است بچرد، زکات ندارد ولی اگر در همه‌ی سال، تنها چند روزی از علفی که ملک مالک است بخورد، زکات واجب می‌باشد.

نصاب شتر

شتر، دوازده نصاب دارد:

یکم - پنج شتر؛ زکات آن یک گوسفند است و تا شماره‌ی شتر به این اندازه نرسد، زکات ندارد.

دوم - ده شتر؛ زکات آن دو گوسفند است.

سوم - پانزده شتر؛ زکات آن سه گوسفند است.

چهارم - بیست شتر؛ زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم - بیست و پنج شتر؛ زکات آن پنج گوسفند است.

ششم - بیست و شش شتر؛ زکات آن یک شتر است که وارد سال دوم شده است. ماده‌ی آن در صورتی که بارکش باشد زکات دارد.

هفتم - سی و شش شتر؛ زکات آن یک شتر است که به سال سوم رسیده است. ماده‌ی آن در صورتی که بارکش باشد زکات دارد.

هشتم - چهل و شش شتر؛ زکات آن یک شتر است که به سال چهارم وارد شده است.

نهم - شصت و یک شتر؛ زکات آن یک شتر است که به سال پنجم رسیده است.

دهم - هفتاد و شش شتر؛ زکات آن دو شتر است که به سال سوم وارد شده است.

یازدهم - نود و یک شتر؛ زکات آن دو شتر است که به سال چهارم رسیده است.

دوازدهم - صد و بیست و یک شتر و بالاتر از آن؛ که باید یا چهل نفر چهل نفر به‌شمار آورد و برای هر چهل نفر شتر، یک شتر بدهد که به سال سوم رسیده است، یا پنجاه نفر پنجاه نفر شماره کند و برای هر پنجاه نفر شتر، یک شتر بدهد که به سال چهارم رسیده است یا با چهل و پنجاه بشمرد. در هر صورت، باید به‌گونه‌ای شماره کند که چیزی نماند یا اگر چیزی می‌ماند از آنه نفر بیش‌تر نباشد؛ برای نمونه، اگر

۱۴۰ شتر دارد، باید برای صد نفر، دو شتر که به سال چهارم رسیده، و برای چهل نفر، یک شتر که به سال سوم وارد شده است پرداخت نماید.

م ﴿ ۱۶۳۰ ﴾ شتری که در زکات داده می‌شود باید ماده باشد و اگر شتر ماده ندارد، آن را پرداخت نماید و چنانچه هیچ شتری در سن ذکر شده نداشته باشد، باید آن را بخرد و در خریدن نریا ماده اختیار دارد.

م ﴿ ۱۶۳۱ ﴾ زکات میان دو نصاب به دنبال هم واجب نیست؛ به عنوان نمونه، اگر شماره‌ی شترهایی که دارد از نصاب نخست که پنج نفر است بگذرد و تا به نصاب دوم که ده نفر است نرسد، تنها باید زکات پنج نفر آن را بدهد در نصاب‌های دیگر نیز هم چنین است.

نصاب گاو و گاومیش

گاو دو نصاب دارد:

م ﴿ ۱۶۳۲ ﴾ نخستین نصاب آن سی رأس است.

هرگاه شماره‌ی گاوها به سی رسید- اگر شرایطی را که گفته شد داشته باشد- باید یک گوساله‌ی نریا ماده- که یک سال آن تمام شده و به سال دوم رسیده است- زکات دهد.

م ﴿ ۱۶۳۳ ﴾ نصاب دوم آن چهل رأس است و زکات آن یک گوساله‌ی ماده است که به سال سوم رسیده باشد و زکات آن چه میان سی رأس و چهل رأس است واجب نیست؛ برای نمونه، کسی که ۳۹ گاو دارد فقط باید زکات سی رأس از آن را بدهد و هم چنین اگر از چهل گاو بیش‌تر شود تا به شصت نرسیده است، تنها باید زکات همان چهل رأس آن را بدهد.

نصاب گوسفند

م ﴿ ۱۶۳۴ ﴾ گوسفند، پنج نصاب دارد:

یکم - چهل رأس، زکات آن یک گوسفند است و تا گوسفند به چهل رأس نرسد، زکات ندارد.

دوم - صد و بیست و یکی؛ زکات آن دو گوسفند است.

سوم - دویست و یکی؛ زکات آن سه گوسفند است.

چهارم - سیصد و یکی؛ زکات آن چهار گوسفند است.

پنجم - چهارصد رأس و بالاتر از آن؛ باید آن‌ها را صد رأس صد رأس بشمارد و برای هر صد رأس آن یک گوسفند بدهد و هر اندازه که از صد رأس کم‌تر است، زکات ندارد و نیاز نیست زکات را از خود گوسفندان بدهد، بلکه می‌توان گوسفند دیگری نیز داد و می‌توان به‌جای گوسفند، از گاو، شتر یا پول آن پرداخت نمود؛ مگر آن که دادن خود حیوان برای مستحق سودمندتر باشد که در این صورت، بهتر است خود آن پرداخت شود.

م ﴿ ۱۶۳۵ ﴾ زکات میان دو نصاب به دنبال هم واجب نیست؛ پس اگر شماره‌ی گوسفندهای کسی از نصاب نخست که چهل رأس است بیش‌تر باشد تا به نصاب دوم - که صد و بیست و یک است رأس - نرسد، تنها باید زکات چهل رأس آن را بدهد و افزوده‌ی آن زکات ندارد. در نصاب‌های بعدی نیز چنین است.

م ﴿ ۱۶۳۶ ﴾ زکات شتر، گاو و گوسفندی که به اندازه‌ی نصاب رسیده است واجب می‌باشد؛ خواه همه‌ی آن‌ها نر باشد یا ماده یا برخی از آن نر باشد و برخی دیگر ماده.

زکات سرمایه

م ﴿ ۱۶۳۷ ﴾ مالی را که از راه عقد معاوضه مالک می‌شود و برای تجارت و سود بردن نگه می‌دارد، با وجود شرایط زیر مستحب است یک‌چهارم آن را به عنوان

زکات بپردازد:

الف- مالک، بالغ و عاقل باشد.

ب- مال به اندازه‌ی نصاب رسیده باشد و ملاک اندازه‌ی آن، با نصاب طلا یا نقره برابر است.

ج- یک سال از وقتی که قصد نگه داشتن و سود بردن کرده است بر آن مال گذشته باشد.

د- قصد سود بردن در همه‌ی سال باشد؛ پس اگر در میان سال از آن قصد رویگردان شود و برای نمونه، قصد کند آن را در مؤونه هزینه نماید، نیاز نیست زکات آن را بدهد.

ه- مالک بتواند در همه‌ی سال در آن دست ببرد.

و- در همه‌ی سال به اندازه‌ی سرمایه یا بیش‌تر از آن، آن مال خریدار داشته باشد؛ پس اگر در بخشی از سال به کم‌تر از سرمایه خریدار داشته باشد، نیاز نیست زکات آن را بدهد.

موارد مصرف زکات

م ﴿ ۱۶۳۸ ﴾ می‌توان زکات را در یکی از هشت مورد زیر به‌کار برد:

یکم- فقیر؛ کسی که نمی‌تواند هزینه‌های سال خود و اشخاصی که وی سرپرستی آنها را بر عهده دارد بپردازد.

م ﴿ ۱۶۳۹ ﴾ کسی که صنعت، ملک، سرمایه و کسبی دارد که زندگی او را اداره نمی‌کند فقیر شمرده می‌شود و می‌تواند برای جبران کمبود زندگی خود زکات بگیرد.

م ﴿ ۱۶۴۰ ﴾ کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه‌ای دارد و می‌تواند هزینه‌های سال خود را اندک‌اندک به دست آورد و از سود آن زندگی را بگذارند، فقیر نیست.

دوم - مسکین؛ کسی که زندگی خود را سخت تر از فقیر می گذراند و تفاوت فقیر و مسکین در این است که فقیر روی درخواست از کسی را ندارد، ولی مسکین، نیازمندی است که روی درخواست و سؤال پیدا می کند.

سوم - کسی که از سوی امام علیه السلام یا جانشین ایشان مأمور است که زکات را گردآوری یا نگهداری نماید یا به حساب آن رسیدگی کند و برای رساندن آن به امام علیه السلام یا جانشین امام هزینه هایی را که نیاز است می پردازد، به اندازه ی زحمتی که می کشند و هزینه ای که می پردازند می توانند زکات بگیرند.

چهارم - به کافری که اگر زکات به او داده شود به دین اسلام گرایش می یابد یا در جنگ یا غیر آن به مسلمانان کمک می کند و هم چنین مسلمانی که ایمان وی ضعیف است و در صورتی که زکات به او داده شود، ایمان وی قوی می شود، یا مسلمانی که ایمان به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام ندارد و با دادن زکات به وی، رغبت به ولایت می یابد و هدایت می شود می توان زکات داد.

پنجم - بده کاری که نمی تواند قرض خود را پرداخت نماید؛ به شرط آن که قرض در گناه به کار گرفته نشده باشد.

ششم - راه خدا و کارهایی؛ مانند: ساختن مسجد و مدرسه، پل و راه سازی که سود همگانی دارد یا بخش معارف که مایه ی برتری دین می شود.

هفتم - در راه مانده؛ مسافری که در سفر مانده و نیازمند شده است، می تواند به اندازه ی نیاز خود از زکات استفاده کند؛ هر چند در محل خود غنی و بی نیاز باشد.

م ﴿ ۱۶۴۱ ﴾ به کسی می توان زکات داد که مسلمان و شیعه ی دوازده امامی باشد و اگر شیعه بودن کسی از راه شرعی ثابت شود و به او زکات داده شود و زکات مصرف شود و سپس آشکار شود که وی شیعه نبوده است، نیاز نیست دوباره زکات بدهد.

م ﴿ ۱۶۴۲ ﴾ به فقیری که گدایی می کند می توان زکات داد، ولی به کسی که زکات را در گناه به کار می برد نباید زکات داد.

م ﴿ ۱۶۴۳ ﴾ به کسی که دادن زکات مایه‌ی گرایش او به گناه می‌شود؛ هر چند خود، آن را در گناه به کار نمی‌برد، نمی‌توان زکات داد.

م ﴿ ۱۶۴۴ ﴾ چیزی را که برای زکات به فقیر می‌دهد نیاز نیست به او بگوید که زکات است، بلکه اگر به گونه‌ای محترمانه، عاقلانه و به صورت معمول آن را پیشکش و هدیه نماید، بهتر است ولی باید قصد زکات نماید.

م ﴿ ۱۶۴۵ ﴾ اگر به کسی قرض داده است که نمی‌تواند بدهی خود را بدهد و هزینه‌های او بر انسان واجب باشد، نمی‌توان آن را از زکات به‌شمار آورد، و اگر زن برای هزینه‌ی خود قرض کرده باشد، شوهر نمی‌تواند بدهی او را از زکات بدهد، بلکه اگر دیگری هم که هزینه‌های او بر انسان واجب است برای هزینه‌ی خود قرض کند و وی که هزینه‌های او را می‌پردازد بتواند آن بدهی را پرداخت کند، نباید بدهی او را از زکات به‌شمار آورد.

م ﴿ ۱۶۴۶ ﴾ نمی‌توان هزینه‌ی کسانی مانند فرزند را که هزینه‌ی وی بر او واجب است از زکات داد، ولی اگر او هزینه‌ی آنان را ندهد، دیگران می‌توانند به آنان زکات بدهند.

م ﴿ ۱۶۴۷ ﴾ می‌توان به پسر زکات داد تا او برای زن و فرزند خود هزینه کند.
 م ﴿ ۱۶۴۸ ﴾ اگر فرزندان، کتاب‌های علمی و دینی نیاز داشته باشند، پدر می‌تواند آن را از زکات بخرد و در دسترس آنها بگذارد، ولی نمی‌تواند آن را از سهم در راه‌ماندگان تهیه نماید؛ مگر آن که مصلحت همگانی اقتضای آن را داشته باشد.
 م ﴿ ۱۶۴۹ ﴾ پدر می‌تواند به پسر که توان هزینه‌های ازدواج خود را ندارد، زکات بدهد تا ازدواج کند و پسر هم می‌تواند زکات خود را برای نیازمندی‌های پدر به او بدهد.

م ﴿ ۱۶۵۰ ﴾ به زنی که شوهر هزینه‌های او را نمی‌دهد نمی‌توان زکات داد، بلکه باید وی با مراجعه به حاکم، شوهر خود را وادار به دادن نفقه کند.

م ﴿ ۱۶۵۱ ﴾ زنی که به عقد موقت کسی درآمده است و فقیر می‌باشد، شوهر وی و دیگران می‌توانند به او زکات دهند، ولی اگر شوهر در ضمن عقد شرط کند که هزینه‌های او را بدهد یا از جهت دیگری دادن هزینه‌های وی بر او واجب باشد؛ چنانچه بتواند هزینه‌های آن زن را بدهد یا زن بتواند شوهر را وادار به آن کند، نمی‌توان به آن زن از سهم فقیران زکات داد؛ مگر آن که شوهر هزینه‌های وی را ندهد؛ هرچند از روی گناه باشد.

م ﴿ ۱۶۵۲ ﴾ زن می‌تواند به شوهر فقیر خود زکات بدهد؛ هرچند شوهر زکات را برای وی هزینه نماید.

م ﴿ ۱۶۵۳ ﴾ سید نمی‌تواند از غیر سید زکات بگیرد، ولی اگر خمس و دیگر وجوهات برای هزینه‌های او کافی نباشد و از گرفتن زکات ناچار باشد، می‌تواند تنها به اندازه‌ای که برای هزینه‌ی روزانه‌ی خود ناچار است از غیر سید زکات بگیرد و اگر در میان سال از زکات بی‌نیاز شود، باید آن را برگرداند یا با اجازه‌ی زکات دهنده برای مستحقان زکات هزینه کند و خود از خمس مصرف نماید.

م ﴿ ۱۶۵۴ ﴾ کسی که به فراگیری علوم دینی می‌پردازد نباید کار و پیشه‌ای غیر از فراگیری دانش داشته باشد و هزینه‌ی زندگی او به‌طور متوسط باید از سهم مبارک امام در خمس و سهم فی سبیل‌الله تأمین شود و نیازی به دیگر گونه‌های زکات ندارد و تربیت افراد کارشناس در امور دینی و هزینه‌های آنان بر تمام موارد مصرف تقدم دارد؛ خواه فراگیری علم مباح باشد یا مستحب یا واجب و همه‌ی هزینه‌های او باید با اجازه‌ی حاکم شرع پرداخت شود.

زکات فطره

م ﴿ ۱۶۵۵ ﴾ کسی که هنگام غروب شب عید فطر، بالغ، عاقل و هوشیار باشد؛ هر چند برای چند لحظه، و فقیر نباشد، باید یک صاع (نزدیک به سه کیلوگرم) برای خود و نیز برای هر یک از کسانی که نان خوراکی او هستند از خوراکی‌های رایج در شهر؛ مانند: گندم، جو، خرما، کشمش و برنج به مستحق بدهد و اگر پول یکی از آن را هم بدهد، کافی است.

م ﴿ ۱۶۵۶ ﴾ هنگام پرداخت زکات فطره، پیش از نماز عید فطر است؛ بر این پایه، کسی که نماز عید فطر را می‌خواند باید فطریه را پیش از نماز عید بدهد یا آن را جدا نماید و کنار بگذارد، ولی اگر نماز عید را نمی‌خواند، می‌تواند دادن فطریه یا کنار گذاشتن آن را تا ظهر تأخیر اندازد.

م ﴿ ۱۶۵۷ ﴾ آغاز واجب شدن زکات فطره، هنگام دیدن هلال عید است.

م ﴿ ۱۶۵۸ ﴾ کسی که هزینه‌ی سال خود و افرادی که هزینه‌های آنان بر او واجب است را دارد یا آن را از راه کسب و کار به دست می‌آورد، فقیر نیست و اگر چنین نباشد، فقیر است و زکات فطره بر او واجب نیست و می‌تواند زکات فطره بگیرد.

م ﴿ ۱۶۵۹ ﴾ فطریه‌ی کسانی که در غروب شب عید فطر نان خوراکی او شمرده می‌شوند بر وی واجب است؛ خواه کوچک باشند یا بزرگ، مسلمان باشند یا کافر،

دادن هزینه‌ی آنان بر او واجب باشد یا نه و در شهر خود او باشند یا در شهر دیگری، ولی زنی که ناشزه است و از تمکین شوهر خودداری می‌کند، اگر نان‌خور او شمرده نشود، فطریه‌ی او بر شوهر واجب نیست.

م ﴿ ۱۶۶۰ ﴾ فطریه‌ی کسی که پیش از برآمدن هلال ماه شوال مهمان شخص دیگری شده است بر میزبان واجب است، با این شرط که برای خوردن غذا به منزل او آمده باشد؛ هر چند پس از آن، چیزی پیش آید که نتواند غذا بخورد.

م ﴿ ۱۶۶۱ ﴾ کسی که تنها به اندازه‌ی یک صاع (نزدیک به سه کیلوگرم) گندم و مانند آن دارد مستحب است زکات فطره را بدهد و چنانچه افرادی داشته باشد که نفقه‌ی آنان بر او واجب است و بخواهد فطریه‌ی آنان را هم بدهد می‌تواند به قصد فطریه، یک صاع را به یکی از آنها بدهد و او هم آن را با همین قصد به دیگری بدهد و هم چنین تا به آخرین نفر برسد و بهتر است آخرین چیزی را که آخرین نفر می‌گیرد به کسی بدهد که از خود آنها نیست و اگر یکی از آنها صغیر است، سرپرست او به جای وی بگیرد و به شخص دیگری بدهد.

م ﴿ ۱۶۶۲ ﴾ اگر فطریه‌ی وی بر کسی واجب باشد که فطریه را نمی‌دهد، پرداخت فطریه بر خود او واجب نمی‌شود؛ مگر آن که شخص غنی نان‌خور فقیر باشد که در این صورت نیاز است غنی، فطریه‌ی خود را بدهد.

م ﴿ ۱۶۶۳ ﴾ اگر کسی که فطریه‌ی او بر دیگری واجب است، خود فطریه را بپردازد، پرداخت فطریه از کسی که فطره بر او واجب شده است برداشته نمی‌شود؛ مگر این که با اجازة‌ی او و با قصد نیابت از او باشد.

م ﴿ ۱۶۶۴ ﴾ زنی که شوهر وی هزینه‌ی او را نمی‌دهد، چنانچه نان‌خور دیگری باشد، فطریه‌ی وی بر آن دیگری واجب است و در صورتی که زن، داراست و از مال خود هزینه می‌کند و نان‌خور دیگری نیست، باید فطریه‌ی خود را بدهد و اگر از

روی شدت نیاز، شوهر، نان‌خور زن باشد، فطریه‌ی شوهر نیز بر زن واجب است، ولی چنانچه شوهر هرچند با وجود سختی، فطریه‌ی زن را می‌دهد از عهده‌ی زن برداشته می‌شود.

م ﴿ ۱۶۶۵ ﴾ کسی که سید نیست نمی‌تواند به سید فطریه دهد و حتی اگر سیدی نان‌خور او باشد، نمی‌تواند فطریه‌ی او را به سید دیگری بدهد.

م ﴿ ۱۶۶۶ ﴾ هزینه‌ی سرباز در سربازخانه‌ها یا میدان جنگ به عهده‌ی دولت است، ولی فطریه‌ی آن‌ها بر دولت واجب نیست و اگر سرباز، خود شرایط لازم پرداخت زکات را دارد، باید زکات فطره‌ی خود را بدهد.

م ﴿ ۱۶۶۷ ﴾ اگر زکات فطره در یکی از هشت مورد مصرف شود که پیش‌تر برای زکات مال گفته شد، کافی است، ولی در هنگام کمبود زکات مستحب است که زکات تنها به فقیران شیعه‌ی دوازده امامی داده شود؛ هرچند در شهر دیگری باشد.

م ﴿ ۱۶۶۸ ﴾ باید زکات فطره را با قصد قربت و برای انجام فرمان خداوند عالم بدهد و هنگام پرداخت آن، باید نیت دادن فطریه داشته باشد.



انفال (دارایی‌های عمومی)

م ﴿ ۱۶۶۹﴾ «انفال» همان اموال عمومی است که در اختیار حکومت اسلامی قرار دارد و از آن باید به سود همگان بهره‌برداری شود.

موارد انفال

م ﴿ ۱۶۷۰﴾ موارد انفال عبارت است از:

- ۱- زمین موات و زمینی که صاحب آن از آن اعراض نموده و آن را رها کرده است؛
- ۲- کوه، دره، جنگل و نیزار طبیعی؛
- ۳- دریا، ساحل آن و رودخانه‌ی بزرگ؛
- ۴- معدن؛
- ۵- مال برجسته و گران‌بهایی که متعلق به دولت‌ها و شاهان بوده و در جنگ به دست مسلمانان افتاده است؛
- ۶- غنیمتی که در جنگ؛ بدون اجازه‌ی امام معصوم علیه‌السلام یا حکومت اسلامی به دست آمده باشد؛
- ۷- زمینی که از کفار بدون جنگ و خون‌ریزی در اختیار مسلمانان قرار می‌گیرد؛
- ۸- اموال کسی که از دنیا می‌رود و وارث ندارد.

دولت اسلامی و انفال

م ﴿ ۱۶۷۱ ﴾ در صورت تحقق دولت عدل اسلامی، استخراج معادن و گنج‌ها و استفاده از جنگل‌ها و اموال عمومی باید با اجازه‌ی دولت باشد.

م ﴿ ۱۶۷۲ ﴾ انفال یکی از مهم‌ترین منابع مالی و اقتصادی حکومت اسلامی است و حفظ آن از هرگونه تجاوز، آفت و زیان طبیعی و غیرطبیعی، وظیفه‌ی همه‌ی مردم؛ به‌ویژه حکومت می‌باشد؛ بنابراین، در استفاده‌ی افراد از آن یا فروش آن توسط حکومت به دیگران؛ به‌ویژه بیگانگان، باید مصلحت عموم مردم مراعات گردد.

درآمد

ساختار کلی جامعه جهت تأمین نیازمندی‌های مدیریتی آن، گرفتن درصدی از درآمد شهروندان را می‌طلبد. این گزاره‌ی عمومی «مالیات» نام دارد.

اصل این امر در هر جامعه، خواه بدوی و ابتدایی باشد یا مدنی و خواه دینی باشد یا غیر دینی، یک واقعیت است؛ اگرچه باید نسبت به کمیت و کیفیت یا گستردگی و محدودیت آن بر افراد و طبقات محاسبه‌ی دقیق اعمال گردد. البته، چنین دریافتی از جانب نظام مالیاتی هر کشوری، توقعات بجا و مناسبی در مردم ایجاد می‌نماید که باید این توقعات را محترم دانست و هرگونه کوتاهی درباره‌ی آن، اهمال در پرداخت را به همراه دارد؛ همان‌طور که پی‌آمد نپرداختن به اندازه و به موقع مالیات از جانب مردم، بروز اختلال در مدیریت جامعه است.

انواع مالیات

م ﴿ ۱۶۷۳ ﴾ مالیات می‌تواند زمینه‌های ویژه‌ای داشته باشد و در مقابل مالیات عمومی، چهره‌ای خاص به خود گیرد و به عنوان نمونه، تنها از قشر خاص گرفته

شود یا تنها به مصرف خاص برسد؛ همان‌طور که می‌تواند عنوان ویژه‌ای داشته باشد؛ مانند: مالیات ساختمان، عوارض شهرداری، مالیات حقوق‌بگیران یا مالیات دینی که موارد مصرف ویژه‌ای دارد.

م ﴿ ۱۶۷۴ ﴾ در جامعه‌ی اسلامی مالیات دولتی کفایت از مالیات دینی؛ مانند: خمس، زکات، زکات فطره، مظالم یا کفارات نمی‌کند و چون زمینه و مصرف هر یک متفاوت است و آثار اجتماعی آن متمایز می‌باشد، پرداخت هر کدام از مالیات دولتی و وجوهات شرعی به صورت جداگانه موجبات اجحاف بر مردم را فراهم نمی‌سازد.

م ﴿ ۱۶۷۵ ﴾ گرفتن مالیات از جانب دولت باید بر اساس عدالت و انصاف باشد و نباید سنگینی یا ناهمواری بر مردم یا روند جامعه پیش آورد.

شرایط ماموران مالیات

م ﴿ ۱۶۷۶ ﴾ ماموران اخذ مالیات باید افرادی شایسته و مؤمن باشند که از اجحاف، اسراف یا تخطی و خیانت به‌دور باشند و بدون داشتن شرایط یاد شده و در صورت تجاوز و خیانت، اعتبار شغلی خود را از دست می‌دهند.

م ﴿ ۱۶۷۷ ﴾ مالیات‌کشور باید بر اساس تعرفه و ردیف‌های مشخص ارزیابی و مصرف شود و لازم است در صورت مصلحت، گزارش سالانه‌ی آن به آگاهی مردم برسد تا در جریان امور مالیاتی قرار گیرند و در نتیجه، پرداخت سالیانه‌ی مالیات خود را آگاهانه انجام دهند.

م ﴿ ۱۶۷۸ ﴾ مصرف مالیات در غیر موارد پیش‌بینی شده در قانون، امری خلاف می‌باشد و قابل پی‌گرد قانونی است.

وجوهات شرعی

م ﴿ ۱۶۷۹ ﴾ وجوهات شرعی باید نظام‌مند و دارای انضباط مشخصی باشد و در تمام زمینه‌های آن از هرگونه هرج و مرج به‌دور باشد و نباید از نظام خاص شرعی خود انحراف داشته باشد.

م ﴿ ۱۶۸۰ ﴾ کسانی که وجوهات شرعی را می‌گیرند از مجتهدان تا نمایندگان آنان باید صاحب شرایط لازم علمی و دارای عدالت باشند و روند شرعی آن را در تمام سطوح رعایت نمایند.

م ﴿ ۱۶۸۱ ﴾ وجوهات شرعی لازم است در موارد مصرف خود هزینه گردد و باید از هزینه در غیر موارد آن پرهیز شود.

م ﴿ ۱۶۸۲ ﴾ در صورت کمبود وجوهات، لازم است به عدالت بر افراد و موارد ضروری آن تقسیم شود و گیرنده‌ی وجوهات باید در حد توان پاسخ‌گوی نیازمندان به آن باشد.

م ﴿ ۱۶۸۳ ﴾ لازم است وجوهات به هر شعاعی که گرفته می‌شود به همان شعاع توزیع گردد و نباید مصرف آن به منطقه‌ای خاص یا به مرکز بسنده شود. بنابراین، وجوهاتی که از سراسر کشور یا دنیا به مرکز می‌رسد باید بر همه‌ی کشور یا دنیا توزیع گردد و نباید مصرف آن به مرکز یا برخی مناطق یا به گزاره‌های ویژه‌ای محدود شود.

م ﴿ ۱۶۸۴ ﴾ می‌توان به نمایندگانی که وجوهات را می‌گیرند به نظر مجتهد و در صورت نیاز بخشی از آن را داد ولی نباید بدون تعرفه یا به‌دور از انصاف باشد.

م ﴿ ۱۶۸۵ ﴾ نباید نمایندگی در حوزه‌ی وجوهات به عنوان شغل یا پیشه درآید؛ به‌گونه‌ای که برخی مشمول و بسیاری محروم از آن باشند.

م ﴿ ۱۶۸۶ ﴾ در مصرف وجوهات باید نظر مجتهد به‌طور مشخص اعمال گردد و نظر مجتهد؛ اگرچه مورد احترام است، در صورت هماهنگ نبودن با مسایل شرعی یا با فتوای خویش ارزش عملی ندارد و در مواردی ممکن است موجب از دست رفتن عدالت مجتهد و عدم اعتبار شرعی در پیروی از وی گردد.

م ﴿ ۱۶۸۷ ﴾ مجتهد، افزوده بر اجتهاد کامل لازم است در مصرف وجوهات شرعی آگاهی کامل و نیز توان و اقتدار لازم را داشته باشد؛ بر این اساس، اگر مجتهدی در اجتهاد کامل باشد ولی در چگونگی مصرف آگاهی لازم یا قدرت بر انجام آن را

نداشته باشد نمی‌تواند وجوهای شرعی را بگیرد؛ بنابراین، تنها اجتهاد در احکام، آگاهی در نیازمندی‌های اجتماعی را به دنبال ندارد؛ چنانچه آگاهی در فتوا یا شناخت نیازمندی‌های عمومی نیز ملازمه‌ای با قدرت بر اجرا و انجام درست آن ندارد.

م ﴿ ۱۶۸۸ ﴾ مجتهد بر اثر نداشتن آگاهی اجتماعی یا مصرف وجوهای به گونه‌ی ناسالم یا نداشتن قدرت بر اجرای موارد لازم و استفاده‌ی درست از آن، اقتدار شرعی خود در اطاعت را از دست می‌دهد؛ چنانچه بسیاری از مشکلات امروزه حوزه‌ی وجوهای در اثر این‌گونه امور است.

م ﴿ ۱۶۸۹ ﴾ مصرف وجوهای باید در تمام زمینه‌ها و منطقه‌ها بر اساس عدل و انصاف باشد و از اسراف و تبذیر یا چشم‌تنگی و امساک به دور باشد.

م ﴿ ۱۶۹۰ ﴾ مصرف وجوهای باید بر اساس اهمیت مورد باشد و توجه داشتن به محرومان در این زمینه واجب است.

م ﴿ ۱۶۹۱ ﴾ وجوهای نباید در امور شخصی یا شؤون نفسانی یا زمینه‌های شیطانی به مصرف برسد و نباید آن را چون اموال شخصی یا چون اموال بادآورده مصرف نمود.

م ﴿ ۱۶۹۲ ﴾ آشنایان مجتهد می‌توانند بر اساس فتوا و عدالت در این زمینه نقش داشته باشند؛ اما نباید هیچ‌گونه مداخله‌ی شخصی و نابه‌جا در آن داشته باشند.

م ﴿ ۱۶۹۳ ﴾ در هر صورت و به هر دلیل، گناه و مسئولیت هر انحرافی در مصرف وجوهای بر عهده‌ی گیرنده‌ی وجوهای است و اطرافیان اگرچه مقصر باشند، ولی هیچ‌گونه کاستی در مسئولیت مجتهد پیش نمی‌آورد و وی باید پاسخگو باشد.

م ﴿ ۱۶۹۴ ﴾ مجتهد با وجود شرایط، بر وجوهای مالکیت دارد و در صورت درستی موارد مصرف نسبت به آن دارای مصونیت است، ولی وجوهای مال شخصی مجتهد به شمار نمی‌رود و کسی آن را از وی ارث نمی‌برد و نباید در موارد غیر ضروری دینی استفاده شود.

بخش هشتم

تغذیه



تغذیه و خوراک

درآمد

تأثیر خوراکی‌ها بر جسم و روح انسان، امری علمی، محسوس و تجربه‌پذیر است. خوراکی‌ها همان‌گونه که مایه‌ی رشد و سلامت جسم و روح است می‌تواند آشفتنگی مزاجی، اختلال روانی و بیمارهای جسمانی را به همراه داشته باشد. از طرفی، عقل سالم در بدن سالم است و بیمار نمی‌تواند به درستی بیندیشد و مسیر تعالی و کمال خود را طی نماید؛ چرا که همه‌ی همت نفس به ساخت و ساز و ترمیم بخش بیمار بدن معطوف می‌گردد و دیگر نیروی رشد، خودشکوفایی، بر شدن، عروج و استجماع را از دست می‌دهد. خداوند متعال که به علم و حکمت بالغه‌ی خویش بر همه‌ی مصلحت‌ها و مسیر رشد و تکامل هستی و انسان آگاه است، و نسبت به آن و به‌ویژه انسان، رهنمودهایی را در تمام زمینه‌ها؛ از جمله خوراکی‌ها، ارایه داده است تا انسان در پرتو آن بتواند خوراکی‌ها و آشامیدنی‌هایی را که به وی رشد بیش‌تری می‌دهد شناسایی نماید و از آن بهره‌ی بیش‌تری برد؛ چنان‌که از آن دسته

خوراکی‌ها و آشامیدنی‌هایی که مانع پیشرفت یا سبب سقوط وی می‌گردد نیز خودداری نماید. در این راستا، شریعت به طور موردی هر یک از این گزینه‌ها را در دیدگاه انسان قرار می‌دهد و نسبت به بعضی از آن در جهت ترک، الزام را ارایه می‌کند که در این بخش برخی از آنها مطرح می‌شود.

شناخت پرندگان حلال‌گوشت و حرام‌گوشت

م ﴿ ۱۶۹۵ ﴾ به صورت معمول، پرندگان حلال‌گوشت از حرام‌گوشت به دو راه شناخته می‌شوند:

یکم - هنگام پرواز، بال زدن آن بیش‌تر باشد تا نگه داشتن بال؛ پس پرنده‌ای که بال زدنش بیش‌تر باشد حلال است و پرنده‌ای که مانند عقاب، بیش‌تر، بال‌ها را در هنگام پرواز نگه می‌دارد، حرام است.

دوم - پرندگانی که سنگدان یا چینه‌دان یا انگشت جدایی مانند شست انسان دارند، حلال، و پرندگانی که آن را ندارند، حرام‌گوشت هستند.

م ﴿ ۱۶۹۶ ﴾ خوردن گوشت مرغی که مانند شاهین چنگال دارد، حرام است و خوردن گوشت پرستو و هُدُهد مکروه است، ولی گوشت مرغانی که پرواز دارند، ولی پر ندارند؛ مانند: خفاش و هم‌چنین زنبور و پشه و دیگر حشره‌های پرنده حرام است.

م ﴿ ۱۶۹۷ ﴾ تخم پرندگان حلال، حلال، و تخم پرندگان حرام‌گوشت، حرام است و اگر مشتبه باشد، تخم‌هایی که دو طرف آن یکسان می‌باشد حرام است و تخم‌هایی که یک طرف آن باریک‌تر است، حلال است.

م ﴿ ۱۶۹۸ ﴾ از جانوران دریایی، ماهی پولک‌دار و هم‌چنین برخی از گونه‌های ماهیان که تنها در کنارگوش آن‌ها پولک نمایان و آشکار است حلال می‌باشد، ولی

ماهی بدون فلس حرام است؛ چنان‌که حیوان‌های آبی؛ مانند: نهنگ، خرچنگ، قورباغه و مانند آن نیز حرام می‌باشد و تخم حیوان‌های دریایی حلال‌گوشت، حلال و تخم حیوانات دریایی حرام‌گوشت حرام است.

م ﴿ ۱۶۹۹ ﴾ پانزده چیز از حیوان‌های حلال‌گوشت حرام است:

۱- خون ۲- فضله ۳- نری ۴- فرج ۵- بچه‌دان ۶- عُدد که به آن «دشول» می‌گویند ۷- تخم که به آن دنبلان می‌گویند ۸- چیزی که در مغز سر است و به اندازه‌ی نیم نخودی می‌باشد (غده‌ی هیپوفیز) ۹- مغز حرام که در میان تیره‌ی پشت (ستون فقرات) است ۱۰- پی که در دو پهلو‌ی گردن قرار دارد و تا تیره‌ی پشت ادامه دارد ۱۱- زهره‌دان ۱۲- سپرز (طحال) ۱۳- بول‌دان (مثانه) ۱۴- حدقه‌ی چشم (مردمک) ۱۵- چیزی که در میان سُم است و به آن «ذات الأشجاع» می‌گویند.

م ﴿ ۱۷۰۰ ﴾ خوردن خاک و گِل حرام است ولی خوردن اندکی از تربت حضرت سیدالشهدا؛ امام حسین علیه السلام برای درمان که از قبر مطهر آن حضرت یا از اطراف آن برداشته باشند اشکال ندارد و خوردن تربت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دیگر ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام برای درمان مانند تربت امام حسین علیه السلام است.

خوردن گِل داغستان و گِل ارمنی برای درمان - اگر درمان، تنها به آن وابسته باشد - اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۷۰۱ ﴾ خوردن یا نوشیدن چیزی که برای انسان زیان مهمی دارد حرام است، ولی اگر زیان به اندازه‌ای کم باشد که با دقت عادی به آن توجه نکنند حرام نیست.

م ﴿ ۱۷۰۲ ﴾ از چارپایان اهلی، خوردن گوشت شتر، گاو و گوسفند حلال است و از حیوان‌های بیابانی و وحشی، گوشت آهو، گوزن، گاو وحشی، قوچ و بز کوهی و گورخر حلال است و گوشت دیگر حیوانات؛ مانند: فیل، خرگوش و حیوانات درنده و حشرات حرام است.

- م ﴿ ۱۷۰۳ ﴾ حیوان اهلی حلال گوشت از سه راه حرام گوشت می‌شود: یکم - جلال باشد؛ یعنی خوراک آن به صورت معمول تنها مدفوع انسان باشد که در این صورت، گوشت و شیر آن حرام و ادرار و مدفوع آن نجس می‌شود.
- دوم - انسان با حیوان چهارپا نزدیکی کند. در این صورت، گوشت و شیر، بلکه نسل آن حرام می‌شود و نیز بول و مدفوع آن نجس است.
- سوم - اگر حیوان از شیر خوک بخورد تا رشد کند و استخوان آن محکم شود، گوشت، شیر و نسل آن حرام می‌شود و ادرار و مدفوع آن نجس است، ولی اگر از شیر انسان بخورد تا بزرگ شود، گوشت و شیر آن حرام نمی‌شود، بلکه کراهت دارد.
- م ﴿ ۱۷۰۴ ﴾ گوشت و شیر حیوان نجس؛ مانند: سگ و خوک حرام است و هم‌چنین گوشت و شیر حیوان‌های درنده که به صورت غالب نیش و چنگال دارند؛ مانند: شیر، پلنگ، یوزپلنگ، گرگ، کفتار، شغال، روباه و گربه و نیز حیوان‌هایی که به آن‌ها مسخ شده می‌گویند؛ مانند: فیل، خرس، بوزینه و خرگوش، حرام و خوردن حیوان‌های ریز و حشرات؛ مانند: موش، سوسمار، مار، مارمولک، خرچنگ، عقرب، سوسک، زنبور، مور، مگس، پشه و انواع کرم‌ها نیز حرام است.
- م ﴿ ۱۷۰۵ ﴾ گوشت‌هایی که از سرزمین کفر آورده می‌شود و تذکیه‌ی آن‌ها به حسب شرع ثابت نشده، نجس و خوردن آن حرام است و خرید و فروش آن نیز جایز نیست و نوشته و گفته‌ی اشخاص نامعلوم و مجهول، از نظر شرعی ارزش و اعتباری ندارد.
- م ﴿ ۱۷۰۶ ﴾ مصرف شراب حرام است و منظور از شراب، هر مایع مست‌کننده می‌باشد؛ حتی مصرف یک قطره شراب و کم‌تر از آن نیز حرام است. آب‌جو نیز یکی از مشروبات الکلی است.
- م ﴿ ۱۷۰۷ ﴾ آشامیدن شراب از بزرگ‌ترین گناهان است و اگر کسی آن را حلال بداند؛ چنان‌چه متوجه باشد که لازمه‌ی حلال دانستن آن، دروغ بستن به خدا و پیغمبر ﷺ و انکار آنان می‌باشد، کافر است.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: شراب، ریشه‌ی بدی‌ها و سرآغاز گناهان است و کسی که شراب می‌خورد، عقل خود را از دست می‌دهد و در آن هنگام، خدا را نمی‌شناسد و از هیچ گناهی باک ندارد و احترام هیچ کس را نگه نمی‌دارد و حق خویشان نزدیک را رعایت نمی‌کند و از زشتی‌های آشکار رو نمی‌گرداند و اگر کسی جرعه‌ای از آن مصرف کند، خداوند متعال و فرشتگان و پیامبران و مؤمنان، او را لعنت می‌کنند و اگر تا حد مستی بنوشد، روح ایمان و خداشناسی از او بیرون می‌رود و روح نقصان و پلیدی به‌جای آن قرار می‌گیرد و تا چهل روز نماز او پذیرفته نمی‌شود و روز قیامت روی او سیاه است و زبان وی از دهانش بیرون می‌آید و آب دهان او به سینه‌اش می‌ریزد و فریاد تشنگی او بلند است.

م ﴿ ۱۷۰۸ ﴾ نشستن کنار سفره‌ای که در آن شراب یا هر چیز مست‌کننده‌ای مصرف می‌شود اگر انسان یکی از آنان شمرده شود و غذا خوردن از آن سفره، حرام است؛ هر چند آن غذا حلال باشد.



ذبح (سر بریدن حیوان)

شرایط حلال بودن حیوان

م ﴿ ۱۷۰۹ ﴾ اگر حیوان حلال گوشت اهلی یا وحشی با شرایط شرعی آن سر بریده شود، گوشت آن حلال و بدن آن پاک است.

م ﴿ ۱۷۱۰ ﴾ حیوانی که با آن نزدیکی شده، گوشت آن و حتی گوشت جنین آن حرام است.

م ﴿ ۱۷۱۱ ﴾ گوسفندی که شیر خوک خورده و حیوانی که نجاست خوار شده اگر به دستوری که در شرع معین شده است استبرا نشود، پس از سر بریدن، گوشت آن حلال نیست.

م ﴿ ۱۷۱۲ ﴾ حیوان حلال گوشت وحشی؛ مانند: آهو، کبک، بزکوهی و حیوان حلال گوشتی که اهلی بوده و بعد وحشی شده؛ مانند: گاو و شتر اهلی که فرار کرده و وحشی شده است و سر بریدن آن آسان نیست، اگر با اسلحه و رعایت شرایط آن شکار شود، پاک و حلال است، ولی حیوان حلال گوشت اهلی؛ مانند: گوسفند و مرغ خانگی و حیوان حلال گوشت وحشی که با پرورش دادن اهلی شده و سر بریدن آن آسان است، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود.

م ﴿ ۱۷۱۳ ﴾ حیوان حلال گوشت و حشی در صورتی با شکار کردن پاک و حلال می‌شود که بتواند فرار یا پرواز کند.

م ﴿ ۱۷۱۴ ﴾ بچه آهوایی که نمی‌تواند فرار کند و جوجه کبکی که نمی‌تواند پرواز کند، با شکار کردن پاک و حلال نمی‌شود و اگر آهو و بچه‌اش را که نمی‌تواند فرار کند با یک تیر شکار کنند، آهو، حلال و بچه‌ی آن حرام است.

م ﴿ ۱۷۱۵ ﴾ حیوان حلال گوشتی که مانند ماهی، خون جهنده ندارد، اگر به خودی خود در آب بمیرد یا با غیر دستور شرع صید شود، پاک است، ولی خوردن گوشت آن حرام است.

م ﴿ ۱۷۱۶ ﴾ حیوان حرام گوشتی که خون جهنده ندارد؛ مانند: مار، با سر بریدن حلال نمی‌شود، ولی مرده‌ی آن پاک است.

م ﴿ ۱۷۱۷ ﴾ گوشت و پوست حیوان حرام گوشت؛ خواه درنده باشد یا غیردرنده، بجز سگ و خوک، با سر بریدن یا شکار کردن با اسلحه پاک می‌شود.

م ﴿ ۱۷۱۸ ﴾ حیوان‌هایی مانند فیل، خرس، میمون و موش که در روی زمین زندگی می‌کنند و حیوان‌هایی مانند مار و سوسمار که در درون زمین زندگی می‌کنند؛ چنانچه خون جهنده داشته باشند، اگر به خودی خود بمیرد، نجس می‌باشد، ولی اگر آن سر بریده شود یا با اسلحه شکار شود، پاک می‌گردد.

م ﴿ ۱۷۱۹ ﴾ حیوان حرام گوشتی که خون جهنده دارد اگر پوست‌دار نباشد، سر بریدن آن باعث پاکی آن نمی‌شود، جز راسو و سوسمار که پاک می‌گردد.

م ﴿ ۱۷۲۰ ﴾ اگر از شکم حیوان زنده‌ی حلال گوشت بچه‌ای مرده بیرون آید یا آن را بیرون آورند، خوردن گوشت آن حرام است.

چگونگی سر بریدن حیوان

م ﴿ ۱۷۲۱ ﴾ برای سر بریدن شرعی حیوان باید چهار رگ بزرگ گردن آن را از پایین برآمدگی زیر گلو به صورت کامل ببرند. آن چهار رگ عبارت است از:

- رگ «حلقوم» که گذرگاه تنفس حیوان است؛
 - رگ «مری» که زیر خرخره است و گذرگاه غذای حیوان است؛
 - رگ‌های «ودج» که دو رگ خونی بزرگ می‌باشد که دو طرف خرخره است.
 تنها از زیر برآمدگی گلو می‌توان این چهار رگ را برید و اگر شکافته شود، کافی نیست.

م ﴿ ۱۷۲۲ ﴾ سر بریدن حیوان هفت شرط دارد:

یکم - کسی که سر حیوان را می‌برد؛ خواه مرد باشد یا زن، باید مسلمان باشد و اظهار دشمنی با پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم‌السلام نکند و اگر بچه‌ی مسلمان نیز ممیز باشد و خوب و بد را بفهمد، می‌تواند حیوان را سر ببرد، ولی کسی که از کفار یا از فرقه‌هایی است که در حکم کفارند؛ مانند: عُلات، خوارج و نواصب جایز نیست حیوان را برای مسلمانان سر ببرند.

دوم - تا ممکن است سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد و بریدن آن با چاقوی استیل نیز اشکال ندارد، ولی چنانچه آهن یافت نشود و نیاز به سر بریدن حیوان باشد به گونه‌ای که اگر سر حیوان را نبرند می‌میرد، می‌توان با چیز تیزی که چهار رگ را جدا می‌کند؛ مانند: شیشه و سنگ تیز، حیوان را سر برید، اما بریدن رگ‌ها با دندان یا ناخن کافی نیست.

سوم - در هنگام سر بریدن، جلوی بدن، صورت، دست، پا و شکم حیوان باید رو به قبله باشد و اگر حیوان رو به قبله در حالت ایستاده باشد و سر آن بریده شود، کافی است.

چهارم - هنگامی که می‌خواهد سر حیوان را ببرد یا کارد بر گلویش بگذارد، به نیت سر بریدن، نام خدا را به زبان آورد؛ برای نمونه، اگر بگوید: «بسم الله» یا «الحمد لله» یا «الله اکبر» کافی است و اگر به عربی نیز نباشد، اشکال ندارد.

پنجم - چنانچه در هنگام سر بریدن، زنده بودن حیوان معلوم نباشد، باید حیوان پس از سر بریدن، تکانی بخورد؛ اگرچه برای نمونه، چشم یا دم خود را تکان دهد یا پای خود را به زمین زند که معلوم شود زنده بوده است و باید به اندازه‌ی معمول از بدن حیوان خون بیرون آید.

ششم - پیش از جدا شدن روح، پوست حیوان را از آن جدا نکند و مغز حرام را که در تیره‌ی پشت است نبرد و سر حیوان را از بدنش جدا نکند و چنانچه به این حکم عمل ننماید، بهتر است که از گوشت آن حیوان پرهیز شود، ولی اگر از روی غفلت یا به‌خاطر تیز بودن کارد، بدون اختیار سر حیوان جدا شود، اشکال ندارد.

هفتم - به قصد سربریدن، گلوی حیوان را ببرد.

م ﴿ ۱۷۲۳ ﴾ کسی که حیوان را سر می‌برد می‌تواند مرد یا زن باشد یا بچه‌ی نابالغی که احکام سر بریدن را می‌داند، ولی بهتر است تا دسترسی به مرد می‌باشد، زنان و بچه‌ها حیوانی را سر نبرند.

م ﴿ ۱۷۲۴ ﴾ سر بریدن حیوان با دستگاه‌های ماشینی که شرایط ذکر شده در آن رعایت می‌شود، جایز است.

م ﴿ ۱۷۲۵ ﴾ هرگاه چند مرغ یا چند حیوان را بخواهند با هم سر ببرند، یک «بسم الله» برای همه‌ی آنها کافی است، هم‌چنین هرگاه شمار فراوانی حیوان را با بودن شرایط، همراه هم با ماشین سر ببرند، یک «بسم الله» کافی است و اگر ماشین پیوسته کار می‌کند، مستحب است پیوسته نام خدا را بازگو کنند.

چگونگی کشتن شتر

م ﴿ ۱۷۲۶ ﴾ اگر بخواهند شتر را بکشند، برای پاک و حلال بودن آن پس از جان دادن باید با هفت شرطی که برای سر بریدن حیوان گفته شد، کارد یا چیز دیگری را که برنده و از آهن باشد در گودی میان گردن و سینه آن فرو کنند. این کار را «نحر» می‌گویند.

م ﴿ ۱۷۲۷ ﴾ هنگامی که می‌خواهند کارد را در گودی گردن شتر فرو ببرند، بهتر است که شتر ایستاده باشد، ولی اگر شتر در آن هنگام زانوها را به زمین زده یا به پهلو خوابیده است و جلوی بدن آن رو به قبله باشد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۷۲۸ ﴾ اگر به جای این که کارد در گودی گردن شتر فرو کنند سر آن را ببرند یا گوسفند و گاو و مانند آن را نحر کنند و کارد را در گودی گردنشان فرو کنند، گوشت آن حرام و بدن آن نجس است.

م ﴿ ۱۷۲۹ ﴾ برای آسان شدن سر بردن حیوان، گاه به آن شوک می‌دهند تا کمی بی‌حس شود و سر آن به آسانی با دستگاه بریده شود؛ چنانچه حیوان پس از شوک، زنده باشد، این کار اشکال ندارد.



صید

م ﴿ ۱۷۳۰ ﴾ ماهی حلال آن است که در اصل خلقت پولک داشته باشد؛ خواه پولک آن کم باشد یا زیاد، کوچک باشد یا درشت؛ هر چند به سبب عوارضی پولک از او جدا شده باشد؛ حتی ماهیانی که پولک آنها سست است و در دام می‌ریزد، حلال است، ولی ماهیانی که دارای پولک‌های ذره‌بینی و مانند آن هستند که مردم به آنها پولک نمی‌گویند، حرام است.

پولک همان برجستگی‌های سفتی است که روی پوست ماهی است.

م ﴿ ۱۷۳۱ ﴾ اگر ماهی پولک‌دار را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، ماهی پاک می‌باشد و خوردن آن حلال است و چنانچه در آب بمیرد، پاک است، ولی خوردن آن حرام می‌باشد؛ هر چند با چیزی مانند زهر و سم بمیرد.

م ﴿ ۱۷۳۲ ﴾ اگر برای صید ماهی دام بگذارند و ماهی پس از به دام افتادن در آب بمیرد، حلال است و ماهی بدون پولک؛ اگرچه آن را زنده از آب بگیرند و بیرون آب جان دهد، حرام است.

م ﴿ ۱۷۳۳ ﴾ اگر ماهی به گونه‌ای از آب بیرون آید؛ مانند آن که موج آن را بیرون بیندازد یا آب فرو رود و ماهی در خشکی بماند؛ چنانچه پیش از آن که بمیرد، کسی

با دست یا چیز دیگری آن را بگیرد، پس از جان دادن حلال است و اگر پیش از گرفته شدن بمیرد، حرام است.

م ﴿ ۱۷۳۴ ﴾ کسی که ماهی را صید می‌کند لازم نیست مسلمان باشد و در هنگام گرفتن ماهی نام خدا را ببرد، ولی مسلمان باید گرفته شدن آن را دیده باشد یا از راه دیگری یقین داشته باشد که زنده از آب گرفته شده است.

م ﴿ ۱۷۳۵ ﴾ ماهی مرده‌ای که معلوم نیست آن را زنده از آب گرفته‌اند یا مرده؛ چنانچه در دست مسلمان باشد و با آن معامله‌ی ماهی حلال داشته باشند، حلال است و اگر در دست کافر باشد؛ اگرچه بگوید آن را زنده گرفته، حرام است؛ مگر آن که اطمینان یابد یا دو شاهد عادل شهادت دهند که وی راست می‌گوید.

م ﴿ ۱۷۳۶ ﴾ خوردن ماهی زنده جایز نیست، ولی در مقام ضرورت برای درمان اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۷۳۷ ﴾ «میگو» که آن را رویان نیز می‌گویند از حیوانات حلال‌گوشت است، ولی ماهی سمنقور که از حشره‌های خشکی است و نام ماهی بر آن نهاده شده، حرام است؛ مگر در مقام ضرورت که برای درمان به کار برده می‌شود.

صید ملخ

م ﴿ ۱۷۳۸ ﴾ اگر ملخ را با دست یا چیز دیگری زنده بگیرند، خوردن آن پس از جان دادن حلال است و لازم نیست کسی که آن را می‌گیرد مسلمان باشد و در هنگام گرفتن آن، نام خدا را ببرد، ولی اگر ملخ مرده‌ای در دست کافر باشد و معلوم نباشد که آن را زنده گرفته است یا نه؛ اگرچه بگوید آن را زنده گرفته است، حلال نیست؛ مگر آن که اطمینان یابد یا دو شاهد عادل شهادت دهند که راست می‌گوید.

م ﴿ ۱۷۳۹ ﴾ خوردن ملخی که بال در نیاورده است و نمی‌تواند پرواز کند حرام است.



شکار

شکار به دو گونه انجام می‌پذیرد: شکار با اسلحه و دیگری شکار با سگ‌های تربیت شده و شکاری.

شکار حیوانات نباید به قصد تفریح و سرگرمی انجام گیرد و حاکم اسلامی می‌تواند با چنین افرادی برخورد کند؛ همان‌گونه که می‌تواند شکار برخی از گونه‌های حیوانات را ممنوع نماید.

شکار با اسلحه

م ﴿ ۱۷۴۰ ﴾ اگر حیوان حلال گوشت وحشی یا اهلی که وحشی شده است با اسلحه شکار شود و بمیرد، با پنج شرط حلال می‌باشد و بدن آن پاک است:

نخست - اسلحه‌ی شکار برنده یا تیز باشد؛

دوم - شکارچی مسلمان باشد؛

سوم - اسلحه را برای شکار کردن حیوان به کار برد؛

چهارم - در هنگام به کار بردن اسلحه، نام خدا را ببرد؛

پنجم - هنگامی که به حیوان می‌رسد، حیوان، مرده باشد.

م ﴿ ۱۷۴۱ ﴾ شکار در صورتی حلال می‌گردد که پس از آن که به صورت معمول و با شتاب به سوی صید می‌رود، هنگامی که حیوان برسد که مرده باشد یا اگر زنده است

به اندازه‌ی سر بریدن آن وقت نباشد و چنانچه به اندازه‌ی سر بریدن وقت باشد و سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حرام است.

م ﴿ ۱۷۴۲ ﴾ اگر پس از آن که حیوانی را تیر زدند؛ برای نمونه، در آب بیفتد و انسان بداند که هم به خاطر تیر خوردن و هم به خاطر افتادن در آب جان داده است، حلال نیست و اگر شک کند که آیا تنها برای تیر بوده است یا نه، باز هم حلال نمی‌باشد.

م ﴿ ۱۷۴۳ ﴾ اگر حیوانی را شکار کنند و از دید ناپدید شود و پس از مدتی مرده‌ی آن حیوان پیدا شود، اگر بدانند که مرگ آن تنها به خاطر سلاح شکاری بوده، حلال است، ولی اگر احتمال دهند که سلاح شکار به همراه چیز دیگری؛ مانند: تشنگی و گرسنگی باعث مرگ حیوان شده است، حکم نجاست و حرمت را دارد.

م ﴿ ۱۷۴۴ ﴾ اگر پس از شکار، هنوز حیوان زنده باشد و وقت برای سر بریدن با آداب شرعی تنگ باشد، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد حلال است و اگر برای سر بریدن وقت باشد، آن قسمت که در آن سر نیست حرام است و اگر سر قسمت دیگر را به دستوری ببرند که در شرع معین شده، حلال است؛ به شرط آن که در زمان سر بریدن زنده باشد؛ اگرچه ممکن نباشد زنده بماند و در حال جان دادن باشد.

م ﴿ ۱۷۴۵ ﴾ اگر با چوب، سنگ یا چیز دیگری که شکار کردن با آن درست نیست حیوانی را دو قسمت کنند، قسمتی که سر و گردن ندارد حرام و قسمتی که سر و گردن دارد، اگر آن را به دستوری ببرند که در شرع معین شده حلال است؛ به شرط آن که در هنگام سر بریدن زنده باشد؛ اگرچه زنده ماندن آن ممکن نباشد و در حال جان دادن باشد.

م ﴿ ۱۷۴۶ ﴾ اگر حیوانی را شکار کنند یا سر ببرند و بچه‌ی زنده‌ای از آن بیرون آید؛ چنانچه بچه را به دستوری سر ببرند که در شرع معین شده، حلال است و چنانچه خودش بمیرد، حرام می‌باشد.

شکار با سگ شکاری

م ﴿ ۱۷۴۷ ﴾ اگر با سگ شکاری، حیوان وحشی یا اهلی را که وحشی شده است شکار کند، پاک بودن و حلال بودن آن حیوان شش شرط دارد:

یکم- سگ به گونه‌ای پرورش یافته باشد که هرگاه آن را برای گرفتن شکار بفرستند برود و هرگاه از رفتن آن جلوگیری کنند، بایستد و نیز باید عادت آن، این باشد که تا صاحب وی نرسد، از شکار نخورد، ولی اگر عادت به خوردن خون شکار داشته باشد یا به حسب اتفاق از شکار بخورد، اشکال ندارد.

دوم- صاحبش آن را برای شکار بفرستد و اگر از پیش خود، حیوانی را شکار کند، خوردن آن حیوان حرام است، بلکه اگر از پیش خود دنبال شکار برود و صاحبش فریاد بزند که زودتر آن را به شکار برساند؛ اگرچه به سبب فریاد صاحبش شتاب کند، باید از خوردن آن شکار خودداری نمایند.

سوم- کسی که سگ را می‌فرستد باید مسلمان یا بچه مسلمانی باشد که خوب و بد را بفهمد.

چهارم- شکارچی هنگام فرستادن سگ، نام خدا را ببرد و اگر به عمد نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است، ولی اگر از روی فراموشی باشد؛ چنانچه معتقد به وجوب بردن نام خدا در این هنگام باشد یا اگر معتقد نیست، عادت به بردن نام خدا داشته باشد، اشکال ندارد.

پنجم- شکار به خاطر زخمی که از گاز گرفتن سگ پیدا شده است بمیرد، ولی اگر سگ، شکار را خفه کند یا شکار از دویدن یا ترس بمیرد، حلال نیست.

ششم- کسی که سگ را فرستاده و به صورت معمول با شتاب به دنبال صید رفته، هنگامی برسد که حیوان مرده باشد، یا اگر زنده است به اندازه‌ی سر بریدن آن وقت

نباشد، ولی اگر هنگامی برسد که به اندازه‌ی سر بریدن وقت باشد؛ برای نمونه، حیوان چشم یا دم خود را حرکت دهد یا پای خود را به زمین بزند؛ چنانچه سر حیوان را نبرد تا بمیرد، حلال نیست و شکارچی باید خود را زود به شکار برساند تا اگر زنده است او را به دستور شرع سر ببرد و اگر شتاب نکرد؛ خواه عذر داشته باشد یا نداشته باشد، احتمال بدهد که پس از شکار، حیوان هنوز زنده بوده و سپس مرده است، شکار پاک و حلال نیست.

م ﴿ ۱۷۴۸ ﴾ کسی که سگ را فرستاده است اگر هنگامی برسد که بتواند سر حیوان را ببرد؛ چنانچه به صورت معمول و با شتاب؛ برای نمونه، کارد را بیرون آورد ولی وقت بگذرد و آن حیوان بمیرد، حلال است، ولی اگر برای نمونه، به خاطر تنگ بودن زیاد غلاف یا چسبندگی آن، بیرون آوردن کارد طول بکشد و وقت بگذرد، حلال نمی‌شود و نیز چنانچه چیزی همراه او نباشد تا سر حیوان را با آن ببرد و حیوان بمیرد، حلال و پاک نمی‌شود، ولی در این حال، اگر آن حیوان را رها کند که سگ او را بکشد، حلال می‌شود.

م ﴿ ۱۷۴۹ ﴾ اگر چند سگ را بفرستد و با هم حیوانی را شکار کنند؛ چنانچه همه‌ی آنها دارای شرطهایی که گفته شد باشد، شکار حلال است و اگر یکی از آنها شرطی را دارا نباشد ولی در شکار باشد، شکار حرام است.

م ﴿ ۱۷۵۰ ﴾ اگر سگ پرورش یافته را برای شکار حیوانی بفرستد و آن سگ، حیوان حلال دیگری را شکار کند، آن شکار حلال و پاک است و نیز چنانچه آن حیوان را با حیوان دیگری شکار کند، هر دو حیوان حلال و پاک است.

م ﴿ ۱۷۵۱ ﴾ اگر چند تن با هم سگ را بفرستند و یکی از آنها کافر باشد یا همه مسلمان باشند و یکی از آنان به عمد نام خدا را نبرد، آن شکار حرام است.

م ﴿ ۱۷۵۲ ﴾ اگر باز یا حیوان دیگری - جز سگ شکاری - حیوانی را شکار کند، آن شکار حلال نیست، ولی چنانچه هنگامی برسند که حیوان زنده باشد و به دستوری که در شرع معین شده است سر آن را ببرند، حلال است.

بخش پنجم

خانواده



پیوند ازدواج

درآمد

پیوند مبارک زناشویی، آهنگ دلنواز و نغمه‌ی موزون یکتایی و وحدت دو روح است. ازدواج که بر پایه‌ی شوق و شور و عشق بنیان نهاده می‌شود، با همخوانی و هماهنگی دو روح و دور سازی آن دواز خمود، سستی و انزوا در چهره‌ی جمال و جلال حق ظهور می‌یابد و بستر عشق و مستی را در چهره‌ی ظهور انسان که فرزند است فراهم می‌سازد.

آیین آسمانی اسلام، چنان در اندیشه‌ی سلامت و سعادت انسان است که پیش از ظهور انسان از انسان، بر پاکی و آگاهی پدر و مادر اهتمام فراوان دارد و مجموعه رهنمودهایی را در این راستا ارائه کرده است تا پسر و دختر امروز که پدر و مادر فردا هستند، زندگی و حیات اجتماعی خود را با پاکی و سلامت آغاز نمایند و حیاتی دیگر را به نظاره نشینند. رهنمودهایی که از آن با عنوان ازدواج و قانون زناشویی یاد می‌شود.

پیوند زناشویی

م ﴿ ۱۷۵۳ ﴾ ازدواج از مهم‌ترین سنت‌های الهی و بنیادی‌ترین پیمان‌های اجتماعی است که اسلام بر آن اهتمام تمام دارد.

م ﴿ ۱۷۵۴ ﴾ اگر بیم آن باشد که با ازدواج نکردن به حرام دچار شود؛ هر چند ازدواج به واسطه‌ی آن، واجب نمی‌شود، لازم است به گونه‌ای که می‌تواند، خود را از حرام باز دارد.

م ﴿ ۱۷۵۵ ﴾ با عقد ازدواج، زن به مرد و مرد به زن حلال می‌شود.

گونه‌های ازدواج

م ﴿ ۱۷۵۶ ﴾ ازدواج بر دو گونه است: ازدواج دائم و غیر دائم. ازدواج دائم، ازدواجی است که مدت زناشویی در آن، محدود به زمان معینی نمی‌باشد و همیشگی است و به زنی که به این صورت عقد می‌شود همسر دائمی گویند.

ازدواج غیردائم، ازدواجی است که مدت زناشویی در آن معین می‌شود؛ برای نمونه، زن را برای مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه، یا یک سال یا بیش‌تر عقد نمایند.

م ﴿ ۱۷۵۷ ﴾ لازم است مدت ازدواج از اندازه‌ی عمر عادی زن و شوهر یا یکی از آنها بیش‌تر نباشد که در غیر این صورت، ازدواج دائم شمرده می‌شود و نه ازدواج موقت؛ هر چند عقد باطل نمی‌باشد.

م ﴿ ۱۷۵۸ ﴾ زناشویی؛ خواه دائم باشد یا غیر دائم، با صیغه‌ی عربی یا فارسی واقع می‌گردد و حتی به صورت معاطات و بدون خواندن صیغه نیز می‌توان آن را ایجاد نمود؛ هر چند تنها راضی بودن زن و مرد و نیز بستن کردن به نوشتن، بدون تحقق معاطات کافی نیست؛ اگرچه می‌توان معاطات را به صورت نوشتن تحقق بخشید.

صیغه‌ی عقد به عربی یا فارسی یا به صورت معاطات و پذیرش عملی نسبت به محتوای ازدواج می‌تواند به وسیله‌ی خود زن و مرد جاری شود یا دیگری را وکیل کند که از سوی آنان انجام گیرد.

دستور خواندن عقد دائم

م ﴿ ۱۷۵۹ ﴾ اگر خود زن و مرد بخواهند صیغه‌ی عقد دائم بخوانند، پس از تعیین اندازه‌ی مهر، ابتدا زن با قصد انشا بگوید: «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ»؛ با مهری که معین شده است، خود را زن تو قرار دادم، و پس از آن، مرد بی‌درنگ بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ»؛ چنین ازدواجی را پذیرفتم. هم‌چنین اگر مرد، تنها بگوید: «قَبِلْتُ»، عقد درست است.

م ﴿ ۱۷۶۰ ﴾ اگر دیگری را وکیل کنند که از سوی آن‌ها صیغه‌ی عقد دائم بخواند؛ چنان‌چه برای نمونه، نام مرد «احمد» و نام زن «فاطمه» باشد و وکیل زن بگوید: «زَوَّجْتُ مَوْكَلَّتِي فَاطِمَةَ مَوْكَلِّكَ أَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ» و سپس بدون فاصله، وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ لِمَوْكَلِّي أَحْمَدَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ»، عقد درست است و بهتر است چیزی که مرد می‌گوید با چیزی که زن می‌گوید یکسان باشد؛ برای نمونه، اگر زن گفت: «زَوَّجْتُ»، مرد نیز بگوید: «قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ»، نه «قَبِلْتُ النِّكَاحَ».

چگونگی خواندن عقد موقت

م ﴿ ۱۷۶۱ ﴾ اگر خود زن و مرد پس از آن که مدت و مهر را معین کردند بخواهند صیغه‌ی عقد موقت را بخوانند؛ چنان‌چه زن بگوید: «زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ»، من خودم را برای مدت معین و با مهر معین، به همسری تو درآوردم، و سپس مرد بی‌درنگ بگوید: «قَبِلْتُ»؛ پذیرفتم، درست است.

م ﴿ ۱۷۶۲ ﴾ اگر زن و مرد، دیگری را وکیل کنند که صیغه‌ی عقد موقت را بخواند و نخست وکیل زن به وکیل مرد بگوید: «مَتَّعْتُ مَوْكَلَّتِي مَوْكَلِّكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى

المَهْرِ الْمَعْلُومِ؛ موکل خودم را در مدّت معین و با مهر معین به ازدواج موکل تو درآوردم و سپس بی‌درنگ وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ التَّمْتِيعَ لِمُوكَلِّي هَكَذَا»؛ همین‌طور برای موکل خودم پذیرفتم، عقد درست می‌باشد.

شرایط عقد

م ﴿ ۱۷۶۳ ﴾ عقد ازدواج شرایط زیر را دارد:

یکم - صیغه به‌گونه‌ی درست خوانده شود

م ﴿ ۱۷۶۴ ﴾ عربی یا فارسی بودن در خواندن صیغه شرط نیست و برتری ویژه‌ای نیز ندارد و به هر زبانی جاری گردد درست است، بلکه جاری ساختن عقد ازدواج برای هر کسی به زبان اصلی خود گویاتر است، و وی باید لفظی را بگوید که همان معنای «زَوْجَتْ» و «قَبِلْتُ» را برساند.

م ﴿ ۱۷۶۵ ﴾ اگر خود مرد وزن نتواند صیغه را درست بخواند، بهتر است آن را فرا گیرند یا ازدواج را به صورت معاطاتی برقرار سازند یا کسی را که می‌تواند آن را درست بخواند، وکیل کنند.

م ﴿ ۱۷۶۶ ﴾ برای کسی که با معنای عربی صیغه‌ی عقد ازدواج آشنا نیست و تنها می‌داند که صیغه‌ی عقد به این لفظ جاری می‌شود، اکتفا کردن به خواندن صیغه‌ی عربی یا ترجمه‌ی آن بدون قصد معنا کافی نیست؛ زیرا در خواندن صیغه‌ی عقد، قصد انشا - قصد آغازسازی برقراری پیوند همسری - شرط است و خواندن صیغه‌ی عربی یا ترجمه‌ی آن بدون قصد معنا، حالت خواندن یک عبارت خبری را دارد نه انشایی.

م ﴿ ۱۷۶۷ ﴾ اگر مرد وزن نمی‌تواند صیغه‌ی عربی یا فارسی بخواند، باید وکیل بگیرند یا به‌طور معاطاتی ازدواج را برقرار سازند.

دوم - به هنگام خواندن صیغه قصد انشا^۱ شود

م ﴿ ۱۷۶۸ ﴾ اگر وکیل در هنگام غفلت و مستی، صیغه را بخواند، عقد درست نیست؛ بر این پایه، هرگاه خود مرد و زن بخواهند صیغه را بخوانند، زن با گفتن «زَوْجَتُكَ نَفْسِي» قصد نماید که خود را همسر مرد قرار دهد و مرد با گفتن «قَبِلْتُ التَّزْوِیجَ» همسری او را برای خود بپذیرد و اگر وکیل مرد و زن بخواهد صیغه را بخواند، باید از گفتن «زَوْجَتُ» و «قَبِلْتُ» قصد نماید که مرد و زنی که وکیل آنان است، زن و شوهر شوند.

سوم - عاقد عاقل باشد

م ﴿ ۱۷۶۹ ﴾ کسی که صیغه‌ی عقد را می‌خواند باید عاقل باشد؛ زیرا عمل دیوانه تأثیرگذار نیست، ولی بالغ بودن شرط نیست، بلکه بجهت ممیز نیز در صورت داشتن آگاهی و توان لازم می‌تواند صیغه‌ی عقد را جاری سازد. این حکم در جایی است که از سوی دیگری وکیل شده باشد ولی جهت اجرای عقد برای خود باید بالغ نیز باشد.

چهارم - زن و شوهر در عقد مشخص باشند

م ﴿ ۱۷۷۰ ﴾ در عقد، باید زن و شوهر مشخص باشند برای نمونه، نام آنها برده شود یا به آنها اشاره گردد و چنانچه زن یا شوهر، با لفظ یا قصد، معین نشود؛ خواه از روی غفلت باشد یا از روی عمد، عقد باطل است. بر این اساس، کسی که چند دختر دارد اگر به مردی بگوید: «زَوْجَتُكَ إِحْدَى بَنَاتِي»؛ یکی از دخترانم را زن تو نمودم، و او بگوید: «قَبِلْتُ»، پذیرفتم؛ چون در هنگام عقد، دختر را معین نکرده‌اند، عقد باطل است.

۱- قصد انشا؛ یعنی توجه و قصد همزمان به آغازسازی رابطه‌ی همسری میان دو زوج.

پنجم - زن و مرد از روی اختیار به ازدواج راضی باشند

م ﴿ ۱۷۷۱ ﴾ اگر زن یا مرد نارضایتی ظاهری یا اظهار نارضایتی داشته باشند و آشکار باشد که در دل راضی هستند، عقد درست است.

احکام عقد

م ﴿ ۱۷۷۲ ﴾ در هنگام عقد دایم و موقت، حضور شاهد عادل لازم نیست ولی بهتر است حضور داشته باشد؛ به ویژه از جهت مستندسازی و دلیل بر واقع گشتن عقد ازدواج.

م ﴿ ۱۷۷۳ ﴾ اگر صیغهی عقد را به گونه‌ای اشتباه بخواند که معنای آن تغییر یابد، عقد باطل است، ولی اگر معنا تغییری نیابد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۷۷۴ ﴾ کسی که دستور زبان عربی را نمی‌داند ولی واژه‌های عقدا را درست ادا می‌کند و معنای هر واژه‌ی عقد را جداگانه و به اجمال می‌داند و قصد انشا می‌نماید و از هر لفظی معنای آن را قصد می‌نماید، می‌تواند عقد را جاری نماید و لازم نیست معنای آن را به تفصیل بداند.

م ﴿ ۱۷۷۵ ﴾ اگر زن و مرد یا یکی از آن دو را وادار به ازدواج نمایند و آن دو پس از خواندن عقد راضی شوند، عقد درست است.

م ﴿ ۱۷۷۶ ﴾ پدر یا جد پدری می‌تواند در صورت ضرورت، فرزند پسر یا دختر نابالغ یا دیوانه‌ی خود را که با حالت دیوانگی بالغ شده و به مصلحت اوست، به عقد دیگری درآورد، و پس از آن که کودک بالغ شد یا دیوانه، عاقل گردید، عقدی را که برای او کرده‌اند؛ اگر مفسده‌ای در بر نداشته باشد، نمی‌توان آن را بر هم زد و چنانچه مفسده‌ای داشته یا مصلحت نداشته باشد، عقد فضولی است و می‌توان آن را امضا کرد یا عقد را به هم زد.

م ﴿ ۱۷۷۷ ﴾ اگر دختر و پسر نابالغ توسط پدر به یکدیگر تزویج شوند؛ چنانچه پس از بلوغ به جدا شدن خود رضایت دهند، نیازی به طلاق نیست.

م ﴿ ۱۷۷۸ ﴾ دختری که به سن بلوغ رسیده و رشید است و مصلحت خود را تشخیص می‌دهد اگر بخواهد شوهر کند؛ چنانچه باکره باشد، بهتر است از پدر یا جد پدری خود اجازه بگیرد؛ هر چند این امر وجوبی ندارد؛ بر این اساس، اگر همسر شایسته‌ای برای دختر پیدا شود و دختر بخواهد با وی ازدواج کند ولی پدر یا جد پدری مانع شود و سخت‌گیری کند، نیازی به اجازه‌ی آنان نیست.

م ﴿ ۱۷۷۹ ﴾ دختر غیرباکره، به هر سببی که بکارت وی برداشته شده باشد، برای عقد ازدواج خود اجازه‌ی پدر و جد پدری را لازم ندارد و عهده‌دار کار زندگی خویش بودن یا نبودن، نقشی در اجازه ندارد و تنها رعایت حرمت عنوان پدری کافی است و اجازه‌ی مادر و برادر در درست بودن عقد ازدواج نقشی ندارد.

م ﴿ ۱۷۸۰ ﴾ پدر با رعایت مصلحت می‌تواند دختر نابالغ خود را شوهر دهد ولی دختر بالغ، تنها با اجازه‌ی خود ازدواج می‌نماید.

عیب‌هایی که به واسطه‌ی آن می‌توان عقد را بر هم زد

م ﴿ ۱۷۸۱ ﴾ اگر مرد پس از عقد پی ببرد که زن یکی از هفت عیب زیر را دارد، می‌تواند عقد را بر هم زند؛ به شرط آن که معلوم شود عیب، پیش از عقد بوده است:

یکم - دیوانگی؛ هر چند ادواری و مقطعی باشد؛

دوم - خوره؛

سوم - برّص؛

چهارم - کوری؛

پنجم - شل بودن؛

ششم - یکی شدن مجرای ادرار و حیض، یا راه حیض و مدفوع، یا هر سه، یا به صورت کلی پارگی به گونه‌ای باشد که برای آمیزش جنسی قابل استفاده نباشد.

هفتم - گوشت یا استخوان یا غده‌ای در مهبل باشد؛ خواه مانع نزدیکی یا آبستن شدن بشود یا نه.

م ﴿ ۱۷۸۲ ﴾ اگر زن پس از عقد پی ببرد که شوهر او دیوانه بوده یا پس از عقد - پیش از نزدیکی یا پس از آن - دیوانه شده است، یا آلت مردی ندارد یا پس از عقد و پیش از نزدیکی، آلت او بریده شده است یا نوعی بیماری دارد که نمی‌تواند نزدیکی نماید؛ هر چند آن بیماری پس از عقد و پیش از نزدیکی عارض شده باشد یا پیش از عقد پی ببرد که عنین بوده و توان نزدیکی با زن را ندارد یا دانسته شود که پیش از عقد، بیضه‌های او را کشیده‌اند یا کوبیده شده یا پس از عقد، عنین شده است؛ به این شرط که با او حتی یک مرتبه نیز نزدیکی نکرده باشد یا پیش از عقد، خوره یا برص یا کوری داشته است، در همه‌ی این موارد می‌تواند عقد را باطل نماید.

م ﴿ ۱۷۸۳ ﴾ چنانچه شوهر نتواند نزدیکی نماید و زن بخواهد عقد را باطل نماید، لازم است نزد حاکم شرع یا وکیل وی برود و وی، یک سال مهلت دهد و چنانچه دانسته شود، شوهر نمی‌تواند با آن زن یا زنی دیگر نزدیکی کند، زن می‌تواند عقد را باطل نماید.

م ﴿ ۱۷۸۴ ﴾ اگر مرد یا زن، به واسطه‌ی یکی از عیب‌هایی که پیش از این گفته شد، عقد را باطل نماید، به خودی خود از هم جدا می‌شوند و طلاق لازم نیست.

م ﴿ ۱۷۸۵ ﴾ اگر شوهر شرط کند که زن باکره باشد و هم چنین چنانچه شرط بکارت نشود ولی مبنای عرفی، ایجاد عقد بر بکارت زن باشد و پس از عقد دانسته شود که

باکره نبوده است، می‌تواند عقد را باطل نماید، ولی اگر آن را باطل ننماید، می‌تواند با ملاحظه‌ی نسبت، تفاوت میان مهر رسمی دختر باکره و غیر باکره را از مهری که قرار داده است کم کند و اگر مهر را پرداخت کرده است، آن را بازپس بگیرد.

م ﴿ ۱۷۸۶ ﴾ اگر زن یا مرد، بهتر از آن چه هستند به یک‌دیگر شناسانده شوند؛ خواه در ضمن عقد باشد یا پیش از آن، تا یکی به ازدواج با دیگری رغبت پیدا کند؛ چنانچه عقد بر پایه‌ی همان شناسایی واقع شود و پس از عقد، طرف دیگر به این موضوع پی ببرد و تفاوت آن با واقعیت موجود از دید مردم مورد اهمیت باشد، می‌تواند عقد را باطل نماید.

زنانی که ازدواج با آنان حرام است

م ﴿ ۱۷۸۷ ﴾ ازدواج با زن محرم؛ مانند: مادر، خواهر، دختر، عمه، خاله، دختر برادر، دختر خواهر، زن پدر، دختر زن و مادر زن حرام است.

م ﴿ ۱۷۸۸ ﴾ اگر زنی را برای خود عقد نماید؛ هر چند با او نزدیکی نکند، مادر و مادربزرگ مادری و پدری آن زن؛ هر چه بالا رود، به آن مرد محرم می‌شوند.

م ﴿ ۱۷۸۹ ﴾ اگر زنی را عقد کند و با او نزدیکی نماید، دختر و نوه‌ی دختری و پسری آن زن؛ هر چه پایین رود؛ خواه در وقت عقد باشد یا پس از آن به دنیا آید، به آن مرد محرم می‌باشد.

م ﴿ ۱۷۹۰ ﴾ اگر زنی را برای خود عقد کند؛ هر چند نزدیکی نیز نکرده باشد، تا هنگامی که آن زن در عقد اوست نمی‌تواند با دختر او ازدواج کند.

م ﴿ ۱۷۹۱ ﴾ عمه، خاله، عمه و خاله‌ی پدر، عمه و خاله‌ی پدر بزرگ پدری، عمه و خاله‌ی مادربزرگ مادری؛ هر چه بالا رود، محرم هستند.

م ﴿ ۱۷۹۲ ﴾ پدر و پدر بزرگ شوهر؛ هر چه بالا رود و پسر و نوه‌ی پسری و دختری او؛ هر چه پایین آید - خواه در هنگام عقد باشند یا پس از آن به دنیا آیند - با زن او محرم هستند.

م ﴿ ۱۷۹۳ ﴾ اگر زنی را برای خود عقد کند؛ خواه دائم باشد یا موقت، تا هنگامی که آن زن در عقد اوست نمی‌تواند با خواهر آن زن ازدواج نماید.

م ﴿ ۱۷۹۴ ﴾ اگر زن خود را طلاق رجعی دهد در مدت عدّه نمی‌تواند خواهر او را عقد نماید و اگر عقد موقت باشد و مدت آن تمام شود یا مدت را ببخشد، پیش از گذشتن عدّه نمی‌تواند با خواهر او ازدواج کند، ولی در عدّه‌ی طلاق باین می‌تواند با خواهر او ازدواج نماید.

ازدواج با خواهرزاده یا برادرزاده‌ی همسر

م ﴿ ۱۷۹۵ ﴾ نمی‌توان بدون اجازه‌ی زن خود با خواهرزاده یا برادرزاده‌ی آن زن ازدواج نمود ولی اگر آنان را بدون اجازه‌ی وی عقد نماید و زن پس از آن بگوید به آن عقد راضی است، نیاز به عقد دوباره ندارد.

م ﴿ ۱۷۹۶ ﴾ اگر زن پی ببرد که شوهر وی، برادرزاده یا خواهرزاده‌ی او را عقد کرده است و اعتراضی ننماید؛ چنانچه از سکوت وی رضایت او به دست آید، می‌توان به آن عقد بسنده نمود و در صورتی که پیش از عقد سخنی نگوید؛ چنانچه پس از آن رضایت ندهد، عقد باطل است.

م ﴿ ۱۷۹۷ ﴾ اگر پیش از آن که دختر عمه یا دختر خاله‌ی خود را عقد کند، با مادر آنان زنا کند، دیگر نمی‌تواند با آنان ازدواج نماید.

م ﴿ ۱۷۹۸ ﴾ اگر با دختر عمه یا دختر خاله‌ی خود ازدواج نماید و پس از نزدیکی، با مادر او زنا کند، از هم جدا نمی‌شوند و اگر پس از عقد و پیش از آن که با همسر خود

نزدیکی کند، با مادر او زنا نماید، عقد باطل نمی‌شود و لازم نیست از هم جدا شوند.

زن زناکار

م ﴿ ۱۷۹۹ ﴾ اگر کسی با زنی زنا کند، نباید با دختر و مادروی ازدواج کند، ولی اگر زنی را عقد نماید و با او نزدیکی کند و سپس با مادر او زنا کند، لازم نیست از آن زن جدا شود و وی بر او حرام نمی‌شود. هم‌چنین اگر پس از عقد و پیش از آن که با او نزدیکی کند، با مادر او زنا کند، زن بر آن شوهر حرام نمی‌شود.

عقد کافر

م ﴿ ۱۸۰۰ ﴾ زن مسلمان نمی‌تواند به عقد کافر، مشرک و اهل کتاب در آید و مرد مسلمان هم نمی‌تواند با کافر غیرکتابی به‌طور دائم ازدواج کند، ولی عقد موقت با زنان اهل کتاب مانند یهود و نصارا اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۸۰۱ ﴾ ازدواج موقت با کافر کتابی در صورت توانایی از ازدواج با زن مسلمان، شایسته نیست و برخی از گروه‌های به ظاهر مسلمان؛ مانند: خوارج و نواصب که خود را مسلمان می‌دانند، در حکم کفار غیر کتابی هستند و مرد یا زن مسلمان نمی‌تواند به‌طور دائم یا موقت با آنها ازدواج نماید؛ هم‌چنین مسلمان نباید با مرتد و زرتشتی؛ حتی به‌صورت موقت ازدواج نماید.

زنا با زن شوهردار

م ﴿ ۱۸۰۲ ﴾ اگر مردی با زن شوهردار زنا کند، آن زن بر او حرام دائمی نمی‌شود؛ هر چند از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است، ولی اگر با زنی که در عده‌ی طلاق رجعی یا باین یا در عده‌ی ازدواج موقت یا وفات یا وطی به شبهه است زنا کند، بر او حرام دائمی می‌گردد.

م ﴿ ۱۸۰۳ ﴾ اگر مردی با زنی که شوهر ندارد و در عده نیست زنا کند، می‌تواند با او ازدواج نماید.

م ﴿ ۱۸۰۴ ﴾ اگر زن یا مردی مشهور به زنا باشد، ازدواج با او جایز است؛ هر چند کراهت دارد.

م ﴿ ۱۸۰۵ ﴾ اگر زنی را که در عده‌ی دیگری است برای خود عقد نماید و با او نزدیکی کند؛ چنانچه مرد و زن یا یکی از آنان بدانند که عده‌ی زن به پایان نرسیده و عقد کردن زن در عده نیز حرام است، زن بر او حرام ابدی می‌شود و در صورتی که او را عقد کرده، ولی با او نزدیکی نکرده باشد، عقد باطل است، اما حرام ابدی نیست و می‌تواند پس از پایان عده، دوباره او را عقد نماید.

م ﴿ ۱۸۰۶ ﴾ اگر زن شوهردار زنا دهد، بر مرد زناکننده و شوهر خود حرام نمی‌شود؛ هر چند مرتکب بزرگ‌ترین گناهان کبیره گردیده است.

لواط

م ﴿ ۱۸۰۷ ﴾ پسری که لواط داده است، مادر، خواهر، دختر، مادر بزرگ و دختر نوه‌ی پسری و دختری او بر لواط کننده حرام می‌شود؛ حتی اگر کم‌تر از ختنه‌گاه باشد؛ خواه لواط‌دهنده بالغ باشد یا نابالغ، ولی اگر شک داشته باشد که دخول شده است یا نه، حرمتی در ازدواج پیش نمی‌آید.

نزدیکی با دختر نابالغ

م ﴿ ۱۸۰۸ ﴾ نزدیکی با دختری که بالغ نشده است حرام می‌باشد و هرگاه کسی دختر نابالغی را با اجازه‌ی ولی او برای خود عقد کند، پیش از آن که بالغ شود؛ هر چند نه سالگی دختر پایان یافته باشد - نزدیکی کردن با او حرام است - ولی نزدیکی با او پس از بالغ شدن حرام نیست.

م ﴿ ۱۸۰۹ ﴾ اگر با دختر بالغی نزدیکی نماید و او را افضا نماید، آن زن بر او حرام نمی‌شود؛ به‌ویژه اگر از راه جراحی یا درمان بهبودی یابد و به حال طبیعی باز گردد.

م ﴿ ۱۸۱۰ ﴾ اگر بیم افضا و ناقص شدن زن باشد، نزدیکی با او اشکال دارد. هر چند به سن بلوغ نیز رسیده باشد. و چنانچه افضا شود و دیگر بهبودی نیابد، باید هم مهر و هم دیه‌ی او را - که دیه‌ی کشتن یک انسان است - بدهد و باید هزینه‌های زندگی او را؛ حتی پس از طلاق تا زنده است بدهد و اگر آن زن پس از طلاق با دیگری نیز ازدواج نماید، هزینه‌هایش بر او واجب است، ولی بدون طلاق از همسری او بیرون نمی‌رود.

م ﴿ ۱۸۱۱ ﴾ ازدواج دایم بازن پنجم برای کسی که چهار زن دایم دارد جایز نیست؛ مگر آن که بعضی از آنها را طلاق دهد، که اگر طلاق رجعی است، باید عده به سر آید و چنانچه طلاق باین است، نیازی به سر آمدن عده نیست.

دیگر احکام عقد

م ﴿ ۱۸۱۲ ﴾ زنی که عقد دایم شده است نباید بدون اجازه‌ی شوهر برای کارهای غیر ضروری از خانه بیرون رود؛ هر چند با حق شوهر منافات نداشته باشد، مگر این که ماندن در خانه برای او سختی داشته باشد یا مشکلی پیش آورد یا خانه برای او مناسب نباشد.

م ﴿ ۱۸۱۳ ﴾ اگر زن بخواهد بیرون از خانه، کاری برای خود برگزیند، باید با اجازه‌ی شوهر باشد؛ خواه اجازه‌ی لفظی باشد یا از قراین دانسته شود که او راضی است.

م ﴿ ۱۸۱۴ ﴾ زن باید در لذت‌های جنسی و امور کامیابی با شوهر همراه باشد و بی‌عذر شرعی کناره‌گیری نداشته باشد، و با اطاعت زن، هزینه‌ی همه‌ی

نیازمندی‌های او به طور معمول و شایسته بر عهده‌ی شوهر است و هرگونه کوتاهی در این زمینه گناه است و باعث مدیون شدن به زن می‌گردد. هم‌چنین از حقوق زن است که مرد او را مورد اذیت و آزار قرار ندهد و با او بی‌مورد شرعی تندی نکند.

م ﴿ ۱۸۱۵ ﴾ اگر زن در کارهای متعارف از شوهر اطاعت نکند، گناه‌کار است و در صورت نافرمانی، حق هزینه و هم‌خوابی ندارد، ولی در صورت تمکین نکردن، مهر او ساقط نمی‌شود.

اداره‌ی زندگی زناشویی

م ﴿ ۱۸۱۶ ﴾ زندگی زناشویی میان زن و مرد مشترک است و باید با تعاون و همیاری اداره شود و هر یک از شوهر و همسر، آنچه که مناسب هر کدام از آنهاست انجام دهند و هیچ یک بر دیگری طلب یا متنی نداشته باشد. دسته‌ای از کارها شایسته‌ی زن و پاره‌ای شایسته‌ی مرد است و زن برای انجام آنها مانند مرد هیچ‌گونه طلبی ندارد و هیچ جبر یا تحمیلی نیز در میان نمی‌آید. پس مرد حق ندارد زن خود را به خدمت خانه و ادار کند، ولی زن وظیفه دارد کارهای مناسب زندگی خانوادگی خود را به‌خوبی انجام دهد.

م ﴿ ۱۸۱۷ ﴾ زنی که از شوهر اطاعت‌پذیری دارد اگر هزینه‌ای ضروری را طلب کند و شوهر آن را نپردازد، می‌تواند هزینه‌ی خود را بدون اجازه از دارایی او بردارد و می‌تواند برای وادار کردن شوهر به پرداخت نفقه، به حاکم شرع و اگر نمی‌تواند به مؤمنان عادل و اگر آن نیز ممکن نیست، به افراد عادی مؤمن مراجعه نماید و چنانچه هیچ یک از این امور ممکن نباشد و نتواند با اطاعت‌پذیری از شوهر، هزینه‌ی خود را فراهم کند، دیگر اطاعت شوهر بر او واجب نیست.

م ﴿ ۱۸۱۸ ﴾ مرد نمی تواند زن دایمی خود را سرگردان رها کند، ولی واجب نیست همه ی شبها را نزد او بماند.

م ﴿ ۱۸۱۹ ﴾ اگر مردی چند همسر دارد، باید میان آنها از هر جهت با عدالت رفتار نماید و در صورت تعدد همسر، نزد زن دایمی خود از هر چهار شب، یک شب بماند.

م ﴿ ۱۸۲۰ ﴾ شوهر در صورت امکان نمی تواند بیش از چهار ماه با عیال دایمی خود نزدیکی نکند، بلکه اگر زن جوان باشد و در این مدت بیم آن رود که به گناه افتد، مرد باید به گونه ای رفتار کند که او به گناه نیفتد؛ مگر آن که نزدیکی برای او زیان یا سختی فراوانی داشته باشد یا زن، خود به آن راضی باشد، یا مرد در هنگام عقد ازدواج، نزدیکی نکردن را با زن شرط کرده باشد - خواه شوهر حاضر یا مسافر باشد - ولی جایز نیست سفر غیر ضروری را بدون عذر و رضایت همسر، بیش از چهار ماه ادامه دهد.

مهر

م ﴿ ۱۸۲۱ ﴾ اگر در عقد دایم، مهر را معین نکند، عقد باطل نمی شود و چنانچه مرد با زن نزدیکی کند، باید مهر او را برابر مهر زنهایی که مانند او هستند بدهد.

م ﴿ ۱۸۲۲ ﴾ اگر هنگام خواندن عقد دایم برای دادن مهر، مدت معین نگردد، مهر در حکم نقد است و زن می تواند مهر خود را بخواهد و پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری نماید؛ خواه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد یا نداشته باشد؛ مگر این که مهر به اندازه ای زیاد باشد که ناتوانی او در پرداخت نقد، دلیل بر این باشد که مهر از آغاز بر عهده ی وی به صورت نسبه بوده است نه به صورت نقدی.

م ﴿ ۱۸۲۳ ﴾ اگر زنی پیش از گرفتن مهر به نزدیکی راضی شود و شوهر با او نزدیکی کند، مهر نسبه می‌شود و وجه آن بر عهده‌ی شوهر می‌آید و دیگر نمی‌تواند بدون عذر شرعی از نزدیکی شوهر جلوگیری نماید.

م ﴿ ۱۸۲۴ ﴾ اگر زنی از شوهر دیگر خود، دختری داشته باشد، شوهر دوم می‌تواند آن دختر را برای پسر خود که از آن زن نیست عقد کند.

م ﴿ ۱۸۲۵ ﴾ اگر کسی دختری را برای پسر خود عقد کند، می‌تواند با مادر آن دختر ازدواج نماید و هم‌چنین اگر پسر با مادر دختر ازدواج کند، پدر می‌تواند با دختر آن زن ازدواج نماید.

م ﴿ ۱۸۲۶ ﴾ زنی که از راه نامشروع باردار شده است جایز نیست جنین خود را سقط کند و کودک پس از تولد، فرزند او شمرده می‌شود، ولی از او ارث نمی‌برد.

م ﴿ ۱۸۲۷ ﴾ اگر مردی با زنی که در عده‌ی کسی نیست زنا کند، می‌تواند او را به عقد خود درآورد و چنانچه پس از استبراء او را عقد کند و بچه‌ای از آنان زاده شود و نداند از نطفه‌ی حلال است یا حرام، آن بچه حلال زاده است.

م ﴿ ۱۸۲۸ ﴾ اگر زنی بگوید یائسه است، مرد نمی‌تواند حرف او را بپذیرد، ولی اگر بگوید شوهر ندارد، یا در عده نیست، حرف او پذیرفته می‌شود؛ به شرط آن که متهم به دروغ‌گویی یا انحراف جنسی نباشد و اگر متهم باشد، باید تحقیق شود.

زمان ازدواج

م ﴿ ۱۸۲۹ ﴾ پسندیده است دختری که به سن بلوغ رسیده است و آمادگی اداره‌ی زندگی را دارد و پسرانی که نیاز به همسر دارند و آمادگی اداره‌ی زندگی محدودی را دارند، هرچه زودتر به ازدواج تشویق شوند.

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرموده است: «یکی از سعادت‌های مرد

آن است که دختر وی در خانه‌ی او عادت نشود.» البته، همان‌گونه که گذشت، فرموده‌ی حضرت در موردی است که دختر یا پسر، آمادگی لازم برای اداره‌ی زندگی خود را داشته باشد.

م ﴿ ۱۸۳۰ ﴾ اگر دیانت و اخلاق خواستگار مورد رضایت باشد و مانع دیگری در کار نباشد، شایسته است که وی رد نشود. از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرموده‌اند: «هرگاه خواستگاری برای دختر شما آمد که اخلاق و دیانت او مورد پسند شما بود، دختر را به ازدواج او درآورید و اگر چنین نکنید، فتنه و فساد بزرگی در زمین پیا خواهد شد.»

م ﴿ ۱۸۳۱ ﴾ زنی که شوهر وی به مسافرت رفته یا در جبهه‌ی جنگ یا در سفر دریایی یا به سبب دیگری ناپدید شده است؛ چنانچه اطمینان داشته باشد که شوهر وی زنده است، نمی‌تواند شوهر نماید و باید هزینه‌های او از دارایی شوهر و در صورت نیاز از بیت‌المال پرداخته شود.

ازدواج موقت

م ﴿ ۱۸۳۲ ﴾ ازدواج موقت؛ اگرچه برای لذت بردن نباشد، درست است، ولی زن نمی‌تواند شرط کند که مرد از او هیچ لذت جنسی نبرد.

م ﴿ ۱۸۳۳ ﴾ در ازدواج موقت، باید مدت و اندازه‌ی مهر تعیین شده باشد و بدون تعیین این دو، عقد باطل است؛ هرچند از روی غفلت، نادانی یا فراموشی باشد.

م ﴿ ۱۸۳۴ ﴾ ازدواج موقت را می‌توان به قصد محرم شدن با نزدیکان دختر واقع نمود، با این شرط که دختر در سنی باشد که شایستگی گونه‌ای بهره‌بردن از کامیابی، مانند بوسه را دارا باشد؛ پس اگر کوچک نیز باشد، ازدواج موقت با وی برای ایجاد محرمیت، عاقلانه است، و نیز می‌تواند وقت ازدواج را به اندازه‌ای گسترده کند که شامل دوران بلوغ دختر نیز بشود؛ هرچند پس از عقد، مدت را ببخشد. البته، نباید هیچ یک از روش‌های ایجاد محرمیت، در آینده برای کودک ایجاد زیان نماید.

م ﴿ ۱۸۳۵ ﴾ زنی که ازدواج موقت می‌نماید می‌تواند شرط کند که شوهر با او نزدیکی نکند و در این صورت، شوهر، تنها می‌تواند از لذت‌های دیگر استفاده ببرد، ولی اگر پس از آن به نزدیکی راضی شود، شوهر می‌تواند با او نزدیکی داشته باشد.

م ﴿ ۱۸۳۶ ﴾ زنی که ازدواج موقت نموده است؛ هرچند آبستن شود، حق هزینه

ندارد.

م ﴿ ۱۸۳۷ ﴾ زنی که ازدواج موقت نموده است، حق هم‌خوابی واجب را ندارد و از شوهر نیز ارث نمی‌برد و شوهر هم از او ارث نمی‌برد و چنانچه ارث بردن را؛ خواه از یک طرف یا از هر دو طرف شرط کرده باشند، درست نیست.

م ﴿ ۱۸۳۸ ﴾ زنی که ازدواج موقت نموده است اگر نداند که حق هزینه‌های زندگی و هم‌خوابی ندارد، عقد او درست می‌باشد و به‌خاطر آن که نمی‌دانسته است، حقی بر شوهر نمی‌یابد.

م ﴿ ۱۸۳۹ ﴾ زنی که ازدواج موقت نموده است بدون اجازه‌ی شوهر می‌تواند از خانه بیرون رود یا در بیرون از خانه برای خود کاری انتخاب کند، ولی چنانچه بدون اجازه‌ی شوهر از خانه بیرون برود و به واسطه‌ی بیرون رفتن، حق شوهر از بین برود، بیرون رفتن او حرام است.

م ﴿ ۱۸۴۰ ﴾ مرد می‌تواند مدت ازدواج موقت را ببخشد و از زن جدا شود و چنانچه با او نزدیکی کرده باشد باید همه‌ی مهری را که قرار گذاشته‌اند به او بدهد و اگر نزدیکی نکرده باشد، نیمی از آن را لازم است پرداخت نماید.

م ﴿ ۱۸۴۱ ﴾ ازدواج موقت نیز پس از پایان مدت آن عده دارد و فرزندی که از آن‌ها زاده می‌شود، همه‌ی حقوق فرزندی را دارد و از پدر، مادر و بستگان خود ارث می‌برد؛ هرچند خود زن و شوهر از هم‌دیگر ارث نمی‌برند.

نگاه، ملامسه و صدا

- م ﴿ ۱۸۴۲ ﴾ نگاه کردن مرد به بدن و موی زن نامحرم؛ خواه با شهوت باشد یا بدون آن و خواه با ترس از وقوع در حرام باشد یا بدون آن، حرام است.
- م ﴿ ۱۸۴۳ ﴾ نگاه کردن به بدن و موی دختری که به سن تکلیف نرسیده ولی نزدیک سن بلوغ است و خوب و بد را درک می‌کند و نگاه کردن به او امکان تحریک شهوت را دارد؛ خواه با قصد لذت باشد یا بدون آن، حرام است.
- م ﴿ ۱۸۴۴ ﴾ نگاه کردن به صورت و دست‌های زن نامحرم تا میچ، اگر با شهوت یا با ترس از وقوع در حرام نباشد، حرام نیست.
- م ﴿ ۱۸۴۵ ﴾ نگاه کردن زن به بدن مرد نامحرم؛ خواه با قصد لذت باشد یا بدون آن، حرام است، ولی جاهایی که به‌طور معمول پوشیده نمی‌شود، مانند صورت، دست، پا و سر و گردن، اگر بدون قصد لذت باشد، اشکال ندارد.
- م ﴿ ۱۸۴۶ ﴾ اگر نگاه کردن زن به جاهای پنهان بدن پسری که بالغ نشده است ولی خوب و بد را درک می‌کند باعث تحریک گردد، حرام است و در غیر این صورت، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۸۴۷ ﴾ دست زدن مرد به بدن زن نامحرم، یا دست زدن زن به بدن مرد نامحرم، مانند نگاه کردن، حرام است، ولی اگر پوششی در بین باشد بدون قصد لذت و ترس وقوع در حرام اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۸۴۸ ﴾ اگر مرد بدون قصد لذت و بدون ترس از دچار شدن به حرام، به آن بخش از بدن زن‌های کافر؛ مانند: زن‌های یهودی، مسیحی و مجوس که به‌طور معمول پوشیده نیست، مانند مو، سر، گردن و دست نگاه کند، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۸۴۹ ﴾ نگاه کردن به بدن زن‌های بی‌باک که اگر کسی آن‌ها را امر به پوشش نماید اعتنا نمی‌کنند، اشکال ندارد؛ با این شرط که بدون شهوت و ترس افتادن در حرام باشد و در این حکم، میان زن‌های کافر و مسلمان تفاوتی نیست و همچنین فرقی میان دست، صورت و دیگر جاهای بدن که به‌طور معمول آن‌ها را نمی‌پوشانند نیست.

م ﴿ ۱۸۵۰ ﴾ نگاه کردن به زنان بادیه‌نشین و مانند آن‌ها که عادت به پوشاندن بخش‌هایی از اعضای تن خود را ندارند، بدون قصد لذت و ترس از افتادن به حرام، اشکال ندارد و معاشرت، خرید، فروش و دیگر کارهای لازم با آنان جایز است.

م ﴿ ۱۸۵۱ ﴾ شنیدن صدای زن نامحرم بدون قصد لذت جایز است و نیز زن می‌تواند صدای خود را به نامحرم برساند و در این حکم، میان سخن گفتن و آواز خوانی تفاوتی نیست، ولی زن نباید لحن صدای خود را به‌گونه‌ای جذاب کند که هوس‌انگیز و تحریک‌کننده‌ی به حرام باشد.

م ﴿ ۱۸۵۲ ﴾ زن باید همه‌ی تن و موی سر خود را از مرد نامحرم و نیز پسری که بالغ نشده است ولی خوب و بد را درک می‌کند و از نگاه کردن تحریک می‌شود بپوشاند، ولی پوشاندن صورت و دست‌ها از میچ به پایین واجب نیست.

م ﴿ ۱۸۵۳ ﴾ نگاه کردن به شرم‌گاه مسلمان حتی بچه‌ی ممیزی که خوب و بد را درک می‌کند حرام است؛ اگرچه از پشت شیشه یا در آئینه یا آب صاف و مانند آن

باشد و همچنین اگر نگاه کردن به شرم‌گاه کافر، تحریک کننده باشد، حرام است به آن نگاه نماید.

م ﴿ ۱۸۵۴ ﴾ مرد و زنی که با یک‌دیگر محرمند؛ مانند: خواهر و برادر، اگر قصد لذت و ترس افتادن در حرام نداشته باشند، می‌توانند به‌جز شرم‌گاه، به همه جای بدن یک‌دیگر نگاه کنند.

م ﴿ ۱۸۵۵ ﴾ مرد نباید با قصد لذت به بدن مرد دیگر نگاه کند و زن نیز نباید با قصد لذت به بدن زن دیگر نگاه کند، ولی نگاه کردن بدون قصد لذت به همه جای بدن، غیر از شرم‌گاه جایز است.

م ﴿ ۱۸۵۶ ﴾ اگر زنی به پوشش شرعی پایبند باشد، نگاه کردن به عکس وی که بدون پوشش است جایز نیست؛ مگر آن که او را نشناسد و مفسده‌ای از نگاه کردن پیدا نشود؛ بر این پایه، اگر زن نامحرمی را بشناسد، نباید به عکس او نگاه کند، ولی نگاه کردن به عکس زن غیر محترم اگر به قصد لذت یا ترس افتادن به حرام نباشد، مانعی ندارد؛ هر چند صاحب عکس را بشناسد.

م ﴿ ۱۸۵۷ ﴾ فیلم با عکس از جهت حکم در همه‌ی موارد یکسان است.

م ﴿ ۱۸۵۸ ﴾ نگاه کردن یا دست زدن پزشک مرد به بدن زن نامحرم یا طیب زن به بدن مرد نامحرم برای درمان؛ چنانچه ضرورت داشته باشد، به کم‌ترین اندازه‌ی لازم جایز است.

م ﴿ ۱۸۵۹ ﴾ نگاه کردن به شرم‌گاه دیگری اگر برای درمان و از روی ناچاری باشد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۸۶۰ ﴾ نگاه کردن و دست زدن به بدن بیچه‌ای که خوب و بد را تشخیص نمی‌دهد و نیز به بدن پیرزن، بدون قصد لذت جایز است.

م ﴿ ۱۸۶۱ ﴾ نگاه کردن مرد به صورت، مو و زیبایی‌های بدن زنی که می‌خواهد با او ازدواج کند، بدون پوشش جایز است؛ اگرچه چندبار باشد، بلکه چنین نگاهی برای

جلوگیری از مشکلات بعدی ضرورت دارد و زن نیز می‌تواند به بدن مردی که می‌خواهد با او ازدواج کند نگاه کند.

م ﴿ ۱۸۶۲ ﴾ برای زن، تنها پوشش لازم است و باید بدن خود، به‌جز صورت و دست‌ها تا مچ را با هر چیزی که می‌تواند بپوشاند و حجاب یا لباس خاصی شرط نیست، ولی پوشیدن لباس‌های بسیار تنگ و چسبان که تحریک‌کننده می‌باشد و لباس‌های زینتی و جلف که فساد برانگیز است حرام می‌باشد.

م ﴿ ۱۸۶۳ ﴾ پوشیدن لباس نازک و لباسی که در صورت تابش نور بدن نما می‌شود، در جایی که نامحرم باشد جایز نیست، ولی پوشیدن لباس رنگین در صورتی که جلف و سبکسری یا فسادانگیز نباشد؛ اگرچه نامحرم نیز او را ببیند، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۸۶۴ ﴾ زن نباید آنچه را که در نظر عرف، زینت جلف و سبک‌سرانه و آرایش غلیظ است، در برابر نامحرم آشکار نماید.

م ﴿ ۱۸۶۵ ﴾ استفاده‌ی زن از کلاه‌گیس‌های معمول و بسنده نمودن به آن برای پوشاندن موی سر و اطراف آن، اگر سبب فساد و اشاعه‌ی آن نباشد، جایز است؛ اگرچه کلاه‌گیس برای زن نوعی زینت حساب شود، ولی زینت غلیظ زن باید از نامحرم پوشیده باشد.

م ﴿ ۱۸۶۶ ﴾ زینت کردن زن در عده‌ی وفات شوهر مکروه است.

م ﴿ ۱۸۶۷ ﴾ تراشیدن ریش و زدن آن با ماشین ته‌زن جایز نیست؛ هرچند قسمت چانه را بگذارد و دو طرف صورت را بزند.

شیردهی (رضاع)

م ﴿ ۱۸۶۸ ﴾ اگر بچه‌ای به صورت کامل و شرعی شیر داده شود، آن بچه به دوازده دسته محرم می‌شود که عبارت است از:

یکم - مادر رضاعی خود؛

دوم - شوهر مادر رضاعی وی که به او «پدر رضاعی» می‌گویند؛

سوم - پدر و مادر آن زن و هرچه بالا رود؛

چهارم - بچه‌هایی که از آن زن زاده شده‌اند یا زاده می‌شوند و هم‌چنین فرزندان رضاعی او؛ چنانچه از همین شوهر به آن‌ها شیر داده باشد؛

پنجم - بچه‌های فرزندان آن زن و هرچه نسل به پایین رود؛ خواه از فرزندان او زاده شده باشند یا فرزندان وی به آن بچه‌ها شیر داده باشند و خواه بچه‌های نسبی آن‌ها باشند یا بچه‌های رضاعی؛

ششم - خواهر و برادر آن زن، هرچند رضاعی باشند و با آن زن، از راه شیر خوردن، خواهر و برادر شده باشند؛

هفتم - عمو و عمه‌ی آن زن، هرچند رضاعی باشند؛

هشتم - دایی و خاله‌ی آن زن، هرچند رضاعی باشند؛

نهم- فرزندان شوهر آن زن- که شیر برای آن شوهر است- و هرچه نسل به پایین رود، اگرچه فرزندان رضاعی او باشند؛

دهم- پدر و مادر شوهر آن زن- که شیر برای آن شوهر است- و هرچه نسل به بالا رود، اگرچه رضاعی باشند؛

یازدهم- خواهر و برادر شوهری که شیر برای اوست، اگرچه خواهر و برادر رضاعی او باشند؛

دوازدهم- عمو، دایی و خاله‌ی شوهر- که شیر برای اوست- و هرچه نسل به بالا رود، هرچند رضاعی باشند و نیز دسته‌ی دیگری که گفته خواهد شد، از راه شیر دادن محرم می‌شوند.

شرایط محرم شدن رضاعی

م ﴿ ۱۸۶۹ ﴾ محرم شدن از راه شیر دادن هشت شرط دارد:

یکم- شیر از ولادت باشد؛ براین پایه، اگر بدون زایمان، پستان شیر داشته باشد و کودکی از آن شیر بخورد، باعث محرمیت نمی‌شود.

دوم- بچه از شیر زنی که زنده است بخورد.

سوم- بچه، شیر را از پستان بمکد؛ بنابراین، اگر شیر را در گلوی او بریزند، محرمیت ایجاد نمی‌شود.

چهارم- شیر خالص باشد و با چیز دیگری آمیخته نباشد؛ مگر این که چیزی که با شیر آمیخته شده است به اندازه‌ای کم باشد که به‌شمار نیاید و در شیر تحلیل رود.

پنجم- اندازه‌ی شیری که باعث محرمیت است، همه از یک شوهر باشد.

ششم- کودک، شیر را به‌خاطر بیماری قی نکند و اگر هر بار قی کند، دیگر اثر شرعی ندارد.

هفتم- پانزده بار یا یک شبانه‌روز شیر کامل بخورد یا به اندازه‌ای به او شیر بدهد که گفته شود از آن شیر، استخوان وی محکم شده و گوشت تن او رویده است.

هشتم- کودک به سن دو سالگی نرسیده باشد.

م ﴿ ۱۸۷۰ ﴾ اگر پس از پایان سن دو سالگی به کودکی شیر بدهد، آن کودک با کسی محرم نمی‌شود؛ برای نمونه، اگر پیش از پایان دو سال، چهارده بار و پس از آن، یکبار شیر بخورد، با کسی محرم نمی‌شود، ولی چنانچه از هنگام زایمان زن شیرده بیش از دو سال گذشته باشد و هنوز شیر داشته باشد و به بچه‌ای شیر بدهد، باز هم محرمیت حاصل می‌شود.

م ﴿ ۱۸۷۱ ﴾ نباید بچه در یک شبانه‌روز، خوراک یا شیر دیگری را بخورد و باید در هر بار، بدون فاصله و به‌طور کامل شیر خورده باشد.

م ﴿ ۱۸۷۲ ﴾ اگر زنی به این افراد - که در ذیل ذکر می‌شود - از شیرینی که برای شوهر خود اوست شیر دهد، شوهر وی بر او حرام نمی‌شود:

یکم - برادر و خواهر خود؛

دوم - عمو، عمه، دایی، خاله و فرزندان آنها؛

سوم - نوه‌های خود، اگرچه در مورد نوهی دختری باعث حرام شدن دختر با

شوهر خود می‌شود؛

چهارم - برادرزاده؛

پنجم - برادر شوهر یا خواهر شوهر خود؛

ششم - خواهر زاده‌ی خود یا خواهرزاده‌ی شوهر؛

هفتم - عمو، عمه، دایی و خاله‌ی شوهر؛

هشتم - نوه‌ی زن دیگر شوهر خود.

آداب شیر دادن

م ﴿ ۱۸۷۳ ﴾ مادر، از هر کس برای شیر دادن به فرزند سزاوارتر است و بهتر است که برای شیر دادن، از شوهر خود مزد نگیرد، ولی شایسته است که شوهر مزد آن را بدهد و اگر مادر بیش از دایه نخواهد مزد بگیرد، شوهر می‌تواند بچه را به دایه بدهد و هم‌چنین است اگر دایه به وی به رایگان شیر بدهد.

م ﴿ ۱۸۷۴ ﴾ مدّت شیردادن کامل دو سال تمام است و بیست و یک ماه نیز بسنده است، ولی کم‌تر از آن بدون عذر موجّه، ظلم در حق بچه و گناه به‌شمار می‌رود.

م ﴿ ۱۸۷۵ ﴾ مستحب است دایه‌ای که برای بچه می‌گیرند، مسلمان، شیعه‌ی دوازده امامی، دارای عقل، عفت، چهره‌ی نیکو و صفات پسندیده و از نظر جسمی، روحی و اخلاقی سالم باشد و سزاوار نیست دایه‌ای بگیرند که کافر یا کم عقل یا بزرگسال یا زشت‌رو باشد و مکروه است دایه‌ای بگیرند که زنازاده است یا شیر وی از زناست.

م ﴿ ۱۸۷۶ ﴾ مستحب است زن مواظب باشد که به هر بچه‌ای شیر ندهد.

م ﴿ ۱۸۷۷ ﴾ چنانچه ممکن باشد مستحب است به بچه بیست و یک ماه تمام شیر داده شود و شایسته نیست که بیش از دو سال تمام شیر داده شود.

نّفقه

م ﴿ ۱۸۷۸ ﴾ «واجب النّفقه» کسی را گویند که مخارج وی - به ترتیبی که بیان می‌شود - بر انسان واجب باشد و می‌توان همه‌ی آنان را بر سه دسته دانست:

الف - همسر دائم و هم‌چنین همسر موقتی که هنگام اجرای عقد، شرط نفقه کرده باشد.

ب - پدر، مادر و پدران و مادران آنان؛ هرچه بالا رود.

ج - پسر و دختر و نیز اولاد آنان؛ هرچه پایین آید.

م ﴿ ۱۸۷۹ ﴾ به‌جز سه دسته‌ای که در مسأله‌ی پیش بیان شد، خویشاوندان دیگر، هم‌چون: برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی، خاله و اولاد آنان واجب النّفقه نیستند، ولی مستحب است در صورت نیازمندی آنان و توانایی خود، نفقه‌ی آنان را نیز بپردازد.

م ﴿ ۱۸۸۰ ﴾ احکام نفقه‌ی زن در عقد دائم بیان شد ولی هزینه‌ی دو دسته‌ی دیگر در صورتی واجب می‌شود که خود، مال و توانایی کسب و کار نداشته باشند و انسان

افزوده بر توانایی، نزدیک‌ترین فرد به آنان باشد و یا - به ترتیبی که در مسأله‌ی بعد گفته می‌شود - نزدیک‌ترین فرد، هزینه‌ی آنان را پرداخت ننماید.

م ﴿ ۱۸۸۱ ﴾ هزینه‌ی خود انسان بر هزینه‌ی همسر پیشی دارد، و هزینه‌ی وی بر خویشان واجب‌النفقة تقدم دارد. در خویشان واجب‌النفقة نیز هزینه‌ی فرد نزدیک‌تر بر فرد دورتر برتری دارد؛ برای نمونه، نفقه‌ی پدر بر نفقه‌ی پدربزرگ یا نفقه‌ی فرزند بر هزینه‌ی فرزند مقدم می‌باشد.

م ﴿ ۱۸۸۲ ﴾ انسان نمی‌تواند «زکات»، «خمس» و «کفاره‌ی» خود را به افراد واجب‌النفقة خود بپردازد.

م ﴿ ۱۸۸۳ ﴾ افزوده بر تأمین هزینه‌ی فرزند، تربیت صحیح، اشراف و نظارت بر امور او، آموزش و نیز ازدواج او پس از بلوغ از حقوق فرزند بر پدر می‌باشد.

م ﴿ ۱۸۸۴ ﴾ در صورتی که فرزند، نیاز شدید به ازدواج داشته باشد؛ به گونه‌ای که با ترک آن به حرام دچار شود، بر پدر واجب است نسبت به آن اقدام نماید؛ همچنین در صورت نیاز شدید پدر یا مادر به ازدواج و توانایی فرزند، بر وی واجب است نسبت به آن اقدام نماید.

م ﴿ ۱۸۸۵ ﴾ سزاوار نیست پدر و مادر با تفاوت و تبعیض‌گذاری میان فرزندان، مالی را به برخی از آنان ببخشند؛ مگر این که برخی از آنها نیازمند یا دارای برتری عقلایی و شرعی باشند.

عقیقه

م ﴿ ۱۸۸۶ ﴾ عقیقه برای نوزاد مستحب است و اگر از روز هفتم تأخیر افتد، ساقط نمی‌شود، بلکه اگر عقیقه را تا وقت بلوغ کودک تأخیر اندازند، شایسته است خود او هرگاه توان داشته باشد عقیقه کند، بلکه اگر شک داشته باشد که برای او عقیقه کرده‌اند یا نه، باز هم مستحب است عقیقه نماید؛ هر چند سن او زیاد باشد.

م ﴿ ۱۸۸۷ ﴾ حیوانی که برای عقیقه انتخاب می‌شود باید شتر، گاو یا گوسفند باشد و بهتر است شرایط قربانی در آن رعایت شود؛ به این‌گونه که حیوان، سالم و بدون عیب باشد و کم‌ترین سن «شتر» پنج سال؛ و «گاو» و «بز» دو سال؛ و «میش» یک سال باشد، ولی رعایت این شرایط لازم نیست، بلکه چنانچه حیوان چاق و پرگوشت باشد، بسنده است.

حضانة (نگه‌داری کودک)

م ﴿ ۱۸۸۸ ﴾ «حضانة» یا حفظ و پرورش نوزاد پسر تا دو سال و دختر تا هفت سال حق مادر است؛ به شرط این که مسلمان، عاقل و آزاد باشد و به دیگری شوهر نکرده باشد و در غیر این صورت، پدر مقدم است؛ چنان‌که پس از دو سال و هفت سال نیز حق پدر است، ولی اگر پدر بمیرد، مادر؛ هر چند شوهر کرده باشد، بر جد و دیگران مقدم است، به خلاف قیمومیت، و اگر مادر در زمانی که مسؤول حضانة کودک است بمیرد، پدر از دیگران برای نگه‌داری سزاوارتر است. واجب است ترتیبی که بیان شد مراعات شود.

م ﴿ ۱۸۸۹ ﴾ مدتی که مادر عهده‌دار حضانة و نگه‌داری فرزند است می‌تواند برای آن مزد بگیرد و چنانچه کودک از خود، دارایی و مال داشته باشد، اجرت مادر از مال او برداشته می‌شود و در غیر این صورت، اجرت مادر بر عهده‌ی پدر است؛ پس در هر صورت، هزینه‌ی نگه‌داری فرزند از مال وی یا پدر او می‌باشد.

م ﴿ ۱۸۹۰ ﴾ اگر پدر یا مادر شایستگی نگه‌داری و تربیت کودک را نداشته باشد و موجب فساد اخلاق و سوء تربیت دینی فرزند شود، حق حضانة از او ساقط می‌شود و به ترتیب به افرادی که گفته شد منتقل می‌شود.

م ﴿ ۱۸۹۱ ﴾ پس از آن که کودک - دختر باشد یا پسر - به سن بلوغ و رشد فکری و جسمی رسید، حق حضانة پایان می‌پذیرد و هیچ کس؛ حتی پدر و مادر، حق

حضانت بر او را ندارد.

م ﴿ ۱۸۹۲ ﴾ در هنگام حضانت هر کدام از پدر و مادر، اگر دیگری خواست فرزندی خود را ببیند یا به او چیزی برساند یا مشکل و زیانی را از او دور کند یا مدتی در کنار او باشد؛ چنانچه زیانی به فرزند نرسد، دیگری نباید از آن مانع شود.

م ﴿ ۱۸۹۳ ﴾ پیروی از امر پدر و مادر در غیر انجام حرام و ترک واجب عینی لازم است و مخالفت آنان اگر موجب آزار و بی‌احترامی به آنان شود حرام است.

فرزند خوانده

م ﴿ ۱۸۹۴ ﴾ فرزندی که از زن به دنیا می‌آید به شوهر نسبت داده می‌شود، با این شرط که کم‌ترین فاصله‌ی میان نزدیکی و زایمان، شش ماه هلالی - که کم‌ترین مدت حمل است - باشد و به طور طبیعی از بیش‌ترین مدت حمل نیز به درازا نینجامد.

م ﴿ ۱۸۹۵ ﴾ اگر زن شوهردار زنا دهد، بچه‌ی زاده شده از وی، در صورتی که شرایط نسبت دادن به شوهر را دارا باشد، به وی نسبت داده می‌شود و زنازاده شمرده نمی‌گردد.

۱- «واجب عینی» به واجبی گفته می‌شود که بر هر یک از افراد واجب باشد و با انجام دادن دیگران از انسان ساقط نشود؛ مانند: نماز و روزه، و «واجب کفایی»؛ واجبی است که اگر فرد یا افرادی نسبت به آن اقدام نمایند از عهده‌ی دیگران ساقط می‌شود؛ مانند: خاک سپاری میت مسلمان.

طلاق (جدایی)

درآمد

طلاق به معنای آزادی، رهایی و بند گشودن است. اسلام به اصل آزادی انسان حرمت نهاده و هرچه که آزادی‌های مشروع وی را در مخاطره قرار می‌دهد نفی نموده یا برای آن چاره‌جویی کرده است که از آن جمله می‌توان «طلاق» را مطرح نمود.

هنگامی که منش و کنش زن و شوهر به ناهنجاری‌های خطرناک مبتلا گردد و آنان را به بداخلاقی و بدرفتاری‌های حاد با یکدیگر، پاس نداشتن حرمت، کرامت و شأن‌الای هم‌دیگر، نفرت، بغض، اهانت و گاه افترا، تهمت، غیبت و اختلالات فردی و اجتماعی دچار سازد، برای رهایی از این آلودگی‌ها که به سبب ناسازگاری زن و شوهر پیش می‌آید، اسلام استفاده از گزینه‌ی طلاق را به آنان ارایه کرده تا «طلاق»، آنان را از این بند و سلول روح‌آزار رها سازد و با انجام جابه‌جایی، از ماندن و ایستایی آب زندگی و تبدیل آن به باتلاقی عمیق و گندیده جلوگیری نماید. بر این اساس، طلاق را نه تنها نباید نفی کرد، بلکه لازم است با

فراهم ساختن بستر فرهنگی مناسب، برای برخی از زوج‌های جوان و ازدواج‌های ناموفق، پیش از آن که بر فرزندان طلاق بیفزایند، از این دارو نسخه داد.

احکام طلاق

م ﴿ ۱۸۹۶ ﴾ مردی که می‌خواهد زن خود را طلاق دهد باید سه شرط داشته باشد: عاقل و بالغ باشد و قصد طلاق نماید.

م ﴿ ۱۸۹۷ ﴾ اگر بچه‌ی ممیزی (برای نمونه، دوازده ساله) همسر خود را به اختیار طلاق دهد درست است و چنانچه کسی را وادار کنند که زن خود را طلاق دهد، طلاق باطل است و در تحقق اجبار کافی است که برای نمونه، در صورتی که همسر خود را طلاق ندهد، مالی را که به آن نیاز دارد به ناحق از او بگیرند. همچنین است اگر قصد طلاق نداشته باشد، مانند آن که صیغه‌ی طلاق را به شوخی یا از روی مستی بگوید، طلاق واقع نمی‌شود.

م ﴿ ۱۸۹۸ ﴾ زن در هنگام طلاق باید از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهر در آن پاکی یا در نفاس یا حیضی که پیش از آن پاکی بوده است با او نزدیکی نکرده باشد و در غیر این صورت، طلاق درست نیست، بلکه زن باید دوباره عادت شود و پاک گردد.

م ﴿ ۱۸۹۹ ﴾ طلاق دادن زن در هنگام حیض یا نفاس در سه صورت درست است: یکم - آن که پس از ازدواج، شوهر وی از پیش یا پس با او نزدیکی نکرده باشد. دوم - آشکار باشد که حامله نیست.

م ﴿ ۱۹۰۰ ﴾ اگر نداند که همسر وی حامله است و او را در هنگام حیض طلاق دهد و سپس پی برد که حامله بوده است طلاق باطل است.

سوم - مرد به خاطر غایب بودن زن یا زندانی بودن وی نتواند یا برای او سخت باشد که به پاک بودن زن پی ببرد.

م ﴿ ۱۹۰۱ ﴾ اگر با اعتقاد به این که زن از خون حیض پاک است او را طلاق دهد و سپس معلوم شود که هنگام طلاق در حال حیض بوده، طلاق باطل است و اگر او را حیض بداند و طلاق را جاری سازد و سپس بداند که پاک بوده، طلاق درست است.

صیغه‌ی طلاق

م ﴿ ۱۹۰۲ ﴾ طلاق با صیغه‌ی عربی درست و با قصد انشا و با واژه‌ی «طالق» خوانده می‌شود و چنانچه آن را با شرایط یاد شده جاری نسازد یا نتواند به عربی درست بخواند، اگر با زبان‌های دیگر به شیوه‌ی درست خوانده شود، کافی است. هم‌چنین اجرای طلاق به صورت معاطات، اگر شرایط آن مراعات گردد، جایز است.

م ﴿ ۱۹۰۳ ﴾ واجب است در هنگام اجرای طلاق، دو مرد عادل آن را بشنوند و اگر شوهر، خود بخواهد صیغه‌ی طلاق را بخواند و نام زن او برای نمونه، مریم باشد، باید بگوید: «زَوْجَتِي مَرِيْمَ طَالِقَةٌ»؛ از این لحظه، زن من؛ مریم رهاست. و اگر برای جاری ساختن صیغه‌ی طلاق، دیگری را وکیل کند، وکیل باید بگوید: «زَوْجَةُ مُوَكَّلِي مَرِيْمَ طَالِقَةٌ»؛ از این لحظه، همسر موکّل من؛ مریم رهاست و چنانچه زن، معین باشد، نیازی به گفتن نام او نیست و اگر حاضر باشد، کافی است بگوید: «هَذِهِ طَالِقَةٌ» و یا به او اشاره کند و بگوید: «أَنْتِ طَالِقٌ» و او را مخاطب قرار دهد.

م ﴿ ۱۹۰۴ ﴾ طلاق نابه‌جا از ناپسندترین پدیده‌هاست و ناپسندی طلاق دادن زنی که بیمار است بیش‌تر می‌باشد.

م ﴿ ۱۹۰۵ ﴾ زنی که ازدواج موقت نموده است؛ برای نمونه، یک ماه یا یک سال او را عقد کرده‌اند، طلاق ندارد و رها شدن او به این است که مدّت به پایان برسد یا

مرد، مدت را به او ببخشد؛ به این ترتیب که بگوید مدت را به او بخشیده است و نیازی به شاهد گرفتن و پاک بودن از حیض نیز نیست.

عده‌ی طلاق

م ﴿ ۱۹۰۶ ﴾ زنی که از شوهر خود طلاق گرفته لازم است عده نگه دارد؛ مگر این که شوهر با او هیچ نزدیکی نکرده باشد یا وی را پیش از بالغ شدن طلاق بدهد یا زن یائسه باشد. هر یک از سه گروه یاد شده بی‌درنگ پس از طلاق می‌تواند شوهر نماید.

م ﴿ ۱۹۰۷ ﴾ اگر شوهر با زنی که بالغ شده است و یائسه نمی‌باشد نزدیکی کند و سپس او را طلاق دهد، زن باید پس از طلاق عده نگه دارد و عده‌ی زنی که فاصله‌ی میان دو حیض او کم‌تر از سه ماه می‌باشد آن است که پس از طلاق گرفتن از شوهر خود در پاکی به اندازه‌ای صبر کند که دوبار حیض ببیند و پاک شود و همین که حیض سوم را ببیند، عده‌ی او به پایان می‌رسد و می‌تواند ازدواج نماید.

م ﴿ ۱۹۰۸ ﴾ زنی که حیض نمی‌بیند اگر در سن زن‌هایی باشد که حیض می‌بینند یا حیض می‌بیند ولی فاصله‌ی میان دو حیض او بیش از سه ماه باشد؛ چنان‌چه شوهر وی پس از نزدیکی کردن او را طلاق دهد، باید پس از طلاق تا سه ماه عده نگه دارد.

م ﴿ ۱۹۰۹ ﴾ اگر زن حامله - که حمل او از شوهر وی می‌باشد - طلاق داده شود، عده‌ی وی به زایمان یا سقط شدن حمل اوست؛ هر چند به صورت نطفه باشد. بر این پایه، اگر برای نمونه، جنین او یک ساعت پس از طلاق زاده شود، عده‌ی وی به پایان می‌رسد و اگر حمل از شوهر نباشد، بلکه از نزدیکی به شبهه باشد، عده‌ی وی با فارغ شدن او به پایان می‌رسد و زنا عده ندارد؛ اگرچه زن زنا داده فاحشه نباشد و زن فاحشه عده ندارد؛ اگرچه در موردی، عقد موقت شده باشد.

عده‌ی وفات

م ﴿ ۱۹۱۰ ﴾ زنی که شوهر وی مرده است اگر حامله نباشد، باید تا چهارماه و ده روز عده نگه دارد و از شوهر کردن خودداری نماید؛ هر چند یائسه یا متعه یا اهل کتاب یا در عده‌ی طلاق باشد یا شوهر وی با او نزدیکی نکرده یا به سن تکلیف نرسیده باشد یا شوهر وی، بچه یا دیوانه باشد.

م ﴿ ۱۹۱۱ ﴾ اگر زن حامله باشد، باید تا هنگام زایمان عده نگه دارد، ولی چنانچه زایمان پیش از گذشتن چهارماه و ده روز پیش آید، باید تا چهارماه و ده روز پس از مرگ شوهر خود صبر و بردباری کند.

به عده‌ای که زن در وفات شوهر نگاه می‌دارد «عده‌ی وفات» می‌گویند.

م ﴿ ۱۹۱۲ ﴾ زنی که در عده‌ی وفات است مکروه است لباس‌های زینتی بپوشد و سرمه بکشد و همچنین کارهای دیگری که زینت شمرده می‌شود بر او مکروه است، ولی بیرون رفتن از خانه اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۹۱۳ ﴾ هرگاه زن بگوید عده‌ی وی پایان یافته است، با دو شرط از او پذیرفته می‌شود:

یکم - آن که مورد اتهام نباشد.

دوم - به اندازه‌ای از طلاق یا مردن شوهر وی گذشته باشد که پایان یافتن عده در آن مدت ممکن باشد.

طلاق باین و رجعی

م ﴿ ۱۹۱۴ ﴾ طلاق به دو گونه است:

یکم - طلاق رجعی؛

دوم - طلاق باین.

طلاق باین

طلاق باین به طلاقى گفته مى‌شود که مرد در آن حق ندارد پس از طلاق به زن خود بازگشت کند و بدون عقد با وی آشتی کند و دوباره او را به همسری بپذیرد، بلکه لازم است دوباره عقد زناشویی را جاری سازد.

م ﴿ ۱۹۱۵ ﴾ طلاق باین شش گونه است:

یکم - طلاق نابالغ؛

دوم - زن یائسه؛

سوم - زنی که شوهر وی پس از عقد با او نزدیکی نکرده است؛

چهارم - طلاق سوم زنی که او را سه بار طلاق داده‌اند؛

پنجم - خلع و مبارات؛

ششم - طلاق از سوی حاکم شرع که وی زنی را که شوهر او هزینه‌ی زندگی او را

نمی‌پردازد و طلاق دادن او را نیز نمی‌پذیرد طلاق می‌دهد.

طلاق رجعی

طلاقى که مرد می‌تواند تا هنگامی که زن در عده است به وی بازگشت نماید و برای بازگشت، عقد دوباره لازم ندارد، طلاق رجعی نام دارد.

م ﴿ ۱۹۱۶ ﴾ هرگاه همسر خود را طلاق رجعی دهد، تا هنگامی که عده‌ی وی به پایان رسد، زن در حکم همسر شرعی اوست و نمی‌تواند او را از خانه‌ای که هنگام طلاق در آن بوده است بیرون کند؛ مگر در برخی موارد؛ مانند: ناسزاگویی، شکایت به دادگاه بردن، یا رفت و آمد با بیگانگان.

م ﴿ ۱۹۱۷ ﴾ زن نمی‌تواند در دوران عده‌ی طلاق رجعی بدون اجازه‌ی شوهر برای کارهای غیر ضروری از خانه بیرون رود و بر مرد واجب است هزینه‌ی زندگی و

فطره‌ی او را در دوران عده بدهد و در صورت مرگ هر کدام، دیگری از او ارث می‌برد و مرد نیز در دوران عده نمی‌تواند با خواهر همسر خود ازدواج کند؛ پس زن در صورت بازگشت شوهر، از هرگونه کام‌جویی که حق شوهر است نباید جلوگیری داشته باشد و حتی می‌تواند خود را برای او آرایش کند.

چگونگی رجوع

م ﴿ ۱۹۱۸ ﴾ در طلاق رجعی، مرد از دوراه می‌تواند به زن خود بازگردد: یکم - چیزی بگوید که معنای آن این باشد که او را دوباره زن خود قرار داده است. دوم - کاری کند که زن پی ببرد که بازگشته است؛ مانند: بوسیدن، لمس کردن و دیگر کارهایی که میان زن و شوهر انجام می‌گیرد.



طلاق خلع و مبارات

م ﴿ ۱۹۱۹ ﴾ زنی که به هیچ رو نمی خواهد با شوهر خود زندگی کند؛ به گونه ای که در اثر رعایت نمودن حقوق زناشویی شوهر از دچار شدن به گناه و نافرمانی خداوند می ترسد، می تواند مهریه یا دارایی دیگر خود را به او ببخشد تا وی را طلاق دهد. این طلاق، «خلع» نام دارد و شرط آن این است که ناپسندی زن از شوهر خود به اندازه ای باشد که او را به رعایت نمودن حقوق زناشویی تهدید نماید.

خواندن صیغه

م ﴿ ۱۹۲۰ ﴾ اگر شوهر بخواهد صیغه ی طلاق خلع را بخواند؛ چنان چه نام زن؛ برای نمونه مریم باشد، می گوید: «زَوْجَتِي مَرِيْمَ خَالَعْتُهَا عَلَيَّ مَا بَدَلْتُ، هِيَ طَالِقَةٌ»؛ زنم مریم را در برابر چیزی که بدل نموده است طلاق خلع دادم و او از این لحظه رهاست. چنان چه زن معین باشد، بردن نام وی در طلاق خلع و مبارات لازم نیست.

وکالت در خواندن صیغه

م ﴿ ۱۹۲۱ ﴾ اگر یک نفر از سوی زن و دیگری از سوی مرد برای خواندن صیغه وکیل شود؛ چنان چه؛ برای نمونه، نام شوهر «جعفر» و نام زن «مریم» است، وکیل زن می گوید: «عَنْ مَوْكَلَّتِي مَرِيْمَ بَدَلْتُ مَهْرَهَا لِمَوْكَلِّكَ جَعْفَرَ لِيُخْلَعَهَا عَلَيَّ»، پس از آن

وکیل مرد بی‌درنگ می‌گوید: «زَوْجَةُ مُوَكَّلِي خَلَعْتُهَا عَلَيَّ مَا بَدَلْتُ وَهِيَ طَالِقَةٌ»، و اگر زن، چیز دیگری غیر از مهر را به شوهر ببخشد، باید نام همان چیز را در هنگام خواندن صیغه ببرد.

طلاق مبارات

م ﴿ ۱۹۲۲ ﴾ به طلاق‌ی که در آن زن و مرد، هر دو از هم ناپسندی دارند و زن، مهر خود یا دارایی دیگری را به مرد می‌بخشد که او را طلاق دهد، «مبارات» گویند.

م ﴿ ۱۹۲۳ ﴾ اگر زن همه‌ی مهر را ببخشد و شوهر موافق باشد، می‌تواند صیغه‌ی مبارات را بدین‌گونه بخواند؛ برای نمونه، اگر نام زن مریم باشد، بگوید: «بَارِئْتُ زَوْجَتِي مَرِيْمَ عَلَيَّ مَا بَدَلْتُ مَهْرَهَا فَهِيَ طَالِقَةٌ»؛ زن خود؛ مریم را در برابر مهر او مبارات کردم، پس او رهاست.

م ﴿ ۱۹۲۴ ﴾ اگر چیزی جز مهر می‌دهد، لازم است از آن نام ببرد و اگر دیگری را وکیل کند، وکیل بگوید: «بَارِئْتُ زَوْجَةَ مُوَكَّلَتِي مَرِيْمَ عَلَيَّ مَا بَدَلْتُ مَهْرَهَا فَهِيَ طَالِقَةٌ». در هر دو صورت اگر به‌جای واژه‌ی: «عَلَيَّ مَا بَدَلْتُ مَهْرَهَا» بگوید: «بِمَهْرِهَا» اشکال ندارد و در هر دو صورت، اگر به‌جای عبارت: «عَلَيَّ مَا بَدَلْتُ»، «بِمَا بَدَلْتُ» بگوید نیز اشکال ندارد. البته، زن باید پیش‌تر، مهر خود یا چیزی کم‌تر از آن را در برابر طلاق مبارات به شوهر بخشیده باشد.

م ﴿ ۱۹۲۵ ﴾ خواندن صیغه‌ی طلاق خلع و مبارات به عربی یا به هر زبان دیگری درست است و اگر زن برای آن که دارایی خود را به شوهر ببخشد؛ برای نمونه، به فارسی بگوید: برای طلاق، فلان دارایی را به تو بخشیدم یا مرد صیغه‌ی طلاق را به فارسی بخواند، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۹۲۶ ﴾ اگر زن در میان عده‌ی طلاق خلع یا مبارات از بخشش خود بازگردد، شوهر نیز می‌تواند بازگشت نماید و دوباره بدون عقد او را زن قرار دهد.

م ﴿ ۱۹۲۷ ﴾ مالی را که شوهر برای طلاق مبارات می‌گیرد نباید بیش از مهر باشد، ولی در طلاق خلع، هر اندازه که باشد؛ اگرچه بیش از مهر باشد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۱۹۲۸ ﴾ شرایطی که در طلاق خلع نسبت به زن و شوهر گفته شد، در طلاق مبارات و شرایطی که در اصل طلاق لازم است، در هر دو طلاق خلع و مبارات نیز معتبر است.



لعان

م ﴿ ۱۹۲۹ ﴾ لعان به این معناست که هر یک از شوهر و همسر، یکدیگر را لعن کنند.

سبب لعان دو چیز است: یا برای اثبات زناى زن است یا برای نفی فرزندی که از او متولد شده است.

م ﴿ ۱۹۳۰ ﴾ اگر شوهر به همسر خود نسبت زنا دهد، در این صورت باید:
الف- شوهر بالغ، عاقل و دارای قصد و اختیار باشد.

ب- زن، دایمی باشد، پس اگر ازدواج موقت باشد، لعان واقع نمی‌شود.

ج- زن عقیف باشد، پس اگر زن به زنا مشهور باشد، لعان صحیح نیست.

د- مرد باید بگوید من خود دخول کامل را دیدم، پس با گمان و گفته‌ی دیگران؛ اگرچه به شیوع برسد، لعان صحیح نیست و نیز نابینا نمی‌تواند لعان نماید؛ مگر آن که زن، خود اقرار کند یا مرد، چهار شاهد عادل بیاورد.

ه- مرد پس از عقد با زن خود نزدیکی کرده باشد.

و- زن، کرو لال نباشد.

م ﴿ ۱۹۳۱ ﴾ اگر مرد، بچه‌ای را که ممکن است فرزند او باشد و در خانه‌ی او به دنیا آمده است انکار کند؛ یعنی بگوید: «این فرزند من نیست»، لازم است غیر از شرط

چهارم از شرایط یاد شده، دیگر شرایط آن موجود باشد و افزوده بر آن:

الف- پس از نزدیکی مرد با همسر خود، یک‌سال- که پایان زمان بارداری زن است - گذشته باشد؛ پس اگر مردی در کم‌تر از یک سال با زن خود نزدیکی کند و او فرزندی به دنیا آورد، نمی‌تواند آن را انکار کند.

ب- به هنگام زایمان، پدر اقرار به فرزندی آن بچه نکرده باشد؛ پس اگر به آن اقرار کرده است یا سکوتی که علامت اقرار کردن است انجام داده باشد، لعان انجام نمی‌گیرد.

چگونگی لعان

م ﴿ ۱۹۳۲ ﴾ زن و مرد در حضور حاکم شرع یا نایب وی می‌ایستند و او آنان را القا می‌کند که یک‌دیگر را لعن کنند و لازم است ابتدا به مرد و سپس به زن تلقین و تفهیم نماید و آن‌ها نیز به ترتیب یاد شده، یک‌دیگر را لعن نمایند.

م ﴿ ۱۹۳۳ ﴾ صیغه‌ی لعان بدین گونه است که نخست مرد چهار مرتبه و به صورت پی‌درپی می‌گوید:

۱- «أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي لِمِنَ الصَّادِقِينَ فِي مَا رَمَيْتُهَا بِهِ مِنَ الزُّنَا» أَوْ «مِنْ نَفِيٍّ وَكَلِّهَا» یا بگوید: «أَشْهَدُ اللَّهُ أَنِّي لِمِنَ الصَّادِقِينَ فِي مَا قُلْتُ مِنْ قَذْفِهَا أَوْ مِنْ نَفِيٍّ وَكَلِّهَا»؛ یعنی: خداوند متعال را شاهد و گواه می‌گیرم که همانا در نسبت دادن زنا به همسر خود یا انکار بچه‌ای که به دنیا آورده است راست می‌گویم.

۲- بعد از آن، مرد یک مرتبه می‌گوید: «إِنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيَّ إِنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ یعنی: همانا لعنت خداوند متعال بر من، اگر من در نسبت دادن زنا به همسرم یا انکار بچه‌ای که به دنیا آورده است دروغ بگویم.

۳- پس از آن، حاکم به زن تلقین و تفهیم و امر می‌کند که چهار مرتبه و پی‌درپی بگوید: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّهُ لِمِنَ الْكَاذِبِينَ فِيمَا رَمَانِي بِهِ مِنَ الزُّنَا» أَوْ «نَفِيٍّ الْوَلَدِ» یا بگوید:

«أَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فِي مَقَالَتِهِ مِنَ الرَّمِيِّ بِالزَّانَا» أَوْ «نَفِي الْوَالِدِ»؛ یعنی: شاهد و گواه می‌گیرم خداوند متعال را که شوهرم در نسبت دادن من به زنا یا در انکار بچه‌ای که به دنیا آورده‌ام دروغ می‌گوید.

۴- پس از آن، زن یک مرتبه می‌گوید: «إِنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيَّ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ یعنی: به درستی که خشم خداوند متعال بر من، اگر شوهر من در نسبت دادن زنا به من یا انکار بچه‌ای که به دنیا آورده‌ام راست‌گو باشد.

م ﴿ ۱۹۳۴ ﴾ لعان نیز هم‌چون فسخ نکاح است و نه طلاق؛ و به سبب لعان، زن بر مرد حرام ابدی می‌شود.

م ﴿ ۱۹۳۵ ﴾ اگر مرد به همسرش نسبت زنا بدهد یا فرزند او را انکار کند و حاضر به لعان نباشد، باید هشتاد تازیانه حد بر او زده شود و چنان‌چه مرد لعان کند، ولی زن لعان نکند، زن را هشتاد تازیانه می‌زنند؛ زیرا لعان مرد مانند بیینه و شاهد است.

م ﴿ ۱۹۳۶ ﴾ پس از انجام لعان، احکام زیر بر آن جاری می‌شود:

۱- زن و شوهر از یک‌دیگر جدا می‌شوند.

۲- زن بر این مرد حرام ابدی می‌شود.

۳- حدّ از کسی که لعان کرده است برطرف می‌شود.

۴- در لعانی که برای نفی فرزند اجرا گردیده است، خویشاوندی بین این فرزند و این مرد و خویشان او برطرف می‌شود و از یک‌دیگر ارث نمی‌برند، ولی میان این فرزند و مادر و خویشان مادری، خویشاوندی ثابت است و از یک‌دیگر ارث می‌برند.

بخش دهم

روابط و حقوق اجتماعی



روابط اجتماعی

درآمد

روابط طبیعی و معاشرت سالم مسلمانان با یکدیگر مورد اهتمام اسلام است. شریعت مقدس اسلام برای سالم سازی این روابط از خطر هرگونه گزند و آسیب، دورسازی آن از هرگونه آلودگی، ارتقای آن به صفا و صمیمیت و ایجاد سلامت و سعادت، رهنمودهای بسیاری را ارائه داده و بر تعاون، عدالت، احسان، صداقت، و احترام متقابل و دوری از اموری چون غیبت، تهمت، حسد، مکر و نیرنگ اهتمام ورزیده و برای مجد و بزرگی جامعه‌ی اسلامی و رعایت کرامت و شأن والای انسان، تمامی پیش‌فرض‌های لازم را مورد شناسایی قرار داده و به آن سفارش نموده است. بنابراین، بخشی از پیمان‌های ارائه شده در شریعت اسلام که ساختاری عقلایی و اجتماعی دارد، گزینه‌های عامی است که چهره‌ی غالب آن، تعاون و مدد‌رسانی به دیگر هم‌نوعان است. حس تعاون، دوستی و همیاری اجتماعی برآمده از آن، سبب افزایش انگیزه و مطلوبیت مشترک و در نتیجه افزایش نرخ رشد نیروهای مادی و

معنوی می‌شود. اموری مانند قسم، نذر، عهد، وقف، حواله، کفالت و ضمان، استحکام و سلامت جامعه را افزایش می‌دهد و با ایجاد توازن، مسیر شکل‌گیری عدالت اجتماعی را هموار می‌سازد. هم‌چنین این بخش، احکام صدقه، لقطه، قرعه‌کشی، مسابقه، تحبیس، سکنی، عمری، رقبی را بیان می‌دارد که از گزینه‌های اجتماعی به شمار می‌رود. بسیاری از این گزینه‌ها را می‌توان از موارد نیکوکاری و انفاق به هم‌نوعان دانست. احکام غصب و تقاص نیز تأکیدی بر احترام بر حق مالکیت افراد است.

احکام روابط اجتماعی

م ﴿ ۱۹۳۷ ﴾ معاشرت و روابط میان مسلمانان بر اساس رعایت حقوق و احترام به حیثیت و نوامیس یک‌دیگر تنظیم می‌گردد؛ پس مسلمان، اموری؛ مانند: عدالت، احسان، صداقت، احترام، حسن ظن، فداکاری، ادای امانت، حفظ اسرار یک‌دیگر، اصلاح بین افراد، مشورت با یک‌دیگر و تعاون در نیکی‌ها را در معاشرت با دیگران رعایت می‌نماید؛ به‌ویژه اگر طرف معاشرت، پدر، مادر، بستگان، بزرگان دین و دانش، اساتید، زنان، خردسالان و افراد محروم، مستضعف و سال‌خورده یا مصیبت‌زدگان باشند.

م ﴿ ۱۹۳۸ ﴾ بر مسلمانان لازم است روابط اجتماعی خود را از اموری هم‌چون: غیبت، تهمت، حسد، تکبر، تجسس، دروغ، تملق، خدعه و مکر، رشوه، سوء ظن، فتنه‌انگیزی، خیانت، نفاق، استهزا، تزییع حقوق یک‌دیگر و ظلم دور نگاه دارند.

آزار رساندن به مؤمن

م ﴿ ۱۹۳۹ ﴾ آزار رساندن به مؤمن؛ به هرگونه که باشد و نیز توهین، تضعیف و هتک حرمت او حرام است و در برخی از روایات حرمت «مؤمن» از حرمت «کعبه» بالاتر

شمرده شده و اذیت و آزار او در ردیف محاربه و جنگ با خدا قرار گرفته است؛ بنابراین، بر همگان لازم است که حرمت یک‌دیگر را نگاه دارند، از توهین، هتک و تمسخر دیگران به شدت پرهیزند.

غیبت

م ﴿ ۱۹۴۰ ﴾ یکی از گناهان کبیره که وعده‌ی عذاب بر آن داده شده «غیبت» است. معنای غیبت آن است که شخص، عیب برادری یا خواهر مؤمن خود را در نبود او بیان کند، بلکه چنانچه هر مطلبی را درباره‌ی او نقل کند که اگر در حضور وی بیان می‌کرد، ناراحت می‌شد، غیبت به‌شمار می‌آید.

م ﴿ ۱۹۴۱ ﴾ اگر از مسلمانی غیبت کرده باشد؛ چنانچه ممکن است و مفسده‌ای ندارد، باید به هر وسیله‌ی ممکن از او حلالیت بخواهد و اگر ممکن نباشد یا گفتن به او سبب مفسده‌ای شود، برای او از خدا طلب آمرزش نماید و در صورتی که غیبت یا تهمت‌ی که نسبت به او انجام داده است سبب شکست و وهن او شده باشد، در صورت امکان باید آن را جبران و برطرف نماید.

موارد جواز غیبت

م ﴿ ۱۹۴۲ ﴾ در مواردی که غیبت مشتمل بر مصلحت مهم‌تری باشد، حرمت آن از بین می‌رود و در این رابطه، موارد زیر از حرمت غیبت استثنا می‌شود:

- ۱- غیبت از شخصی که آشکارا فسقی را انجام می‌دهد؛ البته، نسبت به همان فسقی که به آن تظاهر می‌کند.
- ۲- غیبت کردن مظلومی که در مقام تظلم است، از کسی که به او ظلم کرده، در خصوص ظلمی که به او وارد شده است.
- ۳- برای دفع ظلم از خود و درصدد بودن برای به دست آوردن راهی مشروع.
- ۴- آگاه نمودن مشورت‌کننده نسبت به عیب‌های شخص مورد مشورت.

- ۵- برای بازداشتن شخص مورد غیبت از گناه یا دفع ضرر از او و یا از بین بردن ریشه‌ی فساد.
- ۶- بیان نقاط ضعف شهود نزد حاکم.
- ۷- جایی که عیب شخص، صفت مشهور او شده باشد و بدون قصد عیب‌جویی به قصد معرفی آن را بیان کند.
- ۸- برای ابطال و رد مطلب باطلی که بدون ذکر نام صاحب آن مطلب، رد آن عملی نمی‌باشد.
- ۹- عیبی که میان نقل‌کننده و شنونده معلوم و روشن باشد.
- ۱۰- برای رد کسی که نسبتی دروغ را به او یا مؤمن دیگری وارد آورده است. لازم است در تشخیص مصادیق نسبت به مواردی که بیان شد دقت به عمل آید و به حداقل و ضرورت آن بسنده شود.

م ﴿ ۱۹۴۳ ﴾ هرگاه در جلسه‌ای نسبت به شخص مؤمنی غیبت شود و یکی از استثناهایی که در پیش بیان شد وجود نداشته باشد، افزوده بر این که گوش دادن به آن حرام است، بر هر فردی که قدرت دارد واجب است آن غیبت را رد کند و از آن مؤمن دفاع نماید. در روایات اسلامی آمده است: «هرکس قدرت دفاع از برادر مؤمن خود را که مورد غیبت و ظلم قرار گرفته است داشته باشد و از او دفاع نکند و در اثر سکوت وی، آن مؤمن ذلیل شود، خداوند او را در دنیا و آخرت خوار خواهد کرد».

نجات جان مسلمان

م ﴿ ۱۹۴۴ ﴾ اگر مسلمانی در شرف خطر جانی قرار گیرد؛ خواه در اثر گرسنگی باشد یا تشنگی، غرق شدن، تصادف، برق‌گرفتگی و مانند آن، بر هر مسلمانی که از آن آگاهی می‌یابد واجب است به هرگونه‌ی ممکن و در حد توان خود، او را نجات دهد.

سلام کردن

م ﴿ ۱۹۴۵ ﴾ مستحب است مسلمان هنگام برخورد با مسلمان دیگر سلام کند و نسبت به سلام سواره به پیاده و ایستاده به نشسته و کوچک تر به بزرگ تر بیش تر سفارش شده است.

م ﴿ ۱۹۴۶ ﴾ خلوت کردن مرد و زن نامحرم در یک اتومبیل؛ به گونه ای که دیگری نباشد، صحیح نیست و اگر احتمال فساد و گناه در میان باشد، حرام است.

م ﴿ ۱۹۴۷ ﴾ اختلاط زن و مرد در مراکز و مجامع عمومی اگر در معرض فساد و گناه قرار نگیرند، جایز است.

مسافرت به کشورهای غیر اسلامی

م ﴿ ۱۹۴۸ ﴾ مسافرت به کشورهای غیر اسلامی و اقامت در آن جا به جهت تحصیل علوم یا تجارت و کسب و کار جایز است؛ به شرط آن که اطمینان داشته باشد در عقیده و عمل وی انحرافی رخ نمی دهد؛ بنابراین، کسی که در آن مکان اقامت گزیده است، اگر نسبت به خود یا زن و فرزندان خود ترس انحراف داشته باشد، لازم است به سرزمینی که از خطر انحراف در امان است هجرت نماید.

معاشرت با غیر مسلمانان

م ﴿ ۱۹۴۹ ﴾ معاشرت سالم با کفاری که در حال جنگ با مسلمانان نیستند و ایجاد رابطه ی فرهنگی، سیاسی، تجاری و اقتصادی با آنها از طرف دولت اسلامی یا اشخاص تا زمانی که خوف تقویت کفر، ترویج فساد و انحراف فکری یا عملی و ایجاد سلطه از ناحیه ی آنان بر مسلمانان و کشور اسلامی در میان نباشد، اشکال ندارد، ولی رابطه با کفاری که در حال جنگ با مسلمانان می باشند؛ به ویژه اگر موجب تقویت آنان شود، جایز نیست.

م ﴿ ۱۹۵۰ ﴾ معاشرت و رابطه با غیر مسلمانان نیز باید مطابق با مقررات دین اسلام تنظیم گردد؛ بنابراین، باید از کارهایی هم چون تخلف از قرارداد و وعده، غش در

معامله، کم‌فروشی، خیانت در امانت، اجحاف و مانند آن به غیرمسلمان خودداری شود.

م ﴿ ۱۹۵۱ ﴾ کلیه‌ی تعهدات و قراردادهای بسته شده میان اشخاص و حتی میان دولت‌ها یا میان آن‌ها و اشخاص باید محترم شمرده شود و نقض یک طرفه‌ی آن‌ها بدون مجوز شرعی و نیز اعمال مکر و خدعه جایز نیست. هم‌چنین، کلیه‌ی تعهدات دولت اسلامی با دولت‌های کافر غیرحربی اگر در جهت مصلحت اسلام و مسلمانان منعقد شده باشد محترم است، ولی اگر قرارداد یا تعهدی بر اساس مکر، خدعه و استعمار از سوی دولت استعمارگر بر کشور اسلامی تحمیل شده باشد، عمل به آن تعهد و قرارداد لازم نیست، بلکه در مواردی لغو آن واجب می‌باشد.

م ﴿ ۱۹۵۲ ﴾ هیچ مسلمانی نباید نسبت به مسایل و مشکلات سایر مسلمانان بی‌تفاوت باشد و به اندازه‌ی قدرت و توان خود وظیفه دارد در اصلاح امور دینی و دنیایی دیگر مسلمانان اقدام نماید.

م ﴿ ۱۹۵۳ ﴾ در معاشرت باید حقوق شرعی و آزادی‌های مشروع افراد مسلمان محترم شمرده شود؛ بنابراین، اظهارنظرهای علمی و اجتماعی و نیز تشکلهای صنفی و غیرصنفی که در مسیر منافع جامعه‌ی اسلامی و رشد افراد می‌باشد، نباید ممنوع یا محدود گردد و هرگونه محدودیتی در این زمینه در حکم تجاوز به حقوق افراد است.

شرکت در مجالس گناه

م ﴿ ۱۹۵۴ ﴾ شرکت در مجالس گناه؛ از هرگونه‌ای و به هر شکل که باشد، حرام است و اگر احتمال ندهد در مجلسی گناه انجام می‌گیرد و پس از شرکت متوجه گناه بودن آن شود؛ چنانچه نتواند نهی از منکر نماید یا نهی او مؤثر نباشد، باید مجلس را ترک کند.

تجسس در مسایل شخصی

م ﴿ ۱۹۵۵ ﴾ تجسس در مسایل شخصی و خانوادگی؛ حتی در مفاسد اخلاقی افراد، توسط هر شخص یا سازمان جایز نیست، و اشاعه‌ی فحشا حرام است؛ هم‌چنین گوش دادن به مکالمات اشخاص توسط شنود یا به هر شکل دیگر و نیز کنترل نامه‌های شخصی و پی‌گیری عیب و خطا و لغزش‌های شخصی افراد، حرام است و مرتکب آن باید نهی شود و در صورت اصرار بر آن، توسط حاکم صالح تعزیر گردد.

ضمانت

م ﴿ ۱۹۵۶ ﴾ ضمانت؛ بر عهده گرفتن وام و بدهی دیگری و التزام به این است که هرگاه وی آن را نپرداخت یا چیزی از میان رفت، مثل یا قیمت آن را بپردازد.

م ﴿ ۱۹۵۷ ﴾ کسی که ضامن بدهی دیگری می شود می تواند صیغه ی ضمانت را به زبان فارسی، عربی یا هر زبان دیگری بخواند؛ برای نمونه بگوید من ضامن هستم طلب فلان فرد را بدهم و بستان کار نیز بگوید پذیرفتم و نیز می توان قرارداد ضمانت را با امضای ضمانت نامه یا با هر کار دیگری که این مطلب را به بستان کار بفهماند یا با پذیرش عملی انجام دهد.

انواع ضمانت

م ﴿ ۱۹۵۸ ﴾ معامله ی ضمانت به دو گونه انجام می گیرد:

۱- ضامن، بدهی را از عهده ی بده کار به عهده ی خود منتقل سازد؛ در این هنگام، اگر ضامن پیش از پرداخت آن بمیرد، مانند دیگر دین ها باید پیش از تقسیم ارث پرداخت گردد.

۲- ضامن متعهد شود بدهی را بپردازد، ولی عهده ی او مشغول نشود؛ که در این هنگام، اگر وصیت نکند، پس از مرگ بدهی از دارایی های او پرداخت نمی شود.

پس از ضامن شدن، بدهی بده‌کار به عهده‌ی ضامن می‌رود و از عهده‌ی بده‌کار بیرون می‌رود؛ به این‌گونه از ضمانت «نقل ذمه» می‌گویند. البته، اگر ضمانت به خواهش بده‌کار انجام شده باشد، هرگاه ضامن بدهی را بدهد، می‌تواند آن را از بده‌کار پیشین بگیرد.

گونه‌ی دیگری از ضمانت نیز هست که کسی ضامن دیگری می‌شود به این منظور که اگر بده‌کار در دادن بدهی کوتاهی کند یا نتواند آن را بپردازد، بستان‌کار طلب خود را از ضامن بگیرد؛ این‌گونه از ضمانت نیز درست است و به آن «ضَمَّ ذَمَّهُ بِهِ ذَمَّهُ» می‌گویند و بیش‌تر ضمانت‌هایی که در بانک‌ها یا در برابر وام‌ها می‌گیرند، از این نوع است.



وکالت

م ﴿ ۱۹۵۹ ﴾ وکالت؛ آن است که کاری را که به حکم شرع، خود می‌تواند در آن دخالت و تصرف کند به دیگری واگذار نماید تا آن را از طرف وی انجام دهد؛ مانند عقود، ایقاعات یا چیزی از شئون این دو؛ هم‌چون تحویل دادن و تحویل گرفتن کالا؛ که انسان خود حق انجام دادن آن را دارد، و می‌تواند آن را نیز به دیگری واگذار نماید تا از طرف وی انجام دهد؛ برای نمونه، می‌تواند کسی را وکیل کند تا خانه‌ی او را بفروشد یا زنی را برای او عقد نماید.

صیغه‌ی وکالت

م ﴿ ۱۹۶۰ ﴾ در وکالت، خواندن صیغه لازم نیست و همین قدر که انسان به دیگری بفهماند که او را وکیل کرده و او نیز بفهماند که آن را قبول نموده، بسنده است؛ برای نمونه، چنان‌چه مال خود را به کسی بدهد که آن را برای وی بفروشد و او نیز مال را بگیرد، وکالت صحیح است.

شرایط وکالت

م ﴿ ۱۹۶۱ ﴾ سفیه حق ندارد در مال خود تصرف کند، پس نمی‌تواند برای فروش مال خود، کسی را وکیل نماید.

م ﴿ ۱۹۶۲ ﴾ دادن وکالت در امور غیرشرعی جایز نیست، بنابراین، نمی‌توان دیگری را وکیل نمود تا برای مردم بر خلاف دین قانون‌گذاری نماید.

م ﴿ ۱۹۶۳ ﴾ وکالت لازم است منجز و قطعی باشد؛ یعنی اصل وکالت بر چیزی تعلیق و وابسته نشده باشد؛ بنابراین، اگر به‌طور مثال بگویند چنانچه مسافر من آمدن یا وقتی که اول ماه شد، تو در فروش خانه وکیل هستی؛ چون اصل وکالت بر آمدن مسافر یا رسیدن اول ماه وابسته و تعلیق شده است، باطل می‌باشد.

م ﴿ ۱۹۶۴ ﴾ وکالت در کارهای حرام یا در اموری که وکیل بنا به حکم شرع از انجام آن ممنوع است یا به‌طور عقلی توان انجام آن را ندارد باطل است؛ برای نمونه، کسی که در احرام حج است، چون نباید صیغه‌ی عقد زناشویی را بخواند، نمی‌تواند از طرف دیگری برای خواندن صیغه وکیل شود.

م ﴿ ۱۹۶۵ ﴾ می‌توان دیگری را برای انجام همه‌ی کارهای خود یا بخشی معینی از آن - به‌طور مثال فقط در آنچه مربوط به اموال وی است - وکیل نمود.

وکالت؛ عقد جایز

م ﴿ ۱۹۶۶ ﴾ وکالت عقد جایز است و هر یک از دو طرف می‌تواند آن را فسخ نماید؛ مگر این که وکالت در ضمن عقد لازم شرط شود، مانند آن که مغازه‌ی خود را به دیگری بفروشد و در ضمن عقد بیع شرط کند که فروشنده وکیل باشد مغازه را تا پنج سال به هر کسی که خواست اجاره دهد و بهای اجاره را به خریدار بپردازد، در این صورت، خریدار حق ندارد فروشنده را از وکالت برکنار نماید.

م ﴿ ۱۹۶۷ ﴾ در صورتی که بتوان وکالت را فسخ نمود و موکل نیز وکیل را از کار برکنار نماید، پس از آن که خبر به وکیل رسید، او دیگر نمی‌تواند کار مورد وکالت را انجام دهد، ولی اگر پیش از رسیدن خبر، آن کار را انجام داده باشد، صحیح است.

م ﴿ ۱۹۶۸ ﴾ وکیل می‌تواند خود را از وکالت برکنار کند؛ اگرچه موکل نیز غایب باشد.

م ﴿ ۱۹۶۹ ﴾ وکیل نمی تواند برای انجام کاری که به او واگذار شده است دیگری را وکیل نماید؛ مگر این که موکل به او اجازه داده باشد که از طرف خود یا وی وکیل بگیرد.

کفالت

م ﴿ ۱۹۷۰ ﴾ اگر کسی بر دیگری حقی داشته باشد یا ادعای حقی بر دیگری کند و ادعای او پذیرفتنی باشد می‌توان ضامن شد که هرگاه صاحب حق یا مدعی حق، آن شخص را خواست، وی را به دست او بسپارد، به این کار «کفالت» و به کسی که این چنین متعهد می‌شود «کفیل» می‌گویند.

صیغه‌ی کفالت

م ﴿ ۱۹۷۱ ﴾ کفیل می‌تواند با لفظ؛ هر چند عربی نباشد یا با رفتاری؛ مانند: امضای سند، به بستان‌کار بفهماند که من متعهد می‌شوم هرگاه بده‌کار خود را بنخواهی، او را به دست تو باز گردانم. البته، اگر بستان‌کار و بده‌کار بپذیرند، کفالت درست است.

شرایط کفالت

م ﴿ ۱۹۷۲ ﴾ کفیل باید بالغ و عاقل باشد و سفیه و فقیر نباشد و چنانچه برای حاضر کردن بده‌کار، نیاز به دست بردن در دارایی وی باشد، او را به کفالت وادار نکرده باشند و هم‌چنین باید بتواند کسی را که کفیل او شده است، حاضر نماید.

م ﴿ ۱۹۷۳ ﴾ با یکی از شش مورد زیر می‌توان کفالت را فسخ نمود:

یکم - کفیل، بده‌کار را نزد بستان‌کار حاضر کند یا خود، تسلیم بستان‌کار شود.

- دوم - طلبِ بستان‌کار یا حق مدعی، داده شود.
- سوم - بستان‌کار از طلبِ خود بگذرد یا آن را به دیگری حواله دهد.
- چهارم - بده‌کار یا کفیل بمیرد.
- پنجم - بستان‌کار یا مدعی، کفیل را از کفالت آزاد کند.
- ششم - کسی که صاحب حق است از راهی، حق خود را به دیگری واگذار نماید.



حواله

م ﴿ ۱۹۷۴ ﴾ اگر کسی بستان کار خود را حواله دهد که طلب خود را از دیگری بگیرد و بستان کار بپذیرد، پس از آن که حواله با شرایط آن قرار گرفت، کسی که به او حواله شده و باید طلب را از او گرفت، بده کار می شود و بده کار پیشین از بدهی رها می شود و دیگر بستان کار نمی تواند طلبی را که دارد از بده کار نخست درخواست نماید.

شرایط حواله

م ﴿ ۱۹۷۵ ﴾ بده کار و بستان کار و کسی که به او حواله شده است باید مکلف و عاقل باشند و کسی آن ها را وادار به حواله نکرده باشد و نیز باید سفیه نباشند؛ یعنی مال خود را در کارهای بیهوده هزینه نکنند و هم چنین بده کار و بستان کار محجور نباشند و حاکم شرع آن ها را از تصرف در دارایی خود منع نکرده باشد.

م ﴿ ۱۹۷۶ ﴾ حواله دادن به کسی که بده کار نیست هنگامی درست است که او بپذیرد.

م ﴿ ۱۹۷۷ ﴾ اگر به کسی که بده کار نیست حواله داده شود، برای حواله دهنده و کسی که به او حواله می شود، شرط محجور نبودن معتبر نیست.



قرض (دین)

م ﴿ ۱۹۷۸ ﴾ قرض دادن به مؤمن؛ به ویژه نیازمندان، از کارهای مستحب است که در روایات به آن سفارش فراوان شده است. در برخی از روایات آمده: «ثواب صدقه ده برابر است و ثواب قرض دادن، هجده برابر».

از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است: «هرکس به برادر مؤمن خود قرض بدهد و به او تا هنگام دارا شدن مهلت دهد، دارایی او فراوان می شود و تا هنگامی که پول خود را پس بگیرد، فرشتگان الهی بر او رحمت می فرستند».

هم چنین از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیز روایت شده است: «هر مؤمنی که با قصد قربت، به مؤمن دیگر قرض دهد، تا وقتی که مال خود را بازپس نگرفته باشد، خداوند اجر صدقه برای او می نویسد و کسی که برادر مسلمان وی از او قرض بخواهد و او - با داشتن توانایی - نپذیرد، بهشت بر او حرام می شود».

صیغه ی قرض

م ﴿ ۱۹۷۹ ﴾ در قرض، خواندن صیغه لازم نیست، بلکه اگر چیزی را به نیت قرض به کسی بدهد و او نیز با همین قصد آن را بگیرد، صحیح است.

شرایط قرض

م ﴿ ۱۹۸۰ ﴾ در قرض باید اندازه، مدت و جنس چیزی را که قرض می‌گیرد معلوم باشد.

م ﴿ ۱۹۸۱ ﴾ قرض دهنده و قرض‌گیرنده لازم است هر دو، بالغ و عاقل باشند و سفیه و نیز ممنوع از دست‌بردن در دارایی خود نباشند و هم‌چنین باید قرض را از روی اراده و قصد انجام دهند، نه از روی اجبار، اکراه یا شوخی.

احکام قرض

م ﴿ ۱۹۸۲ ﴾ اگر در قرض شرط کنند که آن را در وقت مشخصی بپردازند، پیش از رسیدن آن وقت، لازم نیست بستان‌کار آن را از بده‌کار بپذیرد، ولی در صورتی که قرض مدّت نداشته باشد، هرگاه بده‌کار بدهی خود را بدهد، بستان‌کار باید آن را بپذیرد.

م ﴿ ۱۹۸۳ ﴾ کسی که بده‌کار است و نمی‌تواند بدهی خود را بدهد اگر توان کسب و کار داشته باشد یا کار وی کاسبی باشد، واجب است کسب کند و بدهی خود را بپردازد و چنان‌چه توان کسب و کار نیز نداشته باشد یا کار وی کاسبی نباشد، در صورتی که بتواند کاری کند که درخور اوست، باید آن کار را انجام دهد تا بتواند بدهی خود را بپردازد.

م ﴿ ۱۹۸۴ ﴾ کسی که دسترسی به بستان‌کار خود ندارد؛ چنان‌چه امید نداشته باشد در آینده او یا وارث وی را بیابد، باید طلب او را از طرف صاحب آن به فقیر بدهد و در این کار از حاکم شرع اجازه بگیرد و اگر بستان‌کار او سید نباشد، بهتر این است که طلب او را به سید فقیر صدقه نهد و چنان‌چه به صورت ناگهانی، بستان‌کار را یافت، بستان‌کار می‌تواند طلب خود را از بده‌کار بگیرد یا به رسیدن ثواب صدقه‌ای که از طرف او داده است راضی شود.

م ﴿ ۱۹۸۵ ﴾ اگر مقداری پول، طلا و نقره یا چیزهای مثلی دیگر را قرض کند و قیمت آن کم یا چند برابر گردد، می‌تواند همان اندازه را که گرفته است پس بدهد و در صورتی که به غیر آن اندازه نیز راضی شوند صحیح است و اگر آنچه را که قرض کرده است قیمتی باشد؛ مانند: گوسفند، باید قیمت آن را به قیمت روزی که قرض گرفته است پس بدهد.

م ﴿ ۱۹۸۶ ﴾ مالی را که بده‌کار قرض کرده است؛ هر چند از بین نرفته باشد، اگر صاحبش آن را مطالبه کند، لازم نیست بده‌کار همان مال را به او بدهد و چنانچه بده‌کار بخواهد همان را بدهد، طلب‌کار نمی‌تواند نپذیرد.

قرض ربایی

م ﴿ ۱۹۸۷ ﴾ کسی که چیزی را قرض می‌دهد؛ خواه با وزن و پیمانانه باشد یا عددی، اگر شرط کند که بیش از آنچه می‌دهد بگیرد؛ برای نمونه، یک من گندم بدهد و شرط کند که یک من و دو بیست گرم بگیرد، یا ده عدد تخم مرغ بدهد و شرط کند که یازده عدد از آن را بگیرد، ربا و حرام است.

م ﴿ ۱۹۸۸ ﴾ اگر در قرض قرار بگذارند که بده‌کار، کاری نیز برای او انجام دهد، مانند آن که باغ او را نیز آبیاری کند یا چیزی را که قرض کرده است با مقداری جنس دیگر پس دهد؛ برای نمونه، شرط کنند که وی ده هزار تومانی را که قرض کرده است با یک کیلو شیرینی پس دهد، ربا و حرام است.

م ﴿ ۱۹۸۹ ﴾ اگر بستان‌کار با بده‌کار شرط کند چیزی را که قرض می‌گیرد باروش ویژه‌ی دیگری پس بدهد؛ برای نمونه، مقداری طلای نساخته به او بدهد و شرط کند که ساخته شده‌ی آن را پس بگیرد، ربا و حرام می‌باشد.

م ﴿ ۱۹۹۰ ﴾ ربادادن نیز مانند رباگرفتن حرام است و کسی که قرض ربایی گرفته است، مالک آن نمی‌شود و نیز نمی‌تواند در آن تصرف کند، ولی اگر صاحب پول با

قطع نظر از ربا بودن آن نیز راضی می‌شود که قرض گیرنده در آن پول دست ببرد، قرض گیرنده می‌تواند در آن دست ببرد.

م ﴿ ۱۹۹۱ ﴾ اگر بده‌کار به سبب ندانستن مسأله، قرض ربایی بگیرد و پس از آگاهی توبه کند، در این صورت، آنچه گرفته برای او حلال، و اصل قرض نیز درست است و می‌تواند در آن دست ببرد.

م ﴿ ۱۹۹۲ ﴾ اگر گندم، بذرو مانند آن را قرض ربایی بگیرد و با آن کشاورزی کند، چیزی که از آن به دست می‌آید مالِ قرض گیرنده است؛ هرچند هر دو گناه‌کار می‌باشند.



عاریه

م ﴿ ۱۹۹۳ ﴾ «عاریه» آن است که انسان مال خود را به دیگری بدهد تا از آن استفاده کند و در عوض نیز چیزی از او نگیرد.

م ﴿ ۱۹۹۴ ﴾ در عاریه، استفاده‌هایی رواست که به گونه‌ی معمول و به حسب زمان و مکان، درخور آن مال عاریه‌ای باشد و استفاده‌هایی غیر از منفعت‌های ظاهری و معمول آن روا نیست؛ مگر این که بدانند یا نشانه‌ای داشته باشد که می‌تواند از همه‌ی منفعت‌های آن بهره ببرد.

م ﴿ ۱۹۹۵ ﴾ اگر مال عاریه‌ای منفعت‌های چندی دارد و نشانه‌ای نیز بر جلوگیری عاریه‌دهنده از برخی منفعت‌های آن وجود ندارد، استفاده از همه‌ی منفعت‌های آن رواست.

انواع عاریه

م ﴿ ۱۹۹۶ ﴾ «عاریه» را به دو شیوه می‌توان انجام داد:

یکم- برای عاریه، صیغه‌ای لفظی؛ خواه به عربی باشد یا به غیر آن، بخواند؛ برای نمونه بگوید: من این مال را به تو عاریه می‌دهم، و او نیز بپذیرد.
دوم- مال مورد نظر را بدون خواندن صیغه به قصد عاریه در دسترس دیگری بگذارد و او نیز به آن قصد بگیرد.

م ﴿ ۱۹۹۷ ﴾ عاریه دادن مال غصبی یا چیزی که مال خودش بوده ولی منفعت آن را به دیگری واگذار کرده؛ برای نمونه، آن را اجاره داده، در صورتی درست است که مالک مال غصبی یا کسی که منفعت آن را اجاره کرده است، به عاریه دادن آن راضی باشد یا نشانه‌ای بر رضایت او در میان باشد.

ضمان عاریه

م ﴿ ۱۹۹۸ ﴾ هرگاه چیزی را که عاریه گرفته است تلف شود، ضامن نیست؛ مگر در سه مورد، که اگر تلف شود، ضامن است و باید عوض آن را بدهد:

- ۱- در نگه‌داری آن کوتاهی کرده باشد.
- ۲- عاریه دهنده شرط ضمان کرده باشد؛ یعنی شرط کرده باشد که اگر عاریه تلف شد، عاریه‌گیرنده ضامن باشد.

۳- چیزی را که عاریه گرفته، طلا و نقره یا زیورآلات ساخته شده از آن باشد.

عاریه؛ عقد جایز

م ﴿ ۱۹۹۹ ﴾ کسی که چیزی را عاریه داده است، هرگاه بخواهد، می‌تواند آن را پس بگیرد و نیز می‌تواند عاریه را به هم بزند و نیز کسی که عاریه گرفته است، هرگاه بخواهد می‌تواند عاریه را فسخ نماید و آن را پس بدهد و در صورت نخست، اگر پس گرفتن، برابر عرف، باعث زیان دیدن عاریه‌گیرنده شود، باید عاریه دهنده به او مهلت دهد.

م ﴿ ۲۰۰۰ ﴾ چیزی که هم فایده‌ی حلال و هم حرام دارد، روا نیست با قصد فایده‌ی حرام عاریه داده شود.

م ﴿ ۲۰۰۱ ﴾ عاریه دادن گوسفند برای استفاده از شیر و پشم آن و نیز عاریه دادن حیوان‌های دیگر برای سودجویی‌های مشروع آن؛ مانند: عاریه دادن حیوان نر برای آبستن کردن حیوان ماده، درست است.

م ﴿ ۲۰۰۲ ﴾ اگر عاریه را به صورت معمول پس ندهد، ضامن است؛ برای نمونه، اگر اتومبیل عاریه‌ای را با قصد پس دادن آن در جایی پارک کند که به صورت معمول، صاحبش در آن جا پارک می‌کرده است؛ در این صورت، چنانچه تلف شود یا کسی آن را تلف کند و یا به سرقت برود، ضامن است.



مصالحه (سازش)

م ﴿ ۲۰۰۳ ﴾ «صلح» آن است که انسان در چیزی که اختلافی بوده است یا احتمال دارد مورد اختلاف و نزاع واقع شود با دیگری سازش کند؛ به این صورت که مقداری از مال یا منفعت مال خود را به دیگری واگذار نماید یا از طلب یا حق خود بگذرد که او نیز در عوض، مقداری از مال یا منافع خود را به او واگذار نماید یا از طلب یا حق خود بگذرد. این معامله، «صلح مَعْوَض» نام دارد و اگر در اصل بدون عوض باشد؛ «صلح غیر مَعْوَض» نام دارد و هر دو گونه‌ی آن صحیح است.

شرایط مصالحه

م ﴿ ۲۰۰۴ ﴾ صلح، قرارداد مستقلی است و در احکام و شرایط به دیگر عقود وابسته نیست و تفاوتی ندارد که مصالحه پس از نزاع انجام گیرد یا هیچ نزاعی در میان نباشد، ولی لازم است در عقد صلح، حرامی را حلال یا حلالی را حرام نکنند که در غیر این صورت، صلح صحیح و نافذ نمی‌باشد.

م ﴿ ۲۰۰۵ ﴾ دو نفر که چیزی را با یکدیگر صلح می‌کنند، باید بالغ و عاقل باشند و سفیه نباشند و به خاطر حَجَر و ورشکستگی، حاکم شرع آن‌ها را از تصرف در مال خود منع نکرده باشد و کسی آن‌ها را به صلح وادار نکرده باشد و قرارداد آن‌ها از روی قصد و اختیار باشد.

م ﴿ ۲۰۰۶ ﴾ لازم نیست صیغهی صلح به عربی خوانده شود، بلکه با هر واژه یا کاری که بفهماند با هم سازش کرده‌اند، درست است.

م ﴿ ۲۰۰۷ ﴾ اگر به عنوان مثال، گوسفندهای خود را به چوپان بدهد تا برای نمونه، یک سال نگه‌داری کند و از شیر آن استفاده نماید و به وی نیز مقداری روغن بدهد؛ چنانچه شیر گوسفند را در برابر تلاش‌های چوپان و آن روغن سازش کند و قرار نگذارند که روغن گرفته شده از خود آن شیر باشد، درست است.

سازش بر معاوضه

م ﴿ ۲۰۰۸ ﴾ در عقد سازش - که در آن، دو چیز با یکدیگر معاوضه می‌شوند - اگر یکی از آن دو قابل ملکیت و دادوستد نباشد، اصل عقد باطل است.

م ﴿ ۲۰۰۹ ﴾ اگر پس از سازش معلوم شد که یکی از دو چیز مورد سازش، کاستی دارد، حق فسخ آن برای کسی که زیان دیده است ثابت می‌باشد. همچنین است اگر یکی از دو طرف به گونه‌ی دیگری، زیان دیده باشد.

م ﴿ ۲۰۱۰ ﴾ اگر بخواهند دو چیز را؛ خواه در خارج باشد یا به عهده، که از یک جنس می‌باشد و وزن آن مشخص است با یکدیگر سازش کنند، در صورتی درست است که وزن یکی بیش‌تر از دیگری نباشد، ولی اگر وزن آن‌ها مشخص نباشد؛ اگرچه احتمال دهند که وزن یکی بیش‌تر از دیگری است، سازش آن‌ها درست است.

م ﴿ ۲۰۱۱ ﴾ اگر دو نفر از کسی طلب‌کار باشند، یا دو نفر از دو نفر دیگر طلب‌کار باشند و بخواهند طلب‌های خود را با یکدیگر سازش کنند؛ چنانچه مستلزم ربا نباشد، اشکال ندارد؛ برای نمونه، اگر هر دو ده من گندم طلب‌کار باشند، ولی یکی گندم اعلا و دیگری متوسط و هنگام طلب هر دو رسیده باشد، سازش آنان درست است. همچنین است اگر جنس طلب آنان یکی نباشد، مانند آن که یکی ده من برنج

و دیگری دوازده من گندم طلب‌کار باشد، ولی اگر طلب آنان از یک جنس بوده و چیزی است که به صورت رایج با وزن یا پیمانه آن را دادوستد می‌کنند؛ چنانچه وزن یا پیمانه‌ی آن‌ها یکسان باشد، سازش آنان عیبی ندارد.

م ﴿ ۲۰۱۲ ﴾ تا هنگامی که خریدار و فروشنده از مجلس پراکنده نشده‌اند می‌توانند دادوستد را فسخ نمایند و نیز اگر خریدار، حیوانی را بخرد تا سه روز حق فسخ دادوستد را دارد و هم‌چنین اگر خریدار پول جنسی را که به گونه‌ی نقدی خریده است تا سه روز ندهد و جنس را نگیرد، فروشنده می‌تواند دادوستد را به هم بزند، ولی کسی که مال را سازش می‌کند در هیچ یک از این سه صورت، حق به هم زدن عقد را ندارد.



ودیعه (امانت)

م ﴿ ۲۰۱۳ ﴾ «ودیعه» آن است که انسان مال خود را برای امانت و نگهداری آن به دیگری بسپارد.

م ﴿ ۲۰۱۴ ﴾ هرگاه به شخص امانت دار با صیغه‌ی لفظی یا بدون آن بفهماند که مال را برای نگهداری به او می‌دهد و او نیز به همین قصد آن را بگیرد، باید برابر احکام امانت رفتار نمایند.

م ﴿ ۲۰۱۵ ﴾ اگر کسی را به پذیرش و نگهداری مالی وادار کنند، حکم امانت به آن داده نمی‌شود؛ مگر آن که پس از برداشته شدن اجبار راضی شود.

م ﴿ ۲۰۱۶ ﴾ خیانت در امانت، حرام و از گناهان کبیره است و اگر کسی امانتی را پذیرفت، باید در نگهداری آن کوتاهی نکند و هرگاه صاحب امانت؛ خواه مسلمان باشد یا نامسلمان، امانت را از او بخواهد، باید آن را به او بازپس دهد.

شرایط امانت

م ﴿ ۲۰۱۷ ﴾ امانت دار و نیز کسی که مالی را امانت می‌گذارد باید بالغ و عاقل باشند و کسی آن‌ها را وادار به آن نکرده باشد؛ بر این پایه، بچه‌ی نابالغ یا دیوانه نمی‌تواند مالی را نزد کسی به امانت بگذارد، هم‌چنین نمی‌توان مالی را نزد بچه‌ی نابالغ یا

دیوانه امانت گذاشت، ولی بچه اگر به تشخیص رسیده باشد و سرپرست او اجازه دهد، می‌تواند امانت بگذارد یا امانت را بپذیرد.

احکام امانت

م ﴿ ۲۰۱۸ ﴾ کسی که چیزی را امانت می‌گذارد، هرگاه بخواهد، می‌تواند آن را بازپس بگیرد.

م ﴿ ۲۰۱۹ ﴾ کسی که امانت می‌پذیرد، می‌تواند هرگاه بخواهد، آن را به صاحبش بازگرداند.

م ﴿ ۲۰۲۰ ﴾ اگر امانت‌دار بدون عذر مال را به آنان نرساند و به آنان آگاهی نیز ندهد؛ چنانچه مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

م ﴿ ۲۰۲۱ ﴾ کسی که امانت می‌پذیرد، باید آن را در جای مناسب و به گونه‌ای نگه‌داری کند که عرف مردم نگویند او در امانت، خیانت و در نگه‌داری آن کوتاهی نموده است و اگر آن را در جایی بگذارد که مناسب نیست، و مال تلف شود، باید عوض آن را بدهد.

م ﴿ ۲۰۲۲ ﴾ کسی که امانت را می‌پذیرد اگر در نگه‌داری آن کوتاهی و نیز زیاده‌روی و تصرف ناروا ننماید و به حسب اتفاق، آن مال تلف شود، ضامن نیست.

م ﴿ ۲۰۲۳ ﴾ اگر فردی مال کسی را نه به عنوان امانت و نه به عنوانی دیگر بگیرد و مال تلف شود، ضامن است.

غصب امانت

م ﴿ ۲۰۲۴ ﴾ اگر ستم‌کاری بخواهد امانت را غصب کند و شخص امانت‌دار توانایی دور کردن او را نداشته باشد، واجب است او را دور کند و چنانچه دفع نکند با این که سختی و حَرَجی نیز بر او نداشته است و ستم‌کار امانت را غصب کند، امانت‌دار ضامن است.

م ﴿ ۲۰۲۵ ﴾ اگر حفظ امانت، به دادن بخشی از آن بستگی داشته باشد، لازم است امانت‌دار آن را بدهد تا بقیه‌ی مال بماند و چنانچه آن را ندهد و در نتیجه، ستم‌کار، همه‌ی مال را غصب کند، بخشی را که قابل نگه‌داشتن بوده است ضامن می‌باشد.

م ﴿ ۲۰۲۶ ﴾ اگر دور کردن ستم‌کار به این باشد که شخص امانت‌دار مال خاصی را از اموال خود پرداخت کند و زیان و حرجی برای او نداشته باشد؛ هر چند امکان در میان گذاشتن با امانت‌گذار یا سرپرست او - حتی در صورتی که حاکم شرع است - نباشد، واجب است آن مال را پردازد و می‌تواند آن را به این قصد بدهد که بعد به امانت‌گذار رجوع کند و از او بگیرد.



هبه (بخشش)

«هبه» آن است که انسان چیزی را که ملک خود اوست به رایگان، ملک دیگری کند.

م ﴿ ۲۰۲۷ ﴾ در هبه، صیغه یا لفظ ویژه‌ای لازم نیست و اگر هبه‌کننده مال خود را به قصد هبه به کسی بدهد و او نیز به همین قصد بپذیرد، بسنده است.

شرایط هبه

م ﴿ ۲۰۲۸ ﴾ در هبه‌کننده چند شرط معتبر است:

الف- بالغ و عاقل باشد.

ب- سفیه نباشد؛ یعنی از کسانی نباشد که مال خود را در کارهای بیهوده مصرف می‌کنند.

ج- توسط حاکم شرع از تصرف در اموال خود منع نشده باشد.

د- مالک یا صاحب اختیار چیزی باشد که می‌خواهد هبه کند؛ پس بخشش مال دیگری بدون اجازه‌ی او صحیح نیست.

ه- از روی قصد و اختیار ببخشد؛ پس اگر هبه‌کننده از روی اکراه یا اجبار هبه کند، صحیح نیست.

م ﴿ ۲۰۲۹ ﴾ در هبه، افزوده بر پذیرش، تحویل گرفتن آن مال نیز لازم است؛ پس تا هنگامی که آن را تحویل دیگری نداده است، ملک او نمی‌گردد.
 م ﴿ ۲۰۳۰ ﴾ هبه، عقد جایز است و هر یک از دو طرف می‌توانند آن را فسخ نمایند؛ هر چند بهتر است هبه‌کننده از چیزی که بخشیده است چشم‌پوشد و هبه را باطل ننماید.

مواردی که نمی‌توان هبه را فسخ کرد

در پنج مورد هبه‌کننده نمی‌تواند هبه را فسخ نماید:
 یکم - در برابر هبه‌ای که کرده است چیزی - هر چند اندک - از دیگری گرفته باشد؛ خواه گرفتن عوض در بخشش شرط شده باشد یا دیگری، خود آن را در مقابل بخشش به بخشنده بپردازد.
 دوم - آن چیز با قصد قربت بخشیده شده باشد.
 سوم - بخشش به یکی از خویشان متعارف یا زن و شوهر باشد.
 چهارم - مالی که بخشیده است به حال خود باقی نمانده باشد، به عنوان مثال: همه یا بخشی از آن به صورت کلی تلف شده یا تغییر کرده باشد؛ مانند: نانی که خورده است یا پارچه‌ای که دوخته باشد و یا این که آن را به دیگری منتقل کرده باشد.
 پنجم - یکی از دو طرف هبه بپذیرد؛ پس اگر هبه‌کننده پس از تحویل دادن بپذیرد، وارثان او نمی‌توانند هبه را پس بگیرند و اگر کسی که به او هبه شده است بپذیرد، مال به ورثه‌ی او منتقل می‌شود و هبه‌کننده نمی‌تواند آن را پس بگیرد.
 م ﴿ ۲۰۳۱ ﴾ کسی که هبه را قبول می‌کند؛ چنانچه شرطی به عهده‌ی او نهاده شود، باید به آن عمل نماید؛ بنابراین، اگر هبه‌کننده چیزی را به کسی ببخشد به شرط آن که او هم چیزی را به او هبه کند، باید وی به آن شرط عمل نماید و چنانچه از آن خودداری نماید و یا عمل به آن ممکن نباشد، بخشنده می‌تواند هبه را فسخ نماید.

م ﴿ ۲۰۳۲ ﴾ جهیزیه‌ای که پدر و مادر به دختر می‌دهند، اگر به واسطه‌ی صلح یا بخشش ملک او نموده باشند نمی‌توانند از او پس بگیرند؛ ولی اگر ملک او نکرده باشند، پس گرفتن آن اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۰۳۳ ﴾ جواهرات یا چیزهای دیگری که شوهر برای همسر خود تهیه می‌کند یا پدر به فرزند خود می‌دهد، اگر به واسطه‌ی صلح یا بخشش ملک او نموده باشد، نمی‌تواند از او پس بگیرد و اگر ملک او نکرده باشد، پس گرفتن آن اشکال ندارد.



صدقه

م ﴿ ۲۰۳۴ ﴾ «صدقه» بر دو قسم است:

- ۱ - صدقه‌ی واجب؛ مانند: زکات مال، زکات فطره، ردّ مظالم (یعنی جبران تجاوزات و تعدی‌های انسان به اموال مردم با جهل به صاحبان آنها که به اجازهی مجتهد عادل صدقه داده می‌شود) و کفّاره‌های گوناگون.
- ۲ - صدقه‌ی مستحب؛ که همان احسان و کمک مالی به دیگران است که درباره‌ی آثار آن روایات زیادی وارد شده است.

شرایط صدقه دهنده

- م ﴿ ۲۰۳۵ ﴾ صدقه دهنده افزوده بر این که باید بالغ، عاقل و غیر سفیه باشد و به واسطه‌ی ورشکستگی توسط حاکم شرع از تصرف در اموال خود منع نشده باشد، باید قصد قربت نماید و صدقه را بدون عوض به شخص مورد صدقه بدهد.
- م ﴿ ۲۰۳۶ ﴾ صدقه دهنده پس از تحویل دادن نمی‌تواند آن را باطل نماید و صدقه را پس بگیرد؛ هرچند آن شخص از ارحام و بستگان او نباشد.
- م ﴿ ۲۰۳۷ ﴾ کسی که صدقه‌ی مستحب را می‌گیرد لازم نیست مسلمان یا مؤمن باشد، بلکه به کافر فقیر نیز می‌توان صدقه‌ی مستحب داد.

م ﴿ ۲۰۳۸ ﴾ سید می‌تواند صدقات واجب یا مستحب خود را به سید یا غیرسید بدهد و غیر سید می‌تواند صدقه‌ی مستحب خود را به سید بپردازد، ولی کفارات و ردّ مظالم و صدقه‌ی واجب خود - مانند زکات مال و فطره - را نمی‌تواند به سید بدهد.

م ﴿ ۲۰۳۹ ﴾ ردّ کسی که درخواست کمک کرده است و نیز درخواست کمک از کسی بدون داشتن نیازی به آن کراهت دارد.



ویژگی های قسم

م ﴿ ۲۰۴۰ ﴾ انسان می تواند با قسم یاد کردن، انجام کاری را که خواسته ی شارع است یا خودداری از کاری را که در شرع از آن جلوگیری شده است بر خود واجب کند.

قسم به دو گونه است:

الف - قسم برای انجام کاری در آینده؛ برای نمونه، قسم یاد نماید که روزه بگیرد.
ب - قسم برای خودداری از کاری در آینده؛ مانند آن که سوگند یاد کند که از دود استفاده نکند.

کفاره ی قسم

م ﴿ ۲۰۴۱ ﴾ کسی که برای انجام کاری یا خودداری از کاری ادای سوگند نماید؛ چنانچه در عمل با قسم خود مخالفت کند، گناه کرده است و باید کفاره بدهد؛ بدین گونه که ده مستمند را سیر کند یا لباس آنان را بدهد و اگر توان آن را ندارد، باید سه روز روزه بگیرد.

م ﴿ ۲۰۴۲ ﴾ کسی که سوگند یاد می کند اگر گفته ی او راست باشد، ادای قسم برای او مکروه است و اگر دروغ باشد، حرام و از گناهان بزرگ می باشد، ولی کفاره ندارد.

قسم دروغ

م ﴿ ۲۰۴۳ ﴾ اگر برای این که خود یا مسلمان دیگری را از شرّ ستم‌کاری رها کند قسم دروغ یاد نماید، اشکال ندارد، بلکه گاهی واجب نیز می‌شود، ولی اگر بتواند توریه کند و هنگام قسم خوردن؛ به گونه‌ای نیت کند که دروغ نباشد، بهتر است توریه نماید؛ برای نمونه، ستم‌کاری که می‌خواهد کسی را آزار رساند اگر از انسان پرسد آیا او را ندیده‌ای و انسان، یک ساعت پیش او را دیده باشد، می‌تواند به او بگوید او را ندیده است، ولی با این قصد که از پنج دقیقه پیش او را ندیده است.

شرایط قسم

م ﴿ ۲۰۴۴ ﴾ شرایط قسم عبارت است از:

یکم - کسی که ادای سوگند می‌نماید باید بالغ و عاقل باشد و اگر می‌خواهد درباره‌ی دارایی خود قسم یاد کند، باید در هنگام بالغ شدن سفیه نباشد و نیز باید حاکم شرع او را از دست بردن در دارایی‌های خود منع نکرده باشد و از روی قصد و اختیار قسم یاد کند؛ بر این پایه، قسم خوردن بچه، دیوانه، مست و کسی که او وادار کرده‌اند درست نیست. هم‌چنین است اگر در هنگام خشمگین بودن، بدون اختیار یا با اختیار قسم بخورد.

دوم - کاری را که بر انجام آن قسم یاد می‌کند حرام و مکروه نباشد و کاری را که بر خودداری از آن سوگند یاد می‌کند واجب و مستحب نباشد و قسم بر خودداری از کاری که انجام دادن آن برتری دارد؛ هر چند برتری و مصلحت دنیایی داشته باشد، درست نیست.

سوم - کاری که به آن قسم خورده می‌شود، برتری حتمی داشته باشد؛

م ﴿ ۲۰۴۵ ﴾ اگر قسم بخورد که کار مباحی را بجا آورد یا از آن خودداری کند؛ چنانچه از نظر عاقلان، انجام آن یا خودداری از آن برتری داشته باشد یا برای وی مصلحتی؛ هر چند دنیوی داشته باشد، قسم او درست است.

چهارم - به یکی از نام‌های خداوند که به جز ذات مقدس او گفته نمی‌شود، قسم یاد کند؛ مانند: «خدا» و «الله».

م ﴿ ۲۰۴۶ ﴾ اگر به نامی ادای سوگند نماید که برای جز خداوند (جلّ جلاله) نیز گفته می‌شود، ولی به اندازه‌ای به خداوند (عزّوجلّ) گفته می‌شود که هرگاه کسی آن نام را بگوید، ذات مقدس حق در نظر می‌آید، مانند آن که به خالق یا رازق قسم یاد کند، درست است.

م ﴿ ۲۰۴۷ ﴾ اگر به نامی قسم یاد نماید که به غیر خداوند متعال نیز گفته می‌شود ولی نشانه‌ای باشد که مقصود وی خداوند متعال است و نیز اگر به نام‌هایی قسم یاد کند که بدون نشانه، خداوند - جلّ جلاله - به نظر نمی‌آید، ولی او خداوند را قصد کند، باید برابر قسم خود رفتار نماید.

پنجم - قسم را به زبان بیاورد.

م ﴿ ۲۰۴۸ ﴾ اگر قسم را بنویسد یا در ذهن خطور دهد، چنانچه قصد وی قسم باشد، باید برابر آن رفتار نماید.

م ﴿ ۲۰۴۹ ﴾ فرد لال و کسی که توان سخن گفتن ندارد اگر با اشاره قسم یاد کند یا آن را بنویسد و در دل قصد نماید، درست است.

ششم - عمل کردن به قسم برای او ممکن باشد.

م ﴿ ۲۰۵۰ ﴾ اگر هنگامی که ادای سوگند می‌نماید، بجا آوردن آن برای او ممکن باشد ولی بعد تا پایان هنگامی که برای قسم مشخص کرده است ناتوان شود یا بجا آوردن آن برای وی سختی داشته باشد، از هنگامی که ناتوان شده است، قسم او باطل می‌شود.

در نذر و عهد نیز حکم همین‌گونه است.



نذر

م ﴿ ۲۰۵۱ ﴾ «نذر» آن است که انسان برای خدا، انجام کاری پسندیده یا ترک کاری ناپسند را بر خود واجب کند یا بر خود لازم کند که چیزی از دارایی‌هایی خود را ملک دیگری نماید.

م ﴿ ۲۰۵۲ ﴾ نذر بر دو گونه است:

یکم - نذری که به شیوه‌ی مشروط انجام شود؛ برای نمونه بگویند: چنانچه بیماری من بهبود یافت، برای خدا انجام فلان کار پسندیده به عهده‌ی من است که این‌گونه نذر را «نذر شکر» می‌گویند، یا بگویند: اگر دچار فلان کار زشت شدم، انجام فلان کار خیر بر عهده‌ی من است که این‌گونه نذر کردن را «نذر زجر» به معنای منع می‌گویند.

دوم - نذر مطلق؛ نذری که بدون هیچ قید و شرطی باشد؛ برای نمونه بگویند: من برای خدا نذر می‌کنم که نماز شب بخوانم.

م ﴿ ۲۰۵۳ ﴾ اگر در نذر بگویند برای خدا بر من یا بر عهده‌ی من یا بر ذمه‌ی من است که برای مثال، اگر بیمار من بهبود یافت، ده‌هزار تومان به فقیر بدهم، نذر او صحیح است. هم‌چنین تنها قصد نذر در ذهن کافی است.

- م ﴿ ۲۰۵۴ ﴾ اگر بگویند برای خدا نذر کردم چنین کنم، نذر درست است.
- م ﴿ ۲۰۵۵ ﴾ اگر نام خدا را بُرد و تنها بگوید نذر کردم... یا نام یکی از اولیای خدا را ببرد، نذر درست است.
- م ﴿ ۲۰۵۶ ﴾ اگر نذر درست باشد و مکلف از روی عمد برابر نذر خود رفتار نکند، گناه کرده است و باید کفاره بدهد.
- کفاره‌ی بجا نیاوردن نذر مانند کفاره‌ی مخالفت قسم است که در پیش بیان گردید.

شرایط نذر

- م ﴿ ۲۰۵۷ ﴾ نذر کننده باید بالغ، عاقل و مسلمان باشد و به اختیار و قصد خود نذر کند؛ براین پایه، اگر کسی را وادار به نذر کنند یا کسی که به واسطه‌ی عصبانی شدن، بدون قصد یا بدون اختیار نذر کرده است، نذر وی درست نیست.
- م ﴿ ۲۰۵۸ ﴾ نذر زن در چیزهایی که با حق شوهر ناسازگار باشد؛ بدون اجازه‌ی او واقع نمی‌شود و نیز نذر او در کارهای مالی خود؛ جز حج، زکات و واجبات شرعی نباید با حق شوهر ناسازگار باشد.
- م ﴿ ۲۰۵۹ ﴾ اگر زن با اجازه‌ی شوهر در جایی که نیاز به اجازه‌ی شوهر دارد نذر کند، شوهر وی نمی‌تواند نذر او را از بین ببرد یا از عمل کردن به نذر جلوگیری نماید؛ مگر آن که آوردن نذر با حق شوهر ناسازگار باشد.
- م ﴿ ۲۰۶۰ ﴾ هرگاه فرزند نذر کند - اگرچه بدون اجازه‌ی پدر و مادر باشد - باید به آن نذر عمل نماید؛ مگر آن که پدر یا مادر او را از کاری که نذر کرده است منع نمایند که در این صورت، نذر باطل می‌شود و چنانچه پس از نذر، پدر یا مادر او را منع کنند، نیازی به وفا کردن به نذر نیست.
- م ﴿ ۲۰۶۱ ﴾ انسان، تنها کاری را می‌تواند نذر کند که انجام آن در توان وی باشد.
- م ﴿ ۲۰۶۲ ﴾ اگر چیزی را نذر کند که در توان وی باشد و سپس از آن ناتوان شود،

نذر او باطل است و چیزی بر عهده‌ی او نخواهد بود.

م ﴿ ۲۰۶۳ ﴾ نذر بر انجام کار حرام یا مکروه یا انجام ندادن کار واجب یا مستحب درست نیست؛ چون نذر باید از دید شرع مستحب باشد.

م ﴿ ۲۰۶۴ ﴾ اگر در نذر ویژگی معینی را قرار دهد؛ برای نمونه، نذر کند این درآمد را در فلان مسجد هزینه کند یا فلان روز را روزه بگیرد یا این مال را هزینه‌ی روضه‌ی حضرت سیدالشهدا علیه السلام نماید، باید برابر همان شیوه‌ای که نذر کرده است رفتار کند و نمی‌تواند با آن مخالفت نماید.



عهد

م ﴿ ۲۰۶۵ ﴾ «عهد» آن است که انسان با خداوند پیمان می‌بندد که کاری را انجام دهد یا کاری را ترک نماید. همه‌ی شرط‌هایی که برای درست بودن نذر گفته شد، در عهد نیز معتبر است.

م ﴿ ۲۰۶۶ ﴾ هرگاه با خداوند متعال عهد کند که اگر به نیاز شرعی خود برسد، کار خیری را انجام دهد، پس از آن که نیازش برآورده شد، باید آن کار را انجام دهد و نیز اگر بدون آن که نیازی داشته باشد، عهد کند که کار خیری را انجام دهد، آن کار بر او واجب می‌شود.

م ﴿ ۲۰۶۷ ﴾ نیازی به خواندن صیغه در عهد نیست، بلکه قصد آن در دل کافی است.

م ﴿ ۲۰۶۸ ﴾ اگر بگویند با خدای خود عهد می‌بندم که فلان کار را انجام دهم، درست است، ولی باید کاری باشد که انجام آن بهتر از انجام ندادن آن باشد، اما اگر کاری باشد که انجام ندادن آن بهتر است، عهد بر انجام آن درست نیست.

م ﴿ ۲۰۶۹ ﴾ کسی که عهد می‌کند کاری را انجام دهد نیاز نیست آن کار از دید شرع بهتر باشد، بلکه کافی است شرع، مانع آن نباشد و انجام آن در نظر عاقلان برتری داشته باشد یا برای او مصلحتی در بر داشته باشد.

م ﴿ ۲۰۷۰ ﴾ اگر پس از عهد، کاری پیش آید که انجام عهد، مصلحتی نداشته باشد یا در شرع برتر نباشد، لازم نیست برابر آن رفتار کند؛ هر چند رفتار به آن عهد پسندیده است.

م ﴿ ۲۰۷۱ ﴾ اگر برابر عهد خود رفتار نکند، باید کفّاره بدهد؛ بدین گونه که شصت فقیر را سیر کند یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد.



مسابقه و سرگرمی

م ﴿ ۲۰۷۲ ﴾ مسابقه‌های اسب دوانی، تیراندازی و دیگر مسابقات با انواع ابزار و وسایل جنگی روز؛ مانند: تفنگ، هواپیما و تانک؛ هرچند همراه شرط‌بندی باشد، جایز است. هم‌چنین تمام مسابقات در هر زمینه یا رشته‌ای جز قمار جایز است.

شرایط مسابقه

م ﴿ ۲۰۷۳ ﴾ در مسابقه رعایت امور زیر لازم است:

- الف - ایجاب و قبول را به لفظ یا کاری که دلالت بر آن کند؛ هرچند به شیوه‌ی معاطات، رعایت نمایند.
- ب- دو طرف باید عاقل، بالغ و دارای اختیار و قصد باشند.
- ج - مقدار جایزه؛ خواه به صورت عین یا دین معین باشد.
- د - یکی از دو طرف قرارداد یا شخص سوم جایزه را پرداخت نماید و پرداخت کننده‌ی آن معین باشد.
- ه- جهاتی که معین نبودن آن‌ها موجب نزاع می‌شود روشن گردد؛ مانند: هدف، مقدار مسافت و خط شروع و پایان.

مسابقات ورزشی

م ﴿ ۲۰۷۴ ﴾ انواع مسابقات ورزشی؛ مانند: شنا، دو، کشتی و فوتبال جایز است؛ به شرط این که ضرر جسمی یا روانی غیرقابل تحملی نداشته باشند و اگر شرط‌بندی انجام شود؛ هر چند در صورتی که شخص سوم یا مؤسسه‌ای و یا دولت به برندگان جوایز نقدی یا غیر نقدی اهدا کند، اشکال ندارد.

مسابقات علمی

م ﴿ ۲۰۷۵ ﴾ برگزاری مسابقاتی که در بالا بردن سطح دینی، علمی، ادبی، هنری یا فنی جامعه مؤثر است؛ مانند: مسابقات قرائت قرآن کریم، احکام، علوم ریاضی و مقاله‌نویسی، با شرط‌بندی دو طرف جایز است و اگر شخص سوم یا دولت یا مؤسسه‌ی برگزارکننده به برندگان، جوایز نقدی یا غیرنقدی اعطا کند، اشکال ندارد و برنده مالک جایزه می‌شود.

مسابقه با آلات قمار

م ﴿ ۲۰۷۶ ﴾ بازی و مسابقه با آلات و وسایلی که وضع آن‌ها برای قمار است جایز نیست؛ اگرچه به قصد سرگرمی و بدون شرط‌بندی باشد، ولی بازی و مسابقه با آلاتی که ویژه‌ی قمار نیست و یا در قبل مخصوص قمار بوده، ولی اکنون از آلت قمار خارج شده است اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۰۷۷ ﴾ اگر شرکت یا مؤسسه‌ای برای کمک به مؤسسات خیریه، بلیط‌هایی منتشر کند و مردم هم برای کمک به این مؤسسات مبلغی بدهند و آن شرکت یا مؤسسه از پول خود یا از جوهی که از انتشار بلیط به دست می‌آید با اطلاع و اجازه‌ی تمام کسانی که پول داده‌اند، با قرعه‌کشی، مبلغی را به عنوان جایزه بدهد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۰۷۸ ﴾ به صورت کلی، سرگرمی‌های گوناگون اگر همراه کار حرام یا مستلزم حرام نباشد اشکال ندارد؛ بنابراین، گوش دادن و دیدن برنامه‌های سینما، تئاتر،

رادیو، تلویزیون، ماهواره، اینترنت و مانند آن؛ چنانچه مستلزم فساد افکار و اخلاق فرد یا جامعه و یا ترویج باطل نباشد، اشکال ندارد. البته، نباید مانع از کارهای واجب و مهم شود و به‌ویژه نسبت به کودکان باید دقت بیش‌تری اعمال گردد.

م ﴿ ۲۰۷۹ ﴾ نمایش‌های متداول، چنانچه مستلزم نظر حرام و لمس نامحرم یا موجب اشاعه‌ی فساد و یا توهین به مقدسات مذهب و اولیای دین نباشد، اشکال ندارد؛ هم‌چنین بازی‌های مختلف، اگر با آلات قمار نباشد، اشکال ندارد.



قرعه‌کشی و اعانه

م ﴿ ۲۰۸۰ ﴾ خرید و فروش برگ‌های بخت‌آزمایی که به مبلغ معینی به فروش می‌رسد و پس از آن به کسانی که قرعه به نام آن‌ها بیرون می‌آید مبلغ معینی داده می‌شود با شرایطی که خواهد آمد جایز است و پولی که در برابر برگ آن گرفته می‌شود اشکال ندارد و گیرنده ضامن نیست و مبلغی که از قرعه‌کشی به دست می‌آید نیز اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۰۸۱ ﴾ در جواز پول برگ، میان آنان که برگ را می‌خرند یا برگ را می‌گیرند و پولی می‌دهند به امید آن که قرعه به نام آن‌ها بیرون آید، با کسانی که چنین نیتی ندارند و تنها خیراندیش می‌باشند فرقی نیست و در هر دو صورت، پول بلیط و پولی که از راه قرعه به دست می‌آید اشکال ندارد و موجب ضمان نیست.

م ﴿ ۲۰۸۲ ﴾ تفاوتی ندارد که نام برگ را بخت‌آزمایی یا اعانه‌ی ملی یا برگ‌های خیریه بنامند؛ مهم گونه‌ی کار و سیستم آن است که شرایط لازم را دارا باشد.

م ﴿ ۲۰۸۳ ﴾ اگر برگ‌های یاد شده شرایط لازم را نداشته باشند در آن سودجویی و خیانت به مردم باشد، خرید و فروش آن حرام است و پولی که برای خرید آن برگ‌ها داده می‌شود یا جایزه‌ای که از آن قرعه‌کشی به دست می‌آید، حرام و بدون صاحب

می‌باشد و موجب ضمان است و نمی‌توان در آن تصرف نمود؛ پس شرکت، پول برگه‌ها و اشخاص جایزه‌ی قرعه‌کشی را مالک نمی‌شوند و اگر می‌توانند باید صاحبان آن را پیدا کنند و به آنها باز گردانند و اگر ممکن نباشد، باید از مجتهد عادل اجازه بگیرند و از سوی صاحبان آنها صدقه داده شود.



لُقْطَه (چیزهای پیدا شده)

م ﴿ ۲۰۸۴ ﴾ مالی که پیدا می‌شود و مانند حیوان نیست و نشانه‌ای ندارد که به واسطه‌ی آن صاحب آن شناخته شود و نیز قیمت آن کم‌تر از ۱۲/۶ نخود نقره‌ی سکه‌دار (یک درهم که هم‌اکنون نزدیک به پنج‌هزار ریال است) نیست، لازم است از طرف صاحبش صدقه داده شود و می‌توان آن را برای خود برداشت و پول آن را به فقیر صدقه داد.

م ﴿ ۲۰۸۵ ﴾ اگر اندازه و خصوصیت زمان و مکان بتواند نشانه‌ای برای مال پیدا شده باشد، باید آن را اعلان کند.

م ﴿ ۲۰۸۶ ﴾ اگر مالی را در جایی غیر حرم مکه پیدا کند که نشانه داشته و قیمت آن از ۱۲/۶ نخود نقره‌ی سکه‌دار کم‌تر باشد؛ چنان‌چه صاحب آن را بشناسد و نداند که راضی است یا نه، نمی‌تواند بدون اجازه وی آن را بردارد.

م ﴿ ۲۰۸۷ ﴾ اگر صاحب مال معلوم نباشد، می‌تواند به قصد این که ملک خود شود آن را بردارد و قصد تملک نماید و قیمت آن را به فقیران بدهد و اگر صاحب آن را یافت و آن را خواست؛ چنان‌چه برای وی مشقت نباشد، باید مال را برگرداند، ولی اگر تلف شود، ضامن عوض آن نیست. هم‌چنین اگر قصد تملک نیز نکرده باشد و بدون تقصیر او تلف شود، ضامن عوض آن نیست.

م ﴿ ۲۰۸۸ ﴾ هرگاه مالی را که پیدا کرده است نشانه‌ای داشته باشد که با آن بتواند صاحبش را پیدا کند، اگرچه بداند صاحب آن غیر شیعه است یا کافری می‌باشد که در پناه مسلمانان بوده و دارایی‌های وی محترم است؛ چنانچه قیمت آن به ۱۲/۶ نخود نقره‌ی سکه‌دار (نزدیک به پنج‌هزار ریال) برسد، اگر از پیدا کردن صاحب آن ناامید نباشد، باید آن را تا یک سال در محل اجتماع مردم یا جای ویژه‌ای اعلان نماید.

م ﴿ ۲۰۸۹ ﴾ اگر با اعلان کتبی در محل رفت و آمد همگانی خبر به آنان می‌رسد، کافی است.

م ﴿ ۲۰۹۰ ﴾ هرگاه در حرم‌های مقدس یا مسجد، جایی برای چیزهای پیدا شده تعیین شود و مردم بدانند برای پیدا کردن گمشده‌ی خود باید به آنجا بروند و متصدیان محل مزبور مورد اعتماد باشند؛ چنانچه گمشده را به آن محل بدهند کافی است و آنان باید تا یک سال آن را نگه‌داری کنند و اگر صاحب آن پیدا نشد، از طرف صاحب آن به فقیران صدقه دهند.

م ﴿ ۲۰۹۱ ﴾ پس از آن که مال پیدا شده به مدت یک سال اعلان شد، اگر صاحب مال پیدا نشود و مال، با گذشت زمان از بین نرود، تا زمانی که پیدا کننده از یافتن صاحب آن ناامید نگردد، می‌تواند یا مال را برای صاحبش نگه‌داری کند و در این صورت، چنانچه مال از بین برود و او در نگه‌داری آن کوتاهی ننموده باشد، ضامن نیست و یا آن را از طرف صاحبش صدقه بدهد و اگر سپس صاحبش پیدا گردد و به صدقه دادن راضی نشود، پیداکننده ضامن است عوض آن را بدهد.

م ﴿ ۲۰۹۲ ﴾ اگر مالی را که نشانه دارد و قیمت آن به یک درهم می‌رسد در جایی مانند بیابان یا خرابه پیدا کند که معلوم باشد با آگهی دادن صاحب آن پیدا نمی‌شود، باید از آغاز با اجازه‌ی حاکم شرع آن را از طرف صاحبش به فقیران صدقه بدهد و لازم نیست صبر کند تا سال به پایان برسد.

م ﴿ ۲۰۹۳ ﴾ اگر کفش کسی را ببرند و کفش دیگری به جای آن بگذارند؛ چنانچه بدانند کفشی که مانده مال کسی است که کفش او را برده و بدانند که او به عمد برده و نیز راضی است، صاحب کفش می‌تواند آن کفش را عوض کفشی که برده است بردارد و نیز چنانچه از پیدا شدن صاحب آن ناامید است یا برای وی مشقت دارد، می‌تواند کفش او را به عنوان تقاص به جای کفش خود بردارد، به شرط آن که قیمت آن از کفش خودش بیش تر نباشد و همچنین اگر بدانند که کفش او را به ناحق و ستم برده است، می‌تواند آن را به جای کفش خود بردارد و در این فرض نیز نباید قیمت آن از کفش خودش بیش تر باشد.



غصب

م ﴿ ۲۰۹۴ ﴾ «غصب» آن است که انسان از روی ستم، بر مال یا حق کسی چیره شود. غصب از گناهان بزرگ است که انجام آن، آدمی را به عذابی سخت در قیامت گرفتار می‌نماید.

از حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است: «هر کس یک وجب زمین از دیگری غصب کند، خداوند در قیامت، آن زمین را از هفت لایه‌ی آن بر گردن او می‌اندازد».

هم‌چنین از آن حضرت روایت شده است: «اگر کسی به همسایه‌ی خود به اندازه‌ی یک وجب زمین خیانت کند، خداوند آن را از عمق زمین هفتم بر گردن او می‌اندازد تا خداوند را با چنین حالتی روبه‌رو شود؛ مگر این که از گناه خود توبه کند یا از انجام گناه بازگردد».

باز روایت شده است: «اگر کسی بدون حق زمینی را بگیرد، او را وادار می‌کنند که خاک آن زمین را تا محشر به دوش کشد».

م ﴿ ۲۰۹۵ ﴾ اگر انسان نگذارد مردم از مسجد، مدرسه، پل و جاهای دیگری که برای همگان ساخته شده است استفاده کنند، حق آنان را غصب نموده است.

م ﴿ ۲۰۹۶ ﴾ چیرگی بر دارایی خزانة‌ی مسلمانان، همه‌ی احکام غصب را دارد، بلکه مسؤولیت آن از جهاتی بیش‌تر است.

م ﴿ ۲۰۹۷ ﴾ اگر چیزی را که غصب کرده است به گونه‌ای تغییر دهد که بهتر از پیش شود؛ برای نمونه، از طلایی که غصب کرده است گوشواره و گردنبند بسازد؛ چنانچه صاحب مال بگوید: آن را به همین صورت تغییر یافته می‌خواهم، باید به او بدهد و نمی‌تواند برای زحمتی که کشیده است مزد بگیرد و نیز نمی‌تواند بدون اجازه‌ی مالک، آن را به صورت اول آن درآورد، ولی اگر بدون اجازه‌ی او، آن را به صورت اول یا به شکلی دیگر بازگرداند، باید مزد ساختن و تغییر آن به صورت دوم را نیز به صاحبش بدهد و چنانچه مزد ساخت و تغییر آن کم‌تر از تفاوت ساخته و نساخته باشد، باید تفاوت قیمت را هم بدهد.

ضمان

م ﴿ ۲۰۹۸ ﴾ اگر چیزی را غصب کند، واجب است آن را هرچه زودتر به صاحب آن برگرداند و هر اندازه دیر کند، گناه بیش‌تری برای او نوشته می‌شود و اگر آن چیز از بین برود و قیمت پذیر باشد، باید عوض آن را به او بدهد.

م ﴿ ۲۰۹۹ ﴾ اگر از چیز غصبی منفعتی به دست آید؛ برای نمونه، از گوسفند غصبی بره‌ای حاصل شود یا میوه‌ای از باغ غصبی به دست آید، همه‌ی آن برای صاحب مال است.

م ﴿ ۲۱۰۰ ﴾ اگر کسی خانه‌ای را غصب کند، باید اجاره بهای آن را در مدتی که در دست او بوده است برابر معمول بپردازد؛ هرچند از خانه استفاده نکرده باشد. هم‌چنین است دارایی‌های دیگر؛ مانند: اتومبیل و غیر آن.

م ﴿ ۲۱۰۱ ﴾ هرگاه دو یا چند نفر با هم چیزی را غصب کنند؛ هرچند هر یک به تنهایی می‌توانسته است آن را غصب نماید، هر کدام از آنان به اندازه‌ای که به مال

دست پیدا کرده ضامن است، ولی چنانچه هر کدام از آنان به طور کامل بر آن دست دارد؛ به گونه‌ای که می‌تواند هرگونه که می‌خواهد در آن دست ببرد، در این صورت، اگر از بین برود، هر کدام ضامن همه‌ی آن خواهد بود.



تقاص (بازپس‌گیری)

م ﴿ ۲۱۰۲ ﴾ در مواردی که صاحب حق، قادر به دریافت حق خود از راه‌های شناخته شده و متعارف نیست، می‌تواند به هر گونه‌ای که می‌تواند حق خود را از مال بده‌کار بازگیرد و برای انجام آن لازم نیست از حاکم شرع اجازه بگیرد؛ هر چند باید نسبت به دورسازی خود از پی‌آمدهای آن پیش‌بینی لازم را داشته باشد. این نوع احقاق حق، «تقاص» نام دارد.

م ﴿ ۲۱۰۳ ﴾ اگر بده‌کار مالی در دسترس طلب‌کار دارد و پس از مطالبه‌ی طلب‌کار، از دادن بدهی خود بدون عذر کوتاهی نماید، طلب‌کار می‌تواند به مقدار طلب خود، از مال او بردارد و اگر بده‌کار مال خود را نزد طلب‌کار امانت گذاشته است، طلب‌کار می‌تواند به قدر حق در امانت تصرف کند. هم‌چنین اگر کسی مال شخص دیگری را غصب نماید، صاحب حق می‌تواند به مقدار حق خود از مال غاصب بردارد.

م ﴿ ۲۱۰۴ ﴾ تقاص از مالی که میان بده‌کار و دیگری مشترک است جایز نمی‌باشد؛ مگر این که شریک اجازه دهد.

م ﴿ ۲۱۰۵ ﴾ در موارد زیر تقاص کردن جایز نیست:

الف- اگر دیگری، منکر حق او نباشد و در پرداخت آن سستی نورزد و به هنگام مطالبه حاضر به پرداخت باشد ولی طلب‌کار از مطالبه شرم داشته باشد.

- ب- اگر انکار دیگری از این جهت باشد که خود را صاحب حق بدانند یا در حقانیت خواهان طلب تردید داشته باشد.
- ج- اگر بده‌کار نزد حاکم شرع با تقاضای طلب‌کار قسم یاد کرده باشد که بده‌کار نیست.

وقف

م ﴿ ۲۱۰۶ ﴾ «وقف» آن است که انسان ملکی را به شیوه‌ی ویژه‌ای و به موارد و مصارف معینی اختصاص دهد و منافع آن را برای شخص یا اشخاص یا برای کار و یا مصرفی تعیین نماید، مانند این که زمین را برای مسجد یا حسینیه یا مدرسه و یا فقرا قرار دهد. در اصطلاح به این کار، «وقف» و به مالی که وقف می‌شود، «موقوفه» و به وقف‌کننده، «واقف» و به کسی که وقف برای او یا مصرفی که وقف برای آن قرار داده شده است، «موقوف علیه» گفته می‌شود.

م ﴿ ۲۱۰۷ ﴾ اگر چیزی را وقف کند، از ملک او بیرون می‌رود و خود او و دیگران نمی‌توانند آن را به دیگری ببخشند یا بفروشند و نیز کسی از آن ملک ارث نمی‌برد؛ البته فروختن در بعضی از موارد بسیار نادر و استثنایی جایز می‌گردد.

م ﴿ ۲۱۰۸ ﴾ در وقف، خواندن صیغه؛ به عربی باشد یا به زبان دیگر، واجب نیست، بلکه با انجام کار نیز می‌توان وقف نمود؛ برای نمونه، چنانچه فرشی را با قصد وقف در مسجد بیندازند یا ساختمانی را با قصد مسجد بودن؛ آن‌گونه که مسجد را می‌سازند، بسازد، وقف خواهد بود، ولی وقف با قصد تنها درست نمی‌شود و هم‌چنین پذیرش در وقف شرط نیست؛ خواه وقف همگانی باشد یا وقف خاص. در وقف، قصد قربت نیز شرط نیست.

انواع وقف

م ﴿ ۲۱۰۹ ﴾ وقف دو نوع است:

- ۱- «وقف خاص» مانند آن که چیزی را برای فرزندان خود قرار دهد.
- ۲- «وقف عام» که اختصاص به افراد خاصی ندارد، مانند آن که چیزی را برای مسجد یا حسینیه قرار دهد.

بر این پایه، در وقف‌های همگانی؛ مانند: مسجد، مدرسه و جز آن یا در وقف مربوط به مستمندان یا سادات، نیاز به پذیرش کسی نیست و نیز کسی که چیزی برای وی وقف شده یا وکیل یا ولی او لازم نیست بگوید پذیرفته است؛ پس اگر بدون ایجاب و قبول، چیزی را به شیوه‌ی عملی وقف کند، درست است.

م ﴿ ۲۱۱۰ ﴾ اگر ملکی را برای وقف معین کند و پیش از آن که با خواندن صیغه یا به شیوه‌ی معاطات آن را وقف کند پشیمان شود یا بمیرد، وقف درست نیست.

م ﴿ ۲۱۱۱ ﴾ وقف هنگامی درست است که مال وقفی را در اختیار کسی که وقف برای او انجام شده است یا وکیل یا ولی او بگذارد؛ بنابراین، اگر دارایی وقف شده، از دست کسانی که در رده‌ی نخست وراثت می‌باشند خارج گردد، کافی است، ولی اگر شماری از آن‌ها در آن دست ببرند، تنها وقف بخشی از آن که در آن تصرفی نشده، درست است.

م ﴿ ۲۱۱۲ ﴾ کسی که مال خود را وقف می‌کند باید بالغ، عاقل و دارای قصد و اختیار باشد و حق دست بردن در دارایی‌های خود را داشته باشد.

سرپرستی و نظارت بر وقف

م ﴿ ۲۱۱۳ ﴾ اگر وقف کننده برای چیزی که وقف کرده است سرپرستی معین کند، باید سرپرست برابر قرار داد او رفتار نماید، ولی اگر سرپرستی معین نکند؛ چنانچه از وقف‌های همگانی مانند مسجد و مدرسه باشد، تعیین سرپرست وظیفه‌ی حاکم

شرع است و اگر وقف خاص باشد؛ مانند: ملکی که وقف برای فرزندان است، در کارهایی که مربوط به مصلحت وقف و منفعت رده‌ها و دسته‌های بعد می‌باشد، باید نسل موجود و حاکم شرع با سازش با یک‌دیگر تعیین سرپرست کنند و اگر تنها مربوط به منافع رده‌ی کنونی باشد، تعیین سرپرست با خود یا وکیل یا سرپرست آن‌هاست.

م ﴿ ۲۱۱۴ ﴾ برای استفاده از وقف، نیازی به اجازه‌ی مجتهد نیست، ولی در آنچه مصلحت وقف یا مصلحت نسل‌های آینده می‌باشد، مثل تعمیر کردن مال وقفی و اجاره دادن آن برای سود رده‌های بعدی، اختیار با حاکم شرع است.

تحبیس ملک

می‌توان استفاده و بهره‌بری از ملک خود را بدون وقف نمودن و بدون این که مال از ملک انسان خارج شود، برای انجام کار خیر یا عبادت محدود نمود که در شریعت از آن به عنوان «تحبیس» یاد می‌شود.

م ﴿ ۲۱۱۵ ﴾ هرگاه در عمل، ملکی برای استفاده در امور خیر یا عبادی قرار داده شود، «تحبیس» محقق شده و آن عقد، لازم است و نمی‌توان آن را فسخ نمود، ولی اگر برای مدت محدودی؛ مانند: دو یا ده سال آن را محدود ساخته باشد، پس از انقضای آن مدت، به ملکیت مالک یا کسانی که هنگام مرگ، وارث او هستند باز می‌گردد.

م ﴿ ۲۱۱۶ ﴾ در تحبیس ملک نیز- نظیر وقف- بلوغ و عقل صاحب ملک، شرط است، هم‌چنین وی نباید سفیه باشد یا به واسطه‌ی ورشکستگی توسط حاکم شرع از تصرف در اموال خود منع شده باشد.

م ﴿ ۲۱۱۷ ﴾ تحبیس هر چیزی که قابل بهره‌بری باشد و بتوان آن را وقف نمود، صحیح است.

بخش یازدهم

سیاست‌های کلان اسلامی



سیاست‌های کلان اسلامی

درآمد

سیاست‌های کلان اسلام، احکام و رهنمودهای بسیاری است که به طور کلی و در ساختاری اصولی بر تمام بخش‌های قانون‌مند دین حاکم است و در هیچ زمینه‌ای نمی‌تواند هیچ حکمی به گونه‌ای با این سیاست‌ها تنافی داشته باشد.

سیاست‌های کلان اسلامی، کیان اسلام را در همه‌ی حوزه‌های باورهای دینی و استقلال فرهنگی، سیاسی و اقتصادی پاس می‌دارد و چگونگی رفتار مسلمانان با خود و حکومت اسلامی و رابطه‌ی زمامداران اسلامی با مردم و همچنین رابطه‌ی مسلمانان با بیگانگان را تشریح می‌نماید و آزادی‌های فردی و اجتماعی و کرامت والای انسانی را محترم می‌شمرد و مسلمانان را از وابستگی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به بیگانگان می‌رهاند و شیوه‌ی صحیح صدور فرهنگ اسلامی و مبارزه با تهاجم فرهنگی بیگانگان را گوشزد می‌نماید.

حفظ و گسترش باورهای دینی

- م ﴿ ۲۱۱۸ ﴾ تحصیل اعتقاد به اصول و مبانی اسلام و پاره‌ای از فروعات، بر هر مسلمانی واجب است. چگونگی این امر در باب تقلید گذشت.
- م ﴿ ۲۱۱۹ ﴾ بر مسلمانان لازم است حقوق و روابط اجتماعی خود را برابر احکام اسلام، مرتب و منظم کنند و از بدعت‌ها و سنت‌های بیگانان پرهیز جدی نمایند.
- م ﴿ ۲۱۲۰ ﴾ هر مسلمانی باید تلاش کند که روش، رفتار و اخلاق وی برابر آموزه‌های اسلامی باشد، تا هم خود سعادت‌مند گردد و هم بر آبرو و شرف جامعه‌ی اسلامی بیفزاید.
- م ﴿ ۲۱۲۱ ﴾ رفتار مسلمان با مسلمان و بیگانه باید بر پایه‌ی آموزش‌های دینی و در نهایت میانه‌روی و خیرخواهی برای همه باشد.
- م ﴿ ۲۱۲۲ ﴾ مسلمانان باید در مورد اشخاص ناشناسی که لباس عالمان دین را می‌پوشند، توجه ویژه داشته باشند که اگر به شخص یا مرکز ناشایستی وابستگی داشته باشند، از آن‌ها کناره گیرند و زمینه‌های پیش‌گیری را رعایت کنند.
- م ﴿ ۲۱۲۳ ﴾ مسلمانان باید در فراگیری باورها و احکام دینی به اشخاصی که شایستگی علمی و اخلاقی آن‌ها محرز است مراجعه نمایند و مواظب باشند که در معرض گمراهی بعضی از دسته‌هایی که گاهی حتی به عنوان‌های به ظاهر پذیرفته، بندگان خدا را گمراه می‌کنند قرار نگیرند.
- م ﴿ ۲۱۲۴ ﴾ هیچ‌کس نباید در مقام قضاوت، به استناد قانونی جز قانون اسلام؛ خواه از امور حقوقی باشد یا جزایی، کسی را محکوم یا حاکم سازد.
- م ﴿ ۲۱۲۵ ﴾ هیچ مسلمانی نمی‌تواند به عنوان دستور رئیس و مقام برتر خود، فرمان غیرشرعی او را عملی سازد و او را در جلوگیری از شعایر اسلام و غصب حقوق و آزادی‌های مشروع و کارهای ضد اسلامی، کمک و یاری نماید.

م ﴿ ۲۱۲۶ ﴾ قانون‌گذاری‌های خلاف شرع و وادار ساختن مردم بر عمل به آن‌ها و کمک به اجرا کنندگان این قوانین حرام است.

استقلال فرهنگی

م ﴿ ۲۱۲۷ ﴾ از مهم‌ترین امور اسلامی، توجه به آموزش و پرورش فرزندان و مراقبت در حسن پیشرفت و رشد علمی و تربیتی آن‌هاست.

م ﴿ ۲۱۲۸ ﴾ فرستادن فرزندان به کودکانستان‌ها، دبستان‌ها و دبیرستان‌هایی که اسلامی نیست و امانت، علاقه‌مندی و تعهد مؤسس و آموزگاران آن‌ها به سنت‌های اسلامی ثابت و شناخته شده نیست و خطر کژاندیشی و تباهی اخلاق از آن احساس می‌شود، جایز نیست.

م ﴿ ۲۱۲۹ ﴾ کفار نمی‌توانند در سرزمین‌های اسلامی، مدرسه‌ای را برای مسلمانان اداره نمایند یا آموزش و پرورش فرزندان مسلمان را بر عهده گیرند و جایز نیست مسلمانان، فرزندان خود را به مدرسه‌ها و کودکانستان‌های آن‌ها بفرستند.

م ﴿ ۲۱۳۰ ﴾ تأسیس مدرسه‌های مختلط؛ به گونه‌ای که سنت‌های اسلامی در ارتباط با بانوان و مردان رعایت شود، اعم از ابتدایی و عالی، و تدریس و همکاری با آن‌ها و فرستادن فرزندان به آن مدرسه‌ها و همچنین مدرسه‌هایی که در برنامه‌های آموزشی آن‌ها، آموزش‌های انحرافی نیست، اشکال ندارد و باید مدرسه‌ها و مراکز آموزش و پرورش و همه‌ی مؤسسه‌های مسلمانان، مانند همه‌ی جامعه‌ی آن‌ها - تعهد به رعایت مقررات اسلامی داشته باشند.

م ﴿ ۲۱۳۱ ﴾ چنانچه مدرسه و دانشگاه مورد نیاز همگان، به اندازه‌ی کافی، برابر آداب، سنت‌ها و رعایت احکام اسلام نباشد، لازم است به تأسیس این‌گونه مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها بر پایه‌ی آموزش‌های مقدس اسلام و اجرای برنامه‌های

دینی اقدام نمایند و برنامه‌ای ترتیب دهند که از همه‌ی طبقه‌ها، هر کس استعداد بیشتری دارد بتواند به فراگیری دانش ادامه دهد.

م ﴿ ۲۱۳۲ ﴾ حضور در کلاس درسی که استاد آن فساد عقیده داشته باشد و در ضمن درس بر علیه اسلام تبلیغ کند جایز نیست.

م ﴿ ۲۱۳۳ ﴾ شرکت در نشست‌ها و بزم‌های اهل بدعت و گروه‌های گمراه، حرام است؛ مگر برای کسانی که با آگاهی کامل و مهارت در ردّ آن‌ها بخواهند باطل بودن آن‌ها را آشکار کنند و شبهه‌های آن‌ها را نقد و رد نمایند.

م ﴿ ۲۱۳۴ ﴾ رفتار بر پایه‌ی برنامه‌هایی که به خلاف شعایر و احکام شرع مقدس اسلام است حرام می‌باشد و جلوگیری از آن‌ها بر هر مسلمانی واجب است.

م ﴿ ۲۱۳۵ ﴾ ساختن خانه‌های فساد و گناه و رفتن به آن مکان‌ها و هم‌چنین اجاره دادن خانه برای آن حرام است.

م ﴿ ۲۱۳۶ ﴾ خرید و فروش و کمک به مطبوعات و نشریه، روزنامه و مجله‌های گمراه‌کننده و خواندن آن‌ها حرام است؛ مگر برای نقد و ردّ آن، توسط کسانی که قدرت شایستگی آن را دارند.

م ﴿ ۲۱۳۷ ﴾ یاری و کمک به نشریه‌های اسلامی، علمی و مورد اعتماد و همکاری با آنان از وظایف مهم افراد آگاه و دلسوز بوده و از اموری است که سبب گسترش معارف و تبلیغات اسلامی می‌شود.

م ﴿ ۲۱۳۸ ﴾ گرفتن آزادی‌های مشروع مردم و برخورد و نظارت استبدادی بر کارهای آن‌ها جایز نیست.

م ﴿ ۲۱۳۹ ﴾ ساختن مجسمه و محترم دانستن آن و نصب آن در میدان‌ها اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۱۴۰ ﴾ پوشیدن لباس ویژه‌ی مرد بر زن و لباس ویژه‌ی زن بر مرد در دید دیگران حرام است.

استقلال سیاسی

م ﴿ ۲۱۴۱ ﴾ فراگرفتن و آموزش دانش‌ها، صنعت‌ها و فن‌آوری‌هایی که مورد نیاز همگان است و سبب نیرومندی و شکوه جامعه‌ی مسلمانان و برتری نیروهای دفاعی آن‌ها بر کفار می‌شود بر همه واجب کفایی است و باید مسلمانان به‌گونه‌ای نیرومند شوند که طمع کفار را از سرزمین، ناموس، آبرو، اموال، معادن و ثروت خود قطع نمایند.

م ﴿ ۲۱۴۲ ﴾ کمک به افراد ستم‌کار و کسانی که با دین و احکام آن مخالفت و ستیز دارند و همراهی نمودن آن‌ها در ستم، تجاوز به حریم دین می‌باشد و حرام است.

م ﴿ ۲۱۴۳ ﴾ کسانی که دین دار و پایبند به احکام اسلام نیستند و اهل نماز، روزه و وظایف شرعی نمی‌باشند، لیاقت عهده‌داری کارهای اجتماعی، اسلامی و منصب‌های همگانی را ندارند و اگر عهده‌دار شوند، غاصب و متجاوز به حقوق همگانی شناخته می‌شوند.

م ﴿ ۲۱۴۴ ﴾ مسلمانان باید در میان خود، با گذشت بوده و همکار یک‌دیگر باشند و نسبت به کفار از دادن هرگونه امتیاز، اختیار و سلطه به آن‌ها در امور مسلمانان پرهیز نمایند.

م ﴿ ۲۱۴۵ ﴾ مزدوران و کارکنان ستمگر که خود را به عنوان ترویج‌کننده‌ی دین معرفی می‌کنند و با اهل باطل و برنامه‌های نادرست همکاری می‌نمایند گناهشان بیش از دیگران است و لازم است مسلمانان از آن‌ها دوری نمایند و فریب ظاهر لباس و گفتمان آن‌ها را نخورند.

م ﴿ ۲۱۴۶ ﴾ هر مسلمانی باید استقلال جامعه‌ی مسلمانان و ولایی اسلام و نیرومندی و توان مسلمانان در برابر کفار را از مهم‌ترین امور خود بداند و به‌گونه‌ی مرتب آن را پی‌گیری نماید.

م ﴿ ۲۱۴۷ ﴾ اگر مسلمانی بتواند جامعه و کشور را در مسیر اجرای احکام اسلام قرار دهد، باید به آن همّت گمارد و واجب است با کسانی که این مهم را دنبال می‌نمایند همکاری کند.

م ﴿ ۲۱۴۸ ﴾ مبارزه با نفوذ اقتصادی، فکری و سیاسی بیگانگان در سرزمین‌های اسلام بر هر مسلمانی واجب است و کمک کردن به مهره‌های استعماری که هدف نفوذ بیگانگان را دنبال می‌نمایند حرام است.

م ﴿ ۲۱۴۹ ﴾ به‌کارگیری کفّار؛ اعم از ذمی و غیر ذمی، در اداره‌ها و سازمان‌های نظارتی که بر روند کارها نظارت دارند یا باید امور دفاعی کشور اسلام را زیر نظر داشته باشند جایز نیست و باید نگهبان، افسر، قاضی و متصدیان کارهای دیگری مانند آن مسلمان باشند.

م ﴿ ۲۱۵۰ ﴾ ازدواج زن و مرد مسلمان با بهایی جایز نیست و اگر میان آن‌ها عقدی واقع شود، باطل است؛ خواه زن باشد یا مرد، و جدا شدن از آن‌ها واجب می‌باشد و بر مسلمانان لازم است آن‌ها را جدا کنند و نیازی به طلاق نیست، ولی اگر زن نمی‌دانسته است که مرد بهایی است یا نمی‌دانسته که نباید با بهایی ازدواج کند، پس از جدایی از او باید عده‌ی وطی به شبهه که برابر عده‌ی طلاق است نگه دارد.

استقلال اقتصادی

م ﴿ ۲۱۵۱ ﴾ خرید و فروش اجناس بیگانگانی که با مسلمانان در جنگ هستند، چنانچه سبب نیرومندی آن‌ها گردد و ضعف مسلمانان را به دنبال داشته باشد، جز در موارد ناچاری و ضرورت؛ مانند: درمان بیمار و مانند آن، جایز نیست.

م ﴿ ۲۱۵۲ ﴾ مسلمانان باید در مسایل مالی و اقتصادی؛ به‌ویژه در روابط کلی، همیشه نیرومندی مسلمانان و برآوردن نیازهای آنان را در نظر داشته باشند.

م ﴿ ۲۱۵۳ ﴾ بر بازرگانان مسلمان واجب است با همکاری و مشورت یک‌دیگر و تأسیس شرکت‌های مورد نیاز، از رخنه کردن بیگانگان و مزدوران آن‌ها در کارهای تجاری و صنعت و مؤسسه‌های بازرگانی جلوگیری نمایند و نگذارند فرقه‌های گمراه و بیگانه، زمامدار امور اقتصادی مسلمانان شوند و باید با هر ابزاری که می‌توانند با دست‌اندازی‌های آن‌ها مقابله نمایند.

م ﴿ ۲۱۵۴ ﴾ همکاری و شرکت در مؤسسه‌های فرهنگی بیگانگان و دسته‌های گمراه که از مهره‌های مهم استعمار می‌باشند و در جهت کم‌توان ساختن مسلمان‌ها و تقویت کفار گام برمی‌دارند جایز نیست.

م ﴿ ۲۱۵۵ ﴾ به دست آوردن دارایی باید از راه حلال و مشروع باشد و از راه‌های حرام؛ مانند: قمار، دزدی و ربا، حرام است.

م ﴿ ۲۱۵۶ ﴾ از چیزهایی که احترام بسیار دارد جان، آبرو و دارایی مسلمان است که هیچ‌کس حق تجاوز به آن را ندارد؛ مگر در مواردی که شریعت درباره‌ی آن حکمی داشته باشد.

م ﴿ ۲۱۵۷ ﴾ خانه‌ی مسلمان محترم است و نمی‌توان بدون اجازه‌ی وی وارد آن شد و هم‌چنین سر کشیدن به خانه‌ی دیگران از بالای بام یا شکاف دیوار یا روزنه‌ی در و مانند آن نیز جایز نیست.

م ﴿ ۲۱۵۸ ﴾ وظیفه‌ی هر مسلمان است که در بهبودی امور و وضع زندگانی و اقتصادی مسلمانان اهتمام نماید.

م ﴿ ۲۱۵۹ ﴾ مسافرت به سرزمین کفار و نقاطی که انسان در آن نمی‌تواند وظایف اسلامی خود را انجام دهد؛ جز در هنگام ضرورت و برای راهنمایی آن‌ها جایز نیست.

م ﴿ ۲۱۶۰ ﴾ غصب دارایی‌های مردم حرام است و نمی‌توان دارایی کسی را بدون رضایت وی تصرف نمود.

م ﴿ ۲۱۶۱ ﴾ ربا دادن و ربا گرفتن و هرگونه معامله‌ی ربوی؛ خواه طرف معامله شخص باشد یا مؤسسه‌ای مانند بانک یا شرکت، حرام است.

م ﴿ ۲۱۶۲ ﴾ اقتصاد، تجارت و بانک‌داری جامعه‌ی مسلمانان در اثر غفلت آن‌ها و توانمندی بیگانگان به استکبار جهانی وابسته گردیده است؛ بر این اساس، تا هنگامی که اقتصاد اسلامی ترسیم نظام‌مندی نیافته است و بانک‌ها خود را با آن هماهنگ نکرده‌اند، مسلمانان توانمند می‌توانند با همکاری یک‌دیگر مؤسسه‌های قرض‌الحسنه‌ی اسلامی تأسیس کنند و این رویارویی آشکار با احکام خدا را به اطاعت از او مبدل سازند.

م ﴿ ۲۱۶۳ ﴾ مسلمانان باید در تجارت و معامله و همه‌ی مناسبت‌ها و روابط میان خود و بیگانگان، دستورهای اسلام را از هر جهت رعایت کنند و از کم‌فروشی، خیانت و اجحاف خودداری نمایند.

م ﴿ ۲۱۶۴ ﴾ دست بردن و دخالت در کارهای اوقاف؛ مانند: مساجد، مدرسه‌های دینی و کتاب‌خانه‌هایی که وقفی است و سرپرست منصوبی ندارند، برای غیرمجتهد عادل یا کسی که از طرف او اجازه دارد، حرام و خلاف شرع است و گرفتن و تصرف در جوهری که به آن‌ها می‌پردازند، جایز نیست.

م ﴿ ۲۱۶۵ ﴾ همکاری مرد بازن نامحرم در کارهای تجاری و اداری؛ به شیوه‌ای که امروزه مرسوم است؛ اگر از محرمات دوری کنند و احکام شرعی را رعایت نمایند، اشکال ندارد.



حکومت دینی، مرجعیت و رهبری

ولایت؛ سیطره‌ی وجودی حضرت حق است و همه‌ی پدیدارها به‌گونه‌ای آن را دارا هستند. از چنین هویتی به «ولایت تکوینی» یاد می‌شود.

ولایت تشریحی، سیطره‌ی قانون‌گذاری در احکام الهی است که از جانب حضرت حق جهت اداره‌ی جامعه به اولیای معصومین علیهم‌السلام داده شده است و فقیه با وجود شرایط، شایستگی استیفای آن را دارد.

م ﴿ ۲۱۶۶ ﴾ در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، فقیهان صاحب شرایط از جانب معصوم اداره‌ی شؤون دین و جامعه را عهده‌دار می‌باشند تا گذشته از دارا بودن شرایط عام با داشتن اجتهاد، عدالت، اقتدار اجتماعی، پذیرش مردمی و دوری از هرگونه خودمحموری، جامعه و مسلمانان را مطابق احکام برگرفته از دین، رهبری نمایند.

م ﴿ ۲۱۶۷ ﴾ موضوع ولایت یاد شده فقیه شایسته است و وی با نداشتن هر یک از این شرایط، هیچ نفوذی نسبت به چیزی و کسی ندارد و هر نوع تصرف وی ستم‌گری و مشغول ساختن عهده‌ی خود به پی‌آمدهای آن است.

فقه و شرایط فقیه

م ﴿ ۲۱۶۸ ﴾ فقه؛ فهم محتوای دین است که از ظواهر عقل و شرع به دست می‌آید و محتوای بدون ظاهر یا ظواهر بدون محتوا، مشروعیت الهی و وجاهت دینی ندارد. م ﴿ ۲۱۶۹ ﴾ فقیه در صورتی برای مرجعیت و رهبری دینی مشروعیت می‌یابد که دارای عدالت، مدیریت و اقتدار اجتماعی باشد. فقهات، تنها احاطه به مباحث الفاظ و آگاهی از روند منقولات شریعت نیست؛ اگرچه کاستی در این امور نیز عنوان فقهات را برای فرد فراهم نمی‌سازد.

م ﴿ ۲۱۷۰ ﴾ عدالت، سلامت نفس و اقتدار روحی در مقابل مشکلات نفسانی است.

م ﴿ ۲۱۷۱ ﴾ عدالت، گوشه‌نشینی و انزوا از روند حوادث اجتماع و مردم نیست؛ هر چند تبلور آن در فرد، تنهایی و خلوت را لازم دارد.

مدیریت، حکمت عملی در تحقق عینی معرفت و بازیابی اقتدار اجتماعی و توان هماهنگی مردمی در طریق سلامت و سعادت است.

م ﴿ ۲۱۷۲ ﴾ اقتدار اجتماعی، ترفندهای سیاسی و بهره‌وری از اهرم‌های استبدادی نیست، بلکه موقعیت سالم اجتماعی و مردمی است که باید قداست آن به دور از تزلزل باقی بماند.

فقهات؛ رمز ماندگاری تشیع

م ﴿ ۲۱۷۳ ﴾ برای صیانت دین در هر زمان؛ به‌ویژه زمان غیبت، امر فقهات - گذشته از ضرورت عقلی - از جانب شرع پیش‌بینی شده است و همین امر، ابدی بودن، فعلی شدن، زنده ماندن و حیات دینی جامعه را ضمانت می‌کند؛ زیرا مدیریت جامعه و تصدی عمومی و عهده‌دار شدن رفع مشکلات آن در حوزه دیانت، بدون پیش‌بینی صاحب شریعت، ساختاری سالم و ماندگار نخواهد داشت؛

چنان‌که حیات اجتماعی شریعت در طول زمان غیبت، خود گواهی بر این واقعیت می‌باشد و بر این اساس، ماندگاری دیانت در همه‌ی حوزه‌های اجتماعی از سیاست و اقتصاد تا حکومت، جهاد، هدایت، رهبری، اجرای حدود الهی، برخورد با مشکلات، درگیری با دشمنان دیانت و دفاع از آن و حفظ صیانت و پاکی جامعه بر این محور و با این مدار تحقق می‌یابد.

مرجعیت و رهبری دینی

م ﴿ ۲۱۷۴ ﴾ رهبری دینی و ولایت فقیه تنها اجتهاد و تخصص یا آگاهی داشتن از منقولات دینی نیست. اجتهاد به معنای بلوغ علمی و وارستگی عملی است که زمینه‌ی شایستگی مرجعیت را در فرد ایجاد می‌نماید و مرجعیت، بر اساس بیان گذشته، حد نصاب دینی جهت اطاعت مردمی است که در وی ایجاد می‌شود.

م ﴿ ۲۱۷۵ ﴾ هرگونه ناآگاهی در حوزه‌ی علم و ناتوانی در زمینه‌ی عمل و تزلزل در اقتدار اجتماعی، صلاحیت برای رهبری و مرجعیت را مورد تردید قرار می‌دهد.

م ﴿ ۲۱۷۶ ﴾ زعامت و رهبری دینی بدون زمینه‌های ضروری و شرایط لازم، گمراهی مدعی و خواهان آن را به دنبال دارد؛ خواه کاستی در شرایط طبیعی و جسمانی وی باشد یا در جهت شرایط نفسی و روحی یا امور جنبی لازم آن.

شرایط احراز موقعیت رهبری دینی

م ﴿ ۲۱۷۷ ﴾ عاری بودن از هر سستی، کهلوت، ناآگاهی و خواهش‌های نفسانی، شرط ابتدایی مرجعیت و رهبری اسلامی است تا فرد بتواند معرفت دینی، فراست عقلانی، اقتدار نفسانی و هماهنگی اجتماعی را برای عهده‌دار شدن این منصب در خود بازیابد.

م ﴿ ۲۱۷۸ ﴾ فقیه باید از شرایط لازم برخوردار باشد؛ در غیر این صورت، فتاوی‌ی وی ارزش شرعی ندارد و لزوم اطاعت مردمی را به همراه نمی‌آورد.

م ﴿ ۲۱۷۹ ﴾ کسی که عهده‌دار مرجعیت و رهبری دینی می‌گردد اگر از آگاهی، سلامت و سعادت اخروی بالایی برخوردار نباشد، تن به حرمان بسیاری داده است.

م ﴿ ۲۱۸۰ ﴾ بر همگان لازم است در زمینه‌سازی برای تصدی مرجعیت، دقت و مواظبت نمایند تا غیرشایسته و ناهلی، نزدیکی به حریم چنین سِمَتی را در سر نپروراند که قرار گرفتن این سِمَت در اختیار ناهلان، زیان‌باری دنیوی و حشر با حرمان ابدی را برای فرد و جامعه به دنبال دارد.

تفاوت در ولایت تشریح و تکوین

م ﴿ ۲۱۸۱ ﴾ حوزه‌ی موقعیت فقیه صاحب شرایط، احکام شرعی و حیطه‌ی نفوذ وی امور تکلیفی، وضعی و شؤون اجتماعی مسلمانان است و وی بر آنان ولایت تشریحی دارد؛ ولی اقتدار تکوینی و تصرف در امور باطنی یا ولایت تکوینی برای فقیه ضروری نیست؛ اگرچه برخورداری از صفای باطن و هوشمندی معنوی را لازم دارد.

م ﴿ ۲۱۸۲ ﴾ ولایت تکوینی، ویژه‌ی اولیای باطنی است که می‌تواند در چهره‌ی فقیه و کسوت فقاہت ظاهر نگردد؛ اگرچه جمع آن برای برخی از افراد ممکن است؛ همان‌طور که اولیای معصومین علیهم‌السلام همه‌ی مراتب ولایت تکوین و تشریح را به‌طور کامل دارا می‌باشند.

مقبولیت عمومی فقیه

م ﴿ ۲۱۸۳ ﴾ در صورت وجود شرایط، مراجعه‌ی مسلمانان به فقیه و اطاعت از وی بر مردم لازم است و رویگردانی از این امر، کاستی، انحراف و کژروی در کردار را به همراه دارد.

م ﴿ ۲۱۸۴ ﴾ مجتهد و فقیه، حکم دینی را جعل و تشریح نمی‌کند و خود چون دیگران متشرع می‌باشد و تنها حیطةی اقتدار وی ترجمان صحیح از کتاب و سنت و ارایه‌ی مسیر درست دیانت است.

م ﴿ ۲۱۸۵ ﴾ پیروی مردمی از فقیه، تنها در زمینه‌های دینی و کرداری است که نیازمند نظر، اجتهاد و برهان است و در امور بدیهی و آگاهی‌های روشن عمومی، مراجعه به فقیه لازم نیست.

م ﴿ ۲۱۸۶ ﴾ مجتهد کامل باید در شناخت زمینه‌های کردار مردمی، ویژگی‌های احکام الهی و موضوعات آن و چشم‌انداز ملاک‌های دینی، آگاه و توانمند باشد و صرف آگاهی از احکام در عهده‌دار شدن این مسؤولیت کفایت نمی‌کند.

انتصابی بودن ولایت فقیه

م ﴿ ۲۱۸۷ ﴾ اساس ولایت فقیه و لزوم مراجعه‌ی مردم به وی بر دلایل شرعی و مدارک دینی استوار است و مقبولیت و پذیرش مردمی در شرعی و دینی بودن آن دخالتی ندارد و پذیرش مردمی تنها حوزه‌ی نفوذ اجتماعی و تحقق خارجی آن را ممکن می‌سازد؛ بنابراین، اگر فقیهی صاحب شرایط شرعی نباشد، انتخاب و مقبولیت مردمی، آن را مشروع و قانونی نمی‌سازد و در صورت تحقق شرایط، نداشتن مقبولیت مردمی، حجیت شرعی و نفوذ وی نسبت به احکام را مورد مخاطره قرار نمی‌دهد، بلکه نپذیرفتن بدون دلیل مردم، معصیت و گناه همگانی را به همراه دارد.

م ﴿ ۲۱۸۸ ﴾ همان‌گونه که مراجعه نکردن و نپذیرفتن فقیه صاحب شرایط معصیت است، مراجعه‌ی آگاهانه به فقیهی که صلاحیت لازم را ندارد نیز گناه می‌باشد.

م ﴿ ۲۱۸۹ ﴾ ولایت فقیه انتصابی است و فعلیت اجتماعی آن با مراجعه‌ی مردم و اطاعت‌پذیری آنان ممکن می‌گردد؛ بلکه همه‌ی سِمَت‌ها و مسؤولیت‌های الهی هم‌چون نبوت و امامت نیز همین‌گونه است.

حدود فقاقت و پاسخ‌گویی به مردم

م ﴿ ۲۱۹۰ ﴾ فقاقت، تنها آگاهی از فروع دینی نیست و فقیه باید در اصول دین و امور اجتماعی نیز صاحب معرفت باشد و کاستی در هر یک از جهات یادشده شایستگی عهده‌داری این مسئولیت را از او می‌گیرد.

م ﴿ ۲۱۹۱ ﴾ مجتهد و فقیه شرعی لازم نیست در همه‌ی حوزه‌های علمی و دینی حضور مستقیم داشته باشد و در همه‌ی موارد نظریه‌پردازی نماید، بلکه باید محدوده‌ی نفوذ خود را بشناسد و در علوم و اموری که صاحب نظر نیست وارد نگردد و در صورت لزوم، زمینه‌ی آگاهی خود را با مراجعه به آگاهان فراهم سازد تا در مخاطره و ناآگاهی علمی و اجتماعی نسبت به امور جانبی قرار نگیرد.

م ﴿ ۲۱۹۲ ﴾ توجهات دینی و مراجعات مردمی در زمینه‌های متفاوت علمی و عملی نباید تنها بر محور فقاقت دینی باشد، بلکه مراجعات علمی و مردمی در هر زمینه و علمی، لازم است بر مدار دانشمندان آن علم باشد؛ برای نمونه، برای درک مباحث فلسفی باید به فیلسوفان دینی و برای آگاهی از یافته‌های عرفانی یا اعتقادی باید به صاحب‌نظران و آگاهان و راه‌یافتگان آن رشته مراجعه نمود.

م ﴿ ۲۱۹۳ ﴾ لازم است با بسترسازی فرهنگی، این آگاهی را در مردم مسلمان نهادینه نمود و خود نیز به این آگاهی رسید که باید در هر رشته به دانشمندان و آگاهان شایسته و عالی‌قدر آن رشته مراجعه شود و فقیهان نیز باید چون عالمان دیگر دانش‌ها، مردم را در زمینه‌ی مسایل گوناگون به صاحبان آن حوزه ارجاع دهند و نباید در دین و سمت‌های دینی و شؤون گوناگون آن به فقه یا فقیهان بسنده گردد، بلکه چون فقه و مراجعه به فقیهان، رجوع به صاحب‌نظران در تمام نیازمندی‌های علمی و عملی در هر یک از رشته‌های دینی وظیفه گردد و چنین امری عادی انگاشته شود.

صاحبان معرفت دینی

م ﴿ ۲۱۹۴ ﴾ فقه و فقیه؛ اگرچه در اصطلاح موجود جامعه تنها بر آگاهان به فروع دینی و وظایف عملی اطلاق می‌شود، در واقع چنین نیست و تفقه، آگاهی دینی در تمام زمینه‌های دینی است؛ خواه احکام و کردار باشد یا اندیشه و نظر نسبت به موضوعات دیگر؛ بر این اساس، این عنوان بر همه‌ی صاحبان معرفت اطلاق می‌گردد و ویژه‌ی مجتهدان در احکام فرعی نیست؛ هرچند لازم است حدود آن نیز رعایت و لحاظ شود.

م ﴿ ۲۱۹۵ ﴾ هر یک از زمینه‌های علمی و عملی حکومت اسلامی، چهره‌ی عام، دایمی و جهانی دارد و منحصر به زمان یا منطقه‌ای خاص نمی‌باشد و با تحقق امکانات، فعلیت بخشیدن آن بر همه‌ی مسلمانان؛ به‌ویژه آگاهان و اندیشمندان اسلامی و عالمان دینی واجب است و هرگونه تعلل و کوتاهی ورزیدن در تحقق آن از گناهان بزرگ است.

م ﴿ ۲۱۹۶ ﴾ آسیب رساندن به شئون دیانت اسلام و حکومت اسلامی و حریم جامعه‌ی مسلمانان حرام است و گناهی بس بزرگ به‌شمار می‌رود و کوتاهی در زمینه‌های عملی و زیان‌باری‌های برآمده از آن، عهده‌ی شرعی را به دنبال دارد و توبه از آن، تنها با پرداخت خسارت‌های وارد شده امکان‌پذیر است.

چندگانگی فقیهان و حوزه‌ی اقتدار آنان

م ﴿ ۲۱۹۷ ﴾ تعدد و چندگانگی فقیهان وارسته و عالمان دینی، سعادت جامعه‌ی اسلامی را به همراه دارد و زمینه‌ی هیچ‌گونه تعارض و مداخله‌ای در حریم یک‌دیگر را سبب نمی‌گردد.

م ﴿ ۲۱۹۸ ﴾ ایجاد حوزه‌های گوناگون و دولت‌های منطقه‌ای، ایالتی یا کشوری در صورتی که موجب تقویت دین باشد اشکال ندارد و ورود هر فقیه در حریم حوزه‌ی

مردمی فقیه دیگر، با هر اسم و عنوان حرام است و زمینه‌ی شرعی ندارد و لازم است هر یک از فقیهان سبب تقویت دیگری باشند؛ اگرچه وحدت اسلامی و همراهی عمومی و یک‌پارچگی دینی از مواهب معرفتی امت اسلامی به‌شمار می‌آید.

م ﴿ ۲۱۹۹ ﴾ ایجاد منطقه‌ی دینی جهت تقویت اسلام، برای فقیه صاحب شرایط جایز است، ولی مداخله یا تخریب یا ورود در حریم شئون فقهی دیگر حرام است و سبب از دست رفتن صلاحیت شرعی وی می‌گردد.

م ﴿ ۲۲۰۰ ﴾ سلیقه‌های مختلف یا فرهنگ‌های متفاوت و مناطق گوناگون موجب جایز بودن تخریب و آسیب‌رساندن به حریم دیگران نمی‌گردد و برتری طلبی، ماجراجویی و هرگونه مداخله‌ی زیان‌بار، گذشته از حرمت آن موجب از دست رفتن صلاحیت فقیه می‌گردد.

م ﴿ ۲۲۰۱ ﴾ اگر فقهی در حوزه‌ی خود موجب انحراف دینی یا تخریب اخلاقی و تنزل اجتماعی یا براندازی جامعه‌ی اسلامی شود، گذشته از معصیت و از دست دادن صلاحیت خود، بر همه‌ی آگاهان، ارشاد، نصیحت و توصیه‌ی وی به سالم‌سازی فضای عملی خویش لازم است و در صورت اصلاح نشدن و ادامه دادن بر مسیر اشتباه خود، بازداری وی بر همگان؛ به‌ویژه آگاهان واجب می‌گردد.

م ﴿ ۲۲۰۲ ﴾ حریم، حرمت و اطاعت فقیه مطلق نیست و محدود به سلامت و وجود شرایط است و در غیر این صورت، لزوم اطاعت شرعی از وی برداشته می‌شود.

م ﴿ ۲۲۰۳ ﴾ نباید هرکزی یا کاستی موجب ایجاد آشوب در فضای جامعه‌ی دینی گردد و با هر بهانه و عنوانی حریم و شأن فقیه شایسته آلوده ساخته شود که این خود از بزرگ‌ترین گناهان و انحرافات است که باید همه‌ی اهل دیانت، خود و دیگران را به دورسازی از این‌گونه بیماری‌ها سفارش نمایند.

زمان شناسی فقیه

م ﴿ ۲۲۰۴ ﴾ فقیه در ارایه‌ی احکام دین باید دوران‌دیش و واقع‌نگر باشد و انجام‌پذیری و عینیت و واقعیت فتوا را در نظر داشته باشد و خود را از هرگونه جمود، خیال‌پردازی و ناهموارسازی فردی و اجتماعی دور سازد تا دین، واقعیت اجتماعی و پذیرش مردمی یابد و در جامعه، بهره‌وری، شادمانی و خجستگی را به همراه آورد.

م ﴿ ۲۲۰۵ ﴾ فقیه باید از هرگونه وام‌دار سازی دین به امیال نفسانی یا برداشت‌ها و پردازش‌های غیردینی پرهیز نماید و عقل را چراغ آگاهی دینی قرار دهد، نه آن که دین را به ساخته‌های بشری آلوده سازد.

م ﴿ ۲۲۰۶ ﴾ هوشمندی، دورنگری و آگاهی دینی باید موجب دست‌یابی به ژرفای احکام دینی گردد، نه آن که بهانه‌های به ظاهر عقلی و علمی، سبب رخت بر بستن دین و احکام اسلامی از جامعه و کنار نهادن آن شود.

م ﴿ ۲۲۰۷ ﴾ در حوزه‌ی اسلامی، رهبری دینی به معصومان و افراد عادل منحصر است و رهبری امت اسلامی بر عهده‌ی افرادی گذارده نمی‌شود که از دو عنوان یاد شده بی‌بهره‌اند یا دیگر شرایط را نیز به صورت احراز ندارند.

رهبری، منصبی الهی، حقیقی و شخصی

م ﴿ ۲۲۰۸ ﴾ ولایت فقیه با سلطنت، استبداد و غوغاسالاری در هویت خود تفاوت دارد و نباید زمینه‌ها و ویژگی‌های آن مورد غفلت قرار گیرد.

م ﴿ ۲۲۰۹ ﴾ رهبری در اسلام و دیگر ادیان الهی، منصبی الهی، شخصی و حقیقی است و نه حقوقی و کلی، و رهبر از ناحیه‌ی حضرت حق منصوب می‌گردد؛ همان‌گونه که خداوند متعال یک حقیقت است و عنوان حقوقی نیست، انبیای الهی نیز اشخاص‌اند و امامت، قضاوت دینی، امام جماعت و امام جمعه و دیگر مناصب الهی چون رهبری بر عهده‌ی شخص می‌باشد.

م ﴿ ۲۲۱۰ ﴾ با توجه به مسأله‌ی پیش، رهبری، امری انتخابی یا شورایی و جمعی نیست و رهبر به گزاره‌ی اجتماعی، یک فرد خارجی است و نه کلی یا جمعی؛ اگرچه شورا و انتخابات مردمی نقش عمده در تحقق خارجی و فعلیت بخشیدن مردمی و اجتماعی آن دارد.

م ﴿ ۲۲۱۱ ﴾ در زمان غیبت، امر رهبری بر عهده‌ی شایستگان عادل است و افراد ستم‌گر و ناشایست، مشروعیت عهده‌دار شدن آن را؛ به‌ویژه در حریم رهبری به عنوان فقیه و زعیم دینی ندارند و همین امر موجب عدم تعدی رهبری و اطمینان مردمی به آن می‌گردد.

م ﴿ ۲۲۱۲ ﴾ حکومت اسلامی و وجاهت و مقبولیت ولایت فقیه اثبات نوع مدیریت دینی است که باید فقیه در جهت تحقق کاربردی بودن منش و روش و نوع مدیریت آن، احکام و قوانینی مدون و قابل ارایه داشته باشد.

م ﴿ ۲۲۱۳ ﴾ فقیه باید خطوط اجرایی نوع حکومت دینی را به‌طور مشخص و مدون ارایه دهد و نسبت به آینده‌ی مردم و جامعه، برنامه داشته باشد.

م ﴿ ۲۲۱۴ ﴾ فقیه تنها به ولایت خود و شرعی بودن آن بسنده نمی‌کند، بلکه نسبت به جامعه و مردم چاره‌سازی و کاراندیشی دارد.

م ﴿ ۲۲۱۵ ﴾ فقیه باید در زمینه‌های فردی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، علمی، فرهنگی و دیگر گزاره‌های موجود، احکام و قوانین عینی ارایه دهد و لازم است به طرح و برنامه‌ریزی تنها در حد یک دولت بسنده نکند، بلکه ساختار زیربنایی و کلی خط‌مشی‌های کلان و گسترده را داشته باشد. البته، با توجه به تعدد و تفاوت فقیهان دارای صلاحیت، سیاست‌گذاری‌های کلان نیازمند همیاری، تفاهم و تبادل اندیشه است که فقیه نباید از آن رویگردان باشد.

م ﴿ ۲۲۱۶﴾ این شعار که «دین عین سیاست است» کلام بلند و موزونی است، ولی باید پیش از تصدیق آن به تصور دین و سیاست، و فرهنگ‌سازی درباره‌ی چیستی دین و سیاست و مبادی، مبانی و ساختارهای کلی و کلان هر یک پرداخت که مقام مناسب خود را می‌طلبد.



امر به معروف و نهی از منکر

درآمد

بقا و استمرار حیات فردی و اجتماعی و دینی و فرهنگی با پاس‌داری از حریم ارزش‌ها ماندگار است. گزاره‌های امر به معروف و نهی از منکر، دفاع و جهاد عهده‌دار پاس‌داری از عقاید، مظاهر دینی و نوامیس دین و امت و تقویت و گسترش باورهای آن در هر زمان و مکانی است. اسلام این وظیفه را به الزام بر عهده‌ی همگان قرار داده است تا کیان اسلام و بقای امت اسلام همواره با حفظ ارزش‌ها در سایه‌ی دفاع و جهاد از هر گونه گزند مصون ماند که در این راستا مهم‌ترین احکام آن مطرح می‌گردد.

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر

م ﴿ ۲۲۱۷ ﴾ «امر به معروف» و «نهی از منکر» از آموزه‌های مهم اسلام است که شرف و بزرگی مسلمانان، پیاده‌سازی احکام الهی و جلوگیری از فساد و فحشا و برقراری امنیت اجتماعی به آن وابسته است.

م ﴿ ۲۲۱۸ ﴾ امر به معروف و نهی از منکر کسی که واجبی را انجام ندهد یا دست به گناهی بزند، با وجود شرایط بر هر مسلمانی واجب است.

م ﴿ ۲۲۱۹ ﴾ انجام امر به معروف و نهی از منکر نسبت به کسی که مستحبی را بجا نیاورد یا از او مکروهی سرزند، مستحب است و اگر یک نفر این امر را عملی نماید، انجام آن از دیگران برداشته می‌شود.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر

م ﴿ ۲۲۲۰ ﴾ امر به معروف و نهی از منکر بر همه‌ی افراد عاقل و بالغ، با وجود شرایط زیر واجب می‌شود:

یکم - آگاهی و علم به احکام

م ﴿ ۲۲۲۱ ﴾ کسی که از حکم شرعی آگاه نیست نمی‌تواند کسی را امر به معروف یا نهی از منکر نماید؛ پس ابتدا لازم است امر یا نهی‌کننده، خود از احکام شرعی آگاهی کافی داشته باشد و اطمینان یابد که مخاطب او انجام حرام یا ترک واجب می‌نماید.

دوم - احتمال تأثیر

م ﴿ ۲۲۲۲ ﴾ اگر بداند سخن او تأثیری در دیگری ندارد لازم نیست او را امر به معروف یا نهی از منکر نماید.

سوم - پافشاری بر ترک واجب یا انجام گناه

م ﴿ ۲۲۲۳ ﴾ چنانچه بداند شخص از گناهی که انجام داده توبه نموده است یا نشانه‌هایی بر پشیمانی او دلالت کند، امر به معروف یا نهی از منکر نسبت به او واجب نیست.

چهارم - مفسده نداشتن

م ﴿ ۲۲۲۴ ﴾ اگر به خاطر امر به معروف یا نهی از منکر، ترس از دچار شدن به مفسده‌ای داشته باشد و آن مفسده، زیان جانی یا آبرویی یا مالی قابل اعتنایی باشد، این کار بر او واجب نیست.

م ﴿ ۲۲۲۵ ﴾ اگر معروف و منکر از کارهایی باشد که شارع مقدس اسلام اهمیت فراوانی به آن می‌دهد؛ مانند: حفظ اسلام، قرآن و استقلال کشورهای اسلامی یا حفظ احکام ضروری اسلام، باید اعتنایی به زیان نشود و با بخشش جان و مال، در نگه‌داری آن کوشش شود.

م ﴿ ۲۲۲۶ ﴾ عدالت و قصد قربت در امر به معروف و نهی از منکر شرط نیست، بلکه مقصود از آن، برپا داشتن واجب و جلوگیری از انجام حرام است.

تنبيه کودک

م ﴿ ۲۲۲۷ ﴾ تنبيه و کتک زدن کودک برای تمرین و عادت دادن به ترک گناه یا انجام واجبات جایز نیست، ولی ادب کردن اخلاقی اشکال ندارد؛ به‌ویژه در مرحله‌ای از رشد که به‌زمان تکلیف نزدیک‌تر است.

سکوت عالمان در برابر بدعت‌ها

م ﴿ ۲۲۲۸ ﴾ هرگاه بدعتی در اسلام واقع شود؛ مانند: منکراتی که دولت‌های فاسد به نام اسلام انجام می‌دهند، بر همه‌ی مسلمانان؛ به‌ویژه عالمان دین واجب است حق را اظهار و باطل را انکار کنند و اگر سکوت آن‌ها سبب بی‌حرمتی به مقام دین یا بدبینی به عالمان اسلام شود، اظهار حق به هر شیوه‌ی ممکن واجب است؛ هرچند بدانند تأثیر نمی‌کند.

م ﴿ ۲۲۲۹ ﴾ هرگاه احتمال عقلایی داده شود که سکوت باعث می‌شود کار ناشایستی معروف یا کار نیکویی منکر شود، بر همه‌ی افراد؛ به‌ویژه عالمان دین، واجب است حق را آشکار کنند و سکوت نمودن در آن جایز نیست.

م ﴿ ۲۲۳۰ ﴾ هرگاه سکوت عالمان دین یا دیگران، نیرومندی ستم‌کار یا تأیید یا جرأت او بر کارهای حرام دیگر را سبب گردد، واجب است حق را آشکار و باطل را انکار کنند؛ هرچند تأثیر گزاردن آن به‌زودی انجام نگیرد.

م ﴿۲۲۳۱﴾ اگر وارد شدن بعضی از مؤمنان یا عالمان دین در دستگاه‌های حکومتی ستم‌کار، باعث جلوگیری از تباهی و ستم و کارهای ناشایست شود، پذیرفتن آن واجب است؛ مگر آن که تباهی بزرگ‌تری در آن باشد، مانند این که سبب سستی باورهای مردم یا بی‌اعتمادی آن‌ها به عالمان دین گردد که در این صورت جایز نیست.

مراتب امر به معروف و نهی از منکر

م ﴿۲۲۳۲﴾ امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارد که برخی از این مراتب؛ مانند: زدن یا کشتن، نیاز به اجازه‌ی حاکم شرع دارد و آنچه نیازی به اجازه‌ی حاکم شرع ندارد، همان امر به معروف با زبان، و پند و اندرز دادن یا رویگردانی و بی‌اعتنایی و نداشتن رفت و آمد است و اگر تأثیر نکند، می‌توان با واژه‌های تندتری که دور از گناه باشد یا با دست بردن به قدرت؛ به اندازه‌ای که لازم باشد، مانع گناه‌کار شد یا ابزار گناه را از دسترس او بیرون ساخت.

م ﴿۲۲۳۳﴾ اگر برای امر به معروف و نهی از منکر نیازی به وارد آوردن ضرب و جرح یا از بین بردن دارایی‌ها و بالاتر از آن شود، هیچ کس بدون اجازه‌ی حاکم شرع نمی‌تواند آن را انجام دهد، بلکه باید اصل کار و اندازه‌ی آن برابر ضوابط اسلامی با نظر حاکم شرع یا مصوبه‌ای قانونی که با شرع ناسازگار نیست تعیین گردد.

م ﴿۲۲۳۴﴾ لازمه‌ی ایمان به خداوند متعال و ایمان به پیامبران بزرگ - صلوات الله علیهم اجمعین - و احکام الهی آن است که شخص مؤمن، در دل از منکر و گناه بیزار باشد و آن را انکار کند.

م ﴿۲۲۳۵﴾ چون منظور از امر به معروف و نهی از منکر پرهیز دادن کسی است که دست به کار حرام زده و واجب را بجا نیاورده است، پس اگر تنها با اظهار کراهت از

این کار؛ هر چند با رویگردانی و نداشتن معاشرت و رفت و آمد با وی آگاه شود و آن را رها کند، برای امر به معروف و نهی از منکر بسنده است و نیازی به امر و نهی بیش تر نیست. این برخورد، درجه‌ی نخست امر به معروف و نهی از منکر است.

م ﴿ ۲۲۳۶ ﴾ درجه‌ی دوم امر به معروف و نهی از منکر آن است که اگر انجام دهنده‌ی منکر، با اظهار کراهت نهی کننده، گناه را رها نکرد، نهی کننده با خوشحویی و نیکوگفتاری به او دستور ترک منکر دهد و مصلحت‌های ترک منکر و انجام کار معروف و مفسده‌های ضد آن را بیان کند تا گناه کار، گناه را رها کند و اگر به همین اندازه، گناه را رها کرد، وظیفه‌ی خود را انجام داده است.

م ﴿ ۲۲۳۷ ﴾ درجه‌ی سوم امر به معروف و نهی از منکر آن است که اگر گناه کار با زبان خوش و گفتار شایسته گناه را رها نکرد، با درستی، گفتار تند، نکوهش و سرزنش، امر و نهی شود؛ البته، درجات خشونت باید رعایت گردد.

م ﴿ ۲۲۳۸ ﴾ رتبه‌ی چهارم مورد امر به معروف و نهی از منکر آن است که گناه کار، گناه را در درجات گفته شده رها نکند و بر آن پای فشاری نماید، در این صورت، اگر با تنبیه، آن کار را رها کند یا گمان عقلایی باشد که مؤثر است و از زیان زدن به جان و دارایی و آبروی خود یا مسلمان دیگر در امان باشد، تنبیه او؛ به اندازه‌ای که گناه را رها کند، واجب است؛ به شرط آن که به نوعی به خون‌ریزی یا کشتن کشیده نشود.

درآمد

«دفاع» و «جهاد» از ارکان شریعت است که در صدر اسلام، تقویت دین و گسترش آن را در مناطق مختلف جهان در پی داشت. واجب بودن دفاع و جهاد، به صورت کلی از ضروریات اسلام است و در فروع دین کم‌تر موضوعی همانند دفاع و جهاد مورد اهتمام و تأکید قرار گرفته است. افزوده بر آیات جهاد، روایات بسیاری در مورد حدود، شرایط، احکام و فضیلت دفاع و جهاد از حضرات معصومین علیهم‌السلام وارد شده است.

دفاع از حقوق شخصی

م ﴿ ۲۲۳۹ ﴾ اگر کسی به انسان یا ناموس یا خویشان و بستگان او یا به مسلمانی دیگر به قصد کشتن یا تجاوز هجوم آورد، واجب است به هر صورت ممکن دفاع نماید؛ هر چند منجر به کشته شدن مهاجم شود، ولی باید سعی کند تا وقتی که راه آسان‌تر ممکن است، دست به کار شدید و خشن نیازد.

م ﴿ ۲۲۴۰ ﴾ اگر نتواند به تنهایی از جان و ناموس خود دفاع کند، واجب است از دیگران کمک بگیرد؛ هرچند از ستم‌گری باشد، ولی نباید به تجاوزی دیگر مبتلا شود.

م ﴿ ۲۲۴۱ ﴾ اگر دزدی به قصد بردن مال انسان یا بستگان او هجوم آورد، حق دارد با رعایت مراتب دفاع کند؛ هرچند به کشته شدن مهاجم بینجامد.

م ﴿ ۲۲۴۲ ﴾ کسی که مرد بیگانه‌ای را با همسر یا دختر یا یکی از زنان خویشاوند خود بیابد که قصد تجاوز به آنان را داشته باشد، باید به هر شیوه‌ی ممکن از حریم آنان دفاع نماید؛ هرچند به کشته شدن تجاوزگر بینجامد، بلکه باید از تجاوز به ناموس مسلمانان دیگر نیز دفاع کند و در هر حال، رعایت مراتب دفاع لازم است و با رعایت مراتب، دفاع‌کننده ضامن خسارت او نیست، ولی اگر با وجود مراتب پایین‌تر دست به کار شدیدتر بزند، ضامن است.

م ﴿ ۲۲۴۳ ﴾ اگر کسی برای آگاهی بر ناموس یا اسرار شخصی افراد یا برای دیدن بدن نامحرم؛ خواه به صورت عادی باشد یا با دوربین و مانند آن به درون خانه‌های مردم نگاه کند، باید در مرحله‌ی اول او را نهی کرد، و در صورت ادامه دادن با رعایت مراتب از او جلوگیری نمود؛ هرچند به مجروح یا کشته شدن او بینجامد.

انواع جهاد

م ﴿ ۲۲۴۴ ﴾ جهاد بر دو نوع است: «دفاعی» و «ابتدایی».

الف- «جهاد دفاعی» در جایی است که دشمن به مرز و بوم مسلمانان هجوم آورد و قصد تسلط سیاسی یا فرهنگی و اقتصادی نسبت به آنان داشته باشد. جهاد در برابر شورشیان مسلح نیز جهاد دفاعی محسوب می‌گردد.

ب- در «جهاد ابتدایی» مسلمانان به منظور فراخوان کفار و مشرکین به اسلام و

عدالت یا جلوگیری از نقض پیمان اهل ذمه یا طغیان شورشیان مسلح بر امام مسلمین، در صورت امکان و توان و مصلحت، نیروی نظامی به مناطق آنان گسیل می‌دارند. در حقیقت، هدف از جهاد ابتدایی دفاع از حقوق فطری ملت‌هایی است که توسط قدرت‌های کفر، شرک و طغیان، از خداپرستی، توحید و عدالت محروم شده‌اند.

شرایط جهاد

- م ﴿ ۲۲۴۵ ﴾ شرکت در جهاد بر کسی واجب است که بالغ، عاقل، مرد و آزاد باشد و نابینا، پیر، زمین‌گیر و بیماری که نتواند وظیفه‌ی خود را انجام دهد نباشد.
- م ﴿ ۲۲۴۶ ﴾ فرار از جهاد جایز نیست؛ مگر این که فرار از جبهه‌ای به جبهه‌ی دیگر یا برای تدارک نیروی بیش‌تر باشد.
- م ﴿ ۲۲۴۷ ﴾ اگر ادامه‌ی جهاد نیاز به کمک‌های مادی داشته باشد، بر همه‌ی کسانی که قدرت مالی دارند واجب است به اندازه‌ی قدرت کمک نمایند.
- م ﴿ ۲۲۴۸ ﴾ شرکت در جهاد ابتدایی در صورتی که مجتهد عادل در رأس حکومت باشد، واجب کفایی است؛ پس اگر افراد به اندازه‌ی کافی شرکت نکنند، بر همه‌ی کسانی که شرایط آن را داشته باشند واجب است که به جهاد بروند.
- شرکت در جهاد دفاعی در صورتی که مخاطره‌ی کشور و مردم در میان باشد، در هر شرایطی و با هر نوع رهبری واجب کفایی است.
- م ﴿ ۲۲۴۹ ﴾ اگر پدر و مادر، فرزند را از شرکت در جهاد ابتدایی یا دفاعی نهی نمایند، در صورتی که جهاد بر او واجب عینی باشد، نهی آنان تأثیری ندارد و باید در جهاد شرکت کند، ولی در صورتی که جهاد بر او واجب کفایی است و نیروی کافی در جبهه حضور داشته باشد؛ چنان‌چه شرکت در جهاد سبب اذیت و آزار پدر و مادر باشد، مخالفت با آنان جایز نیست.

جهاد دفاعی

م ﴿ ۲۲۵۰ ﴾ اگر دشمن به بلاد مسلمانان و مرزهای آن‌ها هجوم آورد، بر همه واجب است با هر وسیله‌ی ممکن و با نثار مال و جان از آن دفاع نمایند و در این امر نیازی به اجازه‌ی حاکم شرع نیست.

م ﴿ ۲۲۵۱ ﴾ اگر مسلمانان متوجه شوند که بیگانگان قصد چیرگی بر کشورهای اسلامی را دارند؛ حتی در صورتی که خود حضور مستقیم نداشته و در این راه از عوامل دست‌نشانده‌ی خود استفاده می‌برند، واجب است با هر وسیله‌ی ممکن طرح و نقشه‌های آنان را خنثی نمود و با مزدوران آن‌ها مبارزه و از سلطه‌ی آنان جلوگیری کرد؛ خواه تسلط آنان سیاسی باشد یا نظامی یا فرهنگی و یا اقتصادی.

م ﴿ ۲۲۵۲ ﴾ اگر بیگانگان با جاسوسی یا برنامه‌های فرهنگی، مانند استفاده از رسانه‌های عمومی؛ هم‌چون: رادیو، تلویزیون، ماهواره یا اینترنت و انواع نشر دیجیتال و مکتوب، قصد ضربه‌زدن به اعتقادات و فرهنگ مسلمانان را داشته باشند، دفاع از فرهنگ و اعتقادات اسلامی بر هر مسلمانی واجب است و شایسته است از راه تقویت فرهنگ و اعتقادات مسلمانان از ضربه‌زدن دشمن به آن جلوگیری شود و از راه‌های دیگر - مگر در موارد ضرورت - استفاده نشود.

م ﴿ ۲۲۵۳ ﴾ بستن پیمان‌های سیاسی و تجاری میان یکی از دولت‌های اسلامی با بیگانگان؛ در صورتی که به مصلحت اسلام و مسلمانان نباشد، جایز نیست و بر سایر دولت‌های اسلام و نیز ملت‌های مسلمان واجب است دولت اسلامی طرف قرارداد را در صورت امکان به قطع روابط وادار کنند.

م ﴿ ۲۲۵۴ ﴾ اگر برخی از سردمداران کشورهای اسلامی موجب بسط نفوذ سیاسی یا اقتصادی یا نظامی بیگانگان شوند که مخالف مصالح اسلام و مسلمانان است، به واسطه‌ی این خیانت، خودبه‌خود از مقام خویش منعزل و برکنار می‌شوند و بر

مسلمانان واجب است به هر شیوهی ممکن و با رعایت موازین شرعی، آنان را از این منصب دور سازند و سپس به مجازات رسانند.

م ﴿ ۲۲۵۵ ﴾ هر نوع رابطه‌ی سیاسی یا اقتصادی با دولت‌هایی مانند رژیم اشغالگر قدس که در حال جنگ و ستیز با اسلام و مسلمانان است جایز نیست و بر همه واجب است به هر شیوهی ممکن با این‌گونه روابط مخالفت کنند و بازرگانی که با آنها و عوامل آنها روابط تجاری دارند خاین به اسلام و مسلمانان می‌باشند و بر همه واجب است با این خیانت‌کاران قطع رابطه کنند و آنان را به توبه و ترک روابط وادار نمایند.

م ﴿ ۲۲۵۶ ﴾ اگر قوانین و مصوباتی برخلاف آشکار آموزه‌های قرآن کریم و سنت پیغمبر اسلام ﷺ به دستور کارگزاران بیگانه از مجلس قانون‌گذاری بگذرد، از نظر اسلام لغو و از نظر قانون بی‌ارزش است و لازم است مسلمان‌ها از رأی‌دهنده‌ی به آن به هر شیوه‌ای که ممکن است رویگردان شوند و با آنها معاشرت و معامله نکنند؛ زیرا آنان مجرمند و کسی که رأی آنها را پی‌گیری و عمل می‌نماید، گناه‌کار و فاسق است.

م ﴿ ۲۲۵۷ ﴾ واجب است دولت‌های مسلمان توان فرهنگی، نظامی و اقتصادی خود را در برابر دولت‌های ستم‌گر و قدرتمند تقویت کنند تا بتوانند در صحنه‌های گوناگون از شرف اسلام و مصالح مسلمانان دفاع نمایند.

م ﴿ ۲۲۵۸ ﴾ اگر یکی از کشورهای اسلامی مورد تهاجم نظامی یا اقتصادی بیگانگان قرار گیرد، بر سایر دولت‌ها و ملت‌های مسلمان واجب است به میزان توانمندی خود از آن کشور حمایت نمایند.

م ﴿ ۲۲۵۹ ﴾ اگر عده‌ای از مسلمانان به دسته‌ای دیگر تجاوز نمایند و راه اصلاح وجود نداشته باشد، بر همه‌ی مسلمانان واجب است که با دسته‌ی متجاوز مقابله

کنند تا از تجاوز دست بردارند و پیکار با دسته‌ی متجاوز؛ حتی در ماه‌های حرام، اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۲۶۰ ﴾ اگر در گوشه‌ای از جهان، مسلمانی مظلوم واقع شود و حقوق اولی او مورد تجاوز و تعدی قرار گیرد، بر هر فردی که ندای مظلومیت او را می‌شنود واجب است در حد توان کمک نماید؛ هر چند با اظهار همدردی باشد.

جهاد ابتدایی

م ﴿ ۲۲۶۱ ﴾ جهاد ابتدایی واجب کفایی است و در زمان غیبت در صورتی که امکانات و شرایط آن موجود باشد و حاکم صاحب شرایط به آن امر نماید، واجب می‌گردد.

م ﴿ ۲۲۶۲ ﴾ شروع جهاد ابتدایی در ماه‌های حرام^۱ جایز نیست، ولی اگر کفار در ماه‌های حرام به مسلمانان حمله نمایند، دفاع واجب است.

۱- ماه‌های حرام عبارت است از: رجب، ذی‌قعدة، ذی‌حجه و محرم.

بخش دوازدهم

قضا و جزای اسلامی



قضا و جزای اسلامی

درآمد

اسلام برای پاک سازی فضای جامعه از جرم و بزه و رفع کشمکش هایی که برخی از آن قهری است، پیش زمینه های لازم را فراهم نموده و احکامی پیش گیرانه را در قالب نظام حقوق قضا و جزای اسلامی ارائه کرده است.

بخش حاضر در بردارنده ی مهم ترین احکام قضا، و شیوه های اثبات جرم؛ مانند: اقرار، شهادت، قسم و قوانین حدود، دیات و قصاص است.

قضاوت

«قضاوت» حکم کردن میان مردم برای از بین بردن کشمکش و رفع اختلافات آنان - با شرایطی که خواهد آمد است.

مقام قضاوت از مهم ترین شؤون حاکم در حکومت اسلامی است که از جانب خداوند متعال برای پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و از جانب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای ائمه ی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام، و از جانب آن حضرات برای فقیه عادل تعیین شده است. مخفی

نماند خطر این مقام نیز عظیم است؛ چنان‌که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام خطاب به شریح قاضی فرمودند: «ای شریح، همانا تو در مجلسی نشسته‌ای که جز پیامبر یا وصی پیامبر و یا فرد شقی در آن نمی‌نشیند». از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «از حکم کردن بپرهیزید؛ زیرا آن، حقّ امامی است که دانای به قضاوت باشد و در بین مسلمین به عدالت رفتار کند؛ هم‌چون پیامبر یا وصی پیامبر».

م ﴿ ۲۲۶۳ ﴾ حکم قاضی دارای شرایط، برای همه نافذ است؛ خواه امام معصوم علیه السلام او را برای قضاوت تعیین نموده باشد یا مجتهد عادل، و یا این که دو طرف نزاع با توافق و رضایت خود، او را برای قضاوت میان خود انتخاب کرده باشند. در دو صورت اول به او «قاضی منصوب» و در صورت اخیر به او «قاضی تحکیم» گفته می‌شود.

شرایط قاضی

م ﴿ ۲۲۶۴ ﴾ شرایط قاضی؛ خواه منصوب باشد یا با توافق دو طرف انتخاب شده باشد، عبارت است از: بلوغ، عقل، ایمان، عدالت، مرد بودن، حلال‌زاده بودن، اما اجتهاد، اعلم بلد بودن^۱ یا منصوب بودن از طرف اعلم شرط نیست. قاضی باید احکام قضاوت را خوب بداند، هرچند بر اساس تقلید باشد، و هم‌چنین دارای شرایط لازم شناخت اجتماعی و مهارت روان‌شناسی و دیگر امور جانبی باشد.

م ﴿ ۲۲۶۵ ﴾ کسی که خود مجتهد نیست، می‌تواند با اتکا به فتوای مجتهد قضاوت و حکم نماید؛ هرچند به نیابت از او نباشد و می‌تواند نزاع و اختلاف میان دو طرف را حل و فصل نماید.

م ﴿ ۲۲۶۶ ﴾ کسی که به نظر خود دارای شرایط قضاوت نیست، حرام است متصدی آن شود؛ هرچند دیگران او را دارای شرایط بدانند.

۱- «اعلم بلد» به کسی می‌گویند که در شهری که می‌خواهد قضاوت کند از همه عالم‌تر باشد.

م ﴿ ۲۲۶۷ ﴾ مراجعه به کسی که شرایط قضاوت را ندارد حرام است؛ مگر این که برای گرفتن حق مشروع خود ناچار باشد؛ به ویژه اگر مراجعه نکردن، صاحب حق را در تنگنا و مشقت قرار دهد.

م ﴿ ۲۲۶۸ ﴾ کار قضاوت برای کسانی که شایستگی آن را دارند واجب کفایی است و در صورتی که قاضی دارای شرایط وجود نداشته باشد واجب عینی می باشد.

م ﴿ ۲۲۶۹ ﴾ کسی که قضاوت می کند می تواند از بیت المال حقوق بگیرد؛ هر چند در صورت عدم نیاز بهتر است حقوقی نگیرد و برای انجام کارهایی مانند ثبت و ضبط احکام، حقوق گرفتن اشکال ندارد.

آداب قضاوت

م ﴿ ۲۲۷۰ ﴾ قاضی در قضاوت خود باید آزاد و مستقل باشد و به فتوایی استناد جوید که برگرفته‌ی از کتاب و سنت است و از هیچ ناحیه‌ای مجبور نباشد و دقت و بی طرفی را رعایت کند و با شتاب زدگی قضاوت نکند. از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمودند: «زبان قاضی میان دو آتش است تا وقتی که قضاوت کند؛ پس یا به طرف بهشت و یا به طرف آتش می رود».

م ﴿ ۲۲۷۱ ﴾ بر قاضی واجب است که در جلسه‌ی دادگاه، در برخورد های ظاهری خود، هم چون: سلام کردن، جواب سلام، نگاه، توجه و خطاب، مساوات را میان دو طرف نزاع رعایت نماید؛ هر چند از نظر شرافت و مقام و منزلت تفاوت داشته باشند. هم چنین جایز نیست به یکی از دو طرف چیزی القا کند یا روشی را یاد دهد که در غلبه‌ی او بر طرف دیگر مؤثر باشد.

م ﴿ ۲۲۷۲ ﴾ قاضی نباید در حال خشم یا نداشتن تعادل روحی از جهت تشنگی یا گرسنگی یا غصه یا غلبه‌ی درد یا خواب و یا احتیاج به قضای حاجت و مانند آن، اقدام به قضاوت نماید.

م ﴿ ۲۲۷۳ ﴾ در صورت لزوم، واجب است قاضی با هیأتی از کارشناسان امور قضایی و احکام اسلامی مشورت کند و سپس قضاوت نماید.

م ﴿ ۲۲۷۴ ﴾ جایز نیست حکم به شیوه‌ی شورایی صادر شود؛ هرچند رواست که در دادگاه، افزوده بر قاضی، چند مستشار قضایی که دارای شرایط قضاوت هستند حاضر باشند و با دقت بر جریان کار دادرسی نظارت کنند، ولی لازم است حکم نهایی برابر نظر قاضی صادر شود.

دادخواهی

در طرح دعوا، به کسی که ادعای چیزی را دارد و به صورت غالب، اگر ادعا را رها کند، دعوا خاتمه می‌پذیرد، «مدعی» یا «خواهان» و به کسی که ادعا علیه او صورت گرفته است، «مدعی علیه» یا «خوانده» گفته می‌شود و اگر خوانده اقرار نکند و ادعای مدعی را انکار نماید، به او «منکر» می‌گویند.

م ﴿ ۲۲۷۵ ﴾ در امر دادخواهی، تمامی افراد - از بالاترین مقام تا پایین‌ترین آن - با یک‌دیگر یکسان و برابر هستند؛ بنابراین، اگر نسبت به یکی از مقام‌ها یا قاضیان، شکایتی داشته باشد؛ چنانچه از قضاوت محاکم رسمی رضایت دارد، می‌تواند شکایت را همان‌جا مطرح کند و در غیر این صورت، می‌تواند به دادگاه مورد توافق یک‌دیگر مراجعه کند.

م ﴿ ۲۲۷۶ ﴾ هر کسی که به نظر خود دارای حقی می‌باشد و مدعی آن است، می‌تواند - بلکه گاه واجب است - برای احقاق آن به دادگاه صالح مراجعه نماید؛ خواه مدعی، شخص حقیقی باشد یا شخصیت حقوقی، ادعای او در برابر اشخاص حقیقی باشد یا حقوقی و ادعای حق در مورد خود باشد یا کسانی که تحت ولایت او هستند و یا نسبت به املاکی که تحت نظارت و تولید او قرار دارد.

م ﴿ ۲۲۷۷ ﴾ قاضی نمی‌تواند قبل از مراجعه و تقاضای صاحب حق، حکم صادر نماید؛ هر چند به آن علم داشته باشد.

م ﴿ ۲۲۷۸ ﴾ هر متهم حق دارد برای خود وکیل انتخاب کند تا از او دفاع نماید. هم‌چنین حق دارد قبل از مشورت با وکیل خود در دادگاه صحبتی نکند؛ مگر این که مستلزم تأخیر از حد متعارف باشد.

م ﴿ ۲۲۷۹ ﴾ تا زمانی که محکومیت متهم از راه محاکمه‌ی عادلانه ثابت نشود، بی‌گناه شمرده می‌شود و هیچ‌گونه تعرضی نسبت به او جایز نیست.

م ﴿ ۲۲۸۰ ﴾ در نظام قضایی اسلام، اصل اولی بر برائت و بی‌گناهی افراد است؛ مگر این که جرم به دلیل معتبری اثبات شود.

م ﴿ ۲۲۸۱ ﴾ جرم به یکی از شیوه‌ی زیر ثابت می‌گردد:

الف - اقرار؛

ب - ارایه‌ی بینه و دلیلی معتبر؛ مانند: شهادت شهود، سند، قبالة، امضا، ید و الزام؛

ج - قسم.

چگونگی قسم

م ﴿ ۲۲۸۲ ﴾ «قسم» باید به ذات مقدس خدای متعال و یا یکی از اسامی مقدس پروردگار؛ به‌ویژه لفظ جلاله‌ی «الله» باشد و لازم نیست به عربی ادا شود، بلکه به هر لغتی باشد کافی است، ولی باید ترجمه‌ی یکی از نام‌های الهی باشد. بنابراین، قسم به قرآن کریم یا پیامبر اکرم ﷺ یا ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام و یا مشاهد مشرفه برای قضاوت کفایت نمی‌کند.

احکام قاعده‌ی ید

م ﴿ ۲۲۸۳ ﴾ آن‌چه در دست کسی است - خواه مال باشد یا منفعت و یا حق و مانند آن - تا زمانی که علم برخلاف آن نباشد، ملک وی به شمار می‌آید. هم‌چنین است اگر آن چیز در دست وکیل یا امین و یا مستأجر او باشد.

م ﴿ ۲۲۸۴ ﴾ اعتبار قاعده‌ی ید تا مرزی است که دارای پشتوانه‌ی عقلایی باشد؛ بنابراین، اگر چیزی در دست کسی است که عرف و عقلا اطمینان می‌یابند به این که مال نمی‌تواند از او باشد، باید از او تفحص و تحقیق شود که این مال را از کجا آورده است و در صورتی که نتواند دلیل قانع‌کننده‌ای برای مالکیت خویش بیاورد، مال از او گرفته می‌شود؛ مانند ثروت‌ها و اموال باد آورده و فراوانی که در کوتاه‌مدت در اختیار افرادی قرار می‌گیرد که قاعده‌ی ید شامل آن نمی‌گردد و چنین اطلاقی ندارد و لازم است حاکم شرع و قانون در آن مداخله داشته باشد.



اقرار

م ﴿ ۲۲۸۵ ﴾ «اقرار» آن است که کسی اعتراف نماید و به اطمینان خبر دهد که دیگری بر عهده‌ی او حقی دارد یا حق داشتن خود بر عهده‌ی دیگری را نفی کند یا بگوید: فلان چیزی که در تصرف اوست، مال دیگری است یا فلان شخص فرزند یا برادر اوست یا اعتراف کند که جنایتی را که موجب قصاص یا حدّ شرعی است، مرتکب شده است.

م ﴿ ۲۲۸۶ ﴾ اقرار به هر لفظی که صورت پذیرد؛ اگرچه با اشاره باشد و نه صریح، نافذ است، ولی اگر لفظی یا اشاره‌ای ظاهر در اقرار نباشد و احتمال دیگری در آن راه یابد، اقرار ثابت نمی‌شود.

شرایط اقرار کننده

م ﴿ ۲۲۸۷ ﴾ اقرار کننده باید بالغ، عاقل، دارای قصد و اختیار باشد؛ بنابراین، اقرار کودک، دیوانه، مست یا کسی که بدون قصد و اختیار اقرار کرده یا در حال تهدید و زیر فشار جسمی یا روحی اقرار نموده است، اعتبار ندارد، ولی اقرار مریض در بیماری مرگ، به اجمال نافذ است؛ پس اگر مورد اطمینان باشد، همه‌ی آن صحیح است و در غیر این صورت، نسبت به افزوده بر یک سوم مال نافذ نیست.

م ﴿ ۲۲۸۸ ﴾ اقرار یا شهادتی که بر روی کاغذ نوشته شده یا بر روی نوار ضبط شده است و شباهت زیادی به صدا یا خط کسی دارد، در صورتی که احتمال جعلی بودن آن داده شود یا احتمال دهند در شرایط غیر عادی و با فشار و تهدید یا فریب انجام شده است اعتباری ندارد.

م ﴿ ۲۲۸۹ ﴾ پس از طرح دعوا در دادگاه، خوانده (مدعی علیه) یا اقرار می‌کند یا انکار یا سکوت؛ اگر اقرار نماید و خواهان از قاضی طلب حکم کند، لازم است قاضی بر اساس اقرار خواسته شده حکم نماید و بعد از حکم او دعوا پایان می‌پذیرد و چنانچه خوانده انکار نماید، قاضی از خواهان طلب بیّنه و شهود می‌کند؛ پس اگر بیّنه‌ی خود را حاضر نمود، قاضی بر اساس آن حکم می‌کند و در صورتی که بیّنه نداشت و یا نخواست آن را اقامه نماید، خواهان می‌تواند از قاضی بخواهد که منکر را قسم دهد در این صورت؛ چنانچه منکر قسم یاد کند، قاضی به نفع او حکم می‌نماید و دعوا پایان می‌پذیرد و خواهان دیگر حق طرح دعوا یا تقاضای مال منکر را ندارد؛ هر چند خود را صاحب حق بدانند.

م ﴿ ۲۲۹۰ ﴾ قسم خوردن منکر باید به دستور قاضی و پس از تقاضای خواهان باشد؛ پس اگر خود یا به دستور قاضی بدون تقاضای خواهان قسم بخورد، اثری ندارد و پس از تقاضای خواهان و دستور قاضی دوباره باید قسم یاد کند.

انکار پس از اقرار

م ﴿ ۲۲۹۱ ﴾ پس از تحقق اقرار شرعی، انکار اعتباری ندارد؛ برای نمونه، اگر اقرار کند فلانی مبلغ دویست هزار تومان از من طلبکار است و پس از آن انکار نماید، انکار او اثری ندارد؛ هم‌چنین در این مثال، اگر پس از اقرار به بده‌کاری، مقداری از آن را انکار نماید باز هم اعتباری ندارد، ولی اگر بعد از اقرار چیزی بگوید که در واقع توضیح و تفسیر اقرار محسوب شود، باید مجموع گفته‌های او را یک اقرار حساب نمود.

م ﴿ ۲۲۹۲ ﴾ اقرار باید به چیزی باشد که دارای اثر و حکم شرعی است؛ مانند: اقرار به مال موجود، بده کاری، منفعت، کار یا حقی که می توان اقرارکننده را به انجام یا ادای آن وادار نمود یا اقرار به گناهی که می توان او را به مجازات آن محکوم کرد؛ پس به عنوان نمونه، اقرار به بده کاری مبلغی که بابت قمار و مانند آن بوده است اعتباری ندارد.

م ﴿ ۲۲۹۳ ﴾ اقرار به «نَسَب»؛ مانند: فرزندی، برادری یا خواهری؛ چنانچه احتمال داده شود که راست می گوید و در نظر عرف، صحت آن ممکن باشد، در آن چه بر علیه اوست نافذ است؛ مانند: وجوب دادن هزینه نفقه، حرمت ازدواج یا شرکت در ارث، ولی اصل داشتن نسب با دیگری به وسیله اقرار ثابت نمی شود؛ مگر این که خود آن شخص نیز تصدیق نماید. همچنین اقرار وی درباره سایر وارثان، نافذ نیست.

اقرار به فرزندی شخصی

م ﴿ ۲۲۹۴ ﴾ فرزند بودن شخصی برای فردی به وسیله اقرار آن فرد با چند شرط پذیرفته می شود:

۱- احتمال داده شود که اقرارکننده راست می گوید؛

۲- شخص دیگری خواهان آن نباشد؛

۳- اقرار نسبت به کودکی باشد که در اختیار اوست.

در صورت تحقق این شرایط، نیازی به تصدیق کودک نیست و نیز انکار او پس از بلوغ اثری ندارد، ولی ادعای فرزندی شخص بالغ در صورتی پذیرفته می شود که خود وی نیز تصدیق نماید.



شهادت

شرایط شاهد

م ﴿ ۲۲۹۵ ﴾ «شاهد» باید بالغ، عاقل، مؤمن، عادل و حلال زاده باشد؛ هم‌چنین لازم است متهم به این نباشد که برای دفع ضرری از خود یا به دست آوردن نفعی برای خود شهادت می‌دهد و نیز شاهد در بعضی موارد باید مرد باشد. شاهد در صورتی جایز است شهادت دهد که به مورد آن یقین داشته باشد؛ پس شهادت همراه گمان و حدس جایز نیست.

م ﴿ ۲۲۹۶ ﴾ شهادت شاهدِ عادلِ که با دیگری دشمنی دارد در مورد او قبول نمی‌شود؛ هرچند دشمنی او موجب فسق شهادت‌دهنده نباشد، ولی شهادت دوست به نفع دوست خود؛ هرچند با هم صمیمی باشند، قبول می‌شود.

م ﴿ ۲۲۹۷ ﴾ در مواردی که شهادت زن نیز پذیرفته است، شهادت زن و شوهر به نفع یا به ضرر یک‌دیگر قبول می‌شود. هم‌چنین شهادت پدر و فرزند به نفع یک‌دیگر و شهادت برادر یا خواهر به نفع یا به ضرر یک‌دیگر و نیز شهادت فرزند علیه پدر خود پذیرفته است.

م ﴿ ۲۲۹۸ ﴾ در مواردی، شهادت چهارزن عادل، بدون ضمیمه‌ی شهادت مرد و یا قسم پذیرفته می‌شود؛ از جمله در مورد بکارت، وضع حمل و عیوب باطنی زنان و نیز سایر امور زنانه که به صورت رایج، زن‌ها از آن آگاهی دارند.

م ﴿ ۲۲۹۹ ﴾ در امور مالی، شهادت یک زن عادل نیز قبول می‌شود. پس اگر یک زن شهادت دهد که فلان مال بر حسب وصیّت متعلّق به فلان شخص است، شهادت او نسبت به یک چهارم آن ارث یا آن مال پذیرفته می‌شود، و اگر دو زن شهادت دهند، نسبت به نصف آن، و اگر سه زن شهادت دهند، نسبت به سه چهارم، و اگر چهار زن شهادت دهند، شهادت آنان نسبت به مجموع آن ارث یا مال پذیرفته است.

م ﴿ ۲۳۰۰ ﴾ کسی که شایستگی ادای شهادت را دارد، در صورتی که از او تقاضا شود، باید شهادت دهد، ولی اگر از او خواسته نشود، واجب نیست؛ مگر این که یک طرف دعوا بخواهد بر طرف دیگر ظلم کند و حقیقتی را پایمال گرداند، که در این صورت، ادای شهادت در هر حال واجب و کتمان آن حرام است.

م ﴿ ۲۳۰۱ ﴾ کسی که حقیقتی را می‌داند نباید از ادای شهادت خودداری نماید؛ مگر این که در اثر شهادت، ضرر قابل توجهی به او وارد شود که تحمل آن مشکل باشد، ولی اگر موضوع از امور مهم باشد؛ مانند این که در اثر عدم شهادت او خونی به ناحق ریخته شود، نباید از شهادت خودداری نماید.

م ﴿ ۲۳۰۲ ﴾ شهادت و گواهی شهود در صورتی مورد قبول است که مفهوم شهادت آن‌ها از نظر مورد، زمان، مکان و صفات یکسان باشد و چنانچه گفته‌های شهود با هم مغایر باشد، چیزی ثابت نمی‌شود، بلکه شهادت آنان از اعتبار ساقط می‌شود.

م ﴿ ۲۳۰۳ ﴾ اگر شهود، به عمد شهادت دروغ دهند، توسط محکمه‌ی شرعی مجازات می‌شوند و چنانچه شهادت دروغ آنان موجب ضرر و خسارت به کسی شده باشد، باید آن را جبران نمایند.

م ﴿ ۲۳۰۴ ﴾ واجب است کسانی را که به دروغ شهادت داده‌اند در منطقه‌ی آنان به مردم معرفی نمایند تا از قبول شهادت آنان اجتناب شود و دیگر شهادت آنان مورد قبول نیست؛ مگر این که توبه کنند و خود را اصلاح نمایند و عدالت آنها احراز شود.



حدها و تعزیرها

م ﴿ ۲۳۰۵ ﴾ حدّ، کیفری است که برای پاره‌ای از جرم‌ها از سوی خداوند متعال قرار داده شده است که توسط حاکم شرع اجرا می‌گردد.

روایات زیادی نسبت به اجرای حدود الهی وارد شده است که اجرای یکی از حدود الهی در صورت مصلحت و زمینه‌ی سازنده، برای مردم بیش از چهل روز بارش باران بهره دارد^۱.

خداوند متعال فرموده است: «هر کسی حدّی از حدود را تعطیل کند، با من به ستیز و خیره‌سری برآمده است».

اجرای حدود الهی باعث می‌شود مردم از کارهای نامشروع دست بردارند و حقوق الهی و جامعه را رعایت کنند و جامعه، سلامت و امنیت خود را بازیابد.

م ﴿ ۲۳۰۶ ﴾ اجرای حدود و تعزیرات باید پس از اثبات جرم در دادگاه صالح و با استناد حاکم شرع به بینه یا اقرار بدون اکراه متهم باشد و در صورت نبودن بینه و اقرار سالم، باید منکر قسم یاد کند.

م ﴿ ۲۳۰۷ ﴾ اجرای حدود و تعزیرات با استناد به علم قاضی؛ به ویژه در زنا و لواط، صحیح نیست.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب الحدود، ص ۳۰۸.

م ﴿ ۲۳۰۸ ﴾ احکام شرع باید با رعایت تمام دنبال گردد و باکم‌ترین شبهه‌ای، از اجرای حدّ خودداری می‌شود.

م ﴿ ۲۳۰۹ ﴾ اگر کسی به جرمی که حدّ آن اعدام است اقرار کند و سپس آن را انکار نماید، نباید حدّ اعدام بر او جاری شود.

حدّ زنا

م ﴿ ۲۳۱۰ ﴾ آنچه سبب حدّ زنا می‌شود، نزدیکی زن و مرد بدون ازدواج صحیح است؛ به شرط آن که هر دو، بالغ، عاقل، دارای اختیار و آگاه به حرمت عمل باشند و چنانچه هر کدام یکی از شرایط ذکر شده را دارا نباشد، حدّ زنا نسبت به او جاری نمی‌شود. زنا دارای موارد مختلفی است که برای هر کدام از آنها حدّ و کیفر جداگانه‌ای معین شده است که احکام آن در مسایل آینده بیان می‌شود.

م ﴿ ۲۳۱۱ ﴾ اگر با یکی از محرم‌های نسبی خود؛ مانند: مادر و خواهرزنا کند، به دستور حاکم شرع کشته می‌شود.

م ﴿ ۲۳۱۲ ﴾ اگر مرد کافری با زن مسلمانی زنا کند و نیز اگر مردی به زور با زنی زنا کند، کشته می‌شود.

م ﴿ ۲۳۱۳ ﴾ اگر مردی بدون اکراه زن با او زنا کند؛ چنانچه آن مرد، زن نداشته باشد، باید به او صد تازیانه بزنند و در صورتی که زن داشته باشد ولی هنوز با زن خود نزدیکی نکرده باشد، باید افزون بر صد تازیانه، سر او را بتراشند و از شهر خود و شهری که این کار را در آن انجام داده و حد خورده است، بیرون کنند و به دستور حاکم شرع تبعید نمایند.

م ﴿ ۲۳۱۴ ﴾ کسی که زن عقدی همیشگی دارد و هنگامی که بالغ و عاقل بوده با او نزدیکی کرده است و هرگاه بخواهد، می‌تواند با او نزدیکی کند، اگر با زنی که بالغ و

عاقل است زنا کند؛ چنانچه پیرمرد باشد، باید پس از صد تازیانه او را سنگسار کنند و اگر پیرمرد نباشد، تنها او را سنگسار می‌نمایند. هم‌چنین است حکم زنی که در عقد همیشگی است و هنگامی که بالغ و عاقل بوده با او نزدیکی شده است و هرگاه بخواهد، می‌تواند با شوهر خود نزدیکی کند.

م ﴿ ۲۳۱۵ ﴾ اگر زنی با مرد بالغی؛ خواه عاقل باشد یا مجنون، زنا کند؛ چنانچه پیرزن باشد، باید پس از صد تازیانه او را سنگسار کنند و اگر پیرزن نباشد، تنها او را سنگسار می‌کنند و اگر زن محصنه‌ای با نابالغی زنا کند، تنها صد تازیانه دارد.

م ﴿ ۲۳۱۶ ﴾ زنا با یکی از دو راه ثابت می‌شود:

الف - زناکننده‌ای که بالغ و عاقل است و در حال اختیار و بدون ارباب و ترس چهار مرتبه و در چهار جلسه اعتراف کند که زنا کرده است، و اگر بعد از چنین اقراری، انکار نماید؛ هرچند محصن باشد - سنگسار نمی‌شود، ولی تازیانه زده می‌شود.

ب- چهار مرد عادل به دیدن عمل شهادت دهند و اگر سه مرد و دو زن عادل یاد و مرد و چهار زن عادل نیز شهادت دهند، کافی است و زنا ثابت می‌شود، ولی در مورد دو مرد و چهار زن، نمی‌توان حکم به سنگسار نمود، بلکه فقط زن و مرد زناکار را تازیانه می‌زنند.

حدّ لواط

م ﴿ ۲۳۱۷ ﴾ اگر مرد بالغ و عاقلی به اختیار خود با مرد یا پسر بچه‌ای لواط کند و لواط‌کننده محصن باشد؛ یعنی همسری داشته باشد که در اختیار وی است، کیفر او اعدام است و به هر نحو که حاکم شرع صلاح بداند بر او جاری می‌گردد، و اگر همسر ندارد، به او یکصد تازیانه می‌زنند.

م ﴿ ۲۳۱۸ ﴾ لواط دهنده اگر عاقل و بالغ باشد و از روی اختیار و بدون اکراه به این عمل تن داده باشد، اعدام می‌گردد؛ خواه همسر داشته باشد یا نه و اگر تنها پیش‌زمینه‌ی آن انجام گرفته ولی دخول واقع نشده باشد، به هر کدام یکصد ضربه تازیانه زده می‌شود.

م ﴿ ۲۳۱۹ ﴾ راه ثابت شدن لواط همان است که در زنا گذشت. چهار مرتبه اقرار یا شهادت چهار مرد عادل. و همان شرایط را دارد و حتی به شهادت سه مرد و دو زن این امر ثابت نمی‌شود.

حدّ مساحقه

م ﴿ ۲۳۲۰ ﴾ اگر دوزن بالغ و عاقل در حال اختیار با یک‌دیگر مساحقه کنند؛ به این شیوه که با اندام تناسلی خود با هم نزدیکی نمایند، کیفر هر یک از آنان یکصد تازیانه است؛ خواه همسر داشته باشند یا نه.
راه ثابت شدن مساحقه همان است که در لواط گفته شد.

حدّ قیادت

م ﴿ ۲۳۲۱ ﴾ اگر کسی مرد و زنی را برای زنا یا مرد و پسری را برای لواط به هم برساند، کیفر او هفتاد و پنج تازیانه است؛ خواه واسطه، مرد باشد یا زن، ولی در مورد مرد، اگر مرتبه‌ی دوم او باشد، افزوده بر تازیانه، او را از شهر خود نیز تبعید می‌کنند و محل و مقدار تبعید به نظر حاکم شرع است.

م ﴿ ۲۳۲۲ ﴾ جاری شدن حدّ قوادی در صورتی است که شخص واسطه، بالغ و عاقل باشد و دو مرد عادل به عمل او شهادت دهند و یا خود از روی اختیار دو مرتبه به عمل خویش نزد حاکم شرع اقرار نماید.

دیگر مسایل حدود

م ﴿ ۲۳۲۳ ﴾ اگر مرد وزن اجنبی یا دوزن و یا دو مرد به صورت برهنه با هم باشند، حاکم شرع می‌تواند هر یک را تا نودونه تازیانه تعزیر نماید.

م ﴿ ۲۳۲۴ ﴾ اگر زنا، لواط یا مساحقه تکرار شده باشد، بیش از یک حد جاری نمی‌شود، ولی اگر پس از اجرای حد، دوباره آن را انجام دهد، برای بار دوم نیز حد جاری می‌شود. همچنین است نسبت به مرتبه‌ی سوم و اگر سه مرتبه حد بر او جاری شده باشد و برای مرتبه‌ی چهارم آن را انجام دهد، کیفر او مرگ است.

م ﴿ ۲۳۲۵ ﴾ کسی که هم زنا کرده است و هم لواط، حد هر کدام از آنها جداگانه بر او جاری می‌شود.

م ﴿ ۲۳۲۶ ﴾ اگر کسی بخواهد به زور با دیگری یا همسر یا یکی از خویشان او زنا یا لواط کند و بدون کشتن او دفاع ممکن نباشد، جایز است او را بکشد، ولی اگر قاتل نتواند سوء قصد طرف را نزد حاکم شرع ثابت کند، قصاص می‌شود.

نزدیکی با چهارپایان

م ﴿ ۲۳۲۷ ﴾ اگر کسی با یکی از چهارپایان نزدیکی کند، عمل حرامی انجام داده است و چنانچه ثابت شود، به دستور حاکم شرع تعزیر می‌شود.

استمنا

م ﴿ ۲۳۲۸ ﴾ اگر استمنا کند؛ یعنی با خود یا چیز دیگری غیر از همسر خود کاری کند به این نیت که منی از او خارج شود، مرتکب حرام شده است و باید توبه کند و اگر برای حاکم شرع ثابت شود، به حکم او تعزیر می‌شود و در صورت عدم قدرت مالی برای ازدواج، لازم است تا آنجا که ممکن است از بیت‌المال به او کمک کنند تا ازدواج نماید.

قذف

م ﴿ ۲۳۲۹ ﴾ اگر کسی که عاقل و بالغ است از روی اختیار و عمد به مرد یا زن مسلمانی که عاقل، بالغ، آزاد و عقیف است نسبت زنا یا لواط دهد، حاکم شرع او را از روی لباس، هشتاد تازیانه می‌زند، ولی اگر نسبت ناسزا به دیگری دهد و یا به او اهانت و اذیت نماید، حاکم شرع با تقاضای وی؛ به هر اندازه که صلاح بداند آن شخص را تعزیر می‌کند.

م ﴿ ۲۳۳۰ ﴾ قذف به دو چیز ثابت می‌شود:

الف- دو مرتبه اقرار شخص نسبت دهند؛

ب- شهادت دو مرد عادل.

شهادت زن‌ها در این مورد پذیرفته نمی‌شود.

شراب‌خواری

م ﴿ ۲۳۳۱ ﴾ اگر مسلمان بالغ و عاقل به اختیار خود و با توجّه، یکی از انواع مشروبات الکلی مست‌کننده را بیاشامد؛ هرچند کم باشد و به حد مستی نرسد، کیفر او هشتاد تازیانه است که به دستور حاکم شرع بر او اجرا می‌شود و چگونگی اجرای آن به همان صورتی است که در حدّ زنا گفته شد.

سرقت (دزدی)

م ﴿ ۲۳۳۲ ﴾ اگر کسی- با شرایطی که خواهد آمد- دزدی کند، پس از ثابت شدن نزد حاکم شرع، افزوده بر برگرداندن مالی که دزدیده است، در مرتبه‌ی نخست، چهار انگشت دست راست او را از بیخ می‌برند و کف دست و انگشت شست او را باقی می‌گذارند؛ در مرتبه‌ی دوم، پای چپ را از وسط قدم می‌برند و پاشنه‌ی پا را باقی می‌گذارند؛ در مرتبه‌ی سوم، به حبس ابد محکوم می‌شود و هزینه‌ی زندگی وی، در صورتی که خود قدرت بر تأمین آن ندارد، از بیت‌المال پرداخت می‌شود و اگر برای بار چهارم در زندان سرقت کند، به مرگ محکوم می‌گردد.

م ﴿ ۲۳۳۳ ﴾ اگر کسی چند مرتبه دزدی نماید و حد بر او جاری نشده باشد، تنها یک مرتبه حد بر او جاری می‌شود.

م ﴿ ۲۳۳۴ ﴾ شرایط اجرای حد سرقت به شرح زیر است:

الف- دزد، بالغ و عاقل باشد و به اختیار خود دزدی کند.

ب- مال دزدی حداقل معادل یک چهارم دینار- چهار نخود و نیم طلای سکه‌دار برابر «۸۶۴/» گرم طلا- باشد.

ج- بداند کالای دزدی برای مردم است؛ پس اگر اشتباه نماید و خیال کند مال خود اوست، حد جاری نمی‌شود؛ هر چند ضامن است.

د- خود در مالی که دزدیده است شریک نباشد؛ پس اگر کسی از مال مشترک، هم‌چون بیت‌المال یا غنایم جنگی به اندازه‌ی سهم خود یا کم‌تر سرقت نماید؛ هر چند گناه کرده است، حد بر او جاری نمی‌شود؛ اما اگر بیش از سهم خود سرقت نماید و مقدار زاید به حد نصاب رسد، حد بر او جاری می‌شود.

ه- مال در جایی محفوظ و در بسته باشد و او حفاظ آن را از بین ببرد؛ مثل این که قفل را باز کند یا بشکند یا دیوار را خراب یا سوراخ کند و یا از دیوار بالا رود. پس اگر دیگری در را باز کند و او مال را ببرد یا از مکان‌های عمومی مالی را ببرد، حد بر او جاری نمی‌شود؛ هر چند تعزیر می‌گردد.

و- به صورت مخفیانه مال دیگری را ببرد؛ پس اگر ظالمی به زور و آشکارا در را باز کند و مال را ببرد، یا به زور مال را از صاحب آن بگیرد یا از دست او برباید یا در مال امانت تصرف کند و آن را باز نگرداند، دست او را نمی‌برند؛ هر چند ضامن است و تعزیر هم می‌شود.

ز- اضطرار و ناچاری او را به دزدی وادار نکرده باشد؛ پس اگر کسی مواد غذایی مورد نیاز را بدزدد، دست او را نمی‌برند.

ح - سارق، پدر صاحب مال نباشد؛ پس دست پدر را برای سرقت مال فرزند نمی‌برند، ولی دست فرزند را برای سرقت مال پدر - در صورتی که در جایی مخفی کرده باشد - می‌برند. اما سرقت از اماکنی که متعلق به پدر، مادر، برادر، خواهر و سایر کسانی که در شرع ورود به آنجا بدون اجازه جایز است، موجب جاری شدن حد نمی‌شود؛ هرچند سارق تعزیر می‌شود. هم‌چنین است اگر اجیر یا مهمان چیزی را که در اختیار اوست بریاید.

م ﴿ ۲۳۳۵ ﴾ دزدی به دو راه ثابت می‌شود:

الف - شهادت دو مرد عادل؛

ب - دوبار اقرار خود سارق.

محارب

م ﴿ ۲۳۳۶ ﴾ اگر شخص توانمند بالغ و عاقل با شمشیر برهنه یا سلاح دیگر، به منظور ترساندن مردم و برهم زدن نظم اجتماعی یا ترور اشخاص یا غارت دارایی مردم، آشکارا به آنان یا به منزل، مغازه و یا محل کار آنان هجوم آورد و آن را به آتش کشد، «محارب» و «مفسد» است؛ خواه مرد باشد یا زن، در شب باشد یا روز، در شهر و روستا باشد یا در صحرا و بیابان یا در دریا.

م ﴿ ۲۳۳۷ ﴾ کیفر محارب، کشتن یا به دار آویختن یا بریدن دست راست و پای چپ یا تبعید از محل سکونت است.

احکام مرتد

م ﴿ ۲۳۳۸ ﴾ مسلمانی که منکر خدا یا پیامبر ﷺ شود یا حکم ضروری دین، مثل: وجوب نماز و روزه را انکار نماید، با توجه به این که منکر شدن آن به انکار یا تکذیب خداوند متعال یا پیامبر اکرم ﷺ باز می‌گردد، «مرتد» است. هم‌چنین است اگر منکر معاد شود یا از نظر اعتقادی، از خوارج، نواصب یا غلات گردد.

- م ﴿ ۲۳۳۹ ﴾ در حکم به ارتداد، بلوغ، عقل، اختیار و قصد فرد معتبر است.
- م ﴿ ۲۳۴۰ ﴾ اگر مرتد فطری مرد باشد، پس از کافر شدن، بی‌درنگ همسروی از او جدا و حرام می‌شود و احتیاج به طلاق ندارد و زن، باید عده‌ی وفات نگه دارد و پس از عده می‌تواند شوهر کند و هم‌چنین اموال و دارایی مرتد فطری پس از پرداخت بدهی‌ها، میان وارثان مسلمان او تقسیم می‌شود و از طرف حاکم شرع - پس از اطلاع و ثبوت ارتداد - به مرگ محکوم می‌گردد. توبه و بازگشت او به اسلام؛ هر چند پذیرفته می‌شود، ولی تأثیری در حفظ جان و برگشت زن و اموال او ندارد.
- م ﴿ ۲۳۴۱ ﴾ اگر مرتد فطری زن باشد، اموال وی به ملک او باقی است و چنانچه شوهر با او نزدیکی نکرده یا یائسه باشد؛ به صرف کافر شدن از شوهر جدا می‌شود و عده نیز ندارد و در صورتی که شوهر با او نزدیکی کرده باشد و یائسه هم نباشد، از زمان مرتد شدن تا تمام شدن عده - که عده‌ی طلاق است - صبر می‌کنند، اگر زن در این مدت توبه کند، ازدواج آنان باقی است و در غیر این صورت، به جدایی آنان از همان زمانی که کافر شده است حکم می‌شود.
- م ﴿ ۲۳۴۲ ﴾ زنی که مرتد فطری است کشته نمی‌شود، بلکه به حکم حاکم شرع زندانی می‌شود و در زندان به او سخت‌گیری می‌کنند تا توبه کند؛ پس اگر توبه کرد، آزاد می‌شود، و در غیر این صورت، تا پایان عمر در زندان می‌ماند.
- م ﴿ ۲۳۴۳ ﴾ مرتد ملی اگر مرد باشد، تا سه روز به او مهلت می‌دهند و از او می‌خواهند تا توبه کند؛ چنانچه توبه کرد، آزاد می‌شود و در غیر این صورت، از طرف حاکم شرع به مرگ محکوم می‌گردد.
- م ﴿ ۲۳۴۴ ﴾ زن اگر مرتد ملی باشد، حکم زنی را دارد که مرتد فطری است.
- م ﴿ ۲۳۴۵ ﴾ مرتد ملی؛ خواه مرد باشد یا زن، اموال وی به ملک او باقی است و اگر میان او و همسرش که مسلمان است نزدیکی واقع نشده باشد یا زن یائسه باشد،

ازدواج آنان باطل می‌شود و عده ندارد و در صورتی که نزدیکی واقع شده باشد و زن هم یائسه نباشد، تا انقضای زمان عده - که عده‌ی طلاق است - صبر می‌کنند؛ چنانچه در این مدت توبه کرد، ازدواج آنان باقی است و در غیر این صورت، به جدایی آنان از همان زمانی که مرتد شده است حکم می‌شود. البته، این فرض در مرتد ملی مرد در صورتی است که وی تا سه روز توبه نکند و با حکم حاکم شرع، اعدام نشده باشد.

م ﴿ ۲۳۴۶ ﴾ ارتداد با شهادت دو مرد عادل و یا دو مرتبه اقرار خود مرتد ثابت می‌شود.

م ﴿ ۲۳۴۷ ﴾ اگر کسی ادعای نبوت و پیامبری کند یا نعوذ بالله به پیامبر اکرم ﷺ یا یکی از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام دشنام دهد، بر هر کسی که بشنود و بتواند، واجب است او را بکشد؛ مگر این که بر جان یا مال یا ناموس خود یا مسلمانی دیگر بترسد. در اجرای این حکم نیازی به اجازه‌ی حاکم شرع نیست، ولی اگر نتواند در محکمه‌ی شرعی آن را اثبات کند، برابر موازین قضایی با او رفتار می‌شود.



قصاص

قصاص، از قوانین کیفری اسلام است و مجازاتی است که با خواسته‌ی کسی که مورد جنایت واقع شده است یا ورثه‌ی او، با اجازه‌ی حاکم شرع، نسبت به مجرم اعمال می‌شود و تأمین حیات و امنیت فرد و اجتماع را به دنبال دارد.

م ﴿ ۲۳۴۸ ﴾ اگر شخص بالغ و عاقل به اختیار خود از روی عمد و به ناحق، مسلمان عاقلی را بکشد یا یکی از اعضای بدن او را قطع کند، ورثه‌ی مقتول و یا شخص مجروح می‌توانند با مراجعه به حاکم شرع، او را قصاص نمایند.

م ﴿ ۲۳۴۹ ﴾ اگر کسی به ناحق دستور کشتن مسلمان عاقلی را بدهد و قاتل و دستوردهنده هر دو بالغ و عاقل باشند، با اجازه‌ی حاکم شرع، قاتل را می‌کشند و دستوردهنده را برای همیشه زندانی می‌نمایند. هم‌چنین است اگر کسی شخصی را نگه دارد تا دیگری او را بکشد.

م ﴿ ۲۳۵۰ ﴾ در کشتن تفاوتی نیست میان این که قاتل سر کسی را ببرد یا تیر یا شمشیر و یا کارد به او بزند یا او را خفه کند یا با عصا و چوب به او بزند تا بمیرد یا او را از جای بلندی به پایین اندازد یا در آتش بیندازد و نگذارد بیرون بیاید یا رگ او را بزند و نگذارد روی آن را ببندد یا در آب بیندازد؛ به گونه‌ای که نتواند بیرون بیاید، یا

او را نزد درندگان بیندازد تا او را بدرند یا از غذا و آب باز دارد تا بمیرد یا به او غذای مسموم بخوراند؛ در همه‌ی این موارد و مانند آن، اگر قتل، عمدی باشد، ورثه‌ی مقتول، حق قصاص دارند.

اقسام قتل

م ﴿ ۲۳۵۱ ﴾ قتل بر سه قسم است:

الف - «قتل عمد»؛ در این قتل، قاتل، کاری را به قصد کشتن کسی انجام دهد که باعث کشته شدن او شود یا این که با توجّه و قصد کاری را که به صورت غالب کشنده است نسبت به او انجام دهد و او بمیرد.

م ﴿ ۲۳۵۲ ﴾ قتل عمد، اگر قاتل، بالغ و عاقل باشد، ورثه‌ی مقتول، حق قصاص دارند؛ مگر این که در گرفتن دیه‌ی متعارف یا بیش‌تر و یا کم‌تر با قاتل توافق کنند یا به‌طور کلی او را عفو نمایند و چنانچه قاتل به پرداخت دیه راضی نشود، فقط حق قصاص دارند.

ب - «قتل شبه عمد»؛ که قاتل، قصد کشتن کسی را ندارد و با توجّه، کاری را که به صورت معمول کشنده نیست، نسبت به او انجام می‌دهد و بر حسب اتفاق به مرگ او منجر می‌شود؛ مثل این که به قصد تأدیب او، چوب یا تازیانه به وی زند و به حسب اتفاق، آن شخص بمیرد.

م ﴿ ۲۳۵۳ ﴾ در قتل شبه عمد، وارثان مقتول حق قصاص ندارند و فقط می‌توانند عفو کنند یا دیه بگیرند.

ج - «قتل خطای محض»؛ قاتل در این قتل، نه قصد کشتن مقتول را داشته و نه می‌خواسته است کاری را نسبت به او انجام دهد؛ مانند این که به قصد کشتن کبوتری، تیری را رها کند و به حسب اتفاق به انسانی برخورد و او را بکشد یا در راندگی بدون مسامحه و تخلف با کسی تصادف کند و او کشته شود.

م ﴿ ۲۳۵۴ ﴾ قتل خطای محض، وارثان مقتول حق قصاص ندارند، بلکه اگر قاتل، خود اقرار کرده باشد، باید دیه‌ی آن را بپردازد. همچنین است اگر قتل از راه قسامه ثابت شده باشد، ولی چنانچه قتل، با شهادت دو مرد عادل ثابت شده باشد، خود قاتل دیه را بده‌کار نیست، بلکه دیه بر عاقله و خویشاوندان قاتل است؛ مگر این که قاتل از اهل ذمه باشد که در این صورت، دیه - هر چند خطای محض باشد - بر خود قاتل است و در صورتی که خود قاتل یا دیگری با رضایت خود یا برای نمونه، بیمه‌کننده دیه را به نیابت عاقله بپردازند، عاقله از عهده بیرون می‌آیند.

م ﴿ ۲۳۵۵ ﴾ خودکشی؛ به هر شکل باشد، حرام و از گناهان کبیره است. خون کسی که خودکشی می‌کند هدرو ضایع است و اگر کسی تهدید نماید و یا بگوید مرا بکش یا تو را خواهم کشت، اطاعت او جایز نیست، ولی چنانچه در حد اجبار باشد؛ به گونه‌ای که عنوان دفاع بیابد و او را بکشد، قصاص یا دیه ندارد.

راه‌های اثبات قتل

م ﴿ ۲۳۵۶ ﴾ قتل به یکی از راه‌های زیر ثابت می‌شود:

الف - «اقرار متهم به قتل»؛ به شرط آن که اقرار کننده، بالغ و عاقل باشد و دو بار با اختیار اقرار نماید، نه با اکراه و ترس.

ب - «شهادت دو مرد عادل»؛ به شرط آن که شهادت آنان از روی دیدن و مانند آن باشد و در تعیین خصوصیات قتل نیز اختلاف نداشته باشند.

ج - «قسامه»؛ قسم خوردن پنجاه مرد از بستگان مقتول برای اثبات قتل عمد و بیست و پنج مرد برای اثبات قتل شبه عمد و خطا.

م ﴿ ۲۳۵۷ ﴾ قسامه فقط در اثبات قتل و جراحات اعتبار دارد.

لوٹ

م ﴿ ۲۳۵۸ ﴾ قسامه در جایی معتبر است که «لوٹ» در میان باشد و مقصود از لوٹ، قراین و نشانه‌هایی است که موجب گمان بردن است ولی به حد حجت شرعی نمی‌رسد؛ مانند: شهادت یک مرد عادل یا شهادت دو مرد که واجد شرایط نباشند، یا برای نمونه، مردی را با سلاح خون‌آلود بر سر کشته‌ای ببابند یا کشته‌ی کسی را در خانه یا محله‌ی دشمن او ببابند.

کفاره‌ی قتل

م ﴿ ۲۳۵۹ ﴾ کفاره‌ی قتل به ترتیب زیر بر قاتل واجب می‌شود:

الف- در قتل خطایی و شبه عمد، خود قاتل باید افزوده بر دیه، شصت روز روزه به عنوان کفاره بگیرد؛ به گونه‌ای که سی و یک روز آن پی‌درپی باشد، و اگر نتواند، شصت فقیر را طعام دهد تا سیر شوند.

ب- در قتل عمد اگر ورثه‌ی مقتول، قاتل را عفو کنند یا با او برگرفتن دیه توافق نمایند، قاتل باید کفاره‌ی جمع بدهد؛ به این صورت که هم شصت روز روزه بگیرد و هم شصت فقیر را طعام دهد، بلکه در صورتی که ورثه‌ی مقتول در قتل عمد قصد قصاص داشته باشند، خود قاتل پیش از قصاص یا ورثه‌ی غیر صغیر او از سهم ارثی که می‌برند کفاره‌ی جمع را پرداخت نماید.

م ﴿ ۲۳۶۰ ﴾ اگر چند نفر در قتل یک نفر شرکت داشته باشند، کفاره‌ی قتل بر هر یک به صورت جدا واجب می‌شود.



دیه‌ها

م ﴿ ۲۳۶۱ ﴾ اگر بچه یا دیوانه، کسی را بکشد؛ هر چند عمدی باشد، قتل خطایی شمرده می‌شود و چنانچه دیگری را به گمان این که شایسته‌ی کشته شدن است، مانند آن که به بهانه‌ی کفر یا قصاص بکشد و سپس آشکار شود که شایسته‌ی کشته شدن نبوده است، قتل شبه عمد شمرده می‌شود.

م ﴿ ۲۳۶۲ ﴾ اگر قاتل به عمد و به ناحق، دیگری را بکشد، ولی مقتول می‌تواند قاتل را ببخشد یا او را بکشد یا از او دیه بگیرد، ولی اگر از روی خطا بکشد، ولی مقتول حق ندارد او را بکشد، بلکه تنها می‌تواند از او دیه بگیرد.

انواع دیه

م ﴿ ۲۳۶۳ ﴾ در قتل عمدی، دیه یکی از این شش امر است:

- ۱- صد شتر که در سال ششم باشند و بهتر است نر باشد؛
- ۲- دویست گاو؛
- ۳- هزار گوسفند؛
- ۴- دویست حُلّه؛ هر حُلّه، دو پارچه‌ی ردا و شلوار است و مستحب است بُرد یمنی باشد.

۵- هزار مثقال شرعی طلای سکه‌دار؛

۶- ده هزار درهم.

م ﴿ ۲۳۶۴ ﴾ دیه‌ی قتل شبه عمد و خطا؛ هر یک صد شتر ویژه است که توضیح آن در کتاب‌های فقهی آمده است.

دیه‌ی کامل

م ﴿ ۲۳۶۵ ﴾ دیه در چند مورد دیگر نیز مانند دیه‌ی قتل، کامل است و آن عبارت است از:

الف- دو چشم کسی را کور کند یا چهار ردیف پلک‌های چشم او را از بین ببرد.

ب- شخصی که دو گوش کسی را از بیخ ببرد یا کاری کند که هر دو گوش او کر شود.

ج- هرگاه همه‌ی بینی یا نرمله‌ی بینی کسی را ببرد یا کاری کند که وی به کلی بوی

چیزی را نفهمد و امید بهبودی در او نباشد.

د- هرگاه زبان کسی را از بیخ بُرد؛ چنانچه لال نباشد.

ه- هرگاه همه‌ی دندان‌های کسی را از بین ببرد.

و- هرگاه هر دو دست کسی را از میچ جدا کند.

ز- هرگاه ده انگشت کسی را ببرد.

ح- هرگاه پشت کسی را به گونه‌ای بشکنند که دیگر سالم نگردد یا خمیده بماند.

ط- هرگاه هر دو پستان زنی را ببرد.

ی- هرگاه هر دو پای کسی را تا غوزک یا بالاتر یا همه‌ی ده انگشت پا را ببرد.

ک- هرگاه بیضه‌های مردی را از بین ببرد یا آلت وی را از ختنه‌گاه یا بیش‌تر ببرد.

ل- هرگاه به گونه‌ای به کسی آسیب رساند که عقل او از بین برود.

م- هرگاه همه‌ی موی سر یا ریش کسی را از بین ببرد؛ به گونه‌ای که دیگر نروید.

ن- شکستن یا کوبیده ساختن همه‌ی گردن؛ به گونه‌ای که نتواند آن را به‌سوی

دیگری برگرداند.

س- کندن یا بریدن همه‌ی دو استخوان فک؛ به گونه‌ای که از دندان‌ها جدا گردد، مانند: فک کودک یا پیر که دندان ندارند، و در غیر این صورت، برای از بین رفتن دندان‌ها دیه‌ی جداگانه لازم است.

ع- از بین بردن یا بریدن نخاع؛ هر چند صاحب آن زنده بماند.

ف- افضا کردن دختر؛ به گونه‌ای که دیگر بهبودی نیابد.

ص- هرگاه دو بخش برجسته‌ی پشت باسن کسی را از بین ببرد.

ق- هرگاه هر دو لب کسی را بُرد.

ر- کاری کند که دید چشم از بین برود یا صدای وی بیرون نیاید و صوت او از بین برود یا دچار بیماری ریزش ادرار شود و نتواند جلوی ادرار خود را بگیرد که در هر یک از این موارد، دیه‌ی کامل واجب است.

بعضی موارد دیگر نیز موجب دیه‌ی کامل می‌شود که در کتاب‌های گسترده‌ی فقهی آمده است.

قصاص و دیه‌ی عضو

م ﴿۲۳۶۶﴾ در قطع اعضای انسان و ایجاد جراحت در بدن او قصاص جایز است؛ به شرط آن که قابل کنترل باشد و دقت شود که زیاده‌روی در کار نباشد و در صورتی که کنترل آن ممکن نیست، تنها می‌توان دیه گرفت.

م ﴿۲۳۶۷﴾ میزان کلی در دیه‌ی اعضای اصلی انسان این است که هر عضو اصلی که فرد و تک باشد؛ مانند: زبان و آلت تناسلی، بریدن و از بین بردن آن سبب دیه‌ی کامل است و هر عضو اصلی که جفت باشد؛ مانند: دست، پا، گوش و چشم، بریدن یا از بین بردن جفت آن سبب دیه‌ی کامل و بریدن یا از بین بردن یکی از آن‌ها سبب

نصف دیه است.

در حکم به دیه فرقی میان صورت عمد و غیرعمد آن نیست.

دیه‌ی سقط جنین

- م ﴿ ۲۳۶۸ ﴾ اگر کاری کند که زن حامله، حمل خود را سقط کند، گناه کرده است و چنانچه جنین، محکوم به اسلام باشد، دیه‌ی آن به شرح زیر می‌باشد:
- الف - اگر جنین به صورت نطفه باشد، دیه‌ی آن بیست مثقال شرعی طلای سکه‌دار است.
- ب - اگر به صورت علقه (خون بسته شده) باشد، دیه‌ی آن چهل مثقال شرعی طلای سکه‌دار است.
- ج - اگر به صورت مضغه (پاره گوشت) باشد، دیه‌ی آن شصت مثقال شرعی طلای سکه‌دار است.
- د - اگر استخوان یافته باشد، دیه‌ی آن هشتاد مثقال شرعی طلای سکه‌دار است.
- ه - اگر روی استخوان گوشت روئیده و صورت بسته شده است، ولی هنوز روح نداشته باشد، دیه‌ی آن یکصد مثقال شرعی طلای سکه‌دار است.
- و - اگر روح در آن دمیده شده باشد؛ چنانچه جنین، پسر باشد، دیه‌ی او یک‌هزار مثقال شرعی طلای سکه‌دار است و اگر جنین، دختر باشد، دیه‌ی او پانصد مثقال شرعی طلای سکه‌دار است و در این صورت، کفاره‌ی قتل نیز بر عهده‌ی عامل سقط می‌آید.
- م ﴿ ۲۳۶۹ ﴾ دیه‌ی سقط جنین اگر از روی عمد یا شبه عمد باشد، بر عهده‌ی ساقط‌کننده‌ی جنین است و اگر از روی خطا باشد و روح در آن دمیده شده باشد، بر عهده‌ی عاقله‌ی عامل سقط است و اگر روح در آن دمیده نشده باشد، بر عهده‌ی خود وی است.
- م ﴿ ۲۳۷۰ ﴾ اگر زن حامله از روی عمد کاری کند که جنین او سقط شود، باید دیه‌ی

آن را به وارث طفل بپردازد و خود وی، از این دیه ارث نمی‌برد و اگر ورثه‌ی جنین، او را عفو کنند، دیه ساقط می‌شود، ولی در جنینی که روح در آن دمیده شده است، کفاره‌ی قتل واجب می‌شود.

م ﴿ ۲۳۷۱ ﴾ اگر زن حامله‌ای را بکشد و کشتن آن زن به مرگ جنین بینجامد، باید افزوده بر دیه‌ی زن، دیه‌ی جنین را نیز بپردازد.

م ﴿ ۲۳۷۲ ﴾ اگر زنی از زنا آبستن شود، جایز نیست جنین خود را سقط کند؛ هر چند روح در آن دمیده نشده باشد و چنانچه آن را پس از دمیده شدن روح سقط کند، باید افزوده بر کفاره‌ی جمع، دیه‌ی آن را نیز بپردازد و قدر اطمینان آن، مقدار دیه‌ی کافر ذمی است و مصرف آن مانند ارثی است که وارث ندارد و باید به امام معصوم علیه السلام و در زمان غیبت، به مجتهد عادل داده شود.

دیه‌ی جراحات

م ﴿ ۲۳۷۳ ﴾ اگر پوست سر یا پوست صورت مسلمانی را پاره کند، باید یک صدم دیه‌ی انسان (یک شتر) به او بدهد و اگر به گوشت برسد و قدری از آن را نیز ببرد، دو صدم آن (دو شتر) و در صورتی که مقدار زیادی از گوشت را پاره کند، سه صدم (سه شتر) و چنانچه به پرده‌ی نازک روی استخوان برسد، چهار صدم (چهار شتر) و اگر استخوان نمایان شود، پنج صدم (پنج شتر) و در صورتی که استخوان بشکند، ده صدم (ده شتر) و اگر بعضی از اجزای استخوان جابه‌جا شود، پانزده درصد (پانزده شتر) و چنانچه به پرده‌ی مغز سر برسد، سی و سه درصد (سی و سه شتر) آن را بدهد. مقصود از یک شتر، یک صدم دیه‌ی کامل است و دیه دهنده می‌تواند دیه را از اقسام دیگر؛ مانند: طلا و نقره انتخاب نماید.

حکم مواردی که دیه تعیین نشده است

م ﴿ ۲۳۷۴ ﴾ آن‌چه در مسایل گذشته آمد، بخشی از دیه‌هایی است که از طرف شرع مقدس اسلام تعیین شده است و هر کس بخواهد بر همه‌ی آن اطلاع یابد باید به کتاب‌های گسترده‌ی فقهی مراجعه کند و اگر در موردی از ناحیه‌ی شرع مقدس به صورت ویژه، چیزی تعیین نشده باشد، باید «آرش» را بپردازد؛ به این صورت که تفاوت و نسبت قیمت سالم و معیوب را از دیه‌ی کامل انسان بپردازد. به عنوان نمونه، اگر دیه‌ی کامل عضو سالمی، سی میلیون تومان باشد و هشتاد درصد آن معیوب شده باشد، لازم است هشتاد درصد دیه‌ی کامل آن عضو را بپردازد.

بخش سیزدهم

سگناهای فرصت

(وصیت وارث)



وصیت (آخرین سفارش‌ها)

درآمد

اندیشه‌ی فردای فرزندان، اموال و دیگر امکانات بازیافته‌ی توان آدمی، ذهن وی را به خود مشغول می‌دارد و گاه وی را پریشان می‌سازد و چه بسا پوچ‌انگاری و بیهوده‌گرایی را به انسان القا می‌نماید؛ اما اسلام، برای پاسخ‌گویی به گزینه‌های یادشده و ایجاد امنیت روانی فرد، احکام وصیت وارث را تشریح نموده است که در پرتو این احکام، انسان برای بعد از مرگ خود دغدغه‌ی خاطری ندارد و می‌تواند بازمانده‌های خویش را بر اساس اندیشه‌ی خود استمرار بخشد و مهر و عطف‌ت را به نزدیکان خود هدیه دهد.

احکام وصیت

م ﴿ ۲۳۷۵ ﴾ وصیت آن است که کسی سفارش کند پس از مرگ وی برای او کارهایی انجام دهند که به آن «وصیت عهدیه» می‌گویند؛ مانند: وصیتی که برای کفن کردن و جای خاک‌سپاری و مراسم دیگر می‌شود، یا بگویند پس از مرگم چیزی از

دارایی‌های من ملک کسی باشد یا آن را برای کارهای پسندیده هزینه کنند که به آن «وصیت تملیکیه» می‌گویند، یا برای فرزندان خود و کسانی که اختیار آنان با اوست، سرپرست معین کند. کسی را که به او وصیت می‌کنند، «وصی» می‌گویند.

م ﴿ ۲۳۷۶ ﴾ چنانچه پدر یا پدر بزرگ پدری که بر بچه‌ها سرپرستی دارد زنده باشد، می‌تواند سرپرستی فرزندان خود را برای شخص دیگری وصیت کند و نیز می‌تواند وصیت کند که شخص دوم نیز پس از خود، شخص سوم را برای سرپرستی آنان برگزیند، ولی مادر این حق را ندارد، بلکه سرپرست فرزندان، سرپرست شرعی آنهاست.

صیغه‌ی وصیت

م ﴿ ۲۳۷۷ ﴾ کسی که می‌خواهد وصیت کند، می‌تواند منظور خود را با گفتن یا نوشتن، بفهماند و اگر توان سخن گفتن و نوشتن ندارد، می‌تواند با اشاره‌ای وصیت کند که مقصود وی را برساند، و کسی که می‌تواند سخن بگوید، جایز است که به اشاره یا نوشته بسنده کند. البته، چنانچه مقصود وی از آن هم‌چون سخن او دریافت شود.

م ﴿ ۲۳۷۸ ﴾ افزون بر وصیت، همه‌ی معامله‌ها را می‌توان با نوشتن و امضا کردن - برابر آنچه امروز رایج است که اسناد را با امضا کامل می‌کنند - انجام داد؛ حتی در ازدواج و طلاق، بسنده کردن به نوشتن، اگر همراه قصد انشا باشد، کافی است.

م ﴿ ۲۳۷۹ ﴾ اگر نوشته‌ای را با امضا یا مهر می‌ت ببینند؛ چنانچه منظور او را برساند و نشانه‌هایی در کار باشد که نشان بدهد این وصیت اوست، باید برابر آن رفتار کنند و نیز در صورتی که بدانند منظور وی وصیت کردن نبوده و چیزهایی را نوشته است که بعد برابر آن وصیت کند، باید برابر آن رفتار شود.

شرایط وصیت

م ﴿ ۲۳۸۰ ﴾ وصیت به هزینه کردن مال در گناه جایز نیست؛ بر این پایه، وصیتی که مشتمل بر کمک به ستم‌کار در ستم و فاسق در فسق اوست باطل می‌باشد؛ به شرط این که منظور او، تنها این‌گونه کارها باشد؛ اما در غیر این صورت، اصل وصیت درست است و باید در راه‌های خیر هزینه گردد و همچنین، اگر مورد وصیت، مشترک میان حلال و حرام باشد، حلال شمرده می‌شود؛ مگر آن که دانسته شود در وصیت، کار حرام را قصد نموده است، که در این صورت، به کار بردن مورد وصیت در راه حرام درست نیست.

م ﴿ ۲۳۸۱ ﴾ کسی که وصیت می‌کند باید عاقل و بالغ باشد و وصیت او از روی اختیار انجام گیرد، ولی بچه‌ای که خوب و بد را تمیز می‌دهد، اگر برای کار پسندیده‌ای وصیت کند، وصیت او درست می‌باشد.

پذیرش وصیت تملیکی

م ﴿ ۲۳۸۲ ﴾ در وصیت تملیکی، پذیرش طرف وصیت شرط است؛ بر این پایه، اگر کسی وصیت کند که چیزی از دارایی‌های وی مال کسی باشد، در صورتی درست است که هر دو طرف، آن را بپذیرند و صرف عدم رد نیز در وصیت کافی است و انکار کردن وصیت مانع انجام وصیت می‌باشد؛ اگرچه در هنگام زنده بودن وصیت‌کننده باشد و چنانچه طرف وصیت، آن را بپذیرد، ولی پس از مردن وصیت‌کننده انکار کند، دارایی مورد وصیت، از آن شخص سوم است و انکار طرف وصیت سودی ندارد.

رد امانت و پرداخت بدهی

م ﴿ ۲۳۸۳ ﴾ هرگاه کسی نشانه‌ی مرگ را در خود ببیند، باید امانت‌های مردم را به صاحبان آن بازگرداند یا آن‌ها را از آن آگاه کند.

م ﴿ ۲۳۸۴ ﴾ اگر به مردم بده کار است و هنگام دادن آن بدهی نرسیده یا در صورتی که رسیده باشد، بستن کار، آن را درخواست نمی‌کند، یا در صورت درخواست، نمی‌تواند آن را بپردازد، باید کاری کند که اطمینان نماید پس از مرگ، بدهی او به بستن کار داده می‌شود؛ برای نمونه، هنگامی که بدهی او برای دیگران آشکار نیست، باید وصیت کند و بر وصیت، شاهد بگیرد، ولی چنانچه می‌تواند بپردازد و هنگام آن رسیده و بستن کار درخواست نموده است، باید بی‌درنگ آن را بپردازد؛ هر چند نشانه‌های مرگ را نبیند، و در صورتی که اطمینان ندارد که برابر وصیت او رفتار کنند، باید شاهد بگیرد؛ اما اگر مطمئن است که وارثان، بدهی او را می‌پردازند؛ نیازی به وصیت نیست.

م ﴿ ۲۳۸۵ ﴾ کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند اگر خمس، زکات و مظالم بده کار است، باید آن را بپردازد و در صورتی که توان پرداخت ندارد؛ چنانچه از خود، دارایی دارد یا احتمال می‌دهد کسی آن‌ها را می‌پردازد یا به‌گونه‌ای که فراغ عهده برای او حاصل می‌شود، باید وصیت کند. هم‌چنین است اگر حج بر او واجب باشد.

م ﴿ ۲۳۸۶ ﴾ کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند اگر نماز و روزه‌ی قضا دارد، باید کاری کند که اطمینان نماید آن را پس از مرگ به‌جای او انجام می‌دهند؛ برای نمونه، وصیت کند که از دارایی خود برای این اعمال اجیر بگیرند، بلکه چنانچه دارایی نیز نداشته باشد ولی احتمال بدهد کسی بدون آن که چیزی بگیرد آن‌ها را انجام می‌دهد، باز هم واجب است وصیت نماید.

م ﴿ ۲۳۸۷ ﴾ کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند و پسر بزرگ‌تر دارد باید مقدار نماز و روزه‌هایی را که از او قضا شده است به آگاهی او برساند یا وصیت کند که برای او بجا آورد.

م ﴿ ۲۳۸۸ ﴾ کسی که نشانه‌های مرگ را در خود می‌بیند اگر مالی پیش کسی دارد یا در جایی قرار داده است که وارث نمی‌داند و حق وی از روی ناآگاهی از میان می‌رود، باید به آگاهی آنان برساند، ولی نیاز نیست برای بچه‌های صغیر خود، قیم و سرپرست معین کند، ولی در صورتی که بدون سرپرست، مال آن‌ها از میان می‌رود یا حقی از آنان پایمال می‌شود، باید سرپرست امینی برای آنان معین نماید.

شرایط وصی

م ﴿ ۲۳۸۹ ﴾ وصی لازم است مسلمان، بالغ، عاقل و مورد اعتماد باشد؛ پس اگر خیانتی از او پدیدار شود، وصایت وی باطل می‌گردد و حق تصرفات از او گرفته می‌شود.

م ﴿ ۲۳۹۰ ﴾ وصی می‌تواند مرد یا زن یا وارثِ وصیت‌کننده یا فرد دیگری باشد، ولی وصیِّ میت مسلمان باید مسلمان باشد.

بازگشت از وصیت

م ﴿ ۲۳۹۱ ﴾ اگر از وصیت خود بازگردد یا آن را تغییر دهد؛ برای نمونه، وصیت کند که یک سوم دارایی وی را به کسی بدهند و بعد بگویند به او نپردازید، وصیت نخست باطل می‌شود؛ مانند آن که سرپرستی برای بچه‌های خود معین کند، بعد دیگری را به جای او تعیین نماید و باید به وصیت دوم او عمل شود.

م ﴿ ۲۳۹۲ ﴾ اگر وصیت‌کننده کاری کند که معلوم شود از وصیت خود بازگشته است؛ برای نمونه، خانه‌ای را که وصیت کرده بود به کسی داده شود بفروشد یا دیگری را - با توجه به وصیت گذشته - برای فروش آن وکیل نماید، وصیت، باطل می‌شود.

م ﴿ ۲۳۹۳ ﴾ اگر کسی در بیماری مرگ، بخشی از مال خود را به کسی ببخشد و وصیت کند که پس از مردن او بخشی را نیز به کس دیگری بدهند، آن‌چه در هنگام

زندگی بخشیده است از اصل دارایی می‌باشد و نیازی به اذن وارثان ندارد و چیزی که وصیت کرده است اگر به اندازه‌ی یک سوم میراث یا کم‌تر باشد، وصیت، نافذ است و چنانچه بیش از آن باشد، دست بردن در بخش افزوده، نیازمند اجازه‌ی وارثان است.

هزینه‌های واجب

م ﴿ ۲۳۹۴ ﴾ هزینه‌های حجّ واجب، بده‌کاری و حقوقی مانند خمس، زکات و مظالم که ادا کردن آن واجب می‌باشد، باید از اصل دارایی میت پرداخت شود؛ هر چند میت برای آن وصیت نکرده باشد، ولی اگر وصیت کرده باشد که از دارایی معینی پرداخت شود، باید از همان دارایی داده شود، اما در صورتی که نذر و از جمله حج نذری را وصیت کرده باشد، از یک سوم دارایی پرداخت می‌شود.

م ﴿ ۲۳۹۵ ﴾ اگر دارایی میت از میزان بدهی و هزینه‌های حجّ واجب و حقوقی مانند خمس، زکات و مظالم افزوده بیاید؛ چنانچه وصیت کرده باشد که همه‌ی یک سوم یا بخشی از یک سوم دارایی را برای کاری هزینه کنند، باید برابر وصیت او رفتار کنند و در صورتی که وصیت نکرده باشد، آنچه می‌ماند برای وارثان است.

نافذبودن وصیت در یک سوم دارایی

م ﴿ ۲۳۹۶ ﴾ اگر هزینه‌ی کاری را که میت معین کرده است از یک سوم دارایی او بیش‌تر باشد، وصیت او در بیش از یک سوم هنگامی درست است که وارثان اجازه بدهند؛ خواه با گفتار باشد یا با فعل و رفتار، و تنها رضایت پیشین کافی نیست و در صورتی که مدتی پس از مردن او نیز اجازه بدهند، درست است و چنانچه برخی از وارثان اجازه بدهند و برخی دیگر نپذیرند، وصیت تنها برای سهم آنهایی که اجازه داده‌اند درست و نافذ است.

م ﴿ ۲۳۹۷ ﴾ انسان نمی‌تواند به بیش از یک سوم دارایی خود وصیت کند؛ مگر این که وارثان اجازه دهند؛ خواه اجازه پیش از مرگ او باشد یا پس از آن، و وارثان پس از اجازه دادن، به هیچ وجه نمی‌توانند از گفته‌ی خود بازگردند.

م ﴿ ۲۳۹۸ ﴾ منظور از یک سوم دارایی که وصیت در آن نافذ است، یک سوم دارایی در هنگام مرگ وصیت‌کننده است؛ برای این پایه، اگر در اثر کاستی دارایی، یک سوم در هنگام مرگ، کم‌تر از یک سوم در هنگام وصیت باشد، وصیت او در یک سومی که پس از مرگ موجود است نافذ می‌باشد.

م ﴿ ۲۳۹۹ ﴾ اگر میت به یک سوم دارایی خود وصیت کند ولی مورد هزینه‌را معین نکند، در کارهای پسندیده و نیک هزینه می‌شود.

وصیت نامعین

م ﴿ ۲۴۰۰ ﴾ اگر مالی را برای دسته‌ی معینی؛ مانند: طلاب مدرسه‌ی ویژه‌ای، وصیت کند، باید میان آن‌ها به گونه‌ی یکسان تقسیم شود، ولی چنانچه آن دسته نامعین باشند، مانند آن که برای طلاب وصیت کرده باشد، بدون آن که دسته‌ای را تعیین کند، هزینه کردن آن برای برخی از آن‌ها کافی است؛ اگرچه به سه نفر نیز نرسند.



ارث (انتقال قهری مال)

درآمد

هدف اصلی نظام اقتصادی اسلام را می‌توان تأمین عدالت اجتماعی دانست. از مهم‌ترین راه‌کارهای توسعه‌ی عدالت اجتماعی، برقراری توازن اقتصادی و اصل عدم تمرکز ثروت در جامعه و عدم پوچ‌انگاری در افراد نسبت به نتیجه‌ی تلاش و کوشش خویش است. احکام مربوط به ارث و تشویق به اموری چون وقف و هبه و تحدید مالکیت خصوصی، همه و همه در راستای تحقق این هدف است.

نظام ارث که ساختاری عقلایی و اجتماعی دارد، باعث توزیع مجدد درآمد در بین نزدیکان فرد میت می‌گردد و با ایجاد توازن اقتصادی در بین آنان، بستر ایجاد عدالت اجتماعی را محقق می‌سازد.

هم‌چنین این امر، حس امید به آینده، تلاش برای فردا و روحیه‌ی تعاون، احسان و نیکی به خویشان را در فرد مسلمان، بانشاط و پرفروغ زنده می‌دارد و او را از پوچ‌انگاری نسبت به تلاش و کوشش خود دور می‌سازد.

مراتب و طبقات ارث

م ﴿ ۲۴۰۱ ﴾ کسانی که به واسطه‌ی خویشی ارث می‌برند، سه دسته هستند: دسته‌ی یکم - پدر، مادر و فرزندان میت؛ و با نبودن فرزندان، نوه‌های آنها و هرچه نسل پایین رود و هر کدام که به میت نزدیک‌تر باشد؛ به این معنا که اگر نوه‌ی میت زنده است، نتیجه‌ی او ارث نمی‌برد.

تا یک نفر از این دسته هست، دسته‌ی دوم ارث نمی‌برد؛ مگر این که اشخاص رده‌ی نخست، به حکم شرع، از ارث ممنوع باشند؛ که در این صورت، نوبت به رده‌ی دوم می‌رسد.

دسته‌ی دوم - پدربزرگ (جد) و پدر او و هرچه نسل بالا رود و مادر بزرگ و مادر او و هرچه نسل بالا رود - پدری باشند یا مادری - و خواهر و برادر، و با نبود برادر و خواهر، فرزندان ایشان؛ هر کدام که به میت نزدیک‌تر است ارث می‌برند و تا یک نفر از این دسته هست، دسته‌ی سوم ارث نمی‌برد.

دسته‌ی سوم - عمو، عمه، دایی و خاله و هرچه نسل بالا رود؛ و فرزندان آنان و هرچه نسل پایین رود که هر کدام نزدیک‌ترند ارث می‌برند.

تا یک نفر از عموها، عمه‌ها، دایی‌ها و خاله‌های میت زنده است، فرزندان آنان ارث نمی‌برند، و تا فرزندان آنها زنده‌اند، نوه‌های آنها ارث نمی‌برند و در این حکم، تنها یک استثنا وجود دارد و آن این که اگر میت، تنها یک عموی پدری و یک پسر عموی پدر و مادری داشته باشد، ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.

م ﴿ ۲۴۰۲ ﴾ اگر میت، وارثی مانند پسر یا دختر عمو یا پسر یا دختر عمه یا پسر یا دختر دایی یا پسر یا دختر خاله (از پدر و مادر) داشته باشد و عمو یا عمه یا دایی یا خاله (از پدر یا فقط مادر) داشته باشد، بهتر است که دو رده با هم مصالحه نمایند.

م ﴿ ۲۴۰۳ ﴾ اگر عمو، عمه، دایی و خاله‌ی خود میت و فرزندان آنان و فرزندان فرزندان آنان نباشند، عمو، عمه، دایی و خاله‌ی پدر و مادر میت ارث می‌برند و اگر این‌ها نباشند، فرزندان آن‌ها ارث می‌برند و با نبود آنان، عمو، عمه، دایی و خاله‌ی پدر بزرگ و مادر بزرگ میت ارث می‌برند و در نبود آن‌ها، فرزندانشان ارث می‌برند.

م ﴿ ۲۴۰۴ ﴾ زن و شوهر؛ به گونه‌ای که خواهد آمد، از یک‌دیگر ارث می‌برند.

ارث دسته‌ی نخست

م ﴿ ۲۴۰۵ ﴾ اگر وارث میت، تنها یک نفر از دسته‌ی نخست باشد؛ برای نمونه، پدر یا مادر یا یک پسر یا یک دختر باشد، همه‌ی مال به او می‌رسد.

و اگر یک پسر و یک دختر باشند، مال را به گونه‌ای تقسیم می‌کنند که پسر دو برابر دختر ببرد، برای مثال، اگر ارزش اموال میت شصت میلیون ریال باشد، مال به سه بخش تقسیم می‌گردد:

$$۲۰ = ۳ \div ۶۰ \text{ (میلیون)}$$

سه‌م دختر بیست میلیون و سه‌م پسر چهل میلیون ریال می‌باشد؛ و به عنوان مثال، چنانچه چهار دختر و چهار پسر باشند، به هر دختر، پنج میلیون ریال و به هر پسر، ده میلیون ریال می‌رسد: $۵ = ۴ \div ۲۰$ $۱۰ = ۴ \div ۴۰$

اگر تنها چند پسر یا تنها چند دختر باشند، همه‌ی مال میان آنان به شیوه‌ی یکسان تقسیم می‌شود.

م ﴿ ۲۴۰۶ ﴾ اگر وارث میت، تنها پدر و مادر او باشند، مال سه بخش می‌شود: دو بخش آن را پدر و یک بخش را مادر می‌برد.

ولی اگر میت، دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر داشته باشد که همه‌ی آنان مسلمان باشند و آنان با میت، فرزندان یک پدر باشند؛ خواه مادرشان با

مادر میت یکی باشد یا نه؛ هر چند در صورتی که میت، پدر و مادر داشته باشد، اینان ارث نمی‌برند، ولی با بودن اینان، مادر یک ششم مال را ارث می‌برد و مانده را به پدر می‌دهند، به شرط آن که برادران یا خواهران و مادر، کافر نباشند و هنگام مردن وی از مادر زاده شده باشند. پس برای نمونه، اگر دارایی میت، سی میلیون تومان باشد و برادری نیز داشته باشد، $\frac{1}{6}$ از اموال وی که پنج میلیون تومان می‌شود به مادر و ۲۵ میلیون دیگر به پدر میت می‌رسد و به برادر چیزی نمی‌رسد.

م ﴿ ۲۴۰۷ ﴾ اگر وارث میت، تنها پدر و مادر و یک دختر باشد؛ چنانچه میت برادر و خواهری که همه‌ی آنان مسلمان باشند و آنان با میت، فرزندان یک پدر باشند، نداشته باشد، مال را پنج بخش می‌کنند: پدر و مادر هر کدام یک بخش و دختر سه بخش آن را می‌برد؛ مگر این که میت، دو برادر یا چهار خواهر یا یک برادر و دو خواهر پدری داشته باشد که در این صورت، مال را شش بخش می‌کنند: پدر و مادر، هر کدام یک بخش و دختر سه بخش می‌برد و یک بخش مانده را چهار بخش می‌کنند: یک بخش را به پدر و سه بخش را به دختر می‌دهند.

م ﴿ ۲۴۰۸ ﴾ اگر وارث میت، تنها پدر و مادر و یک پسر باشد، مال را شش بخش می‌کنند: پدر و مادر، هر کدام یک بخش و پسر چهار بخش آن را می‌برد و اگر چند پسر یا چند دختر باشند، آن چهار بخش را به صورت مساوی میان خود قسمت می‌کنند و اگر پسر و دختر باشند، آن چهار بخش را به گونه‌ای تقسیم می‌کنند که هر پسری دو برابر دختر ببرد. برای مثال، در فرض اخیر؛ چنانچه دارایی میت، هجده میلیون تومان باشد، به صورت زیر تقسیم می‌گردد.

خاطر نشان می‌گردد در این مسایل، میلیون با میم نشان داده شده است:

ارزش یک سهم: $۳ = ۶ \div ۱۸$

سهم پدر: $۳م$

سهام مادر: ۳م

مجموع سهام پدر و مادر: $۳م + ۳م = ۶م$

$۱۸ - ۶ = ۱۲$

ارزش یک سهم از چهار بخش: $۳م \div ۴ = ۱۲م$

سهام یک دختر: ۴م

سهام یک پسر: $۴م = ۸م - ۱۲م$

ارث دسته‌ی دوم

م ﴿ ۲۴۰۹ ﴾ دسته‌ی دوم از کسانی که از راه خویشی و نسبی ارث می‌برند، پدربزرگ، مادربزرگ، برادر و خواهر میت است و اگر برادر و خواهر نداشته باشد، فرزندان آنها ارث می‌برند.

این گروه - دسته‌ی دوم - در صورتی ارث می‌برند که هیچ کس از گروه نخست وجود نداشته باشد.

م ﴿ ۲۴۱۰ ﴾ اگر وارث میت، تنها یک برادر یا یک خواهر باشد، همه‌ی مال به او می‌رسد و اگر وارث میت، چند برادر پدر و مادری یا چند خواهر پدر و مادری باشد، مال به صورت مساوی میان آنان تقسیم می‌شود.

برای نمونه، اگر ارزش ترکیه‌ی میت چهارصد میلیون ریال باشد، و وارثان پنج برادر باشند، به هر یک از آنان هشتاد میلیون ریال می‌رسد:

سهام یک برادر: $۵ \div ۴۰۰ = ۸۰م$

م ﴿ ۲۴۱۱ ﴾ اگر وارث میت، برادر و خواهر پدر و مادری با هم باشند، هر برادری دو برابر خواهر می‌برد؛ برای نمونه، اگر دو برادر و یک خواهر پدر و مادری دارد، مال وی را که برای مثال پنجاه میلیون ریال ارزش دارد به پنج بخش تقسیم می‌شود

و هر یک از برادرها دو بخش و خواهر، یک بخش آن را می‌برد:

$$\text{ارزش یک سهم: } ۱۰م = ۵ \div ۵۰م$$

سهم یک خواهر: ۱۰م

سهم هر یک از پسران: $۲۰م = ۲ \times ۱۰م$

م ﴿۲۴۱۲﴾ اگر میت هم برادرو هم خواهر پدري داشته باشد، هر برادری دو برابر

خواهر می‌برد:

ارزش اموال میت = ۸۰ میلیون ریال

تعداد برادران: ۲ نفر

تعداد خواهران: ۴ نفر

ارزش یک سهم: $۱۰م = ۸ \div ۸۰م$

سهم هر خواهر: ۱۰م

سهم یک برادر: $۲۰م = ۲ \times ۱۰م$

ارث دسته‌ی سوم

م ﴿۲۴۱۳﴾ دسته‌ی سوم، عمو، عمه، دایی، خاله و فرزندان آنان است، که اگر از

دسته‌ی نخست و دوم کسی نباشد، ارث به اینان می‌رسد.

م ﴿۲۴۱۴﴾ ارث عمو، عمه، دایی و خاله‌ی میت را - چنانچه همه پدر و مادری

باشند - که بیش‌تر این‌گونه است - می‌توان چنین خلاصه کرد:

- اگر وارث، تنها یک عمو یا یک عمه باشد، همه‌ی مال به او می‌رسد.

- اگر وارث، چند عمو یا چند عمه باشند، به صورت مساوی ارث می‌برند.

- اگر وارث، هم عمو و هم عمه باشد، عمو دو برابر عمه می‌برد.

- اگر وارث، تنها یک دایی یا یک خاله باشد، همه‌ی مال به او می‌رسد.

- اگر وارث، چند دایی یا چند خاله باشند یا هم دایی و هم خاله باشد، مال را به صورت مساوی میان خود تقسیم می‌کنند.

- هرگاه وارث، عمو، عمه، دایی و خاله باشند، عمو و عمه دو سهم می‌برند و دایی و خاله یک سهم؛ هر عمو، دو برابر عمه می‌برد، ولی سهم دایی و خاله مساوی است.

- اگر عمو، عمه، دایی و خاله‌ی میّت و فرزندان آنان و فرزندان فرزندان آنان نباشند، عمو، عمه، دایی و خاله‌ی پدر و مادر میّت ارث می‌برند و اگر آنها نباشند، فرزندان آنان ارث می‌برند و در نبود آنان، عمو، عمه، دایی و خاله‌ی پدربزرگ و مادربزرگ میّت ارث می‌برند و اگر آنان هم نباشند، فرزندان آنها ارث می‌برند.

م ﴿ ۲۴۱۵ ﴾ اگر میّت، عموی پدری و پسرعموی پدری و مادر داشته باشد؛ چنانچه وارث دیگری نداشته باشد، همه‌ی ارث به پسر عموی پدر و مادری می‌رسد و عموی پدری ارث نمی‌برد.

ارث زن و شوهر

م ﴿ ۲۴۱۶ ﴾ زن و شوهر در ازدواج دائم از یکدیگر ارث می‌برند و وجود هیچ یک از طبقه‌های سه‌گانه‌ای که یاد شد مانع ارث بردن آن دو از یکدیگر نیست.

م ﴿ ۲۴۱۷ ﴾ اگر زن بمیرد و فرزند نداشته باشد، نیمی از همه‌ی مال را شوهر او و نیم دیگر را وارثان دیگر می‌برند.

م ﴿ ۲۴۱۸ ﴾ اگر زن از شوهر میت خود یا از شوهر پیشین خود فرزندی نداشته باشد، یک چهارم همه‌ی مال را ارث می‌برد و مانده را وارثان دیگر می‌برند.

م ﴿ ۲۴۱۹ ﴾ اگر مرد از همسر یا از زن دیگر، فرزندی داشته باشد، یک هشتم مال او را زن، و مانده را وارثان دیگر ارث می‌برند و زن از همه‌ی دارایی‌های منقول ارث

می‌برد، ولی از خود زمین ارث نمی‌برد؛ خواه زمین خانه باشد یا باغ یا زمین زراعتی و مانند آن و نیز از خود عرصه‌ی ساختمان؛ مانند: بنا و درخت، ارث نمی‌برد، بلکه تنها از قیمت عرصه‌ی ساختمان و زمین ارث می‌برد که باید عرصه و زمین را قیمت کنند و از قیمت آن، سهم ارث او را بدهند.

ارث اختصاصی پسر بزرگ‌تر

م ﴿۲۴۲۰﴾ هرگاه مردی از دنیا برود، قرآن، انگشتر و شمشیر او یا هر سلاح دیگری که برای مردها متعارف است و لباس‌هایی که پوشیده یا برای پوشیدن گرفته و نگه داشته است؛ هرچند هنوز آن را نپوشیده باشد؛ چنانچه برای استفاده کردن گرفته باشد نه برای ملکیت، مالِ پسر بزرگ‌تر است؛ اگرچه فرزند بزرگ‌تر دختر باشد، و در برابر، بر پسر بزرگ‌تر نیز واجب است که نمازها و روزه‌هایی را که از پدر قضا شده است بجا آورد.

البته، حکم رسیدن دارایی‌های یاد شده به پسر بزرگ‌تر در صورتی است که میّت، جز آن، مالِ دیگری نیز داشته باشد.

م ﴿۲۴۲۱﴾ هرگاه بخواهند ارث را تقسیم کنند، در صورتی که میّت، بچه‌ای داشته باشد که در شکم مادر است و در طبقه‌ی او وارثان دیگری مانند فرزندان و پدر و مادر باشند، بچه‌ای که در شکم مادر است اگر زنده به دنیا بیاید، ارث می‌برد و چنانچه احتمال بدهند دو بچه در شکم مادر است، واجب است سهم دو پسر را کنار گذارند؛ البته، سهم کسانی که در هر صورت؛ خواه میّت، فرزندی داشته باشد یا نه، از میّت ارث می‌برند، مانند کم‌ترین سهم زن، باید از اول حساب داده شود و سهم پدر و مادر را نیز باید به آن‌ها بدهند. برای مثال، اگر وارثان میّت، پدر، مادر، همسر و یک فرزند پسر و یک فرزند دختر باشند، و همسر وی نیز حامله باشد و

احتمال داده شود جنین وی یک پسر و یک دختر است، در صورتی که دارایی‌های میت به ۷۲۰ میلیون ریال برسد، ارث وی به گونه‌ی زیر تقسیم می‌شود:

ارزش یک سهم پدر و مادر: $۱۲۰ = ۷۲۰ \div ۶$ م

سهم پدر: ۱۲۰ میلیون ریال

سهم مادر: ۱۲۰ میلیون ریال

$۹۰ = ۷۲۰ \div ۸$ م

سهم همسری که دارای فرزند است: ۹۰ میلیون ریال

مجموع سهم پدر و مادر: $۳۳۰ = ۱۲۰ + ۱۲۰ + ۹۰$ م

مجموع سهم باقی‌مانده: $۳۹۰ = ۷۲۰ - ۳۳۰$ م

$۶۵ = ۳۹۰ \div ۶$ م

سهم یک دختر: ۶۵ میلیون ریال

سهم جنین دختر: ۶۵ میلیون ریال

سهم پسر: ۱۳۰ میلیون ریال

سهم جنین پسر: ۱۳۰ میلیون ریال

م ﴿ ۲۴۲۲ ﴾ اگر چند نفر که وارث یک‌دیگر هستند؛ برای نمونه، با هم زیر آوار

بمانند؛ چنانچه معلوم نباشد کدام زودتر مرده است، هر کدام از دیگری ارث

می‌برد، ولی اگر معلوم شود که کدام یک زودتر مرده، تنها کسی که دیرتر مرده است

ارث می‌برد.

بخش چهاردهم

آغازی نوین



احکام مردگان

درآمد

برگ زرینی که بر دوره‌های حیات آدمی افزوده می‌شود و آغاز نوینی که در حیات انسان گشوده می‌گردد و سرفصل جدیدی که دنیا را برای انسان باز و گشاده می‌سازد مرگ است. مرگ حیاتی دوباره، انتقالی پویا و زندگی جاودانه‌ای است که انسان را از هر پوچ‌انگاری و هیچ‌گرایی دور می‌سازد و آثار دنیا و ثمرات عالم ناسوت را به عالم آخرت و راستای بی‌انتهای آن تبدیل می‌نماید.

با مرگ و مردن؛ اگرچه رابطه‌ی جسم با روح از هم می‌گسلد ولی روح آدمی با ساختار طبیعی خود، جهانی را پیش روی خود می‌یابد که «عالم برزخ» و «آخرت» است.

رابطه‌ی دنیا و آخرت که در برزخ تفاوت مسانخ می‌یابد، حیات انسانی را درگیر تازگی‌هایی می‌نماید که نه دنیا است و نه آخرت، بلکه هم دنیا است و هم آخرت و انسان در دنیا نیست و در دنیا است، زنده نیست و مرده نیز نیست؛ اراده ندارد ولی توجه دارد؛ حرکت ندارد ولی پویایی

دارد، و افتاده است ولی در سیر و حرکت است؛ از این رو، اسلام همگام با اندیشه‌های بلند معرفتی، مردگان را زنده می‌داند و حرمت انسان و مؤمن را در ظرف مرگ و زندگی همسان می‌خواند، تا جایی که در زمینه‌های متفاوت؛ هم‌چون قصاص، حرمت، بهداشت و بسیاری از جهات دیگر، احکام حیات را بر آن استوار می‌سازد و حرمت مردگان را هم‌چون حرمت زندگان پاس می‌دارد و تمام شؤون انسان، ایمان، حقوق، حدود، بهداشت و نظافت را در آن آشکار می‌نماید. تنها تفاوتی که میان این دو گروه است این است که اجرای احکام آن به عهده‌ی زندگان است و تمامی گزینه‌های تکلیفی؛ اعم از الزامی یا غیرالزامی، به دوش نزدیکان؛ اعم از فامیل، آشنا و بیگانه گذاشته شده است که در این راستا، دسته‌ای از احکام آن در این بخش می‌آید.

محتضر

م ﴿۲۴۲۳﴾ مؤمنی که در حال جان دادن و رو به مرگ است؛ مرد باشد یا زن، بزرگ باشد یا کوچک، تا ممکن است باید به پشت خوابانده شود؛ به گونه‌ای که کف پاهای وی رو به قبله باشد و اگر نمی‌توان او را به صورت کامل به شیوه‌ی گفته شده خواباند، باید تا اندازه‌ای که ممکن است به این حکم رفتار نمود و چنانچه این اندازه را نیز نمی‌توان انجام داد، او را به پهلو راست یا به پهلو چپ، رو به قبله بخوابانند.

م ﴿۲۴۲۴﴾ تا هنگامی که محتضر را از جای احتضار جابه‌جا نکرده‌اند واجب است رو به قبله باشد و پس از جابه‌جایی، واگذارن میت در چنین حالتی تا غسل وی پایان نپذیرفته و به مقداری که ممکن است مستحب می‌باشد، ولی واجب نیست.

م ﴿ ۲۴۲۵ ﴾ رو به قبله کردن محضر بر هر مسلمانی واجب است و چنانچه محضر راضی باشد و به این امر بدون توجه نباشد، لازم نیست برای این کار از سرپرست او اجازه بگیرند و در غیر این صورت نیز اگر ممکن است باید از سرپرست او اجازه گرفت.

پسندیده‌های زمان احتضار

م ﴿ ۲۴۲۶ ﴾ مستحب است شهادتین و اقرار به دوازده امام معصوم علیهم‌السلام و دیگر عقاید درست شیعه را به کسی که در حال جان دادن است به گونه‌ای تلقین کنند که بفهمد و نیز مستحب است این کار را تا هنگام مرگ، چند بار انجام دهند.

م ﴿ ۲۴۲۷ ﴾ مستحب است این دعاها را به گونه‌ای به محضر تلقین کنند که آن را بفهمد:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الْكَثِيرَ مِنْ مَعْصِيَتِكَ، وَأَقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ مِنْ طَاعَتِكَ، يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ، إِقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَاغْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُوُّ الْغَفُورُ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي فَإِنَّكَ رَحِيمٌ»، و بهتر است که خود نیز آن را بخواند.

م ﴿ ۲۴۲۸ ﴾ کسی که سخت جان می‌دهد- اگر ناراحت نمی‌شود- مستحب است او را به جایی که نماز می‌خوانده است ببرند.

م ﴿ ۲۴۲۹ ﴾ شایسته است برای آسان شدن سكرات مرگ، بر بالین محضر، سوره‌های مبارکه‌ی یس، صافات، احزاب، آیه‌الکرسی، آیه‌ی پنجاه و چهارم از سوره‌ی اعراف: «إِنَّ رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ...»، سه آیه‌ی آخر سوره‌ی بقره و هر اندازه از قرآن که ممکن است خوانده شود.

م ﴿ ۲۴۳۰ ﴾ تنها گذاشتن محضر و گذاشتن چیز سنگین روی شکم او و بودن جنب و حیاض در کنار او و هم‌چنین سخن گفتن بسیار و گریه کردن و تنها گذاشتن زن‌ها پیش او مکروه است.

مستحبات پس از مرگ

م ﴿ ۲۴۳۱ ﴾ مستحب است پس از مرگ، دهان مرده را بر هم بگذارند تا باز نماند و چشم و لب و چانه‌ی او را ببندند و دست و پای او را در کنار وی دراز کنند و پارچه‌ای پاک و سفید روی او بیندازند و اگر وی در شب مرده است، در همان جایی که مرده است چراغ را روشن کنند و مؤمنان را برای تشییع جنازه خبر کنند و آداب اسلامی را رعایت نمایند.

م ﴿ ۲۴۳۲ ﴾ شایسته است بانوان در مراسم تشییع از حرکت نمودن روبه‌روی مردان پرهیز کنند و چشم‌انداز پندآور مراسم تشییع جنازه را با ناراحتی و اندوه همراه سازند و پرداختن به رسوم بیهوده را از جامعه‌ی اسلامی دور سازند.

احکام غسل، کفن، نماز و خاک‌سپاری

م ﴿ ۲۴۳۳ ﴾ غسل، حنوط، کفن کردن، نماز و خاک‌سپاری مسلمان و نیز مرده‌ای که به خاطر گفتن شهادتین مسلمان شمرده می‌شود؛ اگرچه دوازده امامی نباشد، بر سرپرست او واجب است و سرپرست می‌تواند آن را خود انجام دهد یا آن را به دیگری واگذار نماید.

غسل میّت

م ﴿ ۲۴۳۴ ﴾ واجب است میّت سه بار غسل داده شود:

یکم- با آب آمیخته به سدر؛

دوم- با آب آمیخته به کافور؛

سوم- با آب خالص.

ترتیب یاد شده در غسل لازم است و در صورت رعایت نکردن آن، باید از همان جایی که ترتیب رعایت نشده است کارها را از سر گیرند.

م ﴿ ۲۴۳۵ ﴾ نباید سدر و کافور به اندازه‌ای زیاد باشد که آب را به صورت مترکم مضاف کند یا به اندازه‌ای کم باشد که مردم نگویند سدر و کافور با آب آمیخته شده است.

م ﴿ ۲۴۳۶ ﴾ اگر سدر و کافور به اندازه‌ای که نیاز است یافت نشود، باید هر اندازه که هست به کار برده شود و چنانچه به هیچ وجه یافت نمی‌شود، به جای آن، غسل با آب معمولی انجام بگیرد.

م ﴿ ۲۴۳۷ ﴾ کسی که برای حج یا عمره احرام بسته است هرگاه پیش از سعی، در احرام حج، و پیش از تقصیر در احرام عمره از دنیا برود، نباید او را با آب کافور غسل دهند، بلکه با آب خالص غسل داده می‌شود.

غسل کودک

م ﴿ ۲۴۳۸ ﴾ غسل بچه‌ی مسلمان؛ هر چند از زنا باشد، واجب است، ولی غسل، کفن و خاک‌سپاری کافر و فرزندان او جایز نیست.

م ﴿ ۲۴۳۹ ﴾ کسی که از بچگی دیوانه بوده و با دیوانگی بالغ شده است؛ چنانچه پدر و مادر او یا یکی از آنان یا پدر بزرگ و مادر بزرگ نزدیک به او مسلمان باشند، باید او را غسل داد و اگر هیچ کدام از آنان مسلمان نباشند، غسل دادن او جایز نیست.

غسل نامحرم

م ﴿ ۲۴۴۰ ﴾ غسل مرد نامحرم به دست زن نامحرم یا بر عکس، جز در موارد ناچاری باطل است.

م ﴿ ۲۴۴۱ ﴾ زن و شوهر، هر کدام می‌تواند دیگری را غسل دهد، ولی شایسته است این کار را جز در موارد ناچاری انجام ندهند.

م ﴿ ۲۴۴۲ ﴾ مرد می‌تواند دختر بچه‌ای را که سن او بیش‌تر از سه سال نیست غسل دهد. زن هم می‌تواند پسر بچه‌ای را که سه سال بیش‌تر ندارد غسل دهد؛ اگرچه ناچار از این کار نباشند.

م ﴿ ۲۴۴۳ ﴾ اگر جایی از بدن مرده نجس باشد باید پیش از آن که آن‌جا را غسل دهند آن را آب بکشند و لازم است همه جای بدن مرده پیش از غسل از نجاست‌های دیگر پاک باشد و اگر با همان آبی که بر تن می‌ریزند پاک شود، غسل آن درست است.

م ﴿ ۲۴۴۴ ﴾ غسل میّت مانند غسل جنابت است و تا غسل ترتیبی ممکن است نباید میّت را غسل ارتماسی بدهند و در غسل ترتیبی لازم است ابتدا سر و گردن و سپس پهلوئی راست و در آخر، پهلوئی چپ را بشویند و می‌توان در غسل ترتیبی، هر یک از سه بخش بدن را به ترتیب در آب فرو برد و اگر آب را روی آن بریزند، بهتر است.

غسل جنابت و حیض

م ﴿ ۲۴۴۵ ﴾ کسی که در حال حیض یا جنابت مرده است لازم نیست او را غسل حیض یا جنابت بدهند، بلکه همان غسل میّت برای او کافی است، ولی شایسته است هنگام غسل دادن، غسل جنابت یا حیض را نیز نیت کنند.

مزدگرفتن

م ﴿ ۲۴۴۶ ﴾ برای غسل دادن، مزدگرفتن اشکال ندارد و اگر کسی مرده را در برابر گرفتن مزد غسل دهد و در غسل دادن قصد قربت کند، آن غسل درست است. البته، اگر اجرت این افراد از بیت‌المال داده شود، بهتر است.

غسل جیبیره‌ای

م ﴿ ۲۴۴۷ ﴾ اگر آب پیدا نشود یا استفاده از آن مانعی داشته باشد، غسل جیبیره‌ای برای مرده مشروع نیست و باید به‌جای هر غسل، مرده را یک بار تیمّم بدهند و تیمّم دیگری به‌جای هر سه غسل لازم نیست.

م ﴿ ۲۴۴۸ ﴾ کسی که مرده را تیمّم می‌دهد می‌تواند در صورت امکان، دست مرده را به زمین بزند و به چهره و پشت دست‌های او بکشد و نیازی نیست او را به دست زنده نیز تیمّم داد یا می‌توان با دست‌های زنده، وی را تیمّم داد، اما انجام هر دو کار با هم لازم نیست.

کفن

م ﴿ ۲۴۴۹ ﴾ میّت مسلمان با سه پارچه که شامل لنگ، پیراهن و سرتاسری است، کفن می‌شود.

م ﴿ ۲۴۵۰ ﴾ لنگ باید دور بدن را از ناف تا زانو بپوشاند و بهتر آن است که از سینه تا روی پا برسد و پیراهن لازم است از سرّ شانه تا نیمه‌ی ساق پا را بپوشاند و بهتر است تا روی پا برسد و درازی سرتاسری باید به اندازه‌ای باشد که همه‌ی بدن را بپوشاند، بلکه به اندازه‌ای باشد که بستن دو سر آن ممکن باشد و پهنای آن باید به اندازه‌ای باشد که یک سر آن روی سر دیگر بیاید.

م ﴿ ۲۴۵۱ ﴾ اگر سه پارچه (لنگ، پیراهن، سرتاسری) برای کفن میّت پیدا نشود، هر کدام که یافت شود کافی است؛ اگرچه نام هیچ یک از این سه پارچه را روی آن نگذارند، بلکه چنانچه هیچ پارچه‌ای یافت نشود و تنها چیزی به اندازه‌ی پوشاندن شرم‌گاه موجود باشد، همان اندازه کافی است.

م ﴿ ۲۴۵۲ ﴾ بخشی از لنگ که از ناف تا زانو را می‌پوشاند و بخشی از پیراهن که از شانه تا نیمه‌ی ساق را می‌پوشاند، اندازه‌ی واجب کفن است و بیش‌تر از آن، اندازه‌ی مستحب کفن می‌باشد. البته، اندازه‌ی واجب کفن، مقداری است که کم‌تر از آن شایسته‌ی مرده نیست.

م ﴿ ۲۴۵۳ ﴾ کفن کردن میّت با چیز نجس و با پارچه‌ی ابریشمی خالص جایز نیست، ولی در حال ناچاری اشکال ندارد.

حنوط

م ﴿ ۲۴۵۴ ﴾ پس از غسل، واجب است میّت را حنوط کنند و به پیشانی، کف دست، سرزانو و سر دو انگشت بزرگ پا کافور مالیده شود؛ به گونه‌ای که مقداری از کافور در آن بماند؛ هر چند به اندازه‌ی مالیدن به آن قسمت نباشد. همچنین شایسته است به سر بینی میّت نیز کافور مالیده شود. کافور باید پاک و مباح باشد و نیز بهتر است ساییده و تازه باشد و کافوری که عطر آن به خاطر کهنه بودن از بین رفته است برای این کار مناسب نیست.

م ﴿ ۲۴۵۵ ﴾ در حنوط میّت، رعایت ترتیب میان اعضای سجده لازم نیست؛ اگر چه مستحب است در آغاز، کافور را به پیشانی میّت بمالند.

م ﴿ ۲۴۵۶ ﴾ بهتر است میّت را پیش از کفن کردن حنوط نمایند؛ هر چند در میان کفن کردن و پس از آن نیز مانعی ندارد.

نماز میّت

م ﴿ ۲۴۵۷ ﴾ نماز خواندن بر میّت مسلمان؛ هر چند بچه باشد، واجب است، ولی باید پدر و مادر یا پدر بزرگ و مادر بزرگ آن بچه یا یکی از آنان مسلمان باشند و شش سال بچه تمام شده باشد.

م ﴿ ۲۴۵۸ ﴾ نماز خواندن، به قصد رجا - به امید مطابق واقع بودن - بر بچه‌ای که شش سال او پایان نیافته است اشکال ندارد، ولی نماز خواندن بر بچه‌ای که مرده به دنیا آمده است پسندیده نیست.

م ﴿ ۲۴۵۹ ﴾ کسی که می‌خواهد نماز میّت بخواند لازم نیست با وضو یا غسل یا تیمّم باشد یا بدن و لباس وی پاک باشد و اگر لباس او غصبی هم باشد، نماز صحیح است.

م ﴿ ۲۴۶۰ ﴾ نماز خواندن زن بر مرده اشکال ندارد و هرگاه شرایط آن را رعایت نکند، بر دیگران واجب می‌شود.

م ﴿ ۲۴۶۱ ﴾ کسی که بر مرده نماز می‌خواند باید رو به قبله باشد و نیز واجب است مرده را برابر او به پشت بخوابانند؛ به گونه‌ای که سر او به سوی راست نمازگزار و پای او به سوی چپ نمازگزار باشد.

م ﴿ ۲۴۶۲ ﴾ نباید جای نمازگزار، غصبی یا از جای مرده پست‌تر یا بلندتر باشد، ولی اندکی پستی و بلندی اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۴۶۳ ﴾ نمازگزار نباید به اندازه‌ای از مرده دور باشد که مردم بگویند نماز میت نیست، ولی اگر صف‌ها به هم پیوسته باشد، اشکالی ندارد که امام جماعت تا اندازه‌ای از میت دور باشد.

م ﴿ ۲۴۶۴ ﴾ نمازگزار باید برابر مرده بایستد ولی اگر نماز به جماعت خوانده شود و صف جماعت از دو طرف میت می‌گذرد، نماز کسانی که برابر میت نیستند اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۴۶۵ ﴾ اگر هنگامی به نماز جماعت میت برسد که بعضی از تکبیرات آن خوانده شده است، می‌تواند اقتدا کند، ولی باید در هر تکبیر برابر وظیفه‌ی خود رفتار کند؛ یعنی خود، دعای همان تکبیر را بخواند و پس از فراغ امام، بقیه‌ی تکبیرات را به پایان برساند.

م ﴿ ۲۴۶۶ ﴾ نباید میان مرده و نمازگزار، پرده، دیوار یا چیزی مانند آن باشد و باید به گونه‌ای باشد که مردم بگویند: نماز برای میت است، ولی اشکال ندارد که مرده در تابوت و مانند آن باشد.

م ﴿ ۲۴۶۷ ﴾ هنگام خواندن نماز، باید شرم‌گاه میت پوشیده باشد و اگر کفن کردن او ممکن نیست، لازم است شرم‌گاه؛ اگرچه با تخته و آجر و مانند آن، پوشیده شود.

م ﴿ ۲۴۶۸ ﴾ نمازگزار باید نماز میّت را ایستاده و با قصد قربت بخواند و هنگام تیّت، مرده را معین کند؛ برای نمونه تیّت کند بر فلان مرده «قربةً الى الله» نماز می خواند.

م ﴿ ۲۴۶۹ ﴾ اگر چند میّت با هم حاضر باشند، می توان بر همه یک نماز گزارد، ولی در دعاهایی که پس از تکبیر چهارم خوانده می شود باید ضمیرها به صورت جمع آورده شود و می توان بر هر کدام، یک نماز خواند.

م ﴿ ۲۴۷۰ ﴾ اگر میّت را به عمد یا از روی فراموشی یا به خاطر عذری، بدون نماز به خاک بسپارند یا پس از خاک سپاری معلوم شود نمازی که بر او خوانده شده باطل بوده است، تا هنگامی که به صورت عادی، جسد او از هم تجزیه نشده، واجب است با شرطهایی که برای نماز میّت گفته شد، بر قبر وی نماز بخوانند.

چگونگی نماز میّت

م ﴿ ۲۴۷۱ ﴾ نماز میّت، پنج تکبیر دارد و اگر نمازگزار، پنج تکبیر به این ترتیب بگوید، کافی است:

پس از نیت و گفتن تکبیر نخست بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ».

و پس از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

و پس از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ».

و پس از تکبیر چهارم، اگر میّت مرد است، بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذَا الْمَيِّتِ» و اگر

زن است بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِهَذِهِ الْمَيِّتِ» و پس از آن، تکبیر پنجم را بگوید.

م ﴿ ۲۴۷۲ ﴾ بهتر است پس از تکبیر نخست بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، إِلَهًا وَاحِدًا أَحَدًا صَمَدًا فَرْدًا حَيًّا قَيُّومًا دَائِمًا أَبَدًا، لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَكْدًا، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، بَشِيرًا وَنَذِيرًا بَيْنَ يَدَيْ السَّاعَةِ».

و پس از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَصَلَّيْتَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ وَجَمِيعِ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ».

و پس از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ، الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ، تَابِعِ اللَّهُمَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ، إِنَّكَ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

و پس از تکبیر چهارم، اگر میت مرد است بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ، نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اللَّهُمَّ إِنَّكَ قَبَضْتَ رُوحَهُ إِلَيْكَ وَقَدْ احتاجَ إِلَيَّ رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِ، اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ، وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ، وَاعْفِرْ لَنَا وَلَهُ، اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَاخْلُفْ عَلَى أَهْلِهِ فِي الْغَابِرِينَ، وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»، و پس از آن، تکبیر پنجم را بگوید.

و اگر میت زن است، پس از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكَ وَابْنَةُ أُمَّتِكَ، عَبْدُكَ وَابْنَةُ عَبْدِكَ نَزَلَتْ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ، اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهَا إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنَّا، اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِي إِحْسَانِهَا وَإِنْ كَانَتْ مُسِيئَةً فَتَجَاوَزْ عَنْهَا وَاعْفِرْ لَهَا، اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا عِنْدَكَ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَاخْلُفْ عَلَى أَهْلِهَا فِي الْغَابِرِينَ، وَارْحَمْهَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

م ﴿ ۲۴۷۳ ﴾ مستحب است نماز میت را با جماعت بخوانند ولی کسی که نماز میت را به جماعت می‌خواند باید تکبیرها و دعاها را نیز بخواند و خواندن دعاها طولانی مستحب است و اگر آن را در خاطر و حافظه‌ی خود ندارد، می‌تواند آن را از روی کتاب یا نوشته بخواند.

دفن

م ﴿ ۲۴۷۴ ﴾ واجب است میّت را به گونه‌ای به خاک بسپارند که بوی او بیرون نیاید و درندگان نیز نتوانند بدن وی را بیرون آورند.

م ﴿ ۲۴۷۵ ﴾ اگر اندازه‌ی معمول در گودی قبر به گونه‌ای باشد که انسان بترسد جانوری بدن او را بیرون آورد، باید گودی قبر را بیش‌تر کنند یا قبر را به اندازه‌ی لازم با آجر و مانند آن محکم سازند.

م ﴿ ۲۴۷۶ ﴾ میّت را در قبر باید به گونه‌ای به پهلوئی راست بخوابانند که جلوی بدن او رو به قبله باشد؛ به خلاف آن چه در حالت احتضار گفته شد.

م ﴿ ۲۴۷۷ ﴾ خاک سپاری مسلمان در قبرستان کافران و کافر در قبرستان مسلمانان جایز نیست.

م ﴿ ۲۴۷۸ ﴾ خاک سپاری مسلمان در جایی که بی‌احترامی به او باشد؛ مانند: جایی که خاکروبه و کثافت می‌ریزند، حرام است.

م ﴿ ۲۴۷۹ ﴾ نباید میّت را در جای غصبی به خاک بسپارند و نیز خاک سپاری در جایی که برای کاری جز خاک سپاری وقف شده است؛ مانند: مدرسه و نیز در مسجد، اگر به زیان مسلمانان باشد یا مزاحم نماز آنها باشد یا مناسب و متعارف نباشد، جایز نیست، بلکه شایسته است به هیچ‌رو کسی را در مسجد به خاک نسپارند.

م ﴿ ۲۴۸۰ ﴾ خاک سپاری میّت در قبر مرده‌ی دیگر؛ به گونه‌ای که باعث شکافتن قبر مؤمن شود و بدن مرده‌ی قبلی آشکار گردد، پیش از آن که قبر و خود میّت از بین رفته باشد، جایز نیست، ولی در صورت گذشت زمان؛ به اندازه‌ای که قبر و میّت از بین رفته باشد، اشکال ندارد.

م ﴿ ۲۴۸۱ ﴾ چیزی که از میت جدا می‌شود؛ اگرچه مو، ناخن و دندان وی باشد، باید با او به خاک سپرده شود و چنانچه آن چیز پس از خاک‌سپاری میت پیدا شود؛ اگرچه مو یا ناخن یا دندان وی باشد، باید در جای دیگری خاک شود.

م ﴿ ۲۴۸۲ ﴾ اگر بچه در رحم مادر بمیرد و ماندن وی در رحم برای مادر خطر داشته باشد، باید به آسان‌ترین شیوه او را بیرون آورند و چنانچه ناچار شوند که او را تکه‌تکه کنند، اشکال ندارد، ولی چنانچه بیرون آوردن آن بسته به نگاه کردن یا لمس شرم‌گاه و بدن مادر باشد، باید در صورت امکان آن را به دست پزشک زن بیرون آورند و در صورت ناچاری، مراجعه به پزشک مرد اشکال ندارد. البته، جوامع اسلامی باید برای پیش‌گیری از چنین پدیده‌ی ناهنجاری در پی رفع کمبود پزشک و جراح زن باشند و زن‌ها را از فراگیری دانش باز ندارند.

م ﴿ ۲۴۸۳ ﴾ هرگاه مادر بمیرد و بچه در شکم وی زنده باشد؛ اگرچه به زنده ماندن بچه امید نداشته باشند، باید خیلی زود به دست جراح و پزشک، بچه را به آسان‌ترین شیوه‌ی ممکن نجات دهند؛ هرچند در صورت ناچاری به دست نامحرم باشد، ولی در هر صورت باید از دخالت افراد غیر متخصص و ناآگاه پرهیز شود.

م ﴿ ۲۴۸۴ ﴾ پس از خاک‌سپاری مستحب است صاحبان عزارا سر سلامتی دهند، ولی اگر مدتی گذشته است که به واسطه‌ی سر سلامتی دادن، مصیبت را به یاد می‌آورند، ترک آن بهتر است، و نیز شایسته است تا سه روز برای اهل خانه‌ی میت که عزادارند، غذا بفرستند و غذا خوردن نزد آنان و در خانه‌ی آنان مکروه است، به خلاف آنچه امروزه مرسوم است و مورد تأیید دین نمی‌باشد.

م ﴿ ۲۴۸۵ ﴾ سزاوار است در مرگ خویشان؛ به‌ویژه در مرگ فرزند، صبر کند و هرگاه میت را یاد می‌کند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» بگوید و برای میت، قرآن بخواند و طلب آمرزش کند و سر قبر پدر و مادر از خداوند حاجت بخواهد و قبر را محکم بسازد تا زود خراب نشود.

م ﴿ ۲۴۸۶ ﴾ خراشیدن صورت و بدن در مرگ دیگران و نیز سیلی زدن بر خود یا آسیب رساندن و لطمه زدن یا کندن موی خود در مرگ دیگران جایز نیست، ولی بر سر و صورت زدن؛ به گونه‌ای که دور از آزار باشد، جایز است و در این جهات، میان مرد و زن تفاوتی نیست.

م ﴿ ۲۴۸۷ ﴾ پاره کردن یخه یا لباس در مرگ پدر، برادر و شوهر جایز نیست؛ اگرچه شدت اندوه و اظهار غم مستحب است.

م ﴿ ۲۴۸۸ ﴾ اگر مرد در مرگ زن یا فرزند، یخه یا لباس خود را پاره کند یا زن در عزای میت، صورت خود را بخراشد؛ به گونه‌ای که خون بیاید، یا موی خود را بکند، مستحب است مانند کفاره‌ی قسم کفاره دهد، یعنی به ده فقیر غذا دهد یا آن‌ها را بپوشاند و از خداوند منان آمرزش بخواهد و هرگاه توان هیچ یک از آن را نداشته باشد، سه روز روزه بگیرد.

م ﴿ ۲۴۸۹ ﴾ اگر زن، موی خود را در عزای میت بکند، مستحب است دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد یا به شصت مسکین طعام دهد.

م ﴿ ۲۴۹۰ ﴾ شایسته است در گریه بر میت، صدا را خیلی بلند نکنند و فریاد نکشند.

غسل مس میت

م ﴿ ۲۴۹۱ ﴾ اگر بدن انسان مرده‌ای را مس کند که سرد شده و غسل داده نشده است، و جایی از بدن خود را به آن برساند، باید غسل مس میت نماید؛ خواه آن میت، مسلمان باشد یا کافر و خواه آن فرد، مرده را در خواب مس کند یا در بیداری، با اختیار مس کند یا بدون اختیار و خواه آن را همراه رطوبت مس کند یا بدون رطوبت و حتی اگر ناخن و استخوان میت را مس کند، لازم است غسل نماید.

م ﴿ ۲۴۹۲ ﴾ شهید، مانند کسی است که غسل داده شده است؛ بر این پایه، با مس پیکر او نیازی به غسل نیست. هم چنین است حکم کسی که کشتن او برای انجام قصاص یا حدّ واجب باشد و پیش از قصاص یا حد، غسل کرده باشد.

م ﴿ ۲۴۹۳ ﴾ در صورتی که باید میت را به جای غسل تیمم داد؛ چنانچه پس از تیمم، به میت دست بزند، غسل بر او واجب نمی شود.

م ﴿ ۲۴۹۴ ﴾ برای مس مرده ای که همه ی بدن او سرد نشده است غسل واجب نیست؛ هر چند جایی را که سرد شده است مس کند.

م ﴿ ۲۴۹۵ ﴾ اگر موی خود را به بدن میت برساند یا دست به موی میت بزند؛ چنانچه مو به اندازه ای بلند باشد که مردم به آن مس میت نگویند، انجام غسل واجب نیست.

م ﴿ ۲۴۹۶ ﴾ برای مس بچه ی مرده و حتی بچه ی سقط شده ای که چهار ماه او پایان یافته و روح یافته یا خلقت وی به پایان رسیده؛ اگر چه کم تر از چهار ماه باشد، غسل مس میت واجب است.

م ﴿ ۲۴۹۷ ﴾ اگر انسان، بدن مرده ای را مس نماید که سه غسل او پایان یافته است، غسل بر او واجب نمی شود، ولی اگر پیش از آن که غسل سوم پایان پذیرد، جایی از بدن او را مس کند؛ هر چند غسل سوم آن جا - جای مس - پایان یافته باشد، باید غسل مس میت نماید.

م ﴿ ۲۴۹۸ ﴾ اگر دیوانه یا بچه ی نابالغی، مرده را مس کند، پس از آن که آن دیوانه، عاقل یا بچه بالغ شد، لازم است غسل مس میت کند.

م ﴿ ۲۴۹۹ ﴾ اگر بچه، هنگامی که ممیز است غسل کند، نیازی به غسل دوباره ندارد.

م ﴿ ۲۵۰۰ ﴾ هرگاه از بدن انسان زنده یا مرده ای که غسل وی انجام نگرفته تکه ای که دارای استخوان است جدا شود؛ مانند: یک دست یا یک انگشت وی، اگر کسی پس

از سرد شدن و پیش از آن که تکه‌ی جدا شده را غسل دهند آن را مَسَّ نماید، باید غسل مَسَّ میّت کند، ولی اگر تکه‌ای که جدا شده است استخوان نداشته باشد، غسل واجب نیست.

م ﴿ ۲۵۰۱ ﴾ برای مَسَّ دندان طبیعی و استخوانی که از مرده جدا شده است و گوشت ندارد، اگر آن میّت را غسل نداده باشند؛ باید غسل کرد، ولی برای مَسَّ استخوان و دندانی که از زنده جدا شده است و گوشت ندارد، غسل واجب نیست. م ﴿ ۲۵۰۲ ﴾ غسل مَسَّ میّت را باید مانند غسل جنابت انجام داد، ولی کسی که غسل مَسَّ میّت انجام داده است و می‌خواهد نماز بخواند، اگر وضو نداشته باشد، باید وضو نیز بگیرد و چنانچه وضو داشته است، وضوی دوباره لازم نیست؛ زیرا مَسَّ میّت، وضو را باطل نمی‌کند.

م ﴿ ۲۵۰۳ ﴾ اگر چند میّت را مَسَّ کند یا یک میّت را چند بار مَسَّ نماید، یک غسل کافی است.

م ﴿ ۲۵۰۴ ﴾ کسی که غسل مَسَّ میّت بر او واجب شده است، ماندن در مسجد و نزدیکی با همسر و خواندن سوره‌هایی که سجده واجب دارد؛ حتی آیه‌های سجده‌ی آن - برای او مانعی ندارد، ولی لازم است برای نماز و مانند آن غسل کند و اگر وضو نداشته است، وضو هم بگیرد.

م ﴿ ۲۵۰۵ ﴾ اگر حیوان مرده‌ای را مَسَّ کند، غسل بر او واجب نیست.

نماز نخستین شبِ قبر (نماز وحشت)

م ﴿ ۲۵۰۶ ﴾ مستحب است در شبِ اوّل قبر، دو رکعت نماز وحشت برای میّت بخوانند؛ به این‌گونه که در رکعت اول، پس از حمد، یک‌بار «آیه الکرسی» و در رکعت دوم، پس از حمد، ده‌بار سوره‌ی «انا انزلناه» بخوانند و پس از سلام نماز بگویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهَا إِلَى قَبْرِ فُلَانٍ»، و به جای فلان، نام میّت را بگویند.

م ﴿ ۲۵۰۷ ﴾ نماز وحشت را در هر وقتی از شب اول قبر می‌توان خواند، ولی بهتر است در آغاز شب، پس از نماز عشا خوانده شود.

م ﴿ ۲۵۰۸ ﴾ اگر بخواهند میت را به شهر دوری ببرند یا به علت دیگری خاک سپاری او عقب بیفتد، نماز وحشت تا شب اول قبر او عقب انداخته می‌شود.

شکافتن قبر (نبش قبر)

م ﴿ ۲۵۰۹ ﴾ شکافتن قبر مسلمان؛ اگرچه بیچه یا دیوانه باشد، حرام است و این امر در صورتی است که آن را به گونه‌ای بشکافند که بدن میت آشکار شود و چنانچه بدن میت آشکار نشود یا اگر جسد وی تجزیه شده باشد، اشکال ندارد؛ مگر این که باعث بی‌احترامی به او شود.

م ﴿ ۲۵۱۰ ﴾ شکافتن قبر، در صورتی که باعث بی‌حرمتی گردد، مانند خراب کردن قبر امامزاده‌ها، شهیدان، عالمان و صالحان؛ اگرچه سال‌ها بر آن گذشته باشد، حرام است.

کسانی که غسل و کفن لازم ندارند

دو دسته، غسل و کفن لازم ندارند: شهید و کسی که قصاص شده است.

شهید

م ﴿ ۲۵۱۱ ﴾ شهیدانی که در میدان جهاد در راه خدا و برای دفاع در برابر دشمنان اسلام کشته می‌شوند؛ خواه مرد باشند یا زن، بزرگ باشند یا کودک، باید پس از خواندن نماز بر آنان با همان لباس به خاک سپرده شوند و غسل و کفن ندارند. البته، این حکم درباره‌ی کسانی است که در میدان جنگ کشته شده و پیش از آن که مسلمانان به آنها برسند جان داده باشند، ولی اگر به آنها برسند و زنده باشند یا آنها را زخمی از میدان جنگ بیرون ببرند و پس از آن شهید شوند، این حکم را ندارند؛ هر چند ثواب شهید را دارند.

م ﴿ ۲۵۱۲ ﴾ در جنگ‌های امروزی که میدان‌های جنگ گسترده است و گاه کیلومترها یا فرسخ‌ها مسافت را در بر می‌گیرد و گلوله‌های دشمن و مانند آن تا مسافت‌های زیادی می‌رسد، همه‌ی صحنه‌ای که مرکز گرد آمدن سربازان است، میدان جنگ شمرده می‌شود.

م ﴿ ۲۵۱۳ ﴾ اگر دشمن از راه بمباران، افرادی را دور از جبهه‌های جنگ به قتل برساند، احکام شهید را ندارند؛ اگرچه ثواب شهادت در راه خدا را دارند.

م ﴿ ۲۵۱۴ ﴾ هرگاه بدن شهید به علتی برهنه شده باشد، باید او را کفن کنند و بدون غسل به خاک بسپارند.

کسانی که قصاص شده‌اند

م ﴿ ۲۵۱۵ ﴾ کسی که کشتن او از راه سنگسار یا قصاص و مانند آن واجب شده است؛ چنانچه پیش از انجام حکم، غسل‌های سه‌گانه‌ی مرده را انجام داده باشد، غسل دادن وی واجب نیست؛ هرچند پس از غسل، حدث اصغر یا اکبر از او سر زده باشد.

م ﴿ ۲۵۱۶ ﴾ کسانی که کشتن آن‌ها به عنوان قصاص یا حد شرعی واجب شده است، حاکم شرع به آن‌ها حکم می‌دهد که مراسم غسل میّت را خود در حال حیات انجام دهند و سه غسل را برابر حکمی که پیش‌تر گذشت بجا آورند، سپس دو بخش از بخش‌های سه‌گانه‌ی کفن (یعنی لنگ و پیراهن) را می‌پوشند و مانند میّت حنوط می‌کنند و پس از کشته شدن، تکه‌ی سومی بر آن‌ها می‌پوشانند و بر آن‌ها نماز می‌خوانند و آن‌ها را با همان حال به خاک می‌سپارند و لازم نیست خون از بدن و کفن آن‌ها شسته شود و نیز اگر بر اثر ترس و وحشت خود رانجس کنند، غسل یا تطهیر دوباره‌ی آن لازم نیست.

